
اسدالله معطوفی
زیدیان علوی
در طبرستان، دیلمستان،
استرآباد و گرگان
مؤسسهٔ انتشارات نگاه

زیدیان علوی در طبرستان، دیلمستان، استراباد و گرگان

نویسنده: اسدالله معطوفی

انتشارات نگاه

۲- برای پرداختن به مطالب محوری کتاب، یعنی نهضت شیعیان زیدی، به چند مطلب مهم و مرتبط به زیدیان هم توجه شده است. اصولا معرفی چنین جنبش‌هایی مستلزم شناخت پدیده‌های شاخص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن دوران است که نهضت‌ها و قیام‌ها بر بستر آن‌ها شکل می‌گرفته‌اند. در این حوزه معرفی اسپهبدان طبرستان و دیلمان، آشنایی با مذاهب و فرق اسلامی به‌ویژه تسنن و تشیع و چند مسئله دیگر از مهمترین موارد محسوب می‌شده‌اند. آنچه مسلم است نقش تعدادی از اسپهبدان موافق و مخالف زیدیان در جنگ‌ها و مقاومت‌ها بسیار حائز اهمیت بود، طوری که گاه برای امامان زیدی سرنوشت‌ساز واقع می‌شدند. در این باب خوانندگان گرامی را به دقت نظر بیشتر در زمان شرح حوادث مربوط به اسپهبدان، دعوت می‌کنیم.

۳- معرفی خلافت و خلفای بنی‌امیه، بنی‌عباس و نیز حکومت‌های حاکمان طاهری‌سامانی، آل زیار و آل بویه و نقش آن‌ها در ستیز با قیام‌های زیدیان از جمله علویان زیدی طبرستان نیز ضروری می‌نمود.

۴- قیام‌های عمده و مهم ایرانی و غیر ایرانی، مخصوصاً نهضت‌های علویان و زیدیان در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس تا قرن حدود ۴ و ۵ ه ق را هم از نظر دور نداشته‌ایم. به ویژه آنکه جنبش وحرکت آن‌ها به دلایل متعددی بر نهضت و نیز حکومت زیدیان در شمال ایران تأثیر می‌گذاشتند. نباید از یاد برد که حکومت و امامت زیدیان در شمال ایران و نیز سایر نهضت‌های علویان زیدی، ریشه در قیامِ خودِ زید در سال ۱۲۲ ه ق داشته است.

۵- سعی و تلاش شده به نوعی از تاریخ تطبیقی و مقایسه‌ای مخصوصاً در زمان شرح بعضی از وقایع بهره گرفته شود. به همین دلیل برخی از قیام‌ها یا حوادث

تاریخی دو بار مورد توجه قرار گرفته‌اند. چنین وقایع و اتفاقات تاریخی گاه در یک زمان حادث شده و بر روی هم نیز تأثیر می‌گذاشتند. مثلا شورش ترکانِ سپاه خلیفه در بغداد و قتل خلیفه همزمان شده بود با اقدامات تهاجمی و حمله زیدیان طبرستان برای فتح ری، گرگان‌استراباد و گاه نیشابور.

۶- استراباد و گرگان در شرق و دیلمستان در غرب برای زیدیانِ طبرستان اهمیت زیادی داشتند. زیرا آنها از طریق دیلمان می‌توانستند به قزوین، زنجان، ری و چند مکان دیگر حمله برند و بر آن نقاط تسلط یابند. استراباد و گرگان هم دروازه و مدخل ورودی به خراسان بزرگ بودند و نیز در مسیر راه‌های تجاری و تجارت بزرگ با خراسان، آسیای میانه و ماوراءالنهر واقع می‌شدند. زیدیان حداقل دو بار از طریق استراباد و گرگان توانستند بر نیشابور مرکز خراسان آن عهد چیره شده و خطبه هم به نام حاکمان خود بخوانند. آنها چند بار هم به ری، قزوین و سایر نواحی آن حدود حمله بردند. اتفاقاً به دلیل همین اهمیت بود که حسن بن زید برادر خودش محمد بن زید را برای سال‌ها بر حکومت استراباد و گرگان گماشت یا شخصیت برجسته‌ای مثل ناطق بالحق چندین سال در مدارس گرگان به تدریس و تبلیغ برای زیدیان مشغول بود. در زمان مرگ حسن بن زید، هنوز محمد بن زید در گرگان حکم می‌راند و مجبور شد برای کسب قدرت در نبرد با حریفش، از طریق همین نواحی و مردمانش اقدام کند.

۷- کوشش زیادی شد تا برای شناخت زیدیان و نیز شرح وقایع آن عصر، نخست از منابع و متون موثق و اصیل استفاده شود، سپس بر کتب متأخر تکیه شد. در این باب باید از چنین متونی نام برد: تاریخ طبرستان (ابن اسفندیار)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (ظهیرالدین مرعشی)، تاریخ رویان (اولیاءالله آملی)، العبر

(ابن خلدون) تاریخ طبری (طبری)، الکامل (ابن اثیر)، مروج الذهب (مسعودی)، تاریخ یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، مهاجران آل ابی طالب (ابن طباطبا)، روضة‌الصفا (میر خواند) حبیب‌السیر (خواندمیر) و... با این وجود گاه در همین منابع تاریخی معتبر و موثق هم مطالب ضد و نقیض به ویژه در زمان ذکر اسامی و نسب آن‌ها و نیز جزئیات برخی حوادث دیده شده‌اند که نگارنده سعی کرده با قیاس بین چند متن، برجسته‌ترین و موثق‌ترین آن‌ها را برای ثبت بر گزیند.

۸- و آخرین نکته آنکه در پایان کتاب به زیدیان یمن، امامان آن‌ها و نیز کتب و آثارشان هم توجه شده است؛ چرا که ارتباط بین شیعیان زیدی طبرستان و یمن تا حدودی وجود داشته که در صفحات مربوط به آنها، سعی شده بدان‌ها اشاره شود.

پوینده و جوینده و پاینده باشید

اعراب مسلمان در ایران

فتح طبرستان و گرگان

بعد از فوت پیامبر، خلیفه ابوبکر دو سال و سه ماه خلافت نمود تا نوبت به عمر رسید. در زمان این خلیفه، سپاه مسلمین به تدریج از سوی مرزهای غربی ایران اقدام به فتح شهرها نمودند. دامنه این اقدامات در عهد عثمان به شمال ایران از جمله به طبرستان‌گرگان و استراباد هم کشیده شد اما در میان ولایات عصر ساسانی، این مناطق شمالی ایران در ساحل جنوبی دریای خزر بودند که برابر سپاه اعراب مقاومت سختی از خود نشان دادند.

در سال ۱۸ و به قولی ۲۰ ه کوفیان مقیم خراسان به رهبری نعیم بن مقرن سعی در تصرف طبرستان و گرگان داشتند. آنها نخست قومس (حدود دامغان) را فتح و سپس نامه به رزبانِ صول حاکم گرگان نوشتند و او را دعوت به تسلیم کردند ولی صول تقاضای صلح کرد و با دادن خراج این نواحی را برای خود همچنان حفظ نمود. (۱) ابن اثیر نوشته است: «به هنگام فتح ری توسط نعیم و لشکریانش، مردم دنباوند (دماوند)، طبرستان، قومس و گرگان علیه نعیم برخاسته و جنگی سخت شد و ایرانیان شکست خوردند و غنائم بیشمار به دست لشکریان نعیم افتاد». (۲)

در سال ۳۰ ه (۶۵۰ م) عثمان سردار خویش سعید بن عاص را به سوی گرگان (که اعراب آن را جرجان می‌نامیدند) و نیز سواحل جنوبی دریای خزر اعزام نمود. وی پس از اندکی موفقیت و تحمیل خراج بر مردم این نواحی، این ناحیه را ترک نمود. بلاذری و ابن فقیه در این باره نوشته‌اند: «... به همراه سعید، حسن و حسین فرزندان علی هم بودند. سعید طمیش (تمیشه) و سپس نامیه را که قریه‌ای بود گشود و با شهریار گرگان در مقابل ۲۰۰۰۰۰ درهم صلح نمود(.» ۳)

چندی بعد به سال ۴۱ ه معاویه یکی از سردارانش به نام مصقله هبیره را بدین سو رهسپار کرد؛ اما وی به همراه تمامی سپاهیانش هلاک شدند. گرگان تا سال ۹۸ ه تسلیم نشد تا عاقبت در این سال یزید بن مُهلّب دهستان و گرگان را فتح نمود؛ (۴) ولی «در طبرستان حربی شد که نماز خوف خواندند» اما از قرار معلوم پس از رفتن سپاهیان سعید بن عاص از این نواحی، مردم گرگان «کافر شده و سر پیچیدند و دیگر خراج نداده و راه خراسان را بستند... آنها ۱۰۰۰۰۰ و گاه ۲۰۰۰۰۰ داده و می‌گفتند خراج ما همین باشد و گاه اصلا خراج نمی‌دادند تا یزید بن مهلب بیامد». (۵)

به هر صورت این لشکرکشی‌ها باعث تسلط کامل اعراب مسلمان بر این نواحی نشد؛ حتی به نوشته بلاذری، چندی بعد که عبیدالله زیاد والی امویان در عراق، محمد بن اشعث بن قیس را هم بدین سو فرستاد، کاری از پیش نبردند و پسرش ابوبکر کشته شد. آنها به وضع اسفباری شکست خوردند و طبرستان و گرگان را رها کردند. (۶)

طبرستان و گرگان در عهد امویان (۱۳۲-۴۱ ه ق)

حکومت این خلفا با خلافت معاویه در سال ۴۱ ه آغاز شد. معاویه بلافاصله مصقله بن هبیره بن شبل را به همراه ۱۰۰۰۰ و به قولی ۲۰۰۰۰ نفر مأمور فتح طبرستان و گرگان کرد؛ اما آنها با فتح گرگان (جرجان)، طبرستان را نتوانستند فتح کنند و فرخان بزرگ (از خاندان اسپهبدان دابویه) «به حیله (تاکتیک‌های جنگی) همگی آنان را در گذرگاه‌ها و کمین کوهستان‌ها کشته و سنگ‌ها بر سرشان فرو ریختند». (۷) مصقله در ناحیه کجور (فعلی) کشته و در روستای چهارسو دفن شد که در زمان ظهیرالدین آنجا را «کیا مشغله» نامیدند. ابن اسفندیار و اولیاءالله آملی در این باره چنین نوشته‌اند: «گور مصقله در ناحیه کجور به راه کندسان بر سر راه نهاده شده است و عوام الناس به تقلید و جهل آن را زیارت کنند که صحابه پیامبر است(.» ۸)

در بعضی از منابع آمده که‌اندکی بعد به سال ۶۸ ه (۶۹۷ م)، در بحبوحه اعزام سپاهیان عربِ مسلمانِ بنی‌امیه به این نواحی، دسته‌ای از خوارج هم به فرماندهی قطری به طبرستان پناه آوردند و به تدریج از اسپهبد وقت این ناحیه که به گرمی آن‌ها را پذیرفته بود تقاضا کردند اسلام و نیز اعتقادات خوارج را قبول کند؛ اما اسپهبد قبول نکرد و بر خوارج تاخت و قطری را هم کشت. (۹)

همانگونه که اشاره شد، سرانجام یزید بن مهلب در سال ۹۸ ه در رأس جنگجویانی از مردم کوفه، بصره، شام، خراسان و ری به سوی طبرستان و گرگان آمدند. ابن اثیر در این باب نوشته است: «یزید پس از کشتن ۱۴۰۰۰ تن از ترکان ناحیهٔ دهستان، به سوی جرجان (گرگان) آمد». (۱۰) بلاذری هم در ادامه این وقایع آورده

است: «اهل گرگان در حصار و باروی دور شهر پناه گرفتند... آنگاه تقاضای صلح کردند و چیزی بر خراج کوفیان که قبلا بر آنها معین کرده بودند، افزودند... یزید نیز پذیرفت و یکی از مردم قبیله آزد به نام اسد را بر آنان گماشت. آنگاه روانه طبرستان و دفع اسپهبد گردید». (۱۱) اما این گروه بر خلاف جرجان، در طبرستان با مشکلات عدیده‌ای مواجه شدند. در این باب طبری نوشته است: «... طبریان مسلمانان را با تیر و سنگ زده و فراری دادند و بر سرشان درختان را انباشتند. آنها از پرتگاه‌ها سقوط می‌کردند و...». (۱۲)در چنین شرایطی اسپهبد فرخان برای مرزبان (حاکم) گرگان به نام فیروزنامه نوشت که: «ما یاران یزید بن مهلب را کشتیم، شما هم همه عرب‌شهر خود را بکشید... گرگانی‌ها عبدالله بن معمر یشکر و ۴۰۰ تن از همراهانش را به قتل آوردند... آنان خراج ندادند و کافر شدند... سرانجام یزید با اسپهبد صلح کرد و ۷۰۰۰۰ درهم و نیز ۴۰۰۰۰۰ درهم نقد و ۲۰۰۰۰۰ و ۴۰۰ خربار زعفران و ۴۰۰ مرد که بر سر هر کدام کلاهی باشد و کلاه و عبایی و جامی از نقره و یک قواره حریر هم از اسپهبد بگرفت». (۱۳) ولی در زمان صلح یزید با اسپهبد، ناگهان خبر رسید که مردم جرجان شوریده‌اند. به نوشته طبری: «یزید چون بشنید با خدای خود عهد نمود که اگر بر مردم جرجان ظفر یابد، بر آنها شمشیر نهاده و با خونشان گندم آسیاب نموده و از آرد آن نان کرده بخورد... چنان نیز چنین کرد، مردم جرجان را به وادی (صحرای) آنجا آورده و چنان بکشتند که خون جاری گردید... یزید امر نمود ۱۲۰۰۰ کس از جرجانیان را به اندرهز که دره‌ای در آنجا بود بردند و گفت هر انتقامی که خواهید بگیرید. یاران او چنان کردند که هر مسلمان ۴ یا ۵ کس را بکشت. سپس یزید آب در آن دره بر روی خون‌ها روان کرد تا آسیاب آنجا به گردش در آمده و آرد آن نان کرده بخورد». (۱۴) ابن اثیر در ادامه این وقایع نوشته است که یزید بار دیگر از طبرستان به گرگان لشکرکشید و: «۴۰۰۰۰ از مردم جرجان قتل عام نمود و ۱۲۰۰۰ نفر از آنان را نیز در بیرون از شهر از دو سوی چپ و راست جاده به دار آویختند و زنان و فرزندانشان را به اسارت

بردند۱۵(.»)اما روزگار بر این یزید وفا نکرد و چندی بعد در زمان خلافت عمربن عبدالعزیز: «مال‌ها و غنائم هنگفت بر گرفته از مردم طبرستان و گرگان را که ۶۰۰۰۰۰۰ درهم بود، از وی طلب نمود ولی وی امتناع نمود و حبس گردید و سپس به قتل رسید(.» ۱۶) این یزید پسری بنام ابوعینیه داشت که مدت‌ها در دست حجاج اسیر بود. وی را یک بار پدرش در زمان جنگ‌های منطقه جرجان و طبرستان، فرماندهی داده بود. به علاوه پسر دیگرش خالد هم در نبردهای این نواحی شرکت داشت.

لازم به ذکر است که آل مهلب خاندانی ایرانی نژاد منسوب به مهلب بن ابی صفره (عامل یزید پسر معاویه در جنگ علیه خوارج سیستان که ۳۰۰ پسر داشت) بودند که از قرن ۱ تا ۷ هجری از میانشان امیران، وزیران، شاعران و دانشمندان بزرگی بر آمد. آنان در خراسان، گرگان و چند نقطه دیگر صاحب مال و منال هنگفتی شدند. (۱۷) البته گروهی هم این خاندان را منسوب به قبیله آزد یکی از قبایل بزرگ اعراب دانسته‌اند که در حین مهاجرت پی در پی قبایل اعراب فاتح به ایران، به این نواحی آمده بودند. یکی از افراد این خاندان به نام خالد بن یزید بن حاتم بن قبیصه بن مهلب (مرگ ۱۹۰ ه) شاعری بود که برای مدتی حکومت جرجان را نیز در دست داشت. یکی دیگر از آنان به نام ابوعمران (۳۱۰ ه) از فقهای بزرگ شافعی در جرجان به شمار می‌رفت. (۱۸)

اندکی پس از این یزید بن مهلب، نافرمانی در گرگان و طبرستان بار دیگر اوج گرفت. به ویژه آنکه وصول مالیات و خراج نه تنها در این دو ولایت، بلکه مردم بسیاری از نقاط دیگرِ زیر سلطه خلفای بنی‌امیه را به ستوه آورده و زمینه‌های قیام‌های مکرر را ایجاد کرده بود۱۹(.) در واقع پس از یک قرن، دیگر خبری از شور و

شوق و آرمان‌های دینی اولیه اعراب مسلمان نبود و مردم تحت ظلم و ستم به چیزی غیر از قیام و انتقام‌گیری فکر نمی‌کردند. این وضع تا زمانِ جنب و جوش و نیز آغاز شکل‌گیری حکومت بنی‌عباس ادامه یافت.

طبرستان و گرگان در عهد عباسیان (۶۵۶-۱۳۲ ه ق)

جنبش عباسیان از خراسان و با تبلیغات مداوم ابومسلم و ابوسلمه در حدود سال ۱۳۰ ه آغاز شد که مردم گرگان نیز آنان را یاری نمودند. سپس ابراهیم بن محمد دستور علنی کردن دعوت و تبلیغات را صادر و پرچمی را توسط قحطبه بن شبیب برای ابومسلم فرستاد. ابومسلم هم همین قحطبه را به همراه چند سردار روانه فتح طوس و نیشابور کرد. (۲۰) نصربن سیار بی‌درنگ در معیت خواص به قومس و سپس گرگان نزد نباته بن حنظله که از جانب یزید بن عمر حاکم گرگان بود، گریختند اما به نوشته دینوری «نصر در جرجان بیمار گشت و به ساوه رفت و در آنجا بمرد» (۲۱). سرانجام هم در اواخر سال ۱۳۰ قحطبه و یارانش به گرگان آمدند و در پی جنگی سخت و خونین، حنظله را کشته و سی‌هزار مروانی از یارانشان را قتل‌عام کردند. (۲۲)

با شکل‌گیری خلافت عباسیان (بنی‌عباس)، اولین خلیفه آنان به نام سفاح به مدت چهار سال خلافت نمود و طیفوربن عبدالله را بر جرجان گماشت. اما در طبرستان شرایط دیگری حاکم بود. به نوشته ابن اسفندیار: «در این دوران که دو اسپهبد شروین و وندا هرمز در مناطق کوهستانی طبرستان حکم می‌راندند، اجازه دفن اعراب مسلمان را نمی‌دادند». (۲۳)

پس از سفاح، در عهد خلافت برادرش منصور، حوادثی همچون قتل ابومسلم و سپس نهضت‌های مختلفی مثل بابک، المقنع و... اتفاق افتاد که در صفحات بعد بدان‌ها پرداخته‌ایم. در دوران همین منصور (دوانیقی) و در دوران حکمرانی اسپهبد خورشید در طبرستان، ابوالخضیب و عمرو بن علاء طبرستان را فتح کردند.

ابوالخضیب «در ساری متوطن گشته و مردم آن شهر را مسلمان نموده و در آنجا مسجد نیز بساخت... بعد از وی خزیمه به حکم منصور به جرجان تاخته و بسیاری از اعیان آنجا را مقتول نمود و دو سال به فراغت گذرانید و در همانجا هم عازم سفر آخرت گردید... چندی بعد خالد بن برمک به طبرستان آمد و ۴ سال در آنجا بود و قصری ساخت... اما باز خلیفه منصور، عمرو بن علاء را بر طبرستان گماشت». (۲۴) وی دژ معروف طاق را تصرف کرد و سپس به نوشته ابن اثیر: «در طبرستان کشتارها نمود که از اندازه گذشت». (۲۵) یعقوبی نوشته: «وی از طبرستان به جرجان نیز رفت و هر که از محمره (مخالفان ـ خوارج) در آنجا بود پراکنده ساخت و عبدالقاهر (رهبر آنها) و جمعی دیگر را به قتل رساند(.» ۲۶) او در نزدیکی آمل قریه عمرو کلاته را نیز به همراه قصر و بازار بنا نمود(. ۲۷) سپس رویان، کلار و چالوس را هم تصرف کرد تا این دو ناحیه سرحد و مرزی بین مسلمانان و مردم دیلم باشد(. ۲۸) بلاذری عمرو بن علاء را «قصابی از مردم ری» معرفی کرده است. (۲۹)

سال بعد هم اسپهبد طبرستان پیمان‌شکنی کرد و دست به مقاومت زد، طوری که خلیفه مجبور شد خازم بن خزیمه و سپس روح بن حاتم را به این ناحیه بفرستد. این دومی توانست در نبردهای متعدد، اسپهبد را مغلوب کرده و زن و فرزندانش را به اسیری ببرد. اسپهبد هم با شنیدن این اخبار، به وسیله زهرِ درون انگشترش خود را کشت. (۳۰) در سال ۱۴۳ ه: «دیلمیان بر مسلمانان شوریدند و آنان را کشتار عظیمی نمودند. پس خلیفه مردمان زیادی از کوفه، بصره، موصل و جزیره به جنگ دیلمیان فرستاد». (۳۱) به‌طور کلی در این دوران، یعنی در عهد خلافت مهدی، شورش و نارضایتی‌ها اوج گرفت طوری که در یک مورد: «در یک روز در طبرستان مردم هر جا در شهر و روستاها در بازار و گرمابه هر چه عرب بدیدند آن‌ها را کشتند و حتی زنانی که شوهرانشان عرب بودند آنان را نیز بکشتند و

چنان شد که طبرستان از حد گیلان تا به تمیشه مرز گرگان، به این روز از لشکر خلیفه خالی ماند». چنین وقایعی نشان از نارضایتی شدید مردم این نواحی از اعراب می‌داد طوری که با ساختن مسلحه‌های (پاسگاه‌های نظامی) در سراسر این نواحی هم سلطه کامل اعراب بر این مناطق تکمیل و تضمین نشد. اتفاقاً همین شرایط به عنوان اولین دلیل، کمتر از یک قرن بعد منجر به پذیرش علویان زیدیه شد تا شاید این حاکمان نوظهور بتوانند آتش خشم و کینه این مردم را به آرامش تبدیل کنند. اتفاقاً شرح و بررسی این وقایع در حقیقت به همین جهت است تا پیش‌لرزه‌های نهضت علویان زیدی از طبرستان تا دیلمستان و استراباد و گرگان به خوبی مشخص شود.

اولین پاسگاه‌ها و یا به قول خود اعراب، «مسلحه‌ها» را ابوالعباس طوسی و به قولی سومین والی دست‌نشانده خلیفه در طبرستان در حدود سال ۱۴۶ ه (۷۶۳ م) در بیش از ۴۰ شهر و منطقه حساس از تمیشه تا چالوس و کلار دایر کرد و ۱۰۰۰ عرب و خراسانی وفادار به عباسیان را در آن‌ها مستقر کرد؛ اما کوهستان‌های صعب‌العبور و جنگلی طبرستان به همراه اسپهبدان‌شان، تسلیم را به راحتی نمی‌پذیرفتند. (۳۲)

در زمان مهدی و نیز هادی، با اعزام چند باره سرداران بزرگ خود نتوانستند به طور کامل بر گرگان و مخصوصاً طبرستان حاکم شدند. آنها دو تن از بهترین سرداران خود را در این مناطق از دست دادند. (۳۳) در یک مورد ابن اثیر مورخ شیعه و ابن اسفندیار چنین نوشته‌اند:

«اسپهبد شروین در برابر فراشه (سردار عرب) از اسپهبد ونداد حمایت نمود. او چهارصد بوق و چهارصد طبل به یاران (جنگجویان) بداد در دو سوی میدان جنگ،

و نیز چهار هزار زن و مرد را تبر و دهره (نوعی تبر) داد. آنگاه خود هم با صد نفر سوار قرار گرفت و حیله نمود و عقب نشست تا سپاه عرب به دنبال آن‌ها بیامدند؛ اما در کمین‌گاه‌های خاصِ طبرستان دفعتاً بوق‌ها و طبل‌ها به صدا در آوردند و نیز ۴۰۰۰ درخت بریده را برانداختند، طوری که وحشتی عجیب در جنگل بر دل فراشه و مردانش انداختند و تصور کردند صاعقه قیامت است. آنگاه رزمندگان طبرستان با شمشیر ۲۰۰۰ کس از آنان را کشته و فراشه را نیز بر گرفته نزد اسپهبد ونداد هرمز بردند و گردن زدند». (۳۴)

هادی خود مدت‌ها در گرگان بود تا شخصاً بر سرکوبِ قیام‌های مردم نظارت داشته باشد. اتفاقاً در زمان مرگ خلیفه، وی در گرگان بود که با شنیدن این خبر با شتاب به سوی مدینه السلام شتافت تا بر مسند خلافت بنشیند. قیام «فخ» که در صفحات بعد به آن اشاره کرده‌ایم، در زمان وی اتفاق افتاد. طبری و ابن اثیر در این دوران حاکم گرگان را حجاج و عامل طبرستان را صالح بن شیخ اسدی معرفی کرده‌اند. (۳۵)

در سال ۱۷۰ ه پنجمین و مشهورترین خلیفه عباسی، یعنی هارون الرشید به خلافت رسید. وی شش سال بعد فضل بن برمکی را بر چند ولایت از جمله خراسان، گرگان، طبرستان و... حاکم نمود تا شاید این عنصر اشرافی ایرانی بتواند در تخفیف اعتراضات و قیام‌های این نواحی موفق برآید زیرا قبل از وی علی بن عیسی بن ماهان بر اثر ظلم و اجحاف زیاد کار را به جایی رسانده بود که مردم طبرستان و گرگان از «غذای بومی خویش یعنی سیر، ماهی و برنج دور ماندند و کس را هم زهره نبود باز گفتی زیرا منهیان (جاسوسان) سوی یحیی (برمکی) می‌نوشتند». ابن فقیه در سال ۲۹۰ ه نوشت: هارون زمانی پسر خویش را هم به نام قاسم به سال

۱۷۷ والی جرجان و طبرستان و قزوین نمود». (۳۶)از قضا همین قاسم به نوشته طبری در سال ۱۹۸ ه نیز از طرف خلیفه مأمون حاکم گرگان گردید. (۳۷)

اتفاقاً در سال ۱۸۰ هم «سرخ‌پوشان گرگان» بار دیگر به رهبری عمر بن محمد عمرکی سر به شورش برداشتند. به نوشته ابن اثیر آن‌ها خویش را هوادار زید بن علی بن حسین امام اولین زیدیان می‌دانستند و مدتی هم بر گرگان مسلط شدند؛ اما به دستور هارون رهبر قیام را در مرو کشتند و طرفدارانش را بشدت سرکوب کردند. (۳۸) از وقایع دیگر طبرستان و گرگان در عهد خلافت هارون، قیام یحیی بن عبدالله بن حسن که عده ای او را برادر نفس زکیه دانسته‌اند، بود. به این قیام در صفحات بعد اشاره کرده‌ایم. همچنین خوارج هم شورشی عظیم در چند ناحیه از ایران به راه انداختند که دامنه آن تا گرگان هم کشیده شده بود. (۳۹) دینوری در این مورد نوشته است: «... خوارج که بار دیگر به گرد عبدالله بن ماحوز یکی از پارسایان‌شان گرد آمده بودند، توسط مهلب در اهواز مغلوب شده و به جرجان (گرگان) گریختند». (۴۰) هر چند سرداران و نیروهای جنگی هارون هر از چند گاهی بر قیام‌های مردم فایق می‌آمدند، ولی ناکامی کامل سبب گشته بود که خود نیز به گرگان بیاید و بر شورش حمزه بن عبدالله خارجی نظارت کند. وی در این منطقه بیمار هم شد و حمزه را دعوت به تسلیم نمود. متن کامل این دعوت به زبان عربی در تاریخ سیستان آمده است. (۴۱) گردیزی شهر استراباد را نیز در حوزه این شورش آورده است. (۴۲)

آخرین (سی و هشتمین) خلیفه عباسی عبدالله مستعصم بود که به سال ۶۵۶ ه با حمله مغولان و فتح بغداد توسط آنان به قتل رسید و خلافت ۴۲۴ ساله آن‌ها نیز پایان یافت. در مورد دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس، به دلیل اهمیت و ارتباط آنها با وقایع مختلف تشریح شده در این کتاب، در صفحات بعد هم توضیحاتی

داده شده است.

منابع

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۶

۲- الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۴، صص ۱۵۲۷ و ۱۵۲۸

۳- فتوح البلدان، صص ۹۱ و ۹۲ - البلدان، صص ۱۵۳ و ۲۵۸

۴- تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۲

۵- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۳۰۸ - الکامل، ج ۷، صص ۲۲۵ و ۲۲۶ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۱۱۶ تا ۲۱۱۸

۶- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۴۷

۷- فتوح البلدان، صص ۹۲ و ۹۹۲ - تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۲

۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۹۵ - التدوین، ص ۴۴ - تاریخ طبرستان‌ص ۱۵۸ - مرآت البلدان، ج ۴، صص ۴۹ و ۵۰

۹- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۳

۱۰- الکامل، ج ۷، صص ۲۲۱ و ۳۳۰

۱۱- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۲۸ - فتوح البلدان، صص ۱۸۳ تا ۱۹۰

۱۲- همان، ص ۳۹۲۹ - روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۳۰۸ تا ۳۱۷ - کتاب گیلان، ج ۲، ص ۴۲

۱۳- العبر، ج ۲، صص ۱۴۱ تا ۱۴۴ - فتوح البلدان، صص ۱۸۳ تا ۱۹۰ و ۳۳۰ - الکامل، ج ۳، ص ۵۴ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۰۹ - تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۴۴

۱۴- تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۹۳۷ تا ۳۹۴۰ - روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۳۰۸ تا ۳۱۱ - فتوح البلدان، صص ۹۳ تا ۹۵

۱۵- الکامل، ج ۷، صص ۲۳۳ و ۲۸۴۹ تا ۲۸۵۵ - تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۹ ۴۰

۱۶- التنبیه و الاشراف، ص ۳۰۰ - تاریخ گزیده، صص ۲۸۰ و ۲۸۱ - تاریخ تمدن اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۲ - تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۰۰۰ - حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۷۲ - روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۳۱۷ و ۳۱۸

۱۷- دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۱۵۴ - دائرة‌المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۳۳ - اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۳ - رجال، نجاشی، ص ۱۸۸

۱۸- همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۶

۱۹- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا...، ص ۳۶

۲۰- تاریخ گزیده، ص ۲۸۸

۲۱- اخبار الطوال، صص ۴۰۵ و ۴۰۶

۲۲- زین الاخبار، ص ۱۱۹ - تاریخ طبری، ج ۱۰، صص ۴۵۶۲ تا ۴۵۶۷ - تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۱۲۲ - حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۹۸ - ساخت دولت در ایران، ص ۱۴۰ - العبر، ج ۲، صص ۲۳۴ تا ۲۳۶

۲۳- تاریخ طبرستان، ص ۱۹۶

۲۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۶

۲۵- الکامل، ج ۸، صص ۳۳۷۸ تا ۳۳۸۰ و ۳۳۸۴

۲۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۹۷ و ۳۹۸ - اخبار الطوال، ص ۴۲۷

۲۷- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۶

۲۸- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۴

۲۹- فتوح البلدان، ص ۹۶

۳۰- الکامل، ج ۸، ص ۳۳۸۴

۳۱- همان، ص ۳۳۸۹

۳۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۴

۳۳- مروج الذهب، ج ۲، صص ۳۲۸ و ۳۴۵ - تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۱۳۷ تا ۵۱۳۹ - الکامل، ج ۱۰، صص ۲۰ تا ۲۵

۳۴- تاریخ طبرستان، ص ۱۸۶ - الکامل، ج ۱۰، ص ۲۲

۳۵- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۹۱ - الکامل، ج ۸، ص ۳۶۱۴

۳۶- البلدان، ص ۱۲۳ - تاریخ جرجان، صص ۱۶ و ۱۷ - فتوح البلدان، ص ۱۵۸ - تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۰۵

۳۷- تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۵۱۷

۳۸- همان، ج ۱۲، صص ۵۲۷۶ و ۵۲۷۷ - الکامل، ج ۱۰، ص ۹۶ - تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، ص ۴۵۹ - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۳۷۸

۳۹- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۷۳

۴۰- اخبار الطوال، صص ۳۱۴ تا ۳۲۰

۴۱- تاریخ مفصل ایران، صص ۱۴۲ و ۱۹۱ - تاریخ سیستان، باسورث، صص ۱۶۲ تا ۱۶۸ و ۲۰۵ - حبیب السیر، ج ۲، ص ۲۴۵ - تاریخ ایران از پایان...، ص ۶۶ - الکامل، ج ۱۰، ص ۱۵۱

۴۲- زین الاخبار، ص ۳۱

شمال ایران مأمن پناهندگان

نگاهی کوتاه بر حکومت‌های محلی و بومی

پس از آمدن اعراب به ایران، چند خاندان بزرگ شمال این سرزمین یعنی اسپهبدان طبرستان، آل زیارِ دیلمی، جستانیان و آل بویه دیلمی چند قرن در آذربایجان، گیلان، طبرستان، استراباد و گرگان حکم راندند. گروهی از حکمرانان این سلسله‌ها خود را منتسب به پادشاهان ایران می‌نمودند که زیاد سندیت تاریخی هم نداشت؛ اما جنبه ملی گرایانه و گردآوری مردم به دور خود برای آنان حائز اهمیت بود. این امر در بعضی از مقاطع تاریخی موجب تقویت هویت و روحیه ملی و در نهایت باعث افزایش مقاومت دسته‌جمعی در برابر اشغالگران بیگانه می‌شد. همین امر موجب استقلال نسبی و گاه کوتاه‌مدت و در نهایت سبب پناه آوردن کسانی می‌شد که در سایر نقاط تحت ظلم و ستم و یا پیگرد قرار می‌گرفتند. یکی از دلایل مهاجرت گروه‌هایی از شیعیان علوی اعم از زیدی و امامی همین مسئله بود. به علاوه این فرمانروایان بومی شمال ایران، هر از چند گاهی برای سهم‌خواهی خویش وارد کوران حوادث مهم و نبردهای سخت می‌شدند. در این مورد در صفحات بعد به چگونگی حضور فعال اسپهبدان طبرستان و نیز حکام زیاری گرگان در حوادث مربوط به دوران زیدیان اشاراتی کرده‌ایم؛ اما ضرورت دارد در این بخش نظری گذرا به مناطق مهم این نواحی داشته باشیم، چرا که در زمان شرح وقایع، از این نقاط به‌طور مکرر نام برده شده است.

طبرستان یا مازندران که بر روی سکه‌ها گاه تپرستان و تپورستان هم حک‌گردیدچینی‌ها آن را «ثوپه‌سی‌تان» می‌نامیدند. موسی خورن نوشته است که تپورها همان کاسی‌ها (کاسپین ها) و آماردها قبل از ورود آریائی‌ها قوم گسترده‌ای بودند که توسط اقوام مهاجر ایرانی به نواحی کوهستانی عقب رانده شدند. «نامه تنسر» هم تأکید می‌کند که در پایان حاکمیت اشکانیان، پتشخوارگر (حدود طبرستان بعدی) طبرستان، گیلان، دیلمان و نیز دمباوند تحت حکومت ماه گشنسب

قرار داشت که بعدها به اطاعت اردشیر درآمدند. بعدها کواذ (قباد) کوشش نمود تا منطقه کوهستانی طبرستان را تحت نفوذ در آورد. او پسرش کاووس را بر طبرستان گماشت. این شاهزاده به احتمال زیاد خواهرزاده همسر قباد بود.

از طبرستان تا زمان قیام وستهم که بعدها آمل، رویان و زریچان هم بدان پیوست، اخباری در دست نیست اما گستهم برای قیام سمبات باگراتونی مرزبان گرگان (ورکان) مأموریت ویژه‌ای گرفت و توانست شورشیان طبرستان را هم سرکوب نماید. پس از این دوران بود که بعد از هجوم اعراب اولین بار سعید بن عاص بر طبرستان هجوم آورد(. ۱) این طبرستان به اعتقاد گروهی از مورخین، اولین بار در اواخر قرن ۶ ه توسط یاقوت حموی رسماً مازندران نامیده شد. عده‌ای هم گویند قبل از این تاریخ نیز به همین نام خوانده می‌شده است.

به نوشته ابن اسفندیار، مازندران در اصل موزندرون یعنی سرزمین درون کوه موز بوده است و این کوه از سرزمین گیلان تا نواحی لار، قصران و جاجرم ادامه می‌یافت. گروهی از اندیشمندان ماز را به معنی دربندها و دژهای مستحکمی دانسته‌اند که توسط اسپهبد مازیار بن قارن در گذرگاه‌ها و نقاط حساس کوهستانی طبرستان ساخته شده بودند. در این صورت مازندران به معنی درون رشته مازها بوده است. عده‌ای هم مازندران را به معنی سرزمین قوم ماد دانسته‌اند. به هر صورت تبرستان (طبرستان) در مقاطعی از تاریخ به طور کلی به نواحی کوهستانی و زمین‌های پست ساحلی آن اطلاق می‌شد اما مازندران شامل نواحی پست ساحلی از دلتای سفید رود تا جنوب شرقی دریای مازندران را شامل می‌شد. این واژه بعدها بر تمامی نواحی ساحلی و کوهستانی اطلاق شد.

گرگان که در شرق طبرستان قرار می‌گیرد، در طول تاریخ در منابع یونانی و رومی به صورت هیرکانیا، هیرکانیه، در ستون ۲ بند ۱۶ کتیبه بیستون (عصر هخامنشی) وهرکان و ورکان و در دوره اسلامی به نام جرجان نوشته و خوانده می‌شده است. به تعبیر دیگر ایالت (ساتراپ) هیرکان یا ورکان منطقه‌ای در حدود استان گلستان کنونی بود که تختگاه آن شهر جرجان و شهر بزرگ دیگرش استراباد نام داشت. بعدها پس از حمله مغول و در حدود قرن ۷- ۸ ه ق، شهر جرجان ویران و شهر استراباد تختگاه ایالت گرگان شد. چندی بعد نیز نام ایالت گرگان به تدریج به ایالت استراباد مبدل شد. سرانجام هم در عهد رضاشاه پهلوی به سال ۱۳۱۶ خورشیدی، به پاسداشت نام ایالت تاریخی گرگان و نیز شهر ویران‌شده جرجان، نام گرگان را بر شهر استراباد نهادند؛ بنابراین شهر گرگان کنونی همان شهر استراباد سابق و استان گلستان فعلی تقریباً همان محدوده ایالت تاریخی گرگان است. (۲)

شهر تاریخی ویران‌شده تمیشه هم که به صورت‌های طمیس، طمیش و تمیسه نیز ثبت شده، در واقع مرز شرقی طبرستان با ایالت تاریخی گرگان بوده است. از این شهر آثار بسیار ضعیفی هم اکنون در حاشیه روستای خرابه شهر (سرکلاته) کردکوی در ۳۰ کیلومتری غرب شهر گرگان فعلی دیده می‌شود. برای اطلاع بیشتر از این شهر تاریخی خوانندگان گرامی را به کتاب «سیر تاریخی معماری ۶۰۰۰ ساله گرگان و استراباد» ارجاع می‌دهیم.

اما در مورد شهرها و مناطق مهم گرگان و طبرستان، در صفحات آتی و مربوط به دوران بعد از حسن بن قاسم (الاطروش ـ ناصر کبیر) توضیحات بیشتری را به همراه چند نقشه ارائه داده‌ایم.

دیلم را نیز بدان جهت معرفی می‌کنیم که مردمش در عهد زیدیان حضور فعالی در وقایع آن دوران داشته و سرانجام به‌خاطر تلاش‌های ناصرالحق به تشیع زیدیه گرویدند. به‌علاوه آخرین امامان مدعی زیدیان فقط توانسته بودند بر نواحی کوچکی از این منطقه مثل هوسم و لنکا حکم برانند. اصولا منطقه گیلان از نظر طبیعی و اکولوژیک به چند بخش تقسیم می‌شود که شاخص‌ترین آن جلگه و کوهستان است. در گذشته قسمت کوهستانی را دیلم (دیلمستان) و مردمانش را دیلمیان می‌نامیدند. مردم این نواحی با وجود فقر و نداری، به‌خاطر زندگی در کوهستان‌ها، بسیار شجاع و جنگاور بودند و حتی در زمان ساسانیان در چند جنگ از جمله ناحیه گرجستان شرکت کرده بودند. اصل و نسب دیلمیان را گروهی منتسب به ساسانیان کرده‌اند که بعدها پس از تهاجم اعراب به ایران، عده‌ای از آن‌ها به هندوستان رفتند و گروهی نیز به کوه‌های دیلم پناه بردند و به دیلمیان شهره گشتند. (۳) دیلمیان پس از انقراض ساسانیان سعی وافری در حفظ استقلال خود و در برانداختن عنصر عربی کوشش زیادی نمودند، طوری که قزوین را تا مدت‌ها دژی در برابر دیلمیان محسوب می‌نمودند. ابن اثیر در زمان ذکر وقایع سال ۸۱ ه نوشته است که مسلمانان در قزوین از ترس دیلمیان شب‌ها درب خانه‌ها را بسته و تا صبح به پاسبانی می‌نشستند. مؤلف تاریخ قم هم در قرن ۴ ه از نبردهای قزوینی‌ها با دیلمیان یاد کرده است.

جنگجویان دیلمی با سلاح معروفشان یعنی زوبین و گاه نیزه شهره خاص و عام بوده و در میان بسیاری از سپاهیان نقاط مختلف از جمله لشکر خلفای وقت دیده می‌شدند. آنان بعدها در بغداد مرکز خلافت چنان جایگاهی یافتند که در برابر ترکانِ سپاه خلیفه قد علم کرده و خود چند خلیفه را جابجا کردند(. ۴) نظام‌الملک متن جالبی در باره این دیلمیان دارد که چنین است: «اهل عراق و دیلم را بدمذهب و بددین دانسته‌اند... نباید اجازه دهند تا دیلمیان در میان سپاه نفوذ کنند...

در کمتر وقتی در عراق خروج پدید آید و با دیلمیان قصد مملکت کنند». (۵) به‌علاوه تعدادی از سرداران و سپهسالاران آنان بعدها سلسله‌های مختلفی از جمله آل بویه در فارس، آل زیار درطبرستان و مخصوصاً گرگان‌سالاریان در آذربایجان، مسافریان (کنگریان) در طارم و حدود قزوین، حسنلو در نواحی دینور و روادیان و شدادیان در اران و قسمتی از آذربایجان را تأسیس نمودند. جنگاوران دیلمی همچنین در نبردهای متعدد زیدیان حضور فعال داشته و گاه از عناصر اصلی پیروزی آن‌ها به‌شمار می‌رفتند. پس از انقراض زیدیان هم این سرداران دیلمی بودند که بعد از اندکی پراکندگی و کروفرهای متعدد، سرانجام اقدام به تأسیس چند حکومت کردند؛ البته تعدادی از آنها سر خود را در این راه بر باد دادند که برجسته‌ترین آنان عبارت بودند از: لیلی بن نعمان، ماکان بن کاکی، اسفار بن شیرویه، سرخاب بن وهسودان و... (۶) البته گروهی از دیلمیان هم در مناطق مختلف گاه اقدام به غارت می‌نمودند که نمونه‌هایی از آن‌ها در زمان حسن بن زید و محمد بن زید در خطه استراباد و گرگان اتفاق افتاد. آنها که با شاری حاکم اسفراین همدست شده بودند، در گرگان دست به غارت و کشتار عده‌ای از مردم زدند که یکبار دست و پای حدود ۱۰۰۰ نفر از آنان را بریدند و بار دیگر ۳۰۰۰ نفر از آنان به شدت سرکوب گشتند. هنوز هم علائم ونشانه‌هایی از گروه‌های مهاجر دیلمی آن دوران را در گرگان، منطقه علی‌آباد کتول و سایر نقاط این ناحیه می‌توان یافت. در گورستان‌های تاریخی منطقه دهنه محمدآباد کتول سنگ‌های ۴۰۰ تا ۵۰۰ ساله دیده می‌شوند که نام‌های اصیل ایرانی دارند مثل گستهم، بهرام، مهران، سام‌نریمان، فرخان، سیامک و... که یادگار آن دوران و متعلق به دیلمیانی بود که نام‌های اصیل ایرانی را برای خود بر می‌گزیدند. به‌علاوه خود کلمه دیلم را می‌توان بر روی تعدادی از سنگ مزارها به‌ویژه در گورستان قدیمی مایان مشاهده نمود؛ همچنین فامیل‌های دیلم در این ناحیه نیز می‌تواند از جمله چنین نشانه‌هایی به‌شمار آیند. مثل: دیلمی، مقیم دیلم، مظفر دیلم، میردیلمی، دیلم کمر، دیلم

بالاخیلی، دیلم کتولی، دوستی دیلم و... این گروه‌ها می‌توانستند از همان جنگاوران یاد شده در آن دوران بوده باشند که یا خود به خاطر شرایط کوهستانی به آنجا پناه برده بودند، و یا حکام بومی برای دور کردنشان از مناطق زندگی شهری و جلوگیری از مزاحمت، آن‌ها را وادار به سکونت در نواحی کوهستانی گرگان و استراباد نموده بودند. شاید هم در زمان استقرار حکومت دیلمیانِ آل زیار در این خطه، دسته‌هایی از مهاجران دیلمی را در چنین نقاطی مستقر کردند. برای اطلاع بیشتر، خوانندگان گرامی را به کتاب «سنگ مزارها و کتیبه‌تاریخی گرگان و استراباد» اثر همین نگارنده ارجاع می‌دهیم. (۷)

در مورد چنین دیلمیانی، ابودلف نیز در سال ۳۴۱ ه چنین نوشته است: «در دیلمستان و نزدیک شهر زور قریه‌ای هست که دیلمی‌ها در آن می‌زیند. آنان در زمان پادشاهان ایران چون به قصد غارت بیرون می‌آمدند، در آنجا اردو می‌زدند و شباهنگام در اطراف غارت می‌نمودند... در شهر زور شهر دیگری به نام بیر هست که از حیث شجاعت و پرخاشگری ضعیف‌تر از مردم دیلم‌اند. آن‌ها شیعه صالحی زیدی هستند که به دست زید بن علی اسلام اختیار کردند». (۸)

اصطخری در قرن ۴ ه در باره سرزمین دیلم این گونه نوشته است: «ناحیه دیلم از سوی جنوب به قزوین، طارم، بخشی از آذربایجان و قسمتی از ری محدود می‌گردد. شمال آن بحر خزر و از سمت غرب به قسمتی از آذربایجان و شهرهای اران نیز می‌رسد. بدین ناحیه کوه‌های روبنج (رویان؟) و پادوسپان و کوه‌های قارن و جرجان (گرگان) را نیز افزوده‌ایم. دیلم به دو قسمت سهل و جبل (کوه) تقسیم می‌گردد که طایفه گیل در بخش سهل (جلگه‌ای) و زمین‌های هموار کنار دریا هستند. قسمت جبل نیز در اختیار طایفه دیلم است که کوه‌های بلندی دارد. محل پادشاهان آنان را رودبار خوانند که فعلا در دست سلاطین آل جستان است.

جنگل در دیلم فراوان است. دِه‌ها در اینجا پراکنده و مردمانش کشاورز و چهارپا ندارند... طایفه دیلم مردمی عجول، بی‌مبالات، کم موی و لاغرند. آنان تا زمان حسن بن زید کافر بودند که وی پاره‌ای از آنان را مسلمان نمود. تا امروز هم در کوهستان‌های متصل به این ناحیه کافران زندگی می‌کنند». (۹)

مؤلف کتاب «حدود العالم» هم در همین قرن چنین نگاشته است: «... ناحیت دیلم زبان‌های گوناگون دارد... ناحیتی است با آب‌های روان و رودها، بسیار آبادان، بازرگانان در آنجا مستقر، مردمانی‌اند جنگاور و ایشان حرب با سپر و زوبین کنند. آنان مردمانی خوش‌اند... از اینجا جامه‌های بسیار خیزد یک رنگ و باریک چون مبرم و حریر و آنچه بدان ماند. از اینجا کتان و چمنین خیزد بسیار... مردمان اینجا دو گروه‌اند. یکی بر کنار دریا و دیگر در کوه‌ها و شکستگی‌ها و گروهی هم‌اندر میان این دو... هر ناحیتی دِه‌های بسیار دارد و این هم‌اندر مقدارِ بیست فرسنگ است‌اندر بیست و پنج فرسنگ. این ناحیه دیلم آبادان و باخواسته و مردمانش همه لشکری‌اند یا برزگر که زنان‌شان هم برزیگری کنند. ایشان را هیچ شهری با منبر نیست و شهرشان کلار است و چالوس... اقلیم دیلم سرزمین پشم و ابریشم است و دارای هنرمندان ماهر در صنایع (دستی). میوه‌هایش را به دیگر سرزمین‌ها برند و جامه‌های آنان را به مصر و عراق که شهرت دارد... آنان رسم و ادبی نیکو، دامنی پاک، شهرهایی پاکیزه، بازارهایی ستوده، دهکده‌هایی آباد، برنج‌های مختلف، انجیر، زیتون، لیمو، عناب و بسیار چیزهای دیگر دارند...».

ابن حوقل بغدادی سیاح و جغرافی‌دان قرن ۴ ه (۳۶۷) هم شرح مختصری بدین‌گونه دارد: «... از ری تا قزوین ۳۰ فرسخ و قزوین اقامتگاه دیلمان است. در روزگار عباسیان مدتی سرحد بوده و خلفا با دیلمیان در آنجا جنگ‌ها داشتند... دیلم از جنوب به قزوین، طارم، بخشی از آذربایجان، ری و از شرق به ری و طبرستان و از

شمال به بحر خزر و از مغرب به قسمتی از آذربایجان و بلاد اران محدود می‌گردد».

با این وجود مردم دیلم را در سایر نقاط به همان سرسختی و جنگاوری‌شان می‌شناختند. به همین دلیل هم از زمان خلافت عمر تا مأمون، اعراب مجبور شدند هفده بار لشکر کشند و به منقاد ساختن آنان بپردازند. (۱۰) آنان نه تنها در نبردها و کشمکش‌های ضد عباسیان، علویان زیدی را یاری دادند، بلکه مبارزان شیعه اسماعیلی هم از پشتیبانی‌های آنان بهره‌مند شدند. بر این نکته تأکید می‌شود که دیلمیان یکدست نبودند، به تعبیر دیگر آن‌ها واحدهای اجتماعی شبیه قبیله با رؤسای خاص خود بودند؛ مثلا یکی از شاخص‌ترین آن‌ها جستانیان یا آل جستان نام داشتند که حاکم آن‌ها به اولین علوی زیدی به نام یحیی بن عبدالله به سال ۱۷۶ ه (و به قولی ۱۷۵) پناه داد؛ (۱۱) اما یکی دیگر از آنان به اسم مرزبان بن جستان در سال ۱۸۹ ه مورد تفقد و دلجویی هارون‌الرشید قرار گرفت. بعد از وی یکی از نوادگانش به نام وهسودان بن جستان به علویان زیدی گرایش پیدا کرد و با حمایت از آن‌ها به مخالفت با خلیفه عباسی وقت پرداخت. پسر او جستان هم مدافع زیدیان بود، ولی برادرش علی بن وهسودان به خدمت عباسیان در آمد. (۱۲)

امروزه دیلمان از شمال به لاهیجان و آب سفید رود، از غرب به ییلاق رانکوه (سمام و اشکور)، از جنوب به خاک عمارلو و از شرق به رحمت آباد محدود می‌شود. (۱۳)

رویان هم هر از چند گاهی محل کر و فر علویان و زیدیان بود. این منطقه که بین آمل و قزوین واقع می‌شد، از سوی شرق به سی‌سنگان، از غرب به نمک آبرود و

مشرق تنکابن محدود می‌گردید. این ناحیه محل استقرار اسپهبدان پادوسپانی بود که گاه استندار و استاندار خوانده می‌شدند. البته عده‌ای هم رویان را شامل بخشی از غرب طبرستان مطابق با ناحیه کجور امروزی دانسته‌اند. (۱۴)

در مشرق رویان کوه‌های قارن با حدود ۱۰۰۰۰ ده قرار می‌گرفت که دامن شمالی آن به نواحی آمل و ساری می‌رسید و بلندی‌های جنوبی آن به دشت‌های قومس یا کومش (حدود دامغان کنونی) پیوند می‌خورد. این نواحی شامل هزارجریب، سواد کوه و جبال لاهیجان می‌شد؛ همچنین جبال ونداد هرمز شامل قسمتی از هزار جریب می‌شد که لفور و هرمزدآباد دژهای عمده آن به‌شمار می‌رفتند. در هرمزد آباد قصرهای برخی از حاکمان یا اسپهبدان خاندان قارن از جمله مازیار قرار می‌گرفتند که با ساری و آمل تقریباً به یک اندازه فاصله داشتند. بخشی دیگر از این کوه‌ها شهریار کوه خوانده می‌شد که بخشی از دو دانگه هزارجریب محسوب می‌شدند. شهر عمده این قسمت شهمار و قلعه مهم آن که تختگاه اسپهبدان بود، پریم یا فریم نام داشت که در جنوب ساریه (ساری) قرارگرفت. محلی هم به نام طاق وجود داشت که مرکز و جایگاه خزاین این خطه محسوب می‌شد. شروین کوه نیز در محل سواد کوه قرار می‌گرفت که دامنه‌های جنوبی آن تا قومس امتداد می‌یافت.

اما رستمدار تقریباً حدود رویان، کجور و نور کنونی می‌شد با این تفاوت که خاک رستمدار در دشت و زمین‌های هموار تا نمک آبرود امتداد می‌یافت ولی رویان به خاک چالوس ختم و رستمدار از غرب به کوه‌های دیلم و از جنوب به بلندی‌های شمال ری هم مربوط می‌شد. این ناحیه معمولا تحت نفوذ گیل و دیلم بود. (۱۵)

سلسله‌های کوچک و بومی دیلم و طبرستان

همانگونه که ذکر شد، فرمانروایان و اسپهبدان این سلسله‌های کوچک در مسیر حوادث شمال ایران و گاه سایر نقاط این مرز و بوم تأثیرات زیادی داشتند. تعدادی از آن‌گاه غیر از طبرستان و دیلمستان، تا استراباد و گرگان و گاه نقاط دیگر را تحت نفوذ خویش می‌گرفتند. گروهی نیز در دوران حکمرانی علویان زیدی نقش‌آفرینی موثری داشتند. به همین جهت به اختصار به معرفی اسپهبدان برجسته این سلسله ها، از جمله باوندیان، پادوسپانان، قارنیان، جستانیان و... می‌پردازیم.

پس از انقراض سلسله جسنفشاهی، قباد ساسانی پسر بزرگ خود کیوس را بر حکومت طبرستان گماشت اما کیوس مدتی بعد از پدر، با برادرش انوشیروان درگیر نبرد شد و از طبرستان به سوی او لشکر کشید، ولی شکست خورد و کشته شد. بلافاصله انوشیروان پسر او شاپور را نزد خود نگه داشت و طبرستان را به فرزندان سوخرا سپرد. اندکی بعد پسر همین شاپور (نوه کیوس) به نام باو از طرف خسرو پرویز حکمرانی چند منطقه از جمله طبرستان را بر عهده گرفت. (۱۶)

در اواخر دوره ساسانی و در زمان هجوم اعراب، باو حکومت را ترک کرد و در آتشکده کوسان (حوالی بهشهر کنونی) که پدر بزرگش کیوس بنیاد نهاده بود، مشغول به عبادت گشت. اما چندی بعد با حمایت مردم طبرستان حکومت باوندیان را در سال ۴۵ ه بنیان گذارد و سرانجام هم پس از ۱۵ سال به قتل رسید. در عهد جانشینان او فریم از مراکز اصلی حکمرانی این خاندان به‌شمار می‌رفت.

۱- باوندیان: یا آل باوند ۷۰۶ سال یعنی از سال ۴۵ تا ۷۵۰ ه ق حکومت کردند و ملقب به «ملک‌الجبال» (پادشاه کوهستان‌ها) و اسپهبد بودند. این‌ها به سه شاخه کیوسیه، اسپهبدیه و کینخواریه تقسیم می‌شدند.

الف)- کیوسیه: که منسوب به کیوس مزدکی مسلک و پسر قباد ساسانی و برادر انوشیروان بود. این خاندان از سال ۴۵ با حکومت باو آغاز و تا سال ۳۹۷ ه با حکومت شهریار بن دارا به پایان رسید. حکومت علویان زیدی با فرمانروایی چند اسپهبد این سلسله همزمان شد که این اسپهبدان در وقایع مربوط به علویان گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم تأثیرات قابل توجهی گذاشتند. این عده عبارت بودند از: قارن بن شهریار (۳۵۳-۲۲۳)، رستم بن سرخاب بن قارن (۲۸۲-۲۵۳)، شروین بن رستم (۳۱۷-۲۸۲) و شهریار بن شروین (۳۵۴-۳۱۷ ه ق).

ب)- اسپهبدیه: که تختگاهشان ساری و در طبرستان، گیلان (دیلم)، ری و قومس حکم می‌راندند. حکومت این گروه با فرمانروایی حسام الدوله شهریار بن قارن (۵۰۳-۴۶۶) آغاز و با هشتمین و آخرین آنها یعنی شمس‌الملوک رستم‌شاه غازی بن اردشیر (۶۰۶-۶۰۲ ه) به پایان رسید. وی به‌وسیله ابو رضا علوی مامطیری به قتل رسیده بود.

پ)- کینخواریه: که آمل در زمان حسام الدوله اردشیر به تختگاهی انتخاب شد. به نوشته غفاری، در عهد تاج الدوله آمل به اوج شکوفایی رسید طوری که فقط ۷۲ مدرسه داشت. (۱۷) این سلسله هم با حکمرانی حسام الدوله اردشیر بن کینخوار (۶۴۷-۶۳۵ ه) آغاز و با هشتمین و آخرین نفر از آنها یعنی فخرالدوله حسن بن

کیخسرو به اتمام رسید.

۲- قارنیان: یا سوخرائیان که اسپهبدان آن‌ها در کوهستان‌های طبرستان یعنی محدوده کوه های قارن متصل به فیروز کوه، شهر شهمار و قلعه پریم بود، حدود ۲۷۴ سال حکومت کردند. ابن حوقل در سال ۳۶۷ ه در باره این کوه‌ها نوشته بود: «کوه روبنج پادوسبان و قارن بسیار استوارند و هر یک را رئیسی است. آنجا درختان بلند، بیشه‌ها و آب‌ها دارند. سراسر جبال قارن قریه‌هاست و جز شهمار که در یک منزلی ساری است، شهر دیگری ندارد. مسکن آل‌قارن نیز در پریم قرار دارد که هم محل فرمانروایان و هم قلعه و ذخایرشان آنجاست... پادوسبان را منبر نیست و از ساریه یک منزل فاصله دارد». (۱۸)

حکمرانی این گروه از سال ۵۰ قبل از هجرت با شخص قارن شروع و با مرگ آخرین و ششمین نفر از آنان یعنی مازیار در سال ۲۲۴ ه به پایان رسید. لقب فرمانروایان این سلسله جرشاه، ملک الجبال و اسپهبد بود. به اعتقاد موسی خورن، سلسله قارنیان منتسب به سوخرا وزیر قباد ساسانی است. پسران وی پس از قتل کاووس توانستند حکومت طبرستان را از انوشیروان بگیرند. در کتاب «بهرام چوبین نامک» هم آمده که به هنگام فرار بهرام چوبین از نهاوند به خراسان، قارن حاکم گرگان، قومس و خراسان هم بود. (۱۹)

۳- دابویهیان: یا آل گاوباره که تختگاهشان فومن و اسپهبدان بود، آنان ۱۰۴ سال در طبرستان و گیلان حکم راندند. حکومت آنها از سال ۴۰ ه با فرمانروایی دابویه شروع و با شکست و خودکشی اسپهبد خورشید در برابر سپاه اعراب که در صفحات پیشین به واقعه آن اشاره کردیم، به سال ۱۴۴ خاتمه یافت. گیل گاوه باره دو

پسر به نام‌های دابویه و پادوسپان داشت. دابویه از سوی یزدگردسوم آخرین شاه ساسانی به حکومت طبرستان گماشته شد. بعد از روی کار آمدن پادوسپانان، نقاطی همچون رویان، رستمدار، نور و کجور از زیر نفوذ دابویهیان خارج شد و حکمرانان این سلسله فقط بر گیلان تسلط داشتند.

۴- پادوسپانان: این دسته از سال ۴۵ تا ۱۰۰۶ ه، یعنی تا زمان شاه عباس صفوی در نواحی بین گیلان و آمل حکومت کردند. فرمانروایان این سلسله که تعدادی از آن‌ها لقب شهریار داشتند، زمانی از امرای عرب و زمانی از علویان و گاهی هم از امرای خراسان منشور حکومت دریافت می‌کردند. در سال ۶۵۷ ه بعد از مرگ کیومرث، سرزمین‌های تحت فرمانروایی وی بین دو پسرش کاوس و اسکندر تقسیم شد. کاووس موسس سلسله بنی‌کاووس (حکام نور) و اسکندر موسس سلسله بنی‌اسکندر (حکام کجور) شدند. این دو برادر مدت‌ها در جنگ و جدال با هم بودند، طوری که پس از فتح استراباد توسط سپاه قراقویونلوها، آن‌ها در رأس دو هیئت جداگانه به استراباد نزد جهانشاه قراقویونلو آمدند.

پادوسپانان را هم به سه شعبه تقسیم می‌کنند:

الف- اسپهبدان: که حکومتشان بعد از گیل گاوباره با پادوسپان اول پسر همین گیل (۴۰- ۷۵ ه) آغاز و با آخرین و دوازدهمین نفر از آن‌ها یعنی محمد اول (۳۲۱- ۳۳۳) به پایان رسید. از بین این عده چند تن هم عصر علویان زیدی بوده و به آن‌ها گاه یاری می‌دادند و گاه در توطئه‌ها علیه آنان شرکت می‌کردند. این تعداد عبارت بودند از: عبدالله بن ونداد امید (۲۰۷- ۲۵۰)، فریدون پسر قارن بن شهریار (۲۵۰- ۲۷۲)، پادوسپان سوم پسر فریدون (۲۷۲- ۲۹۰)، شهریار دوم (۲۹۰- ۳۰۵)،

هروسندان (۳۰۵- ۳۰۹) پسر بندار که داماد مرد آویج زیاری هم بود و شهریار سوم (۳۰۹- ۳۲۱ ه ق).

ب)- استنداران: که حکومتشان با استندار قباد اول (۳۳۳- ۳۴۷ ه) شروع و با بیست و یکمین نفر یعنی شهریار چهارم (۷۱۷- ۷۲۵) خاتمه یافت. از بین این گروه، استندار شهرنوش (۵۰۸- ۵۳۵) پسر هزار اسپ اول بسیار مقتدر و داماد اسپهبد طبرستان علاءالدوله علی بود. یعنی خواهر اسپهبد معروف شاه غازی رستم را به همسری داشت. هزار اسپ اول هم داماد بزرگ امید رودباری جانشین حسن صباح بود. در بین استنداران این سلسله نام‌های شهرآگیم و گستهم هم دیده می‌شوند. این نام‌ها بر روی صندوق امام زاده نور شهر گرگان کنونی (استراباد سابق) و نیز سنگ مزارهای تاریخی چند مکان از جمله گورستان‌های تاریخی دهنه محمدآباد کتول هم دیده می‌شوند.

پ)- ملک: حکمرانی ملک‌ها با ملک تاج الدوله زیار (۷۲۵- ۷۳۴ ه) شروع و با حکومت نهمین و آخرین نفر از آنان یعنی ملک مظفر (۸۵۷) به پایان رسید. تمام فرمانروایان این سلسله اول نامشان ملک بود. (۲۰) اتفاقاً در روستاهای اطراف شهر استراباد سابق، خاندان‌های چندی به نام ملک مخصوصاً در روستای نوده ملک، قلی آباد و حسین آباد زندگی می‌کردند.

جستانیان

آن‌ها دودمانی از فرمانروایان ناحیه کوهستانی دیلم بودند که حداقل از اواخر قرن ۲ تا ۴ ه در رودبار الموت، طالقان و کرانه‌های شاهرود و سفید رود حکم رانده و خود رودبار را تختگاه خود نموده بودند. از اولین نفرِ این خاندان خبری در منابع موثق نیست ولی مسلم است که یکی از آن‌ها در سال ۱۷۶ به یحیی بن عبدالله علوی، اولین علوی زیدی به سوی شمال ایران آمده، در قلمرو خود پناه داد؛ همچنین به نوشته ابن اثیر در سال ۱۸۹ امیری از آن‌ها به نام مرزبان بن جستان به همراه ونداد هرمز در ری با هارون‌الرشید خلیفه عباسی دیدار کرده و پس از دریافت هدایا به قلمرو خود بازگشت. (۲۱) طبری هم در زمان شرح وقایع سال ۲۰۱ نوشته است که عبدالله بن خرداد والی طبرستان در آن دوران لارزشیرز و کوهستان طبرستان را فتح نمود و ابولیلی حاکم دیلم را دستگیر نمود. این شخص باید جستان یا پدر او مرزبان بوده باشد.

پس از این وقایع، از وهسودان بن جستان خبر هست که در سال ۲۵۰ ه با حسن بن زید بیعت نمود و به یاری او شتافت. سپس جستان بن وهسودان (جستان سوم) که معروف‌ترین آن‌ها بود و حدود ۵۰ سال حکمرایی نمود، با حسن بن زید و جانشین او همراهی کرد؛ اما علی بن وهسودان از زیدیان طبرستان روی گرداند و با آنان سخت دشمنی کرد و به المقتدر خلیفه وقت عباسی پیوست و اتفاقاً حاکم اصفهان هم شد. (۲۲) زامباور بعد از این علی از دو تن دیگر به نام‌های مرزبان بن حسن بن خرامل و کامرو دیلمی (۴۳۰- ۴۳۴ ه) که حاکم ساوه هم بود، نام برده است؛ (۲۳) اما زنده‌یاد کسروی از دو نفر دیگر به نام‌های خسرو فیروز بن وهسودان و مهدی بن خسرو فیروز نام برده است. (۲۴) این مهدی که معروف به سیاه چشم بود، به دست اسفار دیلمی به قتل رسید. (۲۵)

به هر صورت جستانیان سرانجام در اوج اختلافات داخلی، به وسیله یک امارت دیگر دیلمی، یعنی کنگریان (مسافریان) منقرض شدند. کنگریان که مرکزشان در طارم بودبعدها به دو شاخه تقسیم شدند، یکی در همین طارم و دیگری در آذربایجان، اران و ارمنستان به حکومت خود ادامه دادند. (۲۶)

دوستی و دشمنی اسپهبدان دیلم و طبرستان با حکمرانان علویان زیدی

این حکمرانان به دلایل مختلف هر از چند گاهی به حمایت از زیدیان علوی برخاسته و یا به دشمنی با آنان می‌پرداختند. هر چند در صفحات بعد به نمونه‌های متعددی در این باره اشاره خواهد شد، اما در اینجا به موارد شاخص آن اشاره می گردد.

در سال ۲۵۰ ه ق، یعنی به هنگام دعوت اهالی چالوس و رویان از حسن بن زید علوی‌اسپهبد قارن بن شهریار باوندی که ملک الجبال خوانده می‌شد، با ارسال نامه‌ای حمایت خود را از او رسماً اعلام کرد. شاید بدان دلیل که به‌وسیله مردمان مسلحی که به دور حسن بن زید جمع شده بودند، می‌توانست عمال خلیفه را از دشت و هامون طبرستان براند و سپس خود بر حسن بن زید غالب آمده و سراسر منطقه را به زیر نفوذ خویش در آورد. با این وجود این اسپهبداندکی بعد در جرگه سپاه طاهریان در آمده و علیه سپاهیان زیدیان صف آرایی نمود. اما از زیدیان شکست خورد و دادمهر سپهسالار بزرگش هم کشته شد. به‌علاوه چندی بعد مناطق کوهستانی تحت امرش نیز به دست سپاهیان حسن بن زید افتاد و خود نیز از قلمروش گریخت. بلافاصله زیدیانِ پیروز روستاهای آن ناحیه را به آتش کشیدند و اموال مردمانش را به تاراج بردند. جالب آنکه در این عملیات اسپهبد پادوسپان بن فریدون و نیز اسپهبد لفور (از آل قارن) از حسن بن زید پشتیبانی کرده بودند زیرا از توسعه قدرت خاندان اسپهبدیه باوندی قارن بن شهریار به وحشت افتاده بودند. از قضا در همین زمان سلیمان عامل طاهریان در طبرستان هم از رزمجویان حسن بن زید شکست خورد و به استراباد و سپس گرگان گریخت بنابراین اسپهبد قارن باوندی مجبور به صلح و سازش شد و با حسن بن زید بیعت کرد و پسران خود سرخاب و مازیار را در سال ۲۵۲ ه برای بیعت و نیز به عنوان گروگان نزد حسن فرستاد اما چند صباحی نگذشته بود که با فرا رسیدن سپاهیان جدید

طاهریان‌اسپهبد قارن به حسن بن زید پشت کرد و به طاهریان پیوست. پسران وی هم موفق به فرار شدند ولی این بار هم حسن سپاهی به تعقیب آنان فرستاد و بسیاری از نقاط کوهستانی شروین و هزارجریب را ویران و مزارع غلات و روستاها را به آتش کشیدند. اسپهبد نیز مجبور به فرار به قومس شد. پس از مرگ وی هم نوه‌اش رستم بن سرخاب به ظاهر به حمایت از حسن بن زید پرداخت اما به‌خاطر ویرانی قلمروش نتوانست بیستگانی (حقوق و مواجب) سپاهیان دیلمی خود را بپردازد بنابراین آنان مجبور به راهزنی شدند و قلمرو زیدیان را به شیوه‌های گوناگون ناامن کردند. آنها چندی بعد قومس را فتح و با احمد بن عبدالله خجستانی عامل صفاریان در نیشابور و پس از آن با عقیقی که به تازگی بر حسن بن زید شوریده بود، ارتباط بر قرار کردند (۲۶۸ ه). اما باز هم کاری از پیش نبردند و سرانجام هم اسپهبد رستم از حسن امان خواست. این امر پذیرفته شد ولی مقرر شد خراج و صدقات قلمرو خویش را بپردازد.

بعد از مرگ حسن، در زمان محمد بن زید معروف به داعی کبیر، بار دیگر رستم سر به شورش برداشت و محمد بن زید هم او را از کوهستان محل قلمروش گریزاند اما به شفاعت عمرولیث به محل حکومتش باز گشت. چند سال بعد بار دیگر محمد بن زید بر او تاخت و منطقه کوهستانی شروین کوه را برای مدت هفت ماه به زیر سلطه خود در آورد. بلافاصله رستم به رافع بن هرثمه امیر نیشابور پناه برد و با کمک سپاهیان وی از طریق گرگان و استراباد به سوی طبرستان آمد. او در طی یک جنگ سخت محمد بن زید را به رویان فراری داد؛ اما اوضاع بدین منوال باقی نماند و چند صباحی بعد رافع هم به سال ۲۸۱ ه از ترس خلیفه معتضد، برای تسخیر جرجان (گرگان) به محمد بن زید پیوست. او برای خشنودی محمد، اسپهبد رستم را به حیله به میهمانی خود در استراباد دعوت کرد و در آنجا او را در بند و اسیر نمود. سپس وی را به شروین کوه بردند و برای به‌دست آوردن خزاینش آنقدر شکنجه‌دادند که در ماه رمضان سال ۲۸۲ در گذشت. آنگاه اموالش را بین

محمد بن زید و رافع تقسیم نمودند.

پس از رستم، پسرش اسپهبد شروین اقتدار و نفوذ چندانی نیافت. بعد از او هم شهریاربن شروین در آغاز قیامِ سید ناصر الاطروش زیدی، به‌خاطر تبانی و توطئه او با ابوالعباس صعلوک، به سال ۳۰۱ ه با حمله سپاهیان الاطروش مواجه و مجبور به صلح و سازش شد. وی بار دیگر در رمضان سال ۳۰۴ با داماد الاطروش یعنی حسن بن قاسم هم صلح نمود و متعهد شد خراج پرداخته و قلمرو خود را به روی مبلغان و عامران امر به معروف و نهی از منکر او بگشاید. به هر صورت تا نیم قرن بعد، خاندان باوندی اسیر درگیری‌های حاکمان دیلمی آل زیار در گرگان و آل بویه هم شدند. (۲۷)

جستانیان دیلمی نیز با سپاه گیل و دیلم خود از همان آغاز قیام زیدیان علوی، به دفاع از حسن بن زید پرداختند. وهسودان بن جستان هر چند در سال ۲۵۰ از حسن بن زید حمایت کرد ولی سال بعد به نوشته ابن اسفندیار، از او روی گردان شد و چند ماه بعد هم در گذشت. با مرگ وی «۴۰۰۰ مرد دیلم او به داعی حسن بن زید گرویدند». بعد از او پسرش جستان که اسپهبدی معروف هم بود، از حسن حمایت کرد و از او خواست کسی را نزد وی بفرستد تا بنامش ری را بگشاید. اتفاقاً چنین نیز شد و «عامل طاهریان را از ری گریزاندند و قزوین، ابهر و زنگان (زنجان) را نیز فتح نمودند؛» البته به سال ۲۵۳ ه موسی بن بغا از طرف خلیفه معتزبالله این شهرها را یکی بعد از دیگری پس گرفت. به نوشته طبری جستان بار دیگر در سال ۲۵۹ ه قزوین را متصرف شد.

پس از مرگ حسن بن زید در سال ۲۷۰، جستان به حمایت از جانشین او یعنی محمد بن زید پرداخت؛ مثلا در سال ۲۷۶ ه، بعد از هجوم رافع بن هرثمه به گرگان،

محمد بن زید فرار کرد و به طبرستان و سپس دیلمستان نزد جستان رفت. آنها با هم چالوس را تصرف کردند. ولی رافع بلافاصله بر آنان تاخت و بخشی از دیلمستان را به ویرانی کشاند. سرانجام هم مقرر گردید جستان مال‌های محمد را به رافع بسپارد و دیگر از او حمایت نکند البته رافع حدود سه سال بعد بر علیه خلیفه عصیان کرد و با محمد بیعت نمود و سپس طبرستان و گرگان را بدو سپرد. این اقدام بدان جهت بود که رافع می‌دانست دیر یا زود سپاهیان خلیفه و طاهریان از راه خواهند رسید و او بدون پشتوانه مردم گرگان، طبرستان و دیلمستان کاری از پیش نخواهد برد. این پشتیبانی را هم محمد بن زید و طرفدارانش در این نواحی می‌توانستند تضمین کنند.

بعد از محمد بن زید، در عهد ناصر کبیر، وی از مقابل سپاه اعزامی سامانیان گریخت و به دیلمستان و حاکم آن جستان پناهنده شد. این دو بلافاصله بعد از جمع‌آوری سپاه به طبرستان تاختند؛ اما به نوشته ابن اسفندیار: «۲۰۰۰ دیلمی از سپاه آنان کشته شدند از جمله ماکان بن کاکی و حسن فیروزان و دیالمه مالشی بلیغ یافتند». ناصر کبیر پش از این واقعه (۲۹۰) به تبلیغ شدید کیش شیعه زیدی در بین مردم پرداخت تا سرانجام پس از ۱۱ سال با انبوهی از پیروان خود به طبرستان و گرگان تاخت و عوامل سامانیان را از این مناطق گریزاند. از این تاریخ بین وی و جستان اختلاف افتاد و به نهایت درجه رسید تا جستان ناگهان به دست برادرش علی کشته شد. این علی که به خلیفه المقتدر پیوسته بود، به دشمنی شدید با زیدیان پرداخت. سرانجام هم در سال ۳۰۷ در قزوین و در رختخوابش به دست داماد برادرش جستان، یعنی محمد پسر مسافرکنگری که خراسویه دختر جستان را به همسری داشت به قتل رسید. وی در حقیقت انتقام خون پدرزنش را گرفت. (۲۸)

تعدادی از اسپهبدان پادوسپانی نیز که همچون باوندیان نسب خود را از طریق گیل گاوباره به شاهزادگان جاماسپ برادر قباد ساسانی می‌رساندند، به حمایت از زیدیان پرداختند. هر چند پس از چندین شورش در طبرستان و شکست شورشیان، ونداد امید بن شهریار به ظاهر مسلمان شده بود، اما پسر وی عبدالله در قیام مردم چالوس و کلار که منجر به دعوت از حسن بن زید و قدرت‌گیری وی در سال ۲۵۰ ه گردید، شرکت داشت. وی حتی برادر زاده (و به قولی نوه برادرش) را سپهسالار سپاه حسن بن زید نمود. جانشین او فریدون بن قارن نیز پسر خود پاذوسپان را در سال ۲۵۲ در جنگ حسن بن زید با سلیمان عامل طاهریان، به مدد حسن فرستاد. اما دهمین اسپهبد این سلسله یک بار به مخالفت با ناصر کبیر پرداخت و همچنین شهریار بن جمشید (مرگ ۳۲۰) داعی صغیر را که به او پناه آورده بود به علی بن وهسودان سپرد. (۲۹)

لیلی بن نعمان هم که مشهور و به خاندان‌های قدیم فرمانروایان دیلم تعلق داشت، پدرش نعمان در ناحیه اشکورِ گیلان صاحب نفوذ بود. دو برادرش کاکی و فیروزان در حوادث مربوط به قیام ناصر الاطروش در جنگ با سپاه سامانی کشته شده بودند. برادر دیگرش وهسودان نام داشت که پسرش سرخاب در عهد حسن بن زید مدتی سپهسالار دیلمیان بود. لیلی بن نعمان در توطئه حسن بن قاسم علیه الاطروش در آمل، جانب الاطروش را گرفت. او بعدها حاکم گرگان شد و از جانب زیدیان لقب‌های المویدلدین الله و المنتصر لآل رسول الله را گرفت. او در زمان حسن بن قاسم شهر ری را فتح کرد و به نام داعی خطبه خواند. در سال ۳۰۸ ه نیشابور را از دست سپاه سامانیان بیرون آورد و خطبه را به نام داعی خواند اما سرانجام در سال ۳۰۹ ه در جنگی با سپاه سامانیان کشته شد و سرش را بریده به بغداد فرستادند. پس از وی برادر زاده‌اش سرخاب بن وهسودان و سپس با مرگ او در سال ۳۱۱ ه، عموزاده‌اش ماکان بن کاکی سرکرده جنگجویان دیلمی شد.

وی که بسیار جسور و تندخو بود در بین جنگ‌های دو علوی زیدیه، یعنی حسن بن قاسم و پسران الاطروش گاه جانب این و گاه جانب آن را می‌گرفت. او هم در اوج جنگ‌ها و کشمکش‌ها بر سر طبرستان و گرگان در زمان مرد آویج و اسفار و نیز انقراض زیدیان به دست اسفار، در سال ۳۱۶ به سامانیان پیوست؛ اما وی هم سر انجام خوبی نداشت و در ماه رمضان سال ۳۲۹ ه در حالی که در گرگان کر و فر داشت و قصد خراسان را نموده بود، به‌دست سامانیان کشته شد. اسفار پسر شیرویه در آغاز جزو جنگجویان دیلمی همین ماکان بود که پس از اخراجش توسط ماکان، به سامانیان پیوست و بعدها در زمان کر و فرش در گرگان به سال ۳۱۵ ه، ری را از دست علویان زیدی بیرون آورد. وی نیز پس از آنکه سردارش ساری را از دست زیدیان گرفت و سپس خودش آمل و چند جای طبرستان و دیلمستان را فتح کرد، علیه سامانیان عصیان کرد اما به دستور وزیر گرگانی‌اش مطرف بن محمد، کوتاه آمد و با سامانیان صلح نمود؛ البته سرانجام هم با شورش سردارش مردآویج مواجه گشت و توسط وی به قتل رسید. (۳۰)

منابع

۱- ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورن، صص ۲۴۵ تا ۲۴۷

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «پیشینه شهر تاریخی جرجان» اثر همین نگارنده مراجعه شود.

۳- شاهنشاهی عضدالدوله، صص ۲۲ و ۲۳

۴- تاریخ ۴۰۰۰ ساله ارتش ایران، ج ۱، ص ۳۴۷- آل بویه، ص ۴۸- تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۱۴۳- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۲۱۸ و ۲۱۹

۵- سیاست نامه، ص ۲۱۸

۶- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۳۴ تا ۳۷ و ۳۳۱ تا ۳۳۳- تاریخ ۴۰۰۰ ساله ارتش ایران، ج ۱، صص ۳۴۷ و ۳۴۸

۷- سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد، بخش علی آباد کتول

۸- سفرنامه ابودلف، صص ۵۵ و ۵۶

۹- مسالک و ممالک، صص ۲۰۴ و ۲۰۵

۱۰- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۳۶ - سفرنامه ابن حوقل، صص ۱۰۴، ۱۱۳ تا ۱۱۴ و ۱۱۸

۱۱- تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا...، ص ۲۳۰

۱۲- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۳۷
۱۳- از آستارا تا استراباد، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۳
۱۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ص ۴۰۳
۱۵- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۳۴۴ و ۳۴۵
۱۶- تاریخ طبرستان، ص ۱۵۲
۱۷- تاریخ جهان آرا، صص ۱۷۸ و ۱۷۹
۱۸- سفرنامه ابن حوقل، ص ۱۲۰
۱۹- ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورن، ص ۲۵۳
۲۰- گاوبارگان پادوسپانی بازماندگان ساسانیان در رویان، صص ۱۹ تا ۳۸، ۱۶۷ تا ۱۴۴۱۸۰ و ۱۴۵- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۸۱
۲۱- الکامل، ج ۸، ص ۳۷۱۹
۲۲- شهریاران گمنام، صص ۳۹ تا ۴۷ - تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، بخش حواشی، صص ۴۳۱ تا ۴۳۴
۲۳- نسب نامه خلفا و شهریاران، ص ۲۹۵

۲۴- شهریاران گمنام، ص ۴۸

۲۵- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۹۴

۲۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، ص ۴۲۶

۲۷- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا...، صص ۳۷۷ تا ۳۷۹

۲۸- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۱۹۳ تا ۱۹۵ - شهریاران گمنام، صص ۳۹ تا ۴۷ - تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۴۴۰ تا ۴۴۴ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۵ صص ۳۶۹ و ج ۲، ص ۱۵۸

۲۹- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا...، صص ۳۸۱ تا ۳۸۲

۳۰- همان، صص ۳۸۴ تا ۳۸۸

نقش خلفا و دربار آنها در شکل‌گیری نهضت علویان

اوضاع در طبرستان و گرگان

قبل از پرداختن به نهضت علویان زیدی در طبرستان و نیز منطقه گرگان، ضروری‌ست به معرفی کوتاه ائمه شیعه، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بپردازیم و شرح کوتاهی از اوضاع اجتماعی زمان آنها داشته باشیم. حقیقت آن است که بعد از مرگ پیامبر، از همان ابتدا کشمکش بر سر جانشینی آغاز و انشقاق در میان مسلمانان پدیدار شد. از یک سو سادات علوی خود را محق امامت بر امت دانسته، و از سوی دیگر نخست خلفای بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس رسماً قدرت را به دست گرفته و خویش را خلیفه اصلی مسلمین و بلاد اسلامی می‌پنداشتند؛ چنانکه بعد از خلفای راشدین، به مدت حدود ۶۰۰ سال قدرت را در اختیار داشتند تا سرانجام مغولان فرارسیدند. در این مدت کشمکش بر سر قدرت و ثروت به اوج خود رسیده بود. خلفا به تدریج صاحب جاه و جلال و مکنت شده و به شکلی جدید سلطنت و پادشاهی را ابقا کرده بودند. در صفحات آتی به این مسائل به‌طور جداگانه پرداخته شده است. این وضع قیام‌ها و عصیان‌های زیادی را در قلمرو خلفا به‌وجود آورد. اولین قیام علیه خلفا بعد از واقعه کربلا توسط زید انجام گرفت که با مرگ وی، فشار و تضییقات علیه علویان هم وارد مرحله جدیدی شد. به‌علاوه قیام زید آبشخور نهضت‌های زیدی و نیز زیدیان طبرستان گردید که دایره فعالیت‌های آنان به دیلم و نیز استراباد و گرگان هم کشیده شد. به‌علاوه سبب شد گروه‌هایی از علویان طالبی یا سادات، به شهرها و نقاط مختلف مهاجرت کنند. در این میان ظلم و فشار شدید چند تن از جمله حجاج و متوکل به بیشترین حد خود رسیده بود؛ همچنین به موازات این قیام در بین اعراب در کوفه، حجاز و... در سراسر ایران هم جنبش‌هایی سر بر آوردند همچون بابک خرمدین، استادسیس، المقنع و... که به آن‌ها نیز پرداخته‌ایم.

اصولا چنین جنبش‌هایی را باید بر بستر شرایط اقتصادی و اجتماعی خاص زمان خود مورد توجه و مداقه قرار داد. چرا که به صرف شرح وقایع، بسیاری از نکات مهم تاریخی و اجتماعی مبهم و یا نامکشوف باقی خواهند ماند. بدین جهت این بخش را با توضیح بسیار مختصر از چگونگی پدیدار شدن اسلام و نیز بعثت پیامبر (ص)، آمدن خلفای راشدین، معرفی ائمه شیعه که جنبش‌های علوی از جمله زیدیه ریشه در این کیش و مذهب داشتند، و شکل‌گیری خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس اختصاص می‌دهیم.

خلفای راشدین و ائمه شیعه

پس از فوت پیامبر، عبدالله بن عثمان بن عامر معروف به ابوبکر به جانشینی بر گزیده شد. او ۲ سال و ۴ ماه خلافت کرد و سرانجام هم در روز سه شنبه ۲۸ جمادی الاول سال ۱۳ ه به سن ۶۳ سالگی در گذشت. از وقایع مهم عهد او، ادعای پیامبری توسط چند تن از جمله مسیلمه در یمامه، اسود عنسی در یمن که در زمان خود پیامبر هم ادعای پیامبری کرده بود، و سجاح دختر حارث تمیمی که عاقبت با مسیلمه ازدواج کرد.

بعد از ابوبکر، عمر بن خطاب در ماه جمادی الاول سال ۱۳ ه برای خلافت بیعت گرفت. در دوران وی نهاوند در سال ۲۲، آذربایجان در سال ۲۳ و سپس اهواز و اصطخر در ایران فتح شدند. البته هجوم ناموفقی هم اعراب به طبرستان و گرگان داشتند. عمر را سرانجام در سن ۶۳ سالگی یک ایرانی به نام فیروز ابولولو که او را غلام و برده مغیره بن شعبه کرده بودند، در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ ه به ضرب خنجر به قتل رساند.

با مرگ وی عثمان توسط یک شورای شش نفره که به همت عمر تشکیل شده بود، به خلافت رسید. ابن واضح نوشته است که عثمان دستور داده بود تمام قرآن‌ها غیر از مصحف عبدالله بن مسعود را در نقاط مختلف جمع کنند و از بین ببرند. عثمان نیز به‌خاطر شیوه خلافتش، پس از ۴۰ روز محاصره خانه‌اش توسط معترضین، در ذی الحجه سال ۳۵ ه در ۸۳ سالگی به قتل رسید. (۱)همانگونه که یکی از دختران پیامبر بنام فاطمه همسر حضرت علی بود، دو دختر دیگر پیامبر به نام‌های رقیه و کلثوم همسر همین عثمان بودند. (۲)

با قتل عثمان، علی (ع) برای مدت حدود ۵ سال عنان خلافت را در دست گرفت اما وی هم به دست ابن ملجم در تاریخ ۱۹ رمضان سال ۴۰ ه کشته شد(. ۳) او را شیعیان امامیه اولین امام خود می‌دانند. به نوشته مسعودی و یعقوبی: «علی را ۱۴ فرزند ذکور بود. حسن، حسین و محسن که در کودکی مرد و مادرشان فاطمه دخت پیامبر بود، عبیدالله که در قیام مختار کشته شد، ابوبکر، عباس، جعفر که در کربلا شهید گشتند، عثمان، عبدالله، محمد، اصغر، عثمان، اصغر و یحیی... او ۱۸ دختر نیز داشت که از ایشان ۳ دختر از فاطمه و دیگران از زنان متعدد و کنیزان پراکنده بودند». (۴)

تا این دوران خلافت خلفای راشدین به پایان می‌رسد. از این زمان به بعد بر سر جانشینی تشتت و اختلافات شدیدی بین مسلمین ایجاد می‌شود. با آمدن خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس مذهب تسنن مورد توجه قرار می‌گیرد و صاحب قدرت می‌شود. از آن سو شیعیان بعد از علی، دومین امام را امام حسن دانستند. وی در سه‌شنبه ۱۵ رمضان سال ۲ ه متولد و بنا بر روایات شیعی، به دستور معاویه در سال ۵۰ توسط همسرش مسموم شد. وی چند پسر به نام‌های محمد، قاسم، ابوبکر، عبدالرحمان، طلحه، عبیدالله، زید و حسن معروف به مثنی داشت. وی در اوج کشمکش‌ها سرانجام مجبور به مصالحه با معاویه شد. در بعضی از منابع اشاره به مسافرت این امام به استراباد و طبرستان کرده‌که باید آن را غیر واقعی دانست، چنانکه اولیاءالله آملی سفر او به طبرستان را تکذیب کرده است. (۵) اما غفاری در تاریخ خود نوشته است که: «زید فرزند امام حسن از پسر خویش دو نوه به نام‌های قاسم و اسماعیل داشت. قاسم نیز دو پسر به نام محمد بطحانی و عبدالرحمن شجری داشت. از این عبدالرحمن خاندان شجری در استراباد زندگی‌کنند... و نیز حسن بن زید و برادرش محمد بن زید امامان زیدیه در طبرستان نوه اسمعیل (پسر زید) بودند.» (۶)

امام حسین دومین فرزند حضرت علی و سومین امام شیعیان محسوب می‌شد که در سال ۴ ه متولد شده بود. وی در واقعه کربلا در ماه محرم سال ۶۱ ه به شهادت رسید.

چهارمین نفر ابومحمد علی بن حسین معروف به زین العابدین و سجاد بود. او به سال ۳۶ (و به قولی ۳۷ یا ۳۸ ه) به دنیا آمد و در سال ۹۴ (و یا ۹۵) به‌وسیله سمِ خلیفه ولید بن عبدالملک در گذشت. وی ۱۲ فرزند پسر داشت که امام محمد باقر و زید بن علی دو تا از آنها بودند(. ۷) زید همان کسی است که بر ضد خلیفه اموی قیام کرد و عاقبت هم کشته شد. به‌علاوه وی با برادر خود امام محمد باقر بر سر بعضی از مسائل اختلاف‌هایی داشتند که در صفحات بعد بدان‌ها اشاره شده است. همچنین ریشه جنبش و نهضت زیدیه منتسب به همین شخص است که در اواخر کتاب به آراء و عقاید و نیز شخصیت‌های برجسته آنها پرداخته‌ایم. حکومت زیدیان طبرستان که دامنه حکمرانی آنها تا دیلم، استراباد و گرگان هم کشیده شده بود، در واقع ادامه‌دهنده همین نهضت بوده است. مؤلف «تاریخ بناکتی‌ناصر کبیر معروف به الاطروش حاکم زیدی دیلمستان و طبرستان را یکی دیگر از فرزندان امام سجاد دانسته است که در واقع اشتباه و باید یکی از نوادگان او بوده باشد. (۸) زیدیان شیعه امامت امت را بعد از امام سجاد متعلق به این زید می‌دانستند، اما شیعیان امامیه این امامت را حق برادرش امام محمد باقر برشمرده‌اند.

امام محمد باقر پنجمین امام شیعیان امامیه است که در سال ۵۶ یا ۵۷ ه ق متولد و هم عصر خلفای بنی‌امیه همچون ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک،

عمربن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بود. تاریخ فوت او را به سال ۱۱۴، ۱۱۶ و ۱۱۷ ه ثبت کرده‌اند. وی بر خلاف برادرش زید که به همراه پیروانش دست به اسلحه (شمشیر) برد و علیه خلیفه قیام کرد، اعتقاد به کار فرهنگی و تبلیغی داشت.

ششمین امام شیعیان، جعفر صادق بود که در سال ۸۳ متولد و پس از هم دوران بودن با حدود ۱۰ خلیفه، به سال ۱۴۸ ه با توطئه منصور خلیفه اموی، دار فانی را وداع گفت. وی را بنیانگذار فقه شیعه امامیه یا مذهب جعفری برشمرده‌اند. در عصر وی هم یک انشعاب دیگر در بین شیعیان به‌وجود آمد زیرا با آنکه خود یکی از فرزندانش به نام موسی کاظم را شایسته امامت و جانشینی می‌دانست، ولی گروهی به هواداری از پسر ارشدش اسماعیل و گروه‌هایی هم به دو پسر دیگرش عبدالله و محمد اقتداء کردند. مذهب شیعه اسماعیلیه (طرفداران حسن صباح) در واقع پیروان همین اسماعیل بودند. (۹) مؤلف «ریحانة‌الادب» از یک فرزند خوانده امام جعفر هم به اسم حسین ذوالدمعه نام برده که در خواندن زیادِ نماز شب معروف بود و ثروت فراوانی نیز داشت. (۱۰)

از وقایع مهم دوران این امام انتقال قدرت و خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس به سال ۱۳۲ ه، کشته شدن ابومسلم، قتل عبدالله بن حسن بن حسن در زندان منصورِ خلیفه، کشته شدن فرزندان همین عبدالله یعنی ابراهیم معروف به قتیل باخمری و نفس زکیه بود. به‌علاوه ماجراهای دیگری که آن‌ها را در صفحات بعد توضیح داده‌ایم.

بعد از امام جعفر نوبت به امام موسی کاظم رسید که در سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ متولد و در ۲۰ سالگی عنان امامت را در دست گرفت. وی با نفس زکیه و نیز قیامش

مخالف بود و به همین جهت هم توسط گروه‌هایی متهم به حسادت با وی شده بود. (۱۱) سرانجام هارون‌الرشید پس از حبس او در زندان، وی را مسموم کرد.

هشتمین امام شیعیان امام رضا بود که در سال ۱۴۸ و به قولی ۱۵۳ به دنیا آمد. مأمون خلیفه عباسی بنا بر مصالح سیاسی او را در سال ۲۰۰ به مرو آورد و ولیعهد خود کرد؛ اما به اعتقاد شیعه، سرانجام او را مسموم نمود و پیکرش را در کنار قبر پدرش هارون در سناباد (مشهد) به خاک سپرد. (۱۲) در بعضی از متون از شخصی گرگانی به نام فتح بن یزید جرجانی به عنوان اصحاب امام رضا نام برده اند. وی به احتمال زیاد باید از همان اعراب مهاجرت کرده به جرجان بوده باشد که پس از فتح این نواحی، در اینجا مقیم گشته بودند. (۱۳)

بعد از امام رضا، محمد بن علی بن موسی الرضا معروف به امام جواد امامت شیعیان را بر عهده گرفت. او که یکی از دختران مأمون به نام ام‌الفضل را به همسری داشت، در سال ۲۲۰ ه در بغداد به امر مستعصم خلیفه کشته شد.

پس از وی امام هادی به امامت رسید که در سال ۲۱۲ و یا ۲۱۴ متولد شده و به سال ۲۵۴ به امر خلیفه معتز در سامرا به شهادت رسید. او با معتصم، واثق، متوکل، منتصر و مستعین از خلفای عباسی هم‌عصر بود. در بعضی از متون حسن بن علی ناصر کبیر رهبر علویان زیدی طبرستان را یکی از شاگردان او دانسته‌اند. (۱۴) به‌علاوه عده‌ای هم معتقدند که ابویحیی جرجانی (احمد بن داوود بن سعید فزاری) از شاگردان وی بوده است. برای ابویحیی یک بار به دستور محمد بن طاهر، مجلسی در نیشابور برگزار کردند که بنا بر فتوای فقهای بزرگ تسنن قرار بود دست و پایش را ببرند ولی به دلایل نامعلومی از این مصیبت رهید. وی در کتاب

«التسویه» خود، نظر ابن جریح مبنی بر حرام بودن ازدواج عرب با موالی (ایرانیان اسیر و بَرده شده) را خطا دانسته و رد کرده بود. (۱۵)

امام حسن عسکری جانشین امام هادی بود که در سال ۲۳۱ متولد و در سال ۲۶۰ ه در گذشت. او برادری به نام جعفر کذاب داشت که ادعای امامت برای خود نموده و منکر صاحب الزمان هم شده بود. (۱۶) برخی نوشته‌اند که وی پیشنهاد ۲۰۰۰۰ دینار به یکی از کارگزاران دستگاه خلافت داده بود تا امامت او را به رسمیت بشناسند. (۱۷)

از وقایع مهم دیگر دوران این امام، تشکیل دولت علویان زیدیه در سال ۲۵۰ ه در طبرستان بود؛ همچنین در سال ۲۵۵ ه دو تن از علویان و سادات حسنی به نام‌های عیسی بن جعفر و علی بن زید در کوفه قیام کردند که زمینه زندانی شدن امام عسکری را نیز به‌وجود آوردند. شورش صاحب الزنج در بصره و اطراف آن هم در همین دوران اتفاق افتاد. (۱۸)

امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری معروف به صاحب الزمان است که در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ در عهد خلافت مهتدی خلیفه عباسی متولد شد. وی به اعتقاد شیعیان امامیه دوازده امامی (اثنی عشریه) غیبت صغرایش از ۴ سالگی آغاز و تا سال ۳۲۹ ه زمان فوت نائب چهارمش به درازا کشید. آنگاه از این تاریخ تاکنون غیبت کبرا دارد. نواب و نایبانش ۴ تن بودند که اولین آن‌ها از طرف امام دهم و یازدهم و سه نفر دیگر از سوی سلف خود منصوب شده بودند. این ۴ تن که رابط بین امام و امتش به‌شمار می‌رفتند عبارت بودند از:

۱- ابوعمر عثمان بن سعید عَمری.

۲- پسر او ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که دوران نیابت این پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ به طول انجامید.

۳- ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی از سال ۳۰۵ تا ۳۲۶ ه..

۴- ابوالحسین علی بن محمد سمری که نیابتش از سال ۳۲۶ تا ۳۲۹ به درازا انجامید. (۱۹)

لازم به ذکر است که پیروان سایر فرق شیعه افراد دیگری را به عنوان امام زمان می‌شناسند. مثلا عده‌ای به محمد حنفیه، گروهی مثل مغیریه به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن معروف به نفس زکیه، اسماعیلیه به اسماعیل پسر امام جعفر صادق و ناووسیه به خود امام صادق به عنوان امام غایب می‌نگریستند.

خلفای بنی‌امیه

اختلافات قومی و قبیله‌ای از دیر باز و حتی قبل از ظهور پیامبر در عربستان مدت‌ها شعله کینه‌ها و دشمنی‌ها را به اوج رسانده بود. مثلا ریشه دشمنی ابوسفیان با پیامبر، شیعه با بنی‌امیه، بنی‌امیه با بنی‌عباس، بنی‌هاشم با بنی‌شمس و... همگی بی‌ارتباط با همین مسئله نبوده‌اند.

نفوذ قریش بر مکه و نیز خانه کعبه از زمان قصی بن کلاب نیای بزرگ پیامبر آغاز شده بود. قصی قبیله قریش را گرد آورد و سپس آنها را در مکه پیرامون کعبه جای داد. آنگاه منصب کلید داری، سقایت و رفادت (آب دادن و پذیرایی از زائران) را بر عهده گرفت. بعد از مرگ قصی بین بازماندگانش بر سر این منصب اختلافاتی پدید آمد تا نوبت به هاشم بن عبد مناف رسید و برادر بزرگ‌ترش عبد شمس از این منصب بی‌بهره ماند. پس از عبد شمس، فرزندش امیه در برابر عمویش هاشم ایستاد و دعوی ریاست قریش را نمود. این امر سبب شد امیه را به مدت ۱۰ سال به شام تبعید کنند و زمینه را برای یک دشمنی شدید بین دو طایفه به‌وجود آورند. این وقایع را طبری و ابن اثیر به خوبی توضیح داده‌اند. نسب خلفای بنی‌عباس به عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف عموی پیامبر می‌رسید. (۲۰) بعدها همین بنی‌هاشم که خلفای بنی‌عباس از آنان بودند، سرانجام خلافت را از چنگ بنی‌امیه بیرون آوردند. لازم به ذکر است که عبد مناف ۴ پسر داشت که هاشم و عبدالشمس دو تا از آن‌ها بودند. عبدمناف پدر بزرگ عبدالله و پدرِ پدربزرگِ پیامبر بود.

بعد از بعثت پیامبر، ابوسفیان نوه امیه یاد شده که از بزرگان قریش هم بود، با فرا رسیدن مرگ ابوطالب، ریاست آن طایفه را به عهده گرفت و بنا بر سابقه دیرینه

یاد شده، با پیامبر بنا را بر دشمنی نهاد. به‌علاوه همین اختلاف بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم بود که پس از قتل عثمان موجب شد معاویه بن ابوسفیان با نفی امامت خاندان علی (ع)، خلافت را حق خود و خاندانش بداند. بدین گونه زمینه پدیدار شدن شیعه نیز به‌وجود آمد. همین معاویه علی را عامل قتل عثمان معرفی نمود و دستور داد بر منابر بر علی دشنام دهند و لعن کنند، و کار بدانجا کشید که به قول ابن اثیر، مردم حران نمازی را که در آن لعن به علی نبود درست نمی‌دانستند. بعدها بر مبنای همین دشمنی‌ها عبیدالله بن زیاد و حجاج اقدام به کشتن شیعیان و اذیت و آزارشان کردند.

۱ ـ بنی‌امیه یکی از دو شاخه بزرگ قبیله قریش بودند. اولین خلیفه این گروه معاویه نام داشت که خلافتش از سال ۴۱ آغاز شد. او مرکز خلافت را به دمشق انتقال داد، زیرا مردم این منطقه به بنی‌امیه وفادار بودند. در مقابل، شهرهای مهم عراق مثل بصره و کوفه را که از مخالفان محسوب می‌شدند، به عاملان کارآزموده و سرکوبگر سپرد. برخی او را متهم می‌کنند که خلافت را تبدیل به سلطنت و موروثی کرد. وی ۱۰ سال و ۸ ماه خلافت کرد و سرانجام هم اندکی پیش از واقعه کربلا، یعنی سال ۶۱ هجری در سن ۸۰ سالگی در گذشت. حدود ۲۵۰ سال بعد مسعودی در باره مقبره او نوشت: «هم‌اکنون (۳۳۲ ه) برسر قبر او می‌روند. در آنجا خانه‌ای هست که روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه گشوده می‌شود». (۲۱)

۲- یزید: پسر معاویه بود که خلافتش ۳ سال و ۸ ماه به درازا کشید و مرگش در تاریخ ۱۷ صفر سال ۶۴ ه (۶۸۰ م) در ۳۳ سالگی و در حواریون دمشق اتفاق افتاد.

۳- معاویه: پسر یزید که ۴۰ روز و به قولی ۲ ماه خلافت کرد و در سن ۲۲ سالگی در گذشت. در دوران وی درگیری‌های قومی و نژادی در میان خود بنی‌امیه شدت

یافت.

۴- مروان بن حکم: که در سال ۶۴ خلیفه شد و به قول دینوری در ۶۳ سالگی به‌وسیله زنش که همسر سابق یزید بن معاویه بود کشته شد. (۲۲)

۵- عبدالملک بن مروان: در ماه رمضان سال ۶۵ ه با او بیعت کردند. او پس از ۲۱ سال و ۲ ماه خلافت در سال ۸۶ درگذشت. قیام مختار در عهد وی اتفاق افتاد. قیامی که به نوشته دینوری: «بیشتر خلق انبوه طرفداران وی از بنی‌حمدان و ایرانیان مقیم کوفه بودند». سرکوب شیعه علوی و خوارج و نیز ضرب سکه دینار و درهم به سال ۷۶، از وقایع دیگر عهد او بود. (۲۳)

۶- ولید بن عبدالملک: در شوال سال ۸۶ با وی بیعت شد و در جمادی الاخر سال ۹۶ ه ق به سن ۴۳ سالگی در دمشق درگذشت. او در سال ۸۷ مسجد جامع دمشق را با هزینه ای بس سنگین ساخت. به‌علاوه فتوحات مسلمین تا بخارا و سمرقند به سرداری قتیبه بن مسلم ادامه یافت؛ همچنین یک سال قبل از مرگ وی، عاملش حجاج پس از ۲۰ سال حکومت در منطقه عراق، درگذشت. حجاج در این مدت ۱۲۰۰۰۰ نفر را گردن زد و در زمان مرگش ۵۰۰۰۰ مرد و ۳۰۰۰۰ زن را در زندان داشت. او که به شدت شیعیان را سرکوب می‌کرد، دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را به همسری داشت. (۲۴)

۷- سلیمان بن عبدالملک: خلیفه شیک پوشی که در جمادی الاول سال ۹۶ با او بیعت شد و در سال ۹۹ در ۳۹ سالگی درگذشت. فتح گرگان (جرجان) و لشکرکشی به طبرستان در عهد وی اتفاق افتاد. (۲۵)

۸- عمربن عبدالعزیز: وی به مدت ۲ سال از صفر سال ۹۹ تا رجب ۱۰۱ خلافت کرد. اوکسی بود که لعن و دشنام به علی را بر منابر منع کرد و سختی بر شیعیان را تخفیف بخشید. باغ فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند و به حاکم خود در مدینه امر نمود ۱۰۰۰۰ دینار بین فرزندان حضرت علی تقسیم کند. همچنین او دستور داده بود تا مرمرها، کاشی‌ها و طلاهای مسجد دمشق را به‌خاطر نفی تجملات بکنند. (۲۶)

۹- یزید بن عبدالملک بن مروان: به مدت حدود ۴ سال از شوال ۱۰۱ تا شعبان ۱۰۵ ه خلافت کرد و در ۳۷ سالگی مرد. در عهد وی چون بیستگانی یا همان مواجب لشکریان را کم کردند، اعتراضات وسیعی به‌وجود آمد.

۱۰- هشام بن عبدالملک: خلیفه‌ای که عاشق اسب‌دوانی بود و از شوال ۱۰۵ تا ربیع الاخر سال ۱۲۵ خلافت نمود. قیام زید پیشوای زیدیان در کوفه در عصر وی اتفاق افتاد. زید را پس از کشتن به مدت ۴ سال بر دار آویختند و بعد جسدش را آتش زدند. به روایتی بعدها در زمان سفاح نبش قبر کرده و بار دیگر بر استخوان‌هایش ۸۰ ضربه شلاق زدند!. به نوشته مسعودی، برادرش ابوجعفر در مشورت با او گفته بود که به مردم کوفه اعتماد نکند چرا که حیله‌گرند و هنوز گروهی به خاندان ما ناسزا می‌گویند. (۲۷) جنگ با رومیان، سرکوب شدید خوارج و غلات شیعه درکوفه از اتفاقات دیگر عهد وی بود.

۱۱- ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان: به مدت حدود یک سال از ۱۲۵ تا ۱۲۶ ه خلافت نمود و در حالی که ۴۲ ساله بود او را کشته و سرش را بریدند. قیام یحیی بن زید پسر همان زید معروف در زمان وی اتفاق افتاد که به شدت سرکوب شد و پس از مرگ او را نیز در جوزجان بر دار کردند. مزار او تا ۲۰۰ سال بعد

(۳۳۲) «در ارغونه معروف و زیارتگاه» بود. (۲۸)

۱۲- یزید بن ولید بن عبدالملک بن مروان: در جمادی الاول سال ۱۲۶ ه (۷۴۴ م) در دمشق با او بیعت کردند و در ذی‌الحجه همان سال در گذشت.

۱۳- ابراهیم بن ولید: پس از ۴ ماه خلافت او را خلع کردند.

۱۴- مروان بن محمد: معروف به مروان حمار، آخرین خلیفه اموی که در صفر سال ۱۲۷ با او بیعت کردند اما ۵ سال بعد در دهکده بوصیر مصر به قتل رسید. او با ادامه قیام خوارج و آغاز تبلیغات شدید بنی‌عباس توسط ابومسلم مواجه شد. (۲۹) با قتل وی خلافت بنی‌امیه به پایان رسید و آفتاب اقبال بنی‌عباس طلوع نمود؛ البته در اندلس (اسپانیا) گروه دیگری از امویان در سال ۱۳۸ به رهبری عبدالرحمان اول ملقب به الداخل تشکیل شد که تا سال ۴۲۲ ه یعنی خلافت آخرین نفر آنها هشام سوم المعتد ادامه یافت. (۳۰)

منابع

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳، ۶، ۱۸، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۲ و ۶۴ - الفتوح، صص ۹، ۳۳، ۷۶، ۱۵۲ و ۲۲۹ - سلسله‌های اسلامی، ص ۱۸

۲- تاریخ شیعه و فرق...، ص ۱۲

۳- اخبار الطوال، صص ۲۲۰ تا ۲۲۳

۴- الفتوح، ص ۳۸۹ به بعد - مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۷، ۶۸ و ۱۰۲ - تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۱۳۹

۵- تاریخ رویان، ص ۴۶ - الفتوح، صص ۷۵۵ به بعد - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۹

۶- تاریخ بناکتی، ص ۱۰۳

۷- همان، ص ۱۰۵ - تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۱۵

۸- همان، ص ۱۰۵

۹- تاریخ ایران، پطروشفسکی، ص ۲۶۸

۱۰- ریحانة‌الادب، ج ۲، صص ۲۶۱ و ۲۶۲

۱۱- تاریخ تشیع در ایران، ص ۳۷

۱۲- تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۷۲، ۸۸ و ۲۲۷

۱۳- تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۲۷

۱۴- تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۶۱

۱۵- مفاخر اسلام، ج ۲، صص ۴۹، ۵۳، ۵۷ و ۵۸

۱۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۳۷۲

۱۷- همان، ج ۵، صص ۳۹۴، ۳۹۷ و ۳۹۸ - الفصول الفخریه، ص ۱۳۵

۱۸- دایرةالمعارف بزرگ شیعه، ج ۷، ص ۱۳۵

۱۹- مفاخر اسلام، ج ۲، صص ۴۰۳ و ۴۰۴ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، صص ۳۳۴ تا ۳۷۶ - تاریخ تشیع و فرقه‌های اسلام تا...، صص ۱۲۸، ۱۳۲ و ۱۳۸

۲۰- تاریخ تشیع و فرقه ها...، ص ۷۶

۲۱- اخبار الطوال، صص ۲۴۰ تا ۲۴۲، ۲۵۳ تا ۲۵۸ و ۲۶۶ تا ۲۷۰ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۷

۲۲- همان، ص ۳۰۷

۲۳- همان، صص ۳۱۰ و ۳۳۶

۲۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۹ - تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۲ - تاریخ ۴۰۰۰ ساله ارتش ایران، ج ۱، ص ۲۵۷

۲۵- همان، صص ۷۸، ۹۰، ۹۷، ۱۶۰، ۱۷۰ و ۱۷۸- اخبار الطوال، صص ۳۴۵ و ۳۴۷

۲۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۶۸ تا ۲۷۱ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۸۵ - الکامل‌ج ۷، ص ۲۸۶۴ - روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۳۱۶

۲۷- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۰۹ و ۲۱۰

۲۸- همان، صص ۱۸۷ و ۲۱۶

۲۹- همان، صص ۲۲۹، ۲۴۴ و ۲۴۶

۳۰- سلسله‌های اسلامی، ص ۳۷

آغاز جنبش و دعوت عباسیان

به‌خاطر کنترل شدید و قدرت سرکوب بنی‌امیه در منطقه عراق، امکان دعوت و فعالیت آشکار و نشر عقاید شیعه و غیر شیعه در آنجا بسیار اندک بود؛ بنابراین تلاش‌های زیرزمینی و گاه تقیه راه حلی برای مبارزه علیه ظلم و ستم آنان به‌شمار می‌رفت؛ به همین جهت گاه عده‌ای همچون عبدالله بن زبیر که رقیب محمد بن حنفیه نیز بود، از اقدام قهرآمیز پرهیز می‌کردند؛ هرچند افراد دیگری همچون زید و مختار دست به قیام علنی زدند. امام هر دو قیام سرکوب و کشته شدند. با این وجود از اواسط دوران خلافت بنی‌امیه به بعد افراد و گروه‌هایی نیز پیدا شدند که همچنان دست به فعالیت‌های مخفی می‌زدند. مثلا پیروان کیسانیه به عبدالله گرایش داشته و پدرش محمد حنفیه را به چشم مهدی صاحب زمان می‌دیدند. آنها بعد از مرگ محمد حنفیه در سال ۸۱ ه، انتشار داده بودند که وی زنده است و به‌طور مخفی زندگی می‌کند تا فرصت قیام علیه جور و ستم را بیابد. اتفاقاً این شیوه فعالیت مخفی سبب شد به‌تدریج عده‌ای از رهبران علوی شیعه در رأس نهضت‌هایی مهم قرار گیرند.

به نوشته ابن خلدون: «کیسانیه معتقد بودند بعد از امام حسن و امام حسین، محمد بن حنفیه و سپس فرزندانش امام هستند. به‌علاوه شیعیان بنی‌عباس می‌گویند ابوهاشم پسر محمد حنفیه وصیت کرد پس از او امامت از آن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس خواهد بود... چون کار بنی‌امیه روی در تراجع نهاد اهل بیت در نهان با محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بیعت کردند. در این مجمع عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس (ابوجعفر منصور خلیفه دوم عباسیان در آینده) هم حضور داشت و به همراه بقیه با محمد بن عبدالله یاد شده بیعت نمود زیرا او را افضل می‌دانستند؛ به همین جهت مالک و

ابوحنیفه به هنگام قیام در حجاز به یاری‌اش شتافتند، زیرا امامت او را ارجح بر ابوجعفر منصور می‌دانستند... همین امر سبب گردید بعدها در زمان خلافت منصور، چون ابوحنیفه منصب قضاوت را نپذیرفت، به زندان بیفتد و مالک هم تازیانه بخورد...». (۱) همین منصور در زمان خلافتش دستور داد تا فرزندان حسن را به همراه حدود ۶۰ تن دیگر از بزرگان‌شان در قصر هبیره در بیرون کفه زندانی کنند که همگی در زندان جان سپردند». در این مورد به صفحات آخرین همین کتاب، بخش معرفی فرقه‌های زیدیه و قسمت کیسانیه هم مراجعه شود.

اما با مرگ ابوهاشم در سال ۹۸ ه، دسته‌هایی از شیعه مدعی شدند که ابوهاشم رهبری و امامت را به امام خاصی محول کرده است. مثلا فرقه بیانیه می‌گفتند این امامت به بیان بن سمعان تمیمی و راوندیان می‌گفتند به یکی از اعمامش به نام محمد بن علی بن عبدالله عباس بن عبدالمطلب بن هاشم سپرده است. به نوشته بعضی از منابع، این محمد بن علی که خلفای بنی‌عباس از اعقاب وی بودند، در زمان خلافت حضرت علی حاکم بصره شده بود ولی به‌خاطر اتهام به دست‌اندازی به بیت المال، ناچار شد به مکه برود. او پسری به اسم علی داشت که ابراهیم امام، ابوعباس سفاح (اولین خلیفه عباسیان در آینده) و ابوجعفر منصور فرزندان وی بودند. (۲) اتفاقاً به‌خاطر همین محمد بن علی که نسبش به عباس عموی پیامبر می‌رسید، خلافت فرزندان وی را بنی‌عباس نامیدند.

محمد بن علی پس از مرگ ابوهاشم به‌طور سری به دعوت عباسیان ادامه داد و سپس مأمورانی به کوفه و خراسان فرستاد تا با دعوت سری خلافت غصب شده از آل محمد را باز ستانند. وی به‌خاطر خطرات شدید و نیز وفاداری شیعیان به خاندان علی، امر کرده بود داعیان در دعوت خود از نام بردن امام خاصی پرهیز کنند.

او می‌دانست که مردم کوفه به آل علی، بصره با عثمانیه، جزیره به خوارج و اهالی شام هم به بنی‌امیه گرایش دارند. بنابراین توجه ویژه او به خراسان بود مخصوصاً آنکه از مرکز خلافت هم فاصله زیادی داشت. خود امام عباسی در حمیمهٔ سوریه اقامت داشت که رابطان او با لباس تجارت و بازرگانی با وی تماس می‌گرفتند و وجوهات را به او می‌رساندند و دستورالعمل‌ها را دریافت می‌کردند.

دعات در نقاط مختلف ادعا می‌کردند بنی‌امیه کافر شده‌اند، باید از خاندان نبوت حمایت کرد، باید امید به ظهور امام زمان داشت تا ظلم و ستم و فقر را براندازد و عدالت را برگزار کند. اتفاقاً در همین اوضاع به سال ۱۲۸ ه (۷۴۵ م) شخصی به نام حارث بن سریج به نشانی ظهور امام زمان در طخارستان و خراسان قد علم کرد و گروهی از موالی و اعراب به گردش جمع شدند اما نصر بن سیار کارگزار بنی‌امیه در آنجا آنان را در هم کوفت و خود حارث را نیز مقتول نمود.

خود دعات عباسی هم در خراسان از اختلافات قبیله‌ای بین قحطانیان و عدنانی‌ها بهره بردند و امام عباسی سرانجام با تشخیص دادن اوضاع مساعد، ۱۲ تن بنام نقیب را برگزید تا بر کار دعوت شدت دهند. در عراق هم میسره عبدی توانست بکیر بن ماهان را به نهضت جلب کند و تمام ثروت انبوه او را که از راه تجارت حاصل شده بود در اختیار نهضت بنهد. اتفاقاً بعد از مرگ میسره در سال ۱۰۵ ه، رهبری دعوت به همین بکیر واگذار شد. گروه اعزامی بکیر به خراسان در سال ۱۰۷ ه همگی توسط والی آنجا شناسایی و اعدام شدند؛ بنابراین خود وی برای مدتی به آنجا رفت که پس از باز گشت به کوفه در سال ۱۲۴ دستگیر و زندانی شد. اما دو سال بعد رها شد و به خراسان رفت تا نقبا را از مرگ محمد بن علی و وصیت به بیعت با پسرش ابراهم آگاه کند. او از ابومسلم هم بیعت گرفت ولی در همین

بحبوحه، یعنی در سال ۱۲۷ ه ق (۷۴۴ م) خود نیز درگذشت و ادامه کارها به ابوسلمه واگذار شد. وی از موالی کوفه بود که بعدها در زمان خلافت سفاح وزیر آل محمد لقب گرفت.

پدیدار شدن ابومسلم و سیاه جامگان

پس از ۲۰ سال فعالیت مخفی، سرانجام دعوت عباسیان در خراسان به‌وسیله عبدالرحمان بن مسلم معروف به ابومسلم آشکار شد، دینوری وی را یک موالی ایرانی دانسته که برده عیسی و معقل دو فرزند ادریس بن عیسی عجلی بود(. ۳) ابومسلم که لقب صاحب‌الدعوه و بعدها امین آل محمد گرفته بود، توسط امام جدید یعنی ابراهیم به خراسان اعزام شده بود. سلیمان بن کثیر و سایر شیعیان به گرمی او را پذیرفتند و سپس به نشانه سوک شهدای خاندان پیامبر، لباس سیاه پوشیده و علم سیاه نیز علیه امویان برافراشتند. آنها حتی «چوبدستی‌هایی به نام کافرکوب به‌دست می‌گرفتند که تا نیمه آن‌ها را سیاه کرده بودند۴(.») همزمان با این فعالیت‌ها، ابوالعباس سفاح (اولین خلیفه عباسی آینده) نیز به همراه برادر و خاندانش وارد کوفه شده و مخفی گشتند. (۵)در چنین شرایطی ابومسلم داعیانی را به طبرستان و گرگان هم فرستاد.

هواداران عباسیان و ابومسلم در گرگان

در تعدادی از منابع و متون تاریخی مثل اخبارالدوله، تاریخ خلفا و تاریخ طبری، اشاره شده است که هواداران بنی‌عباس در شهر جرجان هم حضور داشتند. قطعاً به‌خاطر حضور عمال و کارگزاران بنی‌امیه و نیز گروه‌هایی از هواداران آنها که در زمان تسلط عباسیان بر جرجان به ۳۰۰۰۰ نفر می‌رسیدند، ظلم و تبعیض در این منطقه نیز امان مردم را بریده و زمینه را برای طرفداری از دعات بنی‌عباس آماده کرده بود. (۶) مثلا عبدالملک بن یزید جرجانی معروف به ابوعون یکی از رهبران (داعیان ـ نقبا) بنی‌عباس در منطقه گرگان (جرجان) بود که ابن فقیه او را ابوعون سرهنگ نامیده است. او را متعلق به یکی از تیره‌های قبیله خزرجی اَزد دانسته‌اند. قبیله‌ای که به همراه چند طایفه دیگر یمانی، یزید بن مهلب ازدی را در جنگ‌های منطقه گرگان، دهستان و چول یاری می‌دادند. پس از پیروزی سپاه عربِ یزید، این قبایل در گرگان ماندگار و صاحب ثروت و مقامات ارشدی هم شدند. اصولا در این کشمکش‌های بر سر قدرت، سران و روسای همین قبایل عرب اسکان یافته در گرگان (و حتی طبرستان) بودند که وارد عرصه جنگ قدرت می‌شدند. در این میان بعید بود که اشرافیت بومی منطقه به‌خاطر حفظ منافع طبقاتی و ثروتشان وارد این کار و زارها شوند. به‌علاوه توده عوام بومی نیز همچون همیشه، با تهییج و تحریک‌شان، آلت دست این سران مهاجر عرب می‌شدند و چه بسا که اکثراً در این جدال‌ها از بین‌رفتند.

ریشه دعوت ابوعون در جرجان از اینجا بود که سلمه بن بُجَیر و بُکیر بن ماهان از داعیان بزرگ عباسی در کوفه که موالِ (بنده ـ برده) خاندان عامر بن اسماعیل از قبیله بنو مسیله بودند، چند فامیل به نام‌های ابوعامر اسماعیل بن عامر و ابوعبیده بن سَری مُسلی در جرجان داشتند. بکیر که بعدها در فتح جرجان و استراباد

شرکت داشت، صراحتاً به ارتباط خود با این دو تن اشاره کرده و گفته بود که نخستین بیعت در خاور ایران بر ضد بنی‌امیه در جرجان و با حضور همین دو نفر بوده است. پدر همین ابوعامر بنام یزید بن نهید هم با بکیر بن ماهان بیعت کرده بود. به نوشته مؤلفان دو کتاب اخبارالدوله و تاریخ الخلفاء، ابوعون دو بار سفر به کوفه و مکه در سال‌های ۱۲۰ و ۱۲۵ ه داشت که با امام محمد بن علی و سپس پسرش ابراهیم دیدار نمود و اموال هواداران بنی‌عباس در جرجان را به آنان تحویل داد. ظاهراً بعد از سفر دومش ریاست هواداران بنی‌عباس در گرگان را به او سپرده بودند. آنگاه در سال ۱۲۸ ه یکی از سه پرچم سیاهی را که ابراهیم امام به خراسان فرستاد، توسط ابوسلمه که او نیز از موالی بنی‌مسیله بود، در جرجان به ابوعون تحویل داده شد. این وقایع نشان می‌دهد که موالی ایرانی که در طی دوران خلافت امویان به شدت تحقیر شده بودند، در جنبش عباسیان نیز حضوری فعال داشتند. بی‌جهت نبود که این موالی در سایر جنبش‌های ایرانی و غیر ایرانی از جمله در نهضت مختار خوش درخشیدند. کینهٔ تحقیرات و تبعیضات سرانجام کار خود را نموده بود حتی بعدها در زمان بنی‌عباس هم نه تنها این موالی، بلکه سایر ایرانیان در نهضت‌گوناگون همچون زیدیان، مازیار، بابک خرم دین و... نقش فعالی داشتند که در صفحات بعد به طور اختصار به آن‌ها هم پرداخته شده است.

ابوعون در ماه شعبان سال ۱۲۹ ه در حوالی جرجان با ابومسلم هم دیداری داشته که در طی آن اموال زیادی را توسط ابومسلم به قحطبه بن شبیب و سپس ابراهیم امام رساند و بعد از همین دیدار بود که فعالیت‌های ضد بنی‌امیه در منطقه جرجان شدت گرفت. این امر سبب شد نصر بن سیار حاکم دست نشانده بنی‌امیه در خراسان، از وقایع آگاه شده و زمینه را برای دستگیری ابوعون، عامر بن اسماعیل و طرفداران‌شان در جرجان آماده کند اما از قرار معلوم مدت زندانی آنان زیاد به درازا نیانجامید، زیرا ابوعامر و ابوعون در فتح طوس و جرجان در سال ۱۳۰ ه از جمله سران سپاه قحطبه بن شبیب بودند. جالب آنکه همین ابوعون در

آخرین نبرد سرنوشت‌ساز دو سپاه عباسی و اموی در سال ۱۳۲ ه در بوصیر شرکت داشته و مروان حمار آخرین خلیفه بنی‌امیه را که از صحنه جنگ در حال فرار بود دستگیر کرد و به عامر بن اسماعیل سپرد تا او را بکشد. سال بعد ابوعون حاکم مصر شد، ۳ سال بعد عزل ولی مجدداً در سال ۱۳۷ به همین مقام رسید. وی در سال ۱۴۱ ه (۷۵۸ م) در سرکوب جنبش راوندیه در عراق، خلیفه منصور را همراهی‌نمود. آنگاه در سال بعد، هنگامی که منصور برای تصرف طبرستان اسپهبد خورشید (از آل دابویه) را فریفت، ابوعون در رأس سپاهی از طریق قومس (حدود دامغان کنونی) وارد طبرستان شد و در کروفرها شرکت کرد. بعدها از سال ۱۴۳ تا ۱۴۹ ه حاکم خراسان شد تا شورش عبدالجبار بن عبدالرحمن بن ازدی را که نفس زکیه را به خراسان فرا خوانده یود، سرکوب نماید. سپس چند ماه بعد در کنار خازم بن خزیمه به سرکوب نهضت استادسیس در خراسان پرداخت. مجدداًاندکی بعد به همراه پسرش عبدالله در سرکوب قیام المقنع و یوسف برم شرکت کرد. (۷)

اما غیر این وقایع یاد شده، حوادث دیگری هم به نفع بنی‌عباس در منطقه گرگان اتفاق افتاده بود که سرانجام به نابودی یا فراری دادن عمال و کارگزاران اموی در منطقه انجامید تا عباسیان در اینجا کاملا پیروز بر آیند. از جمله آنکه ابومسلم سردار خود قحبه بن شبیب را عازم خطه جرجان کرد تا نباته بن حنظله کارگزار بنی‌امیه (عامل یزید بن هبیره) در این ناحیه و نیز چند هزار سپاه او را سرکوب کند. در این میان امیر دست‌نشانده امویان در خراسان، یعنی نصر بن سیار هم در سال ۱۳۰ ه از مقابل سپاه دیگر عباسی گریخته و به گرگان آمده بود. در چنین شرایطی به نوشته ابن اثیر، قحطبه با لشکر خراسانیان به سوی گرگان آمد و در طی یک جنگ سخت در ماه ذی الحجه سال ۱۳۰ ه نباته و ۱۰۰۰۰ شامی (جنگاوران بنی‌امیه در گرگان) را کشت. سپس سر بریده نباته را نزد ابومسلم فرستاد. (۸)همین

مورخ نوشته است که چند ماه بعد قحطبه ۳۰۰۰۰ تن از مردم گرگان را به قتل رساند، گفته‌اند که بدان خاطر بود که به‌خاطر مرگ نباته قصد شورش داشتند؛ (۹)البته این عده باید اکثراً از افراد قبایل عرب اسکان یافته در منطقه و طرفدار بنی‌امیه بوده باشند که احتمالا توده عوام و ناآگاه بومی منطقه را هم با شستشوی مغزی و شعارهای عوام فریب وارد این جنگ‌های قدرتِ خانمان‌سوز کرده بودند.

به‌طور کلی داعیان بنی‌عباس به هنگام غروب آفتاب خلافت بنی‌امیه، از مجموعه اعتراضات مردم و قبایل مختلف که از فقر، فشارهای مالیاتی، تبعیض، تحقیر ملی، ظلم و ستم به ستوه آمده بودند، به خوبی بهره بردند. همان شرایطی که حدود ۱۰۰ سال بعد برای علویان در طبرستان، گرگان، استراباد و دیلمستان پیش آمد. آنها حتی از کین‌خواهی زید بن علی در عراق و کوفه و پسرش یحیی بن زید در خراسان بهره‌برداری بسیار خوبی کردند و در مکه با نفس زکیه هم بیعت کردند؛ (۱۰)و نیز بعدها پس از تشکیل خلافت عباسیان، سعی کردند افراد و قبایل بیشتری از شیعیان را جذب و بقیه را سرکوب کنند؛ مثلا در دو سال اول خلافت‌شان، به نوشته طبری و ابن اثیر، قیام شیعیان بخارا به رهبری شریک بن شیخ‌المهری را در خون نشاندند. آنها بسیاری از ۳۰۰۰۰ پیرو این قیام را به ضرب شمشیر کشته و بر دروازه‌های بخارا آویختند. (۱۱)

داعیان بنی‌عباس به احتمال زیاد به‌طور متفرع از پیروان نهضت شعوبیه در ایران هم بهره بردند. این جریانِ پان‌ایرانیست با مرکزیت خراسان، یعنی محل اصلی تبلیغات بنی‌عباس بود. آنها به اسلام منهای عربیت تکیه می‌کردند و روش آن‌ها هم ستیز فرهنگی بود. می‌توان نهضت‌هایی مثل مازیار، بابک، سنباد، اقدامات

مردآویج زیاری و... را نوعی قیام‌های عملی در راستای همین نهضت فرهنگی شعوبیه به‌شمار آورد که علیه راسیسم و تحقیر ملت ایران تحت سلطه اعراب شکل گرفتند. کشتن خلیفه عمر توسط یک ایرانی به نام فیروز، مقاومت در بخارا، گرگان، طبرستان، حضور جناح‌های ایرانی در دربار خلفای بنی‌عباس (برامکه) و سرانجام تشکیل حکومت‌های ایرانی مثل طاهریان در خراسان، آل بویه در فارس که خلیفه را نیز به بازی گرفتند و آل زیار در گرگان را هم می‌توان در همین تحلیل جامعه شناسانه مورد مداقه و ارزیابی قرار داد. به تعبیر دیگر در چنین تحلیلی شعوبیه را می‌توان نوعی شورش فرهنگی ناسیونالیست‌های ایرانی علیه پان عربیسم جاهلی بنی‌امیه تلقی کر. برنده‌ترین سلاح این نهضت شعر بود که در آن بر هویت ملی‌فرهنگی ایرانیان تکیه می‌شد. بزرگان این جریان به تدریج در کار فقه‌کلام، تفسیر و مخصوصآ جعل احادیث وارد شدند. به‌علاوه تلاش‌هایی کردند تا خلافت عربی را دفع و به ایجاد امامت ایرانی دست یازند. شاید شهربانو دختر شاه ایران یزدگرد سوم را که گفته‌اند به همسری امام حسین در آمد، از شگردهای همین شعوبیه بوده باشد. باور این واقعه برای مردم شیعه بخش‌هایی از ایران می‌توانست مورد بهره برداری مختلفی علیه بنی‌امیه قرار بگیرد. درباره شعوبیان در گذشته کتب چندی نوشته شده بود که اتفاقآ یکی از آن‌ها به نام «التسویه» متعلق به یک گرگانی به نام احمد بن داوود بن سعید جرجانی معروف به ابو یحیی بود. او ابتدا سنی و سپس به شیعیان گرویده بود. (۱۲)

به هر صورت در میان چنین شور و غوغای سیاسی‌اجتماعی در اواخر دوره بنی‌امیه، این بنی‌عباس بودند که موفق بر آمدند.

خلفای بنی‌عباس

به نوشته مسعودی: «پس از کشته شدن ابراهیم امام، ابوسلمه از ترس انتقام‌گیری‌ها به‌وسیله محمد بن عبدالرحمان بن سلم (سلم که غلام پیامبر بود) دو نامه برای دو تن از علویان به نام‌های ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) و ابوعبدالله بن حسن بن حسین بن علی (ع) فرستاد و هر دو را دعوت به قیام نمود تا از مردم خراسان برایشان بیعت بگیرد اما هیچ کدام نپذیرفتند و سرانجام با ابوالعباس (سفاح) در کوفه بیعت شد». (۱۳)

ابوالعباس سفاح برادر همان ابراهیم امام بود که در روز جمعه ۱۳ ربیع‌الاول سال ۱۳۲ ه به‌عنوان اولین خلیفه عباسی برگزیده شد. هنوز چند صباحی نگذشته بود که قبر تعدادی از خلفای بنی‌امیه از جمله یزید و معاویه را شکافتند و حتی بر جسد هشام بن عبدالملک تازیانه زدند. سپس آن استخوان‌ها را آتش زده و خاکسترش را به باد دادند. آنگاه پس از گردن زدن بسیاری از زندگانِ در قید حیات آنان، اموال‌شان را مصادره کردند. (۱۴)

اما سفاح عمر چندانی نکرد و در ذی‌الحجه سال ۱۳۶ ه (۹ ژوئن ۷۵۴ م) پس از حدود ۵ سال و ۹ ماه خلافت در سن ۳۰ سالگی درگذشت.

بعد از وی برادرش ابوجعفر منصور معروف به دوانیقی از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸ ه تا سن ۶۳ سالگی خلافت نمود. به دستور وی ابومسلم یار دیرینه آنها را در شعبان سال ۱۳۷ به قتل رساندند که در پی آن قیام‌های متعددی در خراسان، طبرستان، گرگان و... به‌وجود آمد که در صفحات بعد بدان‌ها پرداخته شده است. قیام نفس زکیه در سال ۱۴۵ ه (۶ دسامبر ۷۶۲ م) را هم وی سرکوب نمود و رهبرش را کشت. (۱۵) اتفاقاً بلافاصله برادر نفس زکیه به نام ابراهیم قیام کرد و بر بصره، اهواز و

فارس تسلط یافت اما او هم به‌وسیله سردار منصور یعنی عیسی بن موسی در ذی‌الحجه همان سال کشته شد. اتفاقاً یکی از یاران ابراهیم (به قولی برادرش) به نام یحیی بن عبدالله از معرکه نبرد جان سالم به‌در برد و خود را به دیلمستان رساند. وی همانگونه که در صفحات مربوط به معرفی اسپهبدان ذکر کردیم، اولین علوی پناه برده به آن ناحیه بود. سایر برادران و پسران ابراهیم هم در نقاط دیگر از جمله طبرستان، مصر، خراسان، بصره، مغرب، جزیره و... پراکنده شدند و اکثراً به قتل رسیدند. فقط ادریس در مغرب توانست حکومت علوی را به نام ادریسیه یا ادارسه بنیان گذارد. (۱۶)

منصور خلیفه که در گسترش امپراتوری بنی‌عباس نقش برجسته‌ای داشت، در اوج چنین شرایطی با تخطی سپاهیان خود نیز مواجه شد که مجبور شد بغداد (بَغ + داد به معنی خدا داد) را برای سپاهیان خود بسازد و پایتخت را از هاشمیه به آنجا انتقال دهد. آنگاه در سال ۱۴۳ ه خزیمه بن خازن را عازم طبرستان نمود. به نوشته ابن فقیه در سال ۲۹۰ ه: «منصور چندی بعد ولایات قومس، گرگان و طبرستان را به ابوالخضیب سپرد و فرمود ابوعون سرهنگ نیز از راه قومس وارد طبرستان شده آنجا را فتح نماید. اسپهبد طبرستان به طاق گریخت که جای خزاین پادشاهان بود... طبرستان فتح و ابوالخضیب یک و نیم سال آنجا بماند». (۱۷) در عهد وی به تدریج بین شیعیان علوی و عباسیان گسست و تنش پیش آمد و «فتنه‌ها برانگیخت». (۱۸) اتفاقاً از زمان وی این عقیده را گسترش دادند که از زمان وفات پیامبر، امامت بدون فترت به عباسیان تعلق گرفت. آنان برای رد ادعاهای بازماندگان حضرت علی استدلال می‌کردند که از پشت جدشان، عباس عموی پیامبر بودن مهمتر و ارجح‌تر است تا از نسل فاطمه دختر بزرگ پیامبر و زن علی بودن؛ البته وی از سیاست تطمیع هم دور نماند و تعدادی از شیعیان را به خود و خلافتش پیوند داد. در این مورد ابن خلدون نوشته است: «ابو جعفر منصور یکی از علویان را از خواص خود گرداند. او حسن بن علی نبیره حسن موسوم به

حسن بن زید بن حسن بود، همان کسی که منصور را علیه بنی‌حسن (علویان و سادات حسنی) برانگیخت و خلیفه را از اقدامات محمد مهدی و پدرش عبدالله که مردم را بر امامت خود خواند آگاه نمود». (۱۹)

با مرگ منصور در سال ۱۵۸ ه، با مهدی بیعت کردند که پس از ۱۰ سال خلافت در سن ۴۳ سالگی درگذشت. وی به‌خاطر «هوای خوش گرگان» مدتی را در این منطقه بیتوته کرد. (۲۰) او سعی کرد برخلاف برادرش منصور به شیعیان نزدیک شود و سیاست مدارا را در پیش گیرد. مثلا ابو عبدالله سُلَمی را که شیعه و مدتی را در زندان‌های منصور گذرانده بود، وزیر خود کرد. وی به زیدیان متمایل بود و حتی تعدادی از آنان را جاه و مقام هم داد، اما سرانجام مهدی به او بدبین شد و او را زندانی کرد. وی تا دوران هادی و هارون در زندان ماند تا کور شد و رهایش کردند. (۲۱) بنابراین مهدی هم در مماشات با شیعیان توفیقی نیافت و مخصوصاً با زیدیان علوی درگیر نبردهای سختی شد. قیام فخ و نیز فرار ادریس بن عبدالله بن حسن به مغرب در زمان وی اتفاق افتاد. دینوری نوشته است که: «طایفه محمره سرخ‌جامگان گرگان نیز در عهد مهدی خروج نمودند». (۲۲) به‌علاوه ابن اثیر هم ثبت کرده که: «به سال ۱۶۷ موسی پسر مهدی با گروهی انبوه از سپاهیان برای جنگ با اسپهبد ونداد هرمزد و اسپهبد شروین فرمانداران طبرستان، نخست راهی جرجان گردیدند». (۲۳)

هادی چهارمین خلیفه عباسی بود که یک سال و سه ماه از ۲۲ محرم سال ۱۶۹ تا سال بعدش خلافت کرد. اتفاقاً او در منطقه طبرستان، مخصوصاً در استراباد و گرگان در حال جنگ و نبرد بود که به اصرار یحیی بن برمکی و برادرش هارون، خبر مرگ خلیفه و بیعت گرفتن برای وی را ۸ روزه توسط نصیر خادم به او

رساندند. در این باره یکی از شعرا چنین سروده بود که: «... وقتی خلافت خدا در گرگان به بهترین هاشمیان رسید...». (۲۴)

وی در همان آغاز خلافتش با شورش سپاهیان مواجه شد که با گرفتن مقرری ۲ ساله آرام گرفتند. پس از آن با قیام حسین بن علی بن حسن بن مثلث بن حسن بن علی بن ابی طالب مواجه شد که بلافاصله آن را سرکوب کردند.

پس از او برجسته‌ترین خلیفه عباسی یعنی هارون الرشید، برادر هادی و پسر مهدی برای مدت ۲۳ سال و ۶ ماه از سال ۱۷۰ تا ۱۹۳ ه (۸۰۹-۷۸۶ م) بر مسند خلافت نشست. پس از مرگش به سن ۴۴ سالگی، او را در دهکده سناباد (مشهد کنونی) دفن کردند. یعنی مکانی که بعدها در عصر مأمون امام رضا را نیز در آنجا به خاک سپردند.

در عهد وی محمد بن جعفر بن یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی به مصر رفت که به تعقیبش رفتند و او را به مغرب و سپس هرات گریزاندند. سرانجام هم قیامش را سرکوب و خودش را مسموم کردند. همچنین در سال ۱۸۶ امام موسی بن جعفر را نیز در بغداد مسموم کردند، چنانکه دو سال بعد وزیر معروفش یحیی بن خالد برمکی را زندانی و به قتل رساندند. علت این قتل را در تعدادی از منابع تاریخی، حمایت از علویان قید کرده‌اند. مثلا نوشته‌اند که یحیی به پسرش فضل سفارش کرده بود بر یحیی بن عبدالله علوی سخت نگیرد. به‌علاوه جعفر برمکی نیز همین یحیی بن عبدالله را فراری داد و به سوی گیلان راهنمایی کرد. اتفاقاً همین مسئله یکی از بهانه‌های قتل جعفر در آینده نیز شد که جسد پاره پاره‌شده‌اش را بر دروازه‌های شهر بغداد آویختند. (۲۵) چنین اقداماتی

مشکلات زیادی را هم به دنبال داشت، از جمله به نوشته یعقوبی: «در سال‌های ۱۸۹ و ۱۹۰ مردم گرگان نافرمان شدند، پس خزیمه بن خازم تمیمی که در ارمنستان گردن بسیاری از اهالی را زده بود سپاهی از آنجا به گرگان فرستاد ولی بسیار کس کشته داد. بار دیگر سعد بن هیثم بن شعبه بن ظهیر تمیمی بدانسو رفت که مردم گرگان را آواره نمود». (۲۶) «در ماه رمضان سال ۱۹۲ هم به‌خاطر اغتشاشات زیاد، هارون خود به خراسان، ری و آنگاه گرگان آمد». (۲۷)

با مرگ هارون، پسرش امین در سال ۱۹۳ خلیفه شد که تا سال ۱۹۷ خلافت کرد و در ۳۳ سالگی و به قولی ۲۸ سالگی در اوج درگیری‌های دو جناح بزرگ عرب و ایرانی دربار به امر برادرش مأمون به قتل رسید.

مأمون هم بعد از وی حدود ۲۱ سال خلافت کرد و در تاریخ ۲۱۸ ه در ۴۷ سالگی مرد و در طوس دفن شد. در عهد وی در اوج جنبش‌ها و قیام‌های علوی و نیز اختلاف بین دو جناح عرب و ایرانی دربار که خود او در رأس جناح ایرانی قرار داشت، و نیز اختلافات گسترده بین خاندان‌های هاشمی و طالبی، سعی کرد با ولیعهد نمودن امام رضا، بخشیدن ۲۰۰۰۰۰۰ درهم به وی و نیز به عقد درآوردن دخترش به عنوان همسر برای او، بر بخشی از نارضایتی‌ها فایق آید و «شیعه دل بر امامت و خلافت نهاده را باعث ترک تهییج فتنه کند». (۲۸) او حتی امر نمود لباس سیاه را منسوخ و به جایش لباس سبز بپوشند، حتی بر جنازه یحیی نوه یحیی بن زید نماز خواند؛ (۲۹) همچنین در سال ۲۱۸ باغ فدک را به خاطر شکایات فرزندان حسن و حسین، یعنی محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله به آن‌ها باز گرداند. (۳۰) این اقدامات سبب نارضایتی طرفداران بنی‌هاشم یا همان بنی‌عباس هم شد و به نوشته مسعودی: «چون مأمون این اقدامات نمود و آنگاه ابراهیم بن موسی

بن جعفر برادر امام رضا را نیز سالاری حج بخشید، خاندان بنی‌عباس برآشفتند و با عموی او ابراهیم بن مهدی معروف به ابن‌شکله در ۹ محرم سنه ۲۰۲ بیعت نمودند... و هم فضل بن سهل برمکی (مشهور به ذوالریاستین) را در سرخس خراسان در حمام مقتول نمودند». (۳۱) اما بعد از فوت امام رضا بار دیگر قیام علویان اوج گرفت. تعدادی از این قیام‌ها عبارت بودند از:

الف): خروج علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب در بصره به همراه زید بن موسی بن جعفر.

ب): عصیان محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین معروف به دیباج در مکه به سال ۲۰۰ ه که بلافاصله دستگیر شد و مأمون او را عفو نمود و مورد احترام قرار داد. ۳ سال بعد نیز او را در سفر به گرگان با خود همراه کرد که در جرجان مرد و همانجا دفن شد. در این باره در بخش مربوط به محمد بن زید و معرفی «آق امام» توضیحات کامل داده‌ایم.

پ): قیام ابو السرایا و ابن طباطبا در سال ۱۹۹ ه.

ت): خروج محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن پسر حضرت علی در مدینه.

ث): قیام حسین بن حسن بن علی بن حسین پسر حضرت علی معروف به ابن افطس در مدینه و مکه.

ح): شورش زید الثار در بصره که خانه عباسیان را به آتش کشیدند.

ج): قیام بابک خرمدین. (۳۲)

مأمون با انتخاب مرو به عنوان مرکز خلافت، استفاده از مشاوران و وزیران ایرانی مثل فضل بن سهل و اتکا به سپاهیان ایرانی، عملا جناح عرب را از صحنه سیاست کنار گذاشته بود. از خصایص مثبت عهد مأمون پدیدار شدن نهضت ترجمه کتاب‌های مختلف و نیز ایجاد فضاهایی برای مناظرات بود. در یک مورد ابن اثیر نوشته است که در محضر خود مأمون مناظرات در باره شیعه‌گری شد که محمد بن ابی عباس طرفدار امامیه و علی بن هیثم پیرو زیدیه را تأیید کردند.

بعد از مأمون، با برادرش معتصم در ماه رجب ۲۱۸ بیعت کردند. وی پس از ۸ سال و ۸ ماه در سال ۲۲۷ ه (۸۴۲ م) در ۴۷ سالگی در گذشت. او ۴۰۰۰ غلام ترک را خریداری کرد و لباس رزم بر آنان پوشاند. این نظامیان ترک به تدریج عامل مزاحمت شده و «در بغداد و بازارها اسب می‌دواندند و شورش‌ها نمودند». (۳۳) در عهد وی قیام بابک خرم دین در آذربایجان، مازیار در طبرستان و غرب ایالت گرگان و قیام محمد بن قاسم علوی حسینی در کوفه و سپس طالقان سرکوب شد. مؤلف کتاب «التنبیه و الاشراف» شمار مردمی را که در عهد مأمون و معتصم کشته شدند ۵۰۰۰۰۰ نفر ثبت کرده است. (۳۴)

واثق بالله نهمین خلیفه بود که در سال ۲۲۷ با او بیعت شد و تا سال ۲۳۲ ه خلافت کرد.

متوکل جانشین واثق بود که در ذی الحجه سال ۲۳۲ خلیفه شد و ۱۴ سال و ۹ ماه خلافت کرد تا در شوال ۲۴۷ ه به ضرب شمشیر به قتل رسید. وی در سرکوب علویان اعم از زیدی، امامیه و غیره شدیدترین روش‌های قتل عام درمانی و سرکوب را در پیش گرفت و موجب شد بسیاری هم دست به مهاجرت به نقاط مختلف

از جمله ری، دیلمستان، گرگان و مخصوصاً طبرستان بزنند. (۳۵) ابن اسفندیار نوشته است که: «وزیرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان که ناصبی مذهب (ضد علی و شیعیان) بود، امر نمود که مقام شهدای کربلا را خراب کرده و آب بر آن بستند و به کشتزار بدل نمودند. آنگاه جهودانی را بر آنجا گماشت تا اگر مسلمانی به زیارت آمد او را بر گرفته هلاک کنند... تا به عهد داعی محمد بن زید مشهد علی (ع) و نیز مشهد امام حسین خراب بود». بعدها محمد بن زید و عضدالدوله دیلمی این بارگاه‌ها را تعمیر نمودند. متوکل حتی دستور داده بود تامسیحیان و اهل ذمه عباهای عسلی بپوشند، زنار ببندند، بر زین‌های چوبی بنشینند، دو گره بر انتهای زین‌ها بنهند، بر کلاه‌های خود دو نوار آویزند که به رنگ کلاه مسلمانان نباشد. و نیز غلامان آنان هم دو وصله بر لباس خویش بنهند به رنگی که غیر از لباس تنشان باشد. از این وصله‌ها یکی پیش و دیگری رو باشد به نزد سینه. زنانشان نیز می‌باید عسلی پوشیده و امر نمود معابد جدیدشان را ویران کنند و از خانه‌هایشان دَه به یک (مالیات سرانه) بگیرند. معابد وسیع آن‌ها را مسجد کردند. امر کرد بر در خانه‌های‌شان شیطانک‌های چوبین با میخ بکوبند تا با مسلمانان منزلشان توفیر نماید... و هم امر نمود آن‌ها را در کار دیوانی نگیرند، در مکتب‌خانه‌های مسلمین تعلیم نبینند و معلم مسلمان نیز به آنان تعلیم ندهد و گور آن‌ها همچون مسلمانان نباید بلند بوده و هم سطح زمین باشد... سه سال بعد هم باز دستور بداد آن‌ها حق سوار شدن بر اسب را نداشته و فقط می‌توانند بر خر سوار شوند... او در سنه ۲۳۶ امر کرد قبر امام حسین و نیز خانه‌های اطرافش را نیز ویران کنند». (۳۶)

با مرگ متوکل، منتصر بالله از شوال ۲۴۷ به مدت ۶ ماه خلیفه شد. در همین مدت احمد بن خصیب بن ضحاک گرگانی را به عنوان وزیر بر گزیده بودند. مسعودی از قول گرگانی نوشته که «اعتقاد داشت لذت عفو از لذت انتقام بیشتر و بدترین اعمال یک قدرتمند انتقام است». شاید در راستای سیاست همین وزیر

بود که سعی کردند با علویان و شیعیان، اندکی مدارا کنند چنانکه برای چندمین بار باغ فدک را به بازماندگان حضرت علی واگذاشتند. (۳۷) دوران خلافت وی عصر جوش و خروش در طبرستان و آغاز نمودار شدن تلاش‌زیدیان بود.

مستعین جانشین منتصر بود که پس از بیعت با او در تاریخ ربیع الاول سال ۳۴۸ ه، ۳ سال و ۸ ماه خلافت کرد و آنگاه خلع و در ۳۵ سالگی هم کشته شد. او در اولین سال حکومتش با قیام ابوالحسن یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار در کوفه مواجه شد که پس از چند نبرد عاقبت او را در سال ۲۵۰ ه به قتل رساندند و جسدش را در بغداد به دار آویختند. از پی این واقعه گروه‌هایی از مردم این شهر از جمله تعدادی از خاندان علی بن ابی طالب برای عرض تبریک نزد محمد بن عبدالله بن طاهر می‌رفتند. (۳۸) لازم به ذکر است که این خلیفه امارت خراسان را به محمد بن طاهر سپرد (طاهر کسی که به مأمون علیه امین یاری رساند و حکومت طاهریان را در خراسان بنیان نهاد). این محمد بن طاهر هم امارت طبرستان را به عمو (و به قولی پسر عموی) خود سلیمان بن عبدالله بن طاهر وا گذاشت. این سلیمان همان کسی است که در طبرستان، استراباد و گرگان با حسن بن زید علوی درگیر جنگ‌های متعدد شد که پس از هر شکست به استراباد و گرگان می‌گریخت. عاقبت هم دست از آن نواحی شست و به بغداد آمد. وی از سوی مستعین برای مدت کوتاهی رئیس شرطه (فرمانده نیروهای انتظامی) بغداد شد تا در سال ۲۵۳ در گذشت. (۳۹)

در عهد وی از یکسو اختلاف بین سپاهیان خلیفه با یاران محمد بن عبدالله طاهر و از سوی دیگر دخالت سرداران ترک سپاه از جمله صیف و بغا بر نابسامانی‌های اوضاع افزوده بودند. این شرایط بغداد را در ناامنی فرو برد و عاقبت هم خلیفه را به کشتن داد. چنین شرایطی اوضاع را برای قیام‌کنندگان از جمله علویان زیدی در طبرستان هم مساعد نموده بود. به همین خاطر همزمان با این زیدیان، محمد بن جعفر بن حسین و سپس احمد بن عیس بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب در ری و حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی (ع) معروف به کرکی هم در ری و حسین بن محمد

بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی (ع) در کوفه قیام کردند. (۴۰)

با مرگ مستعین، بلافاصله با معتز بالله در ماه محرم سال ۲۵۲ ه بیعت کردند. وی تا سال ۲۵۵ خلافت کرد تا در توطئه تُرکانِ سران سپاهش از جمله بغا، از خلافت خلع شد. با این وجود «غلامان بر او شوریده و به حمامش بردند و به یخ زهرآلود او را بکشتند». از آن سو وصیف و بغا هم در کوران حوادث کشته شدند و سر بغا را در سامرا آویختند و اهالی شهر تنش را سوزانده و خاکسترش را به باد دادند. (۴۱) به‌علاوه در همین مدت کوتاه یوسف بن اسماعیل علوی و برادرش محمد بن یوسف در مکه، علی بن زید و عیسی بن جعفر علوی در کوفه قیام کردند. در طبرستان و گرگان هم حسن بن زید پس از سرکوب سلیمان بن عبدالله بن طاهر، توانسته بود بر کل طبرستان و سپس استراباد و گرگان مسلط شود. (۴۲)

پس از معتز، در زمان مهتدی که ۱۱ ماه و در سال ۲۵۵ ه خلافت کرد، مبارزه با شرابخواری و آوازخوانی هم اوج گرفت. در این میان خبر می‌رسید که زیدیان در طبرستان به اوج کر و فرهایشان رسیده و از سمت شرق استراباد و گرگان را فتح و نگاهی به خراسان از جمله نیشابور و ری هم دوخته‌اند؛ بنابراین موسی پسر بغا مأمور آن نواحی شد. وی مدتی در نبرد با زیدیان مخصوصاً در ناحیه ری و قزوین بود تا توانست موقتاً جلوی پیشروی آن‌ها را در آن نواحی بگیرد. از قضا در این بحبوحه در بغداد بین خلیفه مهتدی و ترکان سپاهش درگیری شدید پیش‌آمد و کار را به جایی رساند که در بازار گردن مهتدی را بریدند و یکی از ترکان از محل فواره خون خلیفه، خون وی را خورد. (۴۳) از وقایع دیگر این عهد قیام صاحب‌الزنج بود که با درگیر کردن خلیفه بغدادنشین و سردارانش با نهضت خود، کار را

اندکی بر حسن بن زید در طبرستان راحت کرد که وی را در صفحات بعد معرفی کرده‌ایم.

در چنین شرایطی در رجب سال ۲۵۶ ه با معتمد بالله بیعت شد. از وقایع مهم عهد وی اوج قیام زنگیان به مدت ۴ سال از ۲۵۶ تا ۲۷۰ در نواحی بصره با همراهی ستمدیدگان و بردگانی بود که تعداد آن‌ها را تا ۱۰۰۰۰۰ نفر نوشته‌اند. (۴۴) دوم، نخستین قیام قرمطیان در سال ۲۷۷ در واسط عراق، سپس ۲۸۱ در بحرین، ۲۸۶ در لحسا و... بود. دیگر لشکرکشی یعقوب لیث در سال ۲۵۲ به بغداد علیه خلیفه بود که موفقیتی برایش نداشت و در جنگ دیرعاقول شکست خورد و عقب نشست. (۴۵) معتمد هم در سال ۲۷۹ در ۴۸ سالگی درگذشت.

با مرگ او، برادرزاده‌اش معتضد در ماه رجب همان سال بیعت گرفت و ۹ سال و ۹ ماه تا ربیع الاخر سال ۲۸۷ ه (۹۰۰ م) بر مسند خلافت باقی ماند. عصر وی مصادف شد با حکومت محمد بن زید در طبرستان و گرگان. به همین جهت او نیز توجه ویژه‌ای به زیدیان این ناحیه کرد و چون احساس خطر کرده بود، خود به منطقه دیلم آمد و پسر خود علی مکتفی را بر حکومت ری، قزوین، زنجان، ابهر، قم و همدان گماشت. یعنی نقاطی که زیدیان از طبرستان بدان‌ها چشم دوخته بودند. از حادثه مهم دیگر آنکه در سال ۲۸۰ ه محمد بن حسن بن سهل معروف به شمیله برادر زاده فضل بن سهل (ذوالریاستین) را دستگیر کردند. زیرا گروهی از سپاهیان علوی امان گرفته بر علیه او گواهی دادند که وی برای یکی از افراد خاندان علوی بیعت گرفته تا در روز معینی در بغداد علیه خلیفه قیام کنند. به دستور خلیفه تمام سپاهیان علوی را قتل علم کردند و شمیله را هم زیر شکنجه بردند و از ماتحتش میله‌ای فرو کردند تا نام آن علوی را بگوید. ولی اعتراف نکرد و به

دستور معتضد آن میله را از دهانش درآوردند و سپس با همان میله مثل مرغ وی را روی آتش چرخاندند و کباب کردند. آنگاه جسد سوخته‌اش را بین دو پل در بغداد آویختند. (۴۶)

مکتفی از ربیع الاول سال ۲۸۹ تا ذی القعده ۲۹۵ ه ق (۹۰۸ م) خلافت کرد. وی بسیار خسیس بود و در زمان مرگش یعنی ۳۱ سالگی، ۸۰۰۰۰۰۰ دینار طلا، ۲۵۰۰۰۰۰۰ درهم نقره و ۹۰۰۰ استر و جمازه داشت. (۴۷) عهد وی تقریباً انطباق داشت با دوران بعد از مرگ محمد بن زید در طبرستان. یعنی سال‌هایی که در بین زیدیان هم اختلافاتی افتاده و عمال سامانی بر طبرستان، استراباد و گرگان دو باره مسلط شده بودند.

پس از وی با مقتدر ۱۳ ساله در تاریخ ذی‌القعده ۲۹۵ بیعت شد تا در شوال ۳۲۰ که در بغداد او را کشتند و سرش را بر چوب نهادند و بدن لختش را رها کردند. (۴۸) در زمان او احمد بن سهل حاکم خراسان از راه نیشابور به جرجان آمد و قراتکین را در هم کوبید اما چندی بعد در مرو شکست خورد و در بخارا زندانی شد تا درگذشت. به‌علاوه در همین دوران به سال ۳۰۱ الاطروش ناصر کبیر زیدی مسلک در گیلان و سپس طبرستان و گرگان برای چندمین بار خروج کرد. به‌علاوه لیلی بن نعمان از سرداران لشکر الاطروش در طبرستان، جرجان را بار دیگر فتح کرد و سپس به امر قاسم بن حسن داعی زیدی از طریق استراباد و گرگان به خراسان تاخت و پس از فتح نیشابور خطبه به نام قاسم خواند. (۴۷) این حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر خود نیز در عهد حکمرانی اش، به سال ۳۱۰ ه جنگ‌های متعدد با قراتکین و سیمجور دواتی از سرداران سامانی داشت. از وقایع دیگر این دوران قتل حسین بن منصور حلاج در ماه ذیقعده سال ۳۰۹ ه بود که

او را ابتدا ۱۰۰۰ تازیانه زده، بعد دست و پایش را بریدند، سرش را از پل آویختند، پیکرش را آتش زدند و خاکسترش را بر رود دجله ریختند. (۴۹)

القاهر بالله جانشین مقتدر بود که از شوال ۳۲۰ تا جمادی‌الاول سال ۳۲۲ ه خلافت کرد. وی توسط سرانِ تُرک سپاهش عزل و چشمانش را میل کشیدند. (۵۰) در دوران وی اسفار دیلمی پسر شیرویه و سپس مرد اویج زیاری پس از چند سال تلاش، از سال ۳۱۵ به بعد توانسته بودند بخشی از طبرستان و سپس استراباد و گرگان را از چنگ علویان در آورند.

بعد از وی الراضی بالله از جمادی الاول سال ۳۲۲ تا ربیع‌الاول ۳۲۹ ه (۹۴۰-۹۳۴ م) حکم راند. ابن خلدون نوشته است که: «با مرگ الراضی، به حکم سردار ترک سپاهش هم اصحاب دواوین از جمله قضات، علویان و عباسیان شهر بغداد را گرد آورده و به متقی بیعت نمودند». (۵۱) بنابراین شیعیان علوی هم در این دوران وزنه‌ای شده و در انتخاب این خلیفه شرکت داشتند.

این متقی که از سال ۳۲۹ به خلافت رسیده بود تا صفر سال ۳۳۳ ه که ترکان بار دیگر این بار به رهبری توزون توطئه کرده و چشمان او را هم میل کشیدند، بر مسند قدرت باقی ماند. در دوران او محمد بن هارون که مدتی پیش محمد بن زید علوی را در جنگ منطقه جرجان کشته بود، در ری خروج کرده و پس از شکست از امیر اسماعیل سامانی به قزوین، زنجان و طبرستان گریخته بود. بارس کبیر هم در همین عهد با ۸۰ خروار زر سرخ مسکوک از فلوری و نقره که از خراج طبرستان و گرگان جمع آوری کرده بود به همراه ۴۰۰۰ نفر وارد بغداد شد و آن‌ها را در اختیار متقی قرار داد. (۵۲) حادثه مهم دیگر آن بود که معزالدوله دیلمی

شیعه مسلک (به قولی شیعه زیدی) در سال ۳۳۳ ه پس از چند حمله سرانجام وارد بغداد شد و با خلیفه بیعت کرد. وی که تا ۲۱ سال امیرالامرای بغداد بود، در سال ۳۵۶ درگذشت و پسرش عزالدوله بختیار به جایش نشست. (۵۳) این واقعه مهم پس از چندین قرن وزنه سیاست را به نفع شیعیان در بغداد به چرخش در آورد. میرخواند می‌نویسد: «در ایام معزالدوله در بغداد، خلفای عباسی اختیار و اعتباری نداشتند زیرا کاتبی تعیین و دخل و خرج‌ها را نگاه می‌داشت. اعتقاد دیلمیان بر آن بود که خلافت حق علویان است و عباسیان به غصب آن منصب را گرفته بودند. بدین جهت وی ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را که از اجله سادات بود بر سریر حکومت نشاند». (۵۴)

پس از متقی در صفر سال ۳۳۳ ه با مستکفی بیعت شد، اما در شعبان سال بعد او را خلع کردند. مؤلف روضة‌الصفا نوشته است که: «این خلیفه کبوترباز را با توطئه معزالدوله و سرهنگان دیلمی در مجلس بند کرده و چشمانش را میل کشیدند و با المطیع بالله بیعت کردند». (۵۵) به نوشته مسعودی این خلیفه کاملا آلت دست دیلمیان آل‌بویه علوی‌مسلک بود. (۵۶) در عهد او آخرین بازماندگان علویان زیدی در دیلمستان و طبرستان، وگاه تا استراباد و گرگان در تلاش بودند تا شاید موفقیتی حاصل کنند که موفق بر نیامدند. آن‌ها از جمله مهدی لدین الله، الثائر بالله، المؤید بالله و ابوطالب یحیی معروف به ناطق بالحق هریک توانستند برای مدت کوتاهی گوشه‌هایی از نقاط یاد شده را زیر سلطه خود درآورند و «خرده دربار بس کوچک» را ایجاد کنند؛ اما آفتاب اقبال دو حکومت دیلمی یعنی آل زیار و آل بویه در حال بر آمدن بود و قدرت نوظهور آنان هرگز اجازه تجدید قوا به این زیدیانِ در حال احتضار را نمی‌داد.

بعد از وی در زمان خلیفه طائع که از سال ۳۶۳ به مدت ۱۷ سال و ۹ ماه خلافت کرددیلمیان شیعه تحت فرماندهی عزالدوله بختیار پسر معزالدوله، در بغداد در مقابل ترکان قرار گرفتند طوری که عضدالدوله دیلمی برای حمایت از آنان سپاهی به بغداد فرستاد. سرانجام هم خلیفه را عزل کردند. (۵۷)

جانشین وی القادر بالله بود که در سال ۳۸۱ ه و در اوج خلافتش، سلطان محمود متعصبِ سنی مذهب با وی بیعت کرد. در دوران او اختلافات بین علویان شیعی و عباسیان در بغداد مرکز خلافت به جنگ کشید و کشتار و عزل مقامات را نیز به همراه آورد. (۵۸)

این وضع در اوایل دوران خلافت القائم بالله که از تاریخ ذی الحجه سال ۴۲۲ ه (۱۰۳۱ م) برای مدت ۴۴ سال و ۸ ماه به درازا انجامید، ادامه یافت. در دوران وی آل بویه منقرض و دولت ترکمانانِ سلجوقی سنی مذهب به رهبری طغرل شکل گرفت. این امر بار دیگر جایگاه تسنن را تقویت نمود و برای شیعیان تضییقاتی هم به‌وجود آمد. این شرایط سبب شد بساسیری سردار بزرگ که غلام بهاءالدوله دیلمی هم بود، طغیان و بغداد را غارت کند. به‌علاوه سفیری هم به مصر نزد مستنصر خلیفه شیعه علوی فرستاد و از او در برابر طغرل کمک خواست. اما با ورود طغرل به بغداد، ملک رحیم دیلمی که امارت داشت، مطیع شد و بساسیری را هم مغلوب کرد؛ ولی بار دیگر بساسیری وارد بغداد شد و خلیفه القائم را به همراه گروهی از خواصش بر شتر نشانده و در بازارها گرداند. سپس همگی را به غیر از خلیفه به قتل رساند. ولی با حمایت طغرل در طی جنگی سخت، بسیاسیری را شکست داده و سرش را بریدند. (۵۹)

کشمکش‌ها با این انتقام‌گیری‌ها ادامه یافت تا در سال ۴۴۳ که به اوج خود رسید. در این سال جدال بین شیعه و سنی سبب کشتار بزرگی شد و «مقابر اهل بیت

را به آتش کشیدند». (۶۰) دو سال بعد باز میان اهالی کرخِ بغداد (که شیعه نشین بودند) و سنی‌آشوب بر پا شد که ترکان و سرداران آنها هم وارد معرکه شدند طوری که «کرخ که نقیب علویان هم در آنجا سکونت داشت، پاک بسوخت تا فتنه فرو نشست». (۶۱)

در سال ۴۴۷ ه ترکمانان سلجوقی کاملا بر بغداد مسلط شده و خطبه به نام طغرل خواندند. این بار تسنن قدرت زیادی در قلمرو خلافت یافت. یعنی دو قدرت سلطانی (طغرل) و دینی (خلیفه) دین و سیاست را در هم آمیخت. مخصوصاً آنکه طغرل در محرم سال ۴۴۸ خدیجه ارسلان خاتون دختر برادر خود را هم به عقد ازدواج خلیفه در آورد. شش سال بعد هم خود طغرل با دختر خلیفه ازدواج کرد. (۶۲)

بعد از این تاریخ به ترتیب این افراد خلیفه شدند: معتدی بالله، ابوالقاسم مقتدی‌مستظهر بالله (که در عصر وی کار شیعیان هفت امامی اسماعیلیه بالا گرفت)، مسترشد بالله، راشد بالله (که با کارد یک فدایی اسماعیلی ترور شد و مرد) (۶۳)، المتقی، المستنجد، مستضی، ناصرالدین بالله (که در عهد وی سید نصیرالدین ناصر بن مهدی علوی رازی که اهل طبرستان بود نقابت علویان را بر عهده داشت، ولی در سال ۶۰۴ ه مورد غضب قرار گرفت و زندانی شد. (۶۴) به نوشته خواندمیر، او همچنین مدرسه نظامیه بغداد را که محل شرب خمر، زنا و لواط شده بود برای مدتی بست و دستور داد در آنجا اسبان و استران را بخوابانند) (۶۵)، الظاهر بالله، مستنصر که وزیری از میان شیعیان علوی به نام ابن عَلَقمی برگزیده بود.. در این دوران هنوز آتش جنگ و فتنه بین علویان و تسنن در بغداد شعله‌ور بود، چنانکه خلیفه دستور داد خانه‌های شیعیان را در محله کرخ غارت کنند. این امر علقمی را مکدر کرد و به نوشته ابن خلدون، در زمان حمله مغول به بغداد، به

بهانه‌های مختلف سپاهیان خلیفه را متفرق نمود و بدین‌گونه انتقام خود را گرفت و با مغولان همکاری کرد. (۶۶)

مستعصم آخرین خلیفه بنی‌عباس بود که در تاریخ جمادی الاخر سال ۶۴۰ ه (۱۲۴۲ م) به خلافت رسید و در سال ۶۵۶ با حمله مغولان مواجه شد. در این حمله بغداد فتح و بساط ۵۲۴ ساله آن‌ها در هم پیچیده شد و آفتاب اقبال آنها که از مدت‌ها پیش کم‌سو شده بود، به خاموشی گرایید. به‌علاوه خلیفه را به وضع رقت باری کشتند. عده‌ای گویند جلوی پای اسبان سپاه مغول انداختند، و گروهی نوشته‌اند که او را در نمدی پیچیده آنقدر غلطاندند تا بند از بند بدنش جدا شد. (۶۷)

همانگونه که در زمان ذکر وقایع از نظر گذشت، در سراسر دوران خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس، قلمرو آنها غیر از زیدیان، مملو از قیام‌ها، شورش‌ها و اعتراضات مردمی بود که از ظلم و ستم، تبعیضات و تحقیرات و نیزفشارهای اقتصادی و بار مالیاتی به ستوه آمده بودند. در بخش بعد به ثروت‌های هنگفت این خلفا که خود را خلیفه مسلمین جهان هم‌دانستند، اشارات مختصری خواهیم داشت. تعدادی از این خلفا مثل متوکل به سیاست سرکوب شدید و قتل‌عام درمانی، وگروهی مثل مأمون به تطمیع و عده‌ای هم مثل عمربن عبدالعزیز به سیاست مماشات روی آورده بودند. در مقابل این شرایط، سه جناح عمده علوی (شیعیان ـ طالبیان) در سراسر این دوران حضور داشتند:

۱- رادیکال‌ها و مقاومت‌کنندگان با شمشیر با روش «قیام بالسیف» که زیدیان در رأس آنها قرار داشتند.

۲- اپورتونیست‌ها یا فرصت‌طلبانی که نان را به نرخ روز می‌خوردند و تعدادی از آنها با دربار خلفا پیوند خورده و صاحب جاه و مقام و ثروت هم شده بودند. نمونه‌هایی از این افراد را که از علویان هم در میانشان دیده می‌شد در صفحات قبل و بعد معرفی کرده‌ایم. (۶۸)

۳- گروهی که از ترس و وحشت مرگ، حبس و تضییقات و محرومیت‌های اجتماعی سکوت کرده و بیشتر به تقیه پناه آورده بودند.

در بین گروه اول زیدیان علوی توانستند در طبرستان و دیلمستان حکومت تشکیل دهند و دایره تسلطشان را تا استراباد و گرگان هم بگسترانند. به‌علاوه آنها در چند جای دیگر از جمله یمن هم حکومت تشکیل دادند که نسبت به طبرستان پایدارتر هم بود.

در این میان دسته دومی هم در بین قیام‌ها وجود داشتند که نهضت‌های ایرانی مثل بابک خرمدین، المقنع، استادسیس و... بودند که تمامی آنها را سپاهیان و حکومت‌های عامل خلیفه مثل سامانیان و مخصوصاً طاهریان و... به خاک و خون کشیدند. به این دسته از قیام‌ها در صفحات بعد اشاره کرده‌ایم.

ثروت‌های هنگفت خلفا

در رأس نظام سیاسی و ساختار حکومتی خلفا، خلیفه امیرالمومنین قرار می‌گرفت که پس از وی در بیشتر مقاطع، صاحب‌الجیوشِ دیوان جند (فرمانده ارتش)، حاجب دربار، وزیر نهاد وزارت و سرانجام دیوان‌های مختلف واقع می‌شدند. نهاد وزارت که در عهد عباسیان به‌وجود آمد، بیشتر وظیفه سازمان دادن به تشکیلات سیاسی و اداری را بر عهده داشت. خیلی زود نقش خلیفه تبدیل به سلطان و نهاد سلطنت شد و نیز سازمان‌ها و دیوان‌های وسیع آنان نقش بوروکراسی عریض و طویل پر هزینه را پیدا کردند و هزینه‌های بسیار سنگینی را بر مردم «بلاد اسلامی» تحمیل کردند. به‌علاوه سرزمین‌های تصرف شده هم با نام «امارات» به پاس خدمات ویژه افراد، با عنوان «امیر» به آنان واگذار می‌شد. در این میان خراسان برجسته‌ترین امارت محسوب می‌شد. وظیفه مهم این امیران ایجاد نظم در قلمروشان، جمع‌آوری مالیات‌ها، کمک در فتوحات، مقابله با بدعت‌های مذهبی و نیز سرکوب قیام‌ها و اعتراضات مردم بود. خاندان طاهری و سامانی نمونه بارز این موارد بوده‌اند. آن‌ها در سرکوب قیام و نیز حکومت نوظهور زیدیان همراهی موثری با خلفای وقت داشته‌اند که در زمان شرح وقایع آن دوران بدان‌ها اشاره خواهد شد.

عمده‌ترین منابع درآمد خلفا عبارت بودند از: ۱- زکات. ۲- خراج (مالیات ارضی). -۳جزیه (مالیات‌های سرانه که از اهل کتاب مثل یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان دریافت می‌شد). ۴- خمس غنائم جنگی. ۵- مالیات‌های متفرقه مثل عوارض و هدایای نوروزی، خرج قلم و دوات و....

از همان زمان خلفای راشدین با فتح سرزمین‌های مختلف، درآمدها افزایش یافت. در این باره مؤلف کتاب «تاریخ یعقوبی» چنین نوشته است: «چون مال‌ها از ۲۰۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰ زیاد شد، عمر دفترها ترتیب داد و در سال ۱۰ ه بخشش‌ها نمود... پس عقیل بن ابی طالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را فرا خواند و گفت مردم را به ترتیب مراتب ایشان بنویسند و از بنی‌عبد مناف آغاز نمایند. نخستین کس علی بن ابی طالب را نوشتند ۵۰۰۰، حسن بن علی ۳۰۰۰، حسین بن علی ۳۰۰۰، هرکس از انصار که حاضر بودند ۴۰۰۰، برای اهل مکه از بزرگان قریش مثل ابوسفیان و معاویه ۵۰۰۰، برای امهات (زنان پیامبر) ۶۰۰۰، برای عایشه ۱۲۰۰۰، برای مردم مکه که مهاجرت نکرده بودند ۶۰۰ تا ۷۰۰ و... بدادند». (۶۹) البته این بخشش‌ها را خلیفه برای بهره‌برداری‌های خاصی انجام می‌داد.

بلاذری در سال ۲۶۰ ه ق نوشت: «عمر چون خراج بستد، مقرر گردانید عطایا دهند ام‌المومنین عایشه را ۱۲۰۰۰ درهم و دیگر همسران پیامبر را ۱۰۰۰ درهم و علی (ع) را ۵۰۰۰ درهم». (۷۰)

اما اگر در دوره خلافت خلفای راشدین رعایتی در دریافت‌ها و پرداخت‌ها می‌شد. در دوره بنی‌امیه دیگر اثری از انصاف و رعایت نبود. ابن واضح نوشته است: «معاویه فقط از خراج عراق که کسری (شاه ایران) و خاندان وی خالصه‌هایی داشتند، ۵۰ میلیون درهم دریافت می‌نمود. او خالصه‌های دوران کسری را از طریق دفتر حلوان مشخص و سپس سدها بر آن بست و همه را خاصه کرد. او به عامل بصره نوشت هدایای نوروز و مهرگان را برای وی بفرستد که ۱۰۰۰۰۰۰ درهم گردید». (۷۱) در دوران معاویه: «خراج عراق و مضافات آن در ایران ۶۵۵ میلیون درهم، اهواز ۴۰ میلیون، یمامه و بحرین ۱۵۰۰۰۰۰۰ درهم، شهرستان‌های ابله

۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم، نهاوند، دینور و همدان ۴۰۰۰۰۰۰۰ درهم، ری و اطرافش ۳۰۰۰۰۰۰۰ درهم، حلوان ۲۵۰۰۰۰۰۰ درهم موصل و مضافات ۴۵۰۰۰۰۰۰ درهم، آذربایجان ۳۰۰۰۰۰۰۰ درهم، مصر ۳۰۰۰۰۰۰ دینار، فلسطین ۴۵۰۰۰۰۰۰ دینار، اردن ۱۸۰۰۰۰ دینار، دمشق ۴۵۰۰۰۰ دینار و یمن ۱۲۰۰۰۰۰ دینار بودند». (۷۲)

طاهریان، یعنی همان امیرانی که حکومت نیمه‌مستقل ایرانی زیر سایه قدرت و ثروت خلیفه را ایجاد کرده بودند، به نوشته طبری و خردادبه، در سال ۲۱۱ ه ۴۴۸۴۶۰۰۰ درهم از سهم مناطق تحت سیطره خودشان را فقط برای خلیفه وقت ارسال کرده بودند. همین حکومتی که عاملان و سپاهیان‌شان چندین سال علیه علویان زیدیه در طبرستان، دیلمستان، استراباد و گرگان درگیر نبردهای سخت بودند. اتفاقاً ظلم و جور و اجحاف کارگزاران آنها در طبرستان سبب شد که عده‌ای به رهبران زیدی در درجه اول حسن بن زید پناه آوردند و دست به قیام بزنند. به نوشته ابن اثیر مورخ شیعه: «در زمان مرگ عبدالله بن طاهر به سال ۲۳۰ ه باج و خراج سرزمین‌های تحت اختیارش ۴۸۰۰۰۰۰۰ درهم بود...» (۷۳). وی در جای دیگر نوشته است: «به سال ۲۱۱ ه مردم قم از مأمون درخواست کردند همچون مردم ری که باج و خراج‌شان را کم کرده و ۲۰۰۰۰۰۰ درهم شده بود، مال آنها را نیز چنین کند اما مأمون نپذیرفت و آنها هم قیام کرده و در میان خود او را از خلیفگی عزل نمودند. مأمون نیز سپاه ارسال نموده و از آنها ۷۰۰۰۰۰۰۰ درهم دریافت کرد». (۷۴)

ابن خلدون در باره مالیات‌ها و خراج‌های عصر مأمون اشارات جالبی دارد که ما فقط به آن قسمت که شامل محدوده شمال و مربوط به این کتاب حاضر می‌شود استناد می‌کنیم:

- گرگان ۱۲۰۰۰۰۰۰ درهم و ۱۰۰۰ رشته ابریشم.

- قومس ۱۴۰۰۰۰۰ درهم و ۱۰۰۰ شمش سیم (نقره).

- طبرستان، رویان و نهاوند ۶۳۰۰۰۰۰ درهم، فرش‌های طبری ۶۰ قطعه، رخت (عبا) ۲۰۰ دست، جامه ۵۰۰ دست، دستار ۳۰۰ دست و پیاله سیمین ۳۰۰ عدد.

- ری ۱۲۰۰۰۰۰۰ درهم و انگبین ۲۰۰۰۰ رطل.

- گیلان ۵۰۰۰۰۰۰ درهم، بنده ۱۰۰۰ نفر، انگبین ۱۲۰۰۰ خیک، بازهای شکاری ۱۰ عدد و انواع رداها ۲۰ دست. (۷۵)

هشام بن عبدالملک عامل قتل زید (پیشوای اولین زیدیان) و سرکوب یارانش، فقط ۴۰۰۰ رأس اسب در اصطبل شخصی خود داشت. (۷۶)

میرخواند نوشته است که معتصم در زمان مرگش ۸۰۰۰۰۰۰ دینار (طلا)، ۱۸۰۰۰۰۰۰ درهم، ۸۰۰۰۰ اسب، ۸۰۰۰ غلام، ۸۰۰۰ کنیز داشت و ۸۰۰۰ قصر هم بنا کرده بود.

(۷۷) خراج گرگان (احتمالا سالانه) در دوران این خلیفه ۴۰۰۰۰۰۰ درهم و طبرستان ۴۲۸۰۷۰۰ درهم بود. (۷۸)

معتضد نیز برای قصر معروف خویش به نام ثریا، ۴۰۰۰۰۰ دینار طلا خرج کرده بود. قبیحه یکی از زنان او فقط ۳۰۰۰۰۰ دینار طلا به صورت نقد داشت. (۷۹)

حال در پایان این قسمت به نوشته‌های پراکنده دیگر هم استناد کرده و مطلب را در این حوزه به پایان می‌بریم:

گرگان:

- به نوشته خردادبه در قرن ۳ ه: ۱۰۱۷۶۸۰۰ درهم.

- یعقوبی در قرن ۳ ه: ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم.

- ابن اثیر: طبرستان و گرگان و ری: ۴۰۰۰۰۰۰ درهم و ۸۰ بار (؟)

- مقدسی در قرن ۴ ه: ۱۰۱۹۶۸۰۰ درهم.

طبرستان:

- ابن رسته: مالیات رویان توسط هارون ۴۵۰۰۰۰ درهم، چالوس ۵۰۰۰۰۰ درهم.

- یعقوبی: طبرستان ۴۰۰۰۰۰۰ درهم.

- قدامه در کتاب «الخراج»: ۱۱۶۳۰۷۰ و گاه تا ۴۲۸۰۷۰۰ درهم.

- ابن حوقل ۲۲۰۰۰۰۰ درهم. (۸۰)

منابع

۱- العبر، ج ۳، صص ۲ و ۳

۲- همان، ج ۲، ص ۳۱۸- اخبار الطوال، صص ۳۵۰ و ۳۷۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۳۷۳، ۳۷۷ و ج ۱۲، صص ۶۶۱ تا ۶۶۳

۳- اخبار الطوال، ص ۳۵۴

۴- همان، ص ۳۷۸- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۴۵ تا ۵۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، صص ۴۴۶ و ۴۴۷

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۳- اخبار الطوال، ص ۳۸۰

۶- اسلام در ایران، شعوبیه، ص ۶۷

۷- البلدان، صص ۱۵۵ و ۱۵۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، صص ۷۹ و ۸۰

۸- الکامل، ج ۷، صص ۳۲۴۴ تا ۳۲۴۸

۹- همان، ص ۳۲۵۳- التنبیه و الاشراف، ص ۳۰۹- روضةالصفا، ج ۳، صص ۳۶۴ تا ۳۶۷- اخبارالطوال، صص ۳۸۰ و ۳۸۱

۱۰- گنجینه تاریخ ایران، ج ۹، ص ۵۳۰- تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۴۰

۱۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۶۳۱

۱۲- اسلام در ایران، شعوبیه، صص ۶۸ تا ۷۷ و ۱۰۵ تا ۱۱۱- تاریخ تشیع در ایران، صص ۴۷، ۱۱۷ و ۱۵۸

۱۳- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۵۷ تا ۲۶۰

۱۴ همان، ص ۲۱۰- روضةالصفا، ج ۳، صص ۳۸۹ و ۳۹۰

۱۵- همان، ص ۲۹۵- اخبارالطوال، صص ۳۸۱، ۴۰۲ و ۴۰۰

۱۶- تاریخ بناکتی، ص ۱۳۹

۱۷- البلدان، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

۱۸- روضةالصفا، ج ۳، صص ۳۹۶ تا ۴۰۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۷۶- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴ (از اسلام تا سلاجقه)، صص ۵۹ و ۶۰

۱۹- العبر، ج ۳، ص ۳۲

۲۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳

۲۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۲۱

۲۲- اخبار الطوال، ص ۴۰۳

۲۳- الکامل، ج ۸، ص ۳۵۹۳

۲۴- همان، ص ۴۰۶- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۶۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۹ - اخبار الطوال، ص ۴۰۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۶ - روضةالصفا، ج ۳، ص ۴۲۲

۲۵- تاریخ سیستان، ص ۲۰۵- اخبار الطوال، ص ۴۰۹ - مروج الذهب، ج ۲، صص ۳۴۷ تا ۳۴۹ و ۳۵۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۱۰، ۲۲ و ۷۱

-۲۶تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۰

۲۷- همان، ص ۴۴۲

۲۸- روضةالصفا، ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳

۲۹- التنبیه و الاشراف، صص ۳۳۳ تا ۳۳۵

۳۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۹۲ و ۴۹۳

۳۱- التنبیه والاشراف، ص ۳۳۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۹

۳۲- الکامل، ج ۹، صص ۳۸۸۳، ۳۸۵۴ و ج ۱۳، صص ۵۶۶۵، ۵۶۶۶، ۵۶۷۱، ۵۶۷۴ و ۵۶۸۵- اخبار الطوال، صص ۴۱۰ و ۴۱۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۳

۳۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶۶

۳۴- التنبیه و الاشراف، ص ۳۳۳

۳۵- تاریخ طبرستان، صص ۲۳۴ تا ۲۲۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۰۳

۳۶- تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۴۰۴۶ و ۴۰۲۱ - الکامل، ج ۹، ص ۴۱۳۱- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۴۷۷ و ۴۷۸

۳۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴۳- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۴۸۳

۳۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۵۳

۳۹- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۸

۴۰- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۲۳۱ تا ۴۲۳۹ و ۴۲۶۸- التنبیه و الاشراف، ص ۳۳۸

۴۱- روضة‌الصفا، ج ۲، صص ۴۸۹ و ۴۹۰

۴۲- تاریخ گزیده، ص ۳۲۸- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۷۸ تا ۵۸۱- التنبیه والاشراف، ص ۳۵۰

۴۳- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۸۷، ۵۸۴ و ۵۹۵

۴۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۴۷

۴۵- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۴۹۳ و ۴۹۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۰

۴۶- مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰۱، ۴۳۸، ۶۴۰، ۶۵۹، ۶۶۶ و ۶۶۸

۴۷- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۴۱

۴۸- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۸۰۶

۴۹- تاریخ رویان، صص ۱۰۶ تا ۱۰۹ - تاریخ طبرستان، صص ۲۷۳ تا ۲۷۵- التنبیه والاشراف، ص ۳۷۴- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۵۰۶ تا ۵۰۸

۵۰- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۵۱۰

۵۱- العبر، ج ۲، ص ۷۳۸

۵۲- مروج الذهب، ج ۲، صص ۷۱۸ و ۷۲۸ - روضة‌الصفا، ج ۴، صص ۳۵ تا ۳۸

۵۳- روضة‌الصفا، ج ۴، صص ۱۵۶، ۱۴۹ و ۱۵۱

۵۴- همان، ج ۳، صص ۵۱۹ و ۵۲۰

۵۵- همان، صص ۵۱۹ تا ۵۲۱

۵۶- مروج الذهب، ج ۲، صص ۷۴۲ و ۷۵۳

۵۷- الکامل، ج ۱۲، صص ۵۳۰۳، ۵۲۸۲، ۵۲۹۰ و ۵۴۳۴- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۵۲۱

۵۸- العبر، ج ۲، صص ۷۹۹ و ۷۹۵

۵۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۹۹ تا ۱۰۳- روضةالصفا، ج ۳، ص ۵۲۶

۶۰- العبر، ج ۲، صص ۸۱۷ و ۸۱۸

۶۱- همان، صص ۸۲۰ و ۸۲۵

۶۲- همان، صص ۸۲۳ تا ۸۲۶ و ۸۳۷

۶۳- روضةالصفا، ج ۳، صص ۵۳۱ و ۵۳۲

۶۴- همان، ص ۵۳۸- تاریخ فخری، صص ۴۳۶ و ۴۳۷- تاریخ تشیع در ایران، ص ۳۴۵

۶۵- همان، ص ۵۳۸

۶۶- العبر، ج ۲، ص ۹۶۱

۶۷- همان، ص ۹۶۳- روضةالصفا، ج ۳، ص ۵۴۲- سلسله‌های اسلامی، ص ۲۴

۶۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۷۵- اسلام در ایران، پطروشفسکی، صص ۲۶۰ و ۲۶۱

۶۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۰ و ۷۱

۷۰- فتوح البلدان، ص ۲۰۴

۷۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۵

۷۲- همان، صص ۱۴۵، ۱۶۶ و ۱۶۷

۷۳- الکامل، ج ۹، ص ۴۰۷۴

۷۴- همان، ص ۳۹۳۱

۷۵- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۴۳

۷۶- تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۰۵ و ۱۰۶

۷۷- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۴۷۲

۷۸- تاریخ خاندان طاهری، ص ۳۳۰

۷۹- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۴۹۱ و ۴۹۶

۸۰- البلدان، صص ۵۳، ۵۴ و ۸۷- ساخت دولت در ایران از...، ص ۲۲۶- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، صص ۳۳۴ تا ۳۴۸

تشیع چیست و شیعه کیست؟

کلمه شیعه به معنای پیرو، حزب، گروه، یاران و هواداران و در مقابل تسنن به پیروان علی (ع) و خاندانش اطلاق می‌شود. به تعبیر دیگر شیعه کسی است که به امامت علی و فرزندانش اعتقاد دارد.

پس از قتل عثمان و خلافت علی، واقعه جمل شکاف عمیقی بین اجتماع مسلمانان ایجاد کرد که از آن به بعد به پیروان علی «اهل عراق» و بعدها «شیعه» و «علوی» اطلاق شد. آنها سخت اعتقاد داشتند که چه بر اساس نص جلی و چه نص خفی، بعد از پیامبر امامت می‌باید به علی می‌رسید و از خاندان آنها هم نمی‌باید بیرون می‌رفت بنابراین خلافت شیخین درست نبوده و قابل قبول نیز برای شیعه نمی‌توانست باشد.

جاحظ معتقد بود که در صدر اسلام شیعه به کسانی می‌گفتند که علی را بر عثمان مقدم می‌شمردند. ابن حزم‌اندلسی لفظ شیعه را مربوط به سال ۳۵ و بعد از کشتن عثمان دانسته. ابن ندیم هم معتقد است اصطلاح شیعه در جنگ جمل پیدا شده و به پیروان علی برضد طلحه و زبیر اطلاق می‌شد. (۱)

اما مسئله نص که در آن دوران برای جانشینی پیامبر غوغایی آفرید، چه بود؟ نص امامت یعنی آگاه کردن مردم و تعیین نمودن امامت با لفظ، که بر دو نوع بود:

۱- نص جلی: به معنی آنکه امام را با لفظ و اسم یا گفتن جمله‌ای مشخص کنند که دیگر جای شک و ابهام باقی نگذارد.

۲- نص خفی: یعنی امام یا کسی را با گفتن صفاتی که شاید دیگران هم داشته باشندمعرفی کنند. در این صورت امکان ابهام و تردید وجود خواهد داشت.

شیعه معتقد است که عهده دار امامت باید با نص تعیین شود و چون کسی نگفته جز علی در باره دیگران نص رسیده باشد، بنابراین فقط علی می‌توانست جانشین پیامبر باشد. همچنین شیعه امامیه (اثنی عشریه ـ ۱۲ امامی) نص خفی را کافی نمی‌شمرد اما شیعه غیر امامیه مثل زیدیان نص خفی را کافی دانسته و می‌گویند مسلمانانی که پس از پیامبر خلافت علی را به رسمیت نشناختند، کافر نمی‌باشند. آن‌ها امام مفضول بر فاضل را روا می‌دارند. اتفاقاً پس از حضرت علی هم شیعه به گروه‌های دیگری تقسیم شدند. مثلا کیسانیه معتقد بودند علی پسرش محمد را برای جانشینی برگزیده بود نه پسر دیگرش حسن را. باز گروه دیگری برای جانشینی امام حسن، پسر دیگرش حسن مثنی را قبول داشتند؛ همچنین عده‌ای دیگر جانشین امام حسین را زین العابدین (سجاد) دانسته، اما زیدیان پسر دیگرش زید را به امامت پذیرفته بودند. پس از امام سجاد هم گروهی محمد باقر و دسته‌ای امامت جعفر بن محمد را پذیرفتند. که این امر تا به اسماعیلیان و پس از آنها هم کشیده شد. (۲) دسته‌ای هم غلات شیعه محسوب می‌شدند. این واژه از ریشه غالی به معنی غلو کرده و زیاده‌روی بود. این عده پیامبر و علی را به خدا مانند می‌کردند و آنان را از عالم بشریت به عالم الوهیت می‌رساندند یعنی به حلول خداوند در انسان و تجسم او به شکل بشر معتقد بودند. این‌ها نیز بعدها به چند شاخه تقسیم گردیدند. گروهی فضل الله استرابادی رهبر نهضت حروفیه را از غلات شیعه اهل حق برشمرده‌اند. به‌علاوه خوجه‌وندها در مازندران، کاکاوندها در قزوین، قره قویونلوها در آذربایجان و قزلباش‌ها را نیز از اهل حق معرفی کرده‌اند. (۳)

ابن خلدون در این باره نوشته است: «شیعه به پیروان علی می‌گفتند. اخبار و روایات آنها در مورد انتقال امامت و خلافت پس از علی یکسان نیست... امامیه گوید امامت به فرزندان فاطمه می‌رسد. دسته‌ای دیگر آن را پذیرفته اما گویند باید شیوخ و بزرگان ایشان هم در انتخاب امام دخیل باشند. به‌علاوه این امام باید شجاع،

عالم، زاهد، بخشنده باشد و برای امت خویش خروج هم کند. ایشان را زیدیه گویند که منسوب به زید بن علی بن حسین است. زید با برادر خود محمد باقر در باره شرط خروج امام مناظرات داشتند که محمد باقر می‌گفت بنابراین پدر ما امام زین‌العابدین امام نبوده چون خروج نکرده. او به زید عیب‌جویی می‌کرد که عقاید معتزله را از واصل بن عطا گرفته. امامیه با زید در باره شیخین (ابوبکر و عمر) نیز مناظرات داشتند که چون دیدند از آنها بیزاری نمی‌جوید، او را رافضی خواندند». (۴)

در این تشتت عقیده و به‌وجود آمدن فرقه‌های متعدد، استبداد خشن خلفا تأثیر زیادی داشته است، طوری که مردان عمل و اجرا همچون زید و پیروانش را قرن‌ها به روش و مشی «قیام بالسیف» یا مبارزه مسلحانه کشاند. انحصارطلبی قدرت به طرز خشن توسط خلفا و عمالشان به‌ویژه متوکل و حجاج، عصبیت‌های قبیله‌ای، نبود چرخش قدرت و... همگی در به‌وجود آمدن آرا و عقاید رادیکال و انقلابی‌گری شیعه زیدیه مؤثر بوده‌اند. این عقاید با توجه به استبداد شدید، مورد توجه مردم به‌ویژه طبقات فقیر و محروم و نیز انسان‌های تحقیر شده قرار می‌گرفت و گاه به آن خصلت کاریزماتیک و تقدس هم می‌دادند. در صفحات بعد به قیام‌های متعدد این چنینی اشاره کرده‌ایم. در یک مورد ابودلف در سال ۳۴۱ ه نوشته است: «در وسط ری شهر (دژ) عجیبی با دروازه آهنی و بارو و نیز شهری به نام سورین هست که مردم آنجا را به فال نیک نگیرند. به آن نزدیک نشوند؛ زیرا گویند شمشیری که با آن یحیی بن زید (پسر همان زید پیشوای شیعیان زیدیه) را کشتند، در آب این مکان شسته شده بود». (۵)البته این متن نشان از حضور شیعیان مهاجر و گریخته از ستم خلفا، به‌ویژه زیدیان درآن ناحیه دارد که بر اثر تبلیغات آنان چنین اعتقادی در بین مردم و عوام را به‌وجود آورده بودند. خود حسن بن زید هم که حکومت علویان زیدی را در طبرستان ایجاد کرد، قبل از آن در

ری می‌زیسته است. بعدها زیدیان طبرستان هم چند بار برای تصرف ری اقدام کردند که با عکس‌العمل سریع و شدیدِ خلیفه و امیران و سرداران طاهری و سامانی مواجه شدند. ری در این دوران در مرکز منطقه مهمی به نام جبال بود که شامل نقاطی همچون قومس، دماوند و همدان می‌شد. (۶) قم نیز در مجاورت همین ناحیه قرار داشت که در زمان فشار خلفا بر آنها «سادات علوی به کنج‌ها، بادیه‌ها و خرابه هامتواری بودند». (۷) بسیاری از این سادات علوی یا همان شیعیان طالبی به‌ویژه اشعریان عرب به اینجا پناه آورده بودند۸(.)مؤلف تاریخ قم در سال ۳۷۹ ه نوشته بود که اشعریان از کوفه به قم آمده و مذهب خود را از ترس بنی‌امیه تقیه می‌کردند اما چندی بعد شیعه بودن خود را آشکار کرده آتشکده آنجا را ویران، نخستین مسجد را ساخته و به گسترش شیعه همت نمودند. (۹) همین عده بودند که زمینه مساعدی را برای سادات و علویان مهاجر و فراری از دست افرادی همچون متوکل و حجاج، در قم به وجود آوردند. (۱۰) از بین مهاجران به منطقه قم، عده‌ای به ساوه و آبه رفتند که به نوشته حسن بن محمد قمی: «در آبه عبدالعزیز دلف با آن‌ها مخالفت نمود و جمعی از این علویان به قزوین و جمعی هم به طبرستان و ری رفتند». (۱۱) خاندان برقی ساکن در قم در قرون ۲ و ۳ ه نیز شیعه بودند که جد اعلای آن‌محمد بن علی یکی از طرفداران زید بن علی و زیدیان بود. او را پس از قتل زید دستگیر و زندانی کرده و سپس به قتل رساندند. (۱۲)

در این مناطق، مخصوصاً در ری بین شیعیان امامیه و زیدیه مناظراتی وجود داشت که گاه به کشمکش هم می‌انجامید. مثلا به نوشته سمعانی، یحیی بن حسین که زیدی‌مذهب بود، مذمتِ مذهب امامیه می‌نمود.

بعد از قرن ۳ ه، تعدادی از علویان از جمله زیدیان ری به‌دست حاکمان نواحی مختلف کشته شده بودند که شاخص‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: محمد بن حسین بن علی بن محمد پسر امام صادق، جعفر بن محمد بن جعفر از فرزندان عمر پسر حضرت علی که مقبره‌اش در سر بالای سناردک است، یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم از فرزندان جعفر بن ابی طالب، محمد بن عبدالله بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، احمد بن قاسم رسی و... که مقابر تعدادی از آن‌ها هنوز باقی‌ست. (۱۳)

به هرصورت از میان همین شیعیان زیدی مهاجر به این نواحی، حکومت علویان زیدی طبرستان بنیان گزارده شد. در این میان سیاست تعدادی از اسپهبدان دیلم و طبرستان در راستای حوزه تقویت حس ملی- ایرانی خود، در آغاز زیدیان را به عنوان چهره‌ای مستقل و شریک مبارزه علیه ظلم و جور کارگزاران عرب و غیر عرب خلفا پذیرفتند. اصولا گرایش به مذهب شیعه به طور عام مختص به این نواحی شمال ایران نبود، بلکه با انگیزه‌ها و دلایل مختلفی در سایر نقاط ایران هم پذیرفته شد. عمده‌ترین این دلایل عبارت بودند از:

۱- گرایش موالی ایرانی به آن به‌خاطر حس کینه جویی نسبت به خلفا و عمال آنها. به این موالی در صفحات بعد پرداخته شده است.

۲- توجه لایه‌های فرودست و پائین جامعه ایرانی که مبارزه با تحقیر، شعار عدالت طلبی و... را در اصول و شعارهای شیعه می‌یافتند.

۳- قرابت‌های آئینی و نیز باورها بین ایرانیان و اصول اعتقادی شیعه.

۴- تبلیغات داعیان شیعی در نقاط مختلف.

۵- وجود متفکران ایرانی شیعه مثل ابن بابویه در قرن ۴ ه، شیخ مفید در قرن ۵ ه طبرسی در قرن ۶ ه و...

۶- گرایش بعضی از حکومت‌ها و حاکمان ایرانی به این مذهب، مثل آل بویه.

۷- بعدها تشکیل دولت صفوی که نقش مهمی در این راستا داشتند.

موالی چه کسانی بودند

موالی جمع مولی و در نزد عرب حد واسطی بین بنده و انسان آزاد و یا به بنده آزاد شده‌ای گفته می‌شد که خداوندش (ارباب) او را آزاد کرده بود. این موالی که گاه به آنها حمراء هم می‌گفتند، معمولا به صاحب یا قبیله خاندانِ صاحبش منتسب می‌شدند. (۱۴) موالی ایرانی شهر کوفه بیشتر به قبیله حمدان، ربیعه و عبدالقیس تعلق و وابستگی داشتند. آنها معمولا به همراه قبیله مجبور به مهاجرت بودند، چنانکه گروهی از این موالی ایرانی به همراه قبیله اشعری به قم رفته بودند. (۱۵) در کوفه موالی تحقیرشده در تعدادی از قیام‌ها و شورش‌ها شرکت فعال داشتند. آنان که بشدت تحقیر شده بودند، خود نمی‌توانستند دست به قیام بزنند، زیرا بلافاصله متهم به ضد دین، مجوس، خارجی و قرمطی می‌شدند بنابراین از هر فرصتی برای کینه‌ورزی و انتقام‌گیری بهره می‌بردند. قتل عمر خلیفه مسلمین و ۶ نفر از همراهانش توسط فیروز (ابو لولو) غلام مغیره بن شعبه در سحرگاه چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ اتفاق افتاد. (۱۶) تبعیضات برای این موالی بسیار زیاد بود، از جمله تحقیر زبان فارسی، واگذاری کارهای سنگین و سخت به آنها، راه ندادن آنان به مدینه در زمان عمر، گرفتن همسر از بین آنها، ولی به آنان زن نمی‌دادند، اگر عرب یک موالی را در بازار می‌دید بار خود را بر دوش او می‌نهاد و... این تحقیرات و تبعیضات سبب گشته بود آنها در قیام‌های شیعه زیدی، مختار، ابن اشعث و در قیام خوارج به‌خاطر شعارهای مساوات‌طلبی‌شان در حد وسیعی شرکت کنند. (۱۷) بلاذری در «انساب الاشراف» خود آورده است که از ۳۰۰۰ نفر در سپاه اعزامی به سوی مدینه، ۲۳۰۰ نفر موالی بودند. طبری و دینوری هم تأیید کرده‌اند که در سپاه مختار تعداد زیادی به زبان پارسی سخن می‌گفتند. (۱۸) در بین این موالی شخصیت‌های متفکر و برجسته‌ای پدیدار شدند که تعدادی از آنها از علویان زیدی حمایت می‌کردند؛ به آنها پیوسته و قلم‌های خود را به نوعی

تبدیل به سلاح علیه خلافت و خلیفه کرده بودند. به تعبیر دیگر «قیام بالقلم» را در سر می‌پروراندند. در زیر به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱- ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابویوسف مدائنی (۱۳۵- ۲۱۵ ه) که برده شمس بن عبد مناف و غلام معمربن اشعث بود. ابن ندیم نوشته که او از متکلمان برجسته و صاحب ۱۰۰ کتاب و رساله از جمله الری و امر العلوی، فتوح طبرستان، طبرستان ایام الرشید و کتاب فتوح جرجان و طبرستان بود. (۱۹)

۲- فضل بن دُکین بن حماد (۲۱۹-۱۳۰ ه) محدث و فقیه که از موالی خاندان طلحه بن عبیداله بود. او در کوفه با ابوالسرایا و محمد بن ابراهیم و قیامشان بیعت کرد. منابع او را شیعه زیدی معرفی کرده‌اند. خوارزمی حتی از فرقه‌ای زیدی به نام دکینیه نام برده که پیروان همین شخص بوده‌اند. (۲۰)

۳- ابوالحسن علی معروف به ابن رومی (۲۸۳-۲۲۱ ه) شاعر توانا و موالی عبیدالله بن علی بن جعفر عباسی که به خاطر مرثیه‌هایش در سوگ یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی بن حسین، او را زیدی دانسته‌اند. (۲۱)

«حمراء دیلم» نیز نام شماری از موالی بود که به قیام مختار (مرگ ۶۷ ه) پیوسته بودند. خوارزمی آنها را یکی از تیره‌های فرقه زیدیه هم دانسته، اما مسعودی آنان را از گروه خَشَبیه (چوبداران) معرفی کرده است. معاویه مستمری آنان را قطع کرده بود ولی مختار دوباره مستمری‌های آنان را جاری کرد؛ همچنین یک بار مختار ۷۰۰ تن از رزمندگان حمراء دیلم را برای رهانیدن محمد حنفیه که در بند عبدالله بن زبیر بود، به مکه فرستاد. (۲۲)

غیر از این موالی اهل دیلمستان، ابن سهمی جرجانی در کتاب خود که در اوایل قرن ۶ ه نوشته بود، از «موالی جرجانی» و «موالی استراباد» در قرون اولیه هجری

نام برده است؛ مثلا در یک مورد از ابو سلیمان داوود بن سلیمان جرجانی مولی قبیله قریش یاد کرده است. (۲۳) در جای دیگر آورده: «ابو زید طیفور بن عبدالله مولی امیر المومنین منصور (خلیفه وقت) که در گرگان ضیاع (اراضی وسیع) در جرجان داشت. او نهری هم به نام خود در پشت جرجان و دهستان حفر نمود. و در سال ۱۸۶ مرد». (۲۴) سپس ۷ فرزند و ۱۲ مولی او را نیز نام می‌برد.

لازم به ذکر است که قبلا اشاره کردیم که پس از پیروزی اعراب و ورود آنها به ایران و سپس طبرستان و گرگان، به سران طوایف چندی از اعراب از جمله اَزد و تمیم که در این جنگ‌ها و فتوحات شرکت داشتند مقام، غنائم و اموال زیادی بخشیده بودند. در شهر جرجان خیابانی به نام ازد وجود داشت. (۲۵) همچنین ابن سهمی در تاریخ خود از افرادی نام می‌برد که هنوز در قرن ۴ و ۵ ه این پیشوندها و پسوندهای قبیله‌ای را یدک می‌کشیدند. مثل ازدی استرابادی، تمیمی استرابادی، تمیمی جرجانی، ابونعیم فضل بن عبدالله تمیمی جرجانی قاضی شهر گرگان در قرن ۲ ه، ابوالعلاء احمدبن صالح تمیمی آبسکونی (آبسکون بندر فعال استراباد بود)، محمد بن حمدان ازدی جرجانی و... به‌علاوه از طایفه و خاندان مُهَلّب هم مثل مهلبی جرجانی، ابوعلی احمد مهلبی جرجانی هم نام برده است. (۲۶) این‌ها احفاد و بازماندگان همان جنگجویان فاتح قرن اول هجری بودند.

معرفی سادات و برآمدن زیدیان از درون آنان

سادات جمع کلمه سید به معنی آقا، سرور، رئیس، شریف، فاضل و کریم است که در ایران بر فرزندان نَسَبی علی (ع) اطلاق شده و مترادف با علویان، طالبیان و فاطمیان است اما گروهی علویان را به‌طور اخص به فرزندان فاطمه زهرا و حضرت علی، یعنی امام حسن و امام حسین و نیز نوادگانشان منسوب می‌کنند. از این رو سادات، علویان یا فاطمیان به دو گروه تقسیم می‌شوند. اول سادات حسنی منتسب به فرزندان امام حسن. دوم سادات حسینی که منسوب به امام حسین بودند؛ البته سادات موسوی نیز هست که به طور شاخص به فرزندان امام موسی کاظم اطلاق می‌شد. (۲۷)

به‌نوشته ابن خلدون: «علی را پسران چندی بود که تنها ۳ تن به طلب خلافت برخاستند و شیعه را به آنان اعتقاد است. حسن المثنی و زید از فرزندان امام حسن و فرزندان این دو در امر دعوت و امامت فعالیت‌ها کردند تا اولاد و اعقاب آنان توانستند در مکه، مدینه، یمن، مصر، مغرب، طبرستان و چند جای دیگر دولت بنا کنند. آنها در اطراف و اکناف خروج و قیام‌ها کردند». (۲۸)

سادات حسنی منحصراً تبار یافته از دو فرزند امام حسن یعنی زید و حسن مثنی هستند. این زید متولی صدقات مدینه یک پسر به نام ابومحمد (حسن بن زید) داشت که از سوی منصور خلیفه عباسی حکمران مدینه شد و بر خلاف عموزادگان خویش طرفدار عباسیان بود. غیر از این تعدادی دیگر از سادات شاخه حسنی با خلفای عباسی ساختند و صاحب مناصب حکومتی و ریاست شهرهای مدینه، همدان، اصفهان و... شدند. (۲۹)

اما ابومحمد حسن یادشده ۷ فرزند داشت که ۵ تن از آنان پشت آوردند که بیشترین سادات حسنی از پشت (احفاد و بازماندگان) ابومحمد قاسم و سپس اسماعیل و علی بودند. محمد بطحانی و عبدالرحمان شجری هر دو سر دودمان خاندان معروف علویان سادات حسنی در ولایات ایران از جمله طبرستان، استرآباد، گرگان و گیلان محسوب‌شدند. به این گروه در صفحات بعد اشاره شده است.

ابومحمد حسن مثنی (مرگ ۹۸ ه) ۵ پسر به نام‌های عبدالله محض، ابراهیم غمر، حسن مثلث، داوود و جعفر داشت. فرزند ارشد عبدالله محض، محمد نفس زکیه معروف بود که از تبار پسرش عبدالله اشتر کابلی افرادی در کوفه، طبرستان، گرگان، استراباد، همدان و نیشابور، و بنی‌عور در گرگان، و از فرزند دیگرش ابراهیم باخمری خاندانی همچون بنی‌خزیمات در خراسان و عراق و آل زاهد در اصفهان پدید آمدند.

از ابراهیم غمر (۷۶- ۱۴۵) و یگانه فرزندش اسماعیل دیباج، خاندان مانکدیم در ری و گروه‌های هم تبار در رامهرمز، اهواز، بصره، و خاندان طباطبا و آل عساف در اصفهان و گروه‌های دیگر در آمل، ساری، ری، اهواز، عراق واندکی هم در گرگان پدید آمدند ولی از داوود و حسن مثلث کسی به ایران کوچ و مهاجرت نکرد. (۳۰)

لازم به ذکر است که سادات هارونی هم از تیره‌های حسنی زیدی و از علویان ری بودند. پسران هارون که شیعه زیدی به‌شمار می‌رفتند، بعدها دست به قیام‌های متعددی زدند. یکی از آن‌ها در سال ۳۸۰ بود که شدیداً سرکوب شد و در سال ۴۲۱ ه در دیلمان در گذشت. برادر وی ناطق بالحق زیدی مذهب که مدتی در گرگان و استراباد به امر تدریس مشغول بود، نیز در دیلمستان خروج کرد. (۳۱)

سادات حسینی فقط از بازمانده یک فرزند امام حسین یعنی امام زین العابدین (سجاد) بوده‌اند. سجاد (۹۵-۳۳ ه) ۶ پسر به نام‌های محمد باقر، عبدالله باهر، زید (پیشوای زیدیان)، عمر اشرف، حسین اصغر و علی اصغر داشت. محمد باقر (۱۱۴-۵۰ ه) تنها از فرزندش امام صادق بازمانده دارد که ۵ نفر به نام‌های موسی کاظم، اسماعیل، علی عریضی، محمد مأمون و اسحاق بودند. از ۶۰ فرزند موسی کاظم تنها ۱۳ پسر بازمانده داشتند که سادات موسوی از آن تبارند. اولین ایشان امام رضا از فرزندش امام جواد نسل داشت که دو تن به نام‌های امام هادی و موسی مبرقع بودند و جمله سادات رضوی از این تبارند. از ابوجعفر کذاب پسر امام هادی که بعد از برادرش ادعای امامت کرده بود، ۱۲۰ فرزند پسر باقی ماند که سادات رضوی جعفری در حجاز، عراق، شام و مصر از تبار او بودند.

از نوادگان ابوعلی عمر اشرف فرزند امام سجاد، گروه شجری (از نقبای قم) و گروهی طبری (مانکدیم) از شاخه «اعرابی» نقابت ناصریان زیدی (ناصر کبیر الاطروش) در دیلمستان و طبرستان ولایت یافتند. به‌علاوه گروهی از آنان به استراباد و گرگان هم آمدند. سادات مرعشی طبرستان هم از تبار نوادگان ابوعبدالله حسین اصغر فرزند امام سجاد بودند.

صحصحیان نیز در طبرستان پدید آمدند و شاخه‌ای از آنان به نام مانکدیم (ماهرو) در ساری و گرگان (استراباد) اسکان داشتند. از فرزندان دیگر این امامان، طالبیان سادات دیگری در شهرها و ولایات پراکنده شدند. (۳۲)

دیگر تیره‌های سادات که در دیلم، طبرستان، گرگان و استراباد می‌زیستند و در متون اشاراتی به آنان شده است، عبارت بودند از:

بنی‌فدان که از سادات حسینی از تبار فرزند عمربن یحیی بن حسین بن زید بودند. یکی از رجال بزرگ این‌ها قاسم بن محمد فدان بود که سه فرزند داشت. یکی از آنها ابوجعفر سردودمان بنی‌فدان قزوین و ری، و دیگری علی سرسلسله علویان شیعه بنی‌فدان در طبرستان بودند. (۳۳)

بنی‌عقیل از ذریه عقیل بن ابی طالب (برادر حضرت علی) بوده و چند شاخه داشتند که گروهی از فرزندان و نوادگان جعفر بن عبدالرحمن به طبرستان آمدند. (۳۴) سادات عقیلی مسکون در شهرستان کردکوی و گرگان کنونی به احتمال زیاد از همین گروه‌اند.

بنی‌اوقص از تبار سادات و طالبیان عیسی الاوقص فرزند عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب بوده و از شاخه‌های بنی‌عقیل محسوب می‌شدند. از این گروه هم به خراسان، طبرستان و جرجان مهاجرت کردند. یکی از رجال این سادات به نام عباس منصب قضای حسن بن زید داعی کبیر (امام زیدیان طبرستان) و نیز ریاست شهر جرجان از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ ه ق را داشت. (۳۵)

آل کیا یا سادات کیائیه که از نیمه دوم قرن ۸ ه تا اوایل قرن ۱۱ ه بر نقاط مختلف گیلان حکم راندند. آن‌ها که نسب خود را به امام چهارم می‌رساندند، در آغاز مذهب زیدیه داشتند تا به تدریج در زمان صفویه شیعه اثنی عشریه را پذیرفتند. آل کیا در زمان تسلط سادات مرعشی بر طبرستان، از آمل به لاهیجان رفتند و مدتی بر طارم و قزوین مسلط شدند. (۳۶)

آل طباطبا خاندان شیعه امامیه و زیدیه که از قرن ۲ تا ۱۴ ه در حجاز، عراق، یمن، مصر، هند، شام و ایران می‌زیستند. نیای بزرگ آنها ابراهیم بن اسماعیل دیباج بن

ابراهیم بن حسن بن حسن (ع) بود که به همین خاطر از سادات حسنی محسوب می‌شوند. اولین بار هم همین ابراهیم به طباطبا مشهور شد. این ابراهیم مخالف عباسیان و مدت‌ها در زندان بود تا در گذشت. پدرش اسماعیل دیباج هم در زمان هادی عباسی به همراه حسین بن علی بن حسن بن علی (ع)، یحیی، ادریس و عمر افطس در مدینه قیام نمودند و حاکم عباسی را بیرون کردند. سرانجام هم به همراه پسر دیگرش حسن در واقعه فخ کشته شد. در سال ۱۹۹ ه ابن طباطبا هم به همراه ابوالسرایا قیامی در کوفه به راه انداختند. بعدها محمد بن طباطبا از نوادگان ابراهیم که شیعه زیدی بود به یمن رفت و در صعده حاکم شد. برخی دیگر هم به ایران آمدند و در اصفهان، طبرستان و دیلم مقیم شدند. تعدادی‌اندک از آن‌ها هم بعدها به گرگان و استراباد آمدند. طباطبای استرابادی، گرگانی طباطبایی و استرابادی طباطبایی از جمله فامیل‌هایی بوده‌اند که در گذشته و نیز تاکنون در این منطقه حضور داشته‌اند.

دولت بنی‌طباطبای رسی در یمن (زیدیان رسی یمن) هم از بازماندگان محمد بن ابراهیم بودند که از بین ۶۶ امام آن‌ها ۵۹ تن از نسل هادی یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بودند. (۳۷)

همانگونه که ذکر شد، افراد و گروه‌هایی از این سادات حسنی و حسینی بعد از ظلم و فشارهای منصور، متوکل، حجاج و... مجبور به مهاجرت به نقاط مختلف از جمله دیلم، طبرستان، استراباد و گرگان شدند. به‌علاوه به اعتقاد شیعه امامیه، بعد از آنکه مأمون امام رضا را مسموم کرد، گروه‌های دیگری از سادات به نقاط مختلف از جمله نواحی یادشده آمدند؛ همچنین عده‌ای از قیام‌کنندگان علوی بعد از هر شکست از ترس انتقام‌گیری و مرگ بدین نواحی پناه می‌آوردند. زیدیان

طبرستان از جمله همین گریختگانِ سادات حسنی و حسینی بودند که با تشکیل حکومت، سیل جدیدی از مهاجران شیعه مخصوصاً زیدیان را پذیرفتند. ابن اسفندیار مورخ بومی طبرستان در این مورد نوشته است: «... در این وقت (دوران حکومت زیدیان در طبرستان) به عدد اوراق اشجارسادات علوی و بنی‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت حسن بن زید رسیدند. او در حق همه مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت پای در رکاب آوردی ۳۰۰ علوی شمشیر کشیده گرداگرد او بودند... هر روز ۳۰۰۰ علوی‌آمدند به طوری که در یک نوبت ۲۳۰۰۰ دینار آمل از خزانه بیرون کرد تا در طبرستان و ری علوی دختران درویش را به علوی پسران درویش بدهند». (۳۸)

علویان زیدی حاکم گشته در طبرستان و دیلمستان که دایره حکومتشان تا استراباد و گرگان هم کشیده شده بود، شامل دو دسته حسنی و حسینی می‌شدند. برخی اسامی علویان زیدی حسنی را به این ترتیب ذکر کرده‌اند:

۱- حسن بن زید معروف به داعی کبیر که به مدت ۲۰ سال از ۲۵۰ تا ۲۷۰ ه ق حکم راند.

۲- ابوالحسن، احمد بن محمد ۱۰ ماه در سال‌های ۲۷۰ و ۲۷۱.

۳- محمد بن زید برادر حسن بن زید ۱۶ سال از ۲۷۱ تا ۲۸۷ ه.

۴- حسن بن قاسم به مدت ۱۲ سال از ۳۰۴ تا ۳۱۶ ه.

علویان زیدی حسینی نیز بدین شرح بودند:

۱- حسن بن علی ناصر کبیر معروف به الاطروش به مدت ۳ سال از ۳۰۱ تا ۳۰۴ ه..

۲- ابوالقاسم جعفربن ناصر کبیر به مدت ۲ سال، بار اول در ۳۰۶ تا ۳۰۷ و بار دوم در سال‌های ۳۱۱ و ۳۱۲ ه ق.

۳- ابوالحسین احمد بن ناصر کبیر در ۳۱۱ ه.

۴- محمد بن احمد یک سال در ۳۱۲ و ۳۱۳ ه.

۵- ابوجعفر حسن بن احمد به مدت ۴ سال از ۳۱۳ تا ۳۱۷ ه.

۶- اسماعیل بن ابوالقاسم در سال ۳۱۷ ه.

۷- ابوجعفر محمد بن احمد در حدود سال‌های ۳۲۵ تا ۳۲۸ ه.

۸- ابوالفضل جعفر بن محمد در سال ۳۳۱ ه.

۹- ابوطالب هارون بن محمد.

۱۰- ابوالحسن المؤید بالله.

۱۱- ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون در ۴۲۱ ه. (۳۹)

منابع

۱- تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۹ - تاریخ تشیع و فرقه‌های...، صص ۳۹ و ۴۰

۲- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۷۹ تا ۳۸۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، صص ۳۸۲ و ۳۸۳

۳- دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۳

۴- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۷۹

۵- سفرنامه ابودلف، صص ۷۲ تا ۷۵

۶- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ص ۶۹

۷- تاریخ طبرستان، صص ۲۲۶ و ۲۲۷

۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۴۷ و ۱۱۷

۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۶۷

۱۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، صص ۱۹۸ تا ۲۰۰

۱۱- تاریخ قم، ص ۲۳۱

۱۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۷۴۱

۱۳- مقاتل الطالبین، صص ۵۲۵، ۵۳۰، ۴۹۰ و ۵۳۱ - لباب الانساب، ج ۱، صص ۴۱۷۲۴۲، ۴۷۱، ۴۲۶، ۴۶۵ به نقل از: تاریخ تشیع در ایران تا طلوع...، صص ۴۰۵ تا ۴۰۷

۱۴- ساخت دولت در ایران، ص ۱۴۲

۱۵- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۱۰۸ و ۱۸۷

۱۶- اسلام در ایران، شعوبیه، صص ۵۰ تا ۵۳

۱۷- تاریخ مردم ایران از پایان تا... ص ۳۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۱۱۳ و ۱۱۴

۱۸- همان، ص ۵۸

۱۹- الفهرست، صص ۱۶۸ تا ۱۷۳

۲۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۳۳۴ و ۳۳۳۵

۲۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، صص ۳۲۱ و ۳۲۲- اعیان الشیعه، ج ۸، صص ۲۵۰ و ۲۶۰

۲۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، صص ۵۱۷ و ۵۱۸

۲۳- تاریخ جرجان، صص ۲۲، ۳۲، ۱۶۹، ۱۸۷ و ۱۹۳

۲۴- همان، ص ۱۹۳

۲۵- همان، صص ۱۶، ۱۷، ۴۱ و ۶۴

۲۶- همان، صص ۴۵، ۸۶، ۲۱۳، ۱۱۸، ۱۹۴، ۲۸۲، ۳۶۹، ۴۳۱، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۴۱، ۳۳۶، ۳۹۵، ۳۷۶، ۳۹۹، ۵۶، ۶۶، ۲۸۴، ۳۹۹، ۲۸۸، ۴۷، ۸۶ و ۴۸۹

۲۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۳ و ج ۱۰، ص ۴۳۴ و ج ۱۱، ص ۴۰۸- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹

۲۸- مقدمه ابن خلدون، صص ۱۸۱ تا ۱۸۶

۲۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، صص ۳ و ۲۳

۳۰- همان، ص ۵

۳۱- همان، ج ۱۱، ص ۴۰۹

۳۲- همان، ج ۹، ص ۱۱

۳۳- همان، ج ۳، ص ۴۸۵

۳۴- همان، ج ۳، ص ۴۸۰

۳۵- همان، ج ۳، ص ۴۵۳ - عمدةالمطالب، ص ۳۴- الفصول الفخریه، ص ۹۵

۳۶- همان، ج ۱، ص ۲۱۱

۳۷- همان، ج ۱، صص ۲، ۳۴۱ و ج ۱۰، ص ۴۵۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، صص ۵۶ و ۵۷

۳۸- تاریخ طبرستان، صص ۱۱۹، ۱۲۰ و ۲۴۳

۳۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، صص ۴۰۸ و ۴۰۹

سادات علوی در طبرستان

همان‌گونه که در صفحات قبل ذکر شد، بعد از تشکیل حکومت علویان زیدی در طبرستان، سیلی از مهاجران جدید از شیعیان سادات به این منطقه و نیز تا حدودی به دیلم و گرگان وارد شدند که ابن اسفندیار تعداد آنان را به عدد برگ‌های درختان ثبت کرده است؛ البته قبل از تشکیل حکومت زیدیان در طبرستان، پیروان قاسم بن ابراهیم رسی (همان کسی که برای تشکیل حکومت زیدیه در یمن در قرن ۳ ه تلاش‌هایی از خود نشان داد) مخصوصاً جعفر بن محمد نیروسی طبری، در طبرستان مشغول به تبلیغ برای آئین زیدی بودند. اتفاقاً یکی از تألیفات قاسم رسی مجموعه پاسخ‌های سوالات مردم طبرستان بود؛ اما در مورد سادات، در چند صفحه قبل در حین معرفی آنان، به تعدادی از آن‌ها در طبرستان و گرگان اشاره نمودیم. در این بخش به معرفی کامل‌تر آن‌ها می‌پردازیم.

۱- سادات حسنی که به‌وسیله حسن بن زید حکومت علویان زیدی را در طبرستان تاسیس کردند که در چند صفحه قبل اشاره‌ای به پیشوایان آن‌ها نمودیم.

۲- سادات حسینی که بعد از سادات حسنی از سال ۳۰۴ ه ادامه دهنده حکومت زیدیان در دیلم، طبرستان و گاه استراباد و گرگان بودند. به وقایع مربوط به آن‌ها در صفحات بعد کامل پرداخته‌ایم.

۳- سادات کیایی که ابتدا در آمل بودند، از سال ۷۶۹ تا ۱۰۰۰ ه بر بخش‌هایی از گیلان و دیلم فرمانروایی کردند؛ همچنین عده‌ای از آنان به منطقه استراباد آمده و بعدها در کردکوی استقرار یافتند.

۴- سادات مرعشی که در سال ۷۶۰ ه به‌وسیله قوام‌الدین مرعشی ظهور کرده و تا ۸۸۰ ه کروفر آنها ادامه یافت.

۵- سادات شجری که چند صفحه بعد و در بخش سادت منطقه استراباد آن‌ها را به‌طور کامل معرفی کرده‌ایم.

۶- سادات مرتضایی که اکثراً در منطقه هزارجریب حضور داشته و از سال ۷۶۰ تا ۱۰۰۵ در این نواحی فعال بودند. (۱)

البته شعبات دیگری از سادات مثل مویدی و هارونی هم بوده‌اند که اکنون نیز می‌توان گروه‌هایی از آنها را در شهرها و روستاها یافت. افرادی از این دو گروه در زمان فتح استراباد، به این ناحیه هم مهاجرت کرده‌اند. ابوطالب یحیی ناطق بالحق امام زیدیان که در سال ۴۲۱ در دیلمستان حکم می‌راند و مدتی هم قبل از آن در مدارس استراباد بر اساس اصول مشرب زیدیه تدریس می‌نمود، از تبار سادات هارونی بود. ابوطالب هارونی (که احتمالا باید همان ناطق بالحق باشد) از شخصیت‌های برجسته این خاندان هم در گرگان می‌زیست که در سال ۴۲۴ ه در گذشت. (۲)

بر این امر تأکید می‌شود که بسیاری از بقاع مذهبی که در این دوران در شهرها و مخصوصاً روستاها در گیلان، طبرستان و گرگان (استراباد سابق) وجود دارند، در حقیقت متعلق به همین ساداتِ طالبی و نیز گروه‌هایی از زهاد بوده‌اند. حال در زیر به معرفی تعدادی از معروف‌ترین شاخه‌های سادات حسنی و حسینی طبرستان می‌پردازیم:

سادات مرعشی: از تبار سادات حسینی بودند که نسب آن‌ها به سیدعلی مرعشی فرزند عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین (اصغر) بن امام سجاد می‌رسید. (۳

)مرعشیان علاوه بر ایران، در عراق، حجاز، سوریه، هند و چند جای دیگر هم حضور داشتند. آن‌ها در اواخر قرن ۸ در مازندران (طبرستان) دولتی شیعی تشکیل دادند. قلمرو آن‌ها ابتدا در آمل، بابل و ساری بود، اما به تدریج قزوین، طالقان و سرحدات عراق عجم را نیز فتح کردند. این دولت در واقع ادامه دولت شیعی سربدارانِ سبزوار بود؛ زیرا مؤسس آن یعنی سیدقوام‌الدین مرعشی (مرگ ۷۸۱ ه) فرزند و جانشین سیدعزالدین سوغندی متحد سیاسی و نظامی شیخ حسن جوری رهبر سربداران بود. این سیدعزالدین پس از مرگ شیخ حسن پیشوای «درویشان حسیه سربداریه» شد اما به‌خاطر ادامه اختلافات بین جناح تند رو درویشان پیرو شیخ حسن با امیران سربداری، عزالدین از ترس تسویه‌حساب‌ها و انتقام‌گیری، در سال ۷۴۶ از سربداران جدا شد و به سوی مازندران آمد اما در این سفر درگذشت و فرزندش سید قوام‌الدین رهبر درویشان شد و در مازندران سکنی گزیدند. (۴) این گروه بعدها با شاخه‌های دیگر سادات مازندران درگیر جنگ قدرت شدند. مثلا سیدقوام‌الدین با کیا افراسیاب چلاوی، کیا جلالیان ساری و کیا جلال فیروزکوه در نبرد دائم بود. در سال ۷۶۳ حکومت وی به پسرش کمال‌الدین معروف به میرزا بزرگ واگذار شد که در عهد وی تیمور لنگ در لشکرکشی به ایران، استراباد و مازندران را فتح و کمال‌الدین و برادر و گروهی دیگر از آنها را به ماوراءالنهر تبعید کرد. سپس خزانه آنها را که ۶۰۰۰۰۰ تنگه سفید و ۲۰۰۰۰۰ تنگه سرخ، ۱۲۰۰۰۰ مثقال طلا و ۳۰۰ شتر نقره بود، مصادره کرد. بعدها که از تبعید باز گشتند با نفوذ و قدرت بسیار ضعیف تا سال ۱۰۰۵ ه باقی ماندند. (۵)

پس از فتح استراباد به‌وسیله سپاه مرعشیان تحت رهبری سیدفخرالدین و برادرش سیدکمال‌الدین (پسران قوام‌الدین)، گروهی از آنها در این منطقه صاحب جاه و جلال و ثروت، اراضی کشاورزی و شغل‌های مهم شدند. ظهیرالدین مرعشی در تاریخ خود از چند تن از سادات مرعشی نام می‌برد که گورشان در استراباد بود. نام

این‌ها عبارت بود از: سید قوام الدین، سیدعلی و سیدحمزه پسران سیدغیاث‌الدین، سیدحسین و سیدحسن پسران سیدعبدالعزیز و نیز سید شرف‌الدین. (۶) ابن اثیر و ابو اسماعیل طباطبا هم از یک شخصیت مرعشی در گرگان بدین گونه نام برده‌اند: «ابوجعفر مهدی مرعشی فرزند اسماعیل بن ابراهیم که نسب‌شناس بوده و در گرگان بزرگ شد و...». (۷) تا دهه ۴۰ خورشیدی تعدادی اندک از این سادات در گرگان و نیز منطقه علی‌آباد کتول زندگی می‌کردند که می‌باید از احفاد و بازماندگان همان مرعشیان قرن ۹ و ۱۰ ه ق بوده باشند.

سادات کیایی: یا آل کیا. کیائیان که از ۷۶۹ تا سال ۱۰۰۰ ه بر بخشی از گیلان و دیلم حکم راندند. نسب این‌ها هم به امام سجاد می‌رسید. آنها تحت تأثیر عقاید سادات مرعشی بودند. اولین شخص از آنان به نام امیرکیا بود که در سال ۷۶۳ درگذشت. پس از وی سیدعلی و برادرانش تحت حمایت سید قوام‌الدین مرعشی بر لاهیجان و سپس دیلمان، طارم و قزوین چیره شدند، اما در حمله به رشت به قتل رسیدند. بازماندگان آنان در سال ۸۵۱ ه از آستارا تا استراباد را زیر سلطه در آوردند. سادات کیا که هم اکنون در شهر گرگان (استراباد سابق) و مخصوصاً منطقه کردکوی (کردمحله سابق - در ۲۰ کیلومتری غرب شهر گرگان) زندگی می‌کنند، به احتمال خیلی زیاد بازماندگان همان گروه فاتح استراباد هستند.

شاه اسماعیل که درکودکی گریخته و به لاهیجان آمده بود، به همین سادات کیایی پناهنده شده بود. وی که بعدها حکومت صفویان را بنیاد نهاد، سلطان احمدخان را فرمانروای کل نواحی سرحدی از آستارا تا استراباد نمود. او بعدها در زمان شاه طهماسب به قزوین پایتخت آن زمان رفت و برای جاه و مقام و ثروت،

دست از مذهب زیدیه کشید و به شیعه امامیه گروید. سرانجام هم در عهد شاه عباس عصیان نمود و به شیروان و سپس قسطنطنیه گریخت. بدین گونه حاکمیت سادات کیا هم در گیلان به پایان رسید. (۸)

سادات مویدی: که گاه مویدی تنکابنی هم خوانده می‌شدند، منتسب به المؤید بالله عضدالدوله ابوالحسین از پیشوایان زیدیه دیلمستان و نیز از تیره سادات بنی‌هارون بودند. سید ابوالحسین المؤید بالله قبل از این تاریخ، مدتی همچون برادرش ابوطالب ناطق بالحق در مدارس استراباد بر اساس اصول زیدیان به تدریس مشغول بود. شاید این دو برادر داعیان اعزامی زیدیان به منطقه استراباد بودند تا زمینه گرایش مردم را به این فرقه شیعه آماده نمایند. او پسر ابوالقاسم حسین بن هارون و برادر ابوطالب یحیی ناطق بالحق بود که در سال‌های حدود ۳۸۰ ه و همزمان با حکومت آل بویه، قیام کرده و روستای لنکای تنکابن را مقر خود کرده بود و سرانجام هم در سال ۴۲۱ در لنکا در گذشت. (۹) وی را در صفحات مربوط به اواخر حکومت زیدیان بیشتر معرفی نموده‌ایم.

سادات بنی‌هارون: که تعدادی از پیشوایان زیدیه از میان آنان برخاسته بودند. سرسلسله آن‌ها ابوالقاسم حسین بن هارون اقطع بود که سه فرزند به نام‌های ابوالحسین المؤید، ابوطالب یحیی ناطق بالحق و ابو عبدالله محمد عبدالعظیم داشت. غیر از آنکه المؤید و ناطق بالحق مدت‌ها در مدارس استراباد (گرگان کنونی) تدریس می‌کردند، از این خاندان فرد برجسته‌ای به نام ابوطالب هارونی هم مدت‌ها در گرگان می‌زیست و در سال ۴۲۱ (به قولی ۴۲۴ ه) هم در همین شهر درگذشت. (۱۰)

سادات مرتضوی هزارجریب: اعتماد السلطنه در باره این سادات چنین نوشته است: سرِ آن‌ها سیدعماد بود که از سوی امیرتیمور در سال ۷۶۰ به حکومت هزارجریب منصوب شد. بعد از وی عزالدین در سال ۸۰۹ و میرغضنفر در ۸۹۲ ه حکم راندند. اعقاب سیدعماد به دو شعبه رضی الدینی و جبرئیلی تقسیم می‌شدند. آخرین حاکم دسته رضی‌الدینی شخصی به نام سید حسین بود که در سال ۹۲۹ به امر شاه اسماعیل کشته شد؛ و از دسته جبرئیلی هم سیدروح الله بود که به سال ۹۲۷ درگذشت. از سنه ۹۳۴ تا ۹۷۳ هجری، هارون، معین‌الدین، هاشم و حسن از شاخه جبرئیلی حکم راندند. بعد از وفات میرعلی خان بن سلطان محمود بن مرعشی، سید مظفرالدین حسین مرتضوی مازندران را با الوند دیو تقسیم کرد و سپس در سال ۱۰۹۵ در گذشت۱۱(.») در روستاهای منطقه هزارجریب کنونی از جمله در سفید چاه، گورستان‌های قدیمی و تاریخی متعددی وجود دارند که سنگ مزارهای مجلل آنان نشان از دفن شخصیت برجسته‌ای‌ست که به احتمال زیاد تعدادی از آن‌ها رجال همین سادات‌اند و نیز برخی از گنبد و بارگاه‌های موجود در روستاها هم متعلق به همین گروه است.

مهاجرت سادات به گرگان و استراباد

این گروه از سادات را در گرگان (جرجان) و استراباد به‌طور عام می‌توان شامل دو گروه عمده دانست. نخست عده‌ای که از زمان تشکیل دولت شیعه زیدیه در طبرستان، به سوی استراباد و گرگان سرازیر شدند. دوم گروه‌هایی که از سایر نقاط به این مکان مهاجرت کردند. همچنین تمامی گروه‌ها و تیره‌های این سادات (طالبیان) همچون سادات طبرستان به‌طور عمده ریشه در دو دسته حسنی و حسینی داشتند. مثل نوادگان نفس زکیه و پسرش عبدالله اشتر، افطس، هارونی و... (۱۲)

یکی از منابع مهمی که نوعی کتاب نسب شناسی هم محسوب می‌شود، منتقله الطالبین یا مهاجران آل ابوطالب متعلق به یکی از سادات طباطبایی به نام ابواسماعیل طباطباست. وی که این کتاب را که در قرن ۵ ه به رشته تحریر در آورده بود، در آن از ورود علویان ساداتی اسم می‌برد که قبل از قرن ۵، یعنی به طور عمده در قرون ۳ و ۴ به استراباد و گرگان آمده بودند. ما در زیر بدون دخل و تصرف زیاد در مطالب، به معرفی آنان می‌پردازیم. سپس به ریشه، پیشینه و تعلقات آن‌ها به تیره‌ها یا خاندان سادات نیز توجه خواهیم نمود. ابن طباطبا می‌نویسد: «طالبیان ساداتی هستند از اعقاب علی چه از طریق سبطین و چه از سوی محمد حنفیه یا عباس سقاد یا عمر الاطراف... گروهی هم گفته‌اند طالبیان به نسل امام علی و برادرانش یعنی جعفر و عقیل یعنی فرزندان ابوطالب گفته می‌شود». (۱۳)

«از سادات شجری مرشد بالله زین الشرف یحیی بن حسین بن اسماعیل بن زید بن حسن بن جعفربن حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری از

امامان زیدیه بود که مردم دیلم در سنه ۴۴۶ با او بیعت کردند. دیگری مستعین بالله از نوادگان عبدالرحمن شجری که او هم از پیشوایان زیدیه در آمل و طبرستان بوده و نقابت سادات را بر عهده داشت. مردم به عنوان امامت دیلم با او بیعت کردند و عاقبت در سنه ۴۷۲ در گذشت... از منتقلان سادات شجری به استراباد اسماعیل بن عبدالله بن اسماعیل بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری پسر قاسم بن حسن بن زید بود». (۱۴)

«کسانی که از سادات طالبی از گرگان به اصفهان رفتند، ابوعلی حسن بن حسن بن حسین بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن حسن اعور بن محمد کابلی پسر عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) را نام باید برد... شریف ابوالقاسم جعفری گرگانی نسب‌شناس قرن ۳ و ۴ ه بود». (۱۵) «از جمله مهاجران سادات از گرگان (جرجان) به استراباد ابو جعفر محمد بن علی بن عبدالله بن حسن اعور پسر محمد کابلی فرزند عبدالله اشتر پسر نفس زکیه بود». (۱۶)

«از منتقلان به استراباد و از اولاد جعفر بن حسن بن حسن و برخی فرزندان محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن می‌باشد... از مهاجران سادات ری به استراباد ابوالقاسم عیسی بن حسن بن علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن است... واردین به استراباد از اولاد زید بن حسن بن علی (ع) از جمله برخی از فرزندان حسن بن زید و برخی از فرزندان قاسم بن حسن بن زید... و نیز داعی خجل بن قاسم بن علی اکبر مکاری پسر ششدیو فرزند حسین بن عیسی بن محمد بن بطحانی پسر قاسم بن حسن بن زید... از واردین به استراباد از اولاد حسین بن علی، برخی فرزندان حسین اصغر پسر علی بن حسین بن علی

(ع) بود... ابوحرب حسن بن حسین بن حمزه بن احمد عتیقی فرزند عیسی بن علی بن حسین اصغر هم بود. این حسن ابوحرب همان حسین بن حسین فرزند حمزه بود». (۱۷)

«واردین سادات به گرگان از فرزندان حسن بن علی (ع) چند تن باشند مثل: ابوجعفر محمد بن علی بن حسن اعور بن محمد کابلی پسر عبدالله است که بعدها در استراباد مرد. دوم ابوجعفر محمد بن احمد بن عبدالله بن حسن اعور بن محمد کابلی که مادرش از مردم دیلم بود. سوم ابوجعفر محمد بن احمد بن حسن برادر دو تای قبل بودند. چهارم محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله اشتر که در همان گرگان مرد. پنجم عبدالله بن ابراهیم بن محمد نفس زکیه. ششم حسین بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن محمد نفس زکیه».

«اسامی اولاد داوود بن حسن بن حسن که به گرگان (جرجان) آمدند. یکی ابوالقاسم علی بن ابراهیم بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن که ابونصر بن عبدالله بخاری نسب‌شناس نوشته است سه پسر او هم در گرگان زندگی می‌کردند. دیگری احمد بن سلیمان بن علی عفافی بن عبدالله بن داوود بن حسن بن حسن بود... سادات طالبی که از اولاد زید بن حسن بن علی (ع) بودند و به گرگان مهاجرت کردند این‌ها بودند. اول ابوعبدالله محمد ششدیو که معروف به مکاری فرزند حسین بن عیسی بن محمد بطحانی پسر قاسم بن حسن بن زید بود. وی دو بازمانده به نام‌های حمزه و علی هم در گرگان داشت. دوم یوسف بن عیسی بن محمد بطحانی. سوم تعدادی از فرزندان حسین کوفی اطروش فرزند علی شدید بن محمد بطحانی. چهارم ابوالفضل حسین بن علی

بن حسین سراهنگ بن علی بن حسین نقیب بن محمد ابی الغیث بن یحیی بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن شجری. پنجم عیسی بن یحیی بن زید بن علی بن عبدالرحمن شجری. ششم برخی از اولاد احمد کرکوره بن ابی جعفر بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حس بن زید». (۱۸)

«اسامی ساداتی که اولاد اسماعیل حالب الحجاره فرزندحسن بن زید بن حسن (ع) بودند و به گرگان آمدند. اول حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل حالب الحجاره (همان کسی که حکومت زیدیان طبرستان را در سال ۲۵۰ ه بنیان نهاد). دوم محمد بن زید (برادر حسن بن زید) که در جرجان شهید و مرقدش زیارتگاه است. سوم علی بن اسماعیل بن علی زانکی فرزند اسماعیل حالب الحجاره بود». (۱۹)

«واردین به گرگان از اولاد اسحاق کوکبی فرزند حسن بن زید بن حسن (ع) یکی بود به نام ابوالحسین علی طویل معروف به مذار علوی بن جعفر بن محمد بن جعفر بن هارون بن اسحاق کوکبی. از وی ابوطاهر حسن بازمانده بود که فرزندانش مثل محمد، حسن و داعی ابومحمد در گرگان باقی ماندند... از سادات و اولاد حسین بن علی (امام حسین) و فرزندان عیسی بن زید شهید (منظور زید پسر امام سجاد و امام اولین زیدیان است) که به گرگان آمدند. اول ابوالحسن علی بن ابی حسین زید بن علی بن حسین بن عیسی بن زید بن حسین غضاره بن عیسی بن زید شهید که مدتی در گرگان شغل نقابت سادات را داشت. او را حسین غضاره هم می‌نامیدند. دوم حسین بن عیسی بن زید شهید که ابوجعفر حسینی نسب شناس نیز از فرزندان وی نام برده است. سوم بعضی از فرزندان حسن بن محمد بن زید بن عیسی بن زید شهید». (۲۰)

«در ذکر واردین به گرگان که از سادات اولاد حسین اصغر بن علی بن حسن بن علی (ع) بوده‌اند. اول حسن بن محمد عقیقی فرزند جعفر بن عبدالله بن حسین اصغر که در گرگان کشته شد. او از سر لشکران سپاه حسن بن زید (پیشوای زیدیان طبرستان) بود. دوم یحیی بن علی بن محمد عقیقی (برادر یا برادر زاده شخص قبلی) که در گرگان منصب قضاوت داشت (۲۱)... اولاد علی بن حسن اصغر و نیز برادر زاده‌های وی یعنی حسن بن حسین اصغر نیز چند تن در گرگان بودند. مثل ابوعلی محمد بن علی مرعش که او را در منطقه ابواسماعیل محمد هم می‌نامیدند. او مدتی در آمل متولی نگهداری اموال بود و سرانجام هم در گرگان به قتل رسید». «ساداتِ اولاد حسن افطس (که در قیام نفس زکیه هم شرکت داشت) که به گرگان آمده بودند یک نفر و نامش محمد اکبر بن عبدالله مفقود بن حسن مکفوف بود. البته از جمال‌لدین افطسی گرگانی هم که نسب‌نامه‌نویس بود، در گرگان نام برده شده است... از اولاد عباس فرزند علی (ع) و نیز عبیدالله بن عباس هم کسانی به گرگان آمدند... از سادات اولاد عمر اطرف فرزند علی (ع) یک تن به نام حسین بن اکبر بن عبیدالله اکبر بن علی اکبر بن عبیدالله بن محمد اکبر بن عمر اطرف، به گرگان مهاجرت کرده بود. مادر وی ام سلمه دختر جعفر بن عبدالرحمن شجری بود...از اولاد عبدالله بن محمد بن عمر اطرف هم یک نفر به نام اسماعیل اصغر فرزند جعفر مولتانی بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف بود... از سادات و اولاد جعفر طیار و فرزندان علی زینبی بن عبدالله بن جواد نیز این کسان به گرگان مهاجرت کرده بودند. اول عقیل بن حمزه بن جعفر بن عباس بن ابراهیم بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن ابراهیم رئیس، فرزند محمد بن علی زینبی. دوم برخی از اولاد محمد بن ابراهیم بن ابی الکرام اصغر معروف به محمد چشم‌قرمز... از اولاد اسحاق عریضی فرزند عبدالله جواد و آل اقطع هم کسانی در گرگان بودند. علی اقطع پسری به نام حسین داشت که به او حسین گرگانی و حسین دیلمی هم می‌گفتند. محمد گرگانی پسر همین حسین بود».

منابع مختلف از حضور سادات دیگری در استراباد و گرگان نام برده‌اند. مثلا سید احمد گیلانی نوشته است: «سادات اشجع علاوه بر طبرستان، در استراباد نیز مقیم بودند...یکی از نوادگان امام سجاد به نام حسین کوکبی در ایام خلافت مستعین در قزوین، ابهر و زنجان خروج کرد، ولی از سپاه طاهر بن عبدالله شکست خورد و به حسن بن زید پناه برد و از آنجا به جرجان رفت و همانجا هم بمرد... ابومحمد حسن بن حسن افطس بن علی اصغر بن امام سجاد هم نوادگانش به ساوه، آبه و جرجان آمده بودند». (۲۳)

حال به معرفی خاندان این سادات مهاجرت کرده به گرگان، استراباد، دیلمستان و طبرستان به طور مشروح می‌پردازیم:

سادات شجری: این گروه هم از سادات حسنی و هم حسینی به‌شمار می‌رفتند که ابن طباطبا فهرست کاملی از اسامی آنان را ارائه کرده است. (۲۴) ساداتِ علوی شجری یا شجریان از تبار عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن (امام سوم شیعیان امامیه) بودند. عبدالرحمن ۵ پسر به نام‌های حسن، حسین، محمد (شریف) علی و جعفر داشت که از آنان نوادگانی چند باقی ماند. نواده‌های محمد بیشتر در ایران و در گیلان، خراسان، طبرستان، ری، قزوین و قم باقی ماندند. نقیب‌های آمل و نیز داعی صغیر (حاکم زیدی طبرستان و دیلم) از این تبار بودند. ابن طباطبا در قرن ۵ فهرست کاملی از نام ۲۱ نفر از آنان ارائه داده است که یکی از آنان به نام محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری وزیر حسن بن زید حکمران زیدی طبرستان بوده است. حسن او را جانشین خود در

گرگان کرده بود، اما ناگهان مغضوب واقع شده و زندانی شد. (۲۵)

شجریان حسینی از تبار عمر (شجری) بن علی (اصغر) بن عمر (اشرف) بن امام سجاد بودند. نقبای سادات قم همگی از این تیره انتخاب می‌شدند. (۲۶)

بناکتی در تاریخ خود در باره عبدالرحمن شجری نوشته است که: «تعدادی از اولادها و نوادگانش به طبرستان، استراباد و گرگان مهاجرت کرده بودند... زید بن حسن بن علی (ع) یعنی زید پسر امام حسن، فرزندی به نام حسین داشت که این حسین هم دو پسر به نام قاسم و اسماعیل داشت. از قاسم دو پسر به نام محمد بطحایی و عبدالرحمن شجری باقی ماندند. از این هر دو برادر، فرزندانِ ساداتشان به استراباد مهاجرت نمودند». (۲۷)

از سادات شجری افراد برجسته‌ای پدیدار شدند که در زیر فقط به تعدادی از آن‌ها که اکثراً زیدی مذهب بودند، اشاره می‌کنیم:

۱- الاطروش یا ناصر کبیر از فرمانروایان زیدیه که درصفحات مربوط به خود وی را کاملا معرفی نموده‌ایم.

۲- ابوجعفر محمد بن حسن شجری که در ری قیام کرد ولی محمد بن طاهر او را دستگیر و در نیشابور زندانی کرد تا مرد.

۳- ابوالحسین احمد فرزند الاطروش که بعد از پدر حاکم زیدیان شد.

۴- ابوالقاسم ناصرک فرزند دیگر الاطروش که وی هم مدتی به عنوان پیشوای زیدیان حکمرانی کرد.

۵- ابوالحسن علی علی بن ابو محمد حسن ناصر کبیر که ادیب و شاعر بود و مذهب امامیه داشت و زیدیه را در اشعارش هجو می‌کرد.

۶- جعفر بن علی بن حسن شجری که در نیشابور قیام کرد و سرانجام هم کشته شد.

۷- ابومحمد حسن بن ابوالحسین احمد بن ابومحمد حسن ناصر کبیر که نقیب النقبای بغداد و پدر فاطمه مادر سیدمرتضی و سیدشریف رضی بود.

۸- احمد بن علی بن ابوعبدالله محمد بن عمر شجری که نقیب علویان قم بود.

۹- ابوعبدالله حسین بن اسماعیل بن زید حسنی شجری جرجانی معروف به موفق بالله از شیعیان زیدیه منطقه جرجان که اتفاقاً در سال ۲۰۰۱ میلادی کتابی از وی به نام «الاعتبار و سلوة العارفین» در عمان چاپ و منتشر شد. این کتاب را عبدالسلام بن عباس الوجیه تصحیح نموده و در آن آورده که این فقیه نامدار زیدی ایرانی که چون در خراسان و دیلم هم اقامت داشته، با اقوال و سخنان عارفان بزرگ خراسان همچون احمد بن حرب نیشابوری، یحیی بن معاذ و... آشنا بوده و از آن‌ها بهره برده است. (۲۸)

سادات بنی‌اشتر: این گروه از سادات حسنی و از ذریه ابوجعفر محمد و ابوعبدالله حسین، فرزندان ابومحمد حسن اعور بن عبدالله اشتر کابلی بن محمد نفس زکیه بن عبدالله محض بن حسن مثنی پسر امام حسن بودند. یکی از شخصیت‌های برجسته این‌ها در گرگان، ابوالقاسم زید جرجانی بود. ابن طباطبا نوشته است که محمد کابلی پسر عبدالله اشتر مادرش اهل کابل بود. (۲۹)

سادات بنی‌اعور: از سادات حسنی و از ذریه ابومحمد اعور فرزند عبدالله اشتر بودند که در خراسان، گرگان و طبرستان پراکنده شده بودند. چنانکه ابن عنبه هم در کتاب عمدةالمطالب خود نوشته: «بنی‌اعور در خراسان و آمل و استراباد پراکنده و داعیان زیادی از میان آنان پیدا شدند». یکی از شخصیت‌های آنها در جرجان ناصر بن علی بن محمد بن علی بن عبدالله بود. تعدادی از نوادگان بنی‌اعور قیام‌های علوی چندی را رهبری کردند. (۳۰)

سادات بنی‌اوقص: از ذریه عیسی الاوقص بن عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی الطالب و از شاخه بنی‌عقیل بودند. آنها در کرمان، خراسان، طبرستان و جرجان پراکنده شده بودند. عباس فرزند عیسی اوقص منصب قضاوت حسن بن زید داعی کبیر و سپس ریاست شهر جرجان را داشت. (۳۱)

سادات بطحائیان: از سادات حسنی و از فرزندان محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید پسر امام حسن بودند. علویان شیعه دراز گیسو در آمل و استراباد، سادات تیره داعی صغیر و بنی‌الاطروش در طبرستان و علویان همدان از تبار قاسم یکی از ۷ پسر همین محمد بطحایی بودند. عده‌ای از سادات دراز گیسو هم بعدها در عهد صفوی به استراباد آمدند و پس از پیوند با سلاطین و حکام بومی، صاحب تیول (املاک وسیع فئودالی) شدند. برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب «انقلاب مشروطه در استراباد» اثر همین نگارنده مراجعه شود. در بعضی از منابع آمده است که از نسل قاسم پسر محمد بطحایی ۵ پسر باقی ماند که یکی از آن‌ها دراز گیسو بن حمزه بن محمد برسی بود. همچنین سید خطیب هبةالله بن فخرالدین از نوادگان زید بن محمد دراز گیسو در استراباد زیست. (۳۲)

سادات شش دیو: از گروه حسنی و از تبار ابوعبدالله از نوادگان حسن بن زید پسر امام حسن بودند که به طالقان، قزوین، طبرستان و تعدادی هم در گرگان و

استراباد مهاجرت داشتند. (۳۳)

سادات عُریضی: از تبار فرزندان قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب که به نقاطی چند از جمله طبرستان و گرگان مهاجرت کردند. به نوشته گیلانی «یکی از پسران امام جعفر نیز علی عریضی بود که چهار پسر داشت. از محمد یکی از فرزندان او نسلی در استراباد، تفرش و خراسان باقی ماندند». (۳۴)

سادات بنی‌عمر اشرف: از ذریه ابوحفص یا ابوعلی عمر الاشرف (برادر زید پیشوای زیدیان) فرزند زین العابدین بودندکه چند شاخه معروف از جمله بنی‌شجر و بنی‌صوفی داشتند. محمد بن قاسم بن علی بن عمر اشرف از امامان زیدیه بود که در طالقان در عصر معتصم خلیفه عباسی قیام کرده بود. از نوادگان وی گروهی به طبرستان و عده‌ای هم به نوشته ابواسماعیل طباطبا، به استراباد هم مهاجرت کردند. (۳۵)

سادات گور سرخی: یا جوریان از تیره حسینی و از تبار محمد بن حسین بن علی بن محمد دیباج پسر امام جعفر بودند. در بعضی از متون به تعدد از «گورسرخی گرگان» نام برده‌اند. گور سرخ به احتمال زیاد یکی از دهات گرگان و در حوالی گنبد و مینودشت کنونی بوده است. امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی جعفری رغدی معروف به ابن ابی بی‌بی و پدرش مجدالدین محمد ترجمانِ گور سرخی گرگانی (مرگ ۶۷۰ ه) از جمله سادات گور سرخی این ناحیه محسوب می‌شدند. «تاریخ ابن بی بی» یا همان الاوامر العلانیه فی امورالعلانیه» کتاب معروفی درباره تاریخ سلجوقیان روم است که از ابن‌بی‌بی به یادگار باقی ماند است. (۳۶)

سادات زباره: ابوجعفر احمد زباره کسی بود که در مدینه می‌زیست و به‌خاطر دعوت برخی از زیدیان طبرستان که از رفتار حسن بن زید شکایت داشتند، به این ناحیه آمد تا امامت گروه معترض را عهده‌دار شود. او که با برادرش به طبرستان آمده بود، مورد غضب حسن بن زید قرار گرفت و از ترس به آبه و نیشابور گریخت؛ اما برادرش در گرگان ماند و فرزندانی را از خود باقی گذاشت که سادات زباره از تبار همین گروه بودند. (۳۷)

سادات اشجعی: از تبار قاسم اشجع بودند. وی سه پسر داشت که محمد یکی از آنها و سادات اشجعی از نسل او در استراباد بودند. گیلانی نوشته است که: «نسل سید رفیع‌الدین حسین بن سید میرزا علی و سیدمیرزا حسن و سی زین العابدین فرزندان عمادالدین فندرسکی از نسل قاسم اشجع بوده‌اند». (۳۸)

سادات عمری: از نسل عمر بن علی بن ابی طالب بودند که تعدادی از آنها در استاراباد می زیستند. سمعانی از ابوطاهر محمد بن یحیی بن ظفر بن داعی بن مهدی بن محمد علوی عُمَری نام برده که «شیخِ امامیه استراباد» بود. (۳۹)

بدون شک بخشی از ساداتی که در شهر کنونی گرگان (استراباد سابق) و سایر شهرها و روستاهای استان گلستان فعلی (ایالت تاریخی گرگان و سپس ایالت استراباد) می‌زینداز احفاد و بازماندگان همان سادات حسنی و حسینی یاد شده هستند. حسینی که بیشتر در غرب گرگان زندگی می‌کنند، در گذشته به‌ویژه از عصر تیموریان، صاحب زمین‌های بزرگ فئودالی (تیول- سیورغال) بودند که اسناد آنها در اختیار این نگارنده است. تیره‌های متفرعی از این سادات حسینی هم‌اکنون در گرگان حضور دارند که عبارت‌اند از: عقیلی، بنی‌عقیل، کیا (این سه تا اکثراً در منطقه کردکوی هستند)، قاضی (که در گذشته علاوه بر زمین‌دار بزرگ

بودن، منصب قضاوت منطقه را هم برای مدتی در اختیار داشتند)، دراز گیسو (که گروهی قبل و گروهی بعد از صفویه به استراباد آمدند)، سیف حسینی، میرکریمی، بنی‌کریمی، قدس میرحیدری، باقری، رئیسی، میرحیدری که بخشی از این هفت گروه را عده‌ای منتسب به درازگیسوها می‌کنند، میرمجیدی (که در دوره قاجار سید دو منبره هم به آنها می‌گفتند)، میرکمال‌الدین، شیرنگی (که بخشی از آنها از تبار سادات حسینی دراز گیسو بودند)، مفیدی، قدس مفیدی، باقر مفیدی‌سادات مفیدی، حسینی مفیدی، محسن مفیدی، مفیدیان، نور مفیدی، میرحسینی، موسوی‌مرد مومن، دیلمی، سماک (که ابو اسماعیل طباطبادر قرن ۵ ه آنها را از نواحی شام و از ساداتِ اولادِ عمراطرف معرفی نموده)، سیدین (که از سماک‌ها بوده‌اند)، سماک حسینی، سماک فندرسکی، سماک میرفندرسکی (سماک‌و فندرسکی‌ها از بازماندگان فیلسوف بزرگ عصر صفوی منطقه فندرسک استراباد هم محسوب می‌شوند) و...

این گروه یاد شده تنها بخشی از سادات حسینی و شاید هم‌اندکی حسنی محسوب می‌شده‌اند. تأکید می‌شود که باید بخش‌های مهمی از آنان منتسب به همان علویان و سادات حسنی و حسینی عهد زیدیان طبرستان و دیلمستان بوده باشند البته بعدها از سادات مرعشی و مخصوصاً از عهد صفوی هم افراد و گروه‌های دیگر نیز از نقاط مختلف به این ناحیه آمده بودند که متعلق به شیعیانِ امامیه بوده‌اند.

در پایان این قسمت ضروری‌ست به تعدادی از مکان‌ها و روستاهایی اشاره شود که علوی و سادات نشین بوده و احتمالا یادگار عصر علویان زیدی یا علویان امامی و غیر امامی دوره‌های بعد بوده‌اند. این مکان‌ها پیشوند و یا پسوندهایی همچون علوی، سید و سادات را داشته‌اند.

در مازندران (طبرستان) و گیلان:

۱- علوی کلاته در بلوک کلارستاقِ منطقه تنکابن. (۴۰)

۲- علوی کلاته در بلوک دشت کجور که بین دو رودِ کلی رود و کچه رود واقع شده و رابینو و ملکونف در دوره قاجار از آن نام برده‌اند. (۴۱)

۳- علوی کلاته یکی از دهات سمسکنده نزدیک ساری. (۴۲)

۴- علوی کلاته در منطقه دابوی آمل. (۴۳)

۵- دهات ناصران، شاید منتسب به سران زیدیه ناصریه که در بخش شفت گیلان واقع بوده است. (۴۴)

در استراباد (گرگان کنونی):

۱- سیدکلاته در منطقه فندرسک.

۲- سیدمیران در ۷ کیلومتری غرب گرگان. برای شناخت بیشتر از این روستا و سادات مقیم آن، خوانندگان گرامی را به کتاب «سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد» اثر همین نگارنده ارجاع می‌دهیم. (۴۵)

۳- علوی کلاته که اکنون آلو کلاته خوانده شده و در حدود ۱۰ کیلومتری شمال شرق گرگان کنونی قرار دارد.

۴- استون آباد که مردمش هنوز خود را «سید علوی» می‌خوانند.

۵- سیدآبادِ نیلی در منطقه رامیان.

۶- رستم کلاته سادات واقع در بلوک استراباد رستاق.

۷- سیدکلاته، سیدآباد و سادات کلاته که نام آنان در اسناد تاریخی منطقه به تعدد دیده می‌شوند.

منابع

۱- از آستارا تا استراباد، ج ۳، ص ۱۶- مقالات تاریخی، دفتر اول و دوم، ص ۲۸۸- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۱۶

۲- مهاجران آل ابوطالب، ص ۵۸۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۰۹

۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۱۱

۴- همان، ص ۹

۵- همان، ص ۱۰ و ج ۴، ص ۳۷۶

۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۳۸۲ و ۳۸۷ - از آستارا تا استراباد، ج ۵ ص ۱۱۶

۷- مهاجران آل ابوطالب، ص ۵۹۰ - اللباب، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۲۵

۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

۹- همان، ج ۳، ص ۴۹۵

۱۰- همان، ص ۴۹۵- مهاجران آل ابوطالب، ص ۵۸۱

۱۱- سراج الانساب، ص ۸۰- التدوین فی احوال جبال شروین، صص ۱۲۸ و ۲۹۲- مازندران و استراباد، بخش ضمیمه، ص ۲۱۸

۱۲- مهاجران آل ابوطالب، صص ۲۱۷ تا ۲۱۹، ۲۷۰ تا ۲۷۲، ۲۸۵ تا ۲۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۴

۱۳- همان، ص ۱۳

۱۴- همان، صص ۵۹ و ۱۱۵

۱۵- همان، صص ۹۱ و ۱۰۰

۱۶- همان، صص ۱۴ و ۱۱۵

۱۷- همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸

۱۸- همان، ص ۱۸۹

۱۹- همان، صص ۱۸۹ و ۱۹۰

۲۰- همان، صص ۱۹۰ و ۱۹۱

۲۱- همان، ص ۱۹۱

۲۲- همان، صص ۱۹۱ تا ۱۹۳ و ۴۱۳

۲۳- سراج الانساب، صص ۸۰، ۹۵، ۱۵۹ و ۱۶۱

۲۴- مهاجران آل ابوطالب، صص ۲۱۷ تا ۲۱۹، ۲۷۰ تا ۲۷۲، ۲۸۴ تا ۲۹۲، ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۲

۲۵- همان، ص ۲۸۸

۲۶- عمدةالمطالب، ص ۳۰۶- الفصول الفخریه، ص ۱۶۷- تاریخ قم، ص ۲۳۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۸

۲۷- تاریخ بناکتی، ص ۱۰۳

۲۸- کتاب ماه، شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲، ص ۶۰

۲۹- الفصول الفخریه، ص ۱۰۸- مهاجران آل ابوطالب، صص ۳۰۴ تا ۳۳۳ و ۳۹۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، صص ۴۴۷ و ۴۴۸

۳۰- همان، ص ۱۰۸- همان، صص ۹۱، ۱۱۴ و ۱۸۷- همان، ج ۳، صص ۴۵۰ و ۴۵۱- عمدةالمطالب، ص ۱۰۶

۳۱- همان، ص ۹۵- عمدةالمطالب، ص ۳۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۵۲

۳۲- سراج الانساب، صص ۳۷ تا ۳۹- مهاجران آل ابوطالب، صص ۱۱۴ و ۱۸۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۵

۳۳- مهاجران آل ابوطالب، صص ۱۱۴ و ۱۱۵

۳۴- سراج الانساب، ص ۸۴ - الفصول الفخریه، ص ۹۷- تاریخ قم، ص ۲۲۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۲۶۴

۳۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۸۲

۳۶- همان، ج ۵، ص ۵۲۰- الفصول الفخریه، ص ۱۴۹- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۳، ص ۱۲۱۴- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

۳۷- مهاجران آل ابوطالب، صص ۴۱۸ و ۴۱۹

۳۸- سراج الانساب، صص ۷۸ تا ۸۰

۳۹- الانساب، ج ۴، ص ۲۴۱- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۵۹۲

۴۰- مازندران و استراباد، ص ۱۶۷

۴۱- همان، صص ۶۲ و ۱۶۹- سفرنامه ملکونف، ص ۱۳۶- از آستارا تا استراباد، ج ۳ ص چهارده، ۱۰۸ و ۱۶۶

۴۲- سفرنامه ملکونف، ص ۱۰۲

۴۳- مازندران و استراباد، ص ۱۷۴

۴۴- سفرنامه ملکونف، ص ۱۹۵

۴۵- سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد، صص ۷۸۰ تا ۷۸۴

نگاهی به جنبش‌ها و قیام‌های ملی و مذهبی در قلمرو خلفا

قیام‌های ملی‌ایرانی

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در دو حوزه بزرگ با قیام‌های متعدد و غلیان گوشه به گوشه جامعه خود مواجه بودند. نخست ایرانیانی که به دنبال هویت ملی و ایرانی خود از هر فرصتی علیه خلفا استفاده می‌کردند. دوم علویانی که ادعای امامت بر امت را داشتند و خلافت خلفا را برنمی‌تابیدند و آنان را غاصبان قدرت برمی‌شمردند. طبری (مورخ سنی) و ابن‌اثیر (مورخ شیعه) در تواریخ خود به قیام‌های متعددی اشاره کرده‌اند که از سوی علویان از جمله زیدیان، علیه خلفا بر پا می‌شد. در مقابل خلفا، عمال و کارگزاران‌شان نیز مراقب آن‌ها بودند و دائماً چنین قیام‌هایی را به خاک و خون می‌کشیدند. مرگ، زندان، تبعید، تطمیع و تکفیر از جمله ابزارهای مقابله با قیام‌ها و رهبران آنها به‌شمار می‌رفتند. طرفداران و بازماندگان این نهضت‌ها پس از هر شکست و ناکامی، اگر زنده می‌ماندند و اسیر یا زندانی نمی‌شدند، مجبور به فرار و پراکنده گشتن در مناطقی‌شدند که حداقل امنیت برایشان مهیا بود. پیروان علویان زیدیه از جمله چنین افرادی بودند که وقایع مربوط به آنها محور این کتاب را تشکیل می‌دهند.

اما در شکل‌گیری قیام‌های ملی‌ایرانی عوامل چندی دخیل بودند. مثل رفتارهای متعصبانه طوایف و قبایلِ عربِ طرفدارِ بنی‌امیه، در مورد غیر اعراب از جمله ایرانیان، تبعیض بین مسلمانان عرب و غیر عرب به‌ویژه رفتارهای تحقیرآمیز نسبت به موالی و...

حضور ایرانیان در نهضت‌ها و قیام‌ها به اشکال زیر انجام می‌گرفت:

۱- دسته اول قیام‌هایی که ایرانیان شهرنشین خود محرک آن بودند و معمولا یا حکام محلی در رأس آن‌ها قرار داشتند، مثل خروج طرخان در سال ۸۶ ه، و یا قیام‌هایی که سرداران و سران خاندان معروف عصر ساسانی آنها را رهبری می‌کردند، مثل قیام مازیار پسر قارن در طبرستان که دامنه آن تا غرب ایالت گرگان تاریخی هم کشیده شده بود. به طور کلی بعد از فروپاشی و سقوط دولت و بوروکراسی ۴۰۰ ساله ساسانیان، وضع ویژه‌ای در جامعه ایران به‌وجود آمده بود. مثلا گروه‌هایی از اشراف و نیمه اشراف ایران خواستار احیا قسمتی از آن دنیای ۴۰۰ ساله بودند. (۱) به هر صورت تشکیل حکومت‌هایی همچون آل زیار و آل بویه را می‌توان در راستای تلاشی ایرانی به‌شمار آورد. حاکمان اولیه آل زیار مخصوصاً در پی احیا آداب و سنن ایرانی بودند. و آل بویه هم با فتح بغداد و تسلط بر خلفا، نه تنها قدرت علویان را به عرصه آشکار سیاسی کشاندند، بلکه نوعی پاسخگویی به سیاست‌های تحقیرآمیز اعراب هم محسوب می‌شد.

این جنبش‌های ملی هر چند به خاطر ناهماهنگی، عدم تماس با یکدیگر، عکس العمل و خشونت سریع و صریح خلفا، خوش‌خدمتی حکومت‌های نوظهور ایرانی و غیر ایرانی مثل طاهریان، سامانیان و... و نیز پیوند بخشی از اشرافیت ایرانی به دربار خلفا همچون برمکیان، افشین و یارانش و... در نهایت قادر به کسب قدرت نشدند، اما موجب تقویت روحیه ملی و نیز حس استقلال‌طلبی گردیدند.

۲- نهضت‌های فرهنگ و ادبی مثل شعوبیه.

۳- قیام‌ها و نهضت‌های ضد خلفا که ایرانیان (مخصوصاً موالی) وارد منازعات سیاسی و جنگ قدرت در بین خود اعراب شده و فقط تحت رهبری آن‌ها

می‌توانستند در قیام‌ها شرکت کنند؛ مثلا شرکت در قیام مختار، خوارج، غلات شیعه مثل راوندیه، کیسانیه، خَشَبیه، شورش‌های ابومریم در محاصره کوفه، شورش عبیدالله بن ماحوزه، اعتراضات منطقه عراق به‌ویژه کوفه و نیز حمایت از علویان زیدی در طبرستان و چند مکان دیگر. (۲) البته این قیام‌های نوع سوم را می‌توان به چند دسته مشخص با خصوصیات ویژه خودشان نیز بدین‌گونه تقسیم کرد:

الف): قیام‌های شیعی یا علوی همچون قیام مختار، زید بن علی یا همان زید پیشوای علویان زیدی، یحیی بن زید پسر همین زید، عبدالله بن معاویه و...

ب): قیام‌های اشرافیت قبیله‌ای که ناشی از تضادهای داخل خودِ حاکمیت خلفای عرب بود. مثل خروج عبدالرحمن بن اشعث، مطرف بن مغیره، قتیبه بن مسلم و...

پ): قیام‌های عدالت خواهانه همچون خوارج، خروج ابوالصیدا، حارث بن سریج در خراسان و ماوراءالنهر که ستون اصلی سپاهیان را موالی، نومسلمانان ایرانی تشکیل‌دادند.

به طور کلی دوکانون اصلی این چنین جنبش‌هایی خراسان و عراق بودند. کوفه به‌خاطر نزدیکی با مرکز خلافت شدیداً تحت کنترل بود، ولی خراسان به سه دلیل مناسب‌ترین ناحیه برای فعالیت و قیام محسوب می‌شد، چنانکه عباسیان از همین خطه بهره بردند. یکم دوری از مرکز خلافت، دوم آمدن مبلغان و داعیان فراوان به آنجا برای جذب مردم و سوم اختلافات و درگیری‌های شدید بین اقوامِ عربِ فاتحِ اولیه و نیز مهاجرت کرده بدانجا.

هر چند نهضت سیاه‌جامگان خراسان به رهبری ابومسلم آغازی بود برای آزادی ایرانیان از حاکمیت سیاسی امویان، ولی چندی نگذشت که با پیروزی عباسیان و شکل‌گیری خلافتشان، ابومسلم را به قتل رساندند و زمینه را برای قیام‌های ملی‌ایرانی مهیا کردند. این جنبش‌ها چند شاخصه داشتند که برجسته‌ترین آن توجه به اندیشه مذاهب ایران باستان بود. مثلا به‌آفرید در نهضت خود نوعی اصلاحات آئین زرتشت را در نظر داشت.

حال در زیر به معرفی مختصر نمونه‌هایی از این جنبش‌ها می‌پردازیم:

به‌آفرید: متولد زوزنِ نیشابور بود و توانست از نارضایتی ایرانیان مقیم خراسان بهره برده و بین سال‌های ۱۲۹ تا ۱۳۱ ه قیام کند. در باورهای پیروانش پنج وعده نماز بی‌سجود و رو به خورشید، نداشتن ثروت بیش از ۴۰۰ درهم و سعی بلیغ در گسترش جاده‌ها که طرفداران در این امر می‌باید یک هفتم دارایی خود را اعطا می‌کردند، جلب توجه می‌نمود. قیام این عده توسط عبدالرحمن بن شعبه سردار ابومسلم به خون نشست. خود وی دستگیر و به قتل رسید و جسدش را در باب الجامع نیشابور بر دار آویختند. مؤلف کتاب الملل والنحل نوشته است که: «بعد از مرگش اصحابش می‌گفتند وی بر اسبی زرد به آسمان رفته و در آینده فرود خواهد آمد و از دشمنان انتقام خواهد گرفت». (۳)

اسحاق ترک: به خونخواهی ابومسلم شورش وسیعی در شهرهای ماوراءالنهر و بین ترکان از سال ۱۳۷ تا ۱۴۰ به راه‌انداخت. عده‌ای او را از علویان و فرزندان یحیی بن زید دانسته‌اند که از ترس امویان به آن سو رفته بود که البته این نسبت بعید می‌نماید. در سرکوب این قیام، ابوداوود خالد بن ابراهیم که جانشین ابومسلم در

خراسان شده بود، تلاش زیادی از خود نشان داد. پیروان این نهضت نیز همچون طرفداران سنباد معتقد بودند ابومسلم زنده است و در کوه‌های ری اقامت گزیده تا در وقت مناسب خروج کند. (۴)

سنباد: بعد از کشته شدن ابومسلم به دستور منصور خلیفه دوم عباسی در ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ ه، سنباد دو ماه بعد در اَهَروانه از روستاهای نیشابور به خونخواهی ابومسلم دست به قیام زد. بلافاصله به کومش و ری رفت و خزائن ابومسلم را در اختیار گرفت. با آنکه وی اعتقادات زرتشتی داشت، ولی به‌خاطر ارادت شدید به ابومسلم و شعار انتقام‌گیری، در بین پیروان او علاوه بر زرتشتیان و مردم منطقه نیشابور، رزمندگان اهل ری عرب، طبرستان، گرگان و بخشی از خرمدینان دیده می‌شدند. خواجه نظام الملک نوشته است: «وی در ری گبرکان (زرتشتیان) طبرستان را بخواند که اهل کوهستان آن رافضی، مشبهی و مزدکی بودند. بر گرد او ۱۰۰۰۰۰ (بلعمی: ۶۰۰۰۰) نفر جمع شدند... سنباد مجوس بود و پیروانش می‌گفتند ابومسلم به هنگام قتل ناگاه کبوتر سفید شد و پرید». (۵)البته این اعتقاد به زنده بودن رهبرانِ مقتولِ قیام‌ها به‌خاطر افروخته نگه داشتن آتش مبارزه و نیز امیدواری دادن به هواداران، در بین بسیاری از فرق دیگر هم رواج داشت؛ مثلا پیروان مغیریه می‌گفتند محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب زنده است و دو باره خروج خواهد کرد. باوری که در بین مریدان کیسانیه هم رواج داشت.

برای سرکوب این قیام ۷۰ روزه که روز به روز بر تعداد پیروانش افزوده می‌شد، سرانجام عمر بن علاء و جهور بن مرار عجلی در منطقه جرجنبان در حوالی ری، در

طی جنگ خونینی ۶۰۰۰۰ تن از آن‌ها را قتل عام کردند طوری که بنا بر نوشته‌های ابن اسفندیار آثار کشتگان آنان تا ۳۰۰ سال بعد به چشم می‌خورد. سنباد هم به سوی طبرستان آمد و به اسپهبد خورشید که مدتی پیش اموال ابومسلم را در اختیار او نهاده بود، پناه آورد. از قرار معلوم وی با فرستاده این اسپهبد درگیر شده و توسط او گردنش را زدند. اما بلعمی نوشته است که: «چون سنباد شکسته شد، به ری باز آمد و سپس به گرگان شد. اسپهبد گرگان او را بگرفت و به دستور منصور خلیفه بکشت». (۶)

راوندیه: پس از مرگ ابومسلم، در سال ۱۴۰ ه راوندی‌ها که از مردم راوندِ کاشان بودند، در شهر هاشمیه علیه خلیفه منصور دست به قیام زدند. نام رهبر آن‌ها دقیقاً مشخص نیست ولی عده‌ای او را عبدالله راونده نامیده‌اند. وی در ابتدا از دعات بنی‌عباس در خراسان بود که به‌خاطر اختلاف با ابومسلم به قتل رسید. بعد از وی پیروانش یک بار توسط منصور بدان جهت که به وی روی آورده و او را خدای خود نامیده بودند، و سپس بار دوم توسط سپاه معین بن زایده، قتل عام شدند. (۷)

استادسیس: در سال ۱۵۰ ه ق در خراسان و سیستان جنبشی برضد خلیفه عباسی و نیز آئین اسلام شکل گرفت که مرکز آن بادغیس بود. تعداد این گروه را تا ۳۰۰۰۰ نفر قید کرده‌اند که با بیل و تبر پس از فتح چند مکان از خراسان، به سوی مرو آمدند. آنها در ابتدا چند بار سپاه خلیفه منصور به سرداری خازم بن خزیمه را در هم کوبیدند تا سرانجام در آخرین نبرد با وجود آنکه دور اردوگاه را خندق کنده و دروازه نهاده بودند، شکست خوردند و ۳۰۰۰۰ (به قولی دیگر ۷۰۰۰۰) نفر از آنان

قتل عام شدند. ابن خلدون نوشته که فقط ۱۴۰۰۰ نفر را گردن زدند. خود استادسیس هم به همراه چند تن به کوه‌های اطراف گریخت، ولی دستگیر و به بغداد اعزام و در آنجا به سال ۱۵۱ ه به دار آویخته شد. (۸)

مقنع: نامش ابوهاشم، معروف به یک‌چشم، از روستاهای مروِ خراسان و پسر یکی از سرهنگ‌های امیر خراسان بود. خود وی هم که بسیار عالم و اهل مطالعه معرفی کرده اند، مدتی از سرهنگان و نیز در سال ۱۴۰ ه وزیر والی خراسان بود. خود او که معتقد بود ابومسلم از پیامبر عرب افضل‌تر است، ادعای پیامبری کرده بود. به همین جهت به امر منصور خلیفه عباسی دستگیر و به بغداد برده و زندانی شد، اما از زندان گریخت. این بار قتل یحیی بن زید را محکوم می‌کرد و وعده می‌داد انتقام خون او را خواهد گرفت. چون بر پیروانش در نخشب، کش، روستاهای سغد و بخارا افزوده شد، کار قیام او اوج گرفت و طرفدارانش به سفیدجامگان شهره شدند. آنگاه خون مسلمانان را مباح شمرد و زندگی را بر آنان سخت نمود. پس در سال ۱۵۹ در نزدیکی نرشخ جنگی با آنان در گرفت که سرانجامش به صلح کشید و مقرر شد از آن به بعد کاری با مسلمانان نداشته باشند اما خلیفه مهدی در سال ۱۶۱ سپاهی به سرداری ابوعون و معاذ بن مسلم به جنگ آنها در مرو فرستاد. به نوشته ابن‌خلدون آنها پس از ۸ سال کروفر و قیام‌شکست سختی خوردند و المقنع خود و زنانش را در آتش سوزاند. عده‌ای هم نوشته‌اند سرش را بریده و نزد خلیفه مهدی فرستادند.

در باور المقنع و یارانش اعتقاد به تناسخ، حلول و تجسم خدا در امام وجود داشت؛ باوری که در بین فرقه‌های غلات شیعی هم به چشم می‌خورد؛ همچنین حلال

شمردن محرمات و سهل‌انگاری در روابط زناشویی را نیز به آنها نسبت داده‌اند که باید آنها را با احتیاط پذیرفت زیرا مورخان مزدبگیر و مخصوصاً مفتیان درباری امکان دارد برای بی‌حیثیت نمودن آنها در نزد مردم عوام، این اعتقادات را به آنها منتسب نموده باشند البته این چنین باوری در بین برخی از فرقه‌های غلات همچون خطابیه هم وجود داشت.

هر چند مقنع کشته شد، اما برخی از باورهای آئینش در بین مردم باقی ماند مثلا تاریخ بخارا در زمان شرح وقایع سال ۵۲۲ ه می‌نویسد: «در ولایت کش و نخشب و بعضی از دهات بخارا مثل کوشک عمر عده‌ای بر دین المقنع هستند». محمد عوفی نیز در کتاب جامع‌الحکایات خود نوشته است ک «در عهد ملکشاه (سلجوقی ـ حدود ۳۰۰ سال بعد از مقنع) فردی علوی بیرون بیامد که او را علوی دیلاقی می‌گفتند و نامش محمود و سخنانش همچون سپیدجامگان بود». (۹)

بابک خرمدین: در اردبیل متولد و در اوج خشکسالی وحشتناک ایران به سال ۲۰۰ یا ۲۰۱ ه، پس از مرگ استادش جاویدان بن شهرک، به جانشینی او بر گزیده شد و زنش را نیز به همسری گرفت. او به همراه یارانش که سرخ‌جامگان و خرمدینان خوانده‌شدند، به مدت ۲۰ سال و به قول مسعودی: «۲۲ سال با سپاهیان چند خلیفه مثل مأمون و معتصم و سرادارانشان همچون ابوسعید محمد بن یوسف، بقا و جعفر خیاط مبارزه نموده و حدود ۵۰۰۰۰۰ کس را بکشتند». درطی این مدت پس از تسلط بابک بر دژ بذ در آذربایجان، مردم زیادی از نقاطی چند از جمله اصفهان به وی پیوستند اما سرانجام با حیله افشین یک شاهزاده ایرانی و «پسر یکی از ملوک اشروسنه» در طی جنگی شکست خورد و به ارمنستان گریخت. وی در آنجا فریب سهل بن سمباط را خورد و پس از دستگیری، به همراه افشین به سامرا

برده شد. در آنجا دست‌ها و پاها و سپس سرش را بریدند و شکمش را پاره کردند. آنگاه سرش را به خراسان فرستادند و تن پاره شده‌اش را در سامرا بر چوبی بلند مصلوب نمودند اما افشین نیز حاصلی از این خوش‌خدمتی ندید واندکی بعد پس از تلاش برای دستگیری مازیار که او را نیز اسیر و گرفتار نمود، خود توسط معتصم خلیفه به جرم همکاری با مازیار (!) دستگیر و زندانی شد و پس از ۹ ماه حبس به سال ۲۲۶ ه در گذشت.

بابک به آئین مزدک گرایش داشت و نیز همچون مقنع به حلول روح اعتقاد؛ تبلیغ می‌کرد روح جاویدان در او مجسم شده است؛ البته رواج چنین عقایدی در آن شرایط برای جذب توده عوام ضروری می‌نمود. پیروان او در حین ضد عرب بودن، با بعضی از عقاید محمره و سرخ‌علمان منطقه طبرستان و گرگان نیز هم‌عقیده بودند. (۱۰)

سرخ پوشان گرگان: این گروه را سرخ علمان، محمره و گاه باطنیان نیز می‌نامیدند. حداقل دو قیام مهم سال‌های ۱۶۲ و ۱۸۰ ه آنان در تاریخ ثبت شده است. نظام الملک نوشته است: «در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علمان نیز خوانند، با خرمدینان یکی شده و می‌گفتند ابومسلم زنده است و ما ملک بستانیم. پس پسر او ابوالفداء را مقدم خویش کرده و تا ری برفتند و حلال و حرام را یکی نمودند. آنان زنان را مباح کردند. خلیفه مهدی نامه نبشت به عمر بن علاء که والی طبرستان بود. آنها هم به حرب آنان رفته و آن جمع را پراکنده کردند». ابن اثیر و ابن واضح هم قیام سرخ‌پوشان گرگان را در سال ۱۶۲ ه و تحت رهبری عبدالقهار ذکر کرده که در نهایت: «عمربن علاء همگی را از دم تیغ گذراند». (۱۱)

اما قیام سال ۱۸۰ (و به قولی ۱۸۱ ه) در بین منابع تاریخی‌اندکی مغشوش و با قیام مازیار و زید در هم آمیخته است. مگر بپذیریم که رهبران و یا بخشی از سران و پیروان این سه نهضت برای یک قیام سراسری و بزرگ با یکدیگر تماس گرفته بودند. این استدلال را نزدیکی مکان جغرافی‌شان در سه ناحیه مجاور هم یعنی خراسان، گرگان و طبرستان تقویت می‌کند. در این مورد ابن اثیر نوشته است: «در این سال (۱۸۰) محمره در جرجان سر بر آوردند. آن‌ها گروهی پیروان زید بن علی (یحیی بن زید باید بوده باشد که هم از نظر مکانی و هم سال اتفاق وقایع صحیح‌تر می‌نماید) بودند که رهبرشان عمرو بن محمد عمرکی بود. هارون امر نمود او را در مرو به قتل رساندند». (۱۲) طبری فقط خیلی مختصر اشاره کرده: «هم در این سال (۱۸۱) سرخ پوشان بر گرگان غلبه نمودند». (۱۳) عبدالقاهر بغدادی در اوایل قرن ۵ ه نوشته بود: «محمره دو دسته‌اند بابکیه و مازیاریه. مازیاریه دین محمره را در گرگان آشکار کردند... پیروان او امروز (حدود ۲۵۰ سال بعد) روستائیانی هستند که در کوه‌ها و روستاهای گرگان به سر می‌برند... مریدان آنان درکوهستان‌ها جشنی دارند که در آن شب مردان و زنان می و شراب نوشند و ناگاه چراغ خاموش کنند و جامه‌ها برکنند و در هم آمیزند (!)... آنها به ظاهر مسلمان و در باطن دشمن اسلامند». (۱۴) خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که چنین خزعبلاتی برای بی‌حیثیت نمودن این رهبر این نهضت و پیروانش ساخته و پرداخته شده بود تا هم عوام را تحریک و هم خلیفه و عمالش زمینه را برای متهم کردن به ارتداد و کافر بودن پیروان آنها آماده کنند؛ و نیز دستاویزی باشد برای قانع کردن آیندگان که سرکوب‌ها و قتل عام‌خلفا را توجیه نمایند.

قیام مازیار: یک سال بعد از کشته شدن بابک، یکی از اسپهبدان طبرستان به نام مازیار پسر قارن که گرایش به آئین زرتشت و آداب ایرانی داشت، بر ضد خلیفه عباسی معتصم قیام نمود. او در اولین اقدام خود مساجد را ویران، مجوسان (زرتشتیان) را جذب و از ارسال مالیات‌ها و خراج‌های طبرستان برای خلیفه جلوگیری

نمود. سپس خود را اسپهبد گیل گیلان و پتشخوارگر (طبرستان) نامید. (۱۵) آنگاه برادرش کوهیار و سردارش سرخواستان، حصار ساریه (ساری) و آمل را آماده کردند و به شهر طمیش (تمیشه ـ شهر مرزی دو ایالت طبرستان و گرگان که امروزه خرابه‌هایش در حاشیه روستای سرکلاته یا خرابه شهر در نزدیکی شهر کردکوی باقی است) آمدند. بلافاصله برای این شهر هم بارو، برج‌ها و خندقی به‌وجود آوردند و همه چیز را مهیای دفاع و مقابله نمودند. در باره این استحکامات دفاعی و نظامی، ابن اثیر و طبری گزارش یکسانی را بدین شرح ارائه داده‌اند: «سرخاستان بارویی ساخت به طول ۳ میل از طمیش تا دریا. آن بارو بر پایه دیواری بنا شد که خسروان برای حمایت از طبرستان در برابر ترکان ساخته بودند. او پشت دیوار خندقی هم حفر نمود... مردم گرگان (به احتمال زیاد اشرافیت وحشت‌زده گرگان) از اعمال او هراسان گردیده و پاره‌ای از آنان به نیشابور گریختند... به امر خلیفه معتصم، عبدالله بن طاهر که کاردار خراسان، ری، قومس و گرگان بود، عموی خود حسن بن حسین بن مصعب را با سپاهی گران برای پاسداشت گرگان بگماشت و فرمود نزدیک خندق طمیش فرود آید... دو سپاه چنان به هم نزدیک شدند که با هم گفتگو می‌کردند. سرانجام با حیله سپاه حسن بن حسین از خندق گذشت و بر یاران مازیار غلبه یافتند. سرخاستان هم توسط یاران خودش تسلیم گردید و سرش را بریدند». (۱۶) به نوشته ابن خلدون و ابن واضح سپس: «او را انگشت‌نما کرده و در کنار جسد بابک خرمدین بیاویختند». هنوز مردم روستای بالاجاده در نزدیکی مکانی که تمیشه (روستای خرابه شهر کنونی) واقع بود، مکانی را به نام «دره سرخواستان» می‌نامند.

نظر عبدالقاهر را نیز در سطور قبل آوردیم که چگونه آنها را متهم کرده بود. اما حمدالله مستوفی هم در سال ۷۳۰ ه نوشته بود که: «در سنه ۲۲۴ مازیار در طبرستان خروج کرد و طریقه خبیثه بابک لعنت‌الله (!) را ظاهر گردانید. آنان جامه سرخ پوشیده و به آن قوم سرخ‌جامگان می‌گفتند. خلیفه معتصم، عبدالله بن طاهر

ذوالیمینین را به جنگ او فرستاد که نزدیک پل گرگان جنگ کردند. خلقی بسیار از آنها کشته شدند و آن پل بدیشان منسوب شد». (۱۷)

قیام‌های علویان

این گونه قیام‌ها را باید در دایره اعتراضات مذهبی نگریست. با به قدرت رسیدن بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس، بازماندگانِ خاندانِ حضرت علی با این خلفا به مخالفت پرداختند. مرکز اصلی این مخالفت‌ها منطقه عراق و مخصوصاً دو شهر بصره و کوفه بود. کوفه در ابتدا پایگاه فتوحات مسلمین در شرق بود که به همراه بصره بین سال‌های ۱۴ تا ۱۹ ه ساخته شده بودند. (۱۸) شیعیان بصره به همراه ایرانیان این شهر پس از جنگ جمل در سال ۳۸ و سپس سال ۴۱ ه شورش بزرگی به راه انداختند. تا اینکه در سال ۴۵ زیاد بن ابیه والی بصره شد و دست به کشتار علویان زد. در سال ۶۰ مسلم بن عقیل به کوفه آمد و در منزل مختار سکونت اختیار کرد. بلافاصله گروه‌هایی از مردم با او بیعت نمودند که عده آنها را ابن شهرآشوب مازندرانی ۲۵۰۰۰ و مسعودی ۱۸۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. آنها در کوفه عملا شهر را در اختیار گرفته بودند که یزید بی‌درنگ نعمان بن بشیر را بدان سو اعزام نمود. (۱۹) پس از این حوادث بود که واقعه کربلا در محرم سال ۶۱ ه ق اتفاق افتاد و بنی‌امیه رودررویی خود را با علویان کاملا آشکار نمودند. (۲۰) به دنبال آن چند قیام دیگر انجام گرفت تا به قیام زید رسید. هرچند این قیام شدیداً سرکوب شد، اما چندی بعد مهدی عباسی سعی کرد از زیدیان دلجویی کند. او زندانیان زیدی را آزاد کرد و به بعضی‌ها مقام و منصب هم داد. از جمله یعقوب بن داوود بن طهمان را وزارت داد و احمد بن عیسی از سوی مهدی صاحب مستمری شد؛ ولی بعد از او، هادی پسرش بار دیگر علویان از جمله زیدیان را تحت فشار قرار داد، طوری که موجب قیام‌های متعدد دیگر گردید. در زیر به طور کلی به معرفی تعدادی از شاخص‌ترین قیام‌های دوران خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌پردازیم؛ اما در همین جا باید بر این نکته تأکید گردد که دو قیام بزرگ خوارج و قرمطیان را نیز مورد توجه قرار می‌دهیم، زیرا هم از نظر گستردگی و اهمیت و هم تأثیرگذاری بر

اوضاع و شرایط اجتماعی، از جمله سایر نهضت‌ها و قیام‌ها، قابل توجه‌تر بوده‌اند.

قیام مختار: در سال ۶۶ ه به قصد خونخواهی حسین بن علی (امام حسین) انجام گرفت که بلافاصله ابن زیاد او را دستگیر و حبس کرد و چنان بر او چوب زد که یکی از چشمانش کور شد. وی بعد از رهایی رهسپار عراق شد و به سلیمان بن صرد خزاعی که او هم به خونخواهی امام حسین برخاسته بود، پیوست. آنها توانستند طی جنگی سر ابن زیاد را ببرند و برای علی بن حسین بفرستند، سپس بسیاری از کشندگان امام حسین را به قتل رساندند. (۲۱) به نوشته مسعودی، بعد از این وقایع مختار به علی بن حسین نامه نوشت که: «قصد دارد با او بیعت نماید و قائل به امامت او شود و دعوتش را رواج دهد. پس مال فراوان برایش فرستاد، اما علی بن حسین نپذیرفت و در مسجد پیامبر به وی دشنام داد و بد کرداری او را آشکار نمود». (۲۲) شاید این عکس العمل به خاطر وضعیتی بغرنج پیش آمده بود که یعقوبی بدان این‌گونه اشاره کرده است: «عبدالله بن زبیر (خواهرزاده عایشه زن پیامبر) در جمادی‌الاخر سال ۶۴ ه کعبه را خراب و آزار را بر بنی‌هاشم بیفزود و سپس آنان را از مکه اخراج نمود. وی علناً در خطبه‌های مکه و مدینه به علی بد گفت». به‌علاوه برادر وی مصعب نیز در سال ۶۸ ه در عراق با مختار نبرد کرد که اتفاقاً عبیدالله پسر حضرت علی هم با او علیه مختار همراهی می‌کرد. سرانجام هم در اوج این کشمکش‌ها و کینه ورزی ها، مروان خلیفه اموی، عبیدالله بن زیاد را به کوفه و به جنگ مختار فرستاد. وی ۳ روز شهر را غارت کرد و مختار را شکست داد. (۲۳) در این نبرد ۷۰۰۰ تن از یاران مختار را گردن زدند که به نوشته میرخواند فقط ۲۰۰۰ نفر از آنها موالی بودند. (۲۴) مختار بلافاصله از مصعب بن زبیر امان‌نامه گرفت اما بعدها در نبردی دیگر مختار پیروز بر آمد و سر عبیدالله را برید که به آن در چند سطر بالاتر اشاره کردیم، باز چندی بعد در نبرد دیگر مختار کشته شد و سرش را بریدند. چیز مهمی که یعقوبی بدان اشاره کرده

آن است که: «سر امام حسین را پیش عبیدالله بن زیاد برده بودند، سر عبیدالله را اندکی بعد در جنگی دیگر پیش مختار بردند، سپس سر مختار را نزد مصعب بن زبیر و در سال ۷۲ ه سر همین زبیر را پیش خلیفه مروان نهادند». (۲۵)

در قیام مختار علیه بنی‌امیه، غیر از علویان، فقط ۲۰۰۰۰ نفر از موالی کوفه معروف به «جند حمراء» که ایرانی الاصل بودند حضور داشتند. به نوشته طبری این امر سبب شده بود در سپاه مختار عربی شنیده نشود و بسیاری فارسی صحبت می‌کردند. مختار توانسته بود به همت این یاران خویش ۱۸ ماه در کوفه حکم براند و از مردم سواد، جزیره و جبال خراج بگیرد. (۲۶) او در میان نبردهای خود توانسته بود به قول میرخواند «به انتقام خون حسین ۴۸۵۶۴ نفر را به قتل برساند. (۲۷) بر این امر تأکید می‌شود که قیام مختار بر سایر نهضت‌ها نیز تأثیرات خود را نهاده بود طوری که به نوشته ابن اثیر «تا سال ۸۰ ه جنبش‌ها ادامه یافته و کشتار زیادی به همراه آورد». (۲۸)

قیام حسن مثنی: (۹۷-۴۴ ه) وی فرزند امام حسن، برادر زاده امام حسین و از جنگجویان روز عاشورای سال ۶۱ محسوب می‌شد که مجروح نیز شده بود. وی را نخستین کس از علویان حسنی دانسته‌اند که در سال‌های حدود ۷۰ ه ق بر بنی‌امیه خروج کرده و عبدالرحمن نیز با او بیعت نموده بود اما طی نبردی که انجام گرفت، عبدالرحمن کشته شد و حسن مثنی هم گریخت. سرانجام هم به قولی، خلیفه سلیمان بن عبدالملک او را مسموم کرد. وی دارای سه پسر به نام‌های عبدالله محض‌ابراهیم غمر و حسن مثلث بود (امام حسن، دوم حسن مثنی و سوم حسن مثلث یعنی سومین حسن). اکثریت سادات حسنی، از جمله تعدادی از

آن‌ها که در بین حکومت‌گران زیدی طبرستان دیده می‌شدند از ذریه این سه تن هستند. (۲۹) تعدادی سادات از نوادگان این‌ها به دیلمستان، طبرستان، گرگان و استراباد مهاجرت کردند که در بخش معرفی سادات، بدان‌ها اشاره شد.

خوارج: قیام‌کنندگانی بودند که عده‌ای پیدایش آنان را به دوره پیامبر، یعنی زمانی که مرقوص بن زهیر در مورد چگونگی تقسیم غنائم به پیامبر اعتراض کرده بود، به‌وجود آمدند. (۳۰) اما رشد و تکوین نهضت خوارج به عنوان یک جریان سیاسی‌اجتماعی در اواخر دوران خلافت عثمان و تحریک و شرکت در قتل او به‌وجود آمد. بعدها همین خوارج (به قول طبری در زمان شرح وقایع سال ۳۶ ه) در جنگ جمل به تقسیم غنائم توسط حضرت علی اعتراض کردند. سپس در جنگ صفین که ۲۵۰۰۰ نفر از عراقیان و ۴۵۰۰۰ نفر از شامیان کشته شده بودند، بر سر حکمیت باز غوغایی آفریدند. (۳۱) آنگاه بعد از جنگ ۱۲۰۰۰ نفر از اردوگاه علی جدا شدند که به خوارج مشهور شدند. آنها در منطقه حَرورا گرد آمده و پس از خواندن نماز، امیر جنگی (سپهسالار) برای خود انتخاب کردند. این جریانِ ضد علی با طرح شعارهای مساوات‌طلبانه و عدالت‌خواهانه، به تدریج به یک نهضت اجتماعی ضد خلافت بنی‌امیه و نیز ضد تبعیض نیز بدل شد. سپس با پیوستن موالی ایرانی به آن، به یک جریان خطرناک برای اشرافیت عرب و نیز خلیفه و دربارش تبدیل شدند. (۳۲) به نوشته ابن خلدون آنها فقط چند بار در زمان معاویه در کوفه، در سال ۵۸ در بصره، مکه و مدینه و سال‌های بعد در اصطخر و کرخ قیام کردند. (۳۳)

خوارج را به دو شاخه اصلی به نام‌های ازارقه (رادیکال‌های تندرو) و نجدات (لیبرال‌های میانه‌رو) تقسیم نموده و بقیه را زیر مجموعه‌های این دو دسته قرار

داده‌اند؛ البته کسان دیگری همچون شهرستانی آنها را دارای ۲۵ فرقه همچون ازارقه، نجدات، صفریه، اباضیه، شیبیبه و... تقسیم کرده بودند. به طور کلی قیام خوارج را می‌توان به چند دوره یا مرحله تفکیک کرد: ۱- خروج و نفوذ. ۲- افتراق و انتشار. ۳- انزوا و اعتدال. ۴- اختلاف و اتحاد.

در وحله اول یعنی بین سال‌های ۳۸ تا ۵۸ ه، آنها در ایران هم پایگاه پیدا کرده و نفوذشان در خوزستان، نواحی جنوب و سپس غرب کشور آغاز شد. آنان از نارضایتی موالی (بندگان ایرانی) بهره بردند. در دوره معاویه اولین قیام خوارج به سرکردگی یک مولی صورت گرفت، سپس با امارت زیاد بن ابیه بر بصره و کوفه که منجر به قتل بسیاری از خوارج شد، نفوذشان در ایران افزون شد.

مرحله دوم از سال ۶۴ تا ۷۹ ه بود که تعداد هواداران آن‌ها مخصوصاً در خوزستان، خراسان و چند مکان دیگر زیاد شد. در این دوره از اصول اولیه خویش عدول کرده و به تدریج فعالیت‌شان در سه کانون شبه‌جزیره عربی، عراق و ایران محدود شده بود. آن دسته که در ایران فعالیت داشتند، وابسته به جناح تندرو (ازارقه) بودند که حجاج بن یوسف به شدت آنان را در ناحیه عراق و جنوب ایران سرکوب کرد و سبب شد تا در شمالی‌ترین نقطه، یعنی طبرستان و گرگان هم پراکنده شدند.

مرحله سوم از سال ۸۰ تا حدود ۱۰۰ ه ادامه یافت که پس از سرکوب، رو به افول نهاده و به نقاط دور دست همچون سیستان عقب نشستند.

مرحله چهارم در بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۳۲ ه اتفاق افتاد که دوران اوج قیام‌شان در ایران محسوب می‌شد و آن هم به‌خاطر خلافت عمربن عبدالعزیز بود که فضای

باز سیاسی را ایجاد کرده بود. اوج فعالیت آن‌ها را در این دوره باید در سال ۱۲۷ ه دانست که در خراسان هم در سپاه خلیفه دیده می‌شدند. در واقع فرصتی بود برای انتقام‌گیری چندین ساله از بنی‌امیه.

در شرق ایران، خوارج در قیام‌های روستائیانِ تحت ستمِ سال‌های ۱۳۲ تا ۱۸۱ ه ق دیده می‌شدند؛ البته گاه به خاطر قیام‌های دیگر از جمله علویان، با فراز و فرود فعالیت مواجه می‌شدند. اما در دوره عباسیان قیام خوارج موازی با فعالیت‌های غلات شیعه پیش می‌رفت. آنها به روستائیان وعده‌های کاهش میزان مالیات و بهبودی اوضاع را می‌دادند و در نقاطی که تحت اختیار داشتند، تلاش‌های اجرایی در این حوزه هم می‌کردند که موجب جذب بسیاری از آنان می‌شدت. قیام حمزة بن آذرک خارجی در سال ۱۷۹ ه را که خود را امیرالمومنین می‌خواند، باید از همین منظر نگریست. وی بر بخشی از خراسان، تمتمی سجستان، گرگان و فارس تا سال ۱۸۱ ه مسلط شده بود. این حوادث همزمان با حکمرانی پر از ظلم و جور علی بن عیسی بن ماهان هم بود. بیشتر طرفداران حمزه را بومیان فقیر تشکیل می‌دادند که بعدها پس از سرکوب‌شان، روستاهای آنان را با خاک یکسان کردند. (۳۴) به نوشته تعدادی از مورخین، دایره فعالیت‌های این گروه به منطقه گرگان هم کشیده شده بود طوری که برای خود سکه هم ضرب کردند؛ همچنین از طرفداران آنها مثل ابوعبدالله جرجانی هم نام برده شده که بعدها به امامیه پیوست. (۳۵) به نوشته مؤلف تاریخ سیستان، هارون‌الرشید در سال ۱۹۳ شخصاً به گرگان آمد و به حمزه نامه نوشت و او را به اطاعت فرا خواند که حمزه نپذیرفت۳۶(.) به نوشته شهرستانی گروهی از گرگانی‌ها از جمله عطیه جرجانی و یارانش که از طرفداران شیبانیه در این ناحیه بودند، در برابر خوارج ایستادگی هم کردند. (۳۷) این عده به احتمال زیاد باید بخشی از لایه اجتماعی اشرافیت این منطقه بوده باشند که حضور این جریان را مخالف منافع طبقاتی خود

می‌دیدند.

طرفداران خوارج چون در نقاط مختلف و نیز چندین دهه دست به قیام‌های متعدد زده بودند، بنابراین در نواحی گوناگون و به دفعات سرکوب شدند. در جنوب ایران یک بار مهلب بن ابی صفره از سوی خلیفه عبدالملک و حجاج مأمور سرکوب آنان شد. وی در نبردهای سخت منطقه بصره و اهواز ۷۰۰۰ نفر از سپاه ۱۰۰۰۰ نفره خوارج را قتل‌عام کرد و رهبرشان عبدالله بن ماحوز را نیز کشت. زنده‌ماندگان هم به ری، فارس (مخصوصاً اصطخر)، کرمان و اصفهان گریختند. خود حجاج هم از طرف خلیفه به عنوان فرمانداری کل سرزمین‌های خلافت شرقی بدان جهت انتخاب شده بود که بتواند جنبش‌های موالی، علویان شیعه مخصوصاً زیدیان و نیز خوارج را سرکوب و پراکنده کند. حجاج فقط در میدان‌های نبرد ۱۲۰۰۰۰ نفر از افراد این گروه‌ها را کشته بود. مهلب هم پس از وقایع یاد شده، به سوی کرمان رفت و بار دیگر خوارج را در آنجا در هم کوفت. خوارج دچار اختلاف و انشعاب شدند و عده‌ای طرفدار عبدر بن صغیر و گروهی نیز به پیروی از قطری بن خجائت روی آوردند. بعد از شکست، قطری و یارانش به طبرستان گریختند که به نوشته ابن اثیر: «اسپهبد فرخان ایشان را نزول و علف و هدایا و تحف بداد». (۳۸) اما قطری چون اسپهبد را به خود خوانده بود، کارش به جنگ کشید و اسپهبد را به ری گریزاند. یعقوبی نوشته است: «اسپهبد به سال ۷۹ به همراه سفیان بر طبرستان تاخت و توانستند قطری را شکسته و سر بریده‌اش را برای حجاج بفرستند». (۳۹) مورد مهمی که در این وقایع مهم و قابل توجه است اینکه توده مردم طبرستان خیلی زود به یاری خوارج پرداختند. در واقع این مسئله نشان از عصیان گری مردم علیه ستم اشرافیت این ناحیه داشت. یعنی شرایطی که سبب گشت حدود ۱۵۰ سال قبل از این تاریخ، علویان زیدی هم از آن بهره ببرند، با این تفاوت که خوارج نتوانستند در طبرستان و گرگان حکومت تشکیل دهند، ولی زیدیان بر

این امر فایق آمدند. مورد مهم دیگر آنکه طاهریان علاوه بر سرکوب زیدیان علوی در طبرستان گرگان و استراباد، در سرکوب خوارج هم بعدها شرکت کرده بودند.

پس از این حوادث، برای مدت حدود ۲۰ سال جنبش خوارج افول کرد و بسیاری از آنان به سیستان رفته و به عیاران طرفدار یعقوب لیث پیوستند. در این شرایط سیستان به خاطر پراکندگی قدرت سیاسی، شرایط مساعدی برای خوارج داشت. حکام اعزامی طاهریان در شهرها، نیروهای غازی و مطوعه (نیروهای فقیر مسلمانِ طرفدار جنگ‌های داوطلبانه) در نقاط مرزی، خاندان رتبیل در نقاط صعب‌العبور و خوارج در روستاها قدرت را به نوعی بین خود تقسیم کرده بودند. یعقوب گاه خوارج را جذب و گاه به سرکوب آن‌ها می‌پرداخت۴۰(.) اما پس از استحاله خوارج در سپاه یعقوب، دیگر نام چندانی از آن‌ها در حوادث دیده نمی‌شد. واقعیت آن بود که از نیمه دوم قرن سوم هجری شعله‌های قیام خوارج نه‌تنها در ایران، بلکه در سایر نقاط فروکش کرده بود. عقاید و ایدئولوژی آنها دیگر پویایی لازم را برای جذب طرفدار نداشت. در عوض این اندیشه‌های قرمطی، اسماعیلی و زیدیان علوی بودند که وارد عرصه فعالیت شده بودند. با این وجود عصاره اندیشه‌های آنان مخصوصاً عنصر عدالت طلبی، در جنبش‌های آینده باقی ماند.

خوارج در مورد امامت و رهبری از جمله نخستین کسانی بودند که باعث انشعاب در جامعه مسلمین و پیدایش فرقه‌های متعدد شدند. آنها خلافت ابوبکر، عمر و علی را تا قبل از حکمیت قبول داشتند اما بعد از جنگ صفین اصل امامت را به تدریج انکار نموده و برای خود امیری انتخاب کردند. بعدها هم جمعاً به انتخاب رهبری پرداختند، مثلا افرادی همچون رافع بن ازرق، عبدالله بن وهب و شبیب بن یزید شیبانی را به عنوان رهبران خویش پذیرفتند. آنان رهبری و امامت را نه از

بُعد شرعی، بلکه به عنوان شخصی عادل حتی غیر عرب و بنده را انتخاب می‌کردند و اتفاقاً همین بینش آن‌ها مسبب گرویدن بخش قابل توجهی از موالی به آنها شد. جالب آنکه عده‌ای همچون شیبیبه معتقد بودند که زن هم می‌تواند رهبر یا خلیفه شود. (۴۱) همچنین گاه اعتقاد به دو امام در یک زمان را هم پذیرفته بودند. آنان ایمان بدون عمل را قبول نداشتند و حکومت را تا زمانی که به ظلم و ستم نمی‌پرداخت، قبول می‌کردند و می‌گفتند اگر دفع منکر جز با شمشیر ممکن نباشد، قیام با شمشیر واجب خواهد بود. به همین جهت هر گاه حکومتی از اصول عقاید آن‌ها عدول می‌کرد، بدون توجه به عواقب آن، دست به قیام می‌زدند. شاید در مورد بعضی از این عقاید، از جمله قیام عملی علیه ظلم حاکم، زیدیان با آنان سنخیت‌هایی داشتند و اصولا مثل شیعه امامیه تقیه را اصلا قبول نداشتند. اصل اعتقادات آن‌ها بر این اساس بود جائی که خوارج حاکم نباشند، دارالکفر است و هر کس در دارالکفر زندگی کند کافر خواهد بود. آنها مرتکبان به گناه کبیره حتی مسلمان را کافر و مهدورالدم می‌دانستند. در صورتی که «مرجئه» در دفاع ضمنی از بنی‌امیه، چنین مجازاتی را به روز قیامت حواله می‌دادند. (۴۲) جالب‌ترین مورد آن بود که یکی از فرقه‌هایشان به نام عجارده سوره یوسف را بدان جهت که داستانی عشقی بود جزو قرآن نمی‌دانستند. (۴۳)

قیام یوسف برم: وی در سال ۱۰۶ ه در خراسان قیام کرد، اما به دستور مهدی خلیفه، سردارش یزید بن مزید شیبانی او را شکست داد و دست و پایش را بریدند. یارانش را هم کشته و بسیاری را بر سر پل به چهار میخ کشیدند. (۴۴)

قیام زید: زید بن علی فرزند بزرگ امام چهارم زین‌العابدین (سجاد) و برادر محمد باقر بود. خرج وی را باید از جمله قیام‌های مهم علویان شیعه دانست که بعدها

تعدادی از نهضت‌های شیعه از جمله علویان زیدیه طبرستان، نظری خاص به آن داشتند. زید در سال ۷۵ ه (به قولی ۸۰) از کنیزی در مدینه متولد شد که آن کنیز را مختار بن ابوعبید ثقفی به امام سجاد بخشیده بود. (۴۵)

درباره علت قیام زید که در سال ۱۲۲ ه (به قولی ۱۲۰ و ۱۲۱) اتفاق افتاد، چند روایت از جمله ابن اثیر ذکر کرده است. آنها نوشته‌اند: «او به همراه علی بن عبدالله بن عباس و محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب در خراسان از خالد بن عبدالله قسری زر و سیم دریافت کرده و به مدینه باز گشتند. بعد از خالد، یوسف بن عمر که بر سر کار آمدخبرش را برای خلیفه هشام فرستاد. هشام آن‌ها را احضار نمود و درباره ستاندن زر پرسش کرد که آنان شدیداً تکذیب نمودند. پس مقرر گردید به عراق رفته و با خالد رو برو شوند اما در همین هنگام کوفیان برای آن‌ها نامه داده و...». (۴۶) برخی نوشته‌اند که خالد قسری ادعا کرد مقداری مال به زید، داوود و چند تن دیگر از قبیله قریش سپرده. عده‌ای هم نوشته‌اند که زید بر سر سرپرستی وقف‌های حضرت علی با پسر عمویش جعفر بن حسن بن حسن بن علی کشمکش و مرافعه داشته است. زید از فرزندان حسین حمایت می‌کرد و جعفر از فرزندان حسن. بعد از مرگ جعفر، عبدالله بن حسن بن حسن با زید به کشمکش‌ها ادامه داد. (۴۷) مسعودی نوشته است که: «هشام دائماً زید را تحقیر می‌کرد و به او کنیززاده‌ای می‌گفت که قصد خلافت دارد». (۴۸) و گاه «دائماً به او ناسزا هم می‌گفت». (۴۹)

در بحارالانوار آمده که زید قبل از قیام، به برادر خود امام محمد باقر گفته بود که قصد خروج دارد، ولی امام به او گفته بود که می‌ترسم مقتول و بر دار آویخته شوی. (۵۰) ابن خلدون نوشته است: «زید در کوفه چند همسر بر گزید و خانه‌های آنان را محل آمد و شد مردم برای بیعت با خود نمود. عبدالله بن عباس به او نامه نوشت و وی را از این قیام منع کرد، ولی نپذیرفت. (۵۱) البته به قول ابن اثیر: «کسانی هم بودند که او را تشویق به قیام می‌نمودند و می‌گفتند پیروز می‌گردی و آن همان زمانی خواهد بود که بنی‌امیه به هلاکت خواهند رسید». در منابع گوناگون از جمله در تاریخ طبری، بیعت‌کنندگان با زید را ۱۵۰۰۰ و بعضی هم تا ۴۰۰۰۰

کس یاد کرده‌اند. ابن مهنا نوشته که علاوه بر مردم کوفه، اهالی بصره، مدائن، واسط، موصل، خراسان، ری، جزیره و جرجان نیز به او پیوسته بودند. در منابع دیگر اشاره به مهاجرت ساداتی که از نوادگان زید بوده‌اند به منطقه جرجان شده است. (۵۲) به هر جهت کوفه و اطرافش شرایط مساعدی برای قیام علیه بنی‌امیه داشت، مخصوصاً آنکه گروهی از موالی (ایرانیان بنده شده)، خوارج (گروه مُحکّمِه)، معتزلی، مرجئه و چند فرقه علوی، هاشمی و عده‌ای از اشراف و قاریان هم وجود داشتند که گرایش به قیام نشان می‌دادند.

سرانجام در شب چهارشنبه اول صفر سال ۱۲۲ موقع قیام فرا رسید. بی‌درنگ به یوسف بن عمر خبر دادند که زید بن علی عزم خروج دارد. او هم کس نزد حکم بن صلت عامل کوفه فرستاد و فرمان داد اهل کوفه را در مسجد اعظم جمع کرده و محصورشان کنند. زید هم برای قیام به همراه طرفداران خود که دسته‌های نی (الهرادی) همچو مشعل را افروخته و شعار می‌دادند، تا به هنگام پگاه توانستند ۲۱۸ نفر را گرد خود آورند. (۵۳) سپس هر چه در محلات گشتند کسی به آنها نپیوست. در این میان گروهی هم که چندی قبل نزد جعفر صادق رفته بودند، به خاطر آنکه وی را رافضی می‌شمردند، از او جدا شدند. (۵۴) یوسف بن عمر نیز از این شرایط بهره برده و اهالی و جنگجویان شام (طرفداران بنی‌امیه) را آماده نبرد کرد. عاقبت جنگی سخت در گرفت که تا روز پنج شنبه به درازا انجامید و در پایان تیری به پیشانی زید خورد و او را کشت. (۵۵) برای دفن جسد وی هم نقل قول‌های متعددی شده است. مثلا: «او را درون یکی از چاه‌های آب دفن کردند». (۵۶) «پیکرش را در گودال آبی دفن و بر آن آب بستند». (۵۷)

«درون جوی آبی مدفون و بر آن آب جاری نمودند، اما یوسف بن عمر ثقفی خبر یافت و جسد را در آورده و سرش را برید و نزد هشام فرستاد. هشام نیز امر نمود بدن برهنه‌اش را به مدت ۵ ماه در کناسه کوفه آویختند». (۵۸) «جسدش را سوزانده و خاکسترش را به باد دادند». (۵۹) «کشته زید را بر خری حمل کرده به کوفه آوردند. سپس سرش را بالای نی زدند، بدنش را سوزانیده و نیمی از خاکستر آن را در فرات و نیمی را در کشتزارها ریختند». (۶۰) بعضی هم نوشته‌اند ۴ سال جسد زید را بر کناسه کوفه آویخته بعداً آن را سوزاندند. (۶۱)

در بعضی از منابع متأخر نوشته‌اند که هم اکنون آستان و بارگاه زید در نزدیکی تخلیه (عباسیه) در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی قریه کفل در اطراف شهر کوفه واقع شده که صحن وسیعی هم دارد. (۶۲) لازم به ذکر است که یحیی پسر همین زید که در جوزجان قیام و کشته شد و در همانجا دفن شد، بارگاهی در حاشیه شهر گنبد قابوس کنونی (جرجان قدیم) و بارگاهی هم در تهران دارد. (۶۳) البته احتمالا این امر بدان دلیل بوده که پس از مرگ زید گروهی از زیدیان به منطقه ری (حوالی تهران کنونی) گریخته و در آنجا مدارسی هم بنا کردند. شاید این بارگاه تهران متعلق به زید دیگری از همین گروه مهاجر علویان زیدی بوده باشد. در مورد این گروه از مهاجران مؤلف کتاب النقص نوشته است «زیدیان طایفه‌ای از مسلمانانند... در شهر ری مدرسه معروفی دارند. فقهای زیادی بر این مذهب‌اند... در ری سادات زیادی از نقیبان و رئیسان این مذهب را دارند». (۶۴)

در بعضی از منابع تاریخی آمده است که زیطه یکی از زنان زید هم که دختر ابوهاشم عبدالله بود، در قیام کوفه شرکت داشت که بعد از مرگ شوهر زندانی و زیر

شکنجه کشته شد. (۶۵)

به هر صورت هر چند قیام زید ناموفق ماند، اما ضربه‌ای سخت بر مشروعیت بنی‌امیه وارد و زمینه را برای قیام‌های دیگر آماده کرد. در این باب ابن واضح نوشته است:

«چون زید کشته شد، شیعیان خراسان به جنبش در آمدند و هم‌دستان‌شان بسیار گشت. آنها کار بنی‌امیه و ستم‌هایی را که بر آل رسول روا می‌داشتند برای مردم باز می‌گفتند. دیگر شهری نماند که این اخبار نشنیده باشند و داعیان ظاهر گشتند و خواب‌ها دیده شد و کتاب‌های پیشگویی بر سر زبان‌ها افتاد. (۶۶) بنابراین این فعالیت‌ها و تلاش‌ها زمینه مناسبی هم بعدها برای داعیان عباسی ایجاد کرده بود. هم‌چنین این قیام به پیدایش فرقه جدیدی در عالم تشیع انجامید که به زیدیه معروف شدند که حدود ۱۳۰ سال بعد توانستند حکومت زیدیان طبرستان را تأسیس و حوزه فرمانروائیشان را از سوی غرب تا دیلمستان و از سوی شرق تا استراباد و گرگان گسترش دهند. به‌علاوه روح رادیکالیسم و تفکر انقلابی‌گری را بر پیکره سایر فرق و نحله‌ها دمیدند و به آنان آموختندکه چگونه در برابر ظلم و ستم باید قیام بالسیف (نبرد مسلحانه با شمشیر) نمود؛ چنانکه پسر همین زید به نام یحیی بعد از پدر دست به قیام دیگری زد و حرمت او سبب شد که در چند مکان از جمله جوزجان، جرجان و تهران، گنبد و بارگاهی به نام او درست کنند تا پیام‌رسان فعالیت‌های این پدر و پسر باشند. لازم به ذکر است که حکومت‌های زیدی دیگری هم در سایر نقاط بنیان گزارده شد که در صفحات بعد به معرفی آن‌ها پرداخته‌ایم؛ و نیز تأکید می‌شود که کتاب حاضر به طور محوری به همین

علویان زیدیه تعلق دارد. فرقه‌ای که ریشه در همین قیام زید داشت.

بسیاری از مؤلفان از جمله شهرستانی در قرن ۵ ه و ابن خلدون حدود دو قرن بعد، زید را شاگرد واصل بن عطا رهبر فکری شیعیان معتزله دانسته‌اند. (۶۷) زید دارای تألیفات متعددی هم بوده که در منابع تاریخی بدین شرح معرفی شده‌اند: ۱- اثبات الوصیه که برخی آن را همان تثبیت الامامه دانسته‌اند. ۲- تفسیر الغریب من القران. ۳- کتاب الحقوق. ۴- رد قدریه از قرآن. ۵- قرائته الخاصه. ۶- قرائت المومنین. ۷- مدح القله و ذم الکثره. ۸- المُسند، یا المجموع الفقهی و المجموع الحدیثی. ۹- منسک الحج. از این آثار مهمترینش را مجموع فقهی و حدیثی دانسته‌اند که توسط ابوخالد عمرو بن خالد واسطی زیدی جمع‌آوری شده و به‌وسیله عبدالعزیز بن اسحاق بغدادی به رشته تألیف در آمده است.

محدثان شیعه بعد از مرگ زید تألیفات و تصنیفات زیادی در باره او و قیامش نگاشته‌که یکی به نام «فی زید بن علی» متعلق به میرزا محمد استرابادی بود. (۶۸)

قیام یحیی بن زید: زید چهار پسر به نام‌های یحیی، عیسی موتمر الاشبال، حسین ذوالدمعه و محمد داشت. پس از مرگ زید، پسرش یحیی که ۲۴ ساله بود، قدم در راه پدر نهاد و علیه خلیفه بنی‌امیه در خراسان هم‌چون پدر با شعار «الرضا من آل محمد» قیام کرد. او بعد از تلاش‌های اولیه‌اش به مدت ۳ سال در ری، مدائن و سپس نزد حریش در بلخ پنهانی زیسته بود اما در سال ۱۲۵ مخفی‌گاه او فاش شد و به دستور هشام، حاکم خراسان نصر بن سیار او را دستگیر و در کهن‌دژ مرو زندانی نمود. (۶۹) اما پس از مرگ هشام، ولید امر کرد او را آزاد کنند. (۷۰) سپس به نوشته طبری: «نصر بن سیار او را به ترس از خدا فرا خواند و از فتنه بیم داد.

آنگاه ۲۰۰۰ درهم بدو دادند با دو استر که به همراه یارانش نزد ولید بن یزید بروند». (۷۱) ولی از قرار معلوم به سرخس و بعد بیهق رفتند و در آنجا گروهی از علویان به دورشان گرد آمدند. نصر بی درنگ سپاهی بدان سو روانه کرد و در طی جنگی خونین در نیشابور، سپاهیان نصر شکست خوردند و غنائم از اموال، چهار پا و سلاح زیادی به‌دست یاران یحیی افتاد. آنها به سوی هرات رفتند، اما سرانجام در یک جنگ ۳ روزه که در یکی از روستاهای منطقه جوزجان بین سپاه ۱۰۰۰۰ نفره نصر و یاران ۷۰۰ نفره یحیی اتفاق افتاد، وی تیر خورد و کشته شد (۱۲۵ ه ق). بلافاصله سر یحیی را بریده و برای خلیفه فرستادند و بدنش را بر دروازه جوزجان آویختند تا زمانی که بنی‌عباس پیروز شدند و به دستور ابومسلم بقایای جسد را پائین آورده و همانجا به خاک سپردند. (۷۲) این قیام نیز همچون قیام زید تأثیرات زیادی بر مردم خراسان گذاشت که بیش از همه مبلغان بنی‌عباس از آن سود بردند. در این باب حدود ۵۰۰ سال بعد قزوینی در کتاب آثار البلاد خود نوشت: «در بغراج گروهی از ترکان هستند که اصل خود را به یحیی بن زید علوی رسانده و کتابی با جلد زرین در باره کشته شدن او در نزد خود دارند. آنها این کتاب را مقدس می‌شمرند و نیز زید را پادشاه و علی را خداوند عرب می‌پندارند۷۳(.)» مشهور است که بعد از مرگ یحیی مردم خراسان فرزندان خود را به خاطر وی یحیی نام می‌کردند. (۷۴) لازم به ذکر است که در بعضی از منابع تاریخی، از جمله روضة‌الصفا محل کشته شدن یحیی را به جای جوزجان، به اشتباه جرجان ثبت کرده‌اند که این امر خطاست. (۷۵) برای اطلاع بیشتر در این مورد، خوانندگان گرامی را به کتاب «سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد» اثر همین نگارنده ارجاع می‌دهیم. (۷۶)

قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: وی در سال ۱۲۷ ه در کوفه قیام کرد که سفاح و منصور (اولین و دومین خلفای بعدی بنی‌عباس) هم

به او پیوستند. او و یارانش برای مدتی در اصفهان، اصطخر، اهواز، کرمان، قومس، ری، همدان و قم حکم راند و برادرانش را بر این شهرها گماشت ولی سرانجام عامر بن ضُباره فرمانده سرسخت مروان حمار آخرین خلیفه بنی‌امیه، آن‌ها را در شیراز درهم کوبید. عبدالله خود جان سالم بدر برد و قصد نمود به خراسان رود و با توجه به شرایط مساعد در آنجا دست به قیام مجدد بزند، اما ابومسلم او را دستگیر و حبس کرد تا در سال ۱۳۱ در زندان در گذشت. (۷۷) اتفاقاً نهضتی دیگر در همین دوران در منطقه بخارای خراسان به‌وسیله علویان تحت رهبری شریک بن مهری بر پا شد که تعداد آنها را تا ۳۰۰۰۰ نفر ثبت کرده‌اند اما در جنگی ۳۷ روزه علویان شکست خوردند و شریک را هم به قتل رساندند. آنگاه سرداران و سپاهیان ابومسلم سه روز تمام بخارا را غارت کرده و به آتش کشیدند.

قیام نفس زکیه: در سال ۱۴۵ ه ق محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی معروف به نفس زکیه، نخستین کس از جماعت زیدیه در عصر عباسی در مدینه قیام کرد. یعنی همان کسی که قبل از پیروزی عباسیان، منصور عباسی قبل از به خلافت رسیدن، با او بیعت نموده بود.

با اوج گرفتن شورش وی، منصور بی‌درنگ عیسی بن موسی را به جنگ وی فرستاد. (۷۸) بناکتی نوشته است: «سپاه عیسی ۴۰۰۰ فارس و ۲۰۰۰۰ پیاده بودند که توانستند نفس زکیه ۴۵ ساله را شکست داده و او را به قتل برسانند... او را امامی از زیدیان دانسته». (۷۹) بلافاصله سر وی را هم بریدند و نزد منصور فرستادند. در مجلسی که این سر را نهاده بودند، حسن بن زید بن حسن بن علی (ع) هم حضور داشت. کسی که از سوی منصور فرماندار مدینه بود البته چند سال بعد (۱۵۵ ه) از این مقام عزل و زندانی شد و اموالش را هم مصادره کردند. (۸۰) به نوشته ابن اثیر: «بعد از قتل نفس زکیه، عیس بن موسی دارایی‌های حسن و جعفر (امام

جعفرصادق) را که ۶۳ ساله بود مصادره نمود. جعفر نزد منصور رفت و خواهان اموال خود شد. ولی منصور نداد تا آنکه پس از وی خلیفه مهدی اموال و زمین‌هایش را به پسران جعفر باز پس داد... و این زمانی بود که سیاهان برده هم در مدینه عصیان کرده بودند». (۸۱)

قبل از قیام نفس زکیه فرزندانش در شهرهای مختلف پراکنده گشته و مردم را به امامت و خلافت وی فرا می‌خواندند. مثلا علی بن محمد در مصر چنین فعالیتی داشت که در همانجا به قتل رسید. پسر دیگرش عبدالله اشتر به همراه گروهی از زیدیان به سند نزد عمر بن حفض صُفری عامل خلیفه منصور رفت و بیعت او را برای پدرش گرفت. اما با شکست قیام، هشام بن عمرو بن تغلبی جایگزین عمر بن حفض شد و بی‌درنگ عبدالله اشتر و یارانش را به دیار نیستی فرستاد. (۸۲)

سال‌ها پس از مرگ نفس زکیه نوادگانش از جمله فرزندان محمد کابلی پسرِ همین عبدالله اشتر که مادرش اهل کابل بود، فرزندان حسن اعور که خود پسر محمد کابلی بود، به عنوان سادات علوی به نقاط مختلف از جمله طبرستان، استراباد و گرگان مهاجرت کردند که ابواسماعیل طباطبا نام تعدادی از آن‌ها را در کتاب خود آورده و ما هم در بخش معرفی سادات، نام چند نفر از آنها را ذکر نمودیم. (۸۳) یک پسر دیگر نفس زکیه به نام حسن به یمن رفته بود که دستگیر شد و در زندان در گذشت. برادر نفس هم به نام موسی به جزیره و یک برادر دیگر به نام ادریس به مغرب رفت که او هم در آنجا مسموم و به قتل رسید. برادر سوم یحیی نام داشت که بعد از قیام گریخت و به ری و سپس طبرستان رفت. وی اولین کس از زیدیان بود که قدم به این نواحی شمالی کشور نهاد البته با وجود تلاش‌های زیاد نتوانست حکومتی زیدی را در این مناطق به‌وجود آورد و وادار به تسلیمش نمودند اما برادر چهارم نفس زکیه به نام ابراهیم که مدت‌ها در بصره مخفیانه

می‌زیست، شب اول ماه رمضان سال ۱۴۵ خروج کرد و بر خزانه بصره هم دست یافت. آنگاه نمایندگانی را برای تصرف اهواز، فارس و واسط اعزام نمود. چون از این کارها فارغ گشت، در رأس سپاه ۶۰۰۰۰ نفره از علویان زیدی و غیر زیدی و نیز معتزلیان، به سوی کوفه مرکز خلافت منصور به حرکت در آمدند. و این زمانی بود که قیام برادرش نفس زکیه را در خون نشانده بودند. در چنین شرایطی در تاریخ ۲۵ ذی القعده، عیسی بن موسی به همراه ۱۸۰۰۰ جنگاور در محلی به نام خمری در نزدیکی کوفه، سپاه ابراهیم را در هم شکست. (۸۴) از زیدیان ۵۰۰ تن کشته شدند که یکی از ان‌ها خود ابراهیم بود. سر وی را هم بریدند و نزد منصور فرستادند. آن سر را در مجلسی نهادند که مردم برای عرض تبریک نزد خلیفه می‌آمدند. (۸۵) با مرگ این دو برادر یعنی نفس و ابراهیم، زیدیان به دور عیسی بن زید بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی (ع) جمع شدند اما باز هم زیدیان کاری از پیش نبردند و عیسی مخفی شد و در همان خفا درگذشت. این عیسی فرزندی به نام احمد داشت که چندی بعد صاحب الزنج رهبر یکی از قیام‌های بزرگ، که در صفحات بعد وی را معرفی کرده‌ایم، نسب خویش را به وی و سپس زید می‌رساند.

حسن مثلث: وی که فرزند حسن و نوه حضرت علی بود، هر چند فرصت و جرات قیام را نیافت، ولی اعتراضاتی را نسبت به خلیفه بروز می‌داد. در سال ۱۴۰ که منصور در موسم حج امر کرد عبدالله محض و گروهی دیگر از سادات را دستگیر کنند، وی که در مدینه بود، از زندانی شدن رهید اما ۴ سال بعد او را نیز دستگیر و به همراه بقیه در زندان مخوف هاشمیه در کوفه حبس نمودند. در زندان برادرش عبدالله مرد و خود وی هم سال بعد (۱۴۵) در ۶۸ سالگی در گذشت. دو پسر وی عبدالله و عباس هم در همین زندان درگذشتند. حسن مثلث سخت به مذهب زیدیه گرایش داشت. (۸۶)

قیام حسین بن علی حسنی علوی: وی در روزگار خلیفه هادی در مدینه قد بر افراشت. گردیزی علت خروج او را به‌خاطر آن دانسته است که محمد بن عبدالعزیز امیر مکه پسر عموی او ابوالبعث را که شراب خورده و مست کرده بود، حد (شلاق) زد و به شفاعت وی در مورد پسر عمویش توجهی ننمود. (۸۷) البته خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که علت یک قیام را چنین ساده انگاشتن خطاست. قیام‌ها باید از منظر جامعه‌شناسی و در بستر شرایط ویژه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاص دوران خودشان مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

قیام فخ: فخ در واقع همان حسین بن علی بن حسن بن حسن مثلث بن علی بن ابی طالب بود که در قیام نفس زکیه هم شرکت داشت و بعد از کشته شدن او، در تمام دوران خلافت منصور در زندان به سر برد اما در زمان مهدی آزاد شد و به مدینه رفت تا با فرماندهی علویانی که دائماً از طرف حاکم این شهر به نام عبدالعزیز بن عبدالله تحقیرشدند، دست به قیامی دیگر بزند. سرانجام نیز با حمایت علویان از جمله زیدیان چنین کرد و حاکم مدینه را فراری داد. سپس به سوی مکه رهسپار شدند اما خلیفه، محمد بن سلیمان را که پسر عموی فخ هم بود در سال ۱۶۹ ه به جنگ وی فرستاد. پس از آنکه بسیاری از یاران حسین او را رها کردند، سلیمان توانست در محل فخ نزدیک مکه آن‌ها را شکست دهد. بلافاصله سر حسین بن علی را بریده و برای هادی فرستادند و بدنش را در بیابان رها کردند تا پرندگان گوشت‌هایش را بخورند. خانه‌اش در مدینه ویران و اموالش را هم مصادره کردند؛ همچنین سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب و حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را هم که به او پیوسته بودند، گردن زدند. (۸۸)

قیام یحیی بن عبدالله: یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی که پس از مرگ برادرش نفس زکیه زندانی شده بود، در عهد مهدی آزاد شد و در واقعه فخ شرکت کرد؛ اما بعد از شکست این قیام به صنعا، حبشه، ترکستان، خراسان و سرانجام به همراه ۷۰ تن به دیلمستان نزد اسپهبد شروین بن سرخاب آل باوند رفت. همان گونه که در چند صفحه قبل ذکر شد، وی اولین نفر از زیدیان بود که به این ناحیه از شمال ایران آمد و به تبلیغ آئین علویان زیدیه پرداخت و سرانجام در سال ۱۷۵ ه تصمیم به شورش گرفت. به نوشته ابن اثیر، هارون الرشید بی‌درنگ فضل بن یحیی را بر حکومت گرگان، طبرستان، ری و چند مکان دیگر گماشت و ۵۰۰۰۰ جنگجو را هم در اختیارش نهاد. (۸۹) از آن سو چون یحیی شرایط را برای قیام مساعد ندید و شاید هم تبلیغات او هواداران چندانی را جذب نکرد، به‌وسیله

فضل از هارون امان‌نامه دریافت کرد و به بغداد فرستاده شد. او را چندی بعد زندانی کردند و آنقدر او را نگه داشتند تا در همان زندان مرد. (۹۰) در باره تسلیم شدنش ابوالفرج اصفهانی نوشته است که از همان آغاز عده‌ای از یارانش که تحت تأثیر اعتقادات زیدیه شاخه بتریه واقع شده بودند، در رهبری و امامت وی تشکیک کردند. (۹۱) همچنین به نوشته طبری، چندی بعد (۱۸۵ ه) مردم طبرستان هم دچار شورشی دیگر شده و مهرویه رازی را که ولایتدار آنجا بود به قتل رساندند. خلیفه هارون هم مجبور شد کسی دیگر به نام عبدالله بن سعید حرشی را به جایش بگمارد. (۹۲)

احمد بن عیسی بن زید: او ابوعبدالله از نوادگان زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب معروف به مختفی، از علویان زیدی معروف عصر خود بود. وی همراه محمد بن عبدالله نفس زکیه و برادر دیگرش ابراهیم در قیام‌های ضد عباسی شرکت داشتند. بعد از مرگ عیسی دو پسر وی احمد و زید را به امر خلیفه مهدی به بغداد بردند. چندی بعد در عهد هارون گروهی از زیدیان به دور احمد گرد آمدند که سبب شد او را در سال ۱۸۸ حبس نمایند. اما از زندان گریخت و در بصره و سپس در آبادان علویان را دعوت به قیام کرد ولی فرصتی نیافت و مرد. برخی نوشته‌اند که وی به ری رفته و ازدواج کرد سپس در سال ۲۱۹ در کوفه با قاسم رسی که به یمن رفته و حکومت زیدیان را بنیان نهاده بود بیعت کرد. اما اواخر عمر نابینا شد و خلیفه هم پس از یافتن وی، آزادش گذاشت تا در سال ۲۴۰ یا ۲۴۷ در گذشت.

اصفهانی نوشته است احادیث او توسط الهادی الی الحق (که مدتی بر مسند امامت زیدیان طبرستان، دیلم و گرگان نشست) در کتاب‌های «النکاح» و «الامالی»

و نیز توسط «ائمه خمسه زیدی» یعنی محمد بن منصور مرادی، الموفق بالله جرجانی، فرزند وی مرشد بالله جرجانی، ابوالحسین هارونی و ابوطالب هارونی، در تألیفات‌شان روایت شده است. احمد چند کتاب به اسامی «الصیام» (در فقه و احکام)، «الامالی» و «علوم آل محمد» داشت. ابوعبدالله علوی عالم مشهور زیدی مذهبِ مقیم کوفه در مقدمه کتاب «الجامع الکافی» خود که از منابع مهم فقه زیدی به‌شمار می‌رود، می‌نویسد به‌خاطر آن که زیدیان در کوفه در مسائل فقهی بر مذهب احمد بن عیسی، قاسم بن ابراهیم رسی‌حسن بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین و محمد بن منصور مرادی تکیه داشتند اقوال آنها در این کتاب جمع و تدوین شده است. (۹۳)

یکی از فرزندان احمد بن عیسی بن زید، ابوجعفر نام داشت که وی هم فرزندی به نام علی داشت که عده‌ای او را همان صاحب الزنج دانسته‌اند.

قیام ابن طباطبا: یکی از قیام‌های بزرگ علیه مأمون، خروج محمد بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب ملقب به ابن طباطبای علوی در کوفه بود که ابن خلدون وی را زیدی نامیده است. وی با حمایت سری بن منصور شیبانی مشهور به ابوالسرایا هم مواجه شد. ابن خلدون این ابوالسرایا را یکی از راهزنان حوالی شام معرفی کرده است که بعدها به فرماندهی بخشی از سپاه مأمون برگزیده شد، اما بر خلاف این اعتقاد، گردیزی او را از بزرگان خوارج نامیده است.

ابن طباطبا در سال ۱۹۶ ه (و به قولی ۱۹۵) از مکه به مدینه رفت و به طور پنهانی مردم را به عصیان دعوت می‌نمود تا بار دیگر تلاش علویان را برای به دست آوردن

خلافت بیازماید. آنگاه بعد از ملاقات با ابوالسرایا، به سوی کوفه که پایگاه اصلی علویان و پیروان زیدیه بود رهسپار گشتند. سرانجام در ماه رجب سال ۱۹۹ ه با شعار «الرضا من آل محمد» قد علم کرده و گروهی از فقها و محدثان بزرگ مثل یحیی بن آدم و نصر بن مزاحم منقری از آنان حمایت کردند. آن‌ها بی‌درنگ الافطس را به حکومت گماشتند و امور حج را بدو سپردند. سپس ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق را بر حکومت یمن، اسماعیل بن موسی بن جعفر را به حکومت فارس و زید بن موسی بن جعفر را به حکومت اهواز گماشتند. در این زمان ابن طباطبا بر کوفه کاملا مسلط شده و علویان زیدی و غیر زیدی مکه و مدینه هم بقیه را دعوت به بیعت با ابن طباطبا می‌کردند. مسعودی نوشته است که در بحبوحه چنین شرایطی محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب هم در مدینه و علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب نیز در بصره خروج کرده بودند. از قضا در کوران این وقایع به طور ناگهانی ابن طباطبا در گذشت و یک علوی جوان به نام محمد بن محمد بن زید بن علی بن حسین را با لقب امیرالمومنین به رهبری قیام برگزیدند. سپس نام مأمون را هم از خطبه‌ها انداختند و عَلَم سفید برافراشتند. این گروه بلافاصله به واسط حمله و آنجا را فتح کردند؛ اما در برابر سپاه اعزامی خلیفه شکست خوردند و به کوفه گریختند ولی سپاه پیروز وارد کوفه شد و دست به قتل عام فجیعی از زیدیان زدند. به نوشته گردیزی: «ابوالسرایا را نزد حسن بن سهل فرستاده و گردنش را بزدند و سرش را نزد مأمون فرستادند». محمد بن محمد رهبر جوان این نهضت را هم نزد مأمون فرستادند که چندی بعد درگذشت؛ اما در مورد قتل ابن طباطبا، برجسته‌ترین مورخین همچون طبری، ابن اثیر و گردیزی معتقدند که با زهر ابوالسرایا مسموم شده بود که بعید نیز به نظر نمی‌رسید. (۹۴)

قیام محمد دیباج: افطس در زمان حکمرانیش در مکه دست به اقدامات متعددی زد. از جمله روکش کعبه را برداشت و پارچه‌ای را که ابوالسرایا فرستاده بود به

جایش گذاشت؛ و نیز اموال اهالی مکه به ویژه طرفداران خلفای عباسی را مصادره کرد. یارانش هم پنجره‌های حرم را کندند، ستون‌های طلا را بردند و اموال کعبه را میان خویش تقسیم نمودند. او بعد از مرگ ابوالسرایا، از ترس انتقام‌گیری خلیفه و عمالش، نزد محمد بن جعفر معروف به دیباج (پسر امام جعفر صادق) رفت تا وی را به عنوان خلیفه علم کند و برایش بیعت بگیرد اما وی نپذیرفت، ولی با اصرار پسر دیباج یعنی علی، چنین کاری را کردند و او را امیرالمومنین خواندند. نوشته‌اند که این علی و افطس کارهای خلاف زیادی از جمله لواط هم انجام می‌دادند.

با شنیدن این اخبار مأمون سپاه دیگری را برای سرکوب آنها هم فرستاد که به شدت سرکوبشان کرد. محمد بن جعفر دیباج هم بی‌درنگ از مأمون امان خواست که پذیرفته شد. اندکی بعد وی به همراه مأمون به جرجان آمد که به‌طور ناگهانی درگذشت و در همین شهر هم به خاک سپرده شد. (۹۵) در این باره در صفحات بعد و در بخش معرفی «آق‌امام» توضیحات بیشتری داده‌ایم. مسعودی در باره این محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین نوشته است: «این دیباج در آغاز جوانی دعوت محمد بن ابراهیم بن طباطبا را رواج می‌داد، اما بعد از مرگش خود قیام نمود و نام امیرالمومنین گرفت. از بین تمام کسانی که از خاندان پیامبر که قبل یا بعد از وی قیام کردند، کسی لقب امیرالمومنین به خود نداده بود. او را مأمون با خود به گرگان برد و در همانجا مرد و دفنش نمودند». (۹۶)

لازم به ذکر است که از نسل این افطس، طالبیان (سادات) چندی به گرگان مهاجرت کردند. حتی ابواسماعیل طباطبا در قرن ۵ ه از شخصی به نام جمال‌الدین افطسی گرگانی اسم برده که نسابه‌نویس و نسب‌شناس هم بود. (۹۷)

قیام محمد بن قاسم علوی: (محمدبن قاسم‌بن عمربن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب که مدتی در کوفه زیست، سپس از ترس معتصم به خراسان و شهرهای مرو، سرخس‌طالقان و نسا گریخت. وی پس از تبلیغ فراوان سرانجام در سال ۲۱۹ ه ق مردم را با شعار «الرضا آل محمد» دعوی به قیام و امامت خود نمود اما خیلی سریع با مقابله سپاه عبدالله بن طاهر امیر طاهریان مواجه شد که او را دستگیر و به بغداد نزد معتصم فرستاد. خلیفه هم او را در سردابی زندانی کرد واندکی بعد کشت. گردیزی و ابن اثیر نوشته‌اند که:

«کسانی از علویان با زدن نقب او را از زندان رهانیدند و دیگر کسی از او خبر نیافت». البته این خبر نمی‌توانست درست باشد، احتمالا یا طرفدارانش برای روحیه‌دهی به دیگران و برای ظهور مجدد او چنین خبری را منتشر کردند و یا پس از کشتن او برای جلوگیری از شورش و عصیان هوادارانش، عواملِ خود خلیفه چنین شایعاتی را منتشر نمودند. مسعودی هم پس از حدود صد سال نوشت: «هم‌اکنون خلقی از زیدیه به امامت او قائل‌اند و بسیاری بر این باورند که او نمرده و زنده است تا برون شود و زمین پر از ستم را مملو از عدالت نماید. مهدی این امت اوست. بیشتر این مردم در کوفه، جبال طبرستان و دیلم و نیز شهرهای خراسان به سر می‌برند». (۹۸)

قیام یحیی بن عمر طالبی: نام اصلی وی یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و کنیه‌اش ابوالحسین بود که با اعتقاد بر آئین زیدیه برای خویش تبلیغ می‌کرد. نوشته‌اند که زمانی سخت دست تنگ و بدهکار شد و نزد عمربن فرج نقیب و سرپرست طالبیان رفت و تقاضای

پول کرد ولی عمر نپذیرفت و با او درشتی کرده و سپس زندانی‌اش نمود. اندکی بعد از زندان رهایی یافت و به بغداد، کوفه و فلوجه رفت و مردم را دعوت به شورش کرد. او درب زندان‌ها را گشود و دارایی و چهارپایان تعدادی (از اشراف) را مصادره کرد. در کوفه بسیاری از زیدیان به او پیوستند وغوغایی بر پا شد. با شنیدن این اخبار خلیفه مستعین به محمد بن عبدالله نایب حکومتش در سوادِ عراق نوشت به همراه کلکاتکین برای دفع او اقدام کنند. آنها نیز چنین کردند و در تاریخ ۱۷ رجب سال ۲۴۹ ه (به قولی ۲۵۰) در جنگی شبانه آنان را در هم کوفتند و سر یحیی را بریدند و نزد محمد بن عبدالله بن طاهر و سپس خلیفه مستعین بردند. (۹۹) خلیفه دستور داد این سر را در صندوقی نهاده و در اسلحه خانه بگذارند. با مرگ وی بسیاری از یارانش به طبرستان نزد زیدیان تازه حکومت تشکیل‌داده، رفتند. مورد قابل توجه آنکه حدود یک سال بعد انتقام خون یحیی بن عمر را حسن بن زید علوی حاکم زیدی طبرستان با کشتن عبدالله بن عزیز گرفت. (۱۰۰) تأکید می‌شود که در همین ایام زیدیان طبرستان توانسته بودند عمال خلیفه و طاهریان، یعنی همین محمد بن عبدالله بن طاهری را از طبرستان، استراباد و گرگان فراری دهند و تمامی نقاط این خطه را از سال ۲۵۰ ه ق به بعد زیر سلطه حکومت خویش درآورند. در این مورد به صفحات مربوط به حکمرانی حسن بن زید مراجعه نمائید. به همین جهت به قیام این شخص در این قسمت نمی‌پردازیم و فقط اشاره‌ای به آن می‌کنیم.

قیام اسماعیل بن یوسف طالبی: که فرزند ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بود. در تاریخ یعقوبی آمده است که وی به‌خاطر یک مال وقفی با والی مکه دچار اختلاف شد و درسال ۲۵۰ یا ۲۵۱ ه گروهی را به دور خود جمع کرد و به سوی روحاء و مکه روانه شدند. آنها مال‌های دولتی در حال حمل را وسط راه مصادره کردند ولی در زمان ورود به مکه با مقاومت و مقابله مردم مواجه شدند اما یارانش «شمشیر بر مردم نهاده، وارد مکه شدند و طواف کعبه

نمودند». (۱۰۱) البته در این منبع بیش از این دیگر توضیحی داده نشده است.

قیام ادریس حسنی: وی فرزند موسی الثانی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبد الله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بود که در سال ۲۵۰ ه، یعنی همزمان با قیام زیدیان و حسن بن زید در طبرستان، در ری به همراه احمد بن عیسی بن حسین بن علی بن ابی طالب قیام کرد. ولی نتوانست همچون علویان زیدی طبرستان حکومتی تشکیل دهد و بلافاصله قیامش سرکوب شد. او در سال ۳۰۰ ه در گذشت. قبر و بارگاهش در ناحیه کرخ بغداد (محله کراده) هنوز باقی است. (۱۰۲)

قیام حسین بن محمد علوی: فرزند حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب معروف به حرون که در سال ۲۵۱ ه در کوفه قیام کرد. بلافاصله مستعین خلیفه وقت عباس بن مزاحم بن خاقان را مأمور دفع وی کرد. مزاحم هم در جنگی سخت بسیاری از یاران او را کشت و بقیه را اسیر کرد اما خود حسین جان سالم به در برد و به سامرا رفت و بار دیگر در آنجا خروج کرد؛ ولی این بار دستگیر شد و به مدت ده سال در زندان ماند تا بعدها معتمد او را آزاد کرد. با این وجود او بار دیگر در سال ۲۶۹ ه قیام کرد که باز هم دستگیر و حبس شد تا در سال ۲۷۱ درگذشت. ابوالفرج اصفهانی که خودش نیز زیدی مسلک بود، نوشته است که قیام وی برای دفاع از حق نبوده و خود دیده بود که مردم طرفدارانش را نکوهش می‌کردند. (۱۰۳)

قیام اسماعیل بن یوسف علوی: وی پسر ابراهیم بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بود که در اوج فساد و ظلم اشراف و ثروتمندان

بنی‌عباس، در سال ۲۵۰ و به قولی ۲۵۱ ه در مکه قیام کرد. طبری در این باب نوشته است: «او در مکه قیام نموده و سرای جعفر بن فضل عاملِ مکه و یاران سلطان را غارت و مالی را که برای ترمیم چشمه آورده بودند بگرفت. آن‌ها هر چه طلا در مکه و نیز طلا، نقره و بوی خوش در خزینه‌های مکه و حتی پوشش کعبه را بربودند. از مردم (ثروتمندان) نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ دینار بگرفتند... مکه را غارت کرده و بسوختند. آنگاه پس از ۵۰ روز به مدینه رفتند... دو باره به سال ۲۵۲ به مکه باز گشتند و با سپاه خلیفه حرب نمودند که قرب به ۱۰۰۰ کس از حج گزاران کشته شدند و باز هم مکه را غارت کردند... مردم از گرسنگی تلف‌شدند که به جده رفته و دارایی‌های بازرگانان و چهارپا داران را بگرفتند و سرانجام به عرفه رفتند. در اینجا با سپاهیان خلیفه معتز حربی شدید در گرفت که بسیاری کشته و اسماعیل نیز مقتول گشت». (۱۰۴) یعقوبی نیز همین حوادث را ثبت نموده و در ادامه نوشته است که بعد از مرگ اسماعیل: «برادرش محمد بن یوسف که بیست سال بزرگ‌تر بود به جایش نشست و مردم از وجود او زحمت‌ها دیدند. عاقبت معتز، ابوالساج اشروسی را به جنگ وی فرستاد که جمعی از مردان محمد کشته شده و خود وی به یمامه و بحرین گریخت. اعقاب وی به نام بنی‌خضر معروف و تا کنون آنجایند». (۱۰۵)

همان گونه که مشاهده می‌شود، درست در سال ۲۵۰ و ۲۵۱ ه ق که زیدیان علوی توانسته بودند تحت امامت حسن بن زید حکومت زیدی خود را در طبرستان و سپس دیلمان، استراباد و گرگان گسترش دهند، چند قیام دیگر توسط علویان زیدی در ایران و حجاز و کوفه هم بر پا گردید. غیر از موارد یاد شده، در منابع تاریخی به قیام‌های دیگری نیز اشاره شده است. در زیر به چند نمونه دیگر که ابن اثیر و مسعودی آن‌ها را ثبت و ضبط کرده‌اند به طور خیلی خلاصه اشاره می‌گردد:

الف): حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل ارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی معروف به کرکی در زنجان و قزوین سر بر آورد که کارگزاران طاهریان او را فراری دادند. (۱۰۶)

ب): مردی علوی در همین سال (۲۵۰) در منطقه نینوا در حوالی عراق خروج نمود که هشام بن ابی دُلَف در ماه رمضان آنان را در هم کوفت که بسیاری مقتول و علوی خود به کوفه گریخت.

پ): علی بن زید و عیسی بن جعفر علوی در کوفه قیام کرد و معتز سردار خود سعید بن صالح معروف به حاجب را با سپاهی بزرگ به مقابله آنان فرستاد. آن دو طالبی گریخته و یارانشان کشته شدند. (۱۰۷)

ت): هم در این سال عیسی بن حسنی و علی بن زید حسنی در کوفه خروج نمودند و خون عبدالله بن محمد بن داوود بن عیسی حکمران کوفه را بریختند. (۱۰۸)

قیام صاحب الزنج: همان گونه که در صفحات قبل ذکر گردید، اکثر داعیانی که در زمان معتصم و بعد از وی قیام کردند، از بین زیدیان بودند. ابن خلدون نوشته که: «یکی از پیشوایان آنان علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بود که در بصره خلفا در تعقیبش بودند. سرانجام پسر عمش علی بن محمد بن حسین را دستگیر و به قتل رساندند. بعد از کشته شدن وی، مردی در ری خروج کرد و خود را همان علی بن محمد بن احمد بن عیسی خواند که در جستجویش بودند. (این واقعه در سال ۲۵۵ ه در زمان خلافت مهتدی و در اوج پیروزی‌های زیدیان علوی طبرستان بود که پس از ۵ سال بسیاری از نقاط را در

گرگان و استراباد هم متصرف شده بودند).

این داعی بصره را گرفت و سپس با علی بن محمد که خود را به جای او جا زده بود دیدار کرد، اما متوجه شد که همگان او را به‌خوبی می‌شناسند. به همین جهت از ادعای پیشین خود عدول نموده و گفت از فرزندان یحیی بن زید (برادر عیسی) مقتول در جوزجان است. من (ابن خلدون) می‌پندارم که او حسین بن طاهر بن یحیی المحدث بن حسین بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بود». (۱۰۹)

تعدادی از مورخین او را از خوارجِ شاخه ازارقه، ایرانی و متولد در زنینِ ری معرفی کرده اند که در سال ۲۴۹ ه به بحرین رفت و ادعا کرد که از فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب است. مردم بحرین «به او ایمان آورده و وی را همچون پیامبر می‌پنداشتند و خراج زیادی به او می‌دادند». اندکی بعد به بیابان احساء نزد بنی‌شماس رفت و مدعی شد آیاتی بر او نازل شده است. او در سال ۲۵۴ به بصره رفت و ۲۰۰۰۰ کشتی را تاراج کرد که سبب شد بی‌درنگ در پی دستگیری او برآیند؛ بنابراین در حالی که زن و فرزندانش اسیر شده بودند، به بغداد گریخت و در آنجا خود را محمد بن احمد بن عیسی بن زید معرفی کرد و عده‌ای را به دور خود گرد آورد ولی چون شنید چند ماه بعد زن و فرزندانش آزاد شده‌اند، مجدداً در سال ۲۵۵ به همراه چند تن از یارانش به بصره باز گشت و در بین برده‌های سیاهِ زنج در شوره زارهای آن نواحی به تبلیغ پرداخت و آنان را علیه اربابانشان شوراند. این قیام یکی از جنبش‌های بردگان در قرن ۳ ه محسوب می‌شود که به مدت ۱۵ سال به درازا کشید. به همین جهت بسیاری از علویان، خوارج و بردگان ستم‌دیده به آن پیوستند و رهبرش صاحب‌الزنج لقب گرفت. آن‌ها بندر بصره و

گلوگاه منطقه عراق را کاملا در اختیار داشتند و توانستند کشتی‌ها و کالاهای زیادی را ضبط و مصادره کنند.

صاحب الزنج و پیروانش در سال ۲۵۶ ه اُبُلّه را فتح و آنجا را به آتش کشیدند. سال بعد هم زنگیان به فرماندهی یحیی بن عمر بحرانی و علی بن آبان در بصره دست به کشتار و ویرانی زدند. این امر سبب شد در سال بعد (۲۵۸ ه) خلیفه معتمد برادر خود ابواحمد موفق را به جنگ آنان بفرستد که توفیقی نیافت. سپس در سال ۲۶۱ بار دیگر ابو احمد موفق به جنگ زنگیان آمد و به قول ابن خلدون: «مشاهده نمود که بر روی پرچم‌های آنها نوشته شده خداوند از مومنان جان‌ها و مال‌های‌شان را خرید تا بهشت را بدان‌ها ارزانی دارد».

سرانجام موفق با سپاه فراوان و تجهیزات کامل توانست پس از چهار سال نبردهای خونین که همراه با محاصره غذایی آنان، ویرانی پل‌ها و جنگل‌ها و تخریب سدهای متعددی که سیاهان زنگی ساخته بودند، بر آنان فایق آید. صاحب الزنج نیز در ۲ صفر سال ۲۰۷ ه کشته شد و این قیام هم پس از ۱۴ سال و ۴ ماه و ۶۶ روز مقاومت در خون نشست. (۱۱۰) لازم به ذکر است که بسیاری از مورخین، مخصوصاً طبری و ابن اثیر به شرح کامل این قیام پرداخته‌اند. فقط در تاریخ طبری ۳۵۰ صفحه به این قیام اختصاص داده شده است. این قیام حدود پانزده ساله شرایط مساعدی را برای سایر قیام‌ها از جمله علویان زیدی به‌وجود آورد و چنان خلیفه و درباریانشان را درگیر خود کرده بود که کمتر توجهی به سایر قیام‌ها می‌نمودند.

قیام علی بن زید علوی: وی در سال ۲۵۶ ه خروج کرد و بار اول در جنگ با شاه بن میکائیل سردار اعزامی معتمد پیروز هم بر آمد اما معتمد فرصت تجدید قوا به او

نداد و این بار سپاهی به سرداری کیجور ترک به جنگ وی فرستاد. علی بن زید به ناچار به منطقه محل اسکان بنی‌اسد رفت و در آنجا با سپاه کیجور مصاف داد. اما شکست خورد و یاران بسیاری از او کشته یا اسیر شدند. خود وی به کوفه گریخت و در سال ۲۶۰ در همانجا درگذشت. (۱۱۱)

قیام قرمطیان: طبری و ابن خلدون نوشته‌اند که: «در سال ۲۷۸ ه ق یکی از داعیان شیعه به نام فرج بن عثمان که او را قرمط می‌نامیدند، مدعی شد که از سوی احمد بن محمد بن حنفیه مأمور شده و او را نیز مهدی منتظر نامید». در منابع مختلف پیشوای قرمطیان یعنی حمدان قرمط را حصیر بافی ساده معرفی کرده‌اند. او و عبدان گویا را که از طرف رئیس پنهانی جنبش که «صاحب الظهور» نامیده می‌شد، عامل ارتباط با طرفدارانشان قلمداد می‌کردند.

در زمانی که زنگیان خروج کرده بودند، قرمطیان هم از فرصت بهره بردند و در بحرین و مرکز آن لحسا، ابو سعید حسن چنابی در رأس قیام قرار گرفت. سپس در نقاطی چند طرفداران آن‌ها به جنب‌وجوش افتادند، طوری که به نوشته جوینی: «فتنه آنان در کوفه چنان عظیم گشت که خلفا از کار آنان عاجز ماندند». یک بار در زمان زیارت حاجیان در مکه، قرمطیان ناگهان به آن شهر حمله بردند: «آنجا را غارت و چندین هزار ساکنان شهر و حجاج را کشته و یا به اسارت بردند... چاه زمزم را از کشتگان انباشتند و حجر الاسود را پاره کردند». به نوشته ناصر خسرو، در زمان حضور قرمطیان در لحسا، مردمش نمازهای روزانه را نمی‌خواندند، محرمات دینی رعایت نمی‌گردید و گوشت همه حیوانات را خوردند».

آنها در نقاط مختلف و در طول چند سال قیام‌های متعددی داشتند. در یک مورد مؤلف کتاب التنبیه و الاشراف نوشته است که: «... قرمطی فرمانروای شام بود و

خود را به خاندان ابی طالب منسوب می‌نمود. وی به سال ۲۸۹ خروج کرده و به رقه در مصر و سپس دمشق رفت. او در سفر دومش به مصر مقتول گردید و با برادرش بیعت نمودند. وی هم از دمشق به حمص و بعلبک رفت. در اینجا مکتفی خلیفه خود با سپاه بیامد و قرمطی را اسیر و به بغداد برد و در آنجا او و سران قرمطی دیگر را بر سکوی مصلای عتیق شرقی مدینه به قتل رساند. در پی آنان قرمطی دیگر بر آمد». طبری اوج این قیام را در سال ۳۱۲ و نا امن شدن راه حجاج دانسته است. به‌علاوه دایره گستردگی این نهضت در طول چند دهه به ری، کرج، اصفهان، طبرستان و گرگان هم کشیده شده بود. به همین دلیل به نوشته خواجه نظام الملک در زمان وشمگیر زیاری حاکم گرگان با همیاری ابوالحسن سیمجور، قرمطیان را به شدت سرکوب کردند. (۱۱۲)

قیام محمد و علی علوی: این دو فرزندان حسین بن جعفر بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بودند که در سال ۲۷۱ ه به مدینه آمدند، گروهی از مردم آنجا را به قتل رسانده و از گروهی هم باج و اموال‌شان را گرفتند. به نوشته ابن اثیر: «مردم مدینه چهار آدینه در مزگت پیامبر نه نماز به آدینه گزاردند و نه به گروه». در مورد این اتفاق فضل بن عباس علوی چهار بیت شعر سروده که ابن اثیر آن‌ها را نیز ثبت کرده است. (۱۱۳)

قیام علوی: سال بعد از بر دار کردن منصور حلاج، یعنی در سال ۳۰۳ ه: «مردی در جامده خود را علوی خواند و قیام نمود و حاکم آنجا را مقتول کرد. آنگاه همه چیز را به تاراج برده و از باج‌خانه که دارایی‌های بسیار داشت، همه را بربود.. اما او را کشته و یارانش را نیز مقتول یا اسیر کردند». (۱۱۴)

قیام علوی نقابدار: ابن اثیر در باره وی نوشته است: «در ذی الحجه سال ۳۵۳ ه مردی در کوفه قیام کرد که علوی بود و نقاب بر چهره داشت. میان او و ابوالحسن

علوی ماجراها روی داد. چون معزالدوله دیلمی از موصل باز گشت آن مرد علوی گریخت». (۱۱۵)

قیام علوی مدعی: اعتراضات و قیام‌های متعدد علویان که گاه مدعیان حیله گر را نیز به‌خاطر منافع شخصی تحریک به شورش و عصیان می‌نمود، تا چهار قرن بعد از این تاریخ هنوز ادامه داشت، طوری که در قرن هفتم ه هنوز عده‌ای با انتساب خود به خاندان پیامبرهمچنان در پی کسب قدرت بودند. در این مورد ابن خلدون نوشته است: «در سال ۶۸۰ ه مرزوق بن ابی عماره معروف به الدعی (داعی) که خیاط بود و هوای پادشاهی در سر می‌پخت، از مسیله به صحرای سجلماسه رفت و در میان اعراب معقل مدعی گردید که منسوب به اهل بیت پیامبر است. و گفت نسب به پیامبر رسانده و فاطمی است، همان فاطمی که منتظر ظهور وی هستید. مردم گردش بر آمدند و روزی چند اطراف او گفتگوها بود». (۱۱۶)

منابع

۱- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۸۲

۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۳۵

۳- جنبش‌های دینی ایرانی، صص ۱۴۴ تا ۱۶۳ - از عرب تا دیالمه، صص ۶۱۳ و ۶۱۴

۴- همان، ص ۱۸۸ - تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن ۴، صص ۸۲ تا ۱۸۸

۵- سیاست نامه (سیر الملوک)، صص ۱۸۲، ۱۸۳ و ۲۳۱

۶- تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۱۷۰- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۴۰۴ تا ۴۰۶- از عرب تا دیالمه، ص ۶۱۰ - جنبش‌های دینی ایرانی، صص ۱۶۸ تا ۱۷۹

۷- از عرب تا دیالمه، صص ۶۱۱ و ۶۱۲

۸- العبر، ج ۲، ص ۳۶۳- الکامل، ج ۸، صص ۳۴۸۵ تا ۳۴۸۷- تاریخ اجتماعی ایران، ۶۱۶

۹- همان، صص ۳۷۸ و ۳۷۹- همان، صص ۳۵۵۱ و ۱۵۶۳- همان، صص ۳۷۸ و ۳۷۹ - همان، صص ۶۱۷ تا ۶۲۸- جنبش‌های دینی ایرانی، صص ۲۲۶ و ۲۳۱

۱۰- تاریخ طبری، ج ۱۳، صص ۵۸۰۴ تا ۵۸۱۰ و ۵۸۱۷ تا ۵۸۵۹- الکامل، ج ۹، صص ۳۹۸۲ تا ۳۹۸۶ و ۳۹۹۲ تا ۴۰۱۲ - بابک خرمدین دلاور آذربایجان، ص ۲۲ - از عرب تا دیالمه، صص ۶۲۹ تا ۷۳۸

۱۱- الکامل، ج ۸، ص ۳۵۷۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۸

۱۲- همان، ص ۳۶۷۵

۱۳- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۷۷

۱۴- ترجمه الفرق بین الفرق، صص ۱۹۲، ۱۹۳ و ۲۰۳

۱۵- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۷۱ و ۷۲

۱۶- تاریخ طبری، ج ۱۳، صص ۵۸۹۰ تا ۵۹۱۹ و ۵۸۹۷

۱۷- البلدان، صص ۱۵۱، ۱۵۴ و ۱۵۵ - ترجمه الفرق بین الفرق، صص ۱۹۲، ۱۹۳ و ۲۰۳ - تاریخ گزیده، ص ۳۱۸ - تاریخ طبرستان، صص ۲۰۷ تا ۲۲۰ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۶۳ و ۱۶۴ - تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۷۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۵۰۳ و ۵۰۴

۱۸- تاریخ تشع در ایران تا...، صص ۱۱۰ تا ۱۱۴

۱۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، صص ۲۰۸ تا ۲۲۱

۲۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۷۸ به بعد

۲۱- همان، صص ۲۰۱ تا ۲۰۳

۲۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹
۲۳- تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۲۸۴ تا ۳۴۴۵، ۳۲۰۵ و ۳۳۲۳
۲۴- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۳۴۸
۲۵- العبر، ج ۲، صص ۵۲ تا ۶۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۰۳ تا ۲۰۹
۲۶- تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، کیمبریج، ج ۴، ص ۳۷ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۷
۲۷- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱
۲۸- الکامل، ج ۴، صص ۲۳۵۹، ۲۴۰۵ تا ۲۴۵۲ و ۲۴۴۶ تا ۲۴۷۹
۲۹- اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۹ - دایرةالمعارف تشیع ج ۶، ص ۳۱۵
۳۰- الکامل، ج ۳، ص ۱۰۹ - خوارج در ایران، ص ۱۹
۳۱- التنبیه و الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۲ - خوارج در ایران، ص ۲۱
۳۲- خوارج در ایران، صص ۵۰ و ۵۱
۳۳- العبر، ج ۲، صص ۲۶۴، ۲۶۵ و ۲۷۳

۳۴- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۸۸

۳۵- دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی، ص -۱۴۷تاریخ شیعه در ایران تا...، ص ۳۰۴

۳۶- تاریخ سیستان، ص ۱۶۰

۳۷- الملل والنحل، صص ۹۷، ۹۸ و ۱۶۹

۳۸- الکامل، ج ۳، ص ۲۳۳ - خوارج در تاریخ، صص ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۲ و ۱۳۳ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۴۵ - اخبار الطوال، ص ۲۸۰

۳۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۷

۴۰- همان، ص ۵۲۶

۴۱- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن ۴ ه، ص ۳۸

۴۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، صص ۲۹۶ و ۲۹۷

۴۳- تاریخ شیعه و فرقه‌های ایلامی تا قرن ۴ ه، ص ۳۸

۴۴- الکامل، ج ۸، ص ۳۵۵۵

۴۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ص ۵۸۱

۴۶- همان، ص ۵۷۳

۴۷- الکامل، ج ۷، صص ۳۰۷۹ و ۳۰۸۱

۴۸- تاریخ یعقوبی، صص ۲۹۷ و ۲۹۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۹

۴۹- همان، ص ۲۹۸- مقاتل الطالبین، صص ۹۰ و ۹۱

۵۰- بحارالانوار، ج ۱۱، صص ۲۵، ۳۵ و ۳۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ص ۵۸۳

۵۱- العبر، ج ۲، صص ۱۸۶ تا ۱۹۰

۵۲- عمدةالمطالب، ص ۲۴۶ - تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۹۱، ۹۲، ۹۶ و ۱۳۷- الفخری، ص ۹۶- مهاجران آل ابوطالب، صص ۱۸۹ تا ۱۹۱

۵۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸

۵۴- الکامل، ج ۴، ص ۲۴۶ و ج ۶، ص ۲۴۶- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۲- سیره و قیام زید بن علی، ص ۲۰۳

۵۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، صص ۵۸۰ تا ۵۸۵

۵۶- ترجمه تاریخ طبری، صص ۴۴۱ و ۴۴۲

۵۷- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۶

۵۸- العبر، ج ۲، صص ۱۸۶ تا ۱۹۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۱

۵۹- تاریخ گزیده، صص ۲۸۵ و ۲۸۷- تاریخ یعقوبی، ص ۲۸۵

۶۰ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۸

۶۱- التنبیه و الاشراف، صص ۳۰۳ و ۳۰۴- امالی، شیخ صدوق، ص ۳۹۲- تاریخ طبری، ج ۸، صص ۲۴۳ و ۲۶۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۲- روضةالصفا، ج ۳ صص ۳۳۸ تا ۳۴۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۶۶

۶۲- مقاتل الطالبین، صص ۸۶ و ۱۰۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۸۹

۶۳- فهرست بناهای تاریخی و اماکن...، صص ۱۹۷ و ۱۹۸

۶۴- النقص، ص ۴۵۸

۶۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، صص ۴۲۱ و ۴۳۱

۶۶- تاریخ یعقوبی، ص ۲۹۸

۶۷- العبر، ج ۲، ص ۳۱۷- سیره و قیام زید بن علی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴

۶۸- سیره و قیام زید بن علی، ص ۸۱

۶۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۹

۷۰- تاریخ گزیده، ص ۲۸۵

۷۱- تاریخ طبری، ج ۱۰، صص ۴۳۳۹ و ۴۳۴۰

۷۲- العبر، ج ۲، صص ۱۸۹ و ۱۹۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۶- الکامل، ج ۷ صص ۳۱۲۲ و ۳۱۲۳

۷۳- به نقل از: تاریخ شیعه و فرقه های...، صص ۱۵۹ و ۱۶۰

۷۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، صص ۳۶۶ و ۳۶۷

۷۵- روضةالصفا، ج ۳، ص ۳۴۹

۷۶- سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی...، صص ۱۹۵ تا ۱۹۸

۷۷- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۳۹- مقاتل الطالبین، صص ۱۱۵ تا ۱۱۷

۷۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۶۷

۷۹- تاریخ بناکتی، صص ۱۰۳ و ۱۳۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۹

۸۰- الکامل، ج ۸، صص ۳۴۰۵، ۳۴۳۲، ۳۵۹۱ و ۳۵۱۶

۸۱- الکامل، ج ۸، ص ۳۴۳۸

۸۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۹

۸۳- مهاجران آل ابوطالب، صص ۱۱۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۰۴، ۳۳۳ و ۳۹۰

۸۴- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۹۸ و ۲۹۹

۸۵- همان، صص ۳۰۰ و ۳۰۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۶۵ تا ۳۷۲- الکامل، ج ۸ صص ۳۴۴۳ تا ۳۴۵۸ و ۳۵۴۹

۸۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، صص ۳۱۴ و ۳۱۵

۸۷- زین الاخبار، صص ۱۲۵ و ۱۲۶

۸۸- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۷۳- مقاتل الطالبین، صص ۴۳۱ و ۴۳۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۶۷

۸۹- الکامل، ج ۷، صص ۳۶۴۳ و ۳۶۴۷- تاریخ ایران از دوران نخستین اسلامی، ص ۸۹

۹۰- تاریخ بناکتی، ص ۱۵۰- زین الاخبار، صص ۱۲۷ و ۱۲۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۶۷

۹۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۶۷

۹۲- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۲۸۱

۹۳- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، صص ۳ و ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۸۲

۹۴- زین الاخبار، صص ۱۳۳ تا ۱۳۵- تاریخ طبری، ج ۱۳، صص ۵۶۲ تا ۵۶۳۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۹- العبر، ج ۲، صص ۴۴۱ تا ۴۴۳ و ج ۳، صص ۱۱ تا ۱۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۶۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۱

۹۵- العبر، ج ۲، ص ۴۴۶

۹۶- همان، صص ۴۴۵ و ۴۴۶- الکامل، ج ۹، صص ۱۵۹ تا ۱۶۱- مروج الذهب، ج ۲ صص ۴۴۰

۹۷- مهاجران آل ابوطالب، صص ۱۹۱، ۱۹۲ و ۵۴۹- سراج الانساب، صص ۱۵۹ تا ۱۶۱

۹۸- تاریخ طبری، ج ۱۳، صص ۵۸۰ و ۵۸۰۱- مقاتل الطالبین، ص ۳۸۴- زین الاخبارص ۱۳۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۶۴- العبر، ج ۳، ص ۱۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶۶- الکامل، ج ۹، صص ۳۹۷۷ و ۳۹۷۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۶

۹۹- الکامل، ج ۹، صص ۴۱۱۲، ۴۱۱۶ و ۴۱۱۷- العبر، ج ۲، صص ۵۱۴ و ۵۱۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۵۲۹ و ۵۳۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۰۱ و ج ۴، ص ۳۶۵

۱۰۰- به نقل از: تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۲۷۲

۱۰۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۰

۱۰۲- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۶۷

۱۰۳- همان، ج ۶، ص ۱۵۳- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۲۰۴- روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ص ۱۶۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۵۹- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۲۷

۱۰۴- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۲۲۸

۱۰۵- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۸۱ و ۵۷۸

۱۰۶- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۲۸

۱۰۷- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۸۱ و ۲۶۹

۱۰۸- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۷۸

۱۰۹- تاریخ طبری، ج ۱۵، صص ۶۳۹۷ تا ۶۴۵۰ و ۶۴۲۴- العبر، ج ۲، صص ۵۴۵ تا ۵۴۷، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۹۴، و ج ۳، صص ۲۶ تا ۳۲

۱۱۰- التنبیه و الاشراف، ص ۳۵۵- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۲۹۸، ۴۳۰۴ تا ۴۳۳۵۴۳۰۸ تا ۴۳۳۸، ۴۴۴۷ و ۴۲۶۷ تا ۴۳۷۷- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۹۵ و ۹۹۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، ص ۲۴۱- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۱۶

۱۱۱- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۳۰۰ - العبر، ج ۲، ص ۵۵۳

۱۱۲- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۵۳- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۰۱- العبر، ج ۳، صص ۱۴۰ تا ۱۴۷ و ج ۲، صص ۶۰۵ و ۶۵۶ - التنبیه و الاشراف ۳۵۷ صص تا ۳۶۲- سیر الملوک، صص ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۱۱ و ۳۸۶- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۴۲ و ج ۱۳، ص ۶۹۰۴- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۴۸۸ و ۴۵۳۷ و ج ۱۱ ص ۴۷۷۷

۱۱۳- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۴۵۹

۱۱۴- تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۶۸۸۵

۱۱۵- العبر، ج ۵، صص ۴۱۹ و ۴۲۰

تشکیل دولت‌های علوی زیدی در خارج از ایران

همچنان‌که در مناطق مختلف عرب‌نشینِ منطقه عراق مثل کوفه، بصره و... و نیز چند نقطه از ایران علویان قیام کرده و یکی از آنها همچون زیدیان طبرستان توانستند دولتی تشکیل دهند، در خارج از سرزمین ایران هم گروه‌های دیگری از علویان با قیام‌های خود در صدد تشکیل حکومت بر آمدند. به تعبیر دیگر ناکامی قیام‌های علویانِ ضد خلافت در عراق و حجاز سبب شد رهبران چنین جنبش‌هایی با تغییر دادن منطقه جغرافیایی قیام‌ها، در نواحی دور از مرکز خلافت به تکاپو بیفتند. تعدادی‌اندک از این گروه توانستند در چند جا حکومت علوی تشکیل دهند. در زیر به معرفی مختصر قیام‌موفق و نیز نا کام این گروه‌ها می‌پردازیم.

- **ادریسیان:** یکی از نخستین دولت‌های علوی که منسوب به ادریس بن عبدالله بود و در اواخر قرن ۲ ه در مغرب بنیان نهاده شد. ادریس از جمله معدود کسانی بود که از قیام فخ جان سالم به در برده و به مصر و سپس طنجه در مغرب رفت و قبایل آن دیار را به فرمان خویش درآورد. هر چند وی به امر هارون و به دست شمّاخ یمانی مسموم و کشته شد، اما پس از وی دوازده تن از اعقابش به فرمانروایی رسیدند. آن‌ها تا پایان دولت یحیی چهارم (۳۰۷) استقلال داشتند، اما از آغاز حکومت حسن حجّام (۳۱۳) تا پایان دوره حسن بن قاسم (۳۷۵ ه ـ ۹۸۵ م) زیر نفوذ فاطمیان مصر یا امویان‌اندلس (اسپانیای بعدی) به حیات خود ادامه دادند.

- **فاطمیان:** گروهی از علویان بودند که همزمان با تلاش حمدانیان در شام و عراق توانستند در مغرب دولتی را به‌وجود آوردند و خود را منسوب به حضرت فاطمه کنند اما این انتساب همواره از سوی مخالفان به‌ویژه عباسیان مورد تردید قرار می‌گرفت.

- در یمن زیدیان حکومتی تشکیل دادند که چندین قرن به درازا کشید. به دلیل اهمیت این حکومت زیدی و نیز شخصیت‌های برجسته آنان، این گروه را به طور مجزا و به اجمال در صفحات پایانی این کتاب معرفی کرده‌ایم.

- در عهد هارون‌الرشید یک نفر به نام محمد بن جعفر بن یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب به سوی مصر، مغرب و هرات رفت و تلاش‌هایی از خود بروز داد که سرانجامی نداشت و عاقبت هم مسموم و کشته شد(. ۱)

- در سال ۲۰۷ ه به خاطر ظلم مأموران عباسی در یمن، مردم با عبدالرحمان بن احمد طالبی در ولایت عک بیعت و سپس قیام کردند؛ اما مأمون بی‌درنگ دینار بن عبدالله را با سپاه انبوه به همراه امان‌نامه برای عبدالرحمان بدان سوی روانه کرد. با رسیدن این سپاه عبدالرحمان تسلیم شد و نزد مأمون رفت. (۲)

- در سال ۲۵۵ ه ق مردی علوی به نام احمد بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن طباطبا در منطقه برقه، صعید و اسکندریه مصر قیام و ادعای خلافت و امامت کرد؛ اما با انتشار اخبار کروفرها و نیز ازدیاد هوادارانش، احمد بن طولون سپاهی به آن سو فرستاد که او را شکست داد و سرش را هم بریدند. اندکی بعد در پی وی، مرد علوی دیگری به نام ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابن صوفی دست به قیام زد. او و پیروانش شهر اَسنا را تصرف و غارت کردند. احمد بن طولون برای وی هم سپاهی دیگر اعزام کرد که شکست خوردند و دست و پای سردار وی را بریده و بدنش را چهار میخ کردند. احمد بار دیگر سپاهی بزرگ‌تر فرستاد تا توانست آنها را در هم بکوبد. (۳) اما ابن صوفی به اشمونین و اسوان گریخت و در آنجا دست به قتل و غارت زد. سپس با

آمدن سپاه جدید احمد بن طولون، به مکه رفت اما در این شهر یارانش پراکنده گشتند و خودش توسط والی مکه دستگیر و نزد احمد بن طولون فرستاده شد. او را مدتی زندانی کردند که پس از مدتی رها شد و به مدینه رفت و در آنجا درگذشت. (۴)

- در یمامه، مکه و مدینه هم چندین بار توسط علویان تلاش‌هایی برای تشکیل حکومت شد. در یمامه دولت بنی‌الاخضر توسط محمد بن یوسف بن ابراهیم بن موسی الجون بن عبدالله بن حسن مثنی تأسیس شد. ابتدا برادر محمد بن یوسف یعنی اسماعیل در بادیه حجاز به سال ۲۵۲ خروج کرده و مکه را متصرف شده بود؛ اما چون درگذشت برادرش محمد به یمامه رفت و آنجا را فتح کرد. بعد از وی فرزندانش وارثان او شدند تا عاقبت قرمطیان از راه رسیدند و بر آنان غالب آمدند. (۵)

در مکه چند قیام ناکام دیگر هم انجام گرفته بود که در صفحات قبل و در زمان معرفی قیام‌های علویان بدان‌ها اشاره شد. یک‌بار هم بنی‌سلیمان بن داوود بن حسن مثنی در عهد مأمون دولتی مستعجل در مکه ایجاد کرد که بعدها به‌دست هواشم از بین رفت. (۶)

- در سال ۳۰۰ ه ابن الرضا محسن بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر در دمشق قیام کرد که ابوالعباس احمد بن کیغلغ با او جنگید و پس از شکست دادن او، سرش را بریدند و بر سر پلی در مدینه آویختند. (۷)

علویان همدان

در این قسمت به معرفی شیعیان علوی دیگری می‌پردازیم که در منطقه همدان و چند مکان دیگر به دو جناح رادیکال و میانه‌رو تقسیم شده بودند. مهاجرت و ورود علویانِ سادات حسنی به ناحیه همدان مصادف بود با نیمه دوم قرن سوم ه و زمان پیدایش حکومت علویان زیدی در طبرستان. ابن شادی نوشته است: «جماعتی با سید ابوالقاسم بطحانی به همدان آمدند و املاک خریدند... آنگاه قدرت و نیرو گرفتند و تشیع مردم این شهر به‌دست همین علویان انجام گرفت». با ورود این عده، از همان آغاز ریاست شهر به روسای آنان واگذار شد که به «رئیس»، «شریف» و «علاءالدوله» معروف شدند اما اوج اقتدار آنها در قرن ششم ه و در عهد سلجوقیان بود که به خاندانی کهن و اشرافی تبدیل شده بودند. به همین جهت عده‌ای آن‌ها را دست‌پرورده خلفای عباسی (احتمالا در برابر رادیکال‌های انقلابی علوی) دانسته‌اند. (۸)

از سال ۲۵۰ تا ۶۵۰ ه ق چندین تن از این روسای سادات حسنی شهرت زیادی داشتند که عبارت بودند از:

۱- رئیس سید ابوالحسن علی بن ابوعبدالله (اول) حسین که اولین نفر با عنوان «رئیس همدان» بود.

۲- شریف زکی ابوالحسن علی بن ابوعبدالله (دوم) حسنی همدانی که صاحب بن عباد وزیر معروف آل بویه دیلمی دخترش را به عقد وی در آورده بود.

۳- علاءالدوله امیر سید مرتضی ابوهاشم زید بن امیر ابوالفضل حسین حسنی همدانی (۴۲۰- ۵۰۲) اولین نفر از رئیسان بود که اولین بار لقب علاءالدوله گرفت یعنی این لقب از قرن ۵ ه به بعد به رئیسان داده شد. او ثروت عظیمی داشت که زبانزد خاص و عام بود. اتفاقاً دلیل اصلی شهرتش هم به‌خاطر عداوت وی با

ضیاءالملک قوام‌الدین احمد پسر خواجه نظام الملک معروف بود که سبب شد به امر سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی ۷۰۰۰۰۰ تا ۹۰۰۰۰۰ دینار از ثروت او را مصادره کنند، بدون آنکه «بهر آن ملکی بفروشد و یا دیناری وام کند و یا مخده از پشت خود بجنباند». وی چهل و هفت سال ریاست همدان را بر عهده داشت. ابن‌فوطی نوشته است که وی عامل اصلی گرایش مردم همدان به تشیع بود.

۴- علاءالدوله امیرسید ابوشهاب زریر بن امیر ابوهاشم زید حسنی همدانی که اموال وی هم توسط محمود بن محمد سلجوقی مصادره شد. او در سال ۵۱۵ ه در بیستون در گذشت.

۵- علاءالدوله تاج‌الدین دولتشاه بن ابوشهاب زریر که اموال او نیز به فرمان قوام‌الدین درگزینی وزیر سلجوقیان مصادره و خودش در عراق عجم کشته شد. عین القضات همدانی رساله علایی خود را به نام او نوشته بود.

۶- علاءالدوله امیرسید مجدالدین بن ابوالعینا انوشیروان حسنی که از روسای صوفی مسلک همدان بود و شاید گنبد علویان همدان ابتدا خانقاه و سپس آرامگاه وی بوده باشد. (۹)

این عده از معروف‌ترین رجال علوی همدان بودند که با حمله مغول به سال ۶۱۸ ه بساطشان جمع شد. (۱۰)

اما یک گروه از علویان این خطه هم «اهل حق» بودند و به بخشی از آراء و عقاید خرمدینان از جمله به تناسخ اعتقاد داشتند. رهبران برجسته این گروه عبارت

بودند از سید حسین مبارکشاه علوی (۴۲۱-۳۶۶)، سید ابراهیم علوی (بابا ناوس)، سید محمد زاهد رضوی خراسانی (پیر خضر شاهویی)، سید بابا علی همدانی، سید موسی برزنجی همدانی و برادرش سید عیسی، سلطان سیدالحق برزنجی، شاه ابراهیم علوی برزنجی، سلطان سید احمد علوی برزنجی (بابا یادگار) و...

از بین رهبران رادیکال و انقلابی علویان این نواحی از کشور ایران باید از مبارکشاه و شاه خُشین نام برد که بنیان‌گزار این جریان هم محسوب می‌شدند. آنها علیه عباسیان در کوهپایه‌های زاگرس از همدان تا کردستان، کرمانشاه، لرستان، آذربایجان، خوزستان و مخصوصاً اورامان، زور و خود همدان، تلاش‌های زیادی کردند. این رهبران مسئله سفیدپوشی را در برابر سیاه‌پوشی عباسیان ترویج کردند طوری که هنوز پیروان اهل حق سفید می‌پوشند. اورامان مقر تبلیغ مبارکشاه بود که بعدها گوران‌ها (قلعه نشینان جنگجوی کرد) هم به او پیوستند. مبارکشاه غیر از اعتقاد به ولایت علی و سلسله فرزندانش، به شخصیت‌های قبل از اسلام مثل زرتشت و زروان هم توجه ویژه‌ای داشت. عده‌ای معتقدند باباطاهر و عین القضات به باورهای مبارکشاه اعتقاد داشتند. (۱۱)

بعد از مبارکشاه، سید ابراهیم علوی (بابا ناوس) جانشینش شد. سادات علوی طرفدار وی به سادات سرگت مشهور شدند که بعد از رواج آئین نقشبندیه در کردستان، به آنها پیوستند. بعد از وی در عصر سیدمحمد زاهد علوی (پیر خضر شاهویی)، در اوج آزار و سخت‌گیری کارگزاران سلجوقی علیه علویان و نیز پیگردهای شدید اسماعیلیان، وی بر فراز قله‌های صعب‌العبور بر مسند رهبری علویان اهل حق نشست و دایره تبلیغاتش را تا کردستان، اورامان و زور گسترش داد. سبز پوشی این عده نشان از سادات پیر خضری داشت.

سید بابا علی همدانی از سردمداران نهضت علویان غرب ایران (دوره حقیقت) یکی از سه تن از یاران سید زاهد علوی بود که در اواخر دوران علویان و سادات حسنی ثروتمندِ همدان (دست‌پروردگان خلفای عباسی مخصوصاً منصور) پدیدار شد. وی که از سادات علوی حسینی محسوب می‌شد، به سید بابا سبزپوش هم معروف بود. (۱۲) در عهد وی همدان مرکز فکری این علویان با سایر مناطق قلمرو تبلیغات به ویژه اورامان و کردستان بود. به اعتقاد گروهی از پژوهشگران «گنبد علویان سبزپوش» فعلی همدان خانقاه وی بود که بعدها دو تن از بزرگان دیگر آن‌ها را نیز در آنجا دفن کردند. مهم‌ترین شاخصه این گنبد که تصاویر آن را در صفحات پایانی این کتاب آورده‌ایم عبارت‌اند از: ۱- در وسط شهر فعلی همدان واقع شده. ۲- قبلا بر فراز آن گنبدی وجود داشته که فرو ریخته است. ۳- معماری چهار ضلعی دارد. ۴- طول و عرض بنا در بیرون ۱۳.۵ متر و ارتفاعش ۱۲.۵ متر است. ۵- دارای دو اشکوب تحتانی (سرداب ـ محل مقبره) و فوقانی (گنبدخانه) است. ۶- اضلاع بیرونی بنا دارای طاق‌نماها و نغول‌هایی است که تزئینات آجری دارند. ۷- احتمالا متعلق به قرن ۶ ه است. (۱۳)

در دوران سید موسی علوی برزنجی همدانی (۷۰۷-۶۸۶) شاید به خاطر حضور پیروان سادات علوی پیر خضریان، مقر خود را از اورامان و شاهو به برزنجه انتقال داد. اما با گسترش دعوت وی و نیز تهییج محرومان علیه ستمگران مغول، سرانجام خاندان اشرافی مغولانِ حاکم آن نواحی به خشم آمده و آنان را قتل‌عام کردند و خود سید موسی را نیز مقتول کردند. زن وی بعد از مرگش به همسری برادرش عیسی درآمد.

بعد از سیدعیسی برادر سید موسی، پسرش سلطان سیدالحق علوی برزنجی (مرگ ۷۵۴) علاوه بر قیادت و رهبری علویان غرب ایران از آذربایجان تا دهانه

اروندرود گروه‌هایی از علویان مرکز ایران، خراسان و ماوراءالنهر هم به او نظر مثبتی داشتند. وی زیربنای فکری و تحرکات نهضت‌های علوی قرن ۸ ه را حتی تا زمان صفویان در گیلان‌خراسان، آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، بخشی از ترکیه، سوریه و بین‌النهرین، حتی پیروان حروفیه، بکتاشیه و صفویه را تغذیه می‌کرد. برخی از محققان قراقویونلوها را هم تحت تأثیر همین علویانِ اهل حق دانسته‌اند.

در زمان سید احمد علوی برزنجی (بابا یادگار) فرزند سلطان سیدالحق که بر کردستان حاکم شده بود، درگیری‌های پیروان این فرقه با تیموریان و کارگزاران و عمالشان به اوج خود رسید. (۱۴)

پدیدار شدن علویان در دیلمستان، طبرستان و گرگان

بعد از سرکوب شدن قیام‌های متعدد علویان زیدی و غیر زیدی که بدان‌ها در صفحات پیشین اشاره شد، بازماندگان آن‌ها به نام‌های طالبی، علوی، سادات و... که از جبهه‌نبرد جان سالم به در برده بودند، از ترس مرگ و انتقام‌گیری خلفا و عمالشان، به نقاط مختلف ایران و سایر مناطق دیگر گریخته و پراکنده شدند. از این گروه بعدها عده‌ای همچون علویان زیدی در طبرستان و یمن توانستند حکومتی را تشکیل دهند. عده‌ای هم در مناطقی همچون ری، جبال و... تلاش‌های ضعیفی در همین راستا انجام دادنداما کاری از پیش نبرده و مجبور شدند به زندگی عادی خود همراه با تبلیغات برای آئین خویش ادامه دادند.

اما منطقه جبال به‌طور دقیق جایگاهش مشخص نیست. مسعودی در اوایل قرن ۴ ه جبال را شامل دینور، نهاوند، همدان و ماسبذان دانسته است. (۱۵)

ولی ۴ قرن بعد یاقوت حموی این ناحیه را شامل سرزمین‌هایی بین اصفهان، زنجان‌قزوین، همدان، دینور و قرمیسین (کرمانشاه) معرفی کروده است. (۱۶)

منطقه جرجان (گرگان) و استراباد هم به‌خاطر موقعیت جغرافیایی شان گروه‌های زیادی از مسلمانان، ابتدا سنی و سپس سران علوی و زیدی، خوارج، کرامیان، اسماعیلیان و شیعه امامیه را در خود پناه دادند. مجلسی معتقد بود قبل از تشکیل حکومت علویان زیدی، شیعیان در منطقه گرگان وجود داشتند. (۱۷) البته اگر این نظر را بپذیریم باید اذعان کنیم که حتماً همان احفاد طالبیان یا ساداتی بودند که به این نقاط آمدند. از این گروه تعدادی را در بخش معرفی سادات، شناسانده‌ایم.

ری، قم و قزوین هم از جمله نقاط بسیار مهم و مساعدی بود که اولین گروه‌های علویانِ شیعه به‌ویژه زیدیان به آنجا مهاجرت کرده بودند. در این مورد در بخش «شیعه چیست و شیعه کیست» اشارات مفصلی داشته‌ایم. این نواحی مهم‌ترین دریچه و منفذ ورود تشیع به طبرستان، دیلم و گرگان بودند. یکی از این افراد شاخص یحیی بن عبدالله بود که پس از شرکت در قیام فخ و چشیدن طعم تلخ شکست، به همراه عده‌ای از علویان زیدی کوفه به چند ناحیه از جمله ری و سرانجام دیلمستان و اسپهبدش شروین بن سرخاب باوندی پناه آوردند. به باور برخی از محققین وی اولین کسی بودکه آئین شیعه را در این نواحی شمالی کشور تبلیغ نمود. ظلم عمال خلیفه عباسی و نیز طاهریان در دیلم و طبرستان سبب شد او ابتدا با استقبال مردم مواجه شود و در سال ۱۷۵ دست به تحرکاتی بزند، ولی به‌زودی دریافت زمینه برای این کار مساعد نیست. به نوشته طبری و ابن خلدون، هارون الرشید هم سال بعد «پس از آنکه حکومت ولایات جبال، طبرستان، گرگان، دنباوند، قومس، ارمنیه، ری و آذربایجان را به فضل بن یحیی برمکی سپرد، با ۵۰۰۰۰ کس به سوی یحیی بن عبدالله روانه اش نمود. سرداران بزرگ و عاملان ولایات یاد شده هم با فضل همراهی نمودند. فضل ولایات را به هر یک از سرداران سپرد. مثنی بن حجاج بن قتیبه را ولایتدار گرگان نمود و امر کرد ۵۰۰۰۰۰ درهم در اختیارش بنهند. آنگاه خود به ری و طالقان بیامد و پیوسته نامه برای یحیی می‌داد و ۱۰۰۰۰۰۰ درهم نیز برای فرمانروای دیلم ارسال نمود». این اقدمات یحیی را دچار وحشت کرد و شکست و ناکامی خود را قطعی دید. به‌علاوه همانطور که در صفحات دیگر هم اشاره کردیم، تعدادی از طرفدارانش به فرقه بتریه گرایش پیدا کرده و امامت وی را مورد تردید قرار داده بودند. این مجموعه عوامل سبب گشت یحیی با دریافت امان نامه از هارون، خود را تسلیم کند. بلافاصله او را به بغداد فرستادند و زندانی‌اش کردند که در همان زندان هم درگذشت. (۱۸)

یک گروه از علویان هم در عهد امام رضا به نواحی یادشده کوچ کردند. ظهیرالدین مرعشی و اولیاءالله آملی در این باره چنین نوشته‌اند: «سادات علوی به سبب آوازه ولایتعهدی و حکومت امام رضا رو بدین سو آوردند. او را بیست‌ویک برادر بود با چندین برادرزادگان و بنی‌اعمام از بنی‌حسن و بنی‌حسین (سادات حسنی و حسینی). آن‌ها به ری، نواحی عراق و قومس رسیدند... چون خبر غدری که به امام رضا نمودند به سادات علوی رسید، هر جا بودند پناه به کوهستان‌های دیلم، طبرستان و ری بردند. بعضی در همین نقاط شهید شدند و مزار ایشان باقی‌ست و بعضی وطن نموده ماندند». (۱۹) به احتمال زیاد گنبد و بارگاه‌های متعدد منطقه قصران (شمال تهران)، رویان، دیلم، طبرستان تا استراباد و گرگان باید متعلق به همین سادات حسنی و حسینی گریخته به این نقاط بوده باشد. بر این نکته مهم نیز تأکید می‌شود که محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب که قبرش در کجور است، همان شخصی‌ست که گروهی از مردم دیلم و طبرستان در سال ۲۵۰ ه از او خواسته بودند تا رهبری آن‌ها را به عهده بگیرد ولی او حسن بن زید را معرفی نمود. خود حسن بن زید داعی کبیر هم قبل از قیام در میان علویان زیدی منطقه ری زندگی می‌کرد. (۲۰) اتفاقاً همزمان با قیام حسن بن زید در طبرستان، علوی دیگری به نام محمد بن جعفر در ری و حسین بن محمد معروف به کوکبی در قزوین تحرکاتی از خود نشان داده بودند.

عده‌ای از محققان از جمله مادلونگ معتقدند که عقاید زیدی قبل از پدیدار شدن علویان زیدیه در طبرستان، در این مناطق توسط پیروان قاسم بن ابراهیم رسی حسنی (مرگ ۲۴۶) مخصوصاً توسط یکی از یاران وی به نام جعفر بن محمد نیروسی طبری ترویج می‌شده است. این قاسم در کوه رس در شرق مدینه زندگی می‌کرد و تدریس نیز می‌نمود. یکی از تألیفات وی مجموعه پاسخ‌های مربوط به سوالات مردم طبرستان است که برای وی فرستاده بودند۲۱(.) تأکید می‌شود یکی

از برجسته‌ترین منتقل‌کنندگان آموزه‌های فقهی وی که از او به عنوان جعفر بن محمد نیروسی طبری یاد کردیم، زادگاهش در نیروس در غرب طبرستان و در شرق رود چالوس بود.

به هر صورت این آل ابی‌طالب سخت به دنبال آن بودند که بر جای آل عباس یعنی بر مسند خلافت تکیه بزنند. گروهی از آنان علم‌های سپید یا مبیضه را که نشان از مخالفت با عباسیان بود، برضد مسوده (سیاه‌جامگان ـ علم‌های سیاه عباسیان که آن را هنوز نشان از غمگساری برشهدای بنی‌هاشم خویش و نکوهش بنی‌امیه می‌دانستند)، علم کرده بودند؛ البته مأمون برای مدت کوتاهی با ولیعهد کردن امام رضا، سبزپوشی را رواج داده بود. (۲۲) همچنین مسئله قدرت‌طلبی سادات علوی که مردم را در نقاط دیگر وادار به قیام و نیز ایجاد حکومت کرده بودند، بر شدت نگرانی‌های خلفا و نیز حکومت‌هایی که به نوعی زیر سایه اقتدار خلفا بودند، افزوده بود. از جمله سامانیان و مخصوصاً طاهریان از این مسئله به‌شدت رنج می‌بردند. زنگ‌های خطر هم‌زمانی به صدا درآمد که زیدیان در طبرستان به سال ۲۵۰ ه ق حکومتی را تشکیل دادند و به مدت حدود شصت‌وسه سال دایره فرمانروائیشان را تا دیلم، استراباد و گرگان گسترش دادند و تا حدودی در رأس جنبش‌های روستایی و نیز شهری این مناطق قرار گرفتند. (۲۳) چنین تلاش‌هایی دولت‌های بومی و هم‌پیمان خلفای بغداد را نیز همچون طاهریان و سامانیان که با اتکاء بر سیستم فئودالی بزرگ و اشرافیت بر رأس هرم قدرت سیاسی‌شان جای خوش کرده بودند، دچار تشویش می‌نمود. به همین دلیل این خرده‌دربارها آماده سرکوب سریع قیام‌ها و نهضت‌های ایرانی (مازیار، المقنع، بابک و...) و غیر ایرانی (ازجمله علویان زیدی طبرستان) بودند. مخالفت بعضی از اسپهبدان با زیدیان، تحریک یعقوب لیث برای هجوم به گرگان، استراباد و طبرستان در عهد همین زیدیان، و نیز کروفرهای سرداران بزرگ دیلمی را که هیچ‌گاه آرام و قرار

نداشتند می‌توان از همین دریچه، یعنی نگرانی‌ها و سپس مقاومت اشرافیت ملاک و فئودال نگریست. (۲۴) البته جناح‌ها و شخصیت‌های علوی لیبرال، میانه‌رو و بی‌آزار برای حکومت‌های یاد شده خطری نداشتند و گاه مورد حمایت هم قرار می‌گرفتند و در ثروت، قدرت و شهرت آنان سهیم می‌شدند. در صفحات قبل به نمونه‌های افرادی از علویان نزدیک به آل ابی‌طالب اشاره کردیم که چگونه از قِبَل نزدیک شدن به دربار خلفا، صاحب جاه و مقام و نیز ثروت‌های هنگفتی شدند. یا نمونه بارز دیگر آنها باید از «علویان رئیس» و «علویان علاء الدوله» های همدان یاد کرد که جناح لیبرال و ملاکی محسوب می‌شده و توانستند ثروت جادویی هم به‌دست آورند. از یک نمونه دیگر نرشخی در تاریخ خود این گونه یاد کرده است: «برکد در نزدیکی بخارا دیهی قدیم و بزرگ است که کهن‌دژی عظیم دارد و آن را برکد علویان نیز می‌خوانند، بدان سبب که امیر اسماعیل سامانی آن را خرید و وقف نمود. دو دانگ را بر علویان، دو دانگ را بر درویشان و ۲ دانگ را بر ورثه خویش». (۲۵)

اما ورود علویان زیدی به طبرستان و سپس تصرف گرگان، استراباد و دیلم، در واقع پا نهادن بر روی نوک ناخن پای خلیفه و خرده‌دربارهای سامانی و طاهری محسوب می‌شد. چرا که ۱۲۸ سال از اولین قیام زیدیان در زمان خود زید می‌گذشت و سال‌ها قیام‌های متعددی شکل گرفته بودند تا اکنون که زیدیان طبرستان از میان چندین قیام دیگر زیدی، توانسته بودند حکومت قابل توجهی را به‌وجود آورند. این قیام‌های متعددِ علوی که تقریباً همزمان با تشکیل حکومت زیدیان طبرستان انجام گرفته بودند، نه تنها زنگ‌های خطر را برای خلفا و حکومت‌های بومی نزدیک به آنها در ایران به صدا درآورده بودند بلکه آنان را هشیار کرده و وادار به عکس‌العمل‌های شدید نیز کرده بود. به‌علاوه برپایی چند قیام همزمان شرایط مطلوب‌تری را نیز برای زیدیان طبرستان ایجاد کرده بودند، زیرا بخشی از

انرژی و امکانات سرکوب خلفا و هم‌پیمانان‌شان را متوجه سایر قیام‌ها کرده بود. شاخص‌ترین این قیام‌های علوی همزمان با تلاش‌های زیدیان طبرستان عبارت بودند از:

۱- خروج محمد بن جعفر بن حسن در ری و جنگ با سیاه‌پوشان (سپاه بنی‌عباس) که اتفاقاً در جهت تقویت مواضع حسن بن زید هم بود اما محمد دستگیر شد و در نیشابور زندانی شد تا عاقبت درگذشت. بعد از وی هم احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب در ری قیام کرد که او هم توسط سپاه اعزامی از سوی طاهریان یعنی محمد بن طاهر، شکست خورد. (۲۶)

۲- قیام حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی معروف به کرکی در قزوین که با آمدن سپاه خلیفه به سرداری موسی بن بغا (پسر بغای بزرگ که در ۹۰ سالگی به سال ۲۴۸ مرده بود)، گریخت و به حسن بن زید پناهنده شد. (۲۷)

۳- قیام یحیی بن عمر از نوادگان زید بن علی معروف به قتیل شاهی که بسیار پر جوش و خروش بود و بلافاصله با حمایت مردم تحت ستم هم مواجه شد. به نوشته بناکتی‌پس از قتل وی خلیفه مستعین و محمد بن طاهر جرات نکردند سر بریده او را در معرض نمایش بگذارند. (۲۸)

۴- قیام ابوالحسین یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی در کوفه به سال ۲۵۰ ه که به نوشته بناکتی و طبری: «او در کوفه به بیت المال حمله برد و ۲۰۰۰ دینار (طلا) و ۷۰۰۰ درهم نقره را بگرفت و درِ زندان‌ها بگشود. آنگاه به سواد و جنبلاء رفت و زیدیان و بدویان به او پیوستند. سپس باز به

کوفه رفت و زیدیان آنجا و نیز بغداد به گردش آمده و کارش بالا گرفت. او در کوفه شمشیر می‌ساخت و مردم را از نظر می‌گذرانید (سان و رژه می‌دید)... سرانجام شب ۱۳ ماه رجب بیرون از کوفه با سپاه سرداران محمد بن عبدالله طاهری به جنگ پرداخت؛ اما شکست خوردند و سر یحیی را بریدند و نزد محمد بن عبدالله طاهری بردند. وی هم امر نمود مغز و دو چشمش را در آورده و آنگاه سر را پیش خلیفه مستعین بفرستند... برای عرض تبریک این پیروزی بسیاری نزد محمد بن عبدالله آمدند از جمله چند تن از هاشمیان و طالبیان (منظور سادات علوی است)». (۲۹)

۵- قیام حسین بن محمد علوی زیدی در سال ۲۵۱ ه در کوفه که شکست خورد و بار دیگر در سال ۲۷۱ خروج نمود. (۳۰)

۶- قیام اسماعیل بن یوسف علوی در سال ۲۵۰ در مکه که اموال زیادی از ثروتمندان و نیز ۲۰۰۰۰۰ دینار از خزانه مکه به دست آورد. او سپس بعد از ۵۰ روز به مدینه رفت و مجدداً در سال ۲۵۲ ه به مکه باز گشت که این بار با سپاه خلیفه مواجه وکشته شد. در این نبرد خونین فقط ۱۰۰۰ نفر از حجاج جان خود را از دست دادند. (۳۱)

لازم به ذکر است که حداقل هفت قیام دیگر علوی و زیدی در سایر نقاط در همین سال‌ها برپا شد که ما به‌خاطر جلوگیری از مطول‌نویسی به همین چند تا اکتفا می‌کنیم.

اما این محمد بن طاهر که هم‌پیمان و جات‌نثار خلیفه بود و در اکثر سرکوب قیام‌ها، خود و یا سرداران و سپاهیانش حضور داشتند، چه کسی بود؟ او و سپاهیانش

را در زمان شرح وقایع دوران حسن بن زید در صفحات بعد نیز به‌طور فعال مشاهده می‌کنیم. وی از امیران حکومت طاهری و برای مدتی مقیم بغداد بود که چون قیام یحیی بن عمر طالبی را در سال ۲۵۰ ه سرکوب و خیال خلیفه مستعین را از قیام زیدیان در کوفه راحت کرد، علاوه بر حکومت خراسان، به قول ابن خلدون اقطاع ارزنده‌ای از آنچه جزو «صوافی سلطان» (اراضی خالصه و سلطنتی) بود نیز در طبرستان دریافت کرد. از جمله پاره‌ای از اراضی در کلار و چالوس که علف و درخت و بیشه هم داشت و اهالی آنجا (رمه داران بزرگ و کوچک) دام‌های خود را به چرا می‌بردند. (۳۲) دراین زمان والی طبرستان سلیمان بن عبدالله از نزدیکان همین محمد بن عبدالله (به قولی عموی او) بود که در گرگان (جرجان) و گاه ساری می‌زیست. سلیمان هم عاملی به نام محمدبن اوس بلخی را از جانب خود بر طبرستان گماشته بود. این بلخی هم باز فرزندان بی‌تجربه خود را بر شهرها مسلط کرده بود طوری که رفتار مغرورانه آن‌ها باعث نفرت و بدبینی مردم به همه آنها شده بود. به‌علاوه محمدبن اوس تهاجماتی هم به شهرهای دیلم کرده و مردم آنجا را نیز رنجانده بود. مورد دیگر آنکه محمد بن عبدالله برای حفاظت اقطاع نویافته خویش، نایب و کاتب خود به نام جابر بن هارون نصرانی را هم به طبرستان فرستاده بود. وی همان بیشه‌مورد استفاده دام‌های مردم را به نفع ارباب خود محدود کرده و متصرف شده بود. این اقدامات وی کار را به جایی رساند که در طول یک سال یک بار به نام جابر، یک بار به نام محمد بن اوس و یک بار هم به اسم امیر طاهریان از مردم خراج و مالیات می‌گرفتند و این‌ها همه جدا از خراج‌های سالانه خود خلیفه بود. این ظلم و ستم سرانجام کار را به جایی رساند که دو برادر به نام‌های محمد و جعفر پسران رستم (رستم بن وندا امید شهریار - این دو که ملوک کلارساق نامیده شده و چندی بعد در دستگاه حسن بن زید صاحب جاه و مقام هم شدند) (۳۳) از سوی اهالی کلار و چالوس با جابر درگیر شده و چون می‌دانستند که به زودی با سپاه محمد بن اوس، سلیمان بن عبدالله و محمد

بن طاهر مواجه خواهند شد، از دیلمیان نیز که دل خوشی از محمد بن اوس نداشتند، در خواست کمک کردند. (۳۴) بدین‌گونه آشوبی به‌پا شد. جابر بی‌درنگ گریخت و به سلیمان بن عبدالله پناه برد و خبر از تصمیم آن‌ها برای سرکوب آمد. بلافاصله پسران رستم و سرکردگان دیلم با توجه به اطلاع از پارسایی سادات علوی که مورد احترام مردم هم بودند، نزد محمد بن ابراهیم رفتند و از او خواستند رهبریت آنان را به عهده بگیرد اما وی به احتمال زیاد از ترس سرکوب و انتقام‌گیری سپاهیان خلیفه، طاهریان و عوامل آنان در گرگان و طبرستان، این امر را نپذیرفت و حسن بن زید (داعی کبیر) را به آن‌ها معرفی نمود. (۳۵) حسن نیز خواسته آنها را در سال ۲۵۰ ه ق اجابت کرد و توانست در طی همان چند سال آغازین حکمرانی‌اش عوامل طاهریان را از طبرستان به استراباد و گرگان و سپس از آنجا هم بگریزاند که در صفحات بعد به طور کامل به شرح وقایع پرداخته‌ایم.

اما در پایان این بخش ضرورت دارد به دلایل قیام این دسته از علویان زیدی به طبرستان تحت امامت حسن بن زید بپردازیم. در این حوزه چند دلیل شاخص را می‌توان چنین برشمرد:

۱- دریافت خراج‌ها و مالیات‌های سنگین و گاه چند باره توسط عمال خلفا و نیز طاهریان. به مقدار خراج‌های مردم دیلم، طبرستان و گرگان در زمان خلفای مختلف در صفحات قبل اشاره شده است.

۲- دست‌درازی عمال و کارگزاران حکومت طاهریان مخصوصاً از زمانی که خلیفه طبرستان را به عنوان تیول به امیر طاهری اعطا کرده بود.

۳- نارضایتی تعدادی از اسپهبدان و قشر اشرافی این نواحی از خلفا که گاه آنان را به یک نیروی ضد خلیفه تبدیل می‌کرد. حمایت تعدادی از این اسپهبدان از علویان این منطقه را هم باید از همین منظر نگریست که به نمونه‌هایی از وقایع مربوط به آن‌ها در صفحات بعد اشاره کرده‌ایم.

۴- قیام‌های مکرر علویان به‌ویژه زیدیان در طول حدود یک‌ونیم قرن علیه خلفا که دائماً در پی ایجاد امامت مخصوص به خود بودند. آنها در هر جا و مکانی سعی می‌کردند از نارضایتی مردم به نفع خود بهره برده و در پی قیام علیه خلیفه بر آمده و در صورت امکان حکومت خویش را بنیان گزارند. در این سال‌ها (قبل و بعد از سال ۲۵۰ ه) چندین قیام زیدیان در نقاط مختلف بنیان خلافت را به لرزه در آورده بودند. به نمونه‌هایی از این نوع قیام‌ها در صفحات قبل اشاره شده است.

۵- بدسیرتی خلفا در بغداد و غلبه امراء ترک (و اندکی بعد سرداران دیلمی) مرکز خلافت و خود خلیفه را از هویت و اقتدارانداخته بودند. مثلا آن‌ها مستعین را در سال ۲۵۲ ه و در اوج قدرت‌گیری حسن بن زید، کشتند و معتز را به جایش گماشتند. سپس سه سال بعد سپهسالاران ترک همین معتز را نیز خلع و با یخ آلوده در حمام به قتل رساندند. چندی بعد جانشین وی یعنی مهتدی را پس از یازده ماه خلافت در بازار بغداد گردن زدند و یکی از سران تُرک سپاه در ملاء عام خون در حال فوران وی را خورد. (۳۶) قطعاً قیام‌کنندگان زیدی با اطلاع از شرایط نامطلوبِ دربار خلفا، فرصت‌ها را از دست نداده و دست به قیام می‌زدند. نهضت‌های ایرانی مثل بابک، مازیار، استادسیس و... نیز مشمول همین تحلیل می‌شوند. اصولا همین قیام‌های ایرانی هم در بی‌اعتبار کردن اساس خلافت و خود خلیفه تأثیرات مساعدی بر جای نهاده بودند. در این میان نباید از نقش قاطع خوارج و قرمطیان علیه دستگاه خلافت غافل ماند.

۶- شأن و اعتبار اولیه و نیز قدرت کاریزماتیکی که رجال و امامان زیدی در آغاز در بین مردم به‌ویژه توده عوام به‌دست آورده بودند. این مسئله سبب شده بود آن‌ها را به چشم ناجی و برآوردکنندگان آمال و آرزوهای خود می‌نگریستند.

۷- موقعیت بسیار مناسب و مطلوب جغرافیایی سواحل جنوبی دریای خزر، یعنی جایی که ولایات دیلم، طبرستان و گرگان در حاشیه جنوبی آن واقع گردیده بودند. این ناحیه مأمن و پناهگاه امنی را برای شورشیان و قیام‌کنندگان علیه خلفا و کارگزاران‌شان به‌وجود آورده بود. مجاورت از یک سو با دریا و از سوی دیگر با جنگل‌های انبوه و کوهستان‌های مرتفع، بهترین شرایط را برای مقاومت و در صورت لزوم عقب‌نشینی و کمین به‌وجود آورده بود. در صفحات آغازین همین کتاب به تهاجمات اولیه اعراب به این مناطق و نیز چگونگی مشکلات آن‌ها برای فتح این نواحی و گاه قتل عام آنها اشاره کرده‌ایم.

۸- وجود زمینه‌های تبلیغات قبلی علویان از جمله در ری، آوه، قزوین، قم، دیلم و فعالیت‌های یحیی بن عبداله و تلاش‌های ناکام وی در سال ۱۷۵ ه و همچنین تبلیغ آموزه‌های زیدی قاسم رسی توسط نیروسی طبری می‌توانست فتح البابی برای نو رسیدگان زیدی و تشکیل حکومت‌شان باشد.

منابع

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۶

۲- تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۷۰۶

۳- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۷۸

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۵۲۹ و ۵۳۹- العبر، ج ۲، صص ۵۵۱ و ۵۵۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۱

۵- العبر، ج ۳، ص ۱۶

۶- همان، صص ۱۵۷ تا ۱۸۰

۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۹۰ - العبر، ج ۳، ص ۱۳

۸- نهضت علویان زاگرس در...، ص ۶۷

۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۵۸۰ و ج ۱۱، ص ۴۱۰ و ج ۱، ص ۴۴۷

۱۰- نهضت علویان زاگرس در...، ص ۶۷

۱۱- همان، صص ۲۷، ۲۶، ۴۱، ۳۴، ۴۴، ۴۷ و ۵۱

۱۲- همان، صص ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۴ و ۶۶

۱۳- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان، ص ۱۶۴- اثر، شماره ۳۸ و ۳۹، صص ۳۲۹ و ۳۳۰

۱۴- نهضت علویان زاگرس در...، صص ۷۲، ۷۸ تا ۸۱، ۹۱ و ۱۳۵

۱۵- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۲۸

۱۶- المعجم، ج ۲، ص ۱۵

۱۷- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۲ به نقل از: تاریخ تشیع در ایران تا، ص ۱۸۲

۱۸- تاریخ طبری، ج ۱۲، صص ۵۲۴۰ تا ۵۲ ۴۲ - العبر، ج ۲، صص ۳۹۹ و ۴۰۰- مقاتل الطالبین، صص ۳۱۱، ۳۱۲ و ۳۱۹- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۲۹۸، ۲۳۵ و ۲۳۳- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۸۹ - تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی در ایران در دوره صفاریان و علویان، صص ۱۲۶ تا ۱۲۸

۱۹- تاریخ رویان، صص ۸۳ و ۸۴- تاریخ طبرستان، صص ۲۲۳ و ۲۲۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۲۷۷ و ۲۷۸

۲۰- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۹۱

۲۱- مقالات تاریخی (دفتر اول و دوم)، ص ۲۸۸- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۱۶

۲۲- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۹۵

۲۳- اسلام در ایران، پطروشفسکی، صص ۲۶۴ و ۲۶۶

۲۴- ساخت دولت در ایران، صص ۴۸۰ به بعد

۲۵- تاریخ بخارا، ص ۲۲

۲۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۵۸

۲۷- همان، صص ۵۵۸ و ۵۶۴

۲۸- تاریخ بناکتی، صص ۱۷۱ و ۱۷۲- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۲

۲۹- الکامل، ج ۹، صص ۴۱۱۲، ۴۱۱۶ و ۴۱۱۷ و ج ۱۰، صص ۴۱۸۹ تا ۴۱۹۲- العبر، ج ۲، صص ۵۱۴ و ۵۱۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۵۲۹ و ۵۳۰

۳۰- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۵۳- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۲۰۴ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۶ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۵۲- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۲۷

۳۱- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۲۲۸ - مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۷۸ و ۵۸۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۰

۳۲- العبر، ج ۲، صص ۵۱۵ و ۵۱۶- روضةالصفا، ج ۴، ص ۸

۳۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۳۱

۳۴- تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۱۳۴ و ۶۱۳۷- البلدان، ص ۱۵۸- الکامل، ج ۱۰ صص ۴۱۹۳ تا ۴۲۹۶ و ج ۱۱، صص ۲۹۶ تا ۳۰۰

۳۵- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۱۲۳ تا ۱۲۵

۳۶- تاریخ گزیده، ص ۳۲۸- التنبیه و الاشراف، ص ۳۵۰ - مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۷۸ تا ۵۸۱، ۵۸۴ تا ۵۸۶، ۵۹۳ و ۵۵۳- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۸

حکمرانی حسن بن زید

مسعودی و اسماعیل طباطبا نوشته‌اند که نام اصلی وی: «حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل (حالب الحجاره) بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع) بود که به هنگام خلافت خلیفه مستعین در سنه ۲۵۰ خروج نمود». (۱) بناکتی نیز وی را چنین معرفی کرده است: «... اسماعیل پسری داشت به نام محمد معروف به اعین. این عین دو پسر به نام احمد و زید داشت که حسن بن زید و محمد بن زید پسران زید و امیران طبرستان بودند». (۲) مادر او را نیز دختر عبدالله بن عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب دانسته‌اند.

حسن بن زید در متون تاریخی به «حسن بن زید حالب الحجاره» و نیز «داعی کبیر» هم شهرت دارد. همان گونه که ذکر شد، چون ظلم و جور عمال طاهریان به‌ویژه محمدبن اوس، سلیمان بن عبدالله و هارون بن نصرانی مباشر آنان در دیلمستان و طبرستان به نهایت رسیده بود طوری که به قول خواندمیر: «دود از دودمان قدیم طبرستان بر آورده بودند و مردم ستم‌دیده را در پی رهبری دواندند»، در چنین شرایطی حسن بن زید را ناجی پنداشتند. ابن فقیه هم در همین دوران (۲۹۰ ه) نوشت: «محمدبن رستم کلاری و محمد بن شهریاران رویانی از خاندان معدان وارد شهر ری شدند. این دو مرد معتقد به شمشیر (منظور قیام مسلحانه) بوده و در جستجوی مردی بزرگ از آل علی بر آمدند تا او را حاکم طبرستان کنند و بدین وسیله به دست او ستم سلیمان بن عبدالله را از سر خلق دور نمایند». (۳)

ابن اسفندیار نوشته است: «مردم دارفو و لپرا و اهالی رستاقها که مهتر آنان عبدالله بن وندا امید بود، به همراه نامه محمدکیا نزد محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع) در رویان (و به قولی ری) رفتند و خواستند که با او بیعت نمایند». (۴) به نوشته ظهیرالدین: «وی در بقعه مبارکه کجور می‌زیست». اما وی از این کار پرهیز کرد و شوهر خواهر خود حسن بن زید را معرفی نمود. حسن که در پی گسترش مذهب شیعه زیدیه بود و به دنبال فرصت مغتنمی هم می‌گشت تا بدین‌گونه پیروانی را از بین توده عامی مردم برای خود جذب کند، تقاضای آنان را پذیرفت و به رویان آمد. چون این خبر به محمد بن اوس رسید، نامه به عبدالله بن سعید و محمد بن عبدالکریم نوشت که برای کنکاش نزد او روند. اما عبدالله بن سعید از ترس به روستای اشتاد رفت و بعد هم روسای کلار در روز سه شنبه ۲۵ ماه رمضان سال ۲۵۰ ه ق (اول نوامبر ۸۶۴ میلادی) در سعیدآباد با حسن بن زید بیعت کردند. حسن نیز دو روز بعد در روز پنج شنبه به کجور آمد، سپس روز عید فطر را به مصلی رفت و «نماز گزارد و خطبه بلیغ به فصاحت علویانه بخواند». آنگاه داعیان و مبلغان وی در مسجد جامع چالوس از مردم بیعت گرفتند. در این هنگام گروه‌های پیرو محمد بن اوس بدون اسب و سلاح راه فرار در پیش گرفتند و نزد جعفر بن هارون آل باوند رفتند. حسن نیز از کجور به ناتل و سپس به همراه سردار سپاهش محمدی علوی به پایدشت «که شهری معتبر بود» آمدند. (۵) ابن اسفندیار و ظهیرالدین به وقایع بعد از این دوران چنین اشاره می‌کنند که حسن بن زید لشکری فراهم کرد که در رأس آن محمد بن رستم بن وندا امید شهریار (همان کسی که علیه عمال طاهریان به همراه برادرش جعفر شورش بر پا کرده بود) قرار داشت که از ملوک کلارستاق بود. وی در اولین نبرد لشکر محمد بن اوس را در هم شکست و سرِ سپهسالار وی محمد اخسید را برید و برای حسن بن زید داعی کبیر فرستاد. آنگاه با شتاب به لیکانی و آمل رفت. در این میان حسن در پایدشت بماند و محمد بن حمزه را به

دیلمان برای دریافت کمک فرستاد. بعد از چند روز امیدوار بن لشکرستان، ویهان بن سهل، فالیزبان و فضل رفیقی در رأس ۶۰۰ نفر نزد حسن به پایدشت آمدند؛ همچنین اسپهبدان طبرستان از جمله پادوسپان، مصمغان، ویجن، خورشید بن جسنف بن وندرند، خیان بن رستم و پادوسپان بوگردزاد لپور نیز نامه فرستاده و اظهار محبت نمودند. چون داعی کبیر اوضاع را مناسب دید، در معیت محمد بن حمزه، حسین بن احمد با بیست سوار و دویست پیاده‌رو به آمل آوردند؛ اما در بیرون شهر با سپاه خاص و غلامان محمد بن اوس مواجه گشتند که سرانجام سپاه محمد شکست خوردند و داعی کبیر آن‌ها را غارت کرد و غنائم بی‌شمار به‌دست آورد. (۶) آنگاه روز دو شنبه ۲۳ شوال داعی وارد آمل شد و در اینجا نیز غیر از عده‌ای خاص، بقیه بزرگان شهر با او بیعت کردند، به قول طبری: «همه اهل غارت، فتنه‌جویان از اوباش و چهارپاداران (منظورش به تحقیر مالداران و چوپانان است) بدو پیوستند». (۷) وی همچنین آن عده بیعت نکرده را به قتل رساند. آنگاه فردای آن روز «به مصلی رفت و دعوت خلق نمود که به اتفاق مردم آمل با وی بیعت کردند و هفت روز آنجا مقام نمود». اتفاقاً روز بیست وششم نیز مسمغان بن وندا امید که پیش‌تر از ظلم محمد بن اوس به خشم آمده بود، وارد مامطیر (بابل) شد و مردم را دعوت به بیعت با داعی نمود. داعی هم والی گری رزمیخواست را همچنان در اختیارش باقی گذاشت و از وی خواست به ساری رود تا به او بپیوندد. مسمغان چنین کرد و در روستای پوطم نوروزآبادِ ساری اردوگاه زد. سپس بار دیگر داعیان و مبلغان خویش را به شهرها و روستاها فرستاد و محمد عبدالعزیز را در رویان، جعفر بن رستم را در کلار و محمد بن ابوالعباس را در چالوس حاکم گردانید. از این زمان به بعد بود که بسیاری دیگر از بزرگان طبرستان و بخش‌هایی از دیلمان قدرت او را پذیرفتند. فتح آمل که مرکزیت طبرستان را داشت و نیز حمایت بخشی از اسپهبدان و اشرافیت منطقه عامل مهمی برای نهضت علویان زیدی به‌شمار می‌رفت، ولی برای طاهریان نیز بسیار خطرناک و تحقیر آمیز جلوه

نمود. به همین جهت محمد بن اوس سخت در پی بازپس گرفتن این شهر بر آمد، اما کامیاب نبود. طبری نوشته است این محمد بعدها در سال ۲۶۱ ه «مسئولیت راه خراسان» را بر عهده گرفت. (۸)

بعد از این وقایع مردم آمل از حسن بن زید داعی کبیر تقاضا کردند سید محمد ابراهیم را بر آن‌ها بگمارد. داعی نیز چنین کرد و خود به توجی (تریجی؟) رفت که: «بقعه‌ای از ولایت ساری بود». اما این اخبار سلیمان بن عبدالله عموی حاکم طاهری را که نایب و والی او در طبرستان، استراباد و گرگان بود به جنب‌وجوش وا داشت. مخصوصاً آنکه «در طی یک کمین اسپهبد پادوسپان و مصمغان اصحاب محمد بن اوس را کشته بودند». (۹) سلیمان بلافاصله خود در پی انتقام بر آمد. داعی کبیر هم چون این بار شرایط را بسیار پیچیده و توطئه‌های پس پرده را بسیار می‌دید، به‌ویژه آنکه حمایت تعدادی از اسپهبدان را نیز پایدار نمی‌دانست، به نوشته ابن اسفندیار: «با فنه بن وندا امید و خورشید بن جسنف به راه بالامین باز ایستاد و شبانه هزیمت به آمل نمود. آنگاه صبح آن به چالوس رفت». در پی او سپاه سلیمان بن عبدالله هم به تعقیب آنان بر آمد و «بسیاری از قوم حسن را بکشتند تا جایی که بن لشکرستان که معروف‌ترین اتباع او بودند جامه در تن نداشتند». میرخواند نوشته است که: «آنان به چالوس رفتند و ده‌هزار درهم گرد آوردند و جامه خریدند. و این بعد از مرگ عبدالله بن طاهری و در زمان جانشین وی محمد بن عبدالله بود که از سوی خلیفه مستعین در عراق و حرمین امین گشته و به غایت به طرب و عیش هم ایام می‌گذراند و طبرستان به عم خود سلیمان بن عبدالله سپرده بود». (۱۰)

اما سلیمان بعد از در هم شکستن سپاه حسن بن زید داعی کبیر، به همراه بزرگان خراسان و پیادگان اصفهبد (اسپهبد) ملک الجبال قارن بن شهریار به آمل آمدند. از آن سو داعی هم از گیلان و دیلمان مدد خواست که مردان بیامدند و لشکر به خواجک آوردند. سلیمان بی‌درنگ از آمل به پایدشت آمد و در لاویج رود جنگ سختی با سپاه داعی کرد؛ ولی این بار پیادگان اصفهبد همان اول منهزم شده و بسیاری از آنان از جمله تعدادی از سرداران مثل اسد بن جندان، انوشیروان هزار مردی، علی بن الفرج، عطاف بن ابی‌العطاف شامی، اسپهبد جعفر بن شهریار، داذمهر، عزیز بن عبدالله و عبیدالله بن برید الخازن مقتول شدند. (۱۱) داعی بلافاصله خود را به آمل رساند و ۱۵۰۰۰ نفر را گرد آورد و اسپهبد پادوسپان را در چمنو بر لشکر علویان امیر و سپهسالار گردانید و به جنگ اسپهبد قارن بن شهریار فرستاد. این سپاه قلمرو کوهستانی این اسپهبد را آتش زدند و ویران نمودند و اسپهبد را فراری دادند. داعی درنگ نکرد و غلامان خویش را به آن نواحی فرستاد تا مال و خراج نیز دریافت کنند.

از آن سو سلیمان بن عبدالله هم گریزان به استراباد پناه برد و از آنجا قاصدی نزد محمد بن عبدالله طاهری فرستاد و تقاضای کمک کرد. محمد هم عناتور بن بختانشاه و جسنف بن ماس را با لشکری انبوه به سوی استراباد و گرگان اعزام کرد. (۱۲) حسن بن زید چون این اخبار را شنید، بدان جهت که تعداد زیادی از لشکریان دیلمی‌اش به دیلم رفته بودند، مجبور شد به چالوس فرار کند اما با یک شرایط مطلوب و غیر مترقبه مواجه شد، و آن اینکه اسپهبد وهسودان در گذشت و چهارهزار مرد دیلمی سپاه او که جز مقداری جیره و مواجب چیز دیگری برایشان مهم نبود، به حسن بن زید پیوستند. فنه هم از پریم و بلندای کوهستانی لشکر جمع کرده به آمل آمد و به خواست حسن، به همراه احمد بن حسن اشتر در نبردی جان‌فرسا ابراهیم خلیل را در هم کوبیدند اما فنه در آمل ظلم و اجحاف زیادی

به مردم کرد و متهم به تماس با سلیمان بن عبدالله هم که اکنون در ساری بود، شد. داعی محمد بن ابی منصور و عیسی بن جمشید را نزد فنه فرستاد و وی را نزد خویش خواند، اما فنه نپذیرفت. بدین جهت با ارسال پیامی برای مردم آمل، ریختن خون فنه را مباح اعلام کرد. سپس «ده‌هزار مرد غوغا نموده به ده فنه رفتند. وی به خانه برادرزاده‌اش خورشید بن جسنف پناه برد. خیان بن رستم به دنبالش رفته و او و برادرزاده‌اش را با هم به قتل رسانید ولی پسرش لیث بن فنه را عفو نموده و بر ملک پدر حاکم گردانید، آنگاه خود یک ماه به چمنو رفت». اما سلیمان بن عبدالله از این شرایط استفاده کرد و به حسن حمله برد طوری که «بسیاری از لشکریان حسن و نیز محمد بن عیسی بن عبدالحمید کشته شدند. حسن به همراه محمد بن رستم، مسمغان (مصمغان) و گورنگیج بن روز بهان به هستکی و سپس آمل رفتند. سلیمان نیز به ساری باز گشت ودل بر ملک نهاد و حرم و متعلقان را نیز به ساری آورد». به دنبال وی داعی اسپهبد پادوسپان ویجن بن رستم را به کوهستان و مسمغان را به نودیه معلمان فرستاد تا خبری کسب کنند. موردی که در اینجا باید بدان اشاره شود، دو جناح شدن اسپهبدان طبرستان و دیلم به عنوان موافق و مخالف داعی بود. این خاندان‌ها از گذشته بر سر جاه و جلال، اصل و نسب و ملک و محدوده حکمرانی اختلافاتی داشتند که اکنون با موافقت یا مخالفت با داعی حسن، فرصت مغتنمی برای تسویه‌حساب‌های گذشته به دست آورده بودند. داعی هم به خوبی از این کینه‌ها و اختلافات بین آنها بهره می‌برد و از مردان جنگجوی دیلمی آنها نیز. هر چند می‌باید می‌دانست که بر این اسپهبدان و نیروهایشان نمی‌شد تکیه کرد، چنانکه تغییر موضع آنان نشان از همین مورد آنان داشت.

اما سلیمان با رسیدن به ساری به پاس پیروزی‌های جدیدش علیه زیدیان علوی و متحدان آنها، فتحنامه‌ای نوشت و به بغداد برای خلیفه مستعین فرستاد؛

خلیفه‌ای که بعد از منتصر اکنون در بغداد درگیر غوغای سپاهیان ترک و سردارانشان همچون صیف و بغا بود. به‌علاوه تازه چند ماه از قیام ابوالحسن یحیی بن عمربن یحیی بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار، فارغ شده بود و به یاری محمد بن عبدالله بن طاهر هنوز جسد یحیی بن عمر را در بغداد بر روی دار نگه داشته بودند. اتفاقاً خود مستعین چند ماه بعد در میان غوغای ترکان سپاهش در پایتخت خلع و سپس در سن ۳۵ سالگی در اواخر سال ۲۵۵ ه کشته شد. (۱۳)

اما متن فتحنامه سلیمان را طبری بدین گونه ثبت نموده است: «... به امیرالمومنین در باره فتح طبرستان و هزیمت حسن بن زید و اینکه سلیمان بن عبدالله وارد ساریه گشته به سلامت. و دو پسر قارن بن شهریار وابسته امیرالمومنین به نام مازیار و رستم پانصد کس به نزد وی شده‌اند با دیگر چیزها که در فتحنامه یاد گردیده. و اینکه مردم آمل به نزد وی رفته‌اند به پشیمانی و از خطای خویش بخشش خواسته‌اند؛ و سلیمان چنان با آنها روبرو گشته که بر آرامش و اعتمادشان بیفزاید. آنگاه با سپاه خود همچنان آراسته به دیدار دهکده‌ها و راه‌ها رفته و امر نموده که کسی را نکشند و یا با بر گرفتن جامه و یا کار دیگر متعرض کسی نشوند وگرنه تهدید گشته‌اند؛ و اینکه نامه اسد بن جندان به زودی رسیده که علی بن عبدالله طالبی موسوم به مرعشی و کسان او که بیش از دوهزار کس بودند با دو کس از سران گیل با جمعی انبوه وقتی خبر یافتند که حسن بن زید هزیمت شده و او با دوستان به آن ناحیه درآمده به هزیمت رفته‌اند و او با بهترین وضعی با قوت نمایان وارد آمل شده و موجبات فتنه از وی بریده گشت». (۱۴) البته اندکی بعد که محمد بن طاهر هم بر حسن بن زید غالب آمده بود نیز نامه‌ای برای همین خلیفه فرستاد مبنی بر اینکه «با سی‌هزار کس حسن را در جنگی سخت هزیمت داده و سیصد و چند کس وی را هم کشته‌ام». (۱۵) همچنین طبری در زمان ذکر

وقایع همین اواخر سال ۲۵۱ و اوایل ۲۵۲ ه نوشته است که خلیفه با یک قیام دیگری در کوفه مواجه شده بود که «جارودیان زیدی و سایر فرق زیدیه پشمینه پوش‌تحت رهبری حسین بن محمد از اعقاب علی بن ابی طالب در آن شرکت داشتند. این گروه توسط مزاحم بن خاقان سرکوب و سپس کوفه را به آتش کشیدند». (۱۶) این وقایع در حقیقت حوادث ناگوار پشت جبهه خلیفه به‌شمار می‌رفت تا حسن بن زید در رأس علویان زیدیه خود از آنها بهره برد و در طبرستان، دیلمستان و گرگان قدرت مانور بیشتری بیابد، حوادثی که خلیفه جدید و عامل طاهری او را سخت نگران می‌کرد. در این مورد طبری به واقعه‌ای چنین اشاره کرده است: «به سال ۲۵۲ ه (با قتل خلیفه مستعین و به خلافت رسیدن معتز) نامه‌هایی از حسن بن زید از طبرستان به همراه برادرزاده‌اش محمد بن علی عطاری به‌دست آمد که خبر آن را برای خلیفه معتز بردند. جواب آمد که وی را به همراه عتاب بن عتاب بفرستند و چند تن از طالبیان مثل ابواحمد علوی و محمد بن جعفر طالبی و ابوهاشم جعفری و علی بن عبیدالله علوی را با پنجاه سوار فرستادند». (۱۷)

ولی حسن بن زید بیکار ننشست و از این شرایط بهره کافی برد. وی با جمع آوری سپاه به مقر سلیمان که در ساری بود هجوم آورد. یاران او پس از یک نبردِ سخت، ساری را گشوده و وارد شهر شدند. «آنان در پنج شنبه ۸ ذی الحجه سال ۳۵۳ به بازارها در آمده و هر که را می‌یافتند می‌کشتند. با اهل ساری چنان کردند که هرگز ندیده بودند... بسیاری از سران و بزرگان سپاه سلیمان بن عبدالله همچون عناتور بن بختانشاه، ابوالاعز محمد بن کثیر، جسنف بم ماس، محمد بن العیاش، محمد بن ولید، موسی کاتب، محمد بن اسماعیل، افضل بن عباس کاتب، علی بن منصور، محمد بن عبدالله قاضی و گروهی دیگر را بکشتند...». (۱۸) سلیمان در اوج کشتار به استراباد گریخت، ولی زنان و فرزندانش اسیر شدند. وی از استراباد توسط محمد بن حمزه برای حسن بن زید نامه فرستاد و خواهان رهایی

خانواده‌اش شد، که حسن هم چنین کرد؛ اما در ساری دویست‌هزار درهم از درون حوض اقامتگاه سلیمان بیرون آورده و بین لشکریان داعی تقسیم نمودند. داعی هم به عنوان آماده‌باش سه ماه محرم، صفر و ربیع‌الاول را در ساری بیتوته کرد. در این مدت قارن بن شهریار به‌وسیله مصمغان با حسن بیعت نمود و دو پسرش به نام‌های سرخاب و مازیار را نزد داعی فرستاد. این مصمغان اندکی بعد چون با فضل ربیعی اختلاف پیدا کرد، به بیشه رفت و هر چه داعی به دنبال وی کسانی را فرستاد، از ترس دیلمیان حاضر به باز گشت نشد، تا سرانجام پس از چند ماه وادار به عذرخواهی و عفو شد.

اما در بحبوحه این وقایع خبر رسید که محمد بن نوح سامانی گرگان را فتح و تا بیرون تمیشه (منطقه استراباد و حوالی کردکوی و بندرگز کنونی) رسیده است. اسپهبد قارن که از ترس و انتقام‌گیری به تازگی با داعی بیعت کرده بود، بی‌درنگ به او پشت کرده و رسولی نزد محمد بن نوح فرستاد. حسن بن زید از ترس «به لنکور خان رفت و جمله غلات ولایت را بسوزانید و کس نیز به تعقیب قارن روانه نمود. آنگاه به ترجی و سپس ساری بازگشت که ناگاه خبر بیاوردند عامل وی در آمل به نام جایی بن لشکرستان را به جهت ظلم و جور بی‌حدّش به قتل رسانده‌اند». در این میان پسر عموی او هم به نام قاسم بن علی بن حسن بن زید از عراق به این ناحیه آمد و مورد تفقد قرار گرفت و عطایی جزیل دریافت کرد. داعی چون از این تشریفات فارغ آمد، به تریجه رفت و دو پسر اسپهبد قارن بن شهریار یعنی سرخاب و مازیار را دستگیر و زندانی نمود. سپس سید حسن بن محمد بن جعفر عقیقی را به ساری فرستاد و آن نواحی را برای مقاومت به او سپرد. عقیقی در همان ابتدا شنید که رستم بن زبرقان در مهروان رستاق عصیان کرده راه‌ها را نابسامان نموده و به محمد بن نوح پیوسته است. به‌علاوه مصمغان نیز دم از نافرمانی می‌زند. پس چند نفر از جمله هرمزد کامه بن یزدانکرد و عباس بن عقیلی را در رأس گروهی به تعقیب مصمغان فرستاد.

سید حسن عقیقی در اولین نبردهایش چهارصد نفر را اسیر کرد سپس حسن بن زید هم چون شنید از قومس (حوالی دامغان) ابراهیم بن معاذ، نیرو و کمک برای اسپهبد قارن فرستد، به همراه عقیقی به جنگ وی رفتند. آنها در این نبردها هم پیروز بر آمدند و «در کوهستان‌های محل اقامتشان آتش‌ها افکنده و بسیاری را بکشتند و از پس آن به ساری باز گشتند... و هم این زمان حسن بن داعی فرمان معروف خویش را صادر نمود». (۱۹)

فرمان معروف حسن بن زید و عقاید او

حسن بن زید داعی کبیر در اوج وقایعی که در صفحات قبل بدان‌ها اشاره کردیم، متوجه نابسامانی‌های طبرستان و تفرقه‌های اعتقادی شده بود. اقدامات و نیز تبلیغات طرفداران سنی‌مذهب خلیفه، حاکمان طاهری و نیز سامانیان که تازگی مأمور اقداماتی در طبرستان هم شده بودند، به‌علاوه تحرکات سران خاندان‌های بزرگ و اسپهبدان طبرستان، سرکشی‌های قوای مسلح دیلمی آنان که سال‌ها بعد ابن حوقل آنها را «کفار دیلمی» نامید، همه و همه شرایط را برای اصطکاک‌ها و تشنجات دائمی پدید آورده بودند؛ مثلا یک بار داعی دستور داده بود که «دوهزار کفار را به قتل رسانده و دست و پای هزار دیلمی را که دست به غارت زده بودند، قطع نمایند». (۲۰) شاید به همین جهت بود که فرمان (دستورالعمل مذهبی) خود را بدین شرح صادر کرد و بر عمل به آن توسط داعیان و رؤسای بومی تأکید نمود: «... ما چنان صلاح دانستیم که مردم قلمرو خود را به فرمان بگیری تا به کتاب خدا و سنت رسول وی صلی‌الله علیه و آله و سلم و به آنچه از امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در اصول و فروع دین به صحت پیوسته عمل کنند و برتری او را بر همه امت باز نمایند و ایشان را از گفتار و اعتقاد به جبر و تشبیه که سگالشی بد در برابر موحدان و یکتاشناسان معتقد به عدل و توحید است و از کاویدن با شیعه و از روایت در برتری دشمنان خدا و دشمنان امیرالمومنین سخت باز داری و به بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و قنوت در نماز بامدادی و پنج تکبیر گفتن در نماز میت و بر موزه مسح نکردن و حی علی خیرالعمل به اذان و اقامه افزودن فرمان دهی؛ و فصول اقامه را دو دو قرار دهی و آنکه را که از فرمان ما تجاوز کند بیم دهی و بر آن کس که امر ما را خلاف کند و ببینیم، جز ریختن خون و بردن عرض او راهی نیست و هر که را بر حذر داشتیم در برابر آنچه به وی رسد معذور خواهیم بود». (۲۱) این فرمان هم برای سنیان آمل و هم

شیعیان واجب الاطاعت بود، همچنین نوعی سخت‌گیری را بر گروهی اعمال می‌نمود. ابن سهمی جرجانی در قرن ۵ ه در تاریخ خود اشاره بر سخت‌گیری حسن بن زید بر ناصبیان (دشمنان حضرت علی) نموده و چنین نوشته است که: «جعفر بن احمدبن بهرام باهلی ملقب به ابوحنیفه شهید استرابادی از فقهای اصحاب رأی در استراباد و مفتی آنان بود. او در نزد حسن بن زید در باره اهل بیت حب و بغض و دشمنی می‌کرد. پس حسن امر کرد او را زندانی کرده و سپس در شهر جرجان (یا همان گرگان که اکنون خرابه‌هایش در حاشیه غربی شهر گنبد قابوس موجود است) به صلیب کشیدند. بعد عده‌ای از مردم استراباد او را در مقبره دفن کردند». (۲۲) ابن سهمی در جای دیگر از کتاب خود از سه برادر به نام‌های فضل، اسحاق و احمد بن عباس بن موسی عدوی در جرجان نام می‌برد که توسط حسن بن زید و برادرش محمد بن زید به قتل رسیده بودند. (۲۳) این قتل‌ها هم بی‌ارتباط با همین مسئله اعتقادی نبوده است.

وجود بعضی از نکات در این فرمان و نیز اقدامات دیگر حسن بن زید سبب شده بود که تعداد اندکی از شیعه امامیه به اشتباه او را که زیدی مسلک بود، هم‌کیش خویش بپندارند۲۴(.) در صورتی که گزارش‌هایی از سخت‌گیری وی نسبت به شیعیان امامیه هم وجود دارد. دو راوی تفسیر منسوب به امام عسکری نوشته‌اند که: «کان ابونا امامیین و کانت الزیدیه هم الغالبون فی استراباد و کنا فی اماره الحسن بن زید العلوی الملقب بالداعی الی الحق امام الزیدیه و کان کثیر الاصغاء الیهم یقتل الناس لسعایاتهم، فخشینا علی انفسنا فخرجنا باهلینا الی حضره الامام ابی محمد الحسن بن علی ابی القائم علیه السلام». این متن نشان از اختلاف بین دو نحله شیعه، یعنی زیدیه و امامیه هم دارد. (۲۵) بر این نکته تأکید می‌شود که عده‌ای اندک از جمله علامه مجلسی بر این باور بودند که قبل از حضور علویان زیدی، علویان امامیه (اثنی‌عشریه) در طبرستان، استراباد و گرگان حضور داشته‌اند. (۲۶) البته بر این باور باید به دیده تردید نگریست و اگر هم چنین بود

احتمالا تعداد اندکی از طالبین یا سادات مهاجر بوده‌اند. اصولا خلفای سنی و نیز عمال و کارگزاران دو حکومت سامانی و طاهریانِ سنی‌مذهب اجازه و فرصت فعالیت گسترده به شیعیان را تا قبل از زیدیان در این مناطق نمی‌دادند. توجه داشته باشیم که مذهب رسمی و دولتی در این دوران همان مذهب خلفا و عمالشان، یعنی تسنن بود.

این عده روایاتی را نیز از قول شیعیان این نواحی نقل می‌کنند، از جمله جعفر بن شریف جرجانی گفته بود که اموالی را از طرف شیعیان جرجان به سامرا برای امام عسکری بردم که فرمود به مبارک بدهم؛ (۲۷) البته به این گونه روایات باید با اندکی تردید نگریست، زیرا تا این تاریخ هنوز مسلمانان تسلط کاملی بر این ناحیه پیدا نکرده بودند و به فرض هم اگر این تسلط وجود داشته بود، جایی برای تبلیغات شیعه وجود نداشت و مسلمانان این منطقه می‌باید به تبعیت از خلفا و کارگزاران آنها، سنی بوده باشند. مگر بپذیریم که تعداد اندکی از سادات و طالبیان به این ناحیه مهاجرت کرده بودند.

اما در قرن سوم ه ق، یعنی همزمان با حضور زیدیان شیعی در طبرستان، دیلمان، استراباد و گرگان، نام شیعیانِ چندی را می‌توان در منابع مختلف یافت؛ مثلا احمد بن داوود جرجانی در قرن سوم ه ابتدا سنی‌مذهب بود سپس به تشیع گروید. به دستور محمد بن طاهر قرار شده بود دست‌ها و پاهای وی را ببرند و هزار تازیانه هم به او بزنند اما با مسائلی که پیش آمد، از این کار صرف نظر شده و رهایش نمودند. یا ابوعبدالله جرجانی ابتدا جزو خوارج بود و بعدها به تشیع گروید. (۲۸) اما حضور سنی‌ها در طبرستان (مخصوصاً آمل) و گرگان با توجه به مذهب رسمی و دولتی بودن آن، مشهود بود. مثلا ظهیرالدین مرعشی نوشته است:

«داعی حسن بن زید مردم آمل را که مذهب مالکی (یکی از چهار شعبه بزرگ تسنن) داشتند به شیعه گرواند». (۲۹) لازم به ذکر است که گیل‌های مغرب سفیدرود، یعنی بخش بزرگ‌تر گیلان به وسیله ابوجعفر الثومی که فقیهی حنفی بود در همان اوایل فعالیت مسلمانان به مذهب تسنن گرویده بودند. ابوجعفر در محله استادسر رشت به خاک سپرده شد که بقعه وی تا مدت‌ها از زیارتگاه‌های بزرگ به‌شمار می‌رفت. این ناحیه بعدها فقهای بزرگ حنفی نیز پرورش داد. (۳۰)

ولی آنچه که مسلم است اینکه حسن بن زید اشتیاق شدیدی به گسترش شیعه البته نوع زیدی آن داشت و بسیاری از محققان وی را هم از جمله افراد اصلی گسترش شیعه زیدی در این خطه دانسته‌اند. ابن حوقل که حدوداً هشتاد سال بعد از حسن می‌زیست در این باره نوشته است که: «دیلمیان در روزگار اسلام بیشتر در کفر بودند و از آنان برده‌گرفتند تا زمان حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب که به دعوت وی مسلمانِ علوی گشتند؛ ولی هنوز در زمان ما (سال ۳۶۷ ه زمان تحریر کتابش) کافرانی در کوه‌ها سکونت دارند». (۳۱) در دوران متأخر هم مادلونگ نوشته است که حسن بن زید در سیاست مذهبی خود رسوم شیعه، فقه و کلام معتزلی را به صورت رسمی اعمال می‌کرد. بعد از وی برادرش محمد بن زید هم به روشنی از او پیروی نمود و دو شخصیت برجسته معتزلی ابوالقاسم بلخی و ابومسلم اصفهانی را به عنوان منشیان خود استخدام کرد. هر چند هیچ‌یک از این دو برادر در دوران بعد به عنوان امام زیدی شناخته نشدند و حتی از سوی پیروان نواده قاسم بن ابراهیم رسی، یعنی یحیی الهادی الی‌الحق بنیانگذار امامت زیدیه در یمن، متهم به بیدادگری هم شدند. این الهادی اندکی قبل از ظهورش در یمن، در دوره محمد بن زید از آمل دیدار کرده بود ولی چون به پیروانش امر کرد او را امام خطاب کنند، مورد بدگمانی حاکم آنجا قرار گرفته و مجبور به ترک آن ناحیه گردید. (۳۲)

حسن بن زید حداقل سه کتاب شاخص در زمینه اصول عقاید و اعتقادات از خود باقی گذاشت که ابن ندیم آن‌ها را «الجامع فی الفقه»، «البیان» و «الحجه فی الامامه» معرفی کرده است. (۳۳) ابن اثیر و تعدادی از پژوهشگران متأخر هم او را دارای بینش، تحصیلات وسیع، دانا به زبان عربی، فقه، شعر و سخنرانی مبرز توصیف کرده‌اند. (۳۴) ولی غیر از این موارد، آنچه که از نظر نگارنده این سطور مهم جلوه می‌کند بی‌باکی و شجاعت او در پذیرفتن حکومت این خطه بود که از چند سو دائماً در خطر مرگ و انتقام‌گیری فجیع قرار داشت؛ مخالفینی همچون خلیفه، امیران و عمال حکومت طاهریان و سامانیان، اسپهبدان دیلم و طبرستان، خاندان اشرافی زمیندار و مالداران بزرگِ غیر از اسپهبدان، پیروان مذاهب دیگر از جمله سنی‌ها و بقایای زرتشتیان که بیشتر در منطقه کوهستانی می‌زیستند و... ولی آنچه که مسلم است حس قدرت‌طلبی و مخصوصاً رقابت با سایر علویان زیدی که به طور مرتب در سایر نقاط برای ایجاد حکومت مورد نظر خود قیام می‌کردند، از عوامل مهم تشویق وی به چنین کاری بود.

تکاپوی مجدد سلیمان در ساری و فرار بار دوم به استراباد

در ساری ابراهیم بن خلیل همواره به سلیمان بن عبدالله که جداً در برابر حسن بن زید داعی کبیر مستأصل شده بود، وعده یاری مردم آمل را می‌داد. به همین جهت سلیمان شخصی به نام محمد بن اسماعیل را به آنجا فرستاد که بلافاصله توسط داعی دستگیر و زندانی و اندکی بعد هم آزاد شد. سپس داعی کبیر با سپاهی بزرگ آماده نبرد با سلیمان شد و به چمنو رفت که قبل از آن مصمغان را به هشیاری توصیه کرده و جعفربن رستم، لیث بن فنه و ویجن بن رستم را به سوی وی فرستاده بود اما مصمغان در برابر سپاه سلیمان شکست خورد و گریخت، ولی چون باران و صاعقه شدید جلوی کمان کشیدن جنگجویان سلیمان را گرفته بود، آنها به بیشه‌ای پناه بردند که در آنجا با کمین و حمله شدید سپاه سلیمان روبرو شدند. این امر سبب شد به دلیل شکست و احتمالا عصیان، بسیاری از آنها از جمله حللوسان بن وندا امید، محمد بن الفضل لارجانی و محمد بن خال معروف به ابی مزاح کشته شوند و سران بریده آنها را نزد داعی ببرند. در این اوضاع اسپهبد قارن بن شهریار هم به جنگ اسپهبد پادوسپان رفت. پادوسپان به‌وسیله برادرش گردی زاد از داعی مدد خواست. حسن بن زید بلافاصله برای حمایت از اسپهبد پادوسپان، محمد بن رستم را با سپاه کلار، ویهان بن سهل را با سپاه دیلم و خیان بن رستم را با مردان جنگی آمل به حمایت از او فرستاد. در این نبرد قارن شکست خورد و گریخت. (۳۵) بعد از آن داعی در روز عید قربان به آمل آمد و بعد برای مدت سیزده روز به مامطیر (بابل) رفت. از آن سو سلیمان بن عبدالله بن طاهر نامه‌ای به اسپهبد خورشید حاکم دیلمستان نوشت و به همراه آن هفت‌هزار دینار زر و جامه‌هایی هم ارسال نمود تا در بین دیلمیان تقسیم کرده و مانع از حمایت آنان از حسن بن زید شود؛ اما این وسایل که توسط کشتی و با مسئولیت ازهر بن جناح و سعید بن جبرئیل از ناحیه «مهروان جوی سر» ارسال

گردیده بود، چون به اسفید جوی (حوالی چالوس) رسید، ناگهان بادی مخالف از راه رسید و کشتی را سوی چالوس کشاند. کارگزار حسن بن زید در اینجا بی‌درنگ کشتی را مصادره کرد و اموالش را برای داعی فرستاد. داعی هم آنها را بین دیلمیان هوادار خود تقسیم نمود. آنگاه به چمنو رفت و دیلمیان را به حمایت و وفاداری از خود سوگند داد. چون موافقت آنها را دریافت کرد به سوی ساری سرازیر شدند و سلیمان به دوراب (دهی از دهستان قره طغان بهشهر کنونی) عقب نشست و لشکرگاه بر افراشت. به پیشنهاد مصمغان سپاه داعی چون به آن نواحی رسیدند، پرچم‌های سفید بر درختان بسته ولی خود سپاه را دور داده و از پشت یعنی از راه بونیاباد بر سپاه سلیمان حمله بردند و آنها را بار دیگر شکست دادند و به سوی ساری گریزاندند.

اوضاع طبرستان، استراباد و گرگان بعد از فرمان معروف حسن بن زید

بعد از وقایع یاد شده، در ماه رمضان و شوال سال ۳۲۵ ه ق محمد بن نوح، اسپهبد ملک‌الجبال، قارن بن شهریار و مسمغان (مصمغان) به سوی حسن بن عقیقی در ساری رهسپار شدند. حسن بن زید هم جعفر بن محمد و لیث بن فنه را به همراه هزار مرد جنگی به مدد عقیقی فرستاد. طی جنگی که اتفاق افتاد ابتدا مسمغان را شکست دادند و برادرش عباس را کشتند. آنگاه محمد بن نوح را مغلوب کردند و وی را به سوی «کرده زمین» در چهار فرسنگی ساری فراری دادند؛ اما عقیقی و لیث به آنجا هم هجوم برده و بسیاری از یاران محمد بن نوح را کشته و اموال و چهار پایان زیادی را به غنیمت گرفتند. محمد به ناچار به سلیمان بن عبدالله در استراباد پناه برد و از آنجا هم هر دو به گرگان (جرجان) رفتند. در پی آنان: «دیالم به همراه حسن عقیقی در پی مسمغان و شکستگان تا به حد گرگان پیش رفتند. سلیمان مجبور گردید طمع از طبرستان و گرگان برداشته به خراسان برود و جمله ولایات به سید حسن مسلم گشت». (۳۶) به نوشته ابن خلدون و طبری، سلیمان بعد از خراسان برای مدتی حاکم عراق شد و سپس به همراه سپاه و محمد بن اوس به بغداد رفتند که تا مدت‌ها مردم این شهر را نیز اذیت و آزار می‌دادند. سپس اندکی بعد «خلیفه او را صاحب شرطه (رئیس پلیس و نیروهای انتظامی ـ به قول طبری نگهبانی بغداد و سواد) گردانید. او بعد از مستعین، در عهد معتز نیز روزگار را به فراغت گذرانید و سپس در آشوب ترکان سپاه برای خلع معتز و گرفتن بیعت برای خلافت مهتدی در پایان ماه رجب سال ۲۵۵ سخت کوشید... سالی که در بغداد فتنه شد و خلق بر ضد سلیمان خروج کرده و سپاهیان نوبتی هم علیه محمدبن اوس عصیان نمودند سرانجام هم به سال ۲۵۸ در گذشت». (۳۷) ابن اثیر نوشته است که: «سلیمان چون به بغداد و واسط آمد در گلو و سر او زخم‌هایی پدید گردید که برای درمانش درون آن‌ها فتیله می‌کردند».

(۳۸) البته مهتدی هم ۱۱ ماه بیشتر خلافت نکرد و سرانجام ترکان عصیان نموده سپاه در بازار بغداد گردن او را زدند و یکی از آنان خون در حال فوران او را در ملاء عام نوشید. (۳۹) قبل از وی همین ترکان معتز را هم با یخ آلوده در حمام به قتل رسانده بودند. این اوضاع مقارن بود با اوج کر و فرها و تلاش‌های حسن بن زید در طبرستان و آغاز تهاجمات سپاهیان وی برای فتح استراباد و گرگان.

به نوشته ابن اسفندیار داعی در این زمان: «هر آفریده را که طرفدار مسوده (سیاه جامگان طرفدار بنی‌عباس) بود به عقوبت می‌کشت و ملامت‌ها می‌کرد تا دل‌های مردم چنان هراسان گشت که جز طاعت و رضای او فکری نمی‌کردند». (۴۰) در واقع او با سرکوب مخالفان اصلی در طبرستان، بیرون کردن حاکم طاهریان یعنی سلیمان بن عبدالله بن طاهر از این منطقه، تشخیص بی‌هویت شدن خلفا و کشتار آنها، بی‌خاصیت شدن سپاهیان ترک خلیفه و به‌هم‌ریختگی دارالخلافه بغداد، مستبدانه روی به تثبیت حکومتش آورده بود. او در روز چهارشنبه سوم ذی الحجه سال ۲۵۳ ه محمد بن ابراهیم کیا دبیر صالحانی برادر زن خود و لشکرستان دیلمی را علم داد و به گرگان فرستاد. (۴۱) طبری نوشته است که خود حسن بن زید با کشتی به گرگان (استراباد ـ از راه دریایی به بندر آبسکون در حاشیه گمیشان کنونی) رفت. (۴۲)

این گروه در راه «به هر مقامی که می‌رسیدند مردم استقبال کرده و نثارها افشاندند. تمامی ذی الحجه و محرم و نیمی از صفر را با گرگانی‌ها بودند. چون طمع از غنایم بر داشتند تماماً محمد بن ابراهیم را فراموش کرده و باز گشتند. پس از ده روز محمد بن ابراهیم هم گرگان را خالی نهاد و به ساری بازگشت. وی در غره ماه

ربیع الاول به حسن بن زید رسید و به امر وی برای جنگ با اصفهبد ملک‌الجبال قارن بن شهریار عازم هزاره‌گری شد. آنها در آنجا غلات نواحی را بسوزاندند، عمارت‌ها خراب کرده و آنگاه به ساری باز آمدند». این محمد بن ابراهیم سه سال بعد بار دیگر به امر داعی گرگان را مجدداً فتح کرد. بعدها در زمان محمد بن زید هم مدتی حاکم گرگان شد. پس از مرگ هم او را در ده صالحانِ کجور به خاک سپردند. (۴۳) رابینو در اواخر دوره قاجار نوشته بود که عده‌ای مقبره وی را زیارتگاه آقا سید محمد کیا دبیر صالحانی ولی اکثر اهالی سلطان کیمدور می‌نامند». (۴۴) تصویر گنبد و بارگاه وی را در انتهای همین کتاب ارائه کرده‌ایم.

فتح ری و گرگان توسط حسن بن زید و وقایع بعد از آن

مورد خاصی که در متن وقایع یاد شده دیده می‌شود، توجه ویژه حسن بن زید به منطقه استراباد و مخصوصاً گرگان همچون ری و آمل بوده است. برای این توجه دو دلیل عمده را می‌توان بر شمرد. نخست فراری دادن آخرین بقایای به جا مانده از اشرافیت طاهری از این نقاط و نیز سرکوب طرفدارانشان در این منطقه. دوم این خطه در مسیر جاده‌تجاری کاروان رو به سوی خراسان و ماوراءالنهر و همچنین دروازه خراسان به سوی طبرستان و دیلم محسوب می‌شد که هم برای حکومت زیدی نو ظهورِ حسن بن زید و هم برای خلیفه و عمالش همچون امیران طاهری و سامانی حائز اهمیت فراوان بود. در باره ری و گرگان مطالب زیادی در متون تاریخی از جمله نوشته‌های ابن اسفندیارطبری، ابن اثیر و... آمده است که اکثراً به دو روایت برجسته‌تر از بقیه ختم می‌شوند. ابن اثیر در باره چگونگی تصرف ری نوشته است: «داعی ری بگشود و یکی از علویان به نام محمد بن جعفر را به حکومت آنجا گماشت اما با رسیدن محمد بن میکال سردار محمد بن عبدالله بن طاهر، ری باز پس گرفته و محمد بن جعفر اسیر گردید... چون چندی بگذشت، حسن لشکر با واجن از مردم لارز فرستاد که محمد بن میکال را بشکست و باز ری تابع حسن بن زید گردید». (۴۵)

ابن اسفندیار در باره چگونگی فتح ری چنین نوشته است: «به سال ۲۵۲ ه جستان بن وهسودان کس نزد حسن بن زید فرستاد که فردی لایق بفرست تا ری را برای تو فتح نمایم. حسن نیز احمد بن عیسی بن علی بن حسن علوی (پسر حسین صغیر بن حسین بن علی ابن ابی طالب) را به همراه حسین بن احمد کوکبی علوی (طبری: ادریس بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی که در هنگام حج قیام کرده و بعد به طبرستان گریخته بود) (۴۶) نزد وهسودان

فرستاد. آنان ری را مستخلص کرده و بر داعی مسلم گردانیدند». این گروه پس از فتح ری «غارت‌ها نموده، اسیرها گرفتند، عُزیز حاکم آنجا را گریزانده و دومیلیون درهم از اهلی آن خراج گرفتند». اتفاقاً در گیر و دار این وقایع‌مازیار و شهریار دو پسر اسپهبد قارن بن شهریار که در زندان حسن بن زید بودند از بند گریختند. داعی دستور داد روز دوم جمادی‌الاول نگهبانان زندان آنها را مجازات کردند. آنگاه برادر مسمغان، وندرد، ونداد هرمز شفحی و محمد بن ابراهیم را به تعقیب اسپهبد قارن پدرِ دو پسر فرار کرده، به کوهستان قلمرو آنان فرستاد. قارن هم از مقابل سپاه این گروه گریخت و خود را به قومس رساند.

در چنین شرایطی ناگهان «به عدد اوراق اشجار (برگ درختان) سادات علوی و بنی‌هاشم از حجاز، اطراف شام و عراق به خدمت داعی رسیدند. او در حق همگی مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت پای در رکاب آوردی سیصد علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی». (۴۷)

اندکی بعد پیک احمد بن عیسی و قاسم بن علی خبر آوردند که ری، قزوین، ابهر و زنگان (زنجان) را هم فتح کرده و از اهالی آن نقاط برای داعی بیعت هم گرفته‌اند اما چند ماهی نگذشته بود که عُزیز با سپاهی گران به ری بازگشت و احمد بن عیسی را دستگیر و به نیشابور فرستاد. سال بعد هم موسی بن بغا سردار تُرک اعزامی خلیفه در قزوین، حسین بن احمد کوکبی را در هم کوفت و به سوی دیلمان گریزاند. حیله و تاکتیک جنگی موسی در این نبرد آن بود که منطقه‌ای را از قبل نفت ریختند و سپس سپاه کوکبی را بدانجا کشاند و ناگهان منطقه را به آتش کشیدند.

هرچند این اخبار برای داعی ناخوشایند بوده و موقتاً او را از تصرف مجدد ری و اطرافش ناامید کرد، اما برای بار دوم «محمد بن ابراهیم (معروف به دبیر صالحانی

که برادر زن حسن بن زید هم بود) را علم و نوبت داده به سوی گرگان فرستاد. آنها اهل آن نواحی را منقاد کرده و همگی زیر فرمان سادات زیدیه شدند». با این موفقیت، اقدام مهم دیگری هم اتفاق افتاد و آن اینکه قاسم بن علی علوی توانست با تلاش زیاد عبدالله بن عزیز عامل طاهریان را دستگیر و نزد حسن بن زید به آمل بیاورد که بلافاصله به امر داعی در روز عید قربان گردنش را زدند. (۴۸) چون این اخبار به بغداد و خلیفه معتز که خود اسیر توطئه‌های سرداران سپاه تُرک خود بود رسید، موسی بن بغا و مفلح دو تن از سرداران بزرگ خویش را با لشکری جرار به عراق عجم و ناحیه قزوین فرستاد. آنان با علویان زیدی و اسپهبد جستان حامی آنها مصاف دادند و همگی را در هم کوبیدند. سپس «بسیاری از دیلمی‌ها را کشته و خزانه آنها را برگرفته به سوی قومش (حدود دامغان) و گرگان رفتند. در آنجا احمد بن محمد السکنی نایب محمد بن طاهر بدیشان پیوست و مفلح را بر مقدمه لشکر قرار داده به سوی تمیشه (شهر مرزی طبرستان و گرگان ـ روستای سرکلاته یا خرابه شهرِ کردکوی کنونی) فرستادند؛ همچنین داعی خود ده‌هزار مرد را در آمل بیاراست و اصفهبد پادوسپان و حسن بن زید نیز در ساری آماده مصاف گردیدند». (۴۹)

چون سپاه خلیفه در رسید، مفلح مردان عقیقی را شکست داد و در ساری خانه‌داعی را به آتش کشیدند. آنگاه به سوی آمل هجوم برده و سپاه خود حسن بن زید را مغلوب کردند. حسن به چالوس گریخت و اطرافیانش هم پراکنده گشتند. سپس به کلار رفت و از مردان دیلمی آنجا کمک خواست که نپذیرفتند. مفلح تا جمادی الاخر این سال (۲۵۵) در آمل ماند و آنگاه به سوی چالوس و ده محمدآباد رفت. در اینجا همان اندک‌عده جنگجویان دیلمی هم حسن بن زید را رها کردند اما چون در بغداد غوغایی به پا شد که به خلع خلیفه و نیز مرگش منتهی شده بود، قبیحه مادر معتز نامه‌ای برای موسی بن بغا فرستاد و او را هر چه سریع‌تر

احضار نمود. (۵۰) بنابراین باز هم وقایع پر هرج و مرج مرکز خلافت یعنی بغداد به داد داعی و زیدیان رسید وگرنه این بار این سپاه و سرداران بزرگش تصمیم قطعی به سرنگونی حکومت زیدیان در طبرستان، گرگان تا دیلم، ری و قزوین گرفته بودند. مفلح هم با شتاب تمام خود را به گرگان رساند که در اینجا شنید خلیفه معتز کشته شده است. با این وجود آنها سکنی را در گرگان گذاشته و به سوی عراق عرب رفتند اما از آن سو چون جنگجویان دیلمی و غیر دیلمی مطمئن شدند، سپاه متهاجم در حال برگشت است و سرداران خلیفه هم به سوی بغداد روان شده‌اندبار دیگر به دور حسن بن زید جمع شدند و در بیست‌ودوم رمضان همین سال (۲۵۵) او را به آمل آوردند. اندکی بعد یزید بن خشمردان هم از گرگان برای داعی نامه نوشت که به آنجا برود که بی‌ارتباط با ایجاد وحشت در دل مخالفان، طرفداران خلیفه و اهالی سنی مذهب این شهر نبود. به همین جهت داعی هم پذیرفت و برای چند روز به آنجا رفت.

اما در بغداد غوغایی بر سر انتخاب خلیفه جدید یعنی مهتدی بود که در اوج کشمکش‌ها در ماه رجب برای او هم بیعت گرفتند. هرچند نُه ماه بعد سر او را هم در بازار بغداد بریدند. به‌علاوه در گیرودار این وقایع، قیام زنگیان و صاحب الزنج هم که در صفحات قبل در باره آنان به قدر کفایت توضیح داده‌ایم، در بصره و سواد به اوج خود رسیده بود، طوری که مفلح در حین جنگ با آنان در بصره کشته شد. (۵۱)

یورش یعقوب لیث به طبرستان و گرگان و وقایع بعد از آن

یعقوب و یارانش که اوضاع بغداد را وخیم می‌دیدند و نیز در پی سرنگونی طاهریان هم بودند، به بهانه دستگیری سه تن از مخالفانش یعنی عبدالله بن محمد بن صالح سجزی و دو برادرش، نخست به خراسان آمد. او پس از پشت سر نهادن دهستان و نیشابور: «کس نزد سکنی حاکم گرگان فرستاد که با سید حسن بن زید مخالفت کند تا گرگان و استراباد را بدو سپارد». آنگاه نامه به حسن بن زید نوشت تا عبدالله سجزی و برادرش را که از سیستان گریخته و به نیشابور و طبرستان آمده بود، به او تحویل دهد اما حسن نپذیرفت؛ بنابراین به نوشته ابن اثیر: «در روز هرمزد اردیبهشت سنه ۲۶۶ ه ق در گرگان با حسن جنگ نمود و احمد بن عبدالله خجستانی از یاران محمد بن طاهر هم بدو پیوست». حسن و یارانِ زیدی و دیلمی‌اش در این جنگ شکست خورد و به دیلمان گریخت. طبری می‌نویسد: «او به هنگام فرار هر چه پل و گذرگاه را پشت سر خود ویران نمود و یک‌میلیون و سیصدهزار درهم از خراج مردم گرگان را نیز با خود برد». (۵۲) یعقوب در پی او از گرگان به استراباد و سپس ساری آمد و بعد از یک نبرد با سید حسن بن محمد عقیقی، او را نیز در هم شکسته و به سوی آمل گریزاند. مؤلف تاریخ سیستان نوشته است: «در این هنگام عبدالله سجزی به دریا اندر شد ولی مرزبان طبرستان او را بگرفت و نزد یعقوب آورده و گردنش بزدند». (۵۳) اما گردیزی نوشته است: «عبدالله و دو برادرش اول به گرگان و سپس ری گریختند و در آنجا حاکم ری آنان را بند نموده و به نیشابور فرستاد. در آنجا آنان را با میخ‌های آهنی به دیوار کوفتند». (۵۴)

اما یعقوب در این بحبوحه: «با شمع و مشعل به دنبال حسن بن زید که به آمل گریخته بود، آمده و او را به رویان فراری داد و مردمانش (سپاهیانش) همه متفرق

گشتند. یعقوب به کلار رفت و خراج دو ساله آنجا را بگرفت، طوری که از طعام و لباس هیچ برای خلقی نماند». (۵۵) این امر سبب شد مردم منطقه شیرجان (شیر) و کجور قیام کردند و مردم چالوس هم بر سر سپاه خراسانی‌اش ریختند، ولی توسط سپاه ابراهیم بن مسلم خراسانی قتل عام شدند. یعقوب هم به سوی کندسان، کلار و رویان رهسپار شد و جمله آن نواحی بسوزاند و درختان برید و آتش بر آنجا نهاد». سپس در ساحل دریا طی جنگی سخت سپاه تازه جمع‌آوری شده یعقوب را در هم کوفت و خود وی را به کردآباد، راه ناتل و آمل فراری داد. مسعودی که کتاب خود که آن را در سال ۳۳۶ ه نوشته است، به واقعه‌ای در این دوران چنین اشاره می‌کند: «... فرستادگان سلطان نامه از معتمد پیش یعقوب آوردند در حالی که از تعقیب حسن بن زید باز آمده بود... یعقوب آنان را به محلی که اردوگاه حسن بود برد و کیسه‌های پول، آذوقه، سلاح و لوازم بسیار که هنگام فرار باقی نهاده بودند، نشان داد که یاران یعقوب به آنها دست نزده بودند. فرستاده گفت عجب تربیتی است که به آنان آموخته‌ای که به چیزی دست نیازند». (۵۶)

یعقوب بعد از این حوادث به سوی ساری و آمل رفت و خراج‌ها را جمع نمود، آنگاه باز به دنبال حسن بن زید به حرکت در آمد که با فزونی باران به مدت چهل روز مواجه و چهل‌هزار سپاهش هلاک و شتران و بار و بنه‌اش نابود شدند. پس از چهار ماه حضور در استراباد، گرگان و مخصوصاً طبرستان، در اینجا از ادامه تعقیب حسن و یاران زیدی و دیلمی‌اش در گذشت. چرا که خبر رسیده بود مردان طبری، دیلمی، قمی، جبل و حتی زنان آماده بودند وی را به حیله در دره و تنگه‌ای کشاندند و باقی سپاهش را نابود کنند؛ بنابراین به ساری آمد و از اینجا به قومس و خوار رفت. (۵۷) خلیفه معتمد هم که با قیام ده‌هزار نفره زنگیان در بصره و اوضاع نابسامانی مواجه بود، امر کرد: «در این تاریخ حجاج خراسان، ری، طبرستان و گرگان را جمع کرده و به آنان گفت من یعقوب صفار را امیر خراسان نکردم و

گرفتاری و عزل محمد بن طاهر هم به دستور وی نبوده است». (۵۸)

مورد قابل توجه بعد از رفتن یعقوب آن بود که ابن حوقل حدود ۱۰۰ سال بعد (۳۶۷ ه) نوشت: «یعقوب سه برادر به نام‌های عمر، طاهر و علی داشت که علی در گرگان از رافع بن هرثمه امان خواسته و مدت‌ها در آنجا بود تا درگذشت و در همانجا هم او را به خاک سپردند». (۵۹) اگر این خبر درست باشد، باید بپذیریم که علی درکروفرهای برادرش علیه علویان زیدی در گرگان و طبرستان حضور داشته ولی معلوم نیست به چه دلایلی دچار اختلاف شده و از وی جدا و پس از گرفتن امان نامه در همین خطه هم ماندگار شد.

پس از رفتن یعقوب، حسن بن زید به او نامه نوشت و در خواست کرد علویان زیدی از جمله برادر وی محمد بن زید را که اسیر کرده و به سیستان برده بود، رها کند که یعقوب نیز چنین کرد. سپس داعی حسن بن زید بار دیگر طرفدارانش را گرد آورد و تا به گرگان نیز پیش آمدند. در این تاریخ خبر رسید هزار مرد ترک کافر به دهستان آمده و قصد دارند به طبرستان حمله کرده و همه جا را تاراج کنند. (۶۰) داعی و محمد بن احمد خراسانی به همراه ۲۰۰۰ مرد دیلم بدان سو رفته و در طی جنگی دوهزار کافر را که به تازگی تعدادشان زیاد هم شده بود مقتول کردند و غنیمت بسیاری هم به دست آوردند. (۶۱)

اما آمدن یعقوب و سپاهیانش به گرگان، استراباد و طبرستان می‌توانست چند دلیل شاخص و مهم داشته باشد که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- ضعف خلفای عباسی در بغداد و درگیری‌ها و جناح‌بندی‌های سران لشکری و کشوری دربار خلیفه که در صفحات مربوط به معرفی خلفا، بدان‌ها اشاره شد؛

همچنین اوج قیام‌های صاحب الزنج (زنگیان)، خوارج، قرمطیان و علویان زیدی که گوشه به گوشه سرزمین‌های خلافت» را دچار آشوب‌ها و ناامنی‌ها کرده بود.

۲- ضعف دولت طاهریانِ حامی خلیفه که یعقوب و یارانش هم خوب شرایط را تشخیص داده و در همین اوضاع دولت ناپایدار و مستعجلِ طاهریان را سرنگون و منقرض کردند. طاهریان و کارگزاران‌شان بعد از چندین جنگ با علویان زیدی که شکست‌های سختی را هم متحمل شدند، و نیز چند عامل دیگر، توان خود را از دست داده بودند. ابن اثیر به‌خوبی این شرایط را بدین گونه ثبت کرده است: «... بدین سان محمد بن طاهر رو به سستی نهاد و شارستان‌هایی که به او باج می‌دادند گردن افراختند و فقط بخشی از خراسان برای او ماند که آنجا هم شورشیان جنبش‌ها داشتند و خوارج در جای‌جای آن تباهی می‌کردند و سرانجام این گونه یعقوب لیث بر آن‌ها چیرگی یافت». (۶۲)

۳- نگرانی یعقوب سنی‌مذهب و سردارانش از تشکیل یک دولتِ در حالِ قدرتمند شدن شیعه و آن هم از نوع زیدی، رادیکال و انقلابی. در این مورد خلیفه و درباریان وحشت زده‌در بغداد نیز با وی همنوا بودند. شاید هم آنان به شیوه‌های نامریی در حمله یعقوب به این نواحی دخالت داشتند. به هر صورت حسن بن زید و یارانش شدیداً ضد مسوده (مخالف طرفداران بنی‌عباس) بودند و همیشه کارها را بر آنان سخت‌گرفتند. فتح تدریجی مناطق و شهرهایی همچون ری، قزوین، ابهر، زنجان، گرگان‌استراباد و تعدادی از مناطق دیلم و بعدها تصرف موقت نیشابور توسط محمدبن زید، در واقع زنگ‌های خطر را نه تنها برای خلیفه و درباریانش، بلکه سنی مذهبان دیگر هم به صدا درآورده بود. بر چنین مواردی طبری اشارات جالبی دارد. (۶۳)

۴- احتمالا تحریکات پنهان و آشکار آن بخش از اسپهبدان، اشراف، زمینداران و مالداران بزرگِ مناطق تحت نفوذ علویان زیدی که گاه در جنگ‌های مختلف علناً علیه حسن بن زید صف آرایی می‌کردند، می‌توانست موجب تحریک و تشویق حمله کسی مثل یعقوب بوده باشد که او نیز به سوی قدرتِ بیشتر خیز برداشته بود.

۵- سودای فتح نقاط مختلف توسط یعقوب و یاران عیار و خوارجش که به‌زودی نقاط دیگری را هم فتح و به سوی خود بغداد یورش بردند، اما در آنجا شکست خوردند و به آمال و آرزوهای‌شان نرسیدند. توجه داشته باشیم که خوارج گریخته از مقابل خلفا مخصوصاً بنی‌امیه، بخشی به سیستان رفته و گروه‌هایی از آنان به سپاه یعقوب پیوسته بودند. شاید فتح دیلمستان، طبرستان، استراباد و گرگان سرآغاز تهاجمات اولیه سپاهیان یعقوب بود که بدین وسیله راه خراسان را هم به سوی غرب، عراق و بغداد می‌گشودند؛ البته این خواسته و آرزو را حدود یک قرن بعد سرداران دیلمی و شیعه علوی آل بویه به سر منزل مقصود رساندند و پس از فتح بغداد، خلیفه سنی را آلت دست خود کردند.

عصیان لیث بن فنه

در صفحات قبل به شخصیتی به نام فنه اشاره کردیم که در آغاز قدرت‌یابی حسن بن زید، او به حسن پیوسته و حکمرانی آمل هم بدو محول شده بود اما چون بر مردم آمل سخت گرفت و نیز به خواسته داعی توجه ننمود، داعی حسن بن زید خون او را برای مرده آمل مباح دانسته و سرانجام هم در روستای برادرزاده اش، هر دو را با هم کشتند اما این لیث پسر همان فنه بود که بعد از قتل پدرش از ترس و به طور مصلحتی در خدمت داعی قرار گرفت و در چند جنگ هم به نفع داعی شرکت کرد؛ ولی زمانی که داعی در گرگان بود از آمل خبر آمد لیث بن فنه عصیان کرده است. داعی در گرگان محمدبن ابراهیم علوی را به جای خود گذاشت و به آمل رفت اما زمانی به آنجا رسید که لیث به ری گریخته بود. در این میان دیلمیان در گرگان سر از اطاعت محمد بن ابراهیم پیچیدند و در شهر و اطراف به تاراج و غارت پرداختند. وی به داعی خبر داد و از وی مدد طلبید. داعی بلافاصله برادر خود ابو عبدالله محمد بن زید را به گرگان فرستاد. دکیه دیلمی از گرگان گریخت و به همراه قوم و خانواده به شاری نایب حکومت طاهریان در خراسان (نیشابور) پناه برد و در آنجا به تحریک وی پرداخت. شاری به اسفراین و سپس گرگان آمد. با آمدن آنان، به قول ابن اسفندیار «دیلمیان به کلی از محمد بن زید و محمدبن ابراهیم روی گردان شده به شاری پیوستند و سبب گردیدند هر دو سید به آمل روند... آنگاه چون شاری قصد نمود روزی (حقوق و مواجب) به لشکریان دهد، هرچه دیلمی در آن نواحی بود سلاح برداشته به طلب روزی نزد وی آمدند. اتفاقاً یکی از بزرگان گرگان به نام اسحاق به شاری گفت من مال به این حرامزادگان ندهم که با تو آن کنند که با بقیه نمودند». (۶۴)

این دیلمیان در سلیمان‌آباد (از محلات بزرگ جرجان) جمع بودند و «دائماً مردم جرجان را در خوف و وحشت داشتند. پس شاری و اسحاق فرمودند تا شمشیر در

آنها نهاده و در یک روز سه‌هزار دیلمی را بکشتند». و این در حالی بود که لیث بن فنه از ری به طبرستان تاخته بود اما به سختی شکست خورد و سر بریده‌اش را نزد حسن بن زید فرستادند. بعد از این واقعه داعی تصمیم گرفت به گرگان بیاید. چون شنید شاری مال‌های بسیار از مردم گرگان گرفته و به سوی خراسان رفته است. داعی چون به گرگان رسید، بار دیگر سپاهیان وی «عامه شهر را بکشتند و مال‌ها را غارت کردند». (۶۵)

عصیان اسپهبد رستم بن قارن

دیلمیان در گرگان همچنان به قتل و غارت و نیز راهزنی خود ادامه داده و «شب‌ها نقب‌زده، از خانه‌های مردم دزدی کرده و کارهای ناشایست می‌نمودند. و آن چنان شد که تا حد نیشابور مردم ولایات به ستوه آمدند... پس محمد بن زید برادر داعی که در گرگان بود امر نمود هزار کس از دیالمه را دست و پا بریدند. عده‌ای هم گریخته و به اصفهبد رستم بن قارن بن شهریار پناه بردند اما چون وی هم نتوانست به آنان روزی بدهد، دست به غارت آن نواحی هم زدند». (۶۶) رستم اندکی بعد به ناچار به تعقیب آنان پرداخت و تا قومش (حدود دامغان کنونی) رفت وآنجا را گرفت و قاسم بن علی را به قلعه شاهدز برد و زندانی نمود.

لشکرکشی خجستانی و شاری از نیشابور به گرگان

در سال ۲۶۳ ه کشمکش و جنگ در ناحیه نیشابور بین سرداران سرگردان طاهری و برخی دیگر مثل احمد بن عبدالله خجستانی، ابوطلحه بن شرکب، عبدالله بن بلال و رافع بن هرثمه بالا گرفت، طوری که دایره آن به گرگان، استراباد و طبرستان هم کشیده شد وحسن بن زید را نیز به عرصه رقابت‌ها کشاند. در پایان نبردهای اولیه، طلحه پیروز بر آمد و به سوی گرگان که به قول ابن اثیر در آنجا ثابت بن حسن بن زید حکم می‌راند، سپاه فرستاد. اسحاق شاری که فرمانده طلحه بود، در ماه رجب سال ۲۶۳ ه (مارس ۸۷۶ م) در گرگان ثابت و سپاهیان دیلمی وی را شکست داد و آنها را به اطراف گریزاند اما هنوز چندی نگذشته بود که اسحاق شاری و نیز نیشابوریان بر ابوطلحه شوریدند و با فرا خواندن احمدبن عبدالله خجستانی، وی را از هرات به نیشابور آوردند. (۶۷) ابوطلحه به ناچار دست از نیشابور بشست و به حسن بن زید پناه آورد. حسن سپاهی در اختیار وی نهاد، ولی نتوانست در سال ۲۶۵ ه کاری از پیش ببرد. از آن سو رستم بن قارن بن شهریار هم از قومش به خجستانی نامه نوشت و او را علیه داعی تحریک کرد. چون داعی این خبر را شنید، سپاهی برای حمله به قومش فرستاد آن هم زمانی که به نوشته ابن خلدون، لشکر خجستانی از نیشابور به گرگان هجوم آورده بود. به‌علاوه در این بحبوحه محمدبن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن معروف به دبیر صالحانی برادرزن داعی هم درگذشت و سپاه داعی نیز از خجستانی شکست خوردند و به سوی استراباد و تمیشه عقب نشستند. خجستانی تا رباط حفض (مکانی بین علی‌آباد و خانبیین یا آزادشهر کنونی) به دنبال داعی بود تا توانست خزاین و بار و بنه سپاه داعی را به‌دست آورد و بسیاری را هم اسیر نماید. بلافاصله در ساری شایع کردند داعی هم جزو اسرا است. حسن بن عقیقی (ابن خلدون: حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسن الاصغر بن زید) حاکم داعی در ساری،

بی‌تأمل مردم را جمع کرد و برای خود بیعت گرفت و هر کس هم از این کار استنکاف نمود، دستور داد تا گردنش را بزنند اما ناگهان داعی به ساری آمد و عقیقی را به سوی اسپهبد رستم بن قارن فراری داد. (۶۸) مدتی بعد همین رستم در زمانی که خجستانی در کرد آبادِ گرگان بیتوته کرده بود، به استراباد رفت. خجستانی هم چون اوضاع را مساعد نمی‌دید و نیز چون قصد جنگ با عمرولیث را داشت، با جمع‌آوری مال بسیار از مردم شهر جرجان، به سوی نیشابور روان گردید اما در آنجا مدتی بعد در سال ۲۶۸ در حال مستی به دست شرابدار خود قتلغ به قتل رسید که بلافاصله با فرستادن پیک نزد ابوطلحه، او را که به تازگی به گرگان آمده بود، به نیشابور فرا خواندند. از آن طرف مردم گرگان به عقیقی متوسل شده و با او بیعت کردند. (۶۹) حسن بن زید که مدت‌ها ناظر این تحولات و دست به دست شدن منطقه استراباد و گرگان بود: «ناگاه حشم طبرستان را جمع و سه اسبه و چهار اسبه به دیه نامنه پنج هزار آمد و پانصد سوار اختیار نموده و به شب تاخت تا وقت صبح به استراباد رسید. او اصفهبد رستم را فرو گرفت، اما رستم توانست پیاده خود را به کوهستان رساند. حسن هم توقف ننمود و روی به گرگان آورد. چون بدانجا رسید، عقیقی و دو نفر دیگر بر سه اسب نشسته و به بیابان (دشت گرگان - ترکمن صحرای کنونی ایران) گریختند اما محمد بن زید (حاکم همان زمان گرگان و جانشین بعدی برادرش حسن بن زید) به تعقیب آنان پرداخت و بعد از دستگیری آنان، نزد برادرش حسن بن زید آورد. عقیقی عذر خواست و طلب بخشش نمود، اما به امر داعی تُرکی رومی گردن او را بزد و سپس در چادری پیچیده و در گورستان گبرکان (زرتشتیانِ جرجان) دفن نمودند... آنگاه محمد بن زید را با حشم به کوهستان در پی اصفهبد رستم فرستاد. وی در آنجا چنان کرد که هر روز رستم برای امان گرفتن قاصد اعزام می‌نمود. سرانجام هم محمد بن زید پذیرفت ولی مقرر گردانید خراج بدهد. سپس حسن بن زید، محمد را طبل و علم داد و همچنان بر گرگان گماشت». (۷۰)

مورد جالبی که همزمان در همین سال ۲۶۶ ه ق در مدینه اتفاق افتاد و طبری در جلد پانزده تاریخ خود بدان اشاره کرده، آن است که: «در مدینه و وادی القرا مردم بلوا کرده و عامل شهر را کشتند. سپس موسی بن محمد به کار مدینه پرداخت اما حسن بن موسی بن جعفر بر علیه موسی عصیان نمود که وی را با هشتصد دینار راضی و آرام کردند. پس از آن ابوالقاسم احمد بن محمد عمو زاده حسن بن زید فرمانروای طبرستان بر ضد موسی خروج نمود و او را بکشت و بر مدینه تسلط یافت. چندی بعد مدینه را به مردی از سادات حسنی سپرد و...». (۷۱)

در پایان این قسمت به واقعه‌ای اشاره می‌شود که در اواخر عهد حسن بن زید اتفاق افتاده و ابوریحان بیرونی از قول یعقوب بن اسحاق کندری بدان اشاره کرده است: «... دعا کردن هم شرایط زمان و مکان دارد. اگر در حال باشد که زحل منحوس باشد و دعاکننده فقیر و ناتوان می‌گردد؛ زیرا برخی ادعیه معکوس آنچه خواسته‌اند می‌گردند و ضد امید تحقق یابد، مانند دعای اهل طبرستان که در ایام حسن بن زید علوی برای دفع خشکسالی اتفاق افتاد. گروهی سوی کوهساران شدند و به فریاد خواهان باران شدند. اما هنوز دعا به پایان نرسیده بود که در شهر آتش‌سوزی افتاد». (۷۲)

فرارسیدن مرگ حسن بن زید

به نوشته منابع مختلف، از جمله ابو اسماعیل طباطبا در قرن پنجم ه ق، داعی حسن بن زید فقط چند دختر داشت. (۷۳) به همین جهت هم در اواخر عمر خود توسط ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به قائم که دامادش (شوهر ام الحسن) نیز بود، از مردم برای برادرش محمد بن زید که مدت‌ها حکومت گرگان تا استراباد را بر عهده داشت و به تبلیغات زیدی هم در آنجا می‌پرداخت، بیعت گرفت. (۷۴) داعی قبل از مرگ مدت‌ها بیماری شدید گرفته بود، طوری که یک سال نمی‌توانست بر اسب سوار شود. سرانجام هم پس از حدود ۲۰ سال (۱۹ سال و ۸ ماه و ۶ روز) در روز دوشنبه سوم (به قولی ۲۲) رجب سال ۲۷۰ ه ق (ژانویه ۸۸۴ میلادی) درگذشت. (۷۵) به نوشته اولیاءالله آملی، داعی قبل از مرگ امر کرده بود در محله راسته کوی، بقعه و بارگاه برای او ساخته بودند که خودش اولیاءالله در کودکی خرابه‌های آن را با کهنه صندوقی منقوش (بر روی مرقد) دیده بود. بر جدار این بنا پله‌هایی گرد وجود داشت که تا بالای گنبد می‌رسید. به‌علاوه هفتاد ده آمل، باغها، مزارع، حمام‌ها و دکان‌های زیادی برای نگه‌داری‌اش وقف نموده بود. (۷۶) از قرار معلوم بعد از مدتی، همچون موارد مشابه این وقفیات از بین رفت و دیگر چیزی برای هزینه‌های حفظ بنا باقی نماند.

خشونت در رفتار حسن بن زید

در تعدادی از منابع وی را تحصیل‌کرده، فرهیخته، ادیب و سخنور مبرز معرفی کرده‌که اصولا چنین انسان‌هایی متعادل، آرام، متین و سلیم‌النفس‌اند؛ ولی وقایع بیست‌ساله حکمرانی او نشان می‌دهد که داعی رفتاری با چنین ویژگی‌هایی نداشت. در عوض خشونت، کینه‌ورزی و انتقام‌گیری در تصمیمات و اعمال و رفتار وی به تعدد دیده‌شدند. ابن اسفندیار نوشته است: «در اندک‌وقت دل‌ها از هیبت سید (داعی) پر کرد و مردم را جز طاعت و رضای او فکرتی باقی نماند». شاید به همین جهت هم بود که مردم رویان و کلار در حمایت از او گاه دچار تردید می‌شدند و یا در طبرستان و گرگان به زودی مردم دچار تردید گردیدند. این مسئله می‌توانست به‌خاطر نابهنجاری و قتل و غارت دیلمیان سپاه او و یا به‌خاطر وضع پر از تشنج و توطئه‌های مداوم مخالفانش بوده باشد. او و برادرش محمد بن زید دریافته بودند که برای تثبیت حکومت و رسیدن به آمال‌ها و آرزوهایشان می‌باید شمشیرها را از رو ببندند. حسن بن زید در همان آغاز کار در سال ۲۵۰ ه و در بدو ورود به آمل کسانی را که با او بیعت نکرده بودند «امر به قتل‌شان داد». (۷۷)

اسماعیل طباطبا از سادات علوی اشاره به واقعه‌ای می‌کند که نشان از نارضایتی صریح مردم از حسن بن زید دارد. او می‌نویسد: «برخی از زیدیان طبرستان از رفتار داعی شکایت داشته و از ابوجعفر احمد زباره که در مدینه بود خواستند به طبرستان آمده و امامت آنها را بپذیرد. این ابوجعفر به همراه برادرش به طبرستان آمدند و عده‌ای از زیدیان بر گرد آنان جمع گشته و بیعت نمودند. چون نزاع بین وی و داعی پیش آمد ابوجعفر مجبور گشت به آبه و نیشابور بگریزد اما برادرش به گرگان رفته و در آنجا اقامت گزید و فرزندانی چند از وی باقی ماند». (۷۸) ابن فندق نیز در کتاب «لباب الانساب» خود به این واقعه اشاره کرده است.

به طور کلی، شاخص‌ترین عواملی را که باعث دشمن‌تراشی و در نتیجه عکس‌العمل در برابر مخالفان و بروز رفتارهای خشونت‌آمیز حسن بن زید (و بعد از وی برادرش محمد بن زید) شد، می‌توان چنین برشمرد:

الف): مخالفت علنی و شدید با هواداران مسوده (بنی‌عباس) و کلا خلفا و حکومت‌های بومی وابسته به آن‌ها مثل طاهریان و سامانیان.

ب): دسیسه‌های اسپهبدان و اشرافیت زمین دار و مالدار قلمرو تحت امرشان.

پ): حمایت از مذهب شیعه زیدیه و کلام معتزلی و تلاش وسیع برای گسترش آن. این امر چه در داخل طبرستان و گرگان و چه خارج از آن باعث دشمنی پیروان مذهب تسنن با آنها می‌شد و در نتیجه کینه‌ورزی‌ها، اختلافات و جنگ و جدال‌ها را افزایش می‌داد. در این امر بی‌تجربگی و خامی آنان در شیوه حکومت‌داری و تشخیص ندادن سیاست‌های جذب یا دفعِ به موقع مخالفان یا گروه‌های بی‌طرف، شاید بسیار مؤثر بوده باشد.

ت): صدور فرمان و احکامی که محدودیت‌های متعدد برای بعضی از رفتارها و خواسته‌های دسته‌ای از مردم ایجاد می‌کرد.

ث): به هر صورت زیدیان علوی یک نیروی غیر بومی و غریبه در این نواحی بودند. این امر در مقاطعی خاص مورد بهره‌برداری مخالفان قرار گرفته و با جریحه‌دار کردن احساسات مردم، به‌ویژه قشر مرفه و نیمه‌مرفه را می‌توانست ایشان را رودرروی حسن بن زید و یارانش قرار دهد. قطعاً اسپهبدان و اشرافیت این خطه از این امر بهره‌برداری سیاسی کرد بودند.

حال در زیر به نمونه‌هایی از چنین رفتارهای خشن و کینه‌توزانه حسن بن زید حتی در مورد سادات حسنی و حسینی و نیز یاران نزدیک به خودش می‌پردازیم:

۱- گردن زدن حسن عقیقی حاکم منتخب داعی در ساری و سرکرده تعدادی از جنگ‌ها و مقاومت‌های داعی در برابر دشمنان. ابواسماعیل طباطبا در قرن پنجم ه ق نوشته است که برادر یا برادر زاده وی به نام یحیی بن علی بن محمد عقیقی هم از سوی حسن بن زید منصب قضاوت گرگان را بر عهده داشت. بعد از او (و به قولی قبل از او) این منصب از سوی حسن بن زید به عباس بن عیسی الاوقص بن عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمد بن عقیل واگذار شده بود. (۷۹)

۲- دستور خفه کردنِ دو تن از یارانش در آب به این جرم واهی که بعد از بازگشتن سپاه خلیفه به سرداری موسی بن بغا و باز پس گرفتن قزوین و ری از دست آنها، این دو مجبور به فرار شده و نزد داعی به طبرستان آمده بودند (۲۵۸ ه). نام این دو تن عبارت بود از حسین بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب معروف به کوکبی، و دیگری عبیدالله بن علی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب. فجیع‌تر آنکه جسد هر دو را تا زمان حمله یعقوب لیث در سردابی افکنده بودند که به امر یعقوب آنها را به خاک سپردند.

۳- گردن زدن کارگزار طاهریان در گرگان بنام عبدالله بن عزیز در روز عید قربان در شهر آمل. این شخص در جنگ منطقه گرگان توسط سردار داعی، یعنی قاسم بن علی علوی دستگیر و به آمل فرستاده شده بود. (۸۰)

۴- کشتن دوهزار نفر از «کفار» و دست و پا بریدن هزار نفر از دیلمیان متمرد که در صفحات قبل به آن‌ها اشاره کردیم.

۵- فتوا برای کشتن یکی از یاران نزدیکش در همان آغاز حکمرانی‌اش. این شخص اسپهبد فنه بن وندا امید بود که پس از حمایت از داعی در جنگ‌ها، به حکومت آمل برگزیده شده بود ولی چون رفتار درستی با اهالی نداشت، با دادن فتوای ریختن خون او گروهی از مردم آمل، وی و برادرزاده‌اش را با هم به قتل رساندند. این امر می‌توانست تأثیر بسیار نامطلوبی بر سایر اسپهبدان و نیز یاران همراه داعی بگذارد که چنین نیز شد. (۸۱)

۶- کشتن جعفر بن احمد بن بهرام باهلی ابوحنیفه شهید استرابادی از اصحاب رای و مفتی برجسته سنی‌های استراباد و گرگان بدان جهت که به اهل بیت توهین می‌کرد. او را نخست زندان کردند و سپس رگش را زدند و کشتند. سپس جسدش را در جرجان بر دار کردند تا زمانی که عده‌ای از مردم استراباد شبانه جسد را دزدیده و به استراباد منتقل کرده و دفن نمودند. (۸۲) چنین اقدامی به طور قطع آتش کینه اهل تسنن را در منطقه شعله‌ور کرده بود.

۷- به آتش کشیدن روستاها و مناطقی چند از کوهستان‌های منطقه طبرستان که خانه‌ها، زراعت و اموال روستائیان فقیر هم جزو آن‌ها بود. در این مورد به چند واقعه در صفحات پیشین اشاره کرده‌ایم.

۸- کشتار دسته جمعی راهزنان دریایی روس که به سواحل جنوبی دریای خزر و جزیره آبسکون استراباد هم آمده بودند. (۸۳)

۹- یک نمونه از کشتار فجیع و دسته‌جمعی که ابن اسفندیار از واقعه آن چنین یاد کرده است: «در آمل عده‌ای ضد داعی بودند که در زمان طاهریان صاحب مقام بوده و با مذهب او نیز در ظاهر موافقت داشتند. پس داعی از راه تدبیر خبر مرگ خود را انتشار داد و امر به تشییع جنازه هم نمود، در این بین آن عده پرده از کار

خویش برداشتند. پس حسن امر نمود آنها را در مسجد جامع محاصره و همگی را همانجا کشتند و جسدشان را در گوشه گودالی در قسمت شرقی مسجدانداختند. آنجا تا حال (زمان ابن اسفندیار ـ حدود سیصد سال بعد) مزار شهدا خوانده می‌شود». (۸۴) یعنی بعد از سه قرن مردم آن‌ها را هنوز شهید می‌نامیدند.

۱۰- زندانی کردن طرفداران و یاران خود داعی که چندین مورد اتفاق افتاده بود. یک مورد را اسماعیل طباطبا بدین گونه ثبت نموده است: «... از جمله اولاد زید بن حسن بن علی و قاسم بن حسن بن زید که به طبرستان آمدند، بیست‌ویک نفر بودند که یکی از آنها محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری وزیر داعی حسن بن زید بود. او را ابتدا در گرگان بر جانشینی خود نهاد، اما بعد دستگیر و زندانی نمود». (۸۵)

طاهریان که بودند

پس از ورود اعراب مسلمان به ایران، برای نخستین بار در اوایل قرن سوم ه ق اولین دولت نیمه‌مستقل ایرانی را سرداری به نام طاهر ذوالیمینین تأسیس کرد که به مدت حدود پنجاه‌وچهار سال امیرانش حکم راندند. آنها همچون خلفای آن عهد سنی مذهب بودند. طاهر همزمان با دوره هارون الرشید و پسرش مأمون می‌زیست. پس از مرگ هارون بین دو پسرش مأمون (نماینده جناح ایرانی) و امین (سرکرده جناح عرب) بر سر جانشینی جنگ و ستیز در گرفت. در این میان طاهر به دفاع از مأمون و جناح ایرانی آن پرداخت و در طی جنگی توانست امین را شکست داده و به قتل برساند. به پاس این خدمت، مأمون در سال ۲۰۵ ه (۸۲۰ م) امارت خراسان را بدو بخشید و این سرآغاز بنیانگذاری حکومت طاهریان شد. طاهر اندکی بعد نام مأمون خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و سکه هم به نام خود زد. این اقدامات در عالم سیاست آن زمان به معنی استقلال و شاید هم عصیانی نرم علیه خلیفه مسلمین بود. به همین جهت هم به یکباره مرگی ناگهانی او را به دیار نیستی برد. بعد از وی طلحه (۲۰۷)، عبدالله بن طاهر (۲۱۳)، طاهربن عبدالله (۲۳۰) و محمد بن طاهر بن عبدالله (۲۵۹-۲۴۸) به قدرت رسیدند. دوران عبدالله بن طاهر را عهد شکوفایی و طلایی حکمرانان این سلسله دانسته‌اند؛ زیرا علم را عمومی نمود، قوانین زمین‌داری و کشاورزی و بهره‌بری از آب قنوات را در رسالات متعدد تنظیم و تدوین کرد تا به کشمکش‌های طولانی مالکان زمین و دهقانان پایان دهد.

در اواخر همین دوران طاهریان، یعنی عهد محمد بن طاهر بود که نهضت علویان زیدیه با امامت حسن بن زید در طبرستان شکل گرفت و دایره نفوذشان از غرب تا دیلمان و از شرق تا استراباد و گرگان هم کشیده شد؛ البته آنان برای مدت بسیار کوتاهی نیشابور، قزوین، ری، ابهر و زنجان را هم در اختیار گرفته بودند. از بین

حکمرانان این سلسله، این محمد بن طاهر بود که به خلیفه در بغداد متصل و به عنوان کارگزار وی در سرکوب جنبش‌ها و قیام‌های متعدد از جمله در نواحی کوفه، بغداد و نیز درگیری با علویان زیدیه در طبرستان سخت فعال بود. اصلا معرفی مختصر این خاندان در این بخش از این کتاب فقط به‌خاطر معرفی این شخص به طور اخص بود زیرا نامبرده و نیز عمال و کارگزارانش از جمله سلیمان بن عبدالله و محمد بن اوس، مدت‌ها در طبرستان، استراباد و گرگان علیه زیدیان علوی دست به اقدامات متعددی زدند. بخشی از این حوادثِ مربوط به آن‌ها را در صفحات قبل و بخشی را در صفحات بعد از نظر خواهیم گذراند. به‌علاوه نقشه‌ای هم از قلمرو طاهریان برای خوانندگان گرامی ارائه شد تا شاید برای درک بهتر مطالب مفید فایده بیفتد.

منابع

۱- مهاجران آل ابوطالب، ص ۱۱۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۵۷

۲- تاریخ بناکتی (جهان‌آرا)، ص ۱۰۳

۳- البلدان، ص ۱۵۸

۴- تاریخ گزیده، صص ۳۲۶ تا ۳۲۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۲۹- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۷- تاریخ ایران کیمبریج، ج ۴، صص ۱۷۹ و ۱۸۰

۵- تاریخ جهان‌آرا (بناکتی)، صص ۷۱ و ۷۲ - تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۱۳۴ تا ۶۱۳۷- العبر، ج ۳، ص ۱۴- روضة‌الصفا، ج ۳، ص ۴۸۶- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۵۷ و ۵۵۸- تاریخ طبرستان، ص ۲۲۹ - تاریخ ایران در دوره نخستین اسلامی، چ ۱ ص ۱۲۲

۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۳۱- تاریخ رویان، صص ۸۹ و ۹۰

۷- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۸

۸- همان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۶

۹- تاریخ طبرستان، قسم اول، ص ۲۳۴

۱۰- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۸

۱۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۲۲ و ۱۲۳- تاریخ رویان، صص ۹۱ تا ۹۳

۱۲- تاریخ طبرستان، قسم اول، ص ۲۳۶- الکامل، ج ۱۱، ص ۲۹۹

۱۳- التنبیه والاشراف، ص ۳۵۰- تاریخ گزیده، ص ۳۲۸- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۵۳ و ۵۷۸ تا ۵۸۱

۱۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۸- تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۱۷۹ و ۶۱ ۷۸

۱۵- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۱۸۰

۱۶- همان، صص ۶۲۰۴ تا ۶۲۰۶

۱۷- همان، ج ۱۴، صص ۶۲۵۹ و ۶۲۶۰

۱۸- تاریخ طبرستان، قسم اول، صص ۲۳۷ و ۲۳۸

۱۹- همان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹

۲۰- صورة الارض، ص ۳۳۷

۲۱- تاریخ طبرستان، قسم اول، ص ۲۳۹

۲۲- تاریخ جرجان، ص ۴۷۷

۲۳- همان، ص ۴۹۰

۲۴- ریاض العلماء، افندی، ج ۱، ص ۱۸۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۱۷۹ و ۱۸۰

۲۵- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۴

۲۶- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۴

۲۷- الثاقب فی المناقب، صص ۲۱۵ و ۲۱۶ - الخرائج و الجراح، ج ۱، صص ۴۲۴ و ۴۲۵ به نقل از: تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۴

۲۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۴

۲۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۲۴، ۲۸۴ تا ۲۸۹

۳۰ تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۱۸۰ تا ۱۸۲

۳۱- سفرنامه ابن حوقل، ص ۱۱۹

۳۲- مقالات تاریخی، دفتر اول، صص ۲۸۸ و ۲۸۹- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۵

۳۳- الفهرست، صص ۳۴۴ و ۳۶۰- الذریعه، قسم اول از جزء تاسع، ص ۲۷۰

۳۴- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۸- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۴۵۴ و ۴۴۵۵- اسلام در ایران‌پطروشفسکی، ص ۲۶۶

۳۵- تاریخ طبرستان، ص ۲۳۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۸

۳۶- همان، صص ۲۴۱ و ۲۴۲

۳۷- تاریخ گزیده، ص ۳۲۸- التنبیه و الاشراف، ص ۳۵۰- العبر، ج ۲، ص ۵۳۴- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۸ - مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۷۸ تا ۵۸۱

۳۸- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۲۴۳ - تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۲۸۴، ۶۲۹۳ و ۶۳۰۲

۳۹- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۸۴ تا ۵۸۷ و ۵۹۵

۴۰- تاریخ طبرستان، صص ۲۴۲ تا ۲۴۵

۴۱- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۹- زین الاخبار، ص ۲۰۵- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۹- تاریخ طبرستان، صص ۲۴۲ تا ۲۴۴

۴۲- تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۸

۴۳- تاریخ طبرستان، برزگر، ص ۱۹۱

۴۴- مازندران و استراباد، ص ۱۶۸

۴۵- تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۱۳۹، ۶۱۴۰ و ۶۱۷۷

۴۶- همان، ص ۶۱۸۰

۴۷- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۲

۴۸- العبر، ج ۳، صص ۳۲ تا ۳۵- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۲۴۰ و ۴۲۴۶- تاریخ طبری ج ۱۴، صص ۶۲۶۲ و ۶۲۶۸- تاریخ گزیده، صص ۳۲۶ تا ۳۲۸

۴۹- الکامل ج ۱۲، ص ۱۰۸- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۴

۵۰- همان، ص ۶۷ و ج ۱۰، ص ۴۲۶۵

۵۱- همان، ج ۱۰، صص ۴۳۱۶ و ۴۳۱۲- تاریخ طبری، ج ۱۴، صص ۶۳۰۲ و ۶۳۰۳- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۴

۵۲- تاریخ طبرستان، ج ۱۵، ص ۶۴۴۰- یعقوب لیث، ص ۲۶۹

۵۳- تاریخ سیستان، صص ۲۲۳ و ۲۲۴

۵۴- تاریخ گردیزی، صص ۷ و ۸- العبر، ج ۳، ص ۳۵

۵۵- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۵

۵۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۳

۵۷- همان، ص ۶۰۰- روضة‌الصفا، ج ۳، صص ۴۹۳ و ۴۹۴- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۳۵ و ۱۳۶- تاریخ رویان، صص ۹۵ و ۹۶

۵۸- الکامل، ج ۱۲، ص ۱۴۱- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۹۱- حبیب السیر، ج ۲ صص ۳۴۵، ۳۴۷ و ۴۰۹- تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۵۳۳ و ۵۳۴- العبر، ج ۳ صص ۵۳۲ و ج ۲، صص ۵۵۹ و ۵۶۰- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۳۲۷ و ۴۳۴۶- تاریخ طبری، ج ۱۵، صص ۶۴۴۱ تا ۶۴۴۳

۵۹- سفرنامه ابن حوقل، ص ۱۵۶

۶۰- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۶

۶۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۳۶

۶۲- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۳۰۹

۶۳- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۴۳۸

۶۴- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۶

۶۵- همان، ص ۲۴۷

۶۶- همان، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

۶۷- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۳۵۶ و ۴۳۵۷

۶۸- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۲۴۸- تاریخ طبرستان، برزگر، صص ۱۹۶ و ۱۹۷- العبر، ج ۳، صص ۳۵ و ۳۶

۶۹- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۴۸۹- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۳۵۸، ۴۳۶۱، ۴۳۹۲ و ۴۴۲۰

۷۰- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۹- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۰۹

۷۱- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۴۶۰

۷۲- آثار الباقیه، ص ۳۴۹

۷۳- مهاجران آل ابو طالب، ص ۱۱۲

۷۴- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۹

۷۵- تاریخ جهان آرا، ص ۷۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۳۷ و ۱۳۸- مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۵۷ و ۵۵۸- الکامل، ج ۱۰، صص ۴۴۵۴ و ۴۴۴۵

۷۶- تاریخ رویان، ص ۹۷

۷۷- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۳۱

۷۸- مهاجران آل ابو طالب، صص ۴۱۸ و ۴۱۹

۷۹- مهاجران آل ابوطالب، ص ۱۹۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۵۲

۸۰- تاریخ طبرستان، ص ۲۴۳

۸۱- همان، صص ۲۳۶ و ۲۳۷

۸۲- تاریخ جرجان، ص ۴۷۷

۸۳- تاریخ طبرستان، ص ۲۶۶

۸۴- تاریخ رویان، صص ۹۷ و ۹۸

۸۵- مهاجران آل ابوطالب، ص ۲۸۸

حکمرانی محمد بن زید

حسن بن زید چون فرزند ذکوری نداشت، بعد از مرگش برادر او محمد بن زید جانشینش شد. با آنکه حسن قبلا برای وی بیعت گرفته بود، اما در همان آغاز حکمرانی‌اش با یک اقدام کودتاگرانه اشراف‌منش مواجه شد. زیرا وی در آن زمان هنوز در منطقه استراباد و گرگان که از زمان حسن بن زید به وی واگذار شده بود، حکم می‌راند. شاید در پی سر و سامان دادن به امورات نهایی آن سامان بود تا با خیال راحت به ساری و آمل بیاید اما کودتاچی نامبرده یک علوی زیدی دیگر از سادات حسنی به نام ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم معروف به قائم پسر علی بن عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بود. او که پسرِداماد حسن بن زید یعنی پسرِ شوهرِ برادر زاده محمد بن زید بود، برای این اقدام خود پشتیبانی اسپهبد رستم بن قارن و اسپهبد پادوسپان را نیز کسب کرده بود چرا که با تصرف خزائن و پخش مال در بین آنان و نیز تعدادی دیگر از لایه‌های اشرافی، تصمیم داشت پایه‌های قدرت خود را در برابر عکس‌العمل‌های احتمالی توده‌های عوام، به‌خوبی حفظ کند.

در چنین شرایطی محمد بن زید علاوه با اقدامات این شخص، با دسیسه‌های خلیفه معتمد که به تازگی قیام زنگیان را نیز در بصره به خون نشانده بود، اقدامات سرداران طاهری، تهاجمات عمرو لیث (برادر یعقوب)، کر و فرهای رافع بن هرثمه و سرداران سامانی دیگر هم مواجه بود. با این وجود از گرگان به سوی آمل به حرکت در آمد. از آن سو ابوالحسین قائم پنهانی از عده‌ای از جمله لیشام بن وردان دیلمی و ابومنصور مهدی بن مخیس (خدمتکار محمد بن زید) خواست تا محمد بن زید را به طرف رباط حفض بکشانند اما آنان نپذیرفتند و او را تنها گذاشته و به گرگان (جرجان) رفتند. محمد بن زید هم چون اخبار این دسیسه‌ها را

شنید، از نیمه راه به سوی گرگان بازگشت ولی او را به درون شهر راه ندادند و ناچار شد به روستای زوین (دوزینِ کنونی؟) برود. ابوالحسین هم بلافاصله برای وی و همراهانش خلعت و درهم و دینار فرستاد و از آنان خواست در همانجا بمانند. در این میان رافع بن هرثمه که در عصیان خراسان شکست خورده بود با شنیدن این اخبار گروهی را روانه کرد تا محمد بن زید را نزد خودش بیاورد. سپس به او مدد رساند تا با مهدی مخیس وارد نبرد شود. اتفاقاً در جنگی که در گرفت، مخیس شکست خورد و به خراسان گریخت و رافع گرگان را مجدداً در اختیار محمد قرار داد اما چندی نگذشته بود که ابوالحسین قائم برای پرداخت مواجب سپاه مجبور به فشار مالیاتی بر مردم شد. این اقدام مردم را ملتهب نمود و نامه برای محمد بن زید نوشتند و او را به ساری و آمل فرا خواندند. محمد نیز درنگ نکرد و با فراهم آوردن سپاه، در روز چهارشنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۲۷۱ ه ق وارد ساری شد و ابوالحسین را به آمل و چالوس گریزاند. ابوالحسین و لیشام دیلمی در چالوس بسیاری از رؤسا و اصحاب رقیب را گرد آورده بودند و به سوی آمل به حرکت درآمدند اما در این اقدام هم ناکام ماند و دستگیر شد و حکومت ده ماهه‌اش به پایان رسید. سپس محمد بن زید خواهر او به نام سکینه را که همسر برادرش حسن بن زید بود فرا خواند و تمام جواهراتش را مصادره نمود. بعد از آن ابوالحسین را آزاد کرد و از مردم خواست اگر کسی از او حقی دارد با مصادره اموالش باز پس گیرد؛ اما چون مردم اعلام کردند او حدود یک‌میلیون درهم از اموال آنها را گرفته است، محمد دستور داد او و لیشام دیلمی را دوباره بند کرده و به ساری فرستادند. بعد از این تاریخ به قول ابن اسفندیار «دیگر کس آنان و حتی گورشان را هم ندید». به احتمال زیاد در جنگل‌های بین راه سر به نیست شدند تا برای همیشه شر این مدعی کنده شود. (۱)

محمد احتمالا در استراباد و گرگان بر سر حکومت مشکل زیادی نداشت، زیرا سال‌ها در آن مناطق حکم رانده و با مردم، رجال و روسای آن شهرها پیوند عاطفی و

دوستی بر قرار کرده و قطعاً گروهی را نیز به آئین زیدیه گروانده بود، اما مجبور بود که برای تسلط بر طبرستان تلاش زیادی کند. آنگاه در صدد بر آمد به نواحی کوهستانی هم اشراف پیدا کند و تعدادی از اسپهبدان متمرد را گوشمالی دهد؛ به همین جهت ابتدا به کوهستان اسپهبد رستم بن قارن که وی و پدرش گاه به گاه برای حسن بن زید هم مزاحمت ایجاد می‌کردند، یورش برد؛ اما رستم پیکی به نیشابور فرستاد و از عمرولیث صفاری خواست شفاعت او را نزد محمد بن زید بکند. عمرو نیز چنین کرد و مقرر شد رستم سپاهیانش را نزد محمد بفرستد و خراج را نیز مرتب پرداخت نماید. آنگاه محمد بن زید بار دیگر به گرگان آمد. به نوشته ابن اسفندیار: «در اینجا آنقدر سپاه از یاران رافع و عباس به دورش گرد آمدند که دیگر علوفه گرگان برایشان کم آمد و وفا ننمود».

لشکرکشی به ری

در ماه ربیع الاول سال ۲۷۲ ه در زمانی که شخصی تُرک به نام اساتکین (اذکوتکین) بر ری حکم می‌راند، محمد بن زید تصمیم گرفت آنجا را فتح کند. بدین جهت از گرگان به دامغان، سمنان و سپس خوار رفت و در محلی به اسم وهراوان در نزدیکی ری جنگی سخت درگرفت که به نوشته ابن خلدون سپاه محمد شکست خورد، شش‌هزار کشته و دوهزار اسیر داد و خراسانیانِ سپاهش هم به سوی خراسان گریختند. اساتکین نیز از فرصت بهره برده و ده‌هزار دینار (به قول ابن اثیر ۱۰۰۰۰۰۰۰ دینار) خسارت جنگ را از اهالی ری گرفت. (۲)این اقدام وی احتمالا بدان جهت بود که بخشی از مردم آنجا که از گذشته گرایش به شیعه داشتند، متمایل به محمد بن زید بودند. خود محمد نیز به لاریجان گریخت و سپس به آمل رفت؛ اما در اینجا هم شنید که رافع بن هرثمه قصد تصرف گرگان را دارد بنابراین درنگ نکرد و عده‌ای را برای جمع‌آوری سپاه به دیلمستان فرستاد و خود نیز به تمیشه (شهر مرزی گرگان و طبرستان) آمد. در اینجا بود که شنید رافع گرگان را تصرف کرده است اما سعادت با او یار بود، زیرا به خاطر شورش در خراسان، رافع مجبور شد گرگان را ترک کند و محمد بن زید هم وارد آنجا شود که چند ماه هم در گرگان اطراق نمود. سپس در اوایل سال ۲۷۳ ه به آمل بازگشت و فرزندش زید را ختنه نمود و به ولیعهدی نیز برگزید. آنگاه دستور داد بر روی سکه‌ها نام او را حک نمایند و در خطبه‌ها بر منابر از او یاد کنند. (۳)

لازم به ذکر است که استراباد و گرگان همچون ری در این زمان حائز اهمیت ویژه‌ای برای زیدیان بود. به‌علاوه طبرستان و این دو شهر یاد شده از گذشته دور پیوندهای عمیقی با یکدیگر داشتند. مبادلات تجاری، ارتباط در حوزه کشاورزی، علمی و نیز قرار گرفتن همگی آن‌ها بر سر راه خراسان از یکسو، راه‌های منتهی به

غرب و مرکز ایران از سوی دیگر این سه مکان را عمیقاً به هم پیوند می‌داد. اصولا این نقاط در حوادث تاریخی هم پیوندهای مشترکی داشته‌اند. بی‌جهت نبود که یکی از چهار دروازه آمل «دروازه گرگان» نام داشت و در ساری مسجدی به‌نام «مسجد سر دروازه استراباد» و دروازه‌ای هم به اسم «دروازه استراباد» وجود داشت؛ همچنین در شهر استراباد (گرگان کنونی نه جرجان قدیم) دروازه مازندران (طبرستان) تا اوایل دوره رضاشاه یکی از چهار دروازه مهم شهر محسوب می‌شد که هنوز میدان مجاور آن مکان را «فلکه مازندران» می‌نامند. (۴)

نبرد محمد بن زید با رستم بن قارن

در این دوران قلمرو محمد بن زید اندکی آرام گرفته بود. بدین جهت بار دیگر قصد قلمرو اسپهبد رستم را نمود و آن نواحی را تصرف کرد. رستم این بار به رافع پناه برد که در آن ایام نایب محمد بن طاهر در خراسان بود و هرات و خوارزم را نیز در اختیار داشت. محمد حدود هفت ماه در آن منطقه کوهستانی بیتوته کرد و سپس به استراباد آمد. در این میان رافع هم که چشم طمع به استراباد، گرگان و طبرستان نیز داشت، به همراه رستم بن قارن به گرگان آمدند۵(.) محمد به قلعه گچینِ استراباد (بین گرگان و بسطام و حدوداً در شرق شاهکوه) پناه برد و به مدت شش ماه (به نوشته ابن خلدون و ابن اثیر دو سال) در آنجا تحت محاصره باقی ماند تا آذوقه اش تمام شد. آنگاه کوتوالی بر قلعه نهاد و شبانه به تمیشه و سپس ساری گریخت. به نوشته ابن اثیر به‌خاطر این حوادث: «نرخ کالا در استراباد چنان گران شد که هیچ خوراکی نماند و قیمت هر مثقال نمک به دو مثقال سیم رسید و این در سنه ۲۷۷ ه بود». (۶)

اما محمد بن زیداز ساری به آمل، کجور و در نهایت به دیلمان رفت. رافع امان نداد و به کجور آمد و تا ذی الحجه همان سال (۲۷۷) آنجا ماند و مالیات‌ها و خراج‌ها را گرفت و آنقدر ظلم روا داشت که به قول ابن اسفندیار: «در حوالی کجور چندان مصادرت نمود و ضرر رساند که مردم نفس نتوانستن کشیدن و رحمت بر کسی نیاورد». محمد در چنین شرایطی توانست جستان بن وهسودان و سپاه دیلمی‌اش را از کوهستان برای مدد به خود پائین آورد. در چالوس کارگزار رافع به نام محمد بن هارون سرخسی باروهای دور شهر را محکم کرد، آذوقه تهیه نمود و منجنیق‌ها برافراشت. به درخواست رافع قرار شد وی دست به جنگ نزده و فقط از شهر دفاع کند. (۷) آنگاه رافع تصمیم گرفت اسپهبد رستم بن قارن، محمد بن احمد وندویه، علی بن حسن مروزی، عبدالله بن حسن و اسپهبد شهریار بن

پادوسپان را درسپاهی از راه ساحل به چالوس اعزام کند. خودش هم به اهلم آمد. از آن سو محمد بن زید و هم‌پیمانانش در چالوس کار را بر محمد بن هارون سخت کردند اما رافع از اهلم به ده خراج و سپس چالوس آمد. محمد بن هارون چون چنین دید از شهر بیرون آمد و در ناحیه دشته لشکر سپاه محمد بن زید را در هم کوفت. محمد بن زید در ۲۶ ذی الحجه به وارفو و رافع به لنکا رفتند. رافع دستور داد از تمامی ولایت طبرستان علوفه جمع کنند. این اقدام سبب شد که کرایه یک دراز گوش و یک خروار کاه پنجاه در هم بشود؛ و نیز مقرر کرد مردم آمل یک‌میلیون درهم خراج بپردازند که با شکنجه و فشار عمال وی، دریافت شد. (۸) چون وسایل و مبالغ دریافت شدند، رافع در ماه صفر از چالوس به سوی طالقان رفت و: «قلمرو اسپهبد جستان را به ویرانی کشید، غلاتش را بسوزانید، درختان را برید و سنگ‌های آسیاب را بشکست». در آنجا قلعه یکی از بزرگان دیلم به نام گیل کیا را از او گرفت. سرانجام با رد و بدل کردن سفیر با جستان صلح کرد و نیز مقرر شد اموال محمد بن زید را به رافع تسلیم کند و از محمد حمایت هم ننماید. آنگاه رافع به سوی قزوین رفت؛ اما با رفتن وی، بی‌درنگ محمد بن زید به چالوس آمد تا آنجا را از دست اسپهبد رستم بن قارن و محمد بن هارون بیرون آورد؛ ولی ناگهان از آمل اخباری رسید که مجبور شد به ناتل برود؛ همچنین در همین زمان خلیفه معتضد رافع را به نزد خود فرا خواند، اما وی نپذیرفت و فرستاده خلیفه را زندانی نمود. معتضد بلادرنگ ابوالعباس احمد بن عبدالعزیز بن ابی دُلَف عجلی را بر حکومت عراق گماشت تا از آنجا به جنگ رافع هم برود. از این سو اسپهبد رستم بن قارن و چند امیر دیگر به یاری رافع آمدند و در «کنار جوی کلهوار در روز جمعه ۱۸ ذی القعده جنگ نمودند که یاران رافع شکسته شده و کشتار زیادی انجام گرفت. رافع از راه ریمه به طبرستان گریخت». (۹)

صلح رافع با محمد بن زید و شرح وقایع بعد از آن

رافع بن هرثمه بعد از فرار به ریمه آمد (۲۷۹ ه). اندکی بعد خبر رسید که خلیفه معتضد حکومت نیشابور و امارت خراسان را به عمرولیث صفاری سپرده است. این اقدام رافع را در موضع بسیار ضعیفی قرار داد و مجبورش کرد به دنبال هم‌پیمانی همچون محمد بن زید برآید؛ پس به شرط قرار گرفتن حکومت استراباد و گرگان در اختیار او، با محمد صلح نمود. آنگاه در روز سه‌شنبه ۵ ربیع الاخر محمد بن زید به آمل و رافع به گرگان رفتند. رافع در این نواحی مال و سپاه گرد آورد و چندی بعد به سوی ری رفت که به تازگی حاکم آن احمد عجلی درگذشته و پسرش جانشین او شده بود. او در ری پیروز برآمد تا چند ماه بعد که سپاه خلیفه به فرماندهی پسرش ابن اصبغ از راه رسیدند و رافع را فراری دادند. ابن اصبغ «ظلم و جور را در ری برانداخت و عدل و داد نمود». اتفاقاً در همین زمان در بغداد برای خلیفه وقت معتضد اتفاق جالبی افتاده بود که در باره آن مسعودی نوشته است: «محمد بن حسن بن سهل ملقب به شمیله برادر زاده فضل بن سهل در بغداد به نفع یک علوی زیدی بیعت گرفت تا به‌وسیله او علیه خلیفه قیام کنند اما موضوع برملا گردید و علوی را کشتند و سپس دستور داده شد از ما تحت شمیله میله ای فرو کرده و از دهانش در آوردند. آنگاه او را بر روی آتش کباب کرده و در پایان برای ایجاد رعب و وحشت در بغداد آویختند». (۱۰)

اما در طبرستان محمد بن زیداندکی آرام گرفته بود که بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی برادر ابوالعباس یاد شده در سطور قبل، به آمل نزد وی آمد. محمد از او استقبال کرده و «هزار بار هزار درهم (۱۰۰۰۰۰۰) را در کیسه نموده به همراه جامه‌ها، اسباب‌آلات فراشخانه، شرابخانه طلا و نقره و هدایای دیگر بدو داد». بکر مدتی را در آمل به عزت گذراند تا سرانجام محمد بن زید او را بر حکومت چالوس و رویان گماشت و روانه آن حدود نمود اما «سید محمدبن زید امر نمود در بین

راه و در ناتل در کوزه فقاع او زهر ریختند و او را به دیار نیستی فرستادند... جنازه وی در همان جا در پل لیشام مدفون است». (۱۱) رابینو حدود هزار سال بعد از این واقعه (اواخر دوره قاجار) هنوز از مقبره وی یاد نموده و نوشته است: «شمیرود در شرق ناتل جاری است که لیشام دیلمی پلی بر روی آن ساخت که در نزدیکی آن بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی یعنی همان کسی که محمد بن زید او را حاکم چالوس نمود، مدفون است». (۱۲)

اما رافع بعد از شکست، باز خود را به گرگان رساند و با جمع آوری نیروهای جدید در پی جنگ با عمرولیث بر آمد و از محمد بن زید هم مدد خواست، ولی محمد تعلل کرد تا یکی از سران سپاه عمرولیث گریخت و به رافع پیوست و به همراه سرداران دیگر همچون محمد بن هارون، ابا نصر طبری، مهدی مخیس و فضل جعفر عازم نبرد در نیشابور شدند اما از لشکر پنج‌هزار نفره عمرو شکست خورده و گریختند. در بین راه رافع از محمد بن زید مجدداً تقاضای کمک کرد، ولی به درخواست عمرولیث، دست رد بر سینه او زد. بدین جهت رافع به سوی ساری آمد. محمد برج و باروهای شهر را محکم نمود. رافع در نزدیکی ساری در محلی به نام رودبار اتران چادر زد و رستم بن قارن هم به یاری وی آمد؛ اما ناگهان صاعقه و سیل شدید چادرها، چهار پایان لشکر و بخشی از سپاهیان وی را با خود برد. رافع به‌ناچار به استراباد باز گشت و بار دیگر با محمد بن زید از در صلح و سازش بر آمد و با وی بیعت نمود؛ اما چندی نگذشت که روابط بین رافع و اسپهبد ملوک الجبال رستم بن قارن به تیرگی گرایید و رستم به عمرولیث پیوست اما رستم با عمرو نیز اختلاف پیدا کرد و مجدداً روی به رافع آورد که در آن زمان در استراباد بیتوته کرده بود. رافع مدتی او را در شهر استراباد نگه‌داشت تا به هنگام یک فرصت طلایی که در یک مجلس پیش آمد «ناگهان چهار پاره بند آوردند و بر پای اسپهبد نهادند. سپس او را برداشته به کوهستان (قلمروش) برده و همه اموال و چهارپایان و خویشانش را با شکنجه به‌دست آوردند. ولایت او را هم به ابی نصر

طبری سپردند. اسپهبد نیز در همان بند در ماه رمضان سال ۲۸۲ ه در گذشت». پس از این واقعه محمد بن زید اندکی به رافع اعتماد نمود و به سپاهش نفقه و مواجب داد و از او خواست تا در عوض جامه و پرچم سیاه مسوده (طرفدار بنی‌عباس)، از رنگ سفید آن (به نشانه سادات زیدی) استفاده کند. رافع پذیرفت و بعد از آن «از همه گرگان، دهستان و جاجرم برای سید محمد بیعت گرفت و حتی به نوشته مؤلف تاریخ سیستان: «نام خلیفه معتضد از خطبه بینداخت، جامه سیاه بیفکند و علامت‌ها سپید کرد». (۱۳) به‌علاوه قسمتی از اموال مصادره شده اسپهبد رستم را برای محمد بن زید فرستاد و در ربیع الاخر سال ۲۸۲ ه ق (۸۹۵ م) خطبه به نام او خواند ولی این شرایط دیری نپائید و در رویارویی دیگری که رافع با سپاه عمرو لیث پیدا کرد، بار دیگر شکست خورد و: «پنج‌هزار کس او کشته و پنج‌هزار نفر دیگر تسلیم عمرو گردیدند». رافع به‌ناچار به خوارزم گریخت. در آن حدود غلامانش یک بار قصد جان او را کردند که پس از یک درگیری خونین رهایی یافت ولی بار و بنه و کالاهایش را بردند و محمد بن هارون سرخسی هم از او جدا شد و به اسماعیل سامانی پیوست. رافع برادر خود محمد بن هرثمه را نزد محمد بن زید فرستاد و بار دیگر تقاضای کمک نمود، که باز هم پذیرفته نشد. در این میان به‌خاطر ظلم و جور فراوان او به مردم آن نواحی در زمان سرسپردگی‌اش به سامانیان، به نوشته ابن اسفندیار «بر او شوریده و در رباط جیوه به تاریخ شوال ۲۸۳ ه سرش را بریدند و برای عمرولیث فرستادند. عمرو نیز آن سر را برای خلیفه معتضد فرستاد و در آنجا هم آنرا در بغداد نصب نمودند». (۱۴) از این تاریخ طبرستان، استراباد و گرگان برای مدت کوتاهی در اختیار کامل محمد بن زید قرار گرفت.

با پشت سر نهادن این وقایع، محمد بن زید به همراه محمد بن وهسودان و علی بن سرخاب از آمل به ساری آمدند اما در این شهر اختلاف پیش آمد و محمد بن

وهسودان چند تن از افراد علی بن سرخاب را کشت. بدین جهت علی از آنها جدا شد و به کیلورجان رفت ولی برای محمد بن زید پیام داد که هنوز بر بیعت با او پایدار است ولی با محمد بن وهسودان دشمنی دارد. (۱۵) محمد ابتدا به این ماجرا توجهی نکرد، اما با شنیدن خبر حرکت سپاه عمرولیث برای تصرف قلمروش، نیاز به رفاقت و هم‌پیمانی با آنها را احساس نمود. سردار عمرو به نام علی بن حسین به گرگان آمد و آنجا را فتح نمود ولی چندی نگذشته بود که این سپاه در آخر شوال ۲۸۵ از سرداران اعزامی امیر اسماعیل سامانی که اینک او هم چشم طمع به گرگان و استراباد دوخته بود، شکست خوردند. عمرولیث بلادرنگ نامه برای خلیفه معتضد فرستاد و به او پیشنهاد داد «که اگر ولایت ماوراءالنهر (قلمرو سامانیان) را به او بسپارد، او ریشه علویان زیدی را از طبرستان بر خواهد کند... آنگاه در جمادی الاخر سنه ۲۸۶ هدایایی به مبلغ چهارمیلیون درهم، بیست اسب با زین‌ها و لگام‌های مزینِ نقره‌کاری شده، صدوپنجاه اسب با جل‌های منقش، جامه‌ها، بوی خوش (انواع عطر) و تعدادی باز برای خلیفه به بغداد ارسال نمود». (۱۶) سپس چند ماه بعد خودِ عمرو به گرگان آمد تا برای نبرد با امیر اسماعیل سامانی مشغول به جمع‌آوری تدارکات شود. سرانجام هم در روز سه‌شنبه آخر ربیع الاخر سال ۲۸۷ ه درگیر نبرد سخت و خونینی شد که شکست خورد و اسیر شد. او را هم به بغداد نزد خلیفه فرستادند و در آنجا زندانی کردند تا چند ماه بعد درگذشت. (۱۷)

بعد از معتضد، خلیفه مکتفی فرمان ایالت ری را به امیر اسماعیل سپرد تا محمد بن هارون سرخسی را که چندی پیش پس از فتح ری پسر و برادر خلیفه را کشته بود، به سزای اعمالش برساند. امیر اسماعیل هم ابتدا بارس کبیر را امیر گرگان نمود و از وی خواست با جنگ یا صلح شر محمد بن هارون را کم کند. او هم محمد را فریفت و از جستان دیلمی جدا نمود و به بخارا پایتخت سامانیان فرستاد. در آنجا دستگیر و زندانی شد و دو ماه بعد هم جان سپرد. (۱۸)

پس از امیر اسماعیل، جانشین و پسرش احمد به گرگان آمد. بارس هنوز حاکم این ناحیه بود و احتمالا با گرفتن خراج، با محمد بن زید هم به مدارا روزگار می‌گذرانید، چون هیچ نبرد و اصطکاکی با هم نداشتند؛ اما با آمدن احمد سامانی، بارس به بغداد گریخت. علت این فرار هم به‌خاطر آن بود که در عهد امیر اسماعیل، وی خراج گرگان و طبرستان را که هشتاد بار (چهار پا) بالغ می‌گردید به همین احمد که از سوی پدرش به حکومت گرگان گماشته شده بود، واگذار نکرد و به سوی بخارا فرستاد اما در میان راه چون شنید امیر اسماعیل درگذشته است، تمامی آن‌ها را به سوی بغداد برد. (۱۹) در بغداد هم خلیفه از تصرف خراسان و نیز اطراف آن همچون گرگان و استراباد راضی بود زیرا سامانیان سد خوبی در مقابل بلند پروازی‌های احتمالی زیدیان به‌شمار می‌رفتند و سدکننده راه آنان به سوی خراسان محسوب می‌شدند. (۲۰) مخصوصاً آنکه محمد بن زید چند باری هم تلاش‌های ناموفقی در این خطه داشت و یک‌بار هم نیشابور را برایش تصرف کرده بودند.

مرگ محمد بن زید

پس از کشته شدن عمرولیث به‌وسیله امیر اسماعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر، محمد بن زید فکر می‌کرد که اسماعیل به همان قلمرو خود بسنده و به خراسان و گرگان توجهی نخواهد کرد؛ بنابراین به گرگان لشکر کشید تا از آنجا عازم نیشابور و به تدریج سایر نقاط خراسان شود؛ اما امیر اسماعیل برایش پیام داد که قصد توسعه قلمرو را کنار گذارد و به همان طبرستان قناعت کند ولی محمد توجهی ننمود و در گرگان زمینه را برای حمله به نیشابور فراهم آورد. این اقدام نه تنها علیه سامانیان، بلکه توطئه‌ای بر ضد خود خلیفه در بغداد و مذهب تسننش هم به‌شمار می‌رفت. به تعبیر دیگر هنوز میراث قیام زید (شیعه زیدیه) بعد از حدود صدوپنجاه سال برای خلفا خطرناک محسوب می‌شد. بدین جهت سپاه سامانی به سرداری محمد بن هارون به سوی گرگان سرازیر شدند. به نوشته مسعودی (۳۳۲ ه): «در این سنه ۲۸۷ ه محمد بن زید داعی علوی با سپاه فراوان از دیلم و غیره از طبرستان به گرگان آمد و با سپاه سیاه پوشانِ محمد بن هارون رو در رو گردید. جنگی که در آن روزگار نظیر آن را کس ندیده بود. دو طرف پایداری کرده و نخست به نفع سپید جامگان (زیدیان) بود اما محمد بن هارون حیله کرد و بگریخت. دیلمان (زیدیان) با شتاب در پی آنان دویده و صف‌های‌شان به یکباره در هم ریخت. ناگاه سیاه‌پوشان باز آمده و شمشیر در آنان نهادند و بسیار کس را بکشتند. داعی هم زخم بسیار خورده و چون لشکریانش در پی جمع غنائم بر آمده بودند، به وی توجه ننموده و پسرش زید اسیر و خودش نیز از میدان گریخت و چند روز بعد بر اثر زخم فراوان بمرد و بر دروازه جرجان (گرگان) به خاک رفت و قبر او تا کنون (حدود ۵۰ سال بعد) آنجا محترم است. ()۲۱در بعضی از منابع، سپاه سامانی را در این نبرد نه‌هزار و علویانِ زیدی را بیست‌هزار نفر ثبت کرده‌اند و جنگ را نیز «در نیم فرسنگی جرجان» و عده‌ای هم «بر دروازه جرجان در روز آدینه ۵

شوال سال ۲۸۷ ه» نوشته‌اند.

پس از پایان جنگ، سر محمد بن زید را بریده و به همراه پسرش زید به بخارا نزد امیر اسماعیل فرستادند. بدن بی‌سر را نیز در گرگان در محلی به نام گور داعی، مجاور قبر محمد دیباج دفن نمودند. در این مورد در چند صفحه بعد توضیح مفصل‌تری ارائه شده. اما پسرش زید هم مدت‌ها در بخارا در زندان به‌سر برد تا عاقبت به‌خاطر اشعاری که سرود و نیز نامه‌های سوزناکی که برای مردم طبرستان می‌فرستاد (که دو نمونه آن را ابن اسفندیار ثبت کرده)، اسماعیل او را از بند رهانید و تصمیم ماندن و رفتن را به خود او محول کرد اما زید می‌گفت چون احوال طبرستان تغییر کرده از رفتن صرف نظر کرده است. سپس چندی بعد دختر حمویه بن علی را به همسری گرفت و تا آخر عمر در همان بخارا بماند و در همان جا هم دفن گردید.

نقل هم شده که سپاهیان و یاران جان‌به‌دربرده محمد بن زید «در طبرستان گرد آمده و رأی زدند که کار به مهدی کودک نابالغ محمد بن زید بسپارند. پس مردم را آواز دادند تا همگان برای بیعت گرد آیند. درمیان سرهنگان محمد بن زید مردی به نام زراد بود که تلاش بسیار برای این بیعت نمود، لیکن چون خلق به نزدیکی مسجد جمع آمدند، ناگاه درفش‌های سیاه (نشان از طرفداری از خلیفه سنی و ضدیت با شیعیان زیدی) فراز کرد و شمشیر در میان زیدیان گذاشت و بسیاری از آنان را بکشت. خطبه به نام خلیفه معتضد در طبرستان بر منابر خواندند. بدین‌گونه حکومت آل علی در طبرستان از آغاز تا پایان به سی‌وهشت سال انجامید». این چنین اقدامی می‌توانست توطئه عوامل سامانیان، عمال خلیفه، بقایای طاهریان، سنی‌های سال‌ها تحت فشار یا همگی آنان بوده باشد که برای

شناسایی هواداران محمد بن زید و نیز شیعیان زیدی، برنامه‌ریزی کرده بودند البته بر این نکته تأکید می‌شود که ابن اسفندیار نامی از مهدی پسر محمد بن زید نبرده و پسران وی را چنین بر شمرده است: ابوعلی اسماعیل، ابوعبدالله محمد رضا و ابومحمد حسن.

اما پس از این وقایع عمال و سرداران سامانی بی‌کار ننشستند. محمد بن هارون گرگان را فتح و به سوی ساری و سپس آمل یورش برد. او در روز آدینه مهر ماه سال ۲۸۷ به آمل رسید و هجده ماه در آنجا حکم راند تا اینکه سر به عصیان برداشت. (۲۲) به نوشته گردیزی «وی به ری هم تهاجم نمود و ادکونمش را بکشت» و کار را بدانجا کشاند که امیر اسماعیل شخصاً برای سرکوبش به طبرستان و گرگان آمد و او را از این مناطق فراری داد. سپس‌در صحرای لیکانی در موضع اشیلادشت نزدیک آمل لشکرگاه آراست. بعد از این حوادث، به نوشته ابن اسفندیار: «عدل و داد کرد و جمله املاک قدیم معارف طبرستان که از پنجاه سال قبل توسط سادات و دیگران تصرف گردیده بود، به صاحبانشان مسترد گردانید». این مؤلف اموال این مردم را در آمل، رویان، ساری و تریجه نام برده است که ارزشی به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ درهم تا هفتصدهزار درهم و یک‌میلیون درهم داشته‌اند. او تأکید کرده آن‌ها «املاک امرا و معروفان» بوده‌اند. اما «املاک و غلات رعایا و مستضعفین را نیز فرمود باز گردانیدند و دل و جان مردم طبرستان بر محبت و مودت و ولاء اسماعیل موقوف شد». (۲۳) از این متن به‌خوبی می‌توان دریافت که دولت سامانی که نماینده فئودال‌ها و بزرگ‌مالکان بودند، چگونه اراضی مصادره شده توسط علویان زیدی را به ملاکان و فئودال‌ها باز گرداند تا با تکیه بر آنان بتواند موقعیت خود و کارگزارانش را در این منطقه تثبیت کند. (۲۴) جمله آخر ابن اسفندیار که املاک رعایا و مستضعفین را هم باز گردانید، در واقع نوعی تبرئه ضمنی اقدامات امیر اسماعیل بوده است و اگر هم چند زمین دهقانان کوچک را برگشت داده بوده باشد، بی‌ارتباط با بهره برداری سیاسی و هوادار پیدا کردن در

منطقه نبود و شاید هم متعلق به تعداداندکی از افراد خاص بود.

در پی این اقدامات، وی تصمیم به بازگشت به مرکز حکومت خود یعنی بخارا گرفت. گردیزی نوشته است: «اسماعیل گرگان را به پسر خویش احمد سپرد و طبرستان را به ابوالعباس عبدالله بن محمد و پسر را فرمود تا با ابوالعباس موافقت کند به همه کارها و به هیچ چیزی او را خلاف نکند اما پس از آن چندی بعد پسر خویش را معزول نمود از گرگان، بدان سبب که با جستان کارزار نکرد». (۲۵)

با وجود این پیروزی‌ها، این شرایط به درازا نپائید و علوی جدیدی طعم تلخ شکست را بر کام خلیفه عباسی و کارگزار سامانی‌اش ریخت. این شخص ناصر کبیر معروف به الاطروش بود که توانست طی چند نبرد، باردیگر دولت علویان را در این خطه احیا کند که در صفحات بعد به آن پرداخته‌ایم.

بر این نکته تأکید می‌شود که در این مقطع حکمرانی علویانِ زیدی یا سادات حسنی در طبرستان به پایان می‌رسد واندکی بعد با پدیدار شدن ناصر کبیر معروف به الاطروش حکمرانی شاخه دیگر علویان زیدی، یعنی سادات حسینی آغاز شد.

مقبره و گنبد و بارگاه محمد بن زید

بارگاه محمد بن زید که امروزه آق امام نامیده می‌شود، مورد توجه مردم شیعه و هموطنان تسنن (ترکمن) نیز هست. این بارگاه بر روی کوهی نه چندان بلند با ارتفاع حدود سیصدوپنجاه متر در شرقِ شهر آزادشهر و جنوب گنبد قابوس واقع شده است. این کوه و بارگاه از شمال به جاده بین المللی گرگان به مشهد، روستای ترکمن‌نشین قزلجه، از جنوب به روستای نوده، از شرق به روستای سید آباد نیلی و از غرب به اراضی مزروعی و ازدار تپه محدود می‌شود. رودخانه خرمارود نیز از غرب آن گذشته و کیلومترها بعد به گرگان‌رود می‌پیوندد. رابینو در اواخر دوره قاجار گور داعی را «در بیرون شهر جرجان و در قریه موسوم به روشناخره» معرفی کرده است. (۲۶) این گنبد و بارگاه در دهه ۸۰ خورشیدی به‌کلی تخریب و به‌جایش بنای جدیدی احداث شد. بنای قبلی برجی از آجر و ملاط ساروج و گچ بود که از داخل هشت‌ضلعی و از خارج دوازده‌ضلعی و ۵.۵ متر ارتفاع داشت. بر روی این قسمت گنبدی با کاشی‌های آبی به ارتفاع پنج متر به همراه چهار نورگیر منظره‌ای آرام و چشم‌نواز را به‌وجود آورده بود. بیرون بنا دوازده ستون به فواصل دو متر از هم از دل بنا بیرون زده بودند. تا دهه ۴۰ خورشیدی طاق‌نماهایی هم در درون بقعه وجود داشتند که دارای کاشی‌کاری زیبا و کتیبه‌هایی به خط رقاع و کوفی بودند؛ همچنین در وسط حرم صندوق چوبین ساده‌ای قرار داشت که بر روی آن پارچه کشیده شده بود. این بنای سابق احتمالا باید همان بنایی بوده باشد که صاحب بن عباد وزیر آل بویه در قرن ۴ ه ق بر روی مرقد احداث کرده و در طی قرون چندین بار ترمیم و تعمیر شده بود. به احتمال زیاد در گذشته سنگ روی مرقد و کتیبه‌های با ارزشی هم وجود داشته‌اند اما مورد قابل توجه آن بود که ۸۴ سال قبل از محمد بن زید، محمد دیباج در سال ۲۰۳ ه در اینجا دفن شده بود و بعدها به سال ۲۸۷ تن بی‌سر محمد بن زید را در کنار آن دفن

کردند. آنچه مسلم است دیباج در وسط و در زیر گنبد مدفون بود و محمد بن زید را در سمت راست او به خاک سپردند؛ زیرا اگر او را در قسمت شرق قبر دیباج دفن می‌کردند، نمازگزاران مجبور می‌شدند در مغرب دو مقبره نماز بخوانند که در چنین صورتی مقبره پشت سر آنها قرار می‌گرفت. غیر از این دو تن، مزار سومی هم در کنار آن‌ها بوده که ابن سهمی جرجانی در قرن ۵ ه در باره آن چنین نوشته است: «قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) مرد در جرجان و قبرش کنار قبر والده‌اش محمد بن جعفر (دیباج) است و آن در عقب جرجان واقع». (۲۷) اما این محمد دیباج (محمد بن جعفر صادق) که بود؟ او کسی بود که همانند زیدیان شیعه به خروج با شمشیر علیه دستگاه خلافت اعتقاد داشت و به همین دلیل در سال ۱۹۹ ه و در زمان مأمون خلیفه عباسی با اصرار فرزندش قیام کرد و مردم را به بیعت با خود فرا خواند که اتفاقاً تعدادی از مردم مدینه با او بیعت هم کردند. آنها از جمله علی بن حسین بن عیسی بن زید و گروهی از طرفداران جارودیه (فرقه‌ای از زیدیان) در این قیام شرکت کردند و بر مدینه مسلط و عازم فتح مکه شدند. (۲۸) نوشته‌اند که محمد دیباج (پسر امام جعفر) در این دوران پیرمردی زاهد و عابد بود که از بصره به مکه گریخته بود. او در اینجا از پذیرفتن رهبری زیدیان برای خروج پرهیز می‌کرد اما سرانجام با اصرار زیدیان علوی مجبور به پذیرفتن آن شد. (۲۹) مسعودی نوشته است: «بسیاری از شیعیان با او بیعت کرده و قائل به امامت او شده بودند. وی در برابر تحرکات زیدیان، به رسم امامیه حرکت می‌نمود. در کوفه و جاهای دیگر وی را امیرالمومنین می‌خواندند، در حالی که در بین اهل بیت، چه قبل و چه بعد از او چنین لقبی نیافته بودند». (۳۰) عبدالکریم بن احمد شهرستانی (قرن ۶ ه) دیباج را «رهبر گروه عماریه» معرفی نموده که در مکه قیام کرده بود. (۳۱) طبری در جلد ۱۳ تاریخ خود او را چنین معرفی کرده است «طالبی پیرِ نرم‌خو و نزد مردم محبوب که از پدر خویش حدیث روایت می‌کرد. او نیک‌مردی و زاهدی نمود». ابن اثیر درباره وی

چنین می‌نویسد: «محمد دیباج فرزند خود را به مصر فرستاد تا برای خلافت او تبلیغ کند اما والی مصر او را در بند کرد و با پیروانش نزد خلیفه منصور فرستاد. دیباج برادر عبدالله بن حسن بن حسن از مادری به نام فاطمه دختر حسین بن علی بود». (۳۲) حسن بن محمد بن حسن قمی در تاریخ قم خود به سال ۳۷۸ ه نوشته است: «دیباج در سنه ۲۰۰ در مدینه خروج نمود و بر آنجا غلبه یافت، اما او را دستگیر کردند. چندی بعد مأمون به وی امان داد و به مرو برد و گرامی داشت... او با مأمون به جرجان آمد و در اینجا بمرد و مأمون بر او نماز کرد و دفنش نمود... قبر او را در جرجان زیارت کنند. خبر رسیده که صاحب الجلیل کافی الکفاء ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بر سر تربت او عمارت کرد در سنه ۳۷۴ هجریه». (۳۳) در متن عربی تاریخ جرجان ابن سهمی در قرن ۵ ه (ترجمه آن) چنین آمده است: «محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب کنیه‌اش ابا جعفر و لقبش دیباج به همراه مأمون به جرجان بیامد و در همان سال ورود (۲۰۳ ه) در گذشت و همانجا دفن گردید. مأمون در کنار قبرش قصری بنا نمود». (اتفاقاً در کندوکاوهای دهه ۶۰ خورشیدی در اطراف بقعه، آجر و چاه آبِ آجرچینی در دل زمین یافت شدند). ابن سهمی در ادامه مرگ او را به علت فصد کردن (خون‌گیری) و سپس به حمام رفتن دانسته است و در ادامه قبر او را در جرجان معروف به «قبر داعی» معرفی کرده است. (۳۴) البته این شیوه مرگ برای وی بعید می‌نماید. به احتمال زیاد مأمون او را از میان طرفدارانش دور کرد و با خود به گرگان آورد و در اینجا او را کشت. نماز خواندن مأمون بر جسدش هم نوعی تبرئه خویشتن بوده است.

مؤلفان حبیب‌السیر و تاریخ گزیده قبر دیباج را «گور سرخ جرجان» نامیده‌اند. (۳۵) حمدالله مستوفی هم در سال ۷۳۰ ه نوشت: «در سنه ۲۰۳ محمد دیباج که قبر او به گورسرخ مشهور است، به جرجان درگذشت». (۳۶)

به احتمال زیاد این بارگاه و محوطه آن به خاطر دفن دیباج و محمد بن زید، نقش سیاسی و مذهبی زیادی در منطقه داشته و مورد توجه شیعیان بوده است. به همین جهت شخصیت‌های اجتماعی متنفذی هم در گورستان حاشیه آن از گذشته تاکنون دفن شده‌اند که سنگ مزارهای باارزشی هم داشته‌اند. در کار میدانی این نگارنده در سال ۱۳۶۷ خورشیدی، تعدادی از افراد مسن شهرها و روستاهای اطراف برای نگارنده نقل‌کردند که تا اواخر دوره رضاشاه، در اطراف این بقعه گورستان بزرگی به چشم می‌خورد که بعضی از قبور آن دارای سنگ قبرهای با شکوهی بود. نگارنده از تعدادی از آن‌ها در همان تاریخ تصویربرداری و در کتاب «سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد» ارائه کرده است ولی بسیاری از سنگ‌های اصلی و مجلل مفقود و یا خرد و نابود شده بودند. در پایان همین کتاب کنونی هم تصاویری را از این گنبد و بارگاه ارائه کرده‌ایم.

مقابر علویان در آمل

غیر از استراباد، جرجان و چند مکان در دیلمان، در طبرستان به‌ویژه در شهر آمل چند تن از علویان زیدی دفن شده‌اند. این شهر در عهد زیدیان و حتی قبل از آن از مراکز مهمی به‌شمار می‌رفت که فتح آن برای مخالفان و موافقانِ هر حکومتی مخصوصاً در عصر زیدیان، بسیار حائز اهمیت بود؛ همچنین آمل محل نشیمن اعیان، اشرافیت لشکری و بومی و نیز رجال برجسته علمی و غیرعلمی طبرستان محسوب می‌شد. بی‌جهت نبود که تعدادی از افراد مهم علوی اعم از زیدی و غیر زیدی در این شهر و اطراف آن به خاک سپرده شدند. در زیر به معرفی چنین کسانی می‌پردازیم که مقابر تعدادی از آنان هنوز هم به چشم می‌خورند:

۱- جعفر بن عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب.

۲- ابوالحسین احمد بن جعفر بن احمد بن محمد بن عبدالرحمن شجری بن حسن بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن.

۳- الرضا، ابوعلی مهدی، ابوالحسین علی، اب محمد حسن، زید، خلیفه، ملکه و سیده.

۴- ابوعلی داوود که نقیب و نسابه بن احمد بن علی بن عیسی بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بود.

۵- ابوعبدالله حسین و ابوالقاسم احمد. (۳۷)

۶- حسن الاطروش (ناصر کبیر) پسر علی بن عمر الاشرف بن امام زین العابدین که در سال ۳۰۴ در آمل درگذشت. (۳۸)

۷- الناصر بالحق که سید علی ساری (مرعشی) دستور داده بود تا سید قوام‌الدین و برادرانش آن را در سال ۸۱۴ ه بنا کردند. (۳۹) ملکونف هم در اواسط دوره

قاجار از چند گنبد در خارج از شهر آمل نام برده که یکی از آن‌ها «گنبد ناصر الحق یکی از سادات حسنی» بود. (۴۰)

۸- حسن بن حمزه علوی، متکلم و شاعر که در مقابل مدرسه زین الاشرف دفن شد. بعدها بهاءالدین بن حسن بن مهدی مامطیری به ملک اردشیر دستور داد آن مرقد را تعمیر کند. (۴۱)

۹- شرف‌الدین که قبرش در مدرسه امام خطیب در مقابل مشهد سر واقع بود. وی از فقهای مذهب شیعه امامیه بود که بعدها علیه زیدیان به مخالفت شدید پرداخت. (۴۲)

۱۰- سیدابوطالب یحیی بن حسین الناطق بالحق که در سال ۴۲۲ درگذشته بود. (۴۳)

۱۱- حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری معروف به داعی صغیر که در محله علی آبادِ آمل در خانه دخترش به تاریخ ۱۴ رمضان سال ۳۱۶ دفن شد. (۴۴)

۱۲- حسن بن زید (داعی کبیر) که در محله راست‌کوی آمل به خاک سپرده شد. خرابه‌های بارگاه او را اولیاءالله آملی در سال ۸۸۱ ه دیده بود. (۴۵)

۱۳- ابوعلی محمد بن ابوالحسن احمد پسر داعی صغیر که مزارش در محله راست‌کوی آمل مقابل بارگاه حسن بن زید قرار داشت. (۴۶)

از علویان و سادات مرعشی هم سید ظهیرالدین مرعشی نام یازده تن را ثبت کرده است که همگی در آمل مدفون شدند.

رفتار و شخصیت محمد بن زید

وی را داعی، داعی الی الحق و داعی صغیر هم نامیده‌اند که در عین ملک‌داری، مورخینی همچون ابن اثیر او را شخصیتی فاضل، شاعر، ادیب و نیک‌رفتار معرفی کرده‌اند. (۴۷) شاید به همین جهت بود که مرگ وی باعث تأثر شدید عده‌ای از سادات شد و برای او مرثیه‌هایی هم سرودند. دبیر وی ابوالقاسم کاتب بلخی او را در فضل و ادب ستوده و تقریر بیان او را ورای طور بلغا و چیزی از مقوله وی می‌دانستند. (۴۸) این کاتب بلخی در اصفهان با ابومسلم اصفهانی (کاتب، متکلم، مفسر و از رجال بزرگ عباسیان) آشنا بود و به‌خاطر افکار زیدی‌با هم رابطه‌ای صمیمی داشتند. ابومسلم مدتی سمت دبیری محمد بن زید را بر عهده داشت. ابن اسفندیار حضور وی را به همراه بلخی و ناصر کبیر در مجلس محمد بن زید گزارش کرده است. بعدها ابوالقاسم از محمد بن زید جدا شد و از طرف خلیفه عباسی مقتدر بالله به حکمرانی اصفهان انتخاب شد. به نوشته حسن قمی، وی در سال ۳۰۹ والی قم شد و «شهر را مساحت کرده و خراج عرب و عجم را از هم جدا نمود». (۴۹)

یکی دیگر از یاران نزدیک محمد بن زید را ابن اثیر شخصی به نام ابوعمر استرابادی معرفی نموده است که اخبار خلفای بنی‌عباس و وقایع آن عهد را برای او نقل می‌کرد بدون آنکه از القاب خلفا نام ببرد. (۵۰) همچنین سید شریف استرابادی در عصر صفوی را نیز عده‌ای از مورخین و رجال‌نویسان از احفاد و بازماندگان محمد بن زید دانسته‌اند. در این متون نوشته‌اند که: «سید شریف استرابادی فرزند تاج‌الدین علی استرابادی در سال ۹۰۹ ه به دربار شاه اسماعیل پیوست. او پس از کشته شدن قاضی محمد کاشی، با لقب صدر جهان وزیر شاه اسماعیل شد اما در جنگ چالدران به سال ۹۲۰ مقتول گردید. عبدی بیک شیرازی مورخ دربار

شاه طهماسب یاد نموده که شاه اسماعیل در سنه ۹۱۷ منصب صدارت را به میرسید شریف‌الدین علی بن سیدتاج‌الدین بن مرتضی بن میرتاج‌الدین علی استرابادی که از جانب پدر از احفاد داعی صغیر محمد بن زید بود تفویض فرمود... بعد از مرگ وی در چالدران، صدارت از سوی سلطان به میرجمال‌الدین محمد حسینی شیرنگی استرابادی واگذار گردید». حسن بیک روملو این سید شریف را «شیعه ای مقید و متعصب» معرفی نموده است. (۵۱)

داعی دارای کتب و تألیفاتی هم بوده که تعدادی از آن‌ها عبارت بودند از: الامامه، الطلاق فدک و خمس (که عده‌ای همچون آقا بزرگ تهرانی این کتاب را متعلق به ناصر کبیر دانسته‌اند)، الشهدا و فضل اهل فصل، فصاحت ابی طالب (که عده‌ای این کتاب را هم منتسب به ناصر کبیر کرده‌اند)، معاذیر بنی‌هاشم فیما نقم علیهم، انساب الامه و موالیدهم. (۵۲)

غیر از این خصایص، داعی در اعتقادات خویش هم راسخ بود و همین امر سبب شده بود که به سادات علوی و طالبیان توجه ویژه‌ای بنماید. مثلا ابن اثیر و طبری نوشته‌اند: «در سال ۲۸۲ ه محمد بن زید علوی از طبرستان سی‌ودوهزار دینار برای محمد بن ورد عطار فرستاد تا در میان کسان وی (سادات) در بغداد، کوفه، مکه و مدینه پخش کند. خبر به خلیفه دادند که هر ساله چنین مالی برای وی می‌آید... خلیفه معتضد او را احضار و زندانی کرد. اما آخر هم امر نمود آزادش نمایند و پول‌ها را به او بدهند تا به‌طور آشکار تقسیم کند». این خلیفه بنا بر مقتضیات خلافتش، مدتی کارها را بر طالبیان علوی و سادات سهل گرفته بود تا جایی که در سال ۲۸۴ ه یوسف بن یعقوب قاضی نزد وی رفت و ضعف این سیاست را به او گوشزد کرد. (۵۳) غیر از این موارد، محمد بن زید به تعمیر، ترمیم و رسیدگی به

بقعه امامان شیعه هم عنایتی خاص داشت؛ مثلا او گنبد و بارگاه حضرت علی و امام حسین را که متوکل خلیفه عباسی ویران کرده بود، مجدداً بنا کرد. ابن اسفندیار نوشته است: «محمد داعی مشاهد را عمارت می‌کرد و به هر موضعی به تخمین دخمه و مقبره‌ای پدید آورد... همچنین هر سال سی‌هزار درهم سرخ به مشاهد حسین بن علی، امیرالمومنین علی، حسن و سایر سادات و اقربای خویش فرستادی و...». (۵۴) بعد از وی، سلاطینِ شیعه علوی آل بویه و سپس صفویان به‌ویژه در عهد شاه طهماسب اول، چنین اقداماتی را انجام دادند.

سامانیان که بودند

غیر از طاهریان که به عنوان کارگزار خلفای بنی‌عباس در سرکوب جنبش‌ها و نهضت‌های نقاط مختلف ایران شرکت فعال داشتند، سامانیان سنی مذهب نیز همین نقش را به ویژه علیه علویانِ زیدی در شمال ایران بر عهده گرفته بودند. اتفاقاً بعد از انقراض طاهریان این حکام و امیران سامانی بودند که سرداران و سپاهیانشان برای سرکوب زیدیان به گرگان، استراباد و طبرستان آمدند.

سامانیان خاندانی ایرانی بودند که نسب خود را به بهرام چوبین (از سرداران عصر ساسانی) می‌رساندند. جد ایشان سامان خداه از دهقانان (زمین‌داران) ناحیه بلخ بود که پس از مسلمان شدن، به همراه نوادگانشان به خدمت خلفا در آمدند و سپس به پاس خدمات آنها، در عهد مأمون حکومت شهرهای مختلف ماوراءالنهر را به آنان سپردند. بنیانگذار این سلسله امیر اسماعیل سامانی بود که به همراه جانشینانش حدود یک قرن در ماوراءالنهر، خراسان و گاه گرگان، طبرستان، ری و سیستان حکم راندند.

امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۷۹ ه ق (۸۹۲ م) و همزمان با حکمرانی محمد بن زید علوی به قدرت رسیده بود. سپاه اعزامی همین اسماعیل به سرداری محمد بن هارون بود که در سال ۲۸۷ در نبردی سخت، محمد بن زید را در گرگان (جرجان) کشتند و سرش را بریدند و برای امیر اسماعیل به بخارا فرستادند. پس از اسماعیل به ترتیب این امیران جانشین وی شدند: احمد بن اسماعیل (۲۹۵)، نصر دوم (۳۰۱)، نوح اول (۲۳۱)، عبدالملک بن نوح (۳۴۳)، منصور بن نوح (۳۵۰)،

نوح بن منصور (۳۶۶)، منصور بن نوح (۳۸۷) و عبدالملک بن نوح (۳۸۹ ه ق ـ ۹۹۹ م).

پس از اسماعیل چندین نفر از این امیران سامانی با گروه دوم از حکمرانان زیدی یعنی شاخه سادات حسینی درگیر نبردهای متعدد بر سر گرگان و طبرستان شدند که در صفحات بعد به شرح وقایع آن‌ها پرداخته‌ایم.

خود سامانیان با استخدام غلامان ترک و کاستنِ قدرت و نقش دهقانان محلی، زمینه ضعف و زوال دولت را فراهم کردند. تضاد بین دیوان‌سالاران ایرانی و سپهسالاران ترک سرانجام موجب هرج و مرج در ارکان دولت آنان شد. عاقبت با ظهور دولت غزنویان و ورود دولت ایلک خانیان (قراخانیان ـ آل افراسیاب) به صحنه‌کشمکش‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه در ماوراءالنهر، سامانیان منقرض شدند و مستملکات آن‌ها بین دو دولت یاد شده تقسیم شد طوری که ماوراءالنهر به قراخانیان و خراسان، طبرستان‌استراباد، گرگان و... به غزنویان رسید.

چند واقعه مهم دیگر طبرستان و گرگان در عهد سامانیان

اگر از مهمترین واقعه این دوران، یعنی نبردهای خونین سرداران و سپاهیان اعزامی امیران سامانی به طبرستان، گرگان و استراباد علیه علویان زیدی در گذریم، چند حادثه مهم دیگر در این عهد اتفاق افتاد که در زیر به طور مختصر به آن‌ها اشاره می‌شود. این وقایع در حقیقت شرایط اجتماعی، سیاسی و نظامی این نواحی را به‌خوبی مشخص می‌کنند و نشان می‌دهند که چرا دیگر علویان زیدی نتوانستند حاکمیتی مقتدر و طولانی را به‌وجود آورند و آن را برای خود تثبیت کنند. مخصوصاً کروفرهای سرداران سرگردان که هریک مدعی حکومت بودند و دائماً دست به عصیان می‌زدند، در عدم تشکیل و تثبیت قدرت زیدیان بسیار مؤثر بوده‌اند.

در صفحات قبل اشاره کوتاهی به حضور بارس کبیر و حکمرانی وی در گرگان از سوی امیر اسماعیل سامانی نمودیم. وی خراج زیادی از ری، طبرستان و گرگان را در اختیار داشت که مقدار آن را این گونه ثبت کرده‌اند: «هشتاد خروار زر سرخ مسکوک از فلوری و نقره، اجناس و امتعه بسیار که قابل قیاس نبود». بارس این اموال را بار کرد و به سوی بخارا برای رساندن به امیر اسماعیل در حرکت بود که در بین راه خبر آوردند اسماعیل درگذشته است؛ بنابراین او اموال را به نفع خود مصادره کرد؛ ولی احمد جانشین اسماعیل آن‌ها را از وی مطالبه نمود. بارس از ترس انتقام‌گیری تمامی آن «خزینه سنگین و چهارهزار کس» را به بغداد برد و به خلیفه مکتفی سپرد. احمد چون این خبر را شنید آه از نهادش بر آورد و بلافاصله بارس را از حکومت گرگان عزل و ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح را به‌جایش گماشت. چندی بعد این ابوالعباس در گرگان و طبرستان حاضر به جنگ با ناصر کبیر الاطروش نشد و در نتیجه احمد سامانی وی را نیز خلع نمود و «سلام» را

به‌جای او برگزید. وی در جنگی خونین سپاه طبری و دیلمی الاطروش را در هم شکست و خود وی را به دیلم گریزاند اما الاطروش در سال ۳۰۱ ه بار دیگر بر طبرستان مسلط شد و صعلوک کارگزار احمد را فراری داد. آنگاه تصمیم برای فتح استراباد و گرگان گرفت. عده‌ای نوشته‌اند که احمد در این سال در گرگان بود. به هر صورت احمد بن اسماعیل تازه تصمیم به حمله به گرگان و طبرستان گرفته بود که شبانه او را در خیمه‌اش به قتل رساندند. (۵۵)

از وقایع مهم دیگر این عهد، کشمکش‌های خونین بین سران کشوری و لشکری سامانیان بود. یکی از آنان تاش نام داشت که غلام ابوجعفر عتبی وزیر سامانیان بود که بعد به منصور بن نوح بخشیده شد. تاش به‌خاطر شجاعت و کیاستش به مناصب حاجب دربار و سپهسالاری لشکر رسید و لقب حسام‌الدوله گرفت. منصور سامانی ابوالحسن سیمجور را از امارت خراسان عزل و تاش را به جایش گماشت. تاش در سال ۳۷۲ چون شنید عتبی وزیر را کشته‌اند، به بخارا آمد و عاملان قتل وی را به دیار نیستی فرستاد. سپس در نبردی سخت در سال ۳۷۲ از سپاه ابوعلی پسرِ ابوالحسن سیمجور و هم‌پیمانش فائق شکست خورد و به گرگان نزد فخرالدوله دیلمی رفت. او سه سال حاکم گرگان بود تا در سال ۳۷۷ وبایی سخت در این منطقه و بخشی از شرق طبرستان شیوع یافت و بسیاری از سپاهیان و سال بعد خودِ تاش را کشت. بلافاصله آشوب عظیمی در منطقه گرگان بر پا شد که داشت به تدریج به سوی طبرستان نیز کشیده می‌شد. این آشوب‌ها بی‌ارتباط با فقر شدیدِ تحمیل‌شده بر این منطقه نبود. بلادرنگ فخرالدوله سپاهی را به فرماندهی علی عارض مأمور سرکوب این شورش‌ها نمود. وی با کشتن سه‌هزار گرگانی و فراری دادن بخشی دیگر از آنها به سوی ارتفاعات و نیز طبرستان، توانست بر اوضاع مسلط شود. (۵۶)

چند سال بعد، یعنی در سال ۳۸۴ ه این بار ابوعلی سیمجور و فائق بر نوح امیر سامانی شوریدند. سبکتکین از سرداران بزرگ سامانی و پسرش محمود (سلطان محمود غزنوی آینده) به کمک نوح آمدند. ابوعلی در پی به دست آوردن هم‌پیمان برآمد و جعفر ذوالقرنین را با هدایای زیادی به جرجان نزد فخرالدوله فرستاد و از او تقاضای کمک کرد. فخرالدوله هم دارا بن قابوس وشمگیر را با سپاهی از مردم طبرستان و گرگان به کمک فرستاد اما این دارا در حین جنگ خیانت کرد و به نوح پیوست. با این شکست ابوعلی و فائق به نیشابور آمد و سپس به گرگان نزد فخرالدوله گریختند و تمام زمستان را در آنجا ماندند. آنگاه قبل از آنکه هوای بد گرگان سپاهیان ابوعلی را بیمار کند، با دریافت یک‌میلیون درهم کمک مالی، در سال ۳۸۵ به سوی نیشابور به حرکت آمدند. آن‌ها توانستند محمود غزنوی را در آنجا شکست دهند؛ ()۵۷اما محمود بلافاصله به همراه پدرش سبکتکین و نوح سامانی به نیشابور لشکر کشیدند و ابوعلی را مغلوب و وادار به تسلیم و صلح کردند. اندکی بعد، پس از مرگ ابوعلی برادرش ابوالقاسم سیمجور به گرگان آمد و خراسانیان طرفدار خاندان سیمجور هم به این منطقه واندکی هم به طبرستان کوچیدند و لشکری بزرگ را سازماندهی کردند. در سال ۳۸۸ ه این بار بین فائق و بکتوزون جنگ شد که به درخواست فائق، ابوالقاسم در ربیع الاول سال ۳۸۸ ه وارد میدانِ نبردِ بی‌حاصلی شد و شکست خورد. (۵۸) لشکریان وی به گرگان واندکی هم به استراباد و طبرستان گریختند.

منابع

۱- تاریخ جهان آرا، ص ۷۲- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۰- تاریخ رویان، ص ۹۸- تاریخ طبرستان، صص ۲۵۰ و ۲۵۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۶- ساخت دولت در ایران، ص ۵۵۴

۲- العبر، ج ۳، ص ۳۶- الکامل، ج ۱۲، ص ۲۵۹- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۲۹

۳- تاریخ رویان، صص ۹۷ تا ۹۹- تاریخ طبرستان، ص ۲۵۲

۴- مازندران و استراباد (سفرنامه)، صص ۶۶ تا ۹۰، ۹۳، ۲۳۹ و ۲۴۲

۵- حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۱۰- تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، کیمبریج، ج ۴ صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۶- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۴۷۹ و ج ۱۲، ص ۲۷۱

۷- العبر، ج ۲، صص ۶۰۰ و ۶۰۱

۸- الکامل، ج ۱۲، ص ۲۷۲- تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۱۳۷

۹- تاریخ رویان، ص ۹۹- تاریخ طبرستان، ص ۲۵۴- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۱۰- الکامل، ج ۱۲، ص ۲۷۱- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۰- مروج الذهب، ج ۲، صص ۶۰۱، ۶۳۸، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۵۸ و ۶۴۰

۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۵۵ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۳۹ و ۱۴۰

۱۲- مازندران و استراباد، ص ۱۷۲

۱۳- تاریخ سیستان، ص ۲۵۲

۱۴- همان، صص ۲۵۱ تا ۲۵۶- تاریخ طبرستان، ص ۲۵۶- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۳۵- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۵۰۱ و ج ۱۲، ص ۲۹۳- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۰

۱۵- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۶۶- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۵۰۱ و ج ۱۲، ص ۲۹۳- العبر، ج ۳، صص ۳۶ و ۳۷- تاریخ ایران در دوره نخستین اسلامی، ص ۱۳۸

۱۶- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۹۶

۱۷- تاریخ سیستان، صص ۲۵۱ تا ۲۵۶- حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۴۸

۱۸- الکامل، ج ۱۳، ص ۴۶

۱۹- همان، ج ۱۰، ص ۴۵۴۷ و ج ۱۳، ص ۷۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۲۱- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۷۰-۸ حبیب‌السیر، ج ۲، صص ۳۵۶ و ۳۵۷- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۱۸۸ تا ۱۹۲- زین الاخبار، صص ۱۵، ۱۶ و ۱۳۷ و ۱۴۸

۲۰- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۱

۲۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۸۹

۲۲- تاریخ گردیزی، ص ۱۵

۲۳- تاریخ طبرستان، صص ۲۵۷ و ۲۵۸- تاریخ رویان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲

۲۴- تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا...، ص ۱۸۱

۲۵- تاریخ گردیزی، صص ۱۶ و ۱۷- زین الاخبار، ص ۱۵- تاریخ طبری، ج ۱۵، صص ۶۷۰۶ تا ۶۷۰۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۵۹- تاریخ جهان آرا، ص ۷۲- الکامل، ج ۱۳، صص ۲۳ و ۲۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۵۵- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۲۱- العبر، ج ۲، ص ۶۳۵ و ج ۳، ص ۳۷

۲۶- مازندران و استراباد، ص ۱۴۲

۲۷- تاریخ جرجان، ص ۲۹۲

۲۸- ریحانة‌الادب، ج ۲، ص ۲۴۶

۲۹- المقالات و الفرق، ص ۲۲۳- ترجمه الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلامی)، ص ۳۲۰

۳۰- مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹

۳۱- توضیح‌الملل، ص ۴۴

۳۲- الکامل، ج ۹، صص ۱۵۶ تا ۱۶۰

۳۳- تاریخ قم، صص ۲۲۳ و ۲۲۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۷۶

۳۴- تاریخ جرجان، ص ۳۱۷

۳۵- حبیب‌السیر، ج ۲، ص ۷۶- تاریخ گزیده، ص ۳۱۳

۳۶- تاریخ گزیده، ص ۳۱۳

۳۷- از آستارا تا استراباد، ج ۴، بخش اول، ص ۲۷

۳۸- مجالس المومنین، ص ۳۲۰

۳۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۳۳۰

۴۰- سفرنامه ملکونف، صص ۱۶۳ و ۱۸۵

۴۱- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۳

۴۲- همان، ص ۱۰۶

۴۳- همان، ص ۱۰۲

۴۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۲۴- تاریخ رویان، ص ۸۲

۴۵- همان، ص ۲۱۰

۴۶- همان، ص ۲۲۴- تاریخ رویان، ص ۸۲

۴۷- الکامل، ج ۱۳، ص ۲۴

۴۸- تاریخ طبرستان، صص ۱۴ و ۹۴

۴۹- تاریخ قم، صص ۱۰۶ و ۱۴۲

۵۰- الکامل، ج ۱۳، ص ۲۴- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۴۳- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۴۷ و ۳۰۸

۵۱- روضات‌الجنان، ج ۲، صص ۲۱۱ و ۴۸۱- ریحانة‌الادب، ج ۱، صص ۳۹۱ و ۴۰۰- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۶ و ج ۷، صص ۲۹۲، ۳۵۱، ۳۹۲ و ۴۱۱- ریاض العلماء، ج ۷، ص ۳۳ - احسن‌التواریخ، صص ۹۰، ۱۸۲ و ۱۹۰- الذریعه، ج ۴، ص ۵۱۲ و ج ۱۳، صص ۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹ و ج ۹، بخش دوم، ص ۵۲۱- روضة‌الصفا، ج ۸ ص ۳۶- تحفه سامی، ص ۳۲- دایرة‌المعارف تشیع، ج ۴، صص ۱۰۴ و ۱۰۲ - حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۴

۵۲- ریاض العلماء، صص ۲۷۶ و ۲۹۴- مفاخر اسلام، ج ۷، ص ۳۵۸- الذریعه، صص ۱۲۹، ۲۲۵ و ۲۹۹

۵۳- تاریخ طبری، ج ۱۵، صص ۶۶۶۱، ۶۶۶۲ و ۶۶۸۷- تاریخ جهان آرا، ص ۷۲- الکامل، ج ۱۰، ص ۴۵۱۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳- تاریخ تشیع در ایران تا... صص ۳۰۶ و ۳۰۹- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۳۰۲

۵۴- تاریخ طبرستان، ص ۹۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۰۲
۵۵- روضةالصفا، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۸- الکامل، ج ۱۱، صص ۴۵۹۹
۵۶- تاریخ بخارا، صص ۳۷۵ و ۳۷۶- تاریخ گزیده، صص ۳۸۳ و ۳۸۴
۵۷- تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۷۷۹
۵۸- ترجمه تاریخ یمینی، صص ۱۶۵ و ۱۶۹

حکومت زیدیان شاخه سادات حسینی

با مرگ محمد بن زید، حکومت علویانِ زیدی با شاخه حسنی به پایان رسید اما ابومحمد حسن بن علی معروف به الاطروش، ناصر کبیر، ناصرالحق و داعی الی الحق پس از سال‌ها تلاش توانست شاخه دوم علویان زیدی، یعنی سادات حسینی را بنیان نهاد. نام اصلی وی را در متون تاریخ با اندکی تفاوت چنین ثبت کرده‌اند: حسن بن علی بن عمر الاشرف بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ابن اسفندیار و ظهیرالدین) حسن بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین زین العابدین (ابن خلدون)، حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (گردیزی)، حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسن مجتبی (بناکتی و حمدالله مستوفی)، حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب (مسعودی) و حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ابن اثیر).

عده‌ای او را از نسل زید پسر امام سجاد و از شیعه آل عسکری و نیز سادات بنی‌شجر دانسته‌اند، همان دسته از ساداتی که در صفحات قبل به معرفی آنان پرداختیم و نام گروهی از آنان را که به دیلمان، طبرستان، استراباد و گرگان مهاجرت کرده بودند، از نظر گذراندیم.

این حسن بن علی یا ناصر کبیر را جد و به قولی پدر بزرگ فاطمه مادر سید رضی و سید مرتضی معروف از رجال بزرگ شیعه امامیه دانسته‌اند؛ یعنی این فاطمه دختر ابومحمد حسن بن احمد بن الاطروش ناصر کبیر بوده است. علی بن حسین بغدادی معروف به سید مرتضی و علم الهدی که در سال ۲۵۵ ه در بغداد

متولد شده بود، برادر سید رضی (مؤلف نهج البلاغه)، شاگرد شیخ مفید معروف (استاد فقه، کلام، حدیث و مؤلف کتاب «مسئله علی الزید») و بعدها خودش استاد شیخ طوسی بود. وی کتابی برای مردم گرگان به نام «مسائل الجرجانیه» و یک کتاب هم برای مردم دیلمستان به نام «مسائل الدیلمیه» نوشته بود. کتاب سوم وی هم به اسم «ناصریات» شهرت داشت که شرح صد مسئله از مسائل مربوط به ناصر کبیر (الاطروش) بود. او در بخشی از این کتاب چنین آورده است: «... من آشنا به جدم ناصر کبیر هستم... مادرم دختر ابومحمد حسین ناصر بن ابی حسین احمد بن محمد حسن ناصر کبیر فرمانروای دیلم است... من خود حسین ابی احمد (ناصر صغیر ـ پدربزرگ مادری‌اش) را دیده و با وی معاشرت داشتم...». (۱)جالب آنکه وی از اولین کسانی بود که با قائم بالله خلیفه عباسی بیعت کرد. لازم به ذکر است که پدر سید مرتضی به نام ابواحمد حسین بن موسی معروف به شریف ابواحمد موسوی و طاهر اوحد ذوالمناقب، در دولت بنی‌عباس و آل بویه صاحب منصب بود. به‌علاوه وی پنج بار عهده‌دار منصب نقابت طالبیان و سادات را بر عهده داشت و سرانجام هم در سن نودوهفت سالگی به سال ۴۰۰ ه در گذشت. (۲)

سیدرضی برادر سیدمرتضی هم از رجال برجسته قرن ۴ ه بود که یکی از اساتید مهم وی در فقه حنفی را ابوعبدالله جرجانی فقیهِ حنفی ذکر کرده‌اند؛ همچنین ابو زید عبدالله کبایکی حسنی جرجانی از جمله شخصیت‌های معروف قرن ۵ ه را نیز از شاگردان وی دانسته‌اند. (۳) این دو برادر همچون پدرشان، به‌خاطر پیوند با دربار خلیفه عباسی، بسیار ثروتمند بودند. سید مرتضی در سال ۳۸۹ به هنگام سرپرستی حجاج، از اموال شخصی خود نه‌هزار دینار به راهزنان بیابانگرد داد تا مزاحم حجاج نشوند. یحیی بن حسن علوی زیدی نقل کرده که املاک سید مرتضی سالانه بیست‌وچهارهزار دینار درآمد داشته است. به‌علاوه وی صاحب و

مالک هشتاد آبادی و روستا بود. (۴)

اما پس از مرگ محمد بن زید و تسلط محمد بن هارون سردار سامانیان بر گرگان و طبرستان، این خطه از شمال ایران عملا در اختیار امیران سامانی سنی مذهب و تابع خلیفه عباسی قرار گرفت. این دوران را تا زمان خروج الاطروش ناصر کبیر، باید «عصر فترت» بین دو دولت علویان زیدی حسنی و زیدی حسینی به‌شمار آورد. ناصر ابتدا سال‌ها در منطقه دیلمستان به تبلیغ مذهب شیعه زیدی (در واقع جمع‌آوری طرفدار) پرداخت، طوری که به نوشته ابن خلدون و عده‌ای دیگر، حتی گروهی از زرتشتیان را به این مسلک گرواند. (۵) مسعودی سی سال بعد از وی (سال ۳۳۲ ه) در این باره چنین نوشت: «روز اول محرم سال ۳۰۱ ه الاطروش در ولایت طبرستان و دیلم قیام کرد و سیاهپوشان (طرفداران بنی‌عباس که اکثراً سنی بودند) را از آنجا بیرون راند. وی مردی عالم و فهیم بود و از عقاید و مذاهب مطلع... سال‌ها مردم این نواحی را که روش جاهلیت داشتند و بعضی‌شان گبری بودند، به سوی خداوند خواند که پذیرفتند جز اندکی از آنان که در بعضی نقاط گیل و دیلم در کوهستان‌های بلند و قلعه‌ها و دره‌ها و جاهای سخت تا به حال به شرک مانده‌اند. در دیار آنان مسجدها ساخت. مسلمانان در مقابل مردم گیل و دیلم، دربندها چون قزوین و چالوس و دیگر شهرهای طبرستان داشتند. در چالوس قلعه‌ای بلند و بنایی بزرگ بود که شاهان فارس ساخته بودند تا مردانی که در مقابل دیلمان پادگان بودند در آنجا اقامت گزینند. به دوران اسلام نیز چنین بود تا الاطروش] قلعه[آن‌ها را ویران کرد». (۶)

ناصرکبیر که اهل سیف (شمشیر و جنگ) و قلم بود، مدتی را هم در خدمت حسن بن زید و محمد بن زید بسر برده بود. اتفاقاً به‌خاطر زخمی که در یکی از

جنگ‌های محمد بن زید بر او وارد شد گوشش کر شد و به همین جهت هم به او الاطروش (ناشنوا) گفتند. عده‌ای همچون ابن اثیر نیز نوشته‌اند که به‌خاطر شکنجه‌های رافع بن هرثمه کر شده بود. (۷)

لازم به ذکر است که مؤلف کتاب یتیمةالدهر از یک علوی دیگر به نام الاطروش هم نام برده که با این ناصر کبیر تفاوت داشته است. این مؤلف نوشته است که ابوالقاسم علوی الاطروش مدت‌ها در استراباد می‌زیست و نامه‌هایی برای قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی هم تقریر می‌نمود. وی شاعر هم بود و این دو بیت را درباره رؤسای جرجان سروده بود: (۸)

خلیلی فرا من الدهخذا خذا حذرا من وداده خذا

یکنی بسعد و نحسا حذا و کل الخلائق منه کذا

عده‌ای نوشته‌اند که محمد بن زید به ناصر کبیر به خاطر حس قدرت‌طلبی‌اش اعتماد زیادی نداشت، اما پس از مرگ او همین ناصر بود که ابتدا در دیلمستان گروهی را به دور خود جمع کرد و با توجه به اینکه طبع شاعرانه‌ای هم داشت، مرثیه و اشعاری در سوگ او سرود که ابن اسفندیار چند بیت از آن‌ها را ثبت نموده است؛ البته این اقدام وی توانست به‌خاطر بهره بردن از حیثیت و اعتبار محمد بن زید بوده باشد تا راه به قدرت رسیدن وی را راحت‌تر و هموارتر کند.

به هر صورت‌اندکی بعد محمد بن هارون علیه سامانیان شورید و مجبور شد به دیلمان پناه آورد. وی با الاطروش متحد شده و به آمل حمله آوردند. امیر اسماعیل

سامانی هم بلادرنگ پسرش احمد را که به صاحب الجیش معروف بود به همراه عمویش عبدالله بن محمد بن نوح ابوالعباس، به جنگ آنان فرستاد. این نبرد در ناحیه فلاس آمل روی داد که به‌خاطر حمایت مردم (احتمالا سنیان) این شهر از سامانیان، سپاهیان الاطروش شکست خورده و حدود دوهزار نفر از دیلمیانی که به آنان پیوسته بودند، از جمله پدر ماکان بن کاکی و پدر حسن فیروزان (به قول ظهیرالدین: امیر فیروز شکوری و امیر کاکی گیلانی) از رؤسای بزرگ گیل و دیلم، کشته شدند. (۹) پس از این پیروزی عبدالله بن محمد بر حکومت طبرستان گماشته شد و راه عدل و داد را در پیش گرفت. سیاست عاقلانه‌ای که می‌باید در برابر حریفان دندان‌تیزکرده برای کسب قدرت، در پیش می‌گرفتند. این تدبیر و شیوه حکومت داری راه به‌دست آوردن طرفدار و جنگجویان دیلمی و طبرستانی را برای الاطروش بسیار سخت می‌نمود. ابن اثیر نوشته است: «عبدالله در میان مردم این سامان خوشرفتاری کرد و داد در پیش گرفت. علویان آن دیار را نیز بزرگ داشت و در نیکی بدیشان فزون‌کاری نمود. او به بزرگان دیلم نامه نبشت و ارمغان‌ها فرستاد و به آن‌ها مهر ورزید و...». (۱۰) اما چند صباحی از نبرد اول نگذشته بود که «در روز هرمزد بهمن سال ۲۹۰ ه» باردیگر محمد بن هارون که قبلا شغل خیاطی داشت، به همراه ناصر و سپاهیان جستان وهسودان به طبرستان تاختند و در محل تمنجاده در صحرای گازر در زندیکی آمل، وارد جنگی جدید و چهل‌روزه شدند. از آن سو اسپهبد شهریار بن پادوسپان و اسپهبد شروین بن رستم باوندی و برادرزاده‌اش پرویز به حمایت از عبدالله برخاستند. به‌علاوه امیر اسماعیل پسرش احمد را نیز دو باره اعزام آن ناحیه نمود، اما وی چون قصد جنگ نداشت، به آرامی طی طریق کرده و تا استراباد آمد؛ ولی عبدالله هر چند سپاهیانش نخست ناموفق بودند، اما در نهایت بر سپاه دیلمی ناصر کبیر فائق آمد و بعد به ری رفت و نامه‌ای گله‌آمیز علیه احمد برای پدرش در بخارا نوشت. اسماعیل هم بلافاصله احمد را از حکومت گرگان و استراباد خلع نمود و آنجا را به یکی از پرده‌داران خود

به نام بارس کبیر سپرد که در باره وی در صفحات قبل توضیحاتی داده‌ایم. بارس با فریب و تطمیع محمد بن هارون را گرفتار کرد و به بغداد فرستاد. به قولی «او را به بخارا فرستادند و در شهر گرداندند و آنگاه او را در اطاقی نهاده و دورش را کاملا دیوار گرفتند تا از گرسنگی و تشنگی مرد». (۱۱) با مرگ وی تا سال ۲۹۷ ه ق (دو سال پس از مرگ امیر اسماعیل) حکومت طبرستان در اختیار عبدالله بن محمد باقی ماند و الاطروش هم در دیلمان به کار تبلیغ و گردآوری طرفدار پرداخت اما احمد بن اسماعیل، یعنی همان صاحب الجیش که میانه خوبی با عبدالله نداشت او را از حکومت طبرستان عزل کرد و یک ترک به نام سلام را به تاریخ «جمادی الاول ۲۹۷ روز اشتاد ماه آذر» به جایش نشاند. او نُه ماه و بیست‌ودو روز در طبرستان حکم راند تا عاقبت به‌خاطر یک قضاوت غلطش در بررسی یک دادخواهی، شورش عظیمی در آمل بر پا شد و مردم بازار شهر را آتش زده و سلام را فراری دادند. احمد بار دیگر همان عبدالله بن محمد را بر طبرستان گماشت. (۱۲)

هجوم روس‌ها به سواحل طبرستان و استراباد

در گیر و دار وقایع یاد شده، یعنی در اوایل سال ۲۹۸ ه، شانزده کشتی روس به «انجیله که به عهد ما ماکاله (میانکاله) گویند». حمله کردند و دست به قتل و غارت زدند. ابوالضرغام احمد بن قاسم والی ساری از عبدالله بن محمد یاری طلبید و سپس به روس‌ها حمله برد و بسیاری از آنان را کشته یا به اسارت گرفتند اما بار دیگر دو سال بعد به ساری، پنجاه هزار هجوم آوردند، آن مناطق را به آتش کشیدند و عده‌ای را به اسارت بردند؛ ولی «در جشم‌رود که به شب به کنار دریا آمده بودند» به‌طور ناگهانی مورد حمله رزمندگان گیل و دیلم قرار گرفته و تعدادی از کشتی‌هایشان به آتش کشیده شد. (۱۳) این واقعه را مسعودی با اندکی تفاوت چنین ثبت کرده است: «... روس‌ها طوایف گوناگون دارند که یکی را لوذعانه خوانند و اکثریت روس از آنان است. به تجارت از جمله به دیار اندلس، رومیه، قسطنطنیه و خزر می‌روند. آنها از پس سال ۳۰۰ (با) در حدود پانصد کشتی که هر کدام صد کس داشت به دیار خزر رسیدند (از طریق رود دنیپر، دریای سیاه، آزوف، رود دن و ولگای کنونی ـ نگارنده). اینان به خلیج نیطس که به رود خزر پیوسته است در آمدند... وقتی کشتی‌های روس (منتسب به ایگور شاهزاده کیف ـ نگارنده) به مردان خزر که به دهانه خلیج آماده بودند رسیدند، به شاه خزر نامه نوشتند که از آن ناحیه بگذرند و در رود پائین رفته و وارد رود خزر گردند تا از آنجا به دریای خزر که دریای گرگان و طبرستان و دیگر دیار ایران است وارد گردند؛ و قرار شد نصف غنائم را نیز بدو دهند. شاه خزر اجازه داد و آنان وارد خلیج و سپس به مصب رود آمدند. در این شعبه آب به بالا رفتند تا به خزر رسیدند و از آنجا به سوی شهر آمل سرازیر گشتند تا به دهانه رود و مصب آن رسیدند. از این مصب تا آمل رودی عظیم و آبی فراوان است...کشتی‌های روس به دریا پراکنده شده و دسته‌های آنان به گیل، دیلم، طبرستان و آبسکون که تا شهر جرجان سه روز راه

است و نیز دیار نفت و آذربایجان رفتند. روس‌ها خون‌ها بریختند، زنان و کودکان را به اسیری بردند، اموال فراوان غارت کردند، همه جا را ویران نموده و سوختند. اقوام ساحل دریا به فغان درآمدند که از روزگار قدیم دشمنی به این دریا نیامده بود؛ فقط کشتی‌های تجار و شکار بدانجا رفت‌وآمد می‌کردند. روس‌ها با گیل و دیلم که فرمانده آن‌ها ابن ابی الساج بود جنگ‌ها کردند و عاقبت در مملکت شروان به ساحل دیار نفت رسیدند که به باکه (باکو) معروف است. روس‌ها در هنگام بازگشت از حملات خود به جزایر نزدیک دیار نفت پناه می‌بردند...». (۱۴) لازم به ذکر است که آبسکون یاد شده در این متن، قرن‌ها بندرگاه بزرگ تجاری استراباد و گرگان بود که بعدها با عقب‌نشینی آب دریا از رونق افتاد. محدوده تپه کوره سو در حاشیه شهر گمیشان فعلی، در واقع یادگار همین شهر بندری بوده است. تا سه دهه پیش آجرهای بزرگ، آثار حیات و بقایای ظروف سفالی باقی مانده از یک تمدنِ شهرِ بندری در سطح این تپه و اطرافش به وفور یافت‌شد.

تبلیغات و فعالیت‌های عقیدتی و ایدئولوژیک ناصر کبیر

عده‌ای از مورخین معتقدند شکست‌ها و ناکامی‌های اولیه ناصر تا قبل از خروجِ سال ۳۰۱ ه که پنجمین بار تلاش‌هایش هم محسوب می‌شد، بدان جهت بود که محمد بن زید به او اعتماد نداشت و مجبور شد فرزند کوچکش زید را به جانشینی برگزیند و بر منابر و سکه‌ها نام او را با نام خود همراه نماید. ناصر الاطروش هم با آنکه بعد از مرگ وی ادعای خونخواهی نمود و مرثیه‌ها برایش سرود، اما باز هم مردم از او حمایت چندانی نکردند. فقط جستان بن وهسودان بن مرزبان برای رو در رویی با سپاه سامانی به او یاری رساند. بدین جهت به دیلمان رفت تا در ادامه کار حسن بن زید، حدود ده و به قولی سیزده سال به کار اجتهاد و تبلیغ بپردازد. (۱۵) نوشته‌اند که: «وی دِه به دِه می‌رفت و به مردم قرآن می‌آموخت و نیز نام‌های اسلامی را در میان آنان شایع می‌نمود... و نیز از آنان دَه به یک (عشر ـ زکات) می‌گرفت». (۱۶) ساختن مساجد فراوان از دیگر فعالیت‌های وی بود، چنانکه هزار سال بعد، یعنی در اواخر دوره قاجار رابینو مسجدی را در گلیکجان دیده بود که مردم می‌گفتند یادگار عهد ناصر کبیر است. (۱۷) او ابتدا شهرهای هوسم (رودسر) وگلیکجان را در بخش‌های هموار و کوهستانی رویان به عنوان پایگاه فعالیت‌های ایدئولوژیک خود برگزید تا از شرق سفید رود تا آمل را زیر چتر فعالیت‌های عقیدتی خود در آورد. او توانست به تدریج با گسترش این گونه فعالیت‌های خود، به قول اولیاءالله آملی و ابوالعباس حسنی، از یک‌میلیون نفر برای خود بیعت بگیرد؛ البته در این آمار قطعاً اغراق شده است و شاید منظور کل طبرستان بوده که البته آن هم بعید می‌نمود. در ضمن یاد آوری می‌شود عقایدی را که الاطروش ترویج می‌نمود، هرچند در حوزه اعتقادات شیعه زیدی بوده، ولی با آنچه که تا قبل از وی تبلیغ می‌شد و «زیدیه قاسمیه» بوده تفاوت‌هایی داشت و با نام خود وی «ناصریه» نامیده می‌شد. ابن خلدون این عقاید را «شیعه زیدی» نامیده است.

(۱۸)

اما هوسم یاد شده را ابوالفداء در سال ۷۲۰ ه محل سوداگری دانسته بود. حمدالله مستوفی هم نوشته که هوسم شهرکی نزدیک دریا و بندرِ کشتی‌هایی بود که از گرگان‌طبرستان و شروان بدانجا می‌آمدند. (۱۹)

اتفاقاً همزمان با فعالیت‌های الاطروش، شخصی ربانی و صالح به نام ابوجعفر ثومی که پیرو احمد بن حنبل بود، در میان مردم گیل ساکن در نواحی غربی سفید رود به تبلیغ اسلام تسنن و مذهب حنبلی حتی در میان طرفداران الاطروش مشغول بود؛ ولی با وجود آنکه از طرف عمال و کارگزاران سامانیان در طبرستان مورد حمایت قرار گرفت، نتوانست پیروان زیادی پیدا کند. صابی نوشته است که آن‌ها گاه در تقابل با شیعیان (زیدیه) قرار گرفتند و تا زمان ما (قرن ۴ ه) هنوز نیز چنین هستند؛ البته مقدسی هم در قرن ۴ ه از حضور سنی‌های حنفی، حنبلی، شافعی، نجاریان و کرامیان در گرگان و طبرستان نام برده است. او در جای دیگر بیشتر گیلانیان را سنی می‌نامد. (۲۰) بر این امر نیز تأکید می‌شود که بعد از مرگ محمد بن زید و پیروزی سردار سامانیان یعنی محمد بن هارون سرخسی، بار دیگر مذهب تسنن مورد توجه قرار گرفت و برای تشیع و علویان زیدی مضایقی را به‌وجود آوردند. (۲۱)

غیر از اختلاف نظر بین شیعه و سنی در زمان الاطروش، بین خود زیدیان از جمله قاسمیه و ناصریه یاد شده در سطور بالا هم اختلاف نظرهایی وجود داشت. مادلونگ با تیزبینی به این اختلافات پی برده و نوشته است: «آموزه‌های او (ناصر) در شرق گیلان و سفید رود در برخی موارد با اندیشه‌های قاسم بن ابراهیم که

قبلا گروهی از زیدیان را در شمال ایران به دور خود گرد آورده بود، فرق می‌کرد. اندیشه‌های او به‌ویژه در زمینه فقهی بیشتر تحت تأثیر آموزه‌های امامیه بود تا قاسم و الهادی (کسی که در یمن در سال ۲۸۹ دولت زیدی را ایجاد کرده بود). بدین ترتیب او در حوزه احکام مربوط به طلاق، ارث، و نیز مسح پا نظریات مخالف با آنها را داشت. آئین قاسمیه بیشتر در رویان و شرق دیلمان رواج داشت».

همچنین حضور دو مدرسه زیدی در ایالت طبرستان به سرعت نزاع‌های متعصبانه را در بین این دو شعبه زیدی گسترش داد. بدیهی است که آتش این نزاع‌ها با درگیری نژادی سنتی در میان دیلمیان و گیل‌ها و نیز تعلق خاطر قاسمیه به زیدیان یمن، شعله‌ورتر شد. در اواسط قرن ۴ ه امام ابوعبدالله المهدی که پیرو قاسمیه بود اما در هوسم مرکز ناصری‌ها می‌زیست، کوشید تا با اعلام تساوی اعتبار برای هر دو مذهب به لحاظ قرار داشتن آنها بر پایه اجتهاد مشروع امامان، از حرارت این تعصبات بکاهد، ولی چندان موفق بر نیامد. (۲۲)

خروج‌الاطروش ناصرالحق

حسن بن علی الاطروش پیرمردی جدی و مصمم بود که سعی نمود در زمان ترویج عقایدش، علاوه بر کسب بیعت و حمایتِ تعدادی از بزرگان، رؤسا و اسپهبدان دیلم، بر توده مردم تحت ستم و عاصی‌شده به عنوان «شورشیان روستایی» آن نواحی هم تکیه و حکومت بار دوم علویان زیدی را بدین شیوه احیا کند. این امر قطعاً موجب خشم بخشی از بزرگ‌مالکان و مالداران نیز می‌شد. ابوریحان بیرونی تأسف می‌خورد که الاطروش دهقانان (زمینداران) محلی را که فریدون پادشاه باستانی و افسانه‌ای آنها را بر سر توده‌های مردم گمارده بود، رانده و به جایش شورشیان و فرودستان زمین‌دارشده را جانشین بزرگان و اعیان کرد. (۲۳) در این راستا نوشته‌های طبری که الاطروش را دارای رفتارهای با عدالت و نیز پایبند شدید به عدالت و انصاف معرفی کرده، نشان از همین پایگاه طبقاتی قیام‌کنندگان اصلی این نهضتِ روستائیان منطقه دیلم و سپس طبرستان دارد. (۲۴) ابن اسفندیار در تاریخ ۶۳۱ ه یعنی حدود سیصدوپنجاه سال بعد از الاطروش می‌نویسد: «الناصرکبیر که کنیت او ابومحمد بود، به سبب فضل اعلم و زهد و ورع و آثار کرامتش هنوز در گیلان و دیلمان ظاهر و به مذهب و طریقت او معتقدند. به آمل مشهد، مدرسه‌دارالکتب و اوقاف او معمور و بر قرار و خاک او مزار متبرک و مجاوران بر سر تربتش مقیمند». (۲۵) ظهیرالدین و ابن خلدون نیز او را ستوده و صاحب عدل و انصاف دانسته‌اند.

با چنین شرایطی چون ناصر کبیر از تأثیراتِ تبلیغات عقیدتی خود و نیز به‌دست آوردن طرفداران گیل و دیلم به حد کفایت اطمینان حاصل کرد، در پی قیام و کسب قدرت برآمد. به همین جهت در زمانی که عامل سامانیان صعلوک در آمل بود، وی پسرش ابوالحسین احمد را به رویان فرستاد و او هم کارگزار سامانیان به

نام میهم را از آنجا بیرون کرد. ناصر هم خود به کلار رفت و بیعت اسپهبد آن حدود به نام محمد بن حسن را گرفت. سپس به کوشیدن رفت و پسر عمویش حسن بن قاسم را به عنوان مقدمه سپاه برای تصرف چالوس روانه نمود. بعد از این وقایع بود که همه چیز برای کسب قدرت و جنگ آماده شد؛ بنابراین در روز یکشنبه جمادی الاول سال ۳۰۱ ه ق (زانویه ۹۱۴ م) در ناحیه بورآباد، یا به قول ابن اثیر در «نوروز کنارِ دریا» و نیز به قول خواندمیر «به موضع نور»، بین دو سپاه پانزده‌هزار نفره صعلوک و حسن بن علی الاطروش جنگ شدیدی در گرفت که سرانجام آن به شکست صعلوک و قتل‌عام چهارهزار نفر از رزمندگانش انجامید. وی شبانه به مالکه دشت آمل و سپس ساری، گرگان و عاقبت به ری رفت. (۲۶) الاطروش هم پس از این پیروزی بلادرنگ به چالوس رفت و ابوالوفا خلیفه بن نوح را که در قلعه آنجا مقیم بود، دستگیر و همه خراسانیان (طرفداران سامانیان) آنجا را به قتل رساند. آنگاه حصار دور شهر و به قولی خود شهر چالوس را ویران نمود. بعد از آن دو روز بعد وارد آمل شد و در سرای به یادگار مانده از حسن بن زید اقامت گزید. او در این جا سیاست مسالمت آمیز را در پیش گرفت و پس از اعلام عفو، اهالی آمل نیز با او بیعت کردند. (۲۷)

نبرد ناصرکبیر با اسپهبد شهریار و اعزام لشکر از بخارا

با استقرار ناصرکبیر در آمل، عبدالله بن حسن عقیقی در شهر ساری پرچم‌های سفید به نشانه حمایت از زیدیان (در برابر پرچم‌های سیاه بنی‌عباس) برافراشت و مردم را به بیعت با ناصر فرا خواند. سپس با سپاهی انبوه به خدمت او آمد. ناصر هم گروهی از جنگجویان گیل و دیلم را در اختیار وی نهاد و به جنگ اسپهبد شهریار که آغاز ناسازگاری کرده بود، فرستاد؛ اما عقیقی بعد از یک جنگ خونین، در کمین اسپهبد در منطقه کولا کشته شد. سر او را به روال معمول آن دوران بریده و برای محمد صعلوک در ری فرستادند. در چنین شرایطی جستان بن وهسودان (حامی اولیه ناصر) که به تازگی سر بر عصیان برداشته بود، با ناصرکبیر از در صلح برآمد اما چندی بعد در سال ۳۰۸ با قیام برادر خود علی مواجه شد و به قتل رسید. علی هم چندی بعد به‌وسیله پدرزن جستان کشته شد. (۲۸) این امر چنان موجب خوشحالی ناصر شد که به زبان عربی شعری سرود که اولیاءالله آملی آن را چنین ثبت کرده است: (۲۹)

و جستان اعطی مواثیقَهُ و ایمانهُ طائعاً فی الحَفَل
و اِنّی لآمُل بالدیلمین حُروباً کبَدر و یوم الجَمَل
و لَیسَ یظَنّ بِهِ فی الامُو رِ غیر الوَفاء بِما قَد بَذَل

اما چون خبر فتوحات ناصر به بخارا رسید، احمد بن اسماعیل سامانی بلافاصله محمد بن عبدالله عُزیز را به طبرستان فرستاد. وی چهل روز در اینجا ماند تا سرانجام پس از شکست از ناصر گریخت. احمد بن اسماعیل که از این واقعه به شدت تحقیر و خشمگین شده بود، ده‌هزار سوار از منطقه ترکستان به‌علاوه

سی‌هزار سپاه خویش را به سوی طبرستان آورد؛ اما هنوز: «از دو منزلی بخارا دور نشده بود که چون شیرهایی را که هر شب جلوی سرایش می‌بستند، آن شب نبستند و غلامانش فرصت یافتند در نیمه‌شب او را کشته و سر از تنش جدا کنند». (۳۰) خلیفه مقتدر بلادرنگ فرزند او نصربن احمد را به عنوان جانشینش پذیرفت و این در شرایطی بود که طبرستان کاملا در اختیار ناصر قرار گرفت. به همین جهت قصد نمود تا خراج دَه یک را از مردم بگیرد، ولی چون دادخواهی کردند، منصرف شد و مقرر شد همان خراج قدیم را بدهند. اتفاقاً موافقت با این خواسته منطقی می‌نمود، زیرا خبر رسیده بود که با انتخاب نصر به امیری سامانیان، هرمزد کامه و شروین بن رستم از بزرگان و اسپهبدان طبرستان پیک‌هایی را به عنوان تبریک و موافقت با نصر به بخارا فرستاده‌اند. از آن سو نصر هم تشویق شده و الیاس بن یسع سغدی را به همراه ده‌هزار نفر جنگاور به سوی طبرستان اعزام نمود. این سپاه در تمیشه (شهر مرزی طبرستان و گرگان ـ روستای خرابه شهر یا سرکلاته کردکوی و گرگان کنونی) اطراق کردند. در این زمان پسر ناصر به نام ابوالقاسم جعفر با هزار جنگجوی در ساری بود که دستور داد دور ساری خندقی حفر کنند و آنگاه خبر فرا رسیدن سپاه سامانی در غرب استراباد و در شهر تمیشه را به اطلاع رساند. پسر دیگر ناصر به نام ابوالحسین احمد هم با مال فراوان به دیلم رفت و با توزیع مال‌ها بین جنگجویان آن حدود، آنان را برای نبرد با سپاه سامانی به حرکت درآورد. (۳۱) به‌علاوه اسپهبد ابوعبدالله شهریار هم در «بالای ساری در ناحیه بونی‌آباد» لشکرگاه ساخته و آماده نبرد گشته بود. سرانجام «جنگی که تا آن زمان کس ندیده بود» در گرفت که پس از پایداری‌های دو طرف، هیچ کدام طرفی نبستند و کار به صلح و سازش کشید. قرار شد دیلم و طبرستان در اختیار ناصرکبیر قرار گیرد. به‌علاوه اسپهبد شروین با ناصر صلح کرد و هرمزد کامه هم به استراباد رفت و در آنجا مقیم گشت.

بعد از این وقایع، الاطروش همه امورات حکومت خود و صدور احکام را به پسر عمویش ابومحمد حسن بن قاسم واگذار نمود و عملا فرزندانش را از قدرت کمی دورکرد. این امر سبب حسادت و دشمنی آنان شد که بعدها حوادثش به درازا هم کشید. علت این امر را اولیاءالله آملی بدان جهت دانسته که ابوالحسین بر خلاف پدرش که مذهب زیدی داشت، او متمایل به شیعه امامیه (دوازده امامی ـ اثنی عشریه) بود. (۳۲)

در پایان این بخش، قسمت جالبی از نوشته ابن اثیر در مورد حاکم گرگان و مطایبه ناصرکبیر با او را ذکر می‌کنیم. وی نوشته است: «عبدالله بن مبارک والی گرگان بود که او را به عمل قبیح (اُبنِه) متهم می‌نمودند. روزی الاطروش در کاری او را عاجز و درمانده یافت و سرزنشش نمود. عبدالله گفت ای امیر، من به مردان قوی و چابک نیازمندم تا در این خواسته مرا یاری دهند. الاطروش گفت من شنیده بودم!» (۳۳)

عصیان حسن بن قاسم علیه ناصرکبیر

الاطروش پس از سپردن کارها به حسن بن قاسم، او را به دیلم فرستاد تا اسپهبدان کوه و دشت آن نواحی را برای اظهار اطاعت و بیعت به آمل بیاورد. او نیز توانست هروسندان بن تیدا، خسرو فیروز بن جستان و لیشام بن وردراد را به همراه پیروانشان قانع کند تا به سوی آمل به حرکت درآیند اما آنان از ناصر راضی نبودند زیرا قرار بود مال معینی به آنان بدهد که به حد کمال و تمام نداده بود بنابراین با گرفتن مال از حسن بن قاسم و با توافق دو طرف، در صدد توطئه و دستگیری ناصر بر آمدند. آنها چون به آمل رسیدند حسن بن قاسم به مصلی رفت و به ناصر اعتنایی نکرد اما چند روز دیگر به همراه نزدیکان و سپاهیانش برای گرفتن مواجب سپاه نزد ناصرکبیر رفتند؛ ولی ناصر ترسید و گریخت تا به پایدشت برود؛ اما حسن به دنبالش رفت و پس از دستگیری، او را به آمل آوردند و به قلعه لارجان بردند تا زندانی‌اش کنند. سپس به خانه او ریختند و تمام اموالش را غارت کردند طوری که خود حسن به اعتراض در آمد و اقدام به مقاومت کوتاهی هم کرد. به نوشته ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی، فردای آن روز مردم لشکریان ناصر را سرزنش کردند و غوغایی درگرفت و لیلی بن نعمان که از ساری آمده بود با آن جماعت همراه شد. آنها به خانه حسن بن قاسم رفتند و ضمن ناسزاگویی‌انگشتری (مخصوص حکام) را از او گرفتند و او را در قلعه زندانی کردند. سپس نزد ناصر رفتند و از وی طلب بخشش نمودند. ناصر هم حسن بن قاسم را که قرار بود به میله (از روستاهای دهستان دشت سرِ آمل) ببرند، بخشود؛ بنابراین وی به سوی دیلم اعزام شد. اما اندکی بعد ابوالحسین احمد پسر ناصر شفاعت او را کرد و او را نزد ناصر باز گرداند. سپس دختر همین ابوالحسین (نوه ناصر) را به همسری برگزید. آنگاه بعد از مراسم ازدواج وی را به حکومت گرگان گماشتند. (۳۴)

نبرد حسن بن قاسم در گرگان با ترکان و پناه بردن به قلعه گچین

الاطروش ناصرکبیر برای حمایت از حسن بن قاسم در گرگان، پسرش ابوالقاسم جعفر را که با حسن دشمنی داشت با او همراه نموده بود. ابوالقاسم از گرگان دائماً برای پدر نامه می‌داد که حسن مثل ماری در آستین است. در میان چنین بد گمانی ناگهان با هجوم ترکان مواجه شدند. ابوالقاسم فرصت را مغتنم شمرد و حسن را رها کرد. حسن نیز چون توان مقابله در خود ندید به قلعه گچین استراباد پناه برد. چشم‌انداز بقایای این قلعه هم اکنون سر راه استراباد به شاهکوه در قسمت غربی و درست روبروی قزلق بر دامنه کوهستان جنگلی مشخص است. برای اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی را به کتاب «تاریخچه سرخنکلاته، شاهکوه و زیارت» اثر همین نگارنده ارجاع می‌دهیم.

حسن بن قاسم تمام زمستان را با رنج فراوان و تحت محاصره ترکان در آن قلعه بیتوته کرد طوری که دست و پای افرادش به‌خاطر سرمای شدید آسیب دیدند. سرانجام هم بر محاصره لشکر ترکان زده و شمشیر زنان توانست از محاصره بگریزد و به آمل و گیلان برود. (۳۵)

بازمانده الاطروش در استراباد

کیاء گیلانی در قرن ۱۰ ه ق در کتاب خود به فردی از فرزانگان استرابادی به نام نظام‌الدین عبدالحی اشاره می‌کند که همچون ناصرالحق یا همان الاطروش از یک تبار و ریشه بوده‌اند. او می‌نویسد: «نسل حسن بن علی اصغر از سه پسرند ابوالحسن علی عسکری، جعفر دیباج و ابوجعفر محمد. از نسل ابی الحسن علی عسکری حسین ناصر و حسن ناصر امام زیدیه و ملک دیلم است و صاحب کتاب مقاله و آن کتاب را ناصریه گویند. وی به سال ۳۰۴ ه در ۹۹ سالگی در آمل در گذشت... اما از نسل ابی الحسن علی عسکری افراد دیگر همچون ابوالعلاء و احمد صوفی هم بودند که از ایشان سید الحسیب النسیب العامل الفاضل نظام‌الدین عبدالحی استرابادی بن سید کمال‌الدین عبدالوهاب بن علی بن مجدالدین بن فخرالدین بن محمد بن حسن بن ناصر بن حسن بن حسین بن جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد الموسوی بن احمد صوفی بن علی بن حسین بن علی اصغر محدث بن عمرالاشرف بن امام زین العابدین بود». (۳۶)

اما این امیر نظام‌الدین عبدالحی استرابادی بازمانده ناصر کبیر بود. وی معروف به اشرفی گرگانی پسر و به قولی پدرِ عبدالوهاب استرابادی بود که علوم مقدماتی را در شهر استراباد آموخت و مدتی هم منصب قضاوت شهر را عهده‌دار شد. سپس در سال ۹۰۲ ه به هرات رفت و به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت. آنگاه به درخواست سلطان حسین بایقرای تیموری به ریاست و نیز کرسی تدریس در مدرسه گوهرشاد آغا تکیه زد. بعدها منصب قضاوت هرات نیز به او محول شد و عاقبت در دوران پیری به گرگان باز گشت. او در سن ۷۰ سالگی به سال ۹۵۹ در همین شهر در گذشت. از وی آثار بسیاری به جا مانده که فقط به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود. لسان الافهام (در منطق) حاشیه شرح تجرید، رساله المعضلات (حکمی و فقهی)، شرح کبیر الفیه شهید (به نام شاه طهماسب صفوی)، رساله در

خطب و چند حاشیه‌نویسی معروف. (۳۷)

مرگ‌الاطروش ناصرالحق

ناصرالحق در اواخر عمر از دنیای سیاست و امامت دوری گزید و به قول ظهیرالدین: «قلنسوه (کلاه بزرگی) را که بعد از پیروزی‌های اولیه بر سر گذاشته بود، به کناری نهاد». زیرا فشارهای پی در پی سامانیان، کر و فرهای سرداران قدرت طلب، اختلاف با شوهرِ نوه و پسر عمویش حسن بن قاسم، توطئه و مخالفت‌های گاه به گاه اسپهبدان مناطق کوهستانی و مهم‌تر از همه عامل پیری او را سخت فرسوده کرده بود. او مسئولیت‌ها را به همان حسن بن قاسم سپرده و خود به کار تدریس، تألیف و اداره امور شرعیات پرداخت. به همین دلیل هم بود که وی را اهل علم و ادب و صاحب فضل و زهد معرفی کرده‌اند. ساخت مدرسه در شهر آمل توسط وی انجام گرفت که عده‌ای با اغراق آن را اولین مدرسه در جهان اسلام آن روز نامیده‌اند. این امر در واقع نشان از گرایشات علمی او بود. از وی تألیفات چندی در حوزه فقه و عقاید شیعه زیدی (شعبه ناصریه آن) باقی مانده است که به اغراق تعداد آن‌ها را در بعضی از منابع تا صد رساله و تألیف قید کرده‌اند. ابن ندیم در «الفهرست» خود نام تعدادی را آورده و نوشته است که بقیه آن را ندیده‌ام. چنین اغراق‌هایی از طرف پیروانش برای کسب هویت و اعتبار بیشتر شایع می‌شد که نوعی جنبه‌های تبلیغاتی و کاریزماتیکی هم داشت. به طورکلی این کتاب‌ها را در منابع مختلف به وی منتسب نموده بودند: الامالی، الامامه الکبیر، الامامه الصغیر، اصول دین، امهات الاولاد و احکام بیعهن، انساب الائمه و موالیدهم الی صاحب الامر (که عده‌ای آن را منسوب بن محمدبن زید کرده‌اند)، الایمان و النذور، تفسیر قرآن مجید (معروف به تفسیر الاطروش که دارای هزار بیت شعر هم هست)، الطلامه الفاطمیه، النصوص (که به قول آقا بزرگ تهرانی آن را برای شاگردش عبدالله بن حسن الایوازی رویانی قرائت کرد)، فدک و خمس (عده‌ای آن را متعلق به محمدبن زید دانسته‌اند)، الفقه الناصریه فصاحت ابی‌طالب (این

را نیز گروهی منتسب به محمد بن زید نموده‌اند)، دیوان اشعار. (۳۸)

تعدادی را هم ابن ندیم بدین شرح معرفی نموده است: الطهاره، الاذانو الاقامه، الصلوه‌اصول الزکوه، الصیام، المناسک، السیر، الایمان، الرهن، بیع امهات الاولادالقسامه، الشفعه، الغضب، الحدود. (۳۹)

مرگ ناصرالحق را در بیست‌وسوم ماه و به قولی ۲۵ شعبان سال ۳۰۴ ه ق (۹۱۷ م) در سن ۷۹ و کیاء گیلانی در ۹۹ سالگی قید کرده‌اند. (۴۰) او را دارای چهار فرزند دانسته‌اند که اسامی آن‌ها بدین شرح بوده‌اند: محمد که در کودکی مرد، جعفر مکنی به ابوالقاسم، ابوالحسن و ابوالحسین. اما مؤلف عمدةالمطالب او را دارای پنج فرزند پسر با این اسامی ضبط کرده است: زید، ابوعلی محمد مرتضی، ابوالقاسم جعفر ناصرک، ابوالحسن علی و ابوالحسن احمد صاحب الجیش.

از بین این تعداد ابوالحسین هم سرشتی نظامی داشت و هم شاعرانه!. به همین دلیل او را صاحب الجیش و علی الشاعر احمد هم می‌خواندند. ابن اسفندیار نوشته است: «از بین فرزندان ناصر یکی ابوجعفر محمد صاحب القلنسوه در ملک دیلمان و دیگری حسن النقیب در بغداد می‌زیستند. ابوالحسین نیز همچون پدر شاعر بود. ابن مهدی مامطیری (بابلی) و ابوالعلاء السروی از شاگردان وی بودند که ثعالبی در یتیمةالدهر به فضلش اشاره نموده است... از فرزندان ناصر اعقابی باقی ماند که مدت‌ها در گیل و دیلم پادشاهی کردند و بعضی هم به اطراف عالم منتشر گشتند که شرح هر یک را در کتاب انساب نبشته‌اند». (۴۱) ابوالحسین شاید می‌توانست برجسته‌ترین جانشین برای پدر باشد، اما چون به شیعه امامیه گرایش پیدا کرد، پدر او را به همین دلیل از جانشینی حذف نمود اما معلوم نیست چرا

سه یا چهار فرزند دیگر خویش را برای این امر حیاتی کاندید نکرد و به حسن بن قاسم پسر عموی غیر قابل اطمینانش چنین مسئولیتی را واگذار نمود. کسی که در زمان زنده بودن الاطروش، با حمایت چند اسپهبد معمولی و ریز، دست به یک کودتای ناموفق علیه او هم زده بود.

ابن اثیر مورخ شیعی داستان جالبی را به ناصر منتسب کرده و در باره آن چنین نگاشته است: «... روزی ناصر از فرزندش ابوحسن پرسید آیا در اینجا غراء (سریشُم) هست که با آن کاغذی را بچسبانم؟ ابوحسن گفت خیر ولی خراء (سرگین) هست. ناصر این پاسخ بی‌ادبانه او را به دل گرفت و دیگر او را به جایی نگمارد. ابوحسن از این کار پدر مدت‌ها شکوه نموده و می‌گفت من از فرزندان دیگر اولی ترم، زیرا مادر من حسینی است و آن دو کنیز زاده‌ای بیش نیستند. او سرانجام پدر را ترک کرد و به ابن ابی ساج فروانروای آذربایجان پیوست». (۴۲)

گنبد و بارگاه ناصر کبیر

بعد ازمرگ الاطروش در سال ۳۰۴ ه، بنا و بارگاهی برای مقبره‌اش ساختند که تا حدود پنج قرن بعد نیز هنوز به چشم می‌خورد. سپس ویرانه‌های آن را مجدداً توسط خاندان سادات قوام‌الدین مرعشی تجدید بنا کردند؛ اما در قرون معاصر هم آن بنا را ترمیم و به قولی تجدید کردند. ابن اسفندیار در سال ۶۱۳ ه (حدود سیصد سال بعد) نوشت: «... مقبره، مدرسه و کتابخانه و رقبات موقوفات آن موجود و تاکنون (قرن ۷ ه) در آمل برجاست. قبر وی مورد احترام و از دور و نزدیک به زیارت آن می‌آیند». (۴۳) سید ظهیرالدین مرعشی هم نوشته است: «مشهد مبارک الناصرالحق را سیدعلی ساری دستور داد تا سیدقوام‌الدین مرعشی با برادران بسازند که در سنه ۸۱۴ ه پایان یافت». ملکونف روسی نیز در سال ۱۲۷۵ ه از «گنبدهای بیرون شهر آمل یعنی اراضی گنبد بن جزوِ محله پائین بازار» نام برده که در عهد ابن اسفندیار «عوامه کوی» نامیده می‌شد و در حاشیه دروازه آمل واقع می‌شده است. و بعد می‌نویسد: «یکی از گنبدها متعلق به ناصرالحق است که در شرق گنبد کبود واقع و ویرانه گردیده». (۴۴) چند دهه بعد، یعنی در اواخر دوره قاجار رابینو هم دیداری از این مکان داشته که درباره آن چنین نوشته است: «در اینجا امامزاده ابراهیم واقع است که برادرش یحیی و مادرش نیز در اینجا دفن بودند... در درون حصار آن برجی سنگی وجود دارد که مردم می‌گویند اجساد هفتادودو تن از اصحاب زیرش مدفون شده‌اند. نزدیکی مدخل اصلی قبرستان برجی مربعی هست... گنبد کبود برجی است دارای گنبد مخروبه که سابقاً کاشی‌های آبی داشته و این نام بدان جهت است که گنبد ناصرالحق می‌باشد که سید علی مرعشی حاکم مازندران آن را بنا کرد و مدفن حسن بن علی ناصرکبیر است». (۴۵)

یکی از محققان معاصر هم گزارشی بدین شرح از گنبد و بارگاه ناصرالحق ارائه کرده است: «از دو بنای تاریخی گنبد ناصرالحق و شمس طبری که در مجاورت هم قرار گرفته اند، اکنون آثاری جز ویرانه آن‌ها دیده نمی‌شود. ساختمان گنبد ناصرالحق متعلق به قرن نهم ه و در محل خرابه‌های آمل واقع گردیده است». شاخص‌ترین عناصر معماری بنای این آرامگاه بدین شرح است که: سازه‌ای چهارضلعی می‌باشد، در نمای بیرون چهار گوشه بنا را چهار گوشواره پر کرده و پایه‌ای چهار ضلعی برای گنبد هشت وجهی به وجود آورده‌اند. آبریز بام بر روی دوازده عدد قرنیز سینه کفتری قرار دارد و در میان هر دو قرنیز هم دایره‌ای تزئینی تعبیه کرده‌اند. و نیز چهار نبش بنا را پنج نیم‌دایره زده‌اند. (۴۶)

لازم به ذکر است که پس از مرگ ناصرکبیر، خادمان بارگاهش هم در مورد مسئله نهی از منکر فعال بودند و خود تصمیماتی را اتخاذ می‌کردند. در این مورد نقل شده که «مسته مرد» معروف به دیوار دز که در قرن ۴ ه اشعار طبری دوازده سیلابی می‌سرود و مدتی هم در دربار عضدالدوله دیلمی به سر برد، به‌خاطر آنکه در آمل شرابخواری کرده بودبه‌وسیله خادمان مشهد ناصر کبیر حد زده و سپس زندانی شد. وی در یکی از این سروده‌هایش اشاره کرده که چگونه دو نادان او را شلاق زده و زندانی کردند. (۴۷) البته این امر در زمان حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر اتفاق افتاده بود. زیرا وی نسبت به منکرات بسیار سخت می‌گرفت، طوری که یک بار سپاهیانش هم علیه او به همین دلیل قیام کردند.

منابع

۱- الذریعه، جزء خامس العشر (۱۵)، صص ۲۰۰ و ۲۰۱- تاریخ گزیده، ص ۳۳- تاریخ بناکتی، ص ۱۰۵- ریحانةالادب، ج ۶، ص ۹۹

۲- مفاخر اسلام، ج ۳، صص ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹ و ۲۸۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، صص ۴۶۳ تا ۴۷۱

۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، صص ۲۷۸ تا ۲۸۵

۴- همان، صص ۴۶۳ تا ۴۷۱

۵- همان، ج ۱، ص ۱۹۸ و ج ۳، صص ۴۶۸ و ۴۶۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۴۴- العبر، ج ۳، صص ۱۴، ۳۸ و ۳۹- زین الاخبار، ص ۱۴۴- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۱

۶- الکامل، ج ۱۳، ص ۱۳۴- مروج الذهب، ج ۲، صص ۴۷۱، ۶۹۰ و ۷۴۱

۷- ریحانةالادب، ج ۶، صص ۹۹ و ۱۰۰- تاریخ جهان آرا، ص ۷۳- تاریخ مردم ایرانج ۴، ص ۱۳۶- الکامل، ج ۱۳، ص ۱۳۵

۸- یتیمةالدهر، ج ۴، صص ۴۸ و ۴۹

۹- ولایت دار المرز ایران، گیلان، ص ۴۵۵- تاریخ طبرستان، ص ۲۶۰- تاریخ مردم ایران، ج ۴، ص ۱۳۷- تاریخ مردم ایران از پایان...، صص ۱۳۴ و ۱۳۵- الکامل، ج ۱۳ ص ۱۳۴

۱۰- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۶۶۳

۱۱- تاریخ طبرستان، صص ۲۶۱ تا ۲۶۳- العبر، ج ۲، صص ۶۶۳، ۶۶۴ و ۶۸۷

۱۲- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۳۸- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۳۵

۱۳- تاریخ طبرستان، صص ۲۶۵ و ۲۶۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۴۴ تا ۱۴۶

۱۴- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۲۰۷- مروج الذهب، ج ۱، صص ۱۸۰ تا ۱۸۲

۱۵- زین الاخبار، صص ۳۲۲ و ۳۲۵- تاریخ رویان، صص ۱۰۴ و ۱۰۵ - تاریخ طبرستان، صص ۲۶۷ به بعد

۱۶- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۱- الکامل، ج ۱۳، ص ۴۶۶۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۵۲

۱۷- ولایات دار المرز ایران گیلان، ص ۴۲۱

۱۸- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، صص ۳۲ تا ۳۴- الکامل، ج ۱۳، ص ۱۳۵- تاریخ جهان آرا، ص ۷۳- العبر، ج ۳، صص ۳۸ و ۳۹

۱۹- ولایات دار المرز ایران، گیلان، ص ۳۹۱

۲۰- احسن التقاسیم، ج ۲، صص ۵۴۰ و ۵۴۲

۲۱- تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۱

۲۲- اخبار الائمه الزیدیه، ابوالعباس حسنی، ص ۷۱- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۳۵۴ و ۳۵۵- ریحانةالادب، ج ۶، ص ۹۹- تاریخ ایران، ج ۴، کیمبریج، ص ۱۸۲- مقالات تاریخی، دفتر، اول و دوم، ص ۲۸۹

۲۳- آثار الباقیه، ص ۲۳۴- تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۲۱- اسلام در ایرانپطروشفسکی، ص ۲۶۷ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۵۵

۲۴- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۷۸۲

۲۵- تاریخ طبرستان، ص ۹۷

۲۶- زین‌الاخبار، ص ۱۴۴- العبر، ج ۳، ص ۳۸- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۶۶۴ و ج ۱۳ ص ۱۳۵- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۲- ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۱۴۹

۲۷- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۷۸۲

۲۸- ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ص ۴۵۶

۲۹- تاریخ رویان، صص ۱۰۵ و ۱۰۶

۳۰- زین الاخبار، ص ۲۱۸- تاریخ بخارا، صص ۱۲۸ و ۱۲۹ - تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۲۳- حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۵۶

۳۱- تاریخ رویان، صص ۱۰۲ تا ۱۰۵- تاریخ طبرستان، صص ۲۶۹ تا ۲۷۱

۳۲- همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

۳۳- الکامل، ج ۱۳، ص ۱۳۵

۳۴- تاریخ مردم ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۳۷

۳۵- تاریخ طبرستان، صص ۲۷۳ تا ۲۷۵ - تاریخ رویان، صص ۱۰۶ تا ۱۰۹

۳۶- سراج الانساب، صص ۱۱۲ تا ۱۱۵

۳۷- حدیقةالشعرا، ج ۳، ص ۲۱۵۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۱۲ و ج ۲، ص ۱۹۶- حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۴

۳۸- الذریعه، جزء خامس العشر، صص ۲۰۰، ۲۰۱ و جزء ثالث العشر، ص ۱۷۹ و جزء تاسع، بخش سوم، ص ۷۴۰ و جزء ثانی، صص ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۵۱، ۵۱۶ و جزء، صص ۱۲۹، ۲۲۵ و ۲۹۹- ریحانةالادب، ج ۶، ص ۹۹

۳۹- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۶۰

۴۰- سراج‌الانساب، ص ۱۱۳- ریحانةالادب، ج ۶، ص ۱۰۰- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۶۸۳- تاریخ رویان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۷۵

۴۱- تاریخ جهان آرا، ص ۷۳- تاریخ طبرستان، ص ۹۷- ولایت دار المرز ایران، گیلان‌ص ۴۵۵

۴۲- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۶۶۴ و ج ۱۳، ص ۱۳۵

۴۳- تاریخ طبرستان، ص ۱۹۷

۴۴- سفرنامه ملکونف، ص ۱۲۷

۴۵- مازندران و استراباد، سفرنامه، ص ۷۳

۴۶- فهرست بناهای تاریخی و باستانی ایران، ص ۱۳۴- ریحانةالادب، ج ۶ ف صص ۹۹ و ۱۰۰- از آستارا تا استراباد، بخش مازندران

۴۷- تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی، ج ۲، صص ۷۶۶ و ۷۶۷

حکمرانی حسن بن قاسم (داعی صغیر)

بعد از مرگ الاطروش ناصرکبیر، پسرش ابوالحسین احمد شخصی را به گیلان فرستاد تا دامادش (و پسر عموی پدرش) حسن بن قاسم را با خود آورند و بر سریر قدرت بنشانند. این امر بدان جهت بود که خودِ ابوالحسین چون بر مذهب امامیه بود، نمی‌توانست دعوی امامت کند.

حسن نام اصلی‌اش حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن بن شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب بود که به او لقب داعی الی الحق و داعی صغیر هم داده بودند. به نوشته ابن خلدون، وی در زمان ناصرکبیر برای مدتی حاکم گرگان و ماکان بن کاکی هم حاکم استراباد بود. (۱)

حسن بن قاسم در ۱۲ ماه رمضان سال ۳۰۴ ه ق وارد آمل شد، اما از همان آغاز با مخالفت ابوالقاسم جعفر پسرِ دیگرِ ناصر کبیر مواجه شد؛ (۲) ولی برادرش ابوالحسین به وی توجهی نکرد و در نتیجه ابوالقاسم با حالت قهر به دشمنان خانوادگی خود، یعنی عامل سامانیان محمدصعلوک در ری پناهنده شد. او در آنجا اعلام کرد حاضر است رنگ سیاه (طرفداری از بنی‌عباس) را به جای رنگ سفید (علامت علویان زیدی و نیز مخالفت با بنی‌عباس) را افراشته و بر سکه و در خطبه‌ها هم نام سامانیان را ذکر و نیز کمک کند تا طبرستان را فتح کنند. این اقدام اولین ضربه سنگین بر پیکر حکومت علویان زیدی در این مقطع بود که حکومت سامانیان را از اختلافات درونی آنها آگاه و هشیار هم می‌کرد.

داعی حسن بن قاسم را عده‌ای متفکر، خوش‌مشرب، عادل و شایسته‌تر از بقیه سادات علوی برشمرده‌اند که حضور او آرامش کوتاه‌مدتی را برای مردم طبرستان

به ارمغان آورد اما با هجوم ابوالقاسم جعفر در سال ۳۰۶ به طبرستان، این شرایط به هم خورد. حسن به گیلان گریخت و ابوالقاسم به مدت هفت ماه تا جمادی الاخر سال ۳۰۷ در آمل با ستم فراوان حکم راند. این امر سبب شد حسن بن قاسم سوار بر موج اعتراضات مردم دوباره قدرت را به دست گیرد. او این بار در مصلی آمل قصرهای بلندی ساخت و به یاران نزدیک و گروهی از سپاهیانش امر کرد تا آنها هم در همان محدوده برای خود خانه بسازند. این تصمیم بدین خاطر بود که در درون شهر ساکن نگردند تا برای مردم مزاحمت ایجاد کنند. این محل هم اکنون در موضع شیرو خورشید سابق و محل کتابخانه عمومی شهر آمل واقع می‌شده است که هنوز اهالی به آن سرِ پُلِ مصلی می‌گویند؛ همچنین در همین جا گنبدی به نام «حضر» تا سال ۱۳۵۰ خورشیدی وجود داشت که در داخل آن مکانی به اسم «هفت تَن» قرار می‌گرفت که شاید محل دفن هفت نفر از همین سادات بوده باشد. مردم تا چند دهه پیش شب‌های چهارشنبه به زیارت این مکان می‌رفتند. (۳)

در زمان این حسن بن قاسم نیز مجدداً تعدادی از اسپهبدان بومی سر ناسازگاری گذاشتند. از جمله اسپهبد شروین ملک الجبال و شهریار وندا امید کوه که با هم موافقت کردند تا خراج را همچون زمان حسن بن زید بپردازند، اما مورد قبول واقع نگشت؛ بنابراین ابوالحسین احمد پدر زن حسن بن قاسم که اکنون سپهسالار و صاحب‌الجیش او هم شده بود، به همراه سه‌هزار جنگجو به نبرد با آنها رفت. وی شهریار را شکست داد و با شروین هم صلح کرد.

بعد از این واقعه، ماجرای لیلی بن نعمان پیش آمد. «او از بزرگان دیلم و از قومی ارجمند در دیلم بود». (۴) ابن اثیر نوشته است که در سال ۳۰۸ ه (۹۲۱ م) حسن

بن قاسم شخص لیلی را بر حکومت جرجان (گرگان) گماشت. ناصران (دو فرزند الاطروش یعنی ابوالقاسم و ابوالحسین) او را در نامه‌هایشان «موید لدین الله منتصر لآل رسول الله» خواندند. این لیلی در همین سال از جرجان راهی فتح دامغان شد، ولی کاری از پیش نبرد و بازگشت. به دنبال وی «قراتکین بر جرجان تاخت و در ده فرسنگی آن پیکار گزارد اما مغلوب گردید و غلامش بارس به همراه هزار سوار از لیلی زینهار خواست. لیلی پذیرفت و دخترش را هم به همسری او بداد». چندی بعد که دوباره قراتکین بر گرگان هجوم آورد همین غلام این بار از خود قراتکین زینهار گرفت. به هر صورت چون «سپاه انبوه بر گرد لیلی فراهم آورد حسن بن قاسم، لیلی را به همراه ابو قاسم بن حفض به سوی نیشابور اعزام نمود». (۵) این سپاه نیشابور را فتح کردند و به سوی توس رهسپار شدند؛ اما در اینجا شکست خوردند و لیلی بن نعمان هم کشته شد. (۶) گردیزی لیلی را این‌گونه معرفی نموده است: «وی از سرهنگان ناصرکبیر الاطروش بود که بعد از مرگش سپاه اطروش بگرفت و به گرگان رفت. وی مالی عظیم داشت و بسیار بخشنده بود؛ اما چون دست‌تنگ گشت به نیشابور هجوم برد. نصر بن احمد امیر سامانی در خراسان‌حمویه بن علی را به حرب وی در طوس فرستاد. حمویه شکست خورد و به مرو گریخت. لیلی به دنبالش رفت، اما محمد بن عبدالله بلعمی، ابوجعفر صعلوک خوارزمشاه، بکربن محمد، سیمجور دواتدار، قراتکین و بغرا او را اسیر کرده و سرش را ببریدند و بر سرنیزه نموده در صفر ۳۰۸ و به قولی ۳۰۹ ه به بغداد فرستادند». این حادثه زمانی اتفاق می‌افتاد که در ماه ذیقعده دست، پا و سر منصور حلاج را هم بریده و بدنش را به آتش کشیدند و خاکسترش را به باد داده بودند. (۷)

اما ماکان بن کاکی از معرکه گریخت و به گرگان، طبرستان و ری آمد و شایع کردند که به‌خاطر توطئه و دام حسن بن قاسم توانستند لیلی را بکشند. گروهی هم

انتشار دادند که این شکست مفتضحانه به‌خاطر بی‌لیاقتی و وقت ناشناسی حسن بن قاسم بوده و غوغایی آفریدند. در این میان ماکان در چند ناحیه از طبرستان، گرگان و ری خطبه به نام پسر ناصر کبیر خواند. این وقایع سبب گشت تا برادر زاده لیلی به نام سرخاب بن وهسودان را به جایش به سپهسالاری سپاه برسانند تا کمی اوضاع را آرام کنند. (۸) اما باز تعدادی از بزرگان دیلمی تصمیم به قتل داعی حسن بن قاسم گرفتند. او هم به گرگان رفت و همه آنان را به کاخ خود در این شهر دعوت کرد و «سپس آنها را دستگیر و امر کرد همگی را گردن زدند و اموال سپاهیانِ زیر دست آنان را غارت کردند... یکی از آن کسان هروسندان پدرِ سیاه گیل رئیس طایفه گیل بود». ابن خلدون علت عصیان این دیلمیان را چنین نگاشته است: «سخت‌گیری داعی صغیر حسن نسبت به منکرات برای یاران خود و سپاهیانشان سبب شد هروسندان را به امیر خویش برگزیده و عصیان نمایند». از این تاریخ به بعد چنان رعبی در دل مردم افتاد که «کسی جرأت نداشت اندیشه محالی بکند». (۹) در مورد این وقایع ابوطالب شاعر آن عصر قصیده‌ای سرود که ابن اسفندیار آن را چنین ثبت نموده است:

حتّی اِذا الغَدرُ اسنَقَلّ بِعُصبه مِن جُندهِ عَن کیدِ هُرسَندانِهِ
فَادَ الجیادَ عَلی مَناسِجها القَنَا بِاَکفّ اُسدِ الغَابِ مِن فُرسَانِهِ
تَخفُو عَلی فَودَیهَ اَلوِدَیهِ الهُدَی و النّصرُ یقدمُهَ اِلی جُرجانِهِ
حَتّی اِذا وَرَدَت هَوَادیها ضُحی جُرجانَ و المَخذُلُ فی خِذلانِهِ

داعی حسن تا مدت‌ها قلمرو خویش را بدین گونه اداره می‌کرد و خود در آمل بود و پدرزنش ابوالحسین در گرگان؛ ولی به ناگاه ابوالقاسم در گیلان برای خود

بیعت گرفت و گروهی را به دور خود جمع کرد. از آن سو برادرش ابوالحسین هم در گرگان برآشفت و به همراه ابوموسی هارون اسفاهدوست در رأس سپاهی به سوی آمل آمدند؛ ولی در طی جنگی کوتاه شکست خوردند و ابوموسی هم کشته شد. سرانجام هم مقرر شد ابوالحسین ده‌هزار درهم به داعی حسن بن قاسم بپردازد و نیز رسوم نابجا را از میان بردارد. (۱۰) چون داعی حسن از این مورد خیالش آرام گرفت، علی بن جعفر رازی را به کوهستان اسپهبد شهریار و حسن بن دینار را به کوهستانِ قلمروِ اسپهبد شروین فرستاد تا به امر به معروف و نهی از منکر پردازند و نیز بر امورات شرعی آن نواحی نظارت بکنند. آنگاه داعی حسن به همراه ابوالحسین به اصلاح امورات شهر تمیشه پرداخت و سپس به همراه دو اسپهبد شهریار و شروین که به تازگی نزد داعی آمده بودند، به سوی استراباد روانه شدند. در این شهر داعی و ابوالحسین تصمیم به قتل دو سپهبد یاد شده گرفتند اما ابوالحسین فریبکارانه ماجرا را به آنان اطلاع داد و آنها هم از استراباد گریختند و به مقرهای خود در کوهستان رفتند. چندی بعد داعی حسن بن قاسم به جنگ آنان رفت و پس از ویرانی بسیار، فرزندان آن دو را به عنوان گروگان با خود به آمل و سپس گرگان آورد.

زندانی شدن حسن بن قاسم توسط اسپهبد محمد بن شهریار

داعی حسن تازه به سوی گرگان روان شده بود که الیاس بن الیسع برایش پیغام داد بازگردد و دست از این ناحیه بشوید؛ اما داعی توجهی نکرد و به آنجا رفت و وارد نبرد سختی شد که منجر به شکست الیاس و کشته شدنش گردید. به دنبال این پیروزی، به نوشته ابن اسفندیار: «به باقی مانده افراد الیاس امان داده شد و سپس سادات (زیدیانِ حسینی) وارد شهرِ گرگان (جرجان) شدند و دست به غارت و مصادره اموال مردم یازیدند تا نفقات و مواجب سپاه را بپردازند». چون این اخبار به بخارا پایتخت سامانیان رسید، قراتکین را در رأس سی‌هزار سوار به سوی گرگان فرستادند. با رسیدن این سپاه، حسن داعی صغیر به تمیشه (شهر مرزی طبرستان و گرگان در حدود سی کیلومتری غرب استراباد) گریخت. در اینجا پدرزنش ابوالحسین از وی روگردان شده و به گیلان نزد برادرش ابوالقاسم رفت که صاحب کر و فری هم شده بود. داعی صغیر چون خود را چنین تنها دید، از ترس به اسپهبد محمد بن شهریار پناه برد. اما او حسن را دستگیر کرد و نزد علی بن وهسودان در ری که عامل المقتدر خلیفه عباسی بود، فرستاد. در اینجا طاهر بن محمد کاتب که از یاران علی بن وهسودان بود، از فرستادن حسن بن قاسم به بغداد جلوگیری نمود و او را به الموت فرستاده و زندانی کردند. او مدت‌ها در آنجا حبس بود تا محمد بن مسافر در قزوین علی بن وهسودان را کشت و خسرو فیروز هم داعی را آزاد کرد تا به گیلان برود. (۱۱)

اما در این مدت در خراسان شورش‌های چندی اتفاق افتاد که مجبور شدند قراتکین را از گرگان بدان سو فرا خوانند. بلافاصله ناصران، یعنی ابوالقاسم جعفر و برادرش ابوالحسین احمد، پسران ناصر کبیر از اوضاع آشفته در طبرستان بهره برده و در رأس جنگاوران گیل و دیلم که فقط به‌دنبال مواجب و روزی و نیز غارت

نقاط فتح‌شده بودند به منطقه استراباد و گرگان آمدند ولی هنوز چند صباح کوتاهی نگذشته بود که مجدداً سامانیان سپاهی را از ماوراءالنهر به سرداری احمد طویل به سوی گرگان و استراباد فرستادند تا راه نفوذ بیشتر و احتمالی علویان زیدی را به سوی نیشابور و خراسان بگیرند. در گرگان جنگ سختی شد که منجر به شکست احمد طویل و فرارش به سوی بسطام شد. باقی‌مانده سپاهیانش نیز به جاجرم و اسفراین گریختند.

باز هم تأکید می‌شود که یکی از علت‌های اهمیت گرگان در این دوران بدان جهت بود که سرِ راه تجاری به سوی شمال، از جمله خراسان و ماوراءالنهر و نیز دروازه‌ای برای فتح نیشابور و توس و در نهایت سایر شهرهای خراسان بود. به همین جهت علویان زیدی چندین بار از طریق استراباد و گرگان لشکر به سوی نیشابور بردند و حتی لیلی بن نعمان برای چند ماه آنجا را فتح و خطبه به نام امام زیدی خواند اما خلیفه در بغداد، طاهریان قبل از سرنگونی و سامانیان که هر سه دستگاه سنی مذهب هم بودند هرگز اجازه چنین کاری را نمی‌دادند و دائماً به گرگان، استراباد و نیز طبرستان لشکرکشی می‌کردند. گاهی هم به اقتضای شرایط و زمان، به زیدیان شیعه مذهب فقط حداکثر تا آنجایی اجازه‌دادند که قلمروشان را ازسوی شرق تا استراباد و در نهایت شهر جرجان (۸۰ کیلومتری شرق استراباد و تقریباً منتهی الیه ایالت تاریخی گرگان که حدود مراوه تپه، جنگل گلستان و گلیداغ کنونی) گسترش دهند.

تلاش داعی صغیر حسن بن قاسم پس از آزادی

چون حسن بن قاسم از زندان رهید و به گیلان آمد، تعدادی از یاران سابق خود را به طبرستان فرستاد تا اموال دفن شده او را به گیلان بیاورند. سپس آن اموال را بین گروه‌هایی از مردم گیل و دیلم تقسیم نمود تا توانست عده‌ای را به دور خود جمع کند. آنگاه ناگهانی به سوی آمل و سپس ساری رفتند. از آن سو دو پسر ناصرکبیر، یعنی ابوالقاسم و ابوالحسین در گرگان حضور داشتند و شخصی به نام ابوبکر الزّفری را به سوی گیلان اعزام کرده بودند تا از وضع داعی حسن خبر بگیرد. این پیک در لمراسک (از روستاهای نزدیک بهشهر کنونی و در حدود نود کیلومتری استراباد و صدوهفتاد کیلومتری غرب جرجان یا گرگان) شنید که داعی با سپاه تا ساری هم رسیده است. بی‌درنگ خبر را به گرگان و دو برادر رساند. ابوالحسین هم سپاه گرد آورده و شتابان هشتاد کیلومتر راه را از جرجان به استراباد آمد تا آماده نبرد شود. برادرش ابوالقاسم و هروسندان نیز با عده‌ای دیگر از شهر جرجان بیرون آمدند و به بلندای محل گورداعی (آق امام کنونی که در حدود سی کیلومتری جنوب شرق جرجان قرار می‌گرفت و فعلا هم با همین فاصله در جنوب شرق شهر گنبد قابوس واقع می‌شود) رفتند تا منتظر اقدامات اضطراری شوند؛ اما با رفتن آنان، یکی از غلامان به نام علی قمی درزی از درون شهر جرجان خبر آورد که یاران لیلی بن نعمان (قبل از رفتن وی به نیشابور و کشته شدنش) به خانه‌های مردم افتاده و: «بارگاه و خزانه را هم غارت کرده‌اند». آنان به اجبار به گرگان بازگشتند و متوجه شدند که حتی حصیر بی‌ارزش خانه خودِ ابوالقاسم را هم به غارت برده‌اند. جالب آنکه یاران ابوالقاسم نیز به ناگاه دست به غارت زدند. ابوالقاسم کس نزد لیلی فرستاد و به آن وضع اعتراض نمود. لیلی از او خواست گرگان را ترک کند و ۳۰ سوار هم در اختیار وی نهاد. با رفتن آنان، سپاه دیلمی لیلی دروازه‌های شهر جرجان را بستند. از آن سو ابوالقاسم و یارانش در راه نوکلاته

(نوده امروزی؟) توقفی کردند تا نان بخرند. سپس به سوی استراباد به راه افتادند؛ اما در بین راه شنیدند، حسن بن قاسم برادرش ابوالحسین را در استراباد در هم شکسته است. بدین جهت در اولین روستای نزدیک خری خرید و سوار بر آن از راه بسطام (راه گرگان به شصت کلاه، قزلق، چهار باغ، شاهکوه، تاش و شاهرود امروزی) به دامغان و سپس ری رفت اما حسن داعی بعد از پیروزی ابوالحسین احمد پدرزنش را بخشید و در معیت وی و نیز سپاهیانِ زیدیان علوی، گیل، دیلم و طبرستانی به استراباد و سپس گرگان آمدند و مدتی را در اینجا اطراق کردند. (۱۲)

جنگ حسن بن قاسم در گرگان با سیمجور

پس از عصیان‌ها و درگیری‌های شدید در خراسان که خاندان سیمجور دواتی هم در آن‌ها نقش داشتند، تصمیم گرفتند به سوی گرگان و استراباد بیایند. آنها نخست برای ابوالحسین احمد پیام فرستادند مبنی بر آنکه شما از خاندان پیامبرید، بهتر آنکه قبل از جنگ و خونریزی آن مناطق را ترک نمائید. اما ابوالحسین توجهی نکرد و در نتیجه سپاه سیمجور به سوی این نواحی سرازیر شدند. ابوالحسین هم «هشت‌هزار سپاه از دیلمی و گرگانی» مهیا نمود و به نوشته ابن اثیر «اردوگاه در دو فرسخی گرگان بر افراشت». سپس در روستای جلایین (دو روستای جلین علیا و سفلی فعلی در ده کیلومتری شهر گرگان یا استراباد سابق؟) وارد جنگی خونین شدند. در آغاز نبرد سرخاب بن مهسودان (برادر زاده لیلی بن نعمان که بعد از مرگ وی جانشین و سردار سپاه حسن بن قاسم شده بود) به خودِ سیمجور دواتی حمله برد و او را از اسب به زیر انداخت. سپس سپاهیان وی را به سوی بیابان‌ها (دشت گرگان کنونی بین دو رود گرگان و اترک که ترکمن صحرای کنونی ایران نامیده می‌شود) فراری دادند و به تعقیب آنان نیز پرداختند اما ناگهان در وسط بیابان همه ترکان باز گشته و سپاه ابوالحسین و حسن بن قاسم را چنان زیر باران تیر گرفتند که فقط آن دو با یک غلام، علی بن بویه، ماکان بن کاکی، حکا و سپهسالار توانستند جان سالم به‌در ببرند. با این وجود ترکان سوار بر اسب آن‌ها را تا آبسکون (شهر بندری گرگان و استراباد در ساحل جنوب شرقی دریای خزر، در محل کنونی تپهٔ کوره سو در حاشیه گومیشان) به دنبالشان تاختند. در این نبرد «چهارهزار گرگانی و دیلمی مقتول گردیدند».

فراریان چون به تمیشه رسیدند، ابوالحسین در آنجا ماند تا سپاهی را گرد آوردند. آنگاه دور آن حصار ساختند (حصار قبلی را تعمیر کردند) و آنجا را به همراه

استراباد به ماکان بن کاکی سپردند. داعی هم به آمل رفت و سپاهی دیگر مهیا نمود و برای ابوالحسین فرستاد اما ناگاه خبر رسید که نصر بن احمد سامانی سپاهی به استراباد فرستاده و پس از محاصره شهر، ماکان و جنگجویان دیلمی و زیدی مستقر در آنجا را به سوی ساری فراری داده‌اند و بغرا خان امورات شهر را در دست گرفته است. (۱۳) این وضع برای چند ماه ادامه یافت تا در آخر ماه ذی الحجه سال ۳۱۰ ه ق داعی و ابوالحسین نیروهای جدیدی از میان جنگاوران گیل، دیلم، طبرستانی و علویان زیدی جمع کرده و به استراباد و گرگان هجوم برد و توانست هر دو شهر را متصرف شود. در زمان این تلاش‌ها سرخاب بن وهسودان در استراباد مرد و پسرعمویش ماکان بن کاکی را به سرکردگی سپاهیان دیلمی برگزیدند. (۱۴) ابن اثیر نوشته است که: «چون ترکان خبر این فتح را شنیدندمحمد بن عبیدالله بلغمی و سیمجور به استراباد آمده و به ستیز با ماکان پرداختند. اما چون این ستیز به درازا انجامید، سازش کردند و مقرر گردید ماکان سوی ساری رود و استراباد را به بغرا سپرده و بلغمی و سیمجور هم از استراباد به جرجان و سپس نیشابور رفتند؛ اما ماکان به استراباد باز گشت و بغرا هم به جرجان گریخت و در آنجا به مردم ستم بسیار نمود. ماکان به جرجان هم تاخت و بغرا را به نیشابور گریزاند». (۱۵)

بعد از این حوادث، از گرگان تا طبرستان و دیلمستان برای بار دیگر کمی آرام گرفت. داعی حسن در آمل مدارس و خانقاهایی ساخت و هر یک از روزهای هفته را به اموراتی همچون پاسخ به علم و فقه، یک روز به دادخواهی، روزی را به مسائل حکومتی و اقطاعات و روز جمعه را به امور زندانیان و مجرمین اختصاص داد. (۱۶)

توطئه ابوالحسین و ابوالقاسم (ناصران) علیه داعی صغیر

بعد از پیروزی علویان زیدی در استراباد و گرگان، هنوز چند صباحی نگذشته بود که عصیان ابوالقاسم در گیلان آرامش داعی صغیر حسن بن قاسم را بر هم زد. او در گیلان تعدادی از دیالمه و زیدیان را گرد آورد و با ماکان بن کاکی، اسپهبد علی بن خورشید، اسفار بن شیرویه (کسی که اندکی بعد حکومت زیاریان را بنیان نهاد و جانشینانش گرگان را به تختگاهی برگزیدند) و رشاموج هم‌پیمان شدند تا حسن بن قاسم را خلع نمایند. از آن سو ابوالحسین هم سر به عصیان برداشت و از گرگان به سوی استراباد و سپس ساری آمد. چون این خبر به حسن رسید به همراه اسپهبد رستم بن شروین از آمل روی به ساری آورد. دشمنان وی هم از «راه ساحل» به مشکوار رسیدند و در ساری جنگ سختی را درانداختند که منجر به شکست داعی و فرار شبانه وی گردید. بی‌درنگ ابوالحسین روز پنج‌شنبه ۲۸ جمادی‌الاول سال ۳۱۱ ه وارد آمل شد و والی‌های چندی را به شهرها فرستاد اما ابوالقاسم در آمل ظلم و اجحاف زیادی به مردم کرد و فغان آن‌ها را بر آورد. در این میان ناگهان در روز سه شنبه ۲۹ ماه رجب سال ۳۱۱ ه (۱۳ نوامبر ۹۲۳ م) ابوالحسین درگذشت. (۱۷)

حکومت ابوالقاسم جعفر

با مرگ ابوالحسین، برادرش ابوالقاسم جعفر به‌طور کامل عنان حکومت را در دست گرفت؛ ولی حسن بن قاسم که به کوهستان گریخته بود، با شنیدن این اخبار، تعدادی از مریدان زیدی را گرد آورد و در ماه رمضان به سوی دزگاه آمل سرازیر شدند ولی قبل از آنکه جنگ آغاز شود مریدان جنگاورش به او پشت کردند و به ابوالقاسم پیوستند. او مجبور شد بار دیگر به نواحی کوهستانی بگریزد.

یکی از کارهای ناشایستی که ابوالقاسم پس از این پیروزی انجام داد و بی‌ارتباط هم با حسن بن قاسم نبود، گردن زدن کاتبش خلیل بن کاکی بود. سپس امر کرد بر تن بی‌سر لباس پوشانده و آن را در بازارهای آمل بگردانند و برای تمسخر، دوات در پیش جسد بگذارند.

فرمانروایی ابوالقاسم هم چندان به درازا نپائید و او هم یک سال بعد از برادرش در روز سه‌شنبه دوم ماه ذی‌القعده درگذشت. (۱۸) با مرگ وی سرداران گیل و دیلمی بار دیگر به کروفر و قدرت‌نمایی افتادند و سرانجام هم ابوعلی ناصر محمد بن احمد بن حسن را به حکومت برگزیدند اما کشمکش خانوادگی در میان علویان زیدی ادامه یافت و شرایط را برای گردن‌کشی و ادعای رؤسا و سرداران دیلمی به‌ویژه اسفار بن شیرویه و ماکان بن کاکی، به عنوان رقبای اصلی امامان علوی زیدی، مساعد نمود.

حکمرانی ابوعلی ناصر

بعد از ابوالقاسم اینک برادرزاده‌اش ابوعلی، یعنی پسر ابوالحسین احمد و نوه ناصر کبیر الاطروش که به نوشته ابن خلدون مدت‌ها در گرگان زندانی برادر ماکان بن کاکی بود (۱۹)، عنان قدرت را در دست گرفت. گروه‌هایی از مردم گیل و دیلم از اولین پیروانی بودند که با وی بیعت کردند، زیرا به اخلاق نیکو، علم، فضل و شهامتش ایمان داشتند اما ماکان بن کاکی که از طرف ابوالقاسم در گرگان حکم می‌راند، از این انتخاب راضی نبود و با حسن فیروزان و ابوعلی اصفهان در گرگان پیمان بستند تا شخصی به نام اسماعیل را به قدرت برسانند. این اسماعیل پسر دیکوی دختر ابوعلی اصفهان بود که ابوالقاسم وی را به همسری داشت. به تعبیر دیگر قصد انتخاب اسماعیل پسر ابوالقاسم و نوه ناصر کبیر الاطروش را در سر داشتند. با این وجود با ارسال پیک و نامه برای ابوعلی ناصر بیعت خود با وی را اعلام نمودند. ناصر هم آنان را از گرگان به ساری و آمل فراخواند. آنها نیز به سوی او رفتند. اما در مامطیر (بابل) که به ناصر رسیدند: «ناگاه کلاه از سرش برداشته و بر سر اسماعیل نهادند و ابوعلی را در بند کرده به گرگان نزد امیر کابن ورداسف (به قولی علی بن حسین بن کاکی برادر زاده ماکان) فرستادند. (۲۰) آنها اسماعیل را به آمل آورده و نامه‌ای هم برای داعی (حسن بن قاسم) به گیلان ارسال کردند و ماکان برادرش ابوالحسین بن کاکی را با پرچم و سپاه آمل به جاجرم و خراسان روانه نمودند». در آن نواحی علی بن بویه که عموی عضدالدوله پناخسرو دیلمی بود، از طرف دو پسر ناصرکبیر هنوز حکم می‌راند و چهارصد نفر سپاهی هم در اختیار داشت. علی بن بویه با ابوالحسین برادر ماکان درگیر جنگ شد ولی سپاهش به طور ناگهانی به ابوالحسن پیوستند و خود علی هم اسیر شد. سپس چند ماه بعد به‌خاطر آنکه هر کس را در خراسان مخالف می‌یافت می‌کشت، از سوی برادرش ماکان به گرگان فرا خوانده شد. آنگاه توسط پیکی از او خواست ابوعلی ناصر

را به قتل برساند. از قضا روزی این ابوالحسین کاکی و سید ابوعلی ناصر در حال شراب‌خواری بودند که تا ابوالحسین شروع به پرخاشگری و عربده‌کشی نمود، ابوعلی به نیتش پی برد و پیش‌دستی کرده شکمش را با کارد پاره کرد. سپس چون در بیرون مردم آگاه شده بودند، ابوعلی به پشت‌بام رفته و از ارتفاع سی ارشی خود را به پائین پرت کرد و با عبور از خندق شهر، توانست بگریزد. او بلافاصله انگشتری خود را نزد اسپهبد علی بن خورشید و اسفار بن شیرویه که بر ماکان شوریده بودند و در اطراف گرگان به راهزنی روی آورده بودند، فرستاد. آن‌ها هم با او بیعت کرده و به همراه یاران خود به وی پیوستند و جمعاً، منطقه گرگان و استراباد را زیر نفوذ خود درآوردند. از آن سو ماکان بن کاکی با شنیدن این اخبار و نیز خبر مرگ برادرش، لشکر طبرستان، گیل و دیلم را به سوی استراباد و گرگان به حرکت درآورد. در این میان ابوعلی ناصر دست به حیله زد و پنهانی کس نزد رشاموج بن شیر مردان فرستاد و به او وعده داد در صورت رها کردن ماکان سی‌هزار دینار به او مواجب خواهد داد. اتفاقاً این تاکتیک موثر افتاد و در گرماگرم نبرد، رشاموج به ابوعلی پیوست و موجب شکست و فرار ماکان و جنگاورانش به سوی لمراسک (در نزدیکی بهشهر کنونی) شد. او امیر کابن ورداسف را در همین جا گذاشت و خود به ساری رفت. از آن سو ابوعلی ناصر هم علی بن خورشید را به جای خود در گرگان گذاشت و شتابان به سوی لمراسک تاخت. او مردان جنگی امیرکابن را در هم کوفت و به سوی ساری رفت. در آنجا ماکان را هم شکست دادند طوری که محل به محل به دنبالش گشتند و هر جا به او می‌رسیدند زخمی وارد می‌کردند. عاقبت ماکان از جویی گذشت و به باغی پناه برد. صاحب باغ او را در زیر شاخه‌ها پنهان کرد، سپس سر فرصت به منطقه کوهستانی ساری فراری داد. بعدها ماکان به آن صاحب باغ اموال زیادی بخشید. سید ابوعلی ناصر هم به آمل رفت و بر طبرستان مسلط شد؛ اما او هم مدت حکمرانی‌اش که با فرمانبری مردم توام بود، به درازا نکشید و در میدان بازی چوگان از اسب به زیر افتاد و

درگذشت. (۲۱) ظهیرالدین مرعشی در عصر خودش هنوز از مرقد و گنبد و بارگاه وی که در «راست کوی برابر گنبد داعی» حسن بن زید بود، یاد می‌کرده است. (۲۲)

حکومت ابوجعفر

بعد از مرگ ابوعلی ناصر، مردم با برادرش ابوجعفر که ظهیرالدین او را «صاحب قلنسوه» (کلاه بزرگ) نامیده، بیعت کردند. وی هم ابوالحسن بن ابی یوسف را به معاونت خود برگزید. ابوجعفر به‌خاطر ظلم و اجحاف زیاد بر مردم، باعث شورش اهالی آمل شد و در نتیجه آن کشتار بدی اتفاق افتاد. این واقعه عاقبت با قتل رهبران شورش و نیز پا در میانی بزرگان، آرام گرفت ولی مدت زمانی نگذشت که ابوالحسن بن ابی یوسف در روز جمعه که مردم در مسجد جامع جمع بودند، پس از نهادن لشکر فراوان بر دروازه‌های شهر، دستور قتل‌عام مردم را صادر کرد و غوغایی بر پا نمود. (۲۳) در بین چنین شرایطی بود که ماکان بن کاکی هم از ناحیه کوهستانی نامه‌های چندی برای حسن بن قاسم داعی صغیر فرستاد و او را دعوت به قیام مجدد می‌کرد، ولی او وضعیت وخیم سیاسی و جنگ قدرت مهیب را به‌خوبی درک کرده و می‌دانست در این شرایط اسیر توطئه‌ها خواهد شد و جان سالم به‌در نخواهد برد؛ بنابراین توجهی به این خواسته‌ها نمی‌کرد. پس ماکان خود پانصد نفر جنگجو را گرد آورد و با آنها به بالای ناتل آمد. جایی که حدود سیصد سال بعد یعنی در زمان ابن اسفندیار آنجا را هنوز «لشکرگاه ماکان» می‌خواندند، آمد. در اینجا نامه‌هایی از سوی سید ابوجعفر مانکدیم، ابوعبدالله محمد بن حسن، ابوجعفر محمد بن علی، رئیس آمل حسین بن علی فقیه و عباس بن قابوسان برای ماکان آمد که به او وعده حمایت داده بودند. ابوجعفر چون این اخبار را شنید به سوی ماکان آمد و آنان را با ترفند به سوی صحرای پایدشت کشاند. آنگاه یکباره بر آنان تاختند و بسیاری را کشتند. سپس فاتحانه به آمل باز گشتند. در همین اوان اسفاربن شیرویه و وزیرش مطرف بن گرگانی ظلم بیش از حدی بر مردم روا داشته و اموال زیادی از آن‌ها گرفتند. آنگاه به سوی گرگان رفته و دست از اطاعت از ابوجعفر کشیدند. ابوجعفر به جای او علی بن خورشید را که

معلول هم بود، به ساری فرستاد ولی یک ماه بعد اسفار بر ساری تاخت و با زندانی کردن علی بن خورشید، خود حکمرانی این نواحی را بر عهده گرفت. (۲۴)

حکومت مجدد حسن بن قاسم (داعی صغیر)

ماکان پس از شکست قبلی اش، بار دیگر سپاه گرد آورد و در جنگی ابوجعفر را در هم کوبید و به سوی ونداد هرمز کوه فراری داد. بعد به آمل آمد و با اعزام عده‌ای خاص توانست حسن بن قاسم را برای حکمرانی به آمل بیاورد. آنگاه دو نفری به سوی ساری حمله بردند. اسفار از ساری و اسپهبد شروین هم از قلمرو کوهستانی‌اش گریختند ولی هنوز طعم پیروزی را خوب نچشیده بودند که خبر از تصمیم هجوم سپاه سامانی از راه رسید. در این زمان، یعنی سال ۳۱۴ ه نصربن احمد سامانی که با شورش احمد بن سهل هم در نیشابور و گرگان مواجه شده بود، مجبور گردید سرداران بزرگ خود مثل حمویه کوسه را به همراه قراتکین والی رانده شده از گرگان، به سوی احمد بن سهل بفرستد. آنها توانستند احمد را مغلوب و زندانی کنند. از گرگان هم خبر رسیده بود که با ورود ابوالفضل بلعمی و سیمجور به عرصه کشمکش‌ها، بر اوضاع بد و پیچیده افزوده شده است؛ بنابراین خود نصر سامانی در رأس سپاهی سی‌هزار نفره به سوی گرگان و ناحیه کوهستانی طبرستان به حرکت درآمد اما در ناحیه کوهستانی شهریار کوه، عامل داعی صغیر به نام ابونصر راه‌ها را مسدود، سپاه نصر بن احمد را محاصره و چهار پایانش را بدون آذوقه و علوفه گذاشت. طوری که نصر مجبور شد برای داعی سفیری بفرستد و تقاضای صلح و نجات کند. داعی هم عبدالله بن سلام و ابوالعباس ذوالریاستین را نزد او فرستاد تا پس از عقد صلح و دریافت بیست‌هزار درهم، راه خراسان را برایشان باز کند. (۲۵)

با باز گشت مفتضحانه نصر بن احمد به ماوراءالنهر و بخارا، ماکان بار دیگر در صدد توطئه برآمد طوری که حسن بن قاسم از ترس مرگ به شروین بن رستم در گیلان پناه برد. با آنکه ماکان چند بار برای وی پیام عذرخواهی فرستاد، اما او نپذیرفته بود. داعی‌دانست سرداران دیلمی همچون ماکان در پی کسب قدرت کامل

برای خویش هستند، اما چون در میان مردم عوام نمی‌توانند به حد همان مقدار کم همچون امامان زیدی، طرفدار و جنگجو فراهم آورند، هر از چند گاهی این امامان نه چندان مقتدر علوی زیدی را آلت دست و بازیچه خود قرار می‌دادند تا شاید برای آنان نردبان قدرتی شوند. مخصوصاً آنکه چند سردار بزرگ و مدعی دیگری همچون اسفاربن شیرویه هم عزم جزم کرده و شمشیر از رو بسته بودند که به هر طریقی سلسله‌ای را بنیان گذارند، چنانکه اسفار تا حدودی سرانجام موفق هم بر آمد و مردآویج کار او را به پایان برد.

اما با استنکاف حسن بن قاسم، ماکان مستاصل ماند تا اسفار بن شیرویه که زمانی سردار زیر دست ماکان بود، متوجه وضع بد او گردید و در رأس هفت‌هزار مرد ترک، گیل و دیلم به گرگان و سپس آمل آمد. او در طی یک «جنگ سه روزه در کنار دروازه آمل و در میدان درجور در حالیکه مردم شهر از روی بام‌ها ناظر جنگ و نبرد بودند»، به‌خاطر آنکه رشاموج در حین نبرد به ماکان پیوست، شکست در سپاه اسفار افتاد و مجبور به فرار به ساری، استراباد و سرانجام گرگان شد. او در آنجا اسپهبد علی بن خورشید را از زندان آزاد کرد، مال فراوان در اختیارش نهاد و به سوی استراباد روانه‌اش نمود. آنگاه خود نزد بکر بن الیسع سپهسالار نصربن احمد سامانی رفت. ماکان هم در اواخر همین سالِ ۳۱۵ ه به ساری باز گشت و حسن فیروزان را به دنبال ابوجعفر پسر دایی (به قولی برادر) حسن بن قاسم ناصر به کوهستان فرستاد. او ابوجعفر را یافت و برهنه به ساری آورد و در خانه ابوالعباس ذوالریاستین زندانی کرد اما با نامه اعتراض آمیز حسن بن قاسم او را آزاد کردند و نزد حسن فرستادند.

بعد از این واقعه حسن بن قاسم به همراه اسپهبد ملک الجبال شروین و جنگجویان گیل و دیلم که با او بیعت کرده بودند، به آمل آمدند. در اینجا ماکان بن کاکی به استقبال آن‌ها رفت. (۲۶) آنها چند روز بعد به ساری رفتند و ابونصر را از کوهستان فرا خواندند. او به ساری آمد ولی در یکی از روزها به هگام تفرج در صحرا، با زوبین ماکان کشته شد. بعد از این واقعه شهریارکوه را به ماکان سپردند.

اما در گرگان، بعد از آنکه اسفار به بکر بن الیسع پیوست هنوز چند صباحی نگذشته بود که بکر در آخر سال ۳۱۵ درگذشت. (۲۷) بلافاصله «لشکر بکر و بسیاری از سپاهیان گیل و دیلم با اسفار بیعت نمودند». و چون یکی از غلامان بکر به نام ایل تُغدی از ترس انتقام‌گیری نصربن احمد به اسفار پیوست، بخش قابل توجهی از خراسان هم در اختیار اسفار قرار گرفت. نصر سامانی چون اخبار این وقایع را شنید از در جنگ بر نیامد، بلکه صالح بن سیار را برای دلجویی و احترام نزد اسفار فرستاد و وادار به اطاعتش نمود.

در آنسو ماکان و حسن بن قاسم سپاه فراوانی جمع کرده و به نوشته مسعودی «به ری لشکر کشیدند و محمد بن صعلوک والی آن را شکسته و براندند و حکومت ری، قزوین، قم، زنجان و ابهر از بهر ایشان گردید». (۲۸) اما المقتدر خلیفه عباسی سخت برآشفت و به نصر بن احمد سامانی نوشت که «تو فرماندار خراسانی و کار رعیت مهمل نهاده‌ای و سفید جامگان (علویان زیدی) پیروز برآمده‌اند؟ پس اسفاربن شیرویه گیلی و محتاج از امیران خراسان را با لشکر خراسان به طبرستان اعزام نمودند». (۲۹) به‌علاوه مرد آویج بن زیار (برادر بزرگ قابوس) هم که با قراتکین بود، اجازه گرفت به همراه جنگجویانش با اسفار به طبرستان برود آنها از

گرگان به سوی ساری آمدند. از آن سو حسن بن قاسم هم شتابان از ری به سوی آمل آمد، اما در اینجا به‌خاطر فتوای ابوالعباس الفقیه علقمی، مردم به او کمکی نکردند. اسفار چون این خبر را شنید با عجله به آمل آمد و در بیرون شهر با حسن بن قاسم درگیر جنگ شد. حسن سعی نمود به درون شهر برود ولی نتوانست. علت آن را ابن اثیر بدان جهت دانسته که: «سپاهیان داعی چون توسط وی از شرابخواری و غارت منع گردیده بودند، عمداً از جنگ کوتاهی می‌نمودند». (۳۰) سرانجام مرد آویج که جلودار سپاه اسفار بود در محله علی آباد و بر سرِ پُل به حسن بن قاسم رسید و با زوبین وی را به قتل رساند (۲۵ رمضان سال ۳۱۶ ه ق- سه‌شنبه ۱۱ نوامبر ۹۲۸ میلادی). جسد وی را در خانه دخترش در همان محله دفن کردند. در این نبرد ابوجعفر مانکدیم هم کشته شد. (۳۱) ابن خلدون و ظهیرالدین مرعشی نوشته‌اند که این مرد آویج خواهر زاده استندار هروسندان بود که مدتی پیش توسط حسن بن قاسم در گرگان کشته شده بود. علتش نیز آن بود که چون سپاهیان را از منکرات منع می‌کرد، آنان هروسندان را به امیری خویش برگزیده بودند.

اما با کشته شدن حسن بن قاسم، ماکان نیز به همراه گروهی از یاران و سرداران گریختند، ولی سرداران دیگرش مثل مشیر، تالجین، سلیمان بن شرکله اشکری (اشکوری)، مرد اشکری و هشونه ابن اومکر خود را تسلیم کرده بودند. (۳۲) مرگ حسن بن قاسم را باید سر آغاز سقوط و دوره انحطاط حکمرانی علویان زیدی از دیلمستان و طبرستان تا استراباد و گرگان به‌شمار آورد. به‌علاوه پیامدهای دیگری نیز به همراه داشت، از جمله آنکه نیروهای جنگجوی دیلمی سرگردان شده و سردارانشان آموختند که باید برای کسب قدرتِ خود تلاش نمایند، نه دریافت مواجب و نیز جیره‌خوار علویان زیدی بودن. در صفحات بعد به طور اجمال به دلایل انحطاط و سقوط زیدیان پرداخته‌ایم.

نگاهی کوتاه بر طبرستان، استراباد و گرگان در قرن ۳ و ۴ ه ق

در صفحات آغازین این کتاب گذری و نظری بر اوضاع سیاسی و اجتماعی دو ایالت طبرستان و گرگان و نیز مناطقی که مرتبط با وقایع این دو ایالت بوده‌اند، داشته‌ایم اما اشاراتی جامع به شهرها، روستا و نواحی مهم آن‌ها در دو قرن ۳ و ۴ ه نکرده‌ایم. اتفاقاً محور و قایع این کتاب به طور عام مربوط به همین دو قرن یاد شده و نیز مکان‌هایی می‌شود که به طور مداوم بین عمال خلفای عباسی، طاهریان، سامانیان و علویان زیدی دست به دست می‌گشتند. در این باب نقشه‌های تاریخی همان دوران را که ارائه کرده‌ایم نیز کمک بهتری به خوانندگان گرامی خواهند نمود. در زمان شرح حوادث در صفحات پیشین، به تعدد از این مکان‌ها یاد کرده‌ایم. در این بخش ضروری می‌نماید که به معرفی عام دو ایالت طبرستان (با مرکزیت آمل و به ندرت ساری) و گرگان (با مرکزیت شهر جرجان و نیز شهر بزرگ استراباد) و نیز ری، دیلم و رویان از قول کسانی بپردازیم که خود در همان قرون می‌زیستند. از این میان به خاطر پرهیز از مطول‌نویسی، فقط به نگاشته‌های سه تن یعنی احمد بن یعقوبی و ابن فقیه در قرن ۳ و ابن حوقل در قرن ۴ ه می‌پردازیم.

یعقوبی در سال ۲۶۵ ه، یعنی در عهد حکمرانی حسن بن زید، چنین شمای کلی از گرگان و طبرستان و نیز شهرها و مکان‌های عمده آن‌ها ارائه داده است: «... خراج جرجان ده‌میلیون درهم است. افزارهای چوبی نیک از خدنگ و جزء آن و انواع جامه‌حریر در آنجا ساخته می‌شوند. شترانی تنومند دارد و درخت خرمای بسیار... از ری تا جرجان هفت منزل راه است. از نیشابور تا جرجان ده منزل... مردم جرجان در بافتن دیبا، باشمه، جامه، پرده‌های گوناگون و درست کردن ابریشم معروفند و به همه شهرها می‌برند.... شهر مرکزی طبرستان آمل است سپس مامطیر (بار فروش و بابل بعدی) بعد تریجه و ساری. بعد از آن طمیش (تمیشه) که با

ساری شانزده فرسنگ فاصله دارد و مرز جرجان است. این پایان طبرستان است از سوی خراسان... نخستین شهر طبرستان از سوی جرجان طمیش است که دروازه‌های کلانی دارد که طبرستانی‌ها فقط از آن‌ها می‌توانند عبور کرده و به جرجان روند. دیوار طمیش از آجر و آهک و از کوه تا دریا است که انوشیروان ساخته تا ترک را از تاراج طبرستان باز دارند... نام شهر مرکزی جرجان شهرستان است. از آنجا تا استراباد چهارده فرسنگ و از استراباد تا طمیش هفت فرسنگ و از طمیش تا نامیه هفت فرسنگ، از نامیه تا لمراسک هشت فرسنگ است». (۳۳)

ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه در سال ۲۹۰ ه، یعنی ۳ سال بعد از مرگ محمد بن زید و دوران فترت بین حکمرانی ساداتِ علوی زیدی حسنی و حسینی که چند سال بعد از آن ناصر کبیر الاطروش به قدرت رسید، نوشته است: «... آنجا را بدان جهت طبرستان گفته‌اند که از بسیاری و انبوهی درختان زمین‌ها دیده نشوند. پس درختان را با تبرها ببریدند و آباد کردند. بدان جهت به زبان خود طبرستان و به نام تبر خواندند... شهر مرکزی طبرستان آمل است و آن جایگاه اعیان و بزرگ‌ترین شهر طبرستان. سپس مامطیر که بین آن و آمل شش فرسنگ باشد. بعد ترنجه که شهری کوچک‌تر و در شش فرسنگی مامطیر. سپس ساری و بعد طمیش که شانزده فرسنگ با ساریه فاصله دارد و مرز طبرستان و جرجان و پایان طبرستان از سوی خراسان... از سوی دیلم بر سر پنجم فرسنگ از آمل شهری به نام ناتل است که چون از آن بگذری به شالوس (چالوس) رسیم که مرز دیلم باشد. این شهرها جلگه‌ای‌اند. شهرهای کوهستانی کلارسعیدآباد، رویان (بزرگ‌ترین شهر کوهستانی)، لارز، شرز و دهستان هستند. از لارز گذری در کوه‌های ونداد هرمز افتی و از اینجا بگذری به کوه‌های شروین رسی که مملکت مازیار بن قارن است و سپس دیلم و گیلان واقعند... میان ساریه و شلنبه (از روستاهای ری) از راه کوه سی فرسنگ است که بیشتر آن متعلق به

گرگان و بعضی از آنِ طبرستانند. میان ساریه و مهروان ده فرسنگ، میان ساری تا دریا سه فرسنگ، میان آمل تا ساریه سیزده فرسنگ، میان آمل و رویان دوازده فرسنگ، میان آمل و شالوس بیست فرسنگ است... درازای طبرستان از گرگان تا رویان سی‌وشش فرسنگ باشد و پهنایش بیست فرسنگ... از آغاز طبرستان تا مرز دیلم سی‌ویک مسلحه (پادگان ـ پاسگاه) است که در هر یک از آن‌ها دویست تا هزار مرد هست... نخستین شهر طبرستان از سوی گرگان طمیش با دروازه‌های کلان و شهر مرزی طبرستان و گرگان است. در طمیش خلقی بسیار، مسجد و منبر و سرهنگی مرتبه دار با دوهزار مرد باشند. بعد از طمیش، مهروان و بعد ساریه که در آن هم منبر و مسجد هست... خراج طبرستان در عهد هارون‌الرشید چهارصد و پنجاه‌هزار درهم بود... گویند رویان جزء طبرستان نیست و خود خوره‌ای باشد که در گذشته جزء ولایت دیلم بود و شهرهای بزرگ، نهرها، چشمه‌ساران و کوه‌های بزرگ دارد... میان کوه‌های رویان و دیلم روستاهای فراوان واقع شده‌اند که از هر کدام چهارصد تا هزار مرد به‌در شوند و از همه آن‌ها بیش از پنجاه‌هزار نفر جنگاور... کوه‌های رویان به کوه‌ها و کشتزارهای ری پیوسته‌اند. از سوی ری از همان کوه ها به رویان روند. میان ری و شالوس هشت فرسنگ باشد. شالوس شهری است دارای منبر و مسجد که در یکی از مرزهای دیلم افتاده... دامنه این کوه‌ها که به دریا پیوسته زینهار یافتگانی زندگی می‌کنند که از عمر بن علاء زینهار گرفته بودند... مردمانی از دیلم هم هستند که هرگز سر به فرمانی ننهاده‌اند. دهکده‌ها و کوه‌های ایشان به ارمنیه و باب الابواب پیوسته... شش جای از همه بیمار خیزتر باشد، بندنیکان، رود خانه ماستر که شاپور خواست است، گرگان، خوارِ ری، برذعه و زنجان... در طبرستان، دیلمستان و قزوین بافتن پوشاک‌های رویانی و آملی و نیمه دستارچه و دستار و گونه‌های پنبه‌ای، پشمی، ابریشمی و کتانی رایج است... گرگانی‌ابریشم دارند که دیگران ندارند و از گرگان به همه شهرها می‌برند. مردم آن در بافتن دیبا، باشامه، جامه‌ها و پرده‌های

گوناگون و جزء آن استادند... از گرگان تا خلیج خزر (منطقه خزران در شمال و شمال شرق دریای خزر) هرگاه باد موافق باشد هشت روز راه است... اسلاوها از دورترین نقاط صقلبه پوست روباه و خز آرند به دریای روم. حاکم روم دَه یک از آنان می‌گیرد، سپس از راه دریا تا سمکوش الیهود آیند و بعد به سوی صقلبه روند؛ و یا از رود صقلبه به خلیج خزر رسند. حاکم خزر ازآنان ده یک می‌گیرد. بدین سان به گرگان (بندر آبسکون) آیند و همه کالاهایشان را بفروشند و همه به ری آید». (۳۴)

ری هم در این دوران و نیز در عهد فروانروایی علویان زیدی که چند بار هم برای مدت کوتاهی توسط آنها فتح گردید، از نقاط مهمی به‌شمار می‌رفت که سرِ راه تجارت بزرگ از جمله راه‌های تجاری خراسان به طبرستان، گرگان، کومش و... قرار می‌گرفت. ابن فقیه در باره این ناحیه هم شرح زیبایی دارد که قسمت کوچکی از آن چنین است: «خراج ری در زمان مأمون دوازده میلیون درهم بود که وی در بازگشت از خراسان آن را به دومیلیون درهم کم کرد... ری هفده روستا دارد که خوار، دنباوند، ویمه و شلنبه از جمله آنانند... آنجا هوای خوب، بناهای شگفت، دروازه تاجران، جایگاه فاجران و عروس جهان است و نیز شاهراه دنیا و میانجی خراسان، گرگان، عراق و طبرستان. بازرگانان ارمنیه، آذربایجان، خراسان، خزر، برجان و... در آنجایند». (۳۵)

ابن حوقل هم که بنا بر نوشته خودش در سال ۳۵۸ ه ق (حدود صد سال بعد از یعقوبی و ابن فقیه) به منطقه طبرستان و گرگان آمده بود، چنین نوشته است: «... (ایالت) گرگان شامل استراباد، جرجان، آبسکون، آخر، رباط و دهستان است... طبرستان هم این مکان‌ها را شامل شود، آمل، شالوس، رویان، میله، الهم (عین

الهم)، ساریه، تریجی، مامطیر و تمیشه... بزرگ‌ترین شهر طبرستان آمل و اکنون حاکم‌نشین آنجاست ولی در گذشته ساریه بوده. طبرستان پر آب و میوه است و درختان بزرگ و بیشه و جنگل زیاد دارد. خانه‌ها از چوب و نی و اقلیمی پر باران و بسا یک سال ببارد... در طبرستان ابریشم به‌دست آید که به همه جا برند و هیچ جایی به کثرت ابریشم طبرستان نیست... مردم اینجا پرمو و پیوسته‌ابرو هستند ودر تکلم پر سرعت و شتابناکند. خوراک آن‌ها همچون گیل و دیلم نان، برنج، ماهی و سیر است... پارچه‌های زربفت و پنبه‌ای و دستارهای معروفی دارد... پول مردم گرگان و طبرستان دینار و درهم و یک من این دو ولایت و نیز سرزمین ری ششصد درم و مال قومش سیصد درم است... گرگان بندرگاهی به نام آبسکون دارد که در کنار دریاست و از آنجا با کشتی به خزر، باب‌الابواب، گیل و دیلم روند. آبسکون شهری نیکوست اما پر از پشه و متعفن باشد ولی در همه این نواحی بندرگاهی به بزرگی آن نیست... اغلب توابع گرگان کوهستان‌ها و قلعه‌های استوار است که دست وشمگیر بدان‌ها نمی‌رسد و بیش از هزار قلعه باشد... گرگان و طبرستان از سال‌ها باز تابع خراسان و ری بوده و خطبه به نام آل سامان و گاه امرای آل‌بویه خوانند. راه طبرستان به گرگان چنین است. آمل به شهر میله دو فرسخ، از اینجا تا تریجی سه فرسخ، از تریجی به ساری یک منزل، از ساری به بارست یک منزل، از اینجا تا آبادان یک منزل، از آبادان تا طمیسه یک منزل، و از اینجا تا گرگان یک منزل. کسی بخواهد از آمل تا مامطیر رود یک فرسخ و از آنجا تا ساریه یک منزل... راه آمل به دیلم چنین است. از آمل تا ناتل یک منزل و از آنجا تا چالوس یک منزلِ سبک، و از آنجا تا کلار یک منزل و از کلار تا دیلم یک منزل. از آمل تا به سوی دریا و شهر عین‌الهم یک منزل سبک باشد... راه گرگان به خراسان. از گرگان به دینار زاری یک منزل، از آنجا تا املواتلوا یک منزل، از آنجا تا اجغ یک منزل، از آنجا تا سند اسب یک منزل و از آنجا تا اسفراین یک منزل... راه گرگان به توس. از گرگان به جهینه که رودباری از قریه زیباست یک منزل و از آنجا تا شهر بسطام

یک منزل و از آنجا تا وسط قومس یک منزل باشد...». (۳۶)

بر این نکته تأکید می‌شود که در منابع و متون دیگر همین دوران نام‌های کلار، ناتل، مهروان و لمراسک را نیز بر فهرست مکان‌های مهم طبرستان افزوده‌اند. در این مورد نقشه‌های قدیمی ارائه شده مربوط به هزار سال پیش در معرفی نام‌ها و نیز مشخص کردن مکان این نقاط، برای خوانندگان گرامی مفید فایده‌تر خواهد بود. این نقشه‌ها در پایان کتاب به همراه تصاویر ارائه شده‌اند.

منابع

۱- العبر، ج ۳، ص ۳۹

۲- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۸۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۷

۳- از آستارا تا استراباد، ج ۴، بخش اول، ص ۳۹- مازندران و استراباد، ص ۷۴

۴- العبر، ج ۳، ص ۴۰

۵- العبر، ج ۱۱، صص ۴۷۰۱ و ۴۷۰۹

۶- روضةالصفا، ج ۴، ص ۴۱- العبر، ج ۳، ص ۴۰

۷- زین الاخبار، صص ۱۴۴ و ۱۴۵- التنبیه والاشراف، ص ۳۷۴- روضةالصفا، ج ۳ صص ۵۰۴ تا ۵۰۷

۸- العبر، ج ۳، ص ۴۰- روضةالصفا، ج ۴، ص ۴۱- تاریخ مردم ایران، ص ۱۳۹- تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، ص ۱۵۰

۹- تاریخ جهان آرا، ص ۱۸۳- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۷۶۲ و ج ۱۳، صص ۲۲۲ و ۲۲۳- العبر، ج ۳، صص ۴۲ و ۴۳- تاریخ طبرستان، صص ۲۷۵ و ۲۷۹

۱۰- تاریخ رویان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۸۰

۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۸۱- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۱۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۷ و ج ۲، ص ۳۲۰

۱۲- همان، صص ۲۸۲ و ۲۸۳- تاریخ رویان، صص ۱۱۲ تا ۱۱۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵۰ و ۱۵۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۷

۱۳- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۷۱۰ و ج ۱۳، ص ۱۷۳- العبر، ج ۲، ص ۶۸۸ و ج ۳، صص ۴۰ تا ۴۲

۱۴- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۳۹

۱۵- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۷۱۰

۱۶- همان، ج ۱۳، ص ۱۷۳- تاریخ طبرستان، ص ۲۸۴

۱۷- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، صص ۱۵۱ و ۱۵۲- تاریخ طبرستان، صص ۲۷۵ و ۲۸۶

۱۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۱- تاریخ رویان، ص ۸۰

۱۹- العبر، ج ۳، صص ۴۱ و ۴۲

۲۰- تاریخ جهان آرا، ص ۷۴

۲۱- تاریخ طبرستان، صص ۲۸۶ تا ۲۸۸

۲۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۲

۲۳- تاریخ رویان، ص ۱۱۴- تاریخ طبرستان، ص ۲۸۹

۲۴- تاریخ طبرستان، صص ۲۸۸ تا ۲۹۰

۲۵- همان، صص ۲۸۸ تا ۲۹۰- روضة‌الصفا، ج ۴، صص ۴۱ و ۴۲

۲۶- همان، صص ۲۹۰ و ۲۹۱

۲۷- الکامل، ج ۱۱، صص ۴۷۵۰، ۴۷۵۱ و ۴۷۹۳

۲۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۲

۲۹- روضة‌الصفا، ج ۴، ص ۴۲- العبر، ج ۳، صص ۴۱ تا ۴۳

۳۰- الکامل، ج ۱۳، ص ۲۲۲

۳۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۹۲- تاریخ جهان آرا، ص ۷۳- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، صص ۱۵۱، ۱۵۲ و ۳۱۱- العبر، ج ۳، ص ۴۳

۳۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۲

۳۳- البلدان، صص ۵۳، ۵۴، ۸۷، ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۴۹ و ۱۸۰

۳۴- همان، صص ۲۵، ۸۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۱ و ۱۴۶ تا ۱۵۰

۳۵- همان، صص ۱۰۷ و ۱۱۳

۳۶- سفرنامه ابن حوقل، صص ۱۲۰ و ۱۲۳ تا ۱۲۷

وقایع طبرستان و گرگان بعد از مرگ حسن بن قاسم

با مرگ داعی صغیر حسن بن قاسم، علویان زیدیه ضربه شدیدی را متحمل شدند. همان‌گونه که ذکر شد، عامل سامانی و سرداران دیلمی به کر و فر افتادند. در این میان اسفار پسر شیرویه با گردآوری بخشی از جنگجویان سرگردان دیلمی و تعدادی از سرداران آنها، از همه موفق‌تر بود و توانست از گرگان و استراباد، طبرستان و ری تا قزوین، ابهر، زنجان، قم و کرج را به زیر سلطه خود درآورد و به شیوه صوری فرمانروایی نصر بن احمد سامانی را هم بپذیرد. ابن اسفندیار و ظهیرالدین در این باب به گوشه‌هایی از وقایع این چنین اشاره کرده‌اند: «...طبرستان بر اسفار مسلم گشت و عمال نصب نمود. آنگاه واکوشی تُرک با خیل خویش به وی پیوست و به ری رفته ماکان را بشکست و به طبرستان و سپس دیلمان گریزاند... و اسفار هم ابوجعفر ناصر را بیاورد و با او بیعت نمود و خیال داشت تا این ابوجعفر و برادرش را در بند کند؛ اما برادرش گریخت ولی ابوجعفر، ابوالحسین شجری و زید صالح را بند نموده و به بخارا اعزام کردند. او مدت‌ها در آنجا بود و بعد رها گردید...». (۱) ابن اثیر در مورد ابوجعفر نوشته است: «اسفار در ساری بود و هارون بن بهرام را بر آمل گماشت. هارون قصد داشت خطبه به نام جعفر بخواند ولی اسفار از آشوب در قلمرو جعفر در رعب بود. پس از هارون خواست که همسر گزیده و در شب عروسی ابوجعفر و بزرگان علوی (زیدی) را هم دعوت کند. آنگاه اسفار همان شب از ساری به آمل آمد و نابیوسیده بر کاخ هارون یورش برد و ابوجعفر و بزرگان علوی را بند کرده به بخارا فرستاد تا زندانی گردند». (۲)

بعد از این واقعه، اسفار سعی کرد محمد بن طاهر معروف به ابی عبدالله کاتب را که نزد وزیرش مطرف بن محمد گرگانی زندانی بود، به قتل برساند، اما او گریخت. آنگاه ماکان را بر آمل گماشت و از او خواست به نقاط دیگر تعرض نکند. بعد از آن به سراغ واکوشی رفت که به تازگی در ری ظلم‌ها نموده بود. واکوشی از

ری گریخت و اسفار سردارش مردآویج را در پی وی فرستاد. سپس خود در ری با سپاه اعزامی خلیفه المقتدر که سردار آن پسر دایی خلیفه به نام هارون بن غریب بود، وارد جنگ شد که به سختی آنان را شکست داد. (۳) به نوشته مسعودی: «اسفار سپس به قزوین رفته، ویرانی‌ها نمود و مساجد را خراب کرد». (۴) در چنین شرایطی ماکان از دوری اسفار سود جست و از طریق آمل تمامی طبرستان را به زیر سلطه در آورد، سپس پسر عموی خود حسن فیروزان را به جانشینی خویش بر طبرستان گمارد و خود به همراه اسپهبد شروین و شهریار ونداد هرمزکوه به سوی گرگان و نیشابور رفتند اما در آنجا شکست خوردند. در این میان (۳۱۸ ه ق- ۹۳۰ م) حسن فیروزان هم «کلاه شاهی را بر سر اسماعیل علوی (اسماعیل بن جعفر بن ناصر) که برادر مادری وی بود نهاد و بعد فاطمه دختر احمد و نوه داعی را به همسری او در آورد». (۵) البته این اقدام به خواست ماکان هم بود. چرا که با شکست‌های پی‌درپی، هر از چند گاهی یکی از علویان زیدی را علم می‌کردند تا از آخرین تتمه اعتبار زیدیان شیعه در به حرکت در آوردن توده عوام بهره‌برداری سیاسی نموده و در ضمن تثبیت قدرت خود را نیز در برابر حریفان سنی تشنه قدرت و ثروت، تضمین نمایند. این اسماعیل باید همانی باشد که ماکان چند سال پیش نیز او را علم کرده بود تا زیر چتر هواداران زیدی به منافع مورد نظر خود برسد اما اسماعیل اندکی بعد توسط دو کنیز که مادر ابوجعفر به نام خدیجه چهارصد دینار به آن‌ها داده بود، کشته شد. از قضا این دو کنیز چند ماه بعد دچار اختلاف شده و موضوع را بر ملا کردند و سبب شد هر دو را در چالوس به دار بیاویزند؛ همچنین چند صباحی دیگر ابوجعفر محمد بن ناصر که در خراسان در حبس بود، آزاد شد و در طبرستان ادعای امامت کرد؛ اما این بار مردآویج پس از کشتن اسفار، همین ابوجعفر را که اتفاقاً چندی پیش توسط اسفار دستگیر و به خراسان فرستاده و زندانی شده بود، نزد خود آورد و امورات مذهبی را به او واگذاشت؛ یعنی این دفعه این مرد آویج بود که از اعتبار کم رنگ شده زیدیان علوی بهره می‌برد؛ البته با

این کار جلوی تحرکات احتمالی زیدیان را نیز می‌گرفت و یا قبل از آنکه دیگران ابوجعفر را آلت دست کنند، خود مرد آویج دست به چنین کاری می‌زد. ابوجعفر پس از مرگ مردآویج به آل بویه پیوست. (۶)

اما اسفار قبل از این وقایع، پس از فتح قزوین چندی بعد شکست خورد و به قومش (حدود دامغان) نزد ابوالعباس بن ابی کالیجار گریخت و از آنجا هم به طبس و الموت رفت. ولی در طالقان توسط کمین یاران مردآویج دستگیر و سپس در اواسط سال ۳۱۹ ه گردن زده شد. مسعودی مطرف بن محمد گرگانی وزیر اسفار را در قتل وی دخیل دانسته است. (۷) به هر صورت این مردآویج بود که اینک دستاوردهای اسفار را تصاحب نموده و او را از عرش بر فرش نشاند و سپس به کار فتوحات روی آورد. فردی که تا همین چندی پیش سردار اسفار بود. ماکان بن کاکی هم که اوضاع را چنین دید از خراسان به طبرستان آمد و با مردآویج صلح کرد و بعد به گرگان رفت. از این به بعد به نوشته ابن خلدون: چون مردآویج کثرت سپاه یافت و هزینه آن‌ها را نداشت، شهرها بگشود همچون همدان، دینور، قم، کاشان، اصفهان و... او طبرستان را هم از ماکان بگرفت و به سوی استراباد و گرگان رفته و آنجا را نیزفتح نمود». (۸)

ولی ماکان قدرت طلب نمی‌توانست سروری چنین کسی را تحمل کند. بدین سبب به دیلم گریخت و این بار هم سعی نمود زیر سایه چتر علویان زیدی قرار بگیرد. وی با ابوالفضل الثائر علوی زیدی بیعت کرد و آنگاه به همراه او به سوی طبرستان آمدند اما بلقاسم عامل مردآویج آن‌ها را شکست داده و الثائر را مجدداً به سوی دیلم و ماکان را به نیشابور فراری داد. (۹) ماکان در آنجا به تحریک حاکم سامانی و سردارانش پرداخت تا به گرگان حمله ببرند. تا قبل از این تاریخ شیر زیل بن

سالار، ابوعلی بن ترکی و سرخاب بن باوس در جرجان حکم می‌راندند. حال ابوبکر محمد بن مظفر بن محتاج از سوی نصربن احمد سامانی در آنجا حاکم بود که با حمله مردآویج او هم به نیشابور گریخته بود. در چنین شرایطی خود نصر تصمیم گرفت شخصاً در هجوم به گرگان شرکت جوید. مخصوصاً آنکه در بغداد هم اغتشاشات به اوج خود رسیده بود و امکان عکس العمل نظامی خلیفه وجود نداشت. اتفاقاً خلیفه القاهر بالله اندکی بعد در اوج اغتشاشات توسط ترکان سپاهش خلع و چشمانش هم میل کشیده شد.

به نوشته ابن خلدون ابتدا نصر با وزیر مردآویج به نام مطرف بن محمد گرگانی (که وزیر اسفار هم بود) تماس مخفیانه‌ای بر قرار کرد، اما موضوع برملا و سبب قتل وی شد؛ اما بر سر گرگان مصالحه شد و این شهر برای مدتی در اختیار سامانیان قرار گرفت. (۱۰) زیرا مردآویج در پی تصرف نقاط دیگری بود. به همین جهت هم توانست: حلوان، قرمیسین (کرمانشاه)، نهاوند، اهواز و خوزستان را هم تا اواخر سال ۳۱۹ ه فتح نماید... آنگاه کس نزد مقتدر فرستاد و با ارسال دویست‌هزار دینار منشور امارت نیز بگرفت». (۱۱) اما وی هم اسیر توطئه‌های تمام ناشدنی گردید و «در گرمابه اصفهان پاره پاره گردید». پس از او برادرش وشمگیر بن زیار با بیعت مردم ری خود را پادشاه نامید و آنگاه شیرج بن لیلی، شکری و ابوالقاسم نانجین را به همراه چند سردار دیلمی دیگر به طبرستان فرستاد. ماکان که در طبرستان بود، در روز شنبه ۶ رمضان سال ۳۲۳ به گرگان گریخت. نانجین به دنبال وی به گرگان آمد و ماکان را برای چندمین بار به نیشابور فراری داد. این نانجین حدود یک سالی در این شهر ماند تا در ماه رمضان سال ۳۲۴ ه در میدان گوی از اسب افتاد و مرد. بلافاصله جسدش را به ساری آوردند و دفن نمودند. (۱۲) ولی سپاهیان او در گرگان با ابراهیم بن کوشیار بیعت کردند اما چندی بعد وشمگیر از ری به آمل و ساری آمد و ابراهیم را عزل و با فراخواندن ماکان از نیشابور، بار دیگر

حکومت نواحی گرگان و استراباد را به او واگذار نمود. چندی بعد در اوایل سال ۳۲۵ ه «آب به ساری افتاد و جمله شهر را خراب و هیچ چیز از بنیاد آن نماند و مردم ساری به کوهستان‌ها رفتند تا آب فرو نشست». (۱۳)

وشمگیر با ورود به طبرستان با ابوجعفر محمد بن احمد بن ناصر در آمل که خود را امام علوی زیدی می‌دانست کاری نداشت، شاید مطمئن بود که دیگر اقتداری برای این تفکر باقی نمانده است. به‌علاوه تا زمانی که ادعایی برای حکومت طبرستان و سایر نقاط نداشت، بهتر آن بود که در همان «خُرده دربارش» که در حد همان شهر بود دل خوش کند و موجب آرام نگه داشتن بخشی از توده‌های عوام هم بشود. اتفاقاً در همان اوان ابوجعفر به همراه ابو داود اسپاهی بن آخُربار فرمانده لشکر اعزامی وشمگیر به جنگ ابوموسی بن بهرام هم رفت. به نوشته ابن اسفندیار «وی روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه بار می‌داد و رفع حاجات مسلمانان می‌کرد و یک‌شنبه و چهارشنبه به مناظره علمای اسلام می‌نشست». (۱۴)

اما پس از آنکه وشمگیر شخص ماکان را بر حکومت گرگان گماشت، در محرم سال ۳۲۸ ه نصر بن احمد سامانی هم صاحب الجیش ابوعلی احمد بن محمد بن مظفری را در رأس سپاهی به سوی گرگان فرستاد. وشمگیر نیز ابوداوود اسپاهی را با جنگاوران گیل و دیلم به کمک ماکان فرستاد. «هفت ماه بر در جرجان جنگ شد و تا ماکان و اسپاهی بشکستند و به طبرستان و آمل گریختند. ابوعلی جرجان بگرفت و ابراهیم بن سیمجور دواتی را عامل آنجا نمود». (۱۵) در این میان خود وشمگیر در نزدیکی ری از سپاه حسن بن بویه دیلمی شکست خورده و یارانش به سوی گرگان می‌گریختند. وشمگیر به دماوند آمد و ماکان را در روز عاشورای

سال ۳۲۹ ه نزد خود فرا خواند. سپس او را عازم نبرد با صاحب الجیش ابوعلی کردند که به دامغان لشکر برده بود. او در تاریخ ۵ شنبه ۲۱ ربیع الاول در اسحق آبادِ دامغان وارد نبرد شد، اما شکست خورد و چهارصد تن از یارانش کشته شدند. خود وی هم در حین فرار به‌وسیله بیست تُرکی که به دنبالش بودندکشته شد و سر بریده‌اش را به همراه بزرگان دستگیر شده گیل و دیلم به بخارا فرستادند؛ و این بود سرنوشت یکی دیگر از سرداران دیلمی که پس از چند بار ائتلاف با علویان زیدی و نیز سال‌ها کر و فر برای کسب قدرت، سرش را بر باد داد. با مرگ وی در ساری غوغایی شد. مخالفان شایع کردند که هدف وشمگیر توطئه‌ای بود تا ماکان را بدین گونه به کشتن دهد. بدین سبب حسن فیروزان هم به این بهانه دست به عصیان زد. (۱۶)

حکمرانی الثائر بالله

در میان وقایع مختلفی که بعد از مرگ داعی صغیر حسن بن قاسم اتفاق افتاد، تلاش یکی دیگر از علویان زیدی بود که در اوج حوادث یاد شده، در پی بازسازی امامت دودمان خود یعنی علویان زیدی بر آمده بود. این شخص ثائر بالله ابوالفضل جعفر بن حسین بن علی بن حسین بن عمر اشرف بن امام زین‌العابدین نام داشت که به سید ابیض معروف شده بود. برخی او را از «خاندان‌های آل ثائر یکی از شاخه‌های آل عمر اشرف» برادر زیدِ معروف و پسر سجاد امام چهارم شیعیان امامیه دانسته‌اند. (۱۷)

این دوره امامت زیدیان را رابینو بیشتر در محدوده دیلم به‌شمار آورده که حکمرانان آن‌ها عبارت بودند از:

۱- ابوالحسین المؤید بالله عضدالدله بن حسین بن هارون بن حسین (مرگ ۴۲۱ ه).

۲- الناطق بالحق ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون بن حسین (مرگ ۴۴۲ ه).

۳- ابوالقاسم بن المؤید بالله رکابزن کیاء، از نوادگان المؤید بالله که از ۷۵۰ تا ۷۶۹ ه حاکم تنکابن بود.

البته از ابوالقاسم زید بن ابوطالب محسن بن زید هم نام برده شده که بر قسمتی از دیلم حکم رانده و لقب مسددبالله داشت. (۱۸)

ابن اسفندیار این «سید امام ابوطالب الثائر» را دارای چهار برادر دانسته که معتقد است جد آنان حسین الشاعر برادر ناصرکبیر بود. (۱۹) به روایتی دیگر او برادرزاده یا برادر مادری ناصر کبیر بود که در اوج تلاش‌های سرداران دیلمی و رهبران آل زیار و آل بویه سهم خاندان علوی خود را مطالبه می‌نمود. در واقع جمعی از

طرفداران زیدیه در هوسم (رودسر) محلی در شرق گیلان که از سال‌ها پیش تحت تأثیر تبلیغات زیدیانِ شعبه «ناصریه» (طرفداران ناصر کبیر ـ الاطروش) بودند، در سال ۳۲۰ ه ق (۹۳۲ م) به دور او جمع شده و با وی بیعت کرده بودند. ثائر با کمک همین طرفداران خود از سال ۳۲۰ تا ۳۴۱ ه سه بار به آمل حمله برد تا شاید بتواند همچو اسلاف خود از دیلم و طبرستان تا استراباد و گرگان را زیر نفوذ خود در آورد ولی با توجه به حریفان قدرتمندتر دیگر، هر بار ناکام ماند و سرانجام هم به همان هوسم بسنده کرد تا در سال ۳۵۰ ه (۹۶۱ م) در همانجا مرد و مدفون گردید. (۲۰) ثائر یک بار در میدان بازی قدرت ماکان بن کاکی هم شرکت نمود تا بخت خود را از طریق همان کانال هم بیازماید. زمانی که ماکان در سال ۳۲۰ بر ضد مردآویج عصیان کرد و به طبرستان لشکر کشید، برای بهره‌گیری از نفوذ ثائر در میان بخشی از توده‌های عوام، او را با خود همراه نمود؛ اما سپهسالار مردآویج ابوالقاسم نانجین آنها را شکست داد. (۲۱) وی بار دیگر هم در ورطه چنین رقابت‌هایی افتاد که ماجرای آن چنین بود. در میان تلاش‌های آل زیار بعد از مردآویج، وشمگیر پس از مرگ ماکان بن کاکی با حسن فیروزان درگیر شد اما شکست خورد و به نوح بن نصر در بخارا پناه برد. سپس با گرفتن سه‌هزار سپاه گرگان و استراباد را فتح کرد و تا چالوس رفت. حسن فیروزان هم سرگردان شده و عاقبت به قلعه گچین استراباد آمد تا با رسیدن سپاه حسن بویه به این مناطق، به او پیوست و در گرگان وشمگیر را در سال ۳۳۳ ه شکست داد و به نیشابور گریزاندند۲۲(.) در اینجا اسپهبد ملک الجبال شهریار به حسن بویه پیوست. حسن بلادرنگ علی بن کامه را بر طبرستان گماشت و خود به ری رفت. با رفتن او استندار دیلم که رقیب اسپهبد ملک‌الجبال شهریار بود، ابوالفضل ثائر علوی زیدی را در چالوس علم کرد و مردم را به دور او گرد آورد. حسن بویه استاد ابن عمید را به همراه علی بن کامه در رأس سپاه به آمل فرستاد. اما آنها در محل «فرضه تمنگا» شکست خوردند و به دنبالش الثائر را به همراه گروهی از طرفداران زیدی‌اش به آمل آوردند.

الثائر در مصلی به سرای سادات رفت و به قولی سکه هم به نامش زدند و استندار نیز به سوی خرّمه رز رهسپار گردید؛ (۲۳) اما چندی بعد بین الثائر و استندار اختلاف افتاد و ثائر علوی به سیاه کله رودِ قریه میانده در گیلان رفت. بلافاصله حسن بویه، حسن فیروزان را بر حکومت طبرستان گماشت و از او خواست آنجا را هم فتح کند. (۲۴) او نیز چنین کرد، اما اندکی بعد با حمله وشمگیر و حمایت مجدد سامانیان از وی مواجه شد و باز هم به قلعه گچین استراباد پناه برد و بسیاری از لشکریانش به وشمگیر پیوستند. حسن بویه چون این خبر را شنید خود به این ناحیه لشکر کشید و وشمگیر را به سمت طبرستان و دیلم فراری داد. وشمگیر در دیلم به ابوالفضل ثائر پناه برد. ثائر او را در هوسم تحت حمایت گرفت ولی چون چندی بعد حسن بویه به‌خاطر مرگ برادرش از چالوس و آمل به عراق عجم رفت، وشمگیر به همراه ثائر و گروهی از جنگاوران زیدی و دیلمی به آمل تاختند. ثائر در این شهر ماند و وشمگیر به سوی استراباد و گرگان رفت. با رفتن وی شیرج بن لیلی (پسر لیلی بن نعمان معروف که چند سال پیش در همین اوج همین نبردهای قدرت طلبانه کشته شده بود) و وردان شاه گروهی از یاران ثائر را کشتند. ثائر علوی چون احساس خطر کرد شبانه از آمل به دیلمان گریخت و فردایش شهر غارت شد. (۲۵) وشمگیر هم چند سال بعد در محرم سال ۳۵۷ به زخم گرازی در گذشت که در صفحات بعد اشاراتی دیگر به او خواهیم داشت.

سرانجام کار الثائر علوی

همانگونه که ذکر شد، ثائر (امام زیدیان) چند بار از جمله توسط ماکان بن کاکی‌وشمگیر و استندار دیلم آلت دست و وسیله کسب قدرت شد. او هر سه بار متوجه شد که دیگر در طبرستان نخواهد توانست بر مسند امامت و حکم رانی بنشیند. به همین جهت به دیلمان رفت تا در بین هواداران‌اندک خود روزگار را سپری کند. طرفدارانی که دیگر اعتقاد راسخی نه تنها به وی، بلکه به سایر سادات علوی نداشتند، وگرنه در کسب قدرت و نیز نگه‌داری آن قطعاً همچون اوایل (دوران حسن بن زید) از آنان حمایت می‌کردند. در این مورد ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی نوشته‌اند: «سید ابوطالب ثائر را غلامی بود عمیر نام که بر سید عصیان نمود. سادات و مردم گیلان از سید برگشتند و بر عمیر جمع شدند و خان و مان و اولاد او را تاراج کردند. آن‌ها ثائر را باز گذاشتند. چون سادات بر وجه صلاح نمی‌رفتند و اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد گشته بود». (۲۶) به قولی «اختلافات بسیار بین نوادگان امامان حسن و حسین پدیدار گشت و فساد بر گروهی از سادات زیدیه راه یافته بود». (۲۷) در چنین شرایطی لنگر پسر وشمگیر تلاش‌هایی کرد تا گیلان را از وجود ثائر و دیگر سادات علوی پاک کند. پسران ثائر نیز مدتی توسط وشمگیر اسیر و سپس آزاد شده بودند. (۲۸) ابن خلدون نوشته است که: «بعد از ثائر با برادرش حسین بن جعفر هم بیعت کردند و لقب ناصر به وی دادند؛ ولی او را بگرفتند و تسلیم کردند و دولت فاطمیان (منظور علویان زیدی شیعه است) به کلی در جیل (دیلمان) منقرض گردید». (۲۹) اما نوادگان الاطروش ناصر کبیر در آمل مقداری از نفوذ خود را حفظ کرده و ثروت عظیمی را برای خود کسب کردند. آنها در عهد آل‌بویه و آل زیار صاحب مناصبی چند در شهرهای این منطقه بودند. (۳۰)

ولی اواخر عمر ثائر غیر از سرکشی‌ها و نبردهای قدرت بین مدعیان یاد شده در صفحات قبل، اختلافات دو جریان علویان زیدی، یعنی ناصریه و قاسمیه نیز بر نابسامانی‌ها افزوده و عملا آخرین سوسو چراغ حکمرانی سادات زیدی را رو به خاموشی کامل می‌برد. سرانجام هم در سال ۳۵۰ ه در میانده واقع در سی کیلومتری شرق هوسم در گذشت و همانجا هم دفن گردید. مقبره و گنبد و بارگاه وی تا قرن ۹ ه یعنی پانصد سال بعد همچنان باقی و محل زیارت گروهی از پیروانشان بود. ظهیرالدین در این قرن در این باره چنین نوشته است: «آثار عمارت سید ثائر از مدارس، مساجد و خانقاه اکنون در آن مقام ظاهر است. قبر او نیز در زیر آقریه می‌باشد. وقفی که بر آن مشهد نموده‌اند حالیه باقی‌ست. این حقیر روضه مبارک را عمارت کرده و کاتب و متولی را نصب نموده‌ام که در ایام دولت عدالت دستگاه سید شمس‌المله و الدین سلطان محمد، این حقیر داروغه آن ولایت بود». (۳۲)

ابو عبدالله محمد (مهدی لدین الله ـ ابن داعی)

نام اصلی وی را ابوعبدالله محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسین بن زید بن امام حسن ثبت کرده‌اند. مؤلف کتاب عمدةالمطالب وی را یکی از هشت فرزند حسن بن قاسم (داعی صغیر) نامیده که هم‌عصر معزالدوله دیلمی بود و در زمان اقامتش در اهواز، گروهی از دیلمیان به دور او جمع شدند. معزالدوله بلافاصله او را زندانی کرد و پس از تسلط بر دیلم طرفدارانش را پراکند. آنگه ابوعبدالله را به فارس نزد برادرش عمادالدوله فرستاد که وی هم ابوعبدالله را چهارده ماه به زندان قلعه کوسان انداخت. پس از رهایی به کرمان و سپس به منوجان از توابع مکران رفت و جماعتی از زیدیان را به دور خود جمع کرد. در اینجا هم ابن معدان او را دستگیر نمود و به عمان فرستاد. او در آنجا هم عده‌ای از زیدیان را به بیعت با خود وادار کرد و به همین جهت هم به بصره تبعید شد. در این ناحیه هم تعدادی از مردم گیل و دیلم با او بیعت کرده و مخفیانه می‌زیست؛ تا اینکه ابویوسف الزیدی به او پنج‌هزار درهم تیول محول نمود. دو سال بعد به حج، اهواز و سپس به بغداد رفت و به معزالدوله پیوست و در شمار سرداران وی در آمد. به نوشته ابن اثیر: «در نبردی که بین معزالدوله و توزون ترک در بغداد و در سال ۳۳۲ ه (۹۴۴ م) درگرفت، ابوعبدالله محمد لدین‌الله هم حضور داشت که دستگیر و زندانی شد. اندکی بعد معزالدوله نقابت علویان بغداد را به او سپرد و در ضمن قسمتی از درآمد سالانه سواد را که پنج‌هزار درهم می‌شد در اختیارش نهاد... او در بغداد به تعلیم و تفقیه و تدریس هم مشغول بود». در سال ۳۴۸ ه بار دیگر مورد توجه شدید معزالدوله قرار گرفت. (۳۳)

بر این امر تأکید می‌شود که پس از مرگ ثائر در سال ۳۵۰ ه، دو تن از پسرانش به نام‌های ابوالحسین مهدی قائم بالله و ابوالقاسم حسین الثائر فی الله به ترتیب به

فرمانروایی رسیده بودند اما دیری نپائید که ابوالقاسم به اسارت لنگر پسر قابوس که قصد داشت گیلان را از دست علویان خارج کند، در آمد. در واقع زیدیان و نیز آل بویه مشتاق بودند زادگاهشان را در اختیار داشته باشند. رکن الدوله موفق شد سیاه گیل بن هروسندان رهبر گیل‌ها را که پیشنهادهای پسر عم خود وشمگیر را نپذیرفته بود، به سوی خود جلب کند، پس از سیاه گیل لنگر در میان گیل‌های شرق ادعای رهبری کرد. او ابوالقاسم حسین الثائر علوی زیدی را که یک چشمش کور بود دستگیر و نزد پدرش فرستاد تا زندانی‌اش کند. بعدها ابومحمد حسن الناصر پسر ابوجعفر انتقام وی را از لنگر گرفت و او را در جنگ سال ۳۵۳ ه (۹۶۴ م) به هلاکت رساند و بر هوسم هم حاکم شد. اندکی بعد پسر دیگر ثائر به نام امیرکا با وی جنگید که «بسیاری از مردم گیل و دیلم جان باختند» تا توانست ابوعبدالله را از هوسم بیرون کند اما ماناذر جستانی با امیرکا به مخالفت پرداخت و از ابوعبدالله محمد مهدی لدین (پسرحسن بن قاسم) خواست که به میان دیلمیان و گیل‌ها آمده و رهبری زیدیان علوی را در دست بگیرد. ابوعبدالله که در بغداد نقیب و نماینده علویان بود، تبحر زیادی در فقه و کلام داشت و پس از مرگ الاطروش ناصر کبیر نخستین علوی بود که زیدیان امامتش را قبول داشتند. او در سال ۳۵۳ به ماناذر پیوست. ابن اثیر او را از سادات زیدی حسنی دانسته که پس از آمدن به هوسم کارش بالا گرفت، پشمینه بر تن کرد و خود را زاهد و پارسا می‌نمود که ده‌هزار مرد بر گردش برآمدند... و دیگر آنکه در همین زمان در ۱۰ محرم بازارهای بغداد برای سوگواری بسته بود که میان شیعیان و سنی‌ها فتنه بزرگ پیش آمد که بسیاری را گزند رسید و مال‌ها و دارایی‌ها را به تاراج بردند». (۳۴)

اما ابوعبدالله هوسم را از امیرکا گرفت و از حمایت قاسمیه دیلمان و ناصریه گیلان نیز برخوردار شد و به همین خاطر هم تلاش‌های زیادی کرد که هر دو فرقه را

معتبر خوانَد و به اختلافات آنها پایان دهد. این امیرکا پس از چند نبرد دیگر مجبور به فرار شد. بعد از دفع مزاحمت او، ابوعبدالله در سال ۳۵۵ ه (۹۶۶ م) استندار نصر بن محمد کوهی سر سپرده وشمگیر را در هم کوفت تا به طبرستان هجوم برد اما با حمله چندین باره امیرکا مواجه شد و در سال ۳۵۸ اسیر شد و چند ماهی هم در زندان به سر برد. هرچند با اعزام سپاه ماناذر وی را رها کردند و خواهر امیرکا را نیز به همسری وی در آوردند، اما سال بعد (۳۵۹) در سن پنجاه‌وپنج سالگی درگذشت و به آرزوی فتح طبرستان نرسید. عده‌ای معتقدند امیرکا او را به‌وسیله زنش که خواهر وی بود، مسموم نمود. بعد از وی امیرکا بر هوسم چیره شد، ولی با مقاومت ابومحمد ناصر خواهرزاده ابوعبدالله مهدی لدین الله مواجه شد. وی چندی با ابوعبدالله علیه امیرکا جنگیده و به‌خاطر مدارا با امیرکا دایی‌اش را ترک کرده بود. حال او امیرکا را شکست داده و به قتل رسانده و بلافاصله سکه‌ای هم به نام خود ضرب کرده بود. با مرگ امیرکا، برادرش ابوالقاسم حسین با بهستون (بیستون) بن وشمگیر متحد شده و علیه ابومحمد ناصر عصیان کرد؛ اما شکست خورد و کشته شد. بیستون زیاری بی‌درنگ حسین الثائر یک چشم را از بند رها کرد و با پول و سپاه به جنگ ابومحمد ناصر فرستاد ولی وی هم مغلوب و مقتول شد. با مرگ وی پسرش ابوالحسن علی توانست ابومحمد را از هوسم بیرون و در سال ۳۶۴ ه (۹۷۴ م) سکه هم به نام خود ضرب کند. او به‌طور قطع تا سال ۳۶۰ قدرت را در هوسم در اختیار داشت. از این تاریخ به بعد در اوج درگیری‌های دو شاخه زیدیان شیعه، یعنی قاسمیه و ناصریه، دیگر منابع مختلف اطلاعات پراکنده‌ای از هوسم و فرمانروایی علویان زیدی آنجا ارائه نمی‌دهند ولی به جای هوسم در سال ۳۸۰ ه (۹۹۰ م) رقیب دیگری از نماینده شاخه دودمان زیدی علوی در گرگان پدیدار شد که ابوالحسین (حسن) احمد بن حسین الموید بالله نام داشت و از خاندان بطحانی بود. (۳۵)

امامت ابوالحسن احمد المویّد بالله

نام وی را در برخی از منابع ابوالحسن احمد بن حسین بن هارون بن محمد بطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب و نیز ابن عنبه به صورت عضدالدوله ابوالحسن احمد بن حسین بن هارون بن حسین بن محمد بن هارون بن محمد بن القاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی، ثبت نموده‌اند. (۳۶) برخی هم او را از «خاندان هارونی» یا بنی‌هارون و از تبار سادات حسنی زیدی و از ذریه اقطع از نوادگان زید بن حسن مجتبی دانسته‌اند. هارون اقطع دو فرزند به نام‌های ابوالقاسم حسین و علی داشت. ابوالقاسم حسین که از افاضل و فقهای عهد خود به‌شمار رفت پدر همین ابوالحسن احمد المویّد بالله، ابوطالب یحیی ناطق بالحق و ابوعبدالله محمدعبدالعظیم بود. (۳۷) ابن اسفندیار در باره المویّد بالله نوسته است: «در میان سادات از لحاظ امامت زیدیه، سیدی جامع‌تر از وی و برادرش یحیی الناطق نبود. المویّد نخست در بغداد نزد دایی خویش ابوالعباس و بعد از قاضی القضات عبدالجبار همدانی دانش آموخت. آنگاه که بر دیلمان استیلا یافت، طالبان علم از اطراف و اکناف به سویش آمدند». بعدها وی برای استادش قاضی القضاة عبدالجبار پیام فرستاد و او را به بیعت با خود فرا خواند. به دلیل اعتبار و شأن وی و برادرش الناطق بالحق که مدتی هم در مدارس گرگان بر مشرب زیدیه تدریس و تبلیغ می‌کرد، زیدیان یمن تعدادی از آثار فقهی و کلامی آن‌ها را مورد توجه و عنایت قرار دادند. این دو برادر اگر چه اصول فقهی ناصرکبیر الاطروش را آموخته بودند، اما از تعالیم قاسم و هادی پیروی کرده و آن را ترویج می‌نمودند.

المویّد بالله در عهد صاحب بن عباد وزیر آل بویه به گیلان آمد و لنکا از دهات تنکابن را محل اقامت و فعالیت خود قرار داد تا در سال ۳۸۰ ه خروج کرد و عده‌ای

هم به او پیوستند. در این زمان هوسم در دست شیرزیل بود که احتمالا دست‌نشانده فخرالدوله آل‌بویه دیلمی به‌شمار می‌رفت. الموید به یاری علویان زیدی هوسم را متصرف شد، اما بعد از یک و نیم سال صاحب بن عباد او را از آنجا راند. وی بار دیگر در سال ۳۸۷ ه (۹۹۷ م) هوسم را از دست ابوزید گرفت ولی دو سال بعد به‌خاطر حمایت گیل‌ناصری از ابوزید او را از هوسم به ری فراری دادند البته این ابو زید را چندی بعد یک فردِ ناصری زیدی به نام ابوالفضل به قتل رساند و حکمرانی هوسم را در دست گرفت. این امر سبب شد خاندان ثائر برای انتقام گیری از الموید حمایتش کنند تا او بتواند در لنکا مستقر شود؛ اما هوسم در دست کیا ابوالفضل ثائری ماند که در ظاهر امامت الموید را هم پذیرفته بود. الموید در سال ۴۰۰ ه (۱۰۰۹ م) به کمک همین کیا ابوالفضل و استندار رویان به طبرستان حمله بردند تا رویاهای گذشته زیدیان را زنده کند. اما در آمل از حاکم «زیدی ناصری» آنجا که دست‌نشانده قابوس زیاری بود شکست خورد و استندار هم از وی روی‌گردان شد. اندکی بعد در زمان منوچهر زیاری جانشین قابوس‌وی با الموید قرار داد صلح بست و به وی و کیا ابوالفضل کمک مالی نمود. (۳۸)

الموید طی کروفرهایش از تألیف کتب و رسالات هم غافل نبود. ابن اسفندیار آثار وی را: التجرید، الشرح، البلاغه، النصره، الافاده و دیوان شعر بزرگی معرفی نمود که خودش چند بیت عربی از آن‌ها را در تاریخ خود ثبت نموده است. (۳۹) ابوالحسن احمد الموید بالله سرانجام در سن ۷۷ سالگی در روز دوشنبه مصادف با عید قربان در گذشت و در همان لنکا هم به خاک سپرده شد. مزار و بارگاه او تا حدود دویست سال بعد، یعنی دوران حیات ابن اسفندیار (۶۱۳ ه) باقی و «مردم آن نواحی، استندار کیکاووس‌اسلاف او و سایر دیالمه بر مذهب او بودند». (۴۰) ظهیرالدین درباره بارگاه وی نوشته است: «این حقیر از وار کوه با قریب پنجاه یا شصت نفر سوار و پیاده به جانب کلیشم آمدیم و شب در قریه دیمرون گلیجان اقامت کردیم. روز سه‌شنبه ۱۰ رجب به قریه جزما که مزار امامزاده ابوالقاسم بن الموید بالله

است فرود آمدیم». (۴۱)

لنگه درِ این بنا در دهه‌های اخیر یک بار به سرقت رفت و مجدداً باز گردانده شد. بر روی قاب این در کتیبه‌ای ۳۷/۲۷/۵ (؟) سانت به خط ثلث وجود داشت که روی آن نوشته شده بود: قَد اَمَرَ هذا اَلباب هاشم بن محمد حسین تاریخِها فی سِنِه سِت و سبعِمائه هِجریه؛ همچنین در زمین‌های اطراف آن سنگ مزارهای قاجاری چندی تا دهه ۱۳۴۰ خورشیدی دیده می‌شدند. (۴۲) از وی فرزندی به نام ابوالقاسم به یادگار باقی ماند که به نوشته رابینو در اواخر دوره قاجار «مرقدش در جزما از ییلاقات دو هزار» هنوز به چشم می‌خورد. او در ادامه نوشته است: «بعد از الموید بالله، اعقابش در شرایه کلاته اقامت گزیدند و آنقدر در آنجا ماندند تا سید رکابزن جد کیاها قیام نمود و تنکابن و قسمتی از دیلمان به انضمام شیرود و دو هزار را تصرف کرد». (۴۳)

لنکا پس از مرگ الموید همچنان مرکز آخرین بازماندگان زیدیان علوی بود. از جمله الناطق بالحق برادر الموید هم چندی در آنجا فعالیت و تلاش نمود. در سال ۴۱۷ ه (۱۰۲۶ م) احمد بن ابی هاشم حسینی معروف به مانکدین با نامِ امامتِ المستظهر بالله در لنکا مدعی امامت شد، اما چندان دوامی نیاورد. اندکی بعد از مرگ الناطق بالحق، علی بن جعفر المهدی لدین الله که در چند صفحه پیش به وی هم اشاره کردیم، مدتی در لنکا جولان داد و پس از چند دهه امامت در همان لنکا هم مدفون گردید. در سال ۴۳۲ ه علمای هوسم (رودسر کنونی) حسین ناصری یکی از نوادگان الاطروش را به امامت رساندند. وی چهل سال در هوسم حکم راند و در همانجا هم مرد و دفن گردید. بعدها در عهد سلجوقیان سنی مذهب، هر چند گسترش قلمرو و قدرت آنان بر همه جا سایه افکند، اما بر فعالیت

علویان شیعه زیدی در این محدوده کوچک، تأثیری زیادی ننهاد ولی با فعالیت‌های مذهب شیعه اسماعیلیه، زیدیان در دیلم و رویان تا حدودی تحت فشار قرار گرفتند. (۴۴)

حکمرانی ابوطالب یحیی ناطق بالحق

بعد از مرگ المویدبالله اینک برادرش ناطق بالله که از او ده سال بزرگ‌تر هم بود با تقاضای مردم تنکابن، کلارستاق و دیلمان به لنکا آمد و در آنجا مستقر شد. ابن اسفندیار در باره او نوشته است: «وی معروف به کمال، عقل، فضل، بخشش، ورع، اجتهاد، عبادت، زهد و تقوی بود. پدر آن‌ها مذهب امامیه داشت و در اول ایشان و او را نظیری نبود به روزگار خویش. وی از محضر سید ابوالعباس استفاده کرد و بعد به شیخ ابوعبدالله (منظور شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن نعمان قمی بغدادی بود) که استاد طایفه امامیه بود و دیگر بار به قاضی‌القضاة عبدالجبار پیوست. در میان زیدیه از او مبرزتر و محقق‌تر دانشمند یافت نمی‌گردید تا این غایت به گرگان مدتی در مدرسه به تدریس و افاده مشغول بود و از اکناف علما نزد او آمده و فواید حاصل کردند. بعد از آن به دیلمان شد و مردم بر وی بیعت نمودند». (۴۵) وی و برادرش المویدد در ابتدا شیعه امامیه بودند ولی بعد به زیدیان اعتقاد پیدا کردند. (۴۶) حضور او در گرگان و تدریس در مدارس این شهر بزرگ‌در واقع نشان از شان علمی و جایگاه اجتماعی او بود که سر سختانه برای مذهب شیعه زیدیه فعالیت نیز می‌نمود. در منابع نام چند کتاب او را بدین شرح ثبت کرده‌اند: التحریر، الشرح، المجزی، الدعامه و شرحی بر کتاب «شرح الاصول» ابن خلاد بصری متکلم معتزلی قرن ۴ ه. وی که در سال ۳۴۰ متولد شده بود، در سال ۴۲۸ ه ق در سن هشتادوچهار سالگی در لنکا درگذشت و در آمل به خاک سپرده شد. (۴۷)

امامان آخرین و گمنام زیدیه

در تعدادی‌اندک از منابع تاریخی، یکی از آخرین پیشوایان علویان زیدی در دیلمان را المسدد بالله معرفی کرده‌اند که از سادات و نوادگان عبدالرحمن شجری بود. چون محدوده حکمرانی آخرین بازماندگان علویان زیدی بسیار کوچک و در حد هوسم یا لنکا بود، لذا مورخان بزرگ توجه چندانی به آنان نداشتند و اصلا در حدی نبودند که به عنوان یک حکمران مطرح و تأثیرگذار در یک منطقه بزرگ مورد توجه قرار بگیرند. به همین جهت اطلاعات درباره آنان از جمله همین المسدد بسیار کم است. مؤلف عمدةالمطالب و نیز هزار فن نوشته‌اند که در دیلم گروهی از مردم با او بیعت کرده بودند. (۴۸) البته اگر این چنین نگارنده‌هایی تعصب به خرج نداده و بزرگ نمایی نکرده باشند.

بعد از وی نام دو تن را ابو اسماعیل طباطبا در قرن ۵ ه ق ثبت کرده است. وی نوشته است که: «مرشد بالله از نوادگان عبدالرحمن شجری که شاعر و محدث بود در سال ۴۴۶ ه مردم دیلم به عنوان امام زیدیه با او بیعت کردند». وی همچنین از شخص دیگری بعد از وی هم این گونه یاد کرده است: «ابوالحسن علی بن ابی طالب احمد بن قاسم بن احمد بن جعفر بن احمد امین بن عبیدالله بن محمد بن عبدالرحمن شجری معروف به مستعین بالله از رهبران زیدیه در آمل و طبرستان بود که نقابت سادات را بر عهده داشت... بعد به عنوان امامت دیلم با او بیعت کردند. وی در سال ۴۷۲ درگذشت». (۴۹) در بعضی از منابع دیگر المرشد را به صورت المرشد جرجانی فرزند الموفق جرجانی ثبت کرده‌اند که جزو پنج نفر «ائمه خمسه زیدی» بوده‌اند. (۵۰)

مورد جالب آنکه در زمان شرح وقایع قرن ۹ ه (۸۷۰) توسط ظهیرالدین مرعشی آمده است که: «در این سال‌ها در مدت ده سال سادات در گیلان، مازندران و هزارجریب خروج کردند... و نیز سید امامت قباب سیدعلی کیا در گیلان بر مذهب زیدیه دعوی امامت نمود و اهالی آن ولایت دعوتش را اجابت نمودند». (۵۱) بعد از این چند تن هم تا چندین قرن در میان حوادث جاری در دیلمستان و گاه طبرستان و به ندرت در گرگان و استراباد، نامی از افراد علوی زیدی برده می‌شد. در صفحات بعدی و در زمان ذکر وقایع عصر اسپهبدان طبرستان در اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ ه، یعنی دوران اسپهبد شاه غازی رستم، پسرش علاءالدوله حسن و نوه حسام‌الدوله، از علویانی در استراباد نام برده‌ایم که هنوز در آن نواحی کر و فر داشتند و صاحب نفوذ و ثروت بودند. از قرار معلوم آنها به طور پراکنده تا قرن ۱۰ ه یعنی زمان به قدرت رسیدن صفویان، حضور کم‌رنگ و پراکنده خود را حفظ کرده بودند ولی آنچه مسلم است اینکه با تشدید فعالیت‌های شیعیان اسماعیلی و نیز گسترش تلاش‌های شیعه امامیه، به تدریج این فرقه در شمال ایران به نفس نفس افتاد و جای خود را برای هواداران دو فرقه یاد شده باز کردند. مخصوصاً با به قدرت رسیدن صفویان، بسیاری از پیروان علویان زیدی در میان شیعیان امامیه مستحیل شدند. در صفحات بعد به این موارد هم اشاره شده است.

منابع

۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵۲ و ۱۵۳- تاریخ طبرستان، ص ۲۹۳

۲- الکامل، ج ۱۱، ص ۴۷۶۲

۳- همان، ج ۱۳، ص ۲۲۵- تاریخ طبرستان، صص ۲۹۳ و ۲۹۴

۴- مروج الذهب، صص ۷۴۳ و ۷۴۴

۵- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۴

۶- العبر، ج ۳، ص ۳۳۶

۷- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۲

۸- العبر، ج ۲، ص ۸۰

۹- تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۴۷۶۸

۱۰- العبر، ج ۳، ص ۵۶۷

۱۱- همان، ج ۲، صص ۶۹۱ و ۷۲۵

۱۲- تاریخ طبرستان، صص ۲۹۲ تا ۲۹۴

۱۳- همان، ص ۲۹۶

۱۴- همان، ص ۲۹۵

۱۵- همان، ص ۲۹۶- العبر، ج ۳، ص ۵۷۰

۱۶- همان، ص ۲۹۷- همان، ص ۵۷۰

۱۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

۱۸- مازندران و استراباد، ص ۲۱۲

۱۹- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۶

۲۰- همان، ص ۲۲۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵، ۵۵ و ۷۵- تاریخ رویان، ص ۱۱۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، صص ۲۰۶ و ۲۰۷- تاریخ مردم ایران، ص ۱۴۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۴۲

۲۱- العبر، ج ۲، صص ۶۹۰ و ۶۹۱ و ج ۳، ص ۳۳۶

۲۲- تاریخ طبرستان، ص ۲۹۹

۲۳- علویان طبرستان، ص ۱۰۹

۲۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵۵ و ۱۵۶- تاریخ طبرستان، صص ۲۹۸ تا ۳۰۰- حبیب السیر، ج ۲، صص ۴۱۵ و ۴۱۶

۲۵- تاریخ طبرستان، ص ۳۰۰

۲۶- همان، ص ۱۰۶

۲۷- علویان طبرستان، صص ۱۰۸ و ۱۰۹

۲۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۲۱۳

۲۹- العبر، ج ۳، ص ۴۴

۳۰- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۴

۳۱- همان، ص ۱۹۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، صص ۲۰۶ و ۲۰۷

۳۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۵

۳۳- علویان طبرستان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

۳۴- الکامل، ج ۱۲، صص ۵۰۹۶، ۵۰۹۷، ۵۱۰۰، ۵۱۳۸ و ۴۱۲۹

۳۵- تاریخ ایران از پایان...، صص ۱۹۱ و ۱۹۲- تاریخ مردم ایران، ج ۴، کیمبریج، صص ۱۴۱ تا ۱۴۳ و ۲۱۰ تا ۲۲۱- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۵۸- دایرةالمعارف تشیع ج ۱، صص ۴۲۰، ۴۲۱ و ج ۲، صص ۵۱۹، ۵۲۰ و ج ۵، صص ۲۰۷ و ۲۰۶- عمدةالمطالب فی انساب آل ابی طالب، صص ۷۶، ۷۷، ۳۱۰ و ۳۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۲۲۹- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵ و ۷۵ - تاریخ رویان، ص ۱۱۵- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۷۹

۳۶- عمدةالمطالب، ص ۹۳

۳۷- همان، ص ۷۳- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۹۵ و ج ۱۱، ص ۴۰۹

۳۸- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۹۲

۳۹- تاریخ طبرستان، صص ۹۸ و ۹۹

۴۰- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۰

۴۱- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۴۸

۴۲- از آستارا تا استراباد، ج ۳، صص ۷۳ تا ۷۵

۴۳- دودمان علوی مازندران، ص ۱۴۵

۴۴- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۱۹۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۰۰

۴۵- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۱

۴۶- علویان طبرستان، ص ۱۱۴

۴۷- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۲- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۱- عمده الطلب فی انساب آل ابی طالب، ص ۷۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۱۷ و ج ۳، ص ۴۹۷ و ج ۱۱ ص ۴۰۹- جنبش زیدیه در ایران، ص ۱۳۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۴۴۰

۴۸- علویان طبرستان، صص ۱۱۵ و ۱۱۶

۴۹- مهاجران آل ابوطالب، ص ۵۹

۵۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، صص ۳ و ۴

۵۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۵۸

دوران انحطاط و سراشیبی سقوط علویان زیدی

مرگ حسن بن قاسم معروف به داعی صغیر، تسلط اسفار پسر شیرویه دیلمی و سپس مرد آویج بر مناطقی همچون طبرستان، گرگان، استراباد، قزوین، ری و... که محدوده جولان دائمی یا موقتی علویان زیدی بود، قطعاً مقطعی بسیار مهم در راستای انحطاط حکومت زیدیان محسوب می‌شود. هر چند پس از حسن بن قاسم چند نفری در محدوده بسیار کوچک همچون هوسم و لنکا چند صباحی در اوج اختلافات دو شعبه زیدی، ناصریه و قاسمیه حکومت کردند، اما هرگز نتوانستند شأنیت و شکوه دوران حسن بن زید را بازسازی نموده و فرمانروایی پایداری را ایجاد کنند؛ اما در این زوال و انحطاط تدریجی چند عامل مهم و شاخص دخیل بودند که در زیر به برجسته‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- سرکوب شدید و تضییقات مداوم و پیگیر خلفای بنی‌عباس که دائماً با قیام‌های علویان زیدی در سراسر قلمروشان مواجه بوده و اصولا هر نوع قدرت یابی و امامت آنان را خطری برای خلافت خود می‌دانستند. آنها حتی پس از اعلام استقلال طاهر ذوالیمینین سردارِ ایرانی مأمون، به طرز مشکوکی که هرگز مشخص نشد چگونه بود، وی را کشتند تا درس عبرتی باشد برای استقلال‌طلبان بعدی که بدانند «ادامه حیات بدون زیر سایه خلیفه مسلمانان امکان ندارد». شاید همین قدرت خلیفه سبب گردید تا قرن‌ها هر حکومت نیمه‌مستقلی هرگز فراموش نمی‌کرد که «سکه و خطبه باید به نام خلیفه باشد».

۲- وجود کارگزاران محلی یعنی حکومت‌های نیمه مستقل و متمایل به خلفا مثل طاهریان، سامانیان، صفاریان، آل بویه دیلمی و آل زیار دیلمی که تعدادی از

آن‌ها علاوه بر همراهی و خوش‌خدمتی برای خلفای عباسی، خود نیز در پی تثبیت و مخصوصاً گسترش حکومت نیز بودند. غیر از آل بویه شیعه مذهب، آن چهار حکومت دیگر گرایش به مذهب تسنن داشتند که خود به خود آنان را در مقابل زیدیان شیعه مذهب هم قرار می‌داد. اصولا توجه خلفا به آنان ضامن ثبات قدرت آنها می‌شد؛ به همین دلیل بلافاصله با درخواست خلیفه، مأمور سرکوب همه جنبش‌های ایرانی و غیر ایرانی از بابک، استادسیس و... تا خوارج، قرامطه و علویان زیدی می‌گردیدند. علویان زیدی در سراسر دیلمان و طبرستان تا استراباد و جرجان در تمام مدت درگیر نبردهای خونین با سپاهیان این حکومت‌های بومی و نیمه‌مستقل بودند. این نبردها یکی از عوامل فرسایش و تضعیف بلندمدت آنان شد.

۳- وجود اسپهبدان مختلف که مقتضی به زمان و مکان به‌خاطر حفظ منافع و موقعیت خود گاه از زیدیان حمایت و گاه در مقابلشان قرار می‌گرفتند. تعدادی از این اسپهبدان سر بر آستان امیران طاهری یا سامانی می‌سائیدند و اگر هم در مقاطعی خاص در جبهه زیدیان قرار می‌گرفتند، به خاطر تسویه حساب و کینه‌ورزی با سایر اسپهبدان و یا با تعدادی از امیران طاهری و سامانی بود. به همین جهت هم حمایت آنان زیاد پایدار و مطمئن نبود. وقایع ذکر شده در صفحات قبل به‌خوبی این استدلال را تائید می‌کنند. آنان بزرگ‌مالکین یا بزرگ‌مالدارانی بودند که سنخیتی با گرایشات، خواسته‌ها و اعتقادات حکمرانان علوی زیدی نداشتند. آنها گاه علاوه بر گرایش به آئین زرتشت، از اینکه برخی از رهبران زیدی به مالکیت اراضی آنان ضربه زده بودند و یا خراج زیادی خواستند، کینه‌ای عمیق هم در دل داشتند که آن را گاه با ورود سپاهیان طاهری یا سامانی، با پیوستن به آنها بروز می‌دادند و یا در توطئه‌ها شرکت می‌کردند. به همین جهت بود که امیر اسماعیل سامانی پس از مرگ محمد بن زید «اراضی گرفته شده توسط سادات علوی را به صاحبان آن‌ها (ملاکین ـ فئودال‌ها) باز گرداند». این مصادره اموالِ بزرگ مالکان

و اسپهبدان اگر به نفع توده مردم عادی بود، می‌توانست قابل تقدیر باشد اما صرف هزینه‌های جنگ‌های دائمی، بخشش به سادات و نیز ثروت‌اندوزی‌ها هم شد. (۱) به نمونه‌هایی از این اقدامات در زمان شرح وقایع، پرداخته شده است.

۴- حضور جنگجویان مزدبگیر و فقیر دیلمی که شرکت آنان در نبردها بیشتر به‌خاطر همین روزی و مواجب یا غارت نقاط فتح‌شده بود. آنان گاه تاراج و غارت را به خانه‌خودِ حاکمان و امامان زیدی هم کشیده و کار را به جایی می‌رساندند که امر به کشتار و یا قطع دست و پاهایشان صادر می‌شد. سردارانِ دیلمی آن‌ها نیز چنین بودند. آنان دائماً در حال عصیان و سرکشی و نیز زد و بند بودند و حضورشان بدانجا کشید که پس از تشخیص ضعف زیدیان، خود در پی تشکیل حکومت برآمده بودند. تعدادی از آنان مثل لیلی بن نعمان، ماکان بن کاکی، اسفار و... سر بر این راه بر باد دادند البته گروهی هم مثل پسران بویه و مرد آویج زیاری توانستند سرانجام به آرزوی خود برای بنیانگذاری حکومت برسند. این سرداران تعدادی از امامانِ علوی زیدی را در سال‌های آخر آلت دست خود قرار داده بودند که به چنین حوادثی هم در صفحات پیشین اشاره شد. این اقدامات موجب بی‌هویتی و نیز از دست دادن شأن و اعتبار امامان زیدی در نزد توده مردم شد که گاه آنان را اصلا همراهی نمی‌کردند. اصولا این سرداران ثروت‌طلب و قدرت‌طلب توجه و اعتقادی به مبانی فکری و اعتقادی زیدیان نداشتند. مسعودی در اوایل قرن ۴ ه و در همان دوران نوشته است که: «وقتی اسفار دیلمی قزوین و چند شهر دیگر بگرفت، چون شنید که مؤذن از گلدسته مسجد جامع اذان می‌گوید، امر کرد او را از همانجا به سر فرو افکندند. او مسجدها را ویران کرد و نماز را منع نمود. به همین خاطر فرمانروای خراسان آهنگ جنگ با او را کرد اما وزیرش مطرف گرگانی به وی گفت جنگ نتوانی کرد و او هم صلح نمود». (۲)

۵- اختلافات خانوادگی و درون گروهی خود علویان که به طور جدی در بی‌هویت کردن آنها در مقابل مردم و به‌هم‌ریختگی وضعیتشان مؤثر افتاد. بعد از حسن بن زید، بین جانشین وی یعنی محمد بن زید و دامادش حسن بن محمد بن ابراهیم سال‌ها بر سر کسب قدرت جدال شد. بعد از درگذشت ناصر کبیر سال‌ها بین جانشین و پسر عمویش یعنی حسن بن قاسم با دو پسرش جنگ و خونریزی بود. جالب آنکه یکی از این پسرانِ معترض یعنی ابوالحسین، پدر زن حسن بن قاسم هم بود؛ یا برادر همین ابوالحسین بر سر قدرت اشتباه بزرگی مرتکب شد و به سوی دشمن بزرگ علویان یعنی سامانیان دست دراز کرد و حتی علم‌های سیاه عباسیان را در برابر علم‌های سفید علویان زیدی برافراشت؛ یا در اواخر حکمرانی آخرین بازمانده‌های زیدیان در هوسم و لنکا بر سر قدرت کار به خونریزی‌های مکرر کشید که در چند صفحه قبل به شرح آنان نیز پرداختیم.

۶- تندروی‌ها در انتقام‌گیری و قتل‌عام‌هایی که برای امامان زیدی که خود را معلم اخلاق، ادیب و فرهیخته نیز می‌دانستند، در انظار مردم خوشایند نبود و قطعاً مورد سوء استفاده دشمنان آنان به عنوان ابزار تبلیغی هم قرار می‌گرفت. این قتل‌ها و انتقام‌ها گاه نصیب پیروان سابق، سرداران وفادار قبلی و نیز اعضای خاندان خود آن‌ها نیز می‌شد. طوری که به رویگردانی گروه‌هایی از مردم می‌انجامید. مثل قتل عام عده‌ای از مردم در مسجد جامع آمل توسط حسن بن زید که از جمله بارزترین‌ها به‌شمار می‌رفت. قتل عام سه‌هزار دیلمی و یا بریدن دست و پاهای هزار دیلمی که در منطقه استراباد و گرگان دست به غارت زده بودند، از موارد مشابه دیگر بود.

۷- جنگ‌ها و نبردهای پی در پی با مخالفان متعدد که علاوه بر کشتار و تحلیل نیروهای علوی، موجب نابسامانی‌های اجتماعی بخصوص اقتصادی شده و حاکمان زیدی را مجبور می‌کرد خراج و مالیات‌های بیشتر و گاه دو باره از مردم بگیرند. این موارد باعث اعتراضات مردم هم می‌شد که در نوشته‌های ابن اسفندیار، اولیاءالله املی و ظهیرالدین به‌خوبی دیده می‌شوند. مثلا در یک مورد آمده است که خطاب به زیدیان گفته شده: «شما مسلمان نیستید و بدتر از شما هم در جهان قومی نباشد». یا ابن اسفندیار در زمان شکست حسن بن قاسم از سپاه سامانیان از «به ستوه آمدن اهالی» یاد کرده است. یا اولیاءالله نوشته است که: «گویند یکی از سادات علوی نزد ملوک رویان رفت و حاجتی خواست که بر آورده نگردید. سید به آن مَلِک گفت اجداد شما امامت پدران ما پذیرفتند و جان فدا کردند اما شما امروز به‌اندک مهمی مضایقه می‌کنید. ملک گفت آن موقع پدران شما اهل دین بودند و پدران ما در کفر و بر عقل طریقه پدران شما گرفتند اما امروز که شما سادات علوی آل محمدید طریقه پدران ما را از ظلم و بی‌انصافی و بی‌دینی گرفتید. من‌بعد شما باید طریقه ما گیرید و توقعی کنید که پدران کردند». (۳)

این بی‌هویتی و بی‌اعتبار شدن امامان زیدی به جایی رسیده بود که در جرجان خانه زیدیان از جمله رهبر و امام آنها را غارت و «حتی حصیر را برده بودند» و یا در زمان «ابوالفضل ثائر بالله غلامش عُمیر بر او شورید و مردم بر او گرویدند و خانه و اموال ثائر را تاراج کردند. چون سادات وجه صلاح نمی‌رفتند و اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد گشته بود». (۴)

۸- افراط و تند روی در مبانی ایدئولوژیک و اعتقادی تعدادی از حکمرانان زید که بدون تشخیص ظرف زمان و مکان، به صدور و اجرای احکامی می‌پرداختند که موجب اعتراض، کینه‌ورزی و گاه مقاومت حتی در میان سپاهیان آنان می‌گشت. مثلا علت قتل هروسندان را که سال‌ها از یاران و سردارانِ جانفشانِ داعی حسن هم بود بدان جهت دانسته‌اند که: «داعی در امر و نهی از منکرات بیش از حد تأکید نموده و موجب کینه سپاهیان گردید». (۵) اصولا برای چنین گروه‌های اجتماعی که به اصل موضوع اعتقاد راسخ و درخور فهم نداشتند، تأکید بر متفرعات می‌توانست درد سر ساز باشد. مسعودی در این باب در سال ۳۳۲ ه نوشته است: «...هم‌اکنون مذهب آنان (گیل و دیلم) تباهی گشته و عقایدشان دگرگون شده و بیشتر ملحد گشته‌اند». (۶) این جزمیت را باید در نداشتن برنامه‌های کلان حکومتی، عدم مهارت سیاسی و تدبیر در امر حکمرانی و نیز عدم تشخیص ضرورت‌ها و وضعیت‌های ویژه دانست. غریبه بودن علویان زیدی با محیط اجتماعی منطقه و احتمالا ارزیابی نادرست داشتن از آداب و رسوم و سنت‌های دیرینه اجتماعی آن مردم، قطعاً در تحقیر حداقل بخشی از آنان به‌ویژه طبقات اشرافی و نیمه اشرافی مؤثر بوده‌اند.

۹- وجود یا گسترش تدریجی نحله‌ها و مذاهب دیگر همچون اشاعره، تسنن، شیعه امامیه و مخصوصاً شیعیانِ اسماعیلی قطعاً در تضعیف عقاید و باورهای زیدی و جلوگیری از گسترش هواداران آنان موثر واقع شده بودند. در صفحات بعد اشاره کرده‌ایم که چگونه در سال‌های پس از اواخر دوره زیدیان (مخصوصاً از قرن ۴ ه به بعد) شیعیان امامیه در زیر سایه تلاش‌های رهبرانی همچون شیخ مفید، شیخ مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی و... توانستند به شدت رو به گسترش نهند؛ و نیز چگونه اسماعیلیان چنان فراز آمدند که در طبرستان، گرگان و استراباد پایگاه یافته و افراد با نفوذی را سازماندهی کردند. در بعضی از منابع تاریخی از جمله تاریج

جهانگشای عطاملک جوینی آمده است که قبل از حسن صباح قلعه الموت در دست زیدیان بود که داعیان اسماعیلی توانستند در میان آنان دست به تبلیغ آئین خود بزنند و آنان را به کیش خود بگردانند.

اما در اینجا به یک نکته ظریف هم باید اشاره شود که آن هم به کار گرفتن تعدادی از علویان توسط حاکمان غزنویان و سلجوقیان متعصب سنی مذهب بود که گاه مقامات مهمی را هم به آنها واگذار می‌کردند. این امر نه تنها موجب انشقاق و دو دستگی در بین علویان می‌گشت، بلکه در تخفیف اعتراضات، قیام‌ها و حتی گسترش عقاید شیعه زیدی هم مفید فایده واقع می‌شد. بیهقی به نمونه‌هایی از چنین مصالحه‌های سیاسی و به‌کارگیری علویان اشاره کرده است که در زیر فقط به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود. (۷)

سلطان بهرام شاه غزنوی در جنگ با محمد باهلیم در قلعه ناگور هند، سالار حسین بن ابراهیم علوی را سپهسالار آن حدود گردانید. در سفر جنگی سلطان محمد به هند در سال ۴۰۸ ه: «قلاع و شهرهای بسیاری از هند را فتح نموده و معابد و ثروت مردم آن دیار را سپاهیانش غارت کردند و آنقدر از زن و مرد برده گرفتند که بهای غلام و کنیزِ خوب از دو درم نمی گذشت. آنچه که از بردگان جهت سادات جدا کردند عدد ثلث آن خمس به پنجاه‌هزار برده رسیده بود. چون از این فتح باز گشت مسجد جامع بزرگی هم در غزنین بنیان نهاد». (۸)

در سال ۴۱۹ ه پس از ملاقات سلطان محمود با قدرخان پادشاه ماوراءالنهر که کار به صلح هم کشید، پس از باز گشت: «امر نمود هزار هزار (۱۰۰۰۰۰۰) درم به

علویان و سادات در ممالک او بدهند و فرمود که نویسند این‌ها مستحق صدقه نیستند، بلکه انعام چنین بزرگی به رسم هدیه و صلت به بزرگان رسانیدند!». (۹) سلطان ابراهیم پسر سلطان مسعود و نوه سلطان محمود سی‌وشش پسر و چهل دختر داشت که تا قبل از مرگش در سال ۴۸۱ ه «دختران را به سادات عظام و علمای عالی مقام داد». (۱۰)

۱۰- ناموفق بودن در پرورش امامان زیدی برجسته و شایسته که در علوم آن زمان زبانزد خاص و عام شوند و گستره اشتهار آنان به اقصی نقاط برسد البته تعدادی از چنین رجال علمی برجسته و پرتلاش هم در بین آنان وجود داشتند، اما به مقداری نبودند که زیر چتر آنان مردم سرزمین‌های وسیعی را از نظر علمی تغذیه کنند. در صفحات بعدی که مربوط به معرفی شخصیت‌های علمی زیدیان است، به معرفی تعدادی از این افراد و آثارشان پرداخته‌ایم. باید توجه داشته باشیم که برای حفظ بقا و نیز گسترش سرزمین‌های تحت نفوذ و مخصوصاً جذب پیروان و آن هم در آن قرون، انبوهی و فراوانی متفکرین هر آئینی به همراه تولیدات فکری و آثار منتشرشده‌شان به همراه تلاش‌ها و فعالیت‌های شدید بستگی داشت و از ضروریات مهم محسوب می‌شد. احتمالا یکی از دلایل کناره‌گیری ناگهانی حسن بن قاسم از امر حکمرانی و پرداختن به کار تدریس و تألیف و مخصوصاً تأسیس مدرسه، در همین راستا بوده است؛ همچنین آمدن سید ابوطالب ناطق بالحق که به قول ابن اسفندیار: «در میان زیدیه کس از او مبرزتر و دانشمندتر نبود» به گرگان و تدریس در مدارس آن شهر هم با همین امر تبلیغ و گسترش آراء و عقاید علویان زیدی بی‌ارتباط نبود.

۱۱- انشقاق و دو پاره شدن زیدیان مخصوصاً در دیلمان و آن هم در آخرین روزگار حیات‌شان که به نفس نفس افتاده و گستره حکومت‌شان فقط به یک روستا و شهر همچون هوسم و لنکا محدود شده بود، جداً جزو بدترین نوع بی‌اعتبار شدن در نزد افکار عمومی آن زمان و حتی در بین هواداران به‌شمار می‌رفت. دو انشعاب «ناصریه» (پیروان عقاید الاطروش ناصرکبیر) و «قاسمیه» (طرفداران حسن بن قاسم داعی صغیر) کار اختلافات را به جنگ و خونریزی چندین ساله بین دو جناح زیدیان کشانده بود. هر چند ابوعبدالله المهدی علوی سعی کرد تعادلی در بین آن‌ها ایجاد کند و هر دو نحله را درست و منطقی جلوه دهد، اما باز هم موفق بر نیامد و پس از وی جنگ و اختلافات ادامه یافت. (۱۱) در این امر جهل توده‌ها، خودخواهی و شهرت‌طلبی رهبران و امامان آن‌ها و نیز دامن زدن به اختلافات توسط مخالفان و دشمنان بومی آنها، بسیار مؤثر واقع شده بودند.

ضرب سکه توسط حکمرانان زیدی

ضرب سکه در ایران از زمان داریوش هخامنشی آغاز شد. وی سکه‌های طلا به نام دریک با وزن ۸.۵ گرم و نقره با وزن ۵.۵ گرم را ضرب می‌کرد. بعدها در زمان ساسانیان کار ضرب سکه‌ها گسترش یافت و به شهرها و ولایات متعدد از جمله طبرستان، آمل و گرگان هم کشیده شد. (۱۲) پس از ساسانیان، ضرب سکه‌های ساسانی در شمال ایران از جمله طبرستان توسط اسپهبدان، افراد خاندان‌های اشراف محلی گاوباره همچون اسپهبد فرخان، داد برزمه، خورشید و... رواج داشت.

بعد از فتح طبرستان توسط اعراب مسلمان، خلفای عباسی و کارگزاران آن‌ها به سبک گاوبارگان در ضرابخانه‌های این منطقه سکه زدند. مثلا با تصویر خسرو دوم در یکسو و آتشکده در سوی دیگر سکه ضرب می‌شد. در این سکه‌ها سال طبری، خط پهلوی ولی نام حاکم به خط کوفی دیده می‌شدند. (۱۳) به طور کلی از سال ۳۱ ه ق ضرب سکه‌های «عرب ساسانی» آغاز شد. سپس در سال ۴۱ ه تغییراتی در ضرب سکه‌ها ایجاد شد که نام خسرو ساسانی حذف و نام معاویه به خط پهلوی ساسانی حک شد. به‌علاوه بعضی از حکام هم در ولایات نام خود را به جای نام خسرو نهادند مثلا حجاج نیز نام خود را به خط کوفی بر سکه‌ها حک نمود. (۱۴) نقاطی که سکه‌های «عرب ساسانی» در ضرابخانه‌هایشان ضرب می‌شد شامل چهل‌وپنج شهر از جمله جرجان (گرگان)، ری و... بود. ۱۵ در سال ۷۷ ه به امر عبدالملک بن مروان سکه‌های طلا (دینار) و در سال بعد درهم (نقره) با خط کوفی بدون نام خلیفه به همراه آیات قران ضرب شد. ۱۶ در سال ۸۰ ه در هشتاد شهر از جمله طبرستان، قومس، ری، جرجان و... ضرابخانه وجود داشت. (۱۷)

در دوران عباسیان، سوره اخلاص از روی سکه‌های عهد اموی حذف و جمله محمد رسول‌الله را جایگزین کردند که در سکه‌های ضرب شده عهد علویان زیدی (قرن ۳ و ۴ ه) در جرجان و طبرستان هم دیده می‌شد. (۱۸)

ضرب سکه در ضرابخانه‌های طبرستان و گرگان در دوران حکمرانی زیدیان همچنان ادامه یافت. در متون متأخر آورده‌اند که سادات حسنی زیدی در آمل، جرجان و ساری و سادات حسینی زیدی در آمل، جرجان و هوسم سکه ضرب می‌کرده‌اند. (۱۹) اشپولر می‌نویسد: «زیدیه طبرستان مخصوصاً حسن داعی الی الحق (۳۱۶-۳۰۴ ه) در مفهومی شیعی سوره ۳۳ آیه ۳۳ و سوره ۲۲ آیه ۳۹ را روی سکه‌ها حک می‌کردند». (۲۰)

بر روی سکه‌ای که از حسن بن زید ضرب آمل و متعلق به سال ۲۵۴ ه به‌دست آمده، این مطالب دیده می‌شوند: لا اله الا الله وحده لا شریک له الداعی الی الحق. حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بآمل سنه اربع و خمس و ماتین. حاشیه خارجی: قل لااسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی و من یعترف حسنه نزد اله فیها حسناً (شوری - ۲۳). روی دیگر سکه: الله محمد رسول الله الحسن بن زید. حاشیه: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر (حج - ۳۹). (۲۱)

ابن اسفندیار و اولیاءالله آملی نوشته‌اند که محمد بن زید پس از آنکه در سال ۲۷۳ پسرش را ختنه کرد و به جانشینی خویش برگزید، امر کرد بر منابر نامش را برده و اسمش را بر روی سکه‌ها ضرب کنند. (۲۲) در سال ۳۲۱ ه پس از آنکه ابوالفضل ثائر به آمل و سرای سادات در مصلی آمد، به میمنت تسلط بر طبرستان امر کرد

سکه به نام او زدند. (۲۳) در سال ۳۵۵ ه پس از چند جنگ بین امیرکا و ابوعبدالله مهدی لدین اللهِ علوی زیدی، سرانجام ابوعبدالله کشته شد و سپس برادرزاده‌اش ابومحمد ناصر علوی در جنگی به انتقام ابوعبدالله، امیرکا را کشت و در هوسم به نام خود سکه زد. یازده سال بعد از این واقعه (۳۶۴ ه ق- ۹۷۴ م) ابوالحسن علی پسر حسین ثائر به خونخواهی پدر به هوسم حمله برد و ابومحمد مهدی لدین الله را از آنجا بیرون کرد و به نام خود سکه زد. (۲۴)

این مطالب ارائه‌شده در متون تاریخی ثبت شده‌اند اما نگارنده این سطور با مراجعه به موزه ایران باستان، موزه سکه بانک سپه و موزه تماشاگه پول در تهران و نیز بررسی سکه‌های موجود در واحدهای میراث فرهنگی مازندران (ساری) و استان گلستان (گرگان)، هیچ سکه‌ای از حاکمان علوی زیدی برای تصویر برداری نیافت. فقط از یک سکه که در دهه ۵۰ خورشیدی در حاشیه روستای کوهستانی شاهکوه گرگان پیدا شده و متعلق به ناصر الی الحق بود، تصویر برداری و آن را ارائه نموده‌ایم. این روستا بر سر یکی از راه‌های قدیم استراباد به شاهرود و خراسان واقع شده و احتمالا متعلق به یکی از اعضای کاروان‌های آن زمان بوده است.

دیلمیان آل زیار که بودند

در صفحات پیشین ذکر شد که بعد از پایان کار علویانِ زیدی، بسیاری از سرداران و جنگجویان دیلمی که در خدمت زیدیان بودند، دچار سرگردانی و پراکندگی شدند اما تعدادی از آن‌ها در پی قدرت و تأسیس حکومت بر آمدند. اسفار و مردآویج زیاری از جمله چنین سردارانی بودند. آل زیار شاخه‌ای از دیلمیان و یکی از سلسله پادشاهان ایرانی تبار برخاسته از شمال ایران به‌شمار می‌رفتندکه بین سال‌های ۳۱۶ تا ۴۸۳ ه ق- (۹۲۸ تا ۱۰۹۰ م) بر نقاطی همچون گیلان، قزوین، ری، اصفهان، طبرستان و مخصوصاً گرگان و استراباد فرمانروایی کردند. تعدادی از حاکمان آن‌ها مثل قابوس بن وشمگیر و کیکاووس بن اسکندر به گسترش فرهنگ و علوم کمک شایانی نموده و خود آثاری مکتوب نیز به یادگار باقی نهادند. در دربار قابوس افاضل مهمی از رویان، طبرستان، گرگان و استراباد همچون قاضی ابوبشر فضل جرجانی، ابوعامر جرجانی، ابوبکر محمد طبری، قاضی القضات ابوالعباس رویانی، ابوالفرج رشیدالدین بن عبدالله استرابادی طبیب و... حضور داشتند. (۲۵)

بنیانگذار این سلسله دیلمی مردآویج فرزند زیار بن وردانشاه گیلی بود که خود را از تبار آرغش از حاکمان گیلان در زمان کیخسرو می‌دانست. جد آنان وردانشاه گیلی از دهقانان گیلان بود. مردآویج و برادرش وشمگیر هم در آنجا کشاورز بودند اما مردآویج در اوج کر و فرهای سرداران دیلمی به اسفار پسر شیرویه پیوست و چندی بعد به سپهسالاری لشکر او ارتقاء یافت. وی چند بار در نبرد علیه علویان زیدی شرکت کرد و همین وی بود که داعی صغیرِ علوی را در بیرون شهر آمل به قتل رساند. سرانجام هم با کشتن اسفار در سال ۲۱۹ ه ق (۹۳۱ م)، آلت دست کردن ابوجعفر ناصر علوی برای بهره برداری سیاسی و گماشتن ماکان بن کاکی بر

گرگان و استراباد، توانست چند شهر را فتح کند و حکومت آل زیار را در میان خرابه‌های به‌جا مانده از علویانِ زیدی بنیان گذارد اما حکومت وی دیری نپائید و در سال ۳۲۳ ه در درون حمام اصفهان توسط غلامانش پاره پاره شد. بعد از وی برادرش وشمگیر دیلمی جانشینش شد. او ابتدا ماکان دیلمی را که با علم کردن یک علوی دیگر قصد تهییج توده‌ها را برای کسب قدرت داشت، از طبرستان، استراباد و گرگان فراری داد. وی نیز چند بار در جنگ‌های مختلف شکست خورد و هر بار یکی از آخرین امامان زیدی دیلم را علم کرد تا زیر سایه حمایت طرفداران او، خود به قدرت برسد. یکبار هم پس از فرار به دیلم رفت و به امام زیدی آنجا پناه برد. در این مورد در صفحات پیشین اشاراتی شده است.

وشمگیر در اواخر دوران حکمرانی‌اش با سپاه نصربن سامانی و سپس حسن بن بویه (رکن الدوله) مواجه شد. او در جنگ سال ۳۳۱ ه با حسن بن بویه در ری، از معرکه نبرد گریخت و تا «مصلی آمل در طبرستان اسب تاخت». آنگاه در اینجا با حسن فیروزان درگیر شد و او و خانواده‌اش را به قلعه گچین استراباد فراری داد. در این میان استندار رویان ابوالفضل الثائر امام علویان زیدی در دیلم را علم کرده در چالوس و سپس آمل بر مسند حکومت نشاند. این امر کار را برای وشمگیر مشکل نمود اما قبل از آنکه با آن علوی درگیر نبرد شود، حسن فیروزان از طرف حسن بن بویه ابوالفضل الثائر را از طبرستان به گیلان فراری داد. چندی بعد چون سردارانِ دیلمی آل بویه هم در پی کسب قدرت برآمده بودند، وشمگیر دیلمی را در هم شکسته و به گیلان نزد الثائر علوی زیدی در هوسم گریزاند اما چون برادر حسن درگذشت، وی طبرستان را رها کرد و رفت. در این دوران، یعنی به سال ۳۴۵ ه زلزله‌ای شدید هم استراباد و روستاهای اطرافش را ویران و عده زیادی را به زیر آوار برد. (۲۶) این امر بر وخامت اوضاع این نواحی افزود. با این وجود وشمگیر ثائر علوی را به همراه گروهی از جنگاوران گیل و دیلم و نیز تعدادی از هواداران

زیدی ثائر با خود هم‌پیمان کرد و به آمل لشکر کشیدند. آنها طبرستان را فتح و تا استراباد و گرگان پیش رفتند اما چندی بعد حسن بن بویه بار دیگر این نواحی را از آنان پس گرفت. الثائر به هوسم گریخت و قابوس هم بعد از چند جنگ دیگر، سرانجام در محرم سال ۳۵۷ به زخم گرازی جان باخت. بعد از وی یکی از پسرانش به نام بیستون که در طبرستان بود، قهر نموده و به حسن بن بویه پناهنده شد. اما پسر دیگرش شمس المعالی قابوس با حمایت بزرگان در گرگان بر سریر قدرت نشست. بلافاصله اسپهبد رستم بن شروین بن شهریار باوندی که دایی قابوس بود، به همراه بزرگان طبرستان برای حمایت از قابوس به گرگان آمدند. در سال ۳۷۱ ه (۹۸۱ م) بین پسران حسن بن بویه (رکن الدوله) یعنی عضدالدوله فناخسرو و مویدالدوله که مادرشان دختر حسن فیروزان بود، با برادر دیگرشان فخرالدوله دچار اختلاف شده و فخر به گرگان نزد قابوس آمد. بی‌درنگ سپاه آل بویه به سوی گرگان هجوم آوردند و در استراباد سه روز درگیر جنگ شدند. در این نبرد قابوس و فخرالدوله شکست خورده و به همراه گنج‌ها و خزائن به نیشابور گریختند. چند صباحی بعد پس از چند جنگ و تلاش فراوان، در پی مرگ عضدالدوله، قابوس توانست به گرگان باز گردد؛ اما چند مدتی نگذشته بود که قابوس به پرده‌دار خود نعیم که حاکم استراباد و مأمور گرفتن خراج آن ناحیه هم بود، خشم گرفت و او را متهم به خیانت کرد و کشت. با این اتفاق زمان زیادی نپائید که کودتایی علیه وی شکل گرفت و کودتا گران پسرش منوچهر را از طبرستان به گرگان آورد و به جایش نشاندند. آنها قابوس را در قلعه چناشک (در کوهستان‌های جنوب جرجان) حبس کردند و عاقبت هم او را در همان حبس به سال ۴۰۳ ه (۱۰۱۲ م) به قتل رساندند. برج گنبد قابوس فعلی که هم‌اکنون در مرکز شهر گنبد (حدود جرجان سابق) واقع و بلندترین برج آجری جهان هم شناخته شده، یادگار همین قابوس است که در سال ۳۷۹ ه ساخته شده بود.

اما منوچهر هم چندی بعد با تهاجم غزنویان مواجه و مجبور شد به سلطان محمود سالانه پنجاه‌هزار دینار باج و خراج بدهد. وی اندکی بعد با دختر وی ازدواج کرد و سپس نام محمود را بر منابر طبرستان و گرگان قرائت کرد. وی نیز عاقبت در سال ۴۲۴ و به قولی ۴۲۱ یا ۴۲۲ درگذشت. بعد از وی پسرش انوشیروان در سال ۴۲۴ ه (۱۰۳۲ م) و سپس کیکاووس بن اسکندر (مؤلف کتاب قابوس‌نامه) به قدرت رسیدند؛ ولی دیگر آفتاب اقبال این خاندان دیلمی هم رو به غروب بود، چرا که طغرل سلجوقی در سال ۴۳۳ ه گرگان را تسخیر کرد.

این خاندانِ زیاری را قاضی نورالله شوشتری در مجلس هشتم کتاب «مجالس المومنین» خود از گروه علوی یعنی شیعه معرفی کرده است، در صورتی که چنین نبود و آنها سنی‌مذهب بودند زیرا اولا در کتاب قابوس‌نامه بر «تفضیل عمر، ابوبکر، عثمان و علی، تأکید شده، دوم آنکه سلطان محمود غزنوی سنی‌مذهبِ متعصب هرگز دخترش را به منوچهر شیعه‌مذهب نمی‌داد. (۲۷) به‌علاوه استدلاهای دیگری هم در صفحات بعد، در بخش تشیع و تسنن در گرگان و استراباد آورده‌ایم. بر این نکته تأکید می‌شود که بر خلاف آل زیار دیلمی، آل‌بویه دیلمی شیعه بودند طوری که عده‌ای آنها را متمایل به شیعه زیدی معرفی کرده‌اند که در این مورد هم در چند صفحه بعد مسائل و استدلال‌هایی را مطرح کرده‌ایم.

دیلمیان آل بویه که بودند

حدود سیصد سال پس از ورود اعراب به ایران و به‌وجود آمدن قیام‌های مختلف مثل بایک، استادسیس، مازیار و...، سرانجام رنسانس کم‌رنگ ایرانی توسط دو حکومت آل زیار و آل بویه به‌وجود آمدند. هر چند با یورش اقوام ترک و مغول بعدها این رنسانس از رمق افتاد و نتوانست تداوم پیدا کند، اما تغییر و تحولاتی را در ساختار جامعه به‌وجود آورد و بعضی از عناصر فرهنگ، تمدن، سنت‌های ایرانی و حس وطن‌پرستی را احیا نمود. به‌علاوه با حضور افرادی همچون کلینی، شیخ صدوق (ابن بابویه)، شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ مرتضی و... و نیز اقدامات آل بویه شیعه مذهب، انسجامی را برای علویان در برابر تسنن به‌وجود آورد که حتی با حضور معزالدوله دیلمی آل بویه در بغداد، در آنجا نیز تأثیرات خود را بر جای نهاد. به‌علاوه همزمان با آل‌بویه شیعی در مشرق جهان اسلام، فاطمیان هم که یک سلسله شیعی اسماعیلی بودند در مغرب جهان اسلام از سال ۲۹۷ تا ۵۶۸ ه ق دولتی را ابتدا به‌وسیله عبیدالله مهدی از نوادگان اسماعیل بن امام جعفر صادق در آفریقای شمالی (کشور مغرب) و بعد در مصر ایجاد کردند که تا حدودی قدرت خلفای سنی مذهب را تقلیل و تحلیل می‌داد. اتفاقاً تقریباً همزمان با حمله آل بویه به بغداد فاطمیان شیعه هم به مصر هجوم بردند. خلفای فاطمی خود را از نسل حضرت علی و فاطمه می‌دانستند. به همین جهت عده‌ای معتقدند که گروهی از علویان شیعه ایرانی به معزالدوله دیلمی پس از فتح بغداد پیشنهاد داده بودند که خلافت را از عباسیان گیرد و به فاطمیان واگذار نماید، ولی وی نپذیرفته بود. (۲۸)

دولت آل بویه که اشرافیت شیعه نقش مهمی در تشکیل آن داشت، (۲۹) توسط فرزندان ابوشجاع بویه دیلمی در قرن ۴ ه ق به‌وجود آمده بود که حدود ۱۲۸ سال

از ۳۲۰ تا ۴۴۸ ه بر بخش بزرگی از ایران و عراق تا مرزهای شام حکم راندند. ابوشجاع که در ابتدا ماهیگیر و هیزم کش بود، بعدها سرکرده جنگجویان محلی در کوهستان‌های دیلم شد. وی ابتدا به سامانیان و بعدها در اوج سال‌های جوش و خروش جنگجویان و سرداران گیل و دیلم بین خراسان و جرجان تا طبرستان و ری، به مردآویج زیاری پیوست. او سه پسر به نام‌های علی (عمادالدوله)، حسن و احمد داشت که همگی نسب خود را به بهرام گور ساسانی و گاه یزدگرد می‌رساندند. این سه پسر هم در زمان جنگ‌های بین مردآویج با الاطروش زیدی علوی، جزو سرداران ماکان بن کاکی بودند که بعدها به خود مردآویج پیوستند. سپس چون مدتی سپری شد، مردآویج علی را به امارت کرج (شهری در جنوب سلطان آباد یا اراک امروزی) گماشت. (۳۰) او توانست در رأس رزمندگان گیل و دیلم، قدرت خود را به‌زودی تا جنوب ایران و اصفهان گسترش دهد. احمد هم با استقرار در شیراز، به سوی نواحی غرب هجوم برده و پس از گرفتن خوزستان، بغداد را هم در سال ۳۳۴ ه (۹۴۵ م) فتح کرد و آرزوی یعقوب لیث را به بار نشاند. شهری که حدود ۳۰۰ سال مرکز فرماندهی خلفا برای سرکوب قیام‌های علوی و ایرانی و نیز فرمان کشتار و زندانی بسیاری از کسان بود. آل بویه در یافته بودند که دارالخلافه بغداد دائماً در آتش کینه‌ها و انتقام‌گیری‌ها می‌سوزد و خلفای سنی بی رمق آلت دست سپاهیان و سرداران تُرک شده‌اند. به همین دلیل از سال ۳۲۸ تا ۳۳۴ ه بارها به شهرهای عراق، بصره و واسط در منطقه ویژه قلمرو خلفا حمله نموده و بدان نواحی نفوذ کرده بودند. بدین طریق هجوم به این مناطق تستی بود برای عکس‌العمل خلیفه و سردارانش و نیز فتح بغداد در سال ۳۳۴ ه. چون در این سال بغداد توسط احمد تصرف شد، خلیفه مستکفی پنهان شده بود. سپس از مخفی‌گاه به نزد احمد آمد و او را منصب امیرالامرایی و لقب معزالدوله داد. به‌علاوه به دو برادرش علی لقب عمادالدوله و به حسن رکن‌الدوله اعطا فرمود! بدین‌گونه در مرکز خلافت تسنن، این معزالدوله دیلمی شیعه بود که برای صد

سال قدرت شیعی را به‌وجود آورد. این قدرت نوظهور در بغداد کارش به جایی رسید که به نوشته ابن خلدون: «خلیفه را بعد از یک سال و چهار ماه خلع و المطیع لله را به جایش نشاندند. این آل بویه مذهب شیعه داشتند و به‌دست الاطروش اسلام آورده بودند. از این رو عباسیان را به هیچ نمی‌گرفتند. گویند که معزالدوله قصد داشت خلافت را از عباسیان به علویان منتقل کند، اما اطرافیان وی نگذاشتند، زیرا علویان را هم غریبه می‌دانستند». (۳۲) همچنین وی و ابن اثیر نوشته‌اند که: «معزالدوله در ۱۸ ماه ذالحجه سال ۳۵۱ (ابن اثیر: ۳۵۲) به مردم امر نمود که به سبب عید غدیر جامه نو در بر کرده و با زینت آلات بیارایند و نیز شادمانی کنند. او در عاشورای سال بعد هم فرمان داد مردم دکان‌ها را بسته، خرید و فروش نکنند، جامه عزا و رواناز پشمینه بپوشند، نوحه گری کنند، همگی پریشان‌موی و سیه‌روی گردند، گریبان‌را چاک و بر سر و روی خود تپانچه (سیلی) زنند و تمامی مردم در عزای حسین غمگین گردند. بر این امر اهل تسنن را یارای مخالفت نبود. سرانجام وی در ربیع الاول سال ۳۵۶ در همان بغداد درگذشت». (۳۳)

علی عماد الدوله چون پسر نداشت، برادرزاده‌اش فناخسرو (پسر حسن رکن‌الدوله) را با لقب عضدالدوله جانشین خود کرده بود. در عهد وی دولت آل بویه به اوج اقتدار و شکوفایی و نیز گستردگی رسیده بود. نام او در خطبه‌های بغداد بعد از نام خلیفه خوانده می‌شد. او در عراق و فارس بناهای زیادی ساخت و بر مزار شهدای کربلا و قبر امام حسین بارگاه و در بغداد هم بیمارستان بزرگ عضدی را ساخت. او توجه ویژه‌ای به دانشمندان و اهل فکر نمود. دو تن از شخصیت‌های برجسته علمی عصر او در منطقه گرگان عبارت بودند از: ابواحمد محمد بن حسین بن عطریف جرجانی از محدثان بزرگ و امام ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل جرجانی که وی هم از محدثان، مفسران و فقهای بزرگ عصر خویش بود که در سال ۳۷۱ درگذشت. (۳۴)

به همراه دیلمستان و طبرستان، گرگان و استراباد هم چند سالی در اختیار آل بویه بود. قبلا اشاره کردیم که با ایجاد اختلاف بین برادران، فخرالدوله به گرگان نزد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر آمد. همین مسئله باعث لشکرکشی مویدالدوله به استراباد و سپس گرگان شد و قابوس و فخر را به نیشابور فراری داد. بعد نوح سامانی حسام الدوله تاش را در رأس سپاهی همراه آن دو نمود تا شاید بتوانند گرگان و استراباد را بازپس گیرند اما پس از چند جنگ هم نتوانستند موفقیتی به‌دست آورند وکار بدانجا کشید که «مردم جرجان در محاصره‌ها سبوس جو را با گل مخلوط کرده می‌خوردند». (۳۵)

بعد از عضدالدوله حکومت آل بویه به تدریج رو به ضعف و انحطاط نهاد. نابسامانی‌آنقدر ادامه یافت که فاطمیان در شام شاهرگ حیات اقتصاد تجاری و بازرگانی آن‌ها را پاره کردند. به‌علاوه شورش‌های پی‌درپی در قلمرو آن‌ها و نیز اختلافات بین شاهزادگان چنان آنان را بی‌رمق کرده بودکه با فرارسیدن سلجوقیان، قدرتی برای مقاومت در خود نیافتند و مضمحل شدند.

آیا حکمرانان آل بویه شیعی زیدی بودند

درباره عقاید مذهبی دولتمردان آل بویه دیلمی آنچه قطعی است، علوی و شیعی بودن آن‌هاست. اما در اینکه امامی یا زیدی بودند، اظهار نظرهای متفاوتی شده است. اکثراً آنان را شیعه امامیه یا همان دوازده امامی دانسته‌اند ولی کسانی مثل دکتر کامل شیبی معتقدند که چون بیشتر مردم گیلان و طبرستان را در آن دوران امامان زیدی همچون حسن بن زید، الاطروش و دیگران به دین اسلام درآوردند، به نظر می‌رسد که نخستین فرمانروایان (سرداران اولیه) آنان زیدی مذهب بوده باشند. (۳۶) اصولا سرداران اولیه آل بویه دیلمی نخستین بار با خدمت در سپاه ناصر الی الحق و حسن بن قاسم داعی صغیر به فرماندهی و سرداری سپاه ارتقاء یافتند. ابن خلدون هم در تاریخ خود صریحاً اشاره می‌کند که «...دیلمیان از آغاز اسلامشان بر مذهب شیعه علوی بود زیرا به‌دست الاطروش اسلام آوردند». (۳۷) الاطروش را نیز در صفحات قبل معرفی کردیم و نوشتیم که از امامان برجسته علویان و شیعه زیدی بود.

معزالدوله هم آنگاه که بر بغداد چیره شد، می‌خواست که ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی علوی را بر خلافت بنشاند اما به اشاره ابوجعفر محمد صَیمُری او را از این کار منع نمود. ابوجعفر او را از ناخشنودی توده سنی مذهب، امکان عدم اطاعت هم دیلمیان جنگاور از این خلیفه علوی، احتمال عدم نفوذ او بر این چنین خلیفه‌ای بر حذر داشته بود. (۳۸) به‌علاوه قطعاً سامانیان و سایر سنی‌های هم‌پیمان خلیفه که اکثریت جمعیت مسلمانان قلمرو مسلمین جهان آن دوره را تشکیل می‌دادند، بدون عکس العمل نمی‌ماندند.

همچنین همین معزالدوله شاید بنا بر مصالح سیاسی، ابوعبدالله مهدی زیدی فرزند حسن بن قاسم داعی صغیر امام زیدیان را به عنوان نقیب علویان تعیین کرده بود. (۳۹) علی عمادالدوله را هم عده‌ای در ابتدا شیعه زیدی معرفی کرده‌اند که بعدها به امامیه گروید. (۴۰)

تعدادی از حاکمان آل بویه با گروهی از شخصیت‌های برجسته علوی زیدی ارتباط داشته‌اند که این موارد را هم دلیل گرایش آنان به علویان زیدی دانسته‌اند؛ مثلا ابوالحسن موسی معروف به اَعرَج فرزند سیدشریف ابوعبدالله نقیب علویان و سرسلسله سادات رضوی در خراسان، پس از مرگ پدرش نقابت طالبیان را در قم، آبه و کاشان بر عهده گرفت و به سادات علوی این نواحی هر ماه سی من نان و ده درهم نقره می‌داد. او را که عده‌ای علوی زیدی (و عده‌ای هم امامی) می‌دانستند، با مویدالدوله و فخرالدوله حتی در زمانی که در گرگان هم بود، مراوده داشت. مقبره وی در محله موسویان قم معروف به چهل دختران است. (۴۱)

حسین بن موسی بن ابراهیم (۴۰۰-۳۰۴) ملقب به ابواحمد موسوی و ذوالمناقب که نقیب علویان عراق بود، با دختر الاطروش ناصر کبیر ازدواج کرد. او در دربار عزالدوله بختیار آل بویه نفوذ فراوانی داشت و از سوی وی به مأموریت‌های سیاسی می‌رفت. پس از چیره شدن عضدالدوله بر عراق، حسین بن موسی با او هم ارتباط نزدیک داشت. هرچند در سال ۳۶۹ عضدالدوله او و برادرش را در یکی از قلاع فارس زندانی نمود و اموالشان را مصادره کرد، اما در سال ۳۷۲ شرف الدوله پسر عضدالدوله او را از زندان آزاد و املاکش را هم باز گرداند. وی بار دیگر در زمان بهاءالدوله موقعیت و نفوذ خود را به‌دست آورد و نقابت علویان را پذیرفت. سید مرتضی و سید شریف رضی که از طرف مادری نسب به زیدیان علوی طبرستان می‌رساندند، فرزندان همین حسین بن موسی بودند. (۴۲) در مورد این دو فرزند

در صفحات قبل توضیحاتی داده‌ایم اما بر این مورد تأکید می‌شود که یکی از وظایف اصلی نقیب و شغل نقابت، نظارت و بررسی انساب سادات و طالبیان (تولد، نکاح و وفات) بر حسب «دیوان‌ها» و «جرائد» و نیز اداره امور مالی ایشان بود آن طور که چون عطایای مقرره (ارزاق، مشاهره و وظایف) آنها از طرف بیت‌المال پرداخت و یا وجوه خمس و سهم امام از طرف معتقدان و شیعیان دریافت می‌شد، نقیبان می‌باید آنها را بین ذی‌حقان و سادات «نسیب» تقسیم می‌کردند. دستگاه نقابت سادات علوی یکی از تشکیلات رسمی ومهم در شهرها به‌شمار می‌رفت و نقیبان معمولا از میان خاندان بزرگ و صاحبان ثروت انتخاب می‌شدند. به‌علاوه خود نقیبان هم معمولا ثروت‌های هنگفتی داشتند. (۴۳)

اما غیر از موارد یاد شده، عده‌ای هم وزیر معروف آل بویه، یعنی صاحب بن عباد را شیعی زیدی دانسته‌اند. او که از نظر علمی هم شخصیت برجسته‌ای بود، چندین کتاب از جمله «الزیدیه» را تألیف نمود. (۴۴) وی چند مدتی را در گرگان بنا بر ضرورت وقت‌حکم راند. ثعالبی در کتاب یتیمةالدهر خود نوشته است: «من نیز به جرجان سفر کردم و به خدمت صاحب بن عباد که تا سال ۳۷۳ ه وزارت مویدالدوله آل بویه در جرجان را داشت، در آمدم». او در کتاب دیگر خود «التمثیل و المحاصره» نوشته است که کتاب المبهج خود را در جرجان نوشت و به قابوس بن وشمگیر اهدا نمود. صاحب بن عباد در گرگان مجالس مخصوص بزرگان علم و ادب تشکیل می‌داد که از طبرستان هم اشخاصی همچون ابوبکر خوارزمی معروف به طبرخزی که هجونویسی فراری بود، به آن محفل می‌آمدند. (۴۵) عده‌ای نیز دلیل زیدی بودن صاحب بن عباد را بدان جهت دانسته‌اند که دو تن از امامان زیدیه به نام‌های المؤید بالله و برادرش ابوطالب یحیی الناطق بالحق که مدتی در گرگان بودند و بعدها در طبرستان و دیلمان حکم راندند، در حلقه بویهیان همچون صاحب بن عباد در ری حضور می‌یافتند. (۴۶) لازم به ذکر است که به

نوشته حسن قمی، صاحب بن عباد گنبد و بارگاهی هم در نزدیکی جرجان بر مزار محمد دیباج و محمد بن زید علوی درست کرد (۴۷) که به احتمال زیاد در زمان حضورش در گرگان بود. هر چند در این بارگاه غیر از این دو تن، شخص سوم دیگری هم دفن است، ولی درست کردن این بارگاه شاید به‌خاطر محمد بن زید و گرایش وی به زیدیان بوده است.

بازماندگان زیدیان علوی

در چند صفحه پیش به آخرین نفرات از امامان زیدی که در محدوده‌های کوچک همچون هوسم و لنکا حکمرانی می‌کردند، اشاره نمودیم؛ و نیز از چند تن از آخرین نفرات بعد از آن‌ها از جمله المسدد، المرشد بالله و المستعین بالله که تا اواخر قرن ۵ ه ق (۴۷۲) هنوز برای گروه‌های کوچکی امام زیدی محسوب می‌شدند، یاد کردیم. بدین ترتیب متون تاریخی‌خیلی ضعیف و با اطلاعات خیلی کم از حضور آنها تا اواخر قرن ۵ ه یاد کرده‌اند. از این تاریخ به بعد فقط در بین بعضی از حوادث و وقایع، یادی از افرادی شده که به عنوان شخصیت‌های برجسته علمی در حوزه علوم آن زمان مثل فقه، کلام، حدیث و... مشهور بودند و یا مثلا شغل و مناصب قابل توجهی همچون نقابت داشتند یعنی دیگر از قیام و نهضت و یا یک جریان بزرگ اجتماعی زیدیان یادی نشده است؛ مثلا در عهد علی علاءالدوله و شاه غازی رستم، از علویانی در طبرستان و استراباد یاد گردیده که به عنوان افرادی متنفذ در این مناطق مطرح بوده‌اند.

اما در سال ۴۸۳ ه در منابع تاریخی از شخصی به نام ناصر علوی نام برده‌اند که برای ملاقات با سلطان مسعود غزنوی به آمل رفته بود. به‌علاوه در همین دوران شخص دیگری به نام مهدی علوی قلعه الموت را به فرقه اسماعیلی واگذار کرد. (۴۸) و یا فردی به نام سیدعلی مشهور به سیدهادی حقیبی بر قسمتی از کجور، کلاردشت و لنکای تنکابن امامت داشت که سخت با پیروان شیعه اسماعیلی که دایره فعالیتشان تا آن حدود هم کشیده شده بود، در افتاده بود. به همین خاطر او را با فرمان حسن صباح، فدائیان اسماعیلی به قتل رساندند. (۴۹)

بعد از سقوط آل بویه، در اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ۶ ه هنوز ری یکی از مراکز مهم برای فراگیری دانش زیدی به‌شمار می‌رفت. به احتمال زیاد الموفق بالله ابوعبدالله حسین بن اسماعیل شجری جرجانی حسنی شاگرد قاضی عبدالجبار و از اصحاب المؤید علوی زیدی که در صفحات قبل از او یاد کردیم، در ری تدریس می‌کرد. کتاب «الاحاطه» وی به شرح کلام معتزلی و آراء زیدی پرداخته است. فرزند وی المرشد بالله هم از افاضل برجسته ری بوده که دانشِ کلام معتزلی، فقه زیدی و نسب طالبی را با هم پیوند داده بود. وی که در سال ۴۶۶ ه

برای مدتی در میان دیلمیان ادعای امامت کرده بود، بعدها در شهر ری با عنوان کیا یحیی، امام زیدی هم شناخته شد. اسماعیل بن علی سمان محدث معتزلی همین دوران نیز در ری به همان مقدار که در فقه زیدی متبحر بود، در فقه حنفی و شافعی هم شهرت داشت. در میانه قرن ۶ ه ابوالعباس احمد بن حسن کنی به عنوان یک متفکر زیدی و استاد در ری و زادگاهش کن فعالیت می‌کرد. او وظیفه اصلی‌اش انتقال دادن بخش بزرگی از کتاب‌های مؤلفان زیدی ایالت جنوبی خزر به قاضی جعفر بن ابی یحیی یمنی بود، کسی که پس از تحصیل نزد وی، این کتاب‌ها را با خود به یمن برد. (۵۰)

علویان به طور عمده در ری در محله‌ای به نام مصلحگاه جمع شده بودند. مثل محله کرخ در بغداد که اکثراً علویان شیعه در آن سکونت داشتند. جالب آنکه برای مدتی در ری مورد توجه قاضی‌القضاة استرابادی این شهر بودند که عبدالجلیل رازی مؤلف کتاب النقض در باره آن چنین نوشته است: «... در ری سادات علوی بسیارند از نقیبان و رئیسان که این مذهب (زیدیه) را دارند و مقبول الشهادة و العدالة در نزد قاضی‌القضاة حسن استرابادی بوده‌اند». وی در ادامه برای نام بردن

مناطق شیعه‌نشین چنین آورده است: «اسپهبدان ساریه، شجاعان سبزوار، مهتران جرجان، بزرگان دهستان و امینان استراباد». (۵۱)

ناصر بن حسن بن محمد معروف به ابوالفتح دیلمی در سال ۴۳۰ ه در منطقه دیلمان در بین گروهی از مردم دعوت به امامت زیدی نمود، ولی مثل اینکه شرایط مطلوبی برایش پیش نیامد و به یمن رفت. او در آنجا توانست صنعا را در سال ۴۳۷ ه فتح و بساط تبلیغات زیدی خود را پهن کند. (۵۲)

مؤلف کتاب منتقلة الطالبین فهرستی از نام سادات و علویان طالبی برجسته را در قرن ۵ ه در گیلان چهار نفر، جرجان سی‌ودو نفر، دیلم شش نفر، ری شصت‌وشش نفر، رویان دو نفر، چالوس چهارده نفر، طبرستان هفتادوشش نفر برشمرده است. (۵۳)

در اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ۶ ه شخصی به نام سید ابوالشرف عمادالدین عبدالعظیم بن حسین بن علی حسینی نقیب سادات قزوین، گیلان و دیلمان بود که به نوشته رضی قزوینی، چون مردم هنوز عده‌ای به آئین زیدی اعتقاد داشتند، او را شایسته امامت دیدند؛ اما چون چنین قصدی نداشت مجبور شد از گیلان بگریزد. (۵۴) در واقع چون اوضاع را مناسب نمی‌دید و از ترس مرگ از قبول چنین مسئولیتی که حکم قیام را هم داشت، صرف نظر کرده بود.

در بیهق هم در این دوران مراکز تعلیمی زیدی و نیز پیروانی وجود داشتند، ولی به دلیل تعلق به خراسان و نزدیکی با نیشابور، این ناحیه برای خلفا و نیز حکومت‌های سنی بومی اعتبار و حساسیت خاصی وجود داشت و به احتمال زیاد شدیداً تحت کنترل بودند. به‌علاوه سنیانِ مورد حمایت دستگاه خلافت، خود سد محکمی در برابر گسترش عقاید زیدی علوی محسوب می‌شد. بدین جهت امکان قیام و به راه‌انداختن نهضت و سازماندهی پیروان علوی زیدی وجود

نداشت ولی گاه بندرت در اعتراضات عام مردمی خود را نشان می‌دادند مثلا بیهقی نوشته است که در زمان حمله غزان ترکمان به خراسان در سال ۵۴۸ ه و اسیر شدن سلطان سنجر سلجوقی، برادرزاده‌اش سلیمان را به عنوان پادشاه انتخاب کردند اما با حمله غزان او فرار کرد و به طبرستان و استراباد رفت تا زمانیکه محمود خان بن محمدخان بن بغراخان هم بدانجا گریخت. شش سال بعد یعنی در سال ۵۵۴ ه سلیمان بار دیگر از برابر غزان فرار کرد و به گرگان آمد که سبب شد غزان در ۱۷ ربیع الاول به سوی بیهق و سبزوار حمله ببرند. در سبزوار نقیب سادات به نام عمادالدین علی بن محمد بن یحیی علوی حسینی به همراه سایر مردم دست به مقاومت شدید زدند طوری که «غزان مجبور به صلح با ایشان گشتند». (۵۵)

در نیشابور هم علویان گاه خود را در کوران اجتماعی نشان می‌دادند. مثلا به نوشته بیهقی در سال ۵۵۶ ه به خاطر شورشی که اتفاق افتاد «موید آیبه اعیان آن شهر از جمله نقیب علویان و ابوالقاسم زید بن حسن حسینی را به زندان افکند... شهر نیشابور در این شورش یکسره ویران و مسجد بزرگ عقیل به همراه بیست‌وپنج مدرسه و پانزده کتابخانه را بسوزاندند». (۵۶)

به‌خاطر وجود زمینه باورهای زیدی در بیهق بود که ابن فندق نوشت: «ابوالقاسم علی بن محمد بن حسین، رئیس بیهق چهار مدرسه را (اوایل قرن ۵ ه) برای حنفیان، شافعیان‌کرامیه و سادات زیدی بساخت... ابوسعد محسن بن محمد بن کرام (مرگ ۴۹۴) در این شهر تدریس می‌نمود. وی حنفی معتزلی با تعلق خاطر به زیدیه بود». او آثاری مکتوب در دفاع از زیدیان و معتزلیان داشت. (۵۷)

منتجب‌الدین ازامامان زیدی در قرن ۶ ه از سید ثائر بالله پسر المهدی ثائر بالله حسنی نام برده که مدعی امامت زیدیان هم بود، اما مستبصر گردیده و به امامیه گروید. او مدعی دیدن امام زمان هم شده بود. به‌علاوه از الواثق بالله بن احمد حسین حسینی هم در این قرن نام برده شده که مذهب زیدی علوی داشت و بعد به امامیه پیوسته بود. (۵۸)

عبدالجلیل رازی در قرن ۶ ه ق در کتاب خود می‌نویسد: «... کرخِ بغداد، قم، کاشان، آوه، سبزوار، جرجان، استراباد، دهستان، بلاد مازندران، ری و بعضی از قزوین همه شیعی باشند... اکثر بلاد جیلان، جبال، دیلمان و بعضی از بلاد مغرب را زیدیان دارند... حدود شام بیشتر زیدیان و اسماعیلی‌اند... در شهر ری زیدیان مدارس معروف دارند و فقهای بسیار بر این مذهبند. و در بلاد عالم چون جبل، جیلان، دیلمان، یمن، طائف و مکه این مذهب (زیدیه) ظاهر و معروفست. البته زیدیان در مذهب خویش تقیه نکنند... اهل کوفه هم بر مذهب زیدیه‌اند و امیر مکه سید حسن است و بر مذهب زیدیه...». (۵۹)

برخی از پژوهشگران معتقدند که «خاندان دیلمی» که از تبار ابوالحسن دیلمی بودند (اواخر قرن ۷ ه) و از همین قرن تا قرن ۹ ه در قسمتی از دیلم حکم راندند، بر باور و عقاید زیدیه بودند. (۶۰)

متون تاریخی متعلق به قرن ۷ ه و دوره مغول، از نام ابوهاشم علوی در سال ۵۲۶ و مناظره او با کیا بزرگ امید رودباری (از رهبران وقت اسماعیلیان) یاد کرده‌اند که سرانجامش هم به سوزاندن ابوهاشم انجامید. همزمان با همین واقعه از یک امام زیدی دیگری که از قرار معلوم در محدوده کوچکی در دیلم حکم می‌رانده نیز

با نام کیابزرگ داعی الی الحق بن هادی یاد کرده‌اند که در سال ۵۵۱ در گذشته بود. خواهر او زن هزار اسف بن فخرالدوله نماوی حاکم پادوسپانی رستمدار و رویان بود و خود کیا بزرگ هم خواهر اسپهبد شاه غازی رستم یکی از اسپهبدان بسیار مقتدر طبرستان را به همسری داشت. وی به تبعیت از شاه غازی که شدیداً ضد اسماعیلیان بود، به مخالفت شدید با این فرقه پرداخت. بعد از وی پسرش کیکاووس هم سی‌وهفت سال به راه پدر رفت و با اسماعیلیان در ستیز بود. (۶۱)

ابن اسفندیار هم در همین قرن (۶۱۳ ه) از مزار و بقعه ناصرکبیر یاد کرده که حدود ۳۰۰ سال از تاریخ مرگش گذشته بود ولی هنوز «آثار کرامتش در گیلان و دیلم ظاهر و به مذهب و گروهی برطریقت او معتقد... و خاک او مزار متبرک و مجاوران بر سر تربتش مقیم». مورد مهمتر را ظهیرالدین مرعشی در زمان ذکر وقایع قرن ۹ ه (۸۷۰) یاد کرده که: «یکی از سادات به نام قباب سید علی کیا در گیلان به مذهب زیدی دعوی امامت نمود و اهالی آن ولایت دعوتش را اجابت کردند». (۶۲)

برخی معتقدند سادات علوی در طبرستان به تدریج به شاخه‌های متفاوتی تقسیم شدند:

۱- بخشی به سوی ملاط لنگرود رفته و سلسله آل کیا را به‌وجود آوردند. (از این عده بعدها دسته‌ای به استراباد مهاجرت کردند که خاندان کیا در کردکوی، اطراف آن و در شهر کنونی گرگان از تبار آنها هستند).

۲- گروهی به سادات مرعشی شهرت یافته و در آمل باقی ماندند (البته این‌ها اصلشان از بلاد روم بود که بعدها پس از واقعه سربدارانِ سبزوار، بخش عمده آنها به طبرستان مهاجرت کردند).

۳- دسته‌ای در اَهلَم، پازوار، بابلکان، هزارجریب و لاریجان مقیم گشتند. از میان این عده از سادات تعدادی به ارشاد، تحصیل دانش، تألیف آثار ادبی، کلامی، هنر خوش‌نویسی و... روی آوردند.

۴- بخش‌هایی هم در گوشه و کنار به قدرت دست یافتند و سکه هم به نام خود زدند. (۶۳)

البته این تحلیل زیاد جامع و درست به نظر نمی‌رسد؛ ولی می‌توان پذیرفت که هر چند زیدیان تا حدود قرن ۵ ه از قدرت و صلابت اولیه افتاده بودند، اما راه را برای فعالیت‌سایر فرق شیعه از جمله اسماعیلیه و مخصوصاً امامیه به ویژه در دیلمان، گیلان‌طبرستان (مازندران بعدی)، استراباد و گرگان کاملا هموار کرده بودند.

سادات کیایی مُلاطی

با مرگ سید ابوطالب ناطق بالحق بساط فرمانروایی سادات علوی مویدی که روزگاری بر تنکابن حکم می‌راندند، بر چیده شد. بازماندگان وی هم محروم از ریاست و امارت شده و به شرابه کلایه رفتند؛ اما چندی بعد سید امیر کیای ملاطی خروج کرد و بخشی از دیلمستان از جمله شیرودِ دو هزار را متصرف شد. سید رکابزن که در سال ۷۵۰ ه به امارت رسید و ۱۹ سال بر تنکابن حکم راند، از نوادگان وی بود. ظهیرالدین مرعشی درباره وی نوشته است:

«این سید رکابزن از تیره ابوالحسن مشهور به موید بالله (امام زیدی) بود که مردم آن ولایت (تنکابن) و بعضی مردم رستمدار و کوهستان آن دیار مذهب او را که زیدیه است‌دارند». او گرمه رود سخت سر را تختگاه خویش نمود و بر مناطقی همچون سفید تمیشه (سفید تمشک کنونی) در حد غربی و نمک آبرود در حد شرقی حکم راند. تا اینکه در یک واقعه خونین به سال ۷۶۹ ه در لاهیجان به قتل رسید. (۶۴) وی علاوه بر فرمانروایی، زعامت و رهبری مذهبی علویان زیدی مناطقی همچون تنکابن، کلاردشت، کجور و سخت سر را نیز بر عهده داشت. مرعشی در این باره هم نوشته است: در لاهیجان فقها، صلحا و داعیان شرع با او بیعت کرده و وی را امام خویش دانستند. آنها مجموع بر آن قائل شدند که آنچه شرط امامت است در مذهب زیدیه که خصائل خمسه است، در او موجود می‌باشد». (۶۵) دوره حکمرانی وی مصادف با قیام سادات مرعشی در مازندران و طلیعه ظهور سادات کیایی در گیلان و دیلمان بود؛ بنابراین قدرت وی توسط چنین مدعیانی سخت تهدید می‌شد و زعامت مذهبی‌اش هم در معرض خیزش آئین شیعه ۱۲ امامی (امامیه) رو به بی‌رنگی می‌رفت.

در دوران وی سیدعلی فرزند امیرکیا از سادات مُلاطی گیلان و بنیانگذار سلسله متاخر سادات گیلان به او پناهنده شد. سید رکابزن اورا گرامی می‌داشت تا اینکه امیر نوپاشا سلطان گیل رانکوه (منطقه کوهستانی کلاچای و چابکسر) قصد سیدعلی را نمود؛ بنابراین در جنگی که در چهارده (چورته فعلی در جنت رودبار) اتفاق افتاد، نوپاشا شکست خورد و گریخت. اما بار دیگر به همراه پسر عموی خود امیر جهان که حاکم لاهیجان بود، به جنگ سیدعلی و رکابزن آمدند. رکابزن از انبوهی سپاه حریف به وحشت افتاد و با آنها صلح نمود و سیدعلی را نیز از تنکابن اخراج کرد تا به طبرستان برود. چندی نگذشت که به سال ۷۶۶ ه در مجلس ختنه سورانِ فرزند امیر جهان در ملاط هوسم که سید رکابزن نیز حضور داشت، امیر نوپاشا با زوبین امیر جهان را کشت. سه سال بعد (۷۶۹ ه) لشکر سید رکابزن و مردان جنگجوی رانکوه به لاهیجان تاختند ولی سپهسالار امیر جهان با همراهی بخشی از مردم لاهیجان دست به مقاومت زده و بسیاری از مهاجمان از جمله سید رکابزن را به قتل رساندند. (۶۶) سپس جسد رکابزن را با طناب بسته و در کوی و برزن چرخاندند و در پایان آویزانش کردند. بعدها بر سر مزار وی بارگاه و بقعه‌ای بنا کردند که تا سال ۱۳۵۱ خورشیدی هنوز به چشم می‌خورد اما در این سال بنای چهارگوش با چهار ایوان در چهار طرف آن ساختند.

پس از این وقایع نوپاشا به رانکوه رفت و فرزند سید رکابزن را بر حکومت لاهیجان گماشت ولی چندی بعد حکومت از دست فرزندان رکابزن گرفته شد و آنها هم از منطقه خارج شده به روستای شرابه کلایه (احتمالا شیشه کلایه در سادات محله رامسر) رفته و در آنجا سکنی گزیدند. (۶۷)

ظهیرالدین به واقعه دیگری در سال ۷۸۹ ه که مربوط به زیدیان می‌شد نیز چنین اشاره می‌کند: «در این سال بین سیدرضی کیا والی پاشیجا با برادرش سیدحسن

کیا حاکم لاهیجان، نزاع در افتاد. سیدحسین کیا مردی متورع و متدین بود اما رسوم ملکداری و رعیت نوازی را نمی‌دانست... هر چند اهل صلاح و علمای دین او را بر مذهب زیدیه فتوای امامت داده بودند، اما اطوارش مناسب طور اهل دنیا نبود. بدین جهت مردم لاهیجان بر او شوریدند و...» (۶۸) وی همچنین به یک حادثه دیگر مربوط به حدود سال ۸۰۰ اشاره می‌کند که نشان می‌دهد که هنوز سادات علوی زیدی در بین مردم محدوده‌های کوچک طرفدار داشته‌اند. او نوشته: «در این سال مهدی کیا از بزرگان قبیله دیلمی کامیا رود به کیا جلال‌الدین هزار اسپی پیوست. اما چون کیا جلال‌الدین به قتل دیالمه پرداخت، مهدی کیا از او جدا شده و به امیر سیدمحمد پیوست و از جانب سیدمحمد سرداری و سپهسالاری رانکوه بدو واگذار گردید. اما چندی بعد مجدداً وی به کیاجلال‌الدین ملحق شد و او را وادار به حمله به شکور نمود. ولی مردم شکور حاضر نبودند از اطراف سادات پراکنده شوند... پس مهدی کیا در بین راه جلال‌الدین را کشت و جسدش را به سفید روداندخت. آنگاه مردم شکور و دیلمان را با خود همراه نموده تا گیل‌ها را سرکوب نماید. وی در قریه لسپو در حاسیه شکور به کارکیا سیدمحمد و مردم گیل حمله برد و کشتار بسیار نمود... در این وقت فقیهی در قریه پته در ناحیه جیره ولایت بود که حامد نام داشت و بر مذهب امام هادی ناصر کبیر (زیدیه) معتقد. او در ناحیه سیاکله رود که قشلاق دیالمه بود توطن اختیار کرده و تدریس می‌نمود. مردم به او اعتقاد داشتند. آن مهدی کیا یک شب به مدرسه آن فقیه رفت و او را به شکور برده و مقتدای خود نموده و اظهار خروج نمود. بدین جهت به‌وسیله آن فقیه دیالمه را فریفت و جمعی بر او بیعت کردند. ولی چندی نگذشت که کارکیا امیر سیدمحمد جمعی از گیل را به جنگ آنان فرستاد و منهزمشان گرداندند». (۶۹)

علویان در زمان اسپهبد شاه غازی رستم و پس از آن

شاه غازی رستم فرزند اسپهبد علی علاءالدوله بود. علاءالدوله به شدت عمل علیه اسماعیلیان معروف بود و یک بار هم هدف زوبین فدائیان آنان قرار گرفت، ولی از مرگ رهید. وی برادر حسام الدوله اردشیر و داماد سلطان سنجر سلجوقی هم بود که برای مدتی روابط آنها تیره شد و سنجر لشکری هم به طبرستان علیه وی فرستاد. این اقدام سبب شد منطقه استراباد و نواحی اطراف آن مثل روشن آباد، قلعه جهینه و قلعه بالمن مدت‌ها محل رفت‌وآمد علاءالدوله شود. (۷۰)

اما اسپهبد شاه غازی رستم که یکی از مقتدرترین اسپهبدان طبرستان در قرن ۶ ه.ق فرزند همین علاءالدوله بود. در زمان وی غُزان به خراسان حمله کرده و سلطان سنجر را اسیر نمودند. به همین خاطر بسیاری از بزرگان سلجوقی به شاه غازی در طبرستان و مخصوصاً به به برادر وی مردآویج تاج الملوک در استراباد پناه آوردند. تاج الملوک که با برادرش شاه غازی در اختلاف شدید بود، به استراباد آمده و در قصر و بنای بزرگی به نام «کوشک عمادالدوله» این شهر زندگی می‌کرد. (۷۱)

ابن اسفندیار نوشته است که این اسپهبد شاه غازی رستم به سادات علوی توجه‌نموده است و: «گروهی از آنان از ری نزد او آمده و حتی پدر سید عزالدین یحیی معروف به مرتضی با شاه غازی بر یک تخت می‌نشست (حدود سال ۵۵۵ ه). او برای سید دیگری از قزوین به نام کمال‌الدین مرتضی و برادر او سید قوام‌الدین منتهی صدوبیست‌هزار دینار زر فرستاد تا به ری مدرسه ساخته و هفت پاره دِه از قرای ری بخرند و بر این مدرسه وقف نمایند. هنوز (منظور حدود هفتاد سال بعد

و در زمان ابن اسفندیار) آن مدرسه باقی‌ست و فرزندان آن سادات علوی و دویست و اندی از علویان دیگر از خیرات آن بهره می‌برند». (۷۱)

در واقعه‌ای دیگر به علویان مقیم استراباد چنین اشاره شده است: «اصفهبد شاه غازی رستم برای دستگیری برادرش مرد آویج تاج الملوک لشکر به استراباد گسیل نمود. در استراباد تاج‌الملوک با عصیان لشکریان گیلی‌اش مواجه بود، زیرا پول برای دادن مواجب به آنان نداشت... در استراباد مردم قلعه بالمن، قلعه خواسته رود (روستای زیارت کنونی در ده کیلومتری شهر گرگان فعلی) و سیدجمال‌الدین ابوالقاسم علوی استراباد نزد شاه غازی آمدند... این سیدجمال‌الدین ابوالقاسم علوی نانوای رسته استراباد بود. وی و پدرش استراباد را به ضمان داشتند (احتمالا از خاندان اشرافی علویان استراباد بوده و این منطقه را به عنوان مقاطعه و وام در اختیار داشتند. در اینجا نانوا به معنی دارنده دکان نانوایی نیست)... قلعه بالمن ملک عمادالدوله مردآویج (تاج الملوک) و فرامرز بود که در زمان اصفهبد علی علاءالدوله به دست ارغش افتاده بود. وردانشاه و برادر او به علاءالدوله و سیدجمال‌الدین ابوالقاسم علوی به خدمت وردانشاه در آمده بودند. حال چون شاه غازی استراباد بگرفت، اسفهسالاری اینجا را به این سیدجمال بداد و سپس نقیب سالاری جمله لشکر را نیز بدو سپرد». (۷۲)

در سال ۵۵۷ ه در جنگ‌های بین اسپهبد علاءالدوله حسن معروف به شرف الملوک پسر شاه غازی رستم با استندار کیکاووس و فخرالدوله گرشاسب، سه تن از علویان به نام‌های مظفرالدین علوی، هاشم علوی و حسام‌الدین علوی به علاءالدوله حسن همراه شدند. پس از نبرد فخرالدوله به استراباد و سپس گلپایگان (از نواحی استراباد) آمد. شاه غازی چون این خبر را شنید به خشم آمد و دستور داد گلپایگانِ استراباد را به آتش کشیدند و فخرالدوله را به قلعه جهینه فراری دادند.

این سید هاشم علوی که به احتمال زیاد از بازماندگان زیدیان بود، از جمله رجال برجسته منطقه محسوب می‌شد، طوری که در مراسم دفن شاه غازی در سال ۵۵۸ ه هم شرکت داشت. (۷۳)

بعد از شاه غازی پسرش اسپهبد علاءالدوله حسن جانشینش شد. وی امرای قلعه‌بالمن، لنگرود (از حوالی استراباد که احتمالا گیل‌ها و دیلمیانی که از چندین قرن پیش به این نواحی کوچیده بودند، به یاد محل اولیه زندگی خود، روستایی را به صورت قلعه برای خویش ساخته بودند)، جهینه و خواسته رود را که شورش کرده بودند، دستور داد در «میدان استراباد» گردن زدند. سپس قلعه بالمن معروف را نیز به امیر فرامرز لیموسکی (لمسک کنونی در پنج کیلومتری غرب شهر گرگان فعلی) سپرد. (۷۴) پس از علاءالدوله حسن، پسرش حسام الدوله اردشیر جانشینش شد. وی «قصرها در تمیشه (روستای سرکلاته یا خرابه شهرِ کردکوی کنونی)، بانصران (در حاشیه تمیشه)، گلپایگان و چند جای دیگر بساخت... سپس ۴ امیرالعدل پدید آورد که دو تن از آنان ناصر علوی سنگه پشته و یکی هم برادر وی بود... و نیز سیدجمال‌الدین ابوالقاسم علوی را به استراباد و کت کیا را به کوتوالی قلعه جهینه گماشت». (۷۵)

عده‌ای این اسپهبد حسام الدوله اردشیر را که نوه شاه غازی رستم هم بود، متمایل به سادات یا علویان شیعه دانسته‌اند. او به قضات و علمای ری، کاشان، قزوین و ابهر مال و منال می‌داد. ابن اسفندیار نوشته است که: «از مصر، شام و سواد عرب هر روز و سال دو سه هزار علوی آمدی به زمستان به طبرستان و از او نفقات از طعام و لباس ستندی و هر روز به خوان نشستی و سپس آواز بر داشتندی به دعا که ای ملک مازندران به سوی ما خوانچه فرمای. او نیز حاجب را فرمودی تا ده

پاره خوان آراسته و هر روز پیش ایشان بردندی. به هر وقت که اصفهبد حسن سوار شدی، علویان صف زده و فریاد کردندی که ما را فلان چیز باید از زر و جامه دادی و در حال به آنان بدادی... یک نوبت اصفهبد بیست‌وسه‌هزار دینار آمل از خزانه بیرون کرده تا به طبرستان و ری علوی دختران درویش را به علوی پسران درویش دهند. و نیز وی در تعمیر مشاهد امامان و امامزاده‌ها تلاش بسیار می‌نمود». (۷۶)

این اسپهبد تا قبل از مرگش در سال ۶۰۲ ه ق، با شاهزادگان و امرای خوارزمشاهی از جمله سلطان شاه و مادرش و نیز موید آیبه درگیری‌های متعددی داشت، طوری که وله بن یکی از قلعه‌های استراباد، خود شهر استراباد، قلعه بالمن و کبود جامه استراباد (مینودشت کنونی) مدت‌ها محل رفت و آمد آن‌ها گردیده بود۷۷(.) سپس با تکش خوارزمشاه مشکلاتی پیدا کرد که عده‌ای را به عنوان سفیر به همراه هدایایی چند به دربار تکش فرستاد. جالب آنکه یکی از این سفیران همان سیدجمال‌الدین ابوالقاسم علوی بود. (۷۸) واقعه دیگر آنکه در همین دوران «از گیلان علویی حسیب، فاضل و شجاع به خدمت وی آمد. او را نوبت و علم داد و دیلمان را که از آنِ کیا بزرگ معروف به الداعی الی الحق رضا بن الهادی بود، بدو داد و به آنجا فرستاد اما استندار هزار اسف بر سر آن‌ها تاخته و هر دو را بکشت... اصفهبد حسام‌الدوله سخت برآشفت و از ساری به آمل و کجور رفت و پنجاه پاره منجنیق نیز بر دوش مردم آمل بدانجا رساند و آنجا را فتح و هزار اسف و برادرش را به ری گریزاند». (۷۹) آنگونه که این متن نشان می‌دهد، علویانی که در طبرستان و استراباد بودند دیگر ادعای امامت نداشتند و به «خرده قدرت و ثروت» قانع شده و زیر سایه کرم و مرحمت اسپهبدان طبرستان زندگی را سپری می‌کردند؛ اما در دیلم و رویان هنوز کسانی همچون علوی زیدی یادشده، یعنی الداعی الی الحق رضا بن الهادی بر سر قدرت با استنداران منطقه درگیر بودند.

بعد از این حوادث، حسام‌الدین اردشیر یکبار دیگر با تکش در طبرستان، استراباد و گرگان درگیر جنگ و ستیز شد. او چون فخرالدوله گلپایگانی را کشت، دو پسرش به خوارزم نزد تکش گریختند. تکش یکی را به نام کیکاووس به شحنگی گرگان و دیگری را به نام سراج‌الدین زردستان بر قلعه چناشک جرجان (واقع در ارتفاعات جنوب جرجان ـ سر راه شاهرود کنونی) گماشت اما نصرت‌الدین کبودجامه (حاکم کبودجامه ـ مینودشت کنونی) به امر حسام‌الدین به حیله و تزویر در طی یک مهمانی سر زردستان را برید. تکش به کبود جامه آمد و آنجا را به آتش کشید. نصرت‌الدین به قلعه همایون (قلعه ماران کنونی؟) رفت و سرانجام هم به‌خاطر محاصره شدید و طولانی، با شمشیر و کفن خود را تسلیم کرد. تکش از گناهش درگذشت و او را بخشید، سپس به گرگان و طبرستان لشکر کشید. اندکی بعد حسام‌الدوله به گرگان تاخت و «آن ولایت را غارت و حصارش را ویران نمود». (۸۰) تکش چند صباحی بعد بار دیگر به گرگان و استراباد آمد و امیر صوتاش و نصرت‌الدین کبودجامه را مأمور فتح طبرستان کرد. آنان در سال ۵۷۸ ساری را به آتش کشیدند.

یک و نیم سال بعد تکش درگذشت و فرصتی دست داد تا حسام الدوله بار دیگر به استراباد بیاید و قلعه‌های بالمن و جهینه را فتح کند اما این اسپهبد دیگر آرامش نیافت زیرا با فعالیت‌های شدید شیعیان اسماعیلی مواجه شد، طوری که آنان پسرش رکن الدوله قارن را کشتند.

بعد از این وقایع، ظهیرالدین مرعشی از سید ابوالرضا حسن بن رضا علوی مامطیری نام برده که در شوال سال ۶۰۶ ه برادر دیگر رکن‌الدوله قارن بنام اسپهبد شرف الملوک را به قتل رساند. وی بعد از مرگ پدرش حسام الدوله جانشینش گشته بود. (۸۱) ظهیرالدین به دو واقعه دیگر در سال‌های خیلی بعد هم اشاره دارد

که در بطن آن وقایع نام علویان زیدی را هنوز می‌توان دید. او در ذکر وقایع سال حدود ۸۶۶ ه می‌نویسد: «ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم بن تاج الدوله زیار بن شاه کیخسرو بن شهرآگیم بن... از ملوک آل بادوسبان (پادوسپان) رستمدار که مالک قلعه نور در زمان تیمور بود و بعدها رویان را نیز بگرفت با سادات (علویان) مازندران و گیلان سخت دشمنی می‌ورزید. وی به سرحدات الموت و تنکابن شبیخون زد و چندین سید و سادات را بکشت... اما سید محمد بن سید مهدی حسینی حاکم گیلان با لشکر گیل و دیلم و سادات مازندران بر او تاختند و...». (۸۲) اگر این واقعه را به سادات و علویان غیر زیدی نسبت دهیم، ظهیرالدین در حادثه بعدی صراحتاً از علویان و سادات زیدی و آن هم در سال ۸۷۰ بدین گونه یاد کرده است: «در این دولت ملک فخرالدوله شاه غازی پسر استندار شهرآگیم از خاندان اسپهبد آل باوند و گاوباره در نواحی رستمدار... در گیلان و مازندران و هزارجریب در مدت حدود ده سال سادات خروج کردند و نیز امامت قباب سید علی کیا در گیلان به مذهب زیدی دعوی امامت نمود که اهالی آن ولایت دعوتش را اجابت کردند». (۸۳)

لازم به ذکر است که از قرن ۸ ه ق به بعد گروه دیگری از سادات بنام مرعشی از خراسان به مازندران آمده بودند که به‌وسیله سیدقوام‌الدین مرعشی در طبرستان به سال ۷۵۰ ه حکومت سادات مرعشی را تاسیس کردند. وی در سال ۷۷۱ در گذشت. مقبر «میر بزرگ» در آمل که متعلق به اوست، هنوز باقی است. بعد از وی جانشینانش عبارت بودند از: کمال‌الدین، سیدنصیرالدین و سید ظهیرالدین. این آخری همان مورخ معروف و مؤلف چندین کتاب از جمله «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» است. یادآوردی این چند سطر آخر بدان جهت بود که بر این نکته تأکید شود، بذری را که سادات علوی زیدی (حسنی و حسینی) در دیلمان، طبرستان، استراباد و گرگان پاشیدند، محصولی شد که بعدها شیعیان، علویان و سادات دیگری همچون اسماعیلیان، مرعشیان و امامیه آن را درو کردند. برخی

نوشته‌اند که داعیان اسماعیلیان حتی مدتی در بین مردم قلعه الموت که در اختیار زیدیان بود، تبلیغات داشتند و آن‌ها را به کیش خود در آورده بودند. عده‌ای هم نوشته‌اند که این قلعه را از یک فرد علوی به قیمت سه‌هزار درهم خریدند. (۸۴)

منابع

۱- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۴

۲- مروج الذهب، ج ۲، صص ۷۴۳ و ۷۴۴

۳- تاریخ رویان، ص ۱۱۷

۴- تاریخ طبرستان، ص ۱۰۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۰۶ -تاریخ رویان، ص ۱۱۶

۵- العبر، ج ۳، صص ۶۰۱ و ۶۰۹- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۱۸۳- تاریخ ایران در دوره نخستین اسلامی، صص ۱۵۵، ۱۵۶ و ۷۶

۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴۳

۷- تاریخ بیهقی، ج ۱، صص ۴۱۸ و ۴۱۹- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۹۴

۸- همان، صص ۴۵۷ تا ۴۶۱

۹- همان، ص ۱۴۸

۱۰- همان، ص ۴۱۵

۱۱- سرگذشت علویان طبرستان و آل زیار، ص ۹۵- مقالات تاریخی، دفتر اول و دوم‌ص ۲۹۰

۱۲- سکه‌های ایران از آغاز تا...، ص ۱۰۸
۱۳- سکه‌های ایرانی، ص ۱۳۱
۱۴- همان، ص ۱۳۸
۱۵- همان، ص ۱۳۹
۱۶- همان، ص ۱۵۰
۱۷- همان، ص ۱۵۳
۱۸- همان، ص ۱۶۴
۱۹- همان، صص ۵۶، ۱۴۷، ۱۹۱، ۳۶۹، ۴۲۲ و ۴۲۳- از آستارا تا استراباد، ج ۳، ص ۱۹
۲۰- تاریخ ایران در دوره نخستین اسلامی، ج ۲، صص ۲۵۳ و ۲۵۴
۲۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۰۹
۲۲- تاریخ طبرستان، ص ۲۵۲- تاریخ رویان، صص ۹۷ و ۹۹
۲۳- علویان طبرستان، ص ۱۰۹

۲۴- تاریخ مردم ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۱۴۲ و ۱۹۲- تاریخ ایران از پایان تا...صص ۱۹۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، صص ۵۱۹ و ۵۲۰
۲۵- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۲۳
۲۶- الکامل، ج ۱۲، ص ۵۰۶۲
۲۷- الذریعه، ج ۱۷، صص ۲ و ۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۷۵- تاریخ ایران کیمبریج، ج ۴، صص ۱۸۴ و ۱۸۸
۲۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۱
۲۹- همان، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۷۰
۳۰- العبر، ج ۲، ص ۷۱۱
۳۱- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۲۹۷
۳۲- العبر، ج ۲، صص ۷۵۸ و ۷۵۹
۳۳- الکامل، ج ۱۲، ص ۵۰۹۱
۳۴- همان، ص ۵۲۵۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۴۶۵
۳۵- همان، صص ۵۲۵۴ و ۵۲۵۵

۳۶- تشیع و تصوف، صص ۴۱ و ۴۲- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۵۹

۳۷- العبر، ج ۲، صص ۷۵۸ و ۷۵۹

۳۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۴۶۵

۳۹- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۴۷۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۵۹

۴۰- تاریخ ایران، ج ۴، کیمبریج، ص ۲۲۲

۴۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۶ و ج ۱۰، ص ۱۷۲- تاریخ قم، ص ۲۲۰ - فصول الفخریه، ص ۱۳۶- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۳۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۲۷۱

۴۲- مجالس المومنین، ج ۱، ص ۵۰۰- ریاض العلما، ج ۲، صص ۱۸۲ و ۱۸۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۷۱

۴۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۳

۴۴- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، ص ۲۸۴- تاریخ تشیع در ایران، صص ۴۱۹ و ۴۲۱- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۱۲

۴۵- تاریخ فرهنگ و ادب گرگان و استراباد، صص ۵۹، ۱۵۷ و ۲۱۱- تاریخ ثعالبی‌مقدمه کتاب و صص ۲۶ تا ۵۰- آل بویه، ص ۲۸۵

۴۶- مقالات تاریخی، دفتر اول و دوم، ص ۲۹۱

۴۷- تاریخ قم، ص ۲۲۴

۴۸- علویان طبرستان، ص ۱۱۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۱۰

۴۹- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۶۱

۵۰- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۶۰

۵۱- النقص، صص ۴۲۰ و ۴۲۷- تاریخ تشیع در ایران تا..، ص ۳۰۴

۵۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۵۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۲۳۹

۵۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۱۳۰

۵۵- تاریخ بیهقی، ج ۳، صص ۱۵۵۷ و ۱۵۵۸

۵۶- همان، صص ۱۵۵۹ و ۱۵۶۰

۵۷- مجموعه مقالات تاریخی، دفتر اول و دوم، ص ۲۹۲

۵۸- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۳۰۳ و ۳۰۴

۵۹- النقص، صص ۴۲۰، ۴۲۱ و ۴۵۹- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۳۰۴ تا ۳۰۶

۶۰- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، صص ۴۷ و ۴۸
۶۱- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۸۱ و ۸۲
۶۲- تاریخ طبرستان، ص ۹۷ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۵۸
۶۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۱۰
۶۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۹۶- ولایت دارالمرز ایران، گیلان، ص ۴۶۳
۶۵- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۴۱
۶۶- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، صص ۶۰ تا ۶۵
۶۷- تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۷- تاریخ طبرستان، صص ۹۸ تا ۱۰۲
۶۸- همان، صص ۱۱۰ تا ۱۱۴
۶۹- همان، صص ۱۳۰ تا ۱۳۳
۶۹- تاریخ طبرستان، قسم سوم، صص ۶۸ تا ۷۳
۷۰- همان، صص ۹۰، ۹۱ و ۱۵۲

۷۱- همان، ص ۹۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۸ و ۱۹

۷۲- همان، ص ۹۳

۷۳- همان، صص ۹۷، ۹۸ و ۱۰۶- همان، ص ۲۴ - تاریخ رویان، صص ۱۳۰ تا ۱۳۳

۷۴- همان، صص ۱۰۸ و ۱۱۶- همان، صص ۱۰۶ و ۱۰۷

۷۵- همان، صص ۱۲۲ و ۱۲۶ تا ۱۲۸- همان، ص ۱۱۰

۷۶- همان، صص ۱۱۹ و ۱۲۰ - تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۱۲۰

۷۷- همان، صص ۱۲۸ تا ۱۳۰ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۱۰ و ۱۱۱

۷۸- همان، صص ۱۳۰ و ۱۳۶

۷۹- همان، صص ۱۴۳ و ۱۴۴- همان، ص ۲۸

۸۰- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۱۲ تا ۱۱۵

۸۱- همان، صص ۱۱۷ و ۱۱۸

۸۲- همان، صص ۵۲، ۵۹ و ۴۹ تا ۵۱

۸۳- همان، ص ۵۷

۸۴- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴ و ۱۹۷- اسلام در ایران‌پطروشفسکی، ص ۳۱۰

حضور اسماعیلیان شیعه در دیلمستان، طبرستان، استراباد و گرگان

در این مقطع از کتاب ضروری می‌نماید هر چند کوتاه، نظری بر تلاش‌ها و فعالیت اسماعیلیان به ویژه در دیلمان، طبرستان، استراباد و گرگان داشته باشیم. چرا که آنها توانستند بر بستر شرایطی که شیعیان زیدی در این مناطق تا دیلمان به‌وجود آوردند، تا حدودی بهره ببرند. به‌علاوه حضور رهبران، تئوریسین‌ها و هواداران آنها حتماً در بی‌تحرکی و رو به خاموشی رفتن آئین علویان زیدی در نواحی یاد شده مؤثر واقع شدند. آنها حتی تعدادی از شخصیت‌های دیلمی، طبری و گرگانی را که زیدی‌مذهب بودند به پذیرش کیش و آئین خود دعوت کرده بودند. به همین دلیل بود که برخی از امامان زیدی به مخالفت شدید با آنان پرداختند که در صفحات بعد به معرفی تعدادی از آنها پرداخته‌ایم. اتفاقاً همین حضور و فعالیت‌های آنان که توأم با ترور و ایجاد رعب و وحشت هم بود سبب شد سرانجام گروهی از شخصیت‌های برجسته اجتماعی و علمی در طبرستان، استراباد و گرگان علیه آنان وارد مبارزه شدید شوند و نیز چند تن از اسپهبدان مخصوصاً شاه غازی رستم و همچنین قابوس حاکم گرگان دست به سرکوب شدید آنها بزنند البته فدائیان اسماعیلی هم در مقابل اقدام به ترور تعدادی از آنها کردند.

اسماعیلیان که امروزه پس از شیعیان امامیه، پرجمعیت‌ترین فرقه شیعه هستند (۱) گروهی از شیعیان بودند که در سال ۱۴۸ ه ق (۷۶۵ م) در کوفه از شیعیان جدا شدند و نهضتی سیاسی- مذهبی را برای براندازی عباسیان به‌وجود آوردند. آنها اعتقاد داشتند که پس از امام جعفر صادق، پسرش اسماعیل جانشین اوست. هر چند اسماعیل وفات کرده بوداما امامت را باز هم برای فرزندان او درست می‌دانستند. آنها داستان‌هایی نقل می‌کردند مبنی بر اینکه امام جعفر صادق نوه خود محمد پسر همین اسماعیل را به همراه مبلّغی به نام ابوشاکر میمون دیضایی (میمون قداح) به سوی طبرستان فرستاده بود. (۲)

رهبران این فرقه بر خلاف زیدیان توانستند با تکیه بر بعضی از خصایص ملیت ایرانی بیشتر در بین ایرانیان طرفدار بیابند. مضافاً به آنکه آنها شعار مبارزه علیه ظلمِ خلفای عباسی و نیز سلاطین سلجوقی را هم می‌دادند. به همین جهت علاوه بر ایران در عراق، شام، یمن، بحرین و شمال آفریقا هم پیروانی را فراهم آوردند و این حرکت را الدعوةالهادیه نامیدند. آنان اولین خلافت را در سال ۲۹۷ ه به نام فاطمیون به رهبری امام اسماعیلی در افریقا به‌وجود آوردند ولی در سال ۴۸۷ ه ق بحران بزرگی بر سر جانشینی در بین آنها ایجاد شد و آنان را به دو شاخه مستعلویه و نزاریه تقسیم کرد طوری که باعث تضعیف‌شان برابر اهل تسنن شد. مستعلویه تحت حمایت تشکیلات فاطمیون قرار گرفت و بعد از انقراض آنان، در سال ۵۶۷ ه آنها نیز رو به ضعف رفتند؛ ولی از درون این گروه، اسماعیلیان طیبی بیرون زدند که در یمن استقرار پیدا کردند. آنها مدت‌ها در انتظار امامان غائب ماندند و سرانجام هم به هند رفته و به بُره شهرت یافتند و توانستند تا کنون سنت‌های اسماعیلیان را زنده نگه دارند اما نزاریه که امروزه اکثریت جامعه اسماعیلی را تشکیل می‌دهند، در آن دوران انشعاب، اکثراً در ایران متمرکز شدند. آنها ابتدا در خوزستان و سپس شمال ایران از قزوین تا طبرستان، گرگان، استراباد و دامغان و سرانجام تا خراسان، ماوراءالنهر، ری و نیشابور پراکنده شدند. در ایران این حسن صباح بود که این فرقه را به اوج شهرت و اقتدار رساند.

امامان اسماعیلی بدین شرح بودند: پس از امام جعفر صادق و پسرش اسماعیل (۱۰۱ تا ۱۵۹) به ترتیب محمد بن اسماعیل (میمون قداح) از ۱۴۱ تا ۱۹۳، عبدالله بن محمد (۲۱۲-۱۷۹)، احمد بن عبدالله (۲۶۵-۱۹۸)، حسین بن احمد (۲۸۴-۲۱۹)، محمد بن حسین معروف به عبیدالله مهدی (۳۲۳-۲۶۰)، محمد القائم بامرالله (۳۳۴-۲۸۰)، منصور بالله (۳۴۳-۳۰۳)، معزالدین الله (۳۶۵-۳۱۷)، عزیز بالله (۴۸۶-۳۴۴) الحاکم بالله (۴۱۱-۳۸۶)، الظاهر لاعزاز دین الله (۴۲۷-۴۱۱)، المنتصر

بالله (۴۸۷-۴۲۷). بعد از وی اختلافات آغاز و به همان دو گروه مستعلویه و نزاریه تقسیم شدند و هر فرقه برای خود امامان جداگانه‌ای را پذیرفتند.

هانری کربن دوره حیات اسماعیلیان را شامل سه عهد شاخص می‌داند:

۱- دوره کمون و شکل‌گیری: که از زمان فوت امام صادق تا زمان اختفای محمد بن اسماعیل ادامه یافت. در این عهد چون تحت پیگرد شدید خلفا بودند، در خفا زندگی کرده و آثار معدودی از بزرگانشان باقی ماند.

۲- عهد ستر: پس از آغاز امامت محمد بن اسماعیل شروع و تا تشکیل حکومت اسماعیلی در مغرب ادامه یافت. او به‌خاطر امامت امام محمد کاظم در بین شیعیان امامیه، از مدینه به عراق و ایران رفت و زندگی مخفی را آغاز کرد. سپس داعین خود را به نقاط مختلف اعزام نمود.

۳- دوره کشف و ظهور: که با تشکیل دولت اسماعیلی فاطمیون آغاز شد. از این دوران دیگر امامان آنان مخفی نبود و به طور آزاد و آشکار به تبلیغ آئین خود پرداختند.

آنها بعدها توانستند حتی نصر بن احمد سامانی و وزیرش را به کیش و مذهب خود درآورند، ولی نوح پسر همین نصر دستور قتل عام آنان را صادر کرد.

ابوالقاسم کاشانی در قرن ۳ ه ق در باره داعیان (مبلغان) اسماعیلی نوشته بود: «... داعی در بلاد شرق پدید آمد و مردی خلف حلاج بود. وی به هنگام مرگ خلافت خود را به غیاث داد و او ابوجعفر محروم را دعوت کرد و کار ابوحاتم بن عبدان رازی الورستانی معروف به منعم قوت گرفت... خلقی از دیلمیان دعوت

شدند و داعیان به اطراف فرستاد. مردآویج گیلی مَلِک طبرستان به او گروید. ابوحاتم همواره با ابوطاهر جناتی مراسلات داشت. چون او نماند از اصحابش ابومحمد معلم را خلیفه نمود و ابومحمد کوکبی آنجا کشته شد. پس از او پسرش ابویعقوب در نواحی گرگان پدیدار گشت. قصد او را نمودند، ولی به بخارا گریخت و در آنجا کشته شد... سواده رازی هم از گرگان بگریخت و به بخارا رفت که او را نیز به فتوای فقها بکشتند و یارانش متفرق گشتند». (۳) عبدالقاهر بغدادی نوشته است: «فرقه باطنیه (اسماعیلی) را میمون بن دیضان معروف به قداح ایجاد نمود. آنها از یهود، مسیحی، مجوس و دهریه بدتر و ضررشان از ریگ‌های بیابان و قطرات باران بیش است». (۴) عطاملک جوینی نوشته است: «...جعفر صادق چهار پسر داشت که بزرگ آن اسماعیل، دومی موسی، سومی محمد دیباج که در ظاهر جرجان مجاور قبر داعی مدفون است (همان کسی که در سال ۲۰۳ به همراه مأمون به جرجان آمد و در همین جا درگذشت و امروزه به همراه محمد بن زید و شخص سومی در بارگاهی به نام آق امام دفن هستند) و چهارمی عبدالله... این اسماعیل شراب مسکر می‌خورد و به همین خاطر پدرش امام جعفر می‌گفت وی نه فرزند من، بلکه شیطانی است که در صورت وی ظاهر گشته... قومی که از کیسانیان به روافض نقل کرده بودند خود را به اسماعیل منتسب نموده و ایشان را اسماعیلیه خوانند... چون اسماعیل وفات کرد محمد پسرش به جانب جبال، ری، دماوند و محمدآباد رفت و این محمد آباد ری منسوب به اوست. او از آنجا داعیان اسماعیلی به ولایات فرستاد و مردم را به مذهب خود دعوت نمود... و این محمد را بعد مستور (غایب) اعلام کردند، چون نمی‌باید روزگار از امامت خالی بماند». (۵)

اسماعیلیان عمده‌ترین مقرهای خود را در ارتفاعات صعب العبور کوهستانی انتخاب کردند که برجسته‌ترین آن‌ها الموت در منطقه کوهستانی قزوین و در حاشیه

دیلمستان بود. به نوشته جوینی این قلعه قبل از حسن صباح در دست شیعیان زیدیه بود که داعیان اسماعیلی توانسته بودند آن‌ها را به کیش خود بگردانند. (۶) در بعضی از متون تاریخی دیگر هم اشاره کرده‌اند که در اواسط قرن ۵ ه شخصی به نام مهدی علوی قلعه الموت را به شیعیان اسماعیلی سپرد. (۷) و عده‌ای هم نوشته‌اند که مظفر نامی که حاکم قلعه پی گردکوه در ناحیه دامغان بود، این قلعه را از شخصی علوی شیعه به بهای سه‌هزار دینار خرید و سپس در اختیار حسن صباح نهاد. (۸) عطاملک جوینی درباره این حسن صباح نوشته است: «این حسن لعین نوشته که من مذهب ابا و اجداد خویش شیعه اثنی عشری داشتم. بعد در ری با امیره ضرّاب که مذهب باطنی داشت مناظره کردم و آنگاه در سال ۴۶۴ با عطاش که داعی عراق بود در همان ری دیدار نمودم... به سال ۴۶۹ به اصفهان‌شام و مصر رفتم. درسال ۴۷۳ از راه بغداد و خوزستان به اصفهان باز گشتم... بعد سه سال دامغان بودم و از آنجا جماعتی داعیان را به ولایات فرستاده و بعد به جرجان‌طرز، سر حد و چناشک (قلعه‌ای معروف در جنوب جرجان که اکنون هم در ارتفاعات جنوبی شهر گنبد قابوس قرار می‌گیرد) رفتم... داعیانی به دیلمان فرستادم و بعد به ساری (طبرستان)، خوار، ری و قزوین رفتم. از قزوین داعی به الموت فرستام که علوی مهدی نام داشت...». (۹) بعد از این واقعه بود که «سه‌هزار بهای الموت» را به مهدی دادند و حسن صباح در سال ۴۸۳ ه در آن مستقر شد.

البته یک قرن قبل از آمدن صباح به جرجان، اسماعیلیان در گرگان و منطقه اطراف آن فعالیت داشتند. چنانکه ابوالفضل احمد بن حسین همدانی مشهور به بدیع الزمان همدانی در سال ۳۸۰ ه به خدمت صاحب بن عباد وزیر آل بویه در آمد و آنگاه وارد گرگان شد و به نوشته ثعالبی: «به حلقه بدعت گزاران اسماعیلی گرگان پیوست». (۱۰)

بعد از مرگ صباح، کیا بزرگ امید به مدت بیست‌وچهار سال حکم راند. او در سال ۵۲۰ قلعه میمون دز را گرفت. سال بعد با سلطان محمود سلجوقی سنی مذهب درگیر جنگ شد. همچنین یاران او در سال ۵۲۳ به قزوین حمله بردند و توانستند چهارصد نفر را کشته سی‌هزار گوسفند، دویست اسب و دویست گاو را به غنیمت بگیرند. (۱۱) قبل از این تاریخ در سال ۴۹۵ قلعه لمسر در رودبار الموت فتح شده بود. سپس سه سال بعد با سلطان سنجر به مصالحه رسیدند که به نوشته جوینی: «قوت آنان بالا گرفت و بر ولایات عراق عجم، آذربایجان‌خراسان، مازندران، ساوه، گرجستان و گیلان تسلط یافتند». (۱۲)

سرانجام با حمله مغول، هلاکوخان قلعه‌های مهم اسماعیلیان را فتح و برای همیشه آنان را مضمحل گردانید. در این حملات بسیاری از شهرها و مردمانش آسیب فراوان دیدند. جوینی در این باب نوشته است: «بر ارباب دامغان حکم کردند بیش از طاقت مردم آنجا خراج گیرند. محصلان مالیاتی چون بدانجا رسیدند، زنان و مردان را به سینه و پای آویختند تا کار به عجز رسید و به ملاحده (اسماعیلیان) توسل جستند و دامغان را به آنان سپردند. ملاحده اکثر مردم دامغان را به پی گردکوه بردند. مغولان آب بر حصار دامغان بستند و باره (حصار دور شهر) را با خاک یکسان نمودند. آمل، استراباد و کبودجامه (مینودشت کنونی) هم بر این منوال بودند». (۱۳)

مخالفت گروهی از مردم طبرستان، دیلمان، گرگان و استراباد با اسماعیلیان

داعیان اسماعیلی همچنانکه در پی بسط حوزه فعالیت‌های اعتقادی خود در نقاط مختلف از جمله طبرستان، دیلمان، گرگان و استراباد بودند، مسلماً با مقاومت گروه‌هایی از اشرافیت زمیندار، نخبگان فکری سایر مذاهب و نیز عوامل حکومت سلجوقی‌حکومت‌بومی دست‌نشانده آنها و تعدادی از اسپهبدان طبرستان مخصوصاً شاه غازی رستم و حکام گرگان به‌ویژه قابوس مواجه می‌شدند. بازماندگان علویان زیدی، شیعیان امامیه و فِرَق مختلف تسنن هم از جمله گروه‌های مخالف اسماعیلیان بودند. در مقابل فدائیان اسماعیلی هم اقدام به تقابل نموده و سرکرده این مخالفان را با ابزار ترور از سر راه برمی‌داشتند و یا ساکتشان می‌کردند. در فهرست ترور این فدائیان نام هشت سلطان، خلیفه و اتابک، شش وزیر، هفده امیر، شش رئیس شهر، سیزده قاضی و مفتی (۱۴) و دو امام زیدی منسوب به طبرستان و گرگان هم دیده می‌شدند. به‌علاوه ساخت مدارس نظامیه در نقاط مختلف به‌ویژه آمل توسط خواجه نظام الملک سنی مذهبِ متعصب، در واقع یکی از دلایلش گشودن جبهه‌ای فکری و ایدئولوژیک علیه شیعیان اسماعیلی و بازماندگان زیدیان در شمال ایران می‌توانست باشد.

اسماعیلیان متفکران و موافقین برجسته‌ای هم در شمال ایران یعنی محدوده‌ای که مورد نظر این کتاب هست، داشته‌اند که چند تن از آنان عبارت بودند از:

۱- خلف بن احمد کاشانی که در ری، قم، کاشان و طبرستان به نفع اسماعیلیان تبلیغ کرد. (۱۵)

۲- احمد بن جرجانی دانشمند و شاعری که در اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵ ه ق‌زیست و چند کتاب هم درباره مذهب اسماعیلیه به رشته تحریر در آورده بود. (۱۶)

۳- غیاث‌الدین استرابادی. (۱۷)

۴- ابوالهیثم احمد بن حسن گرگانی از شعرای قرن ۴ و ۵ ه و صاحب قصیده هشتادوهشت بیتی معروف به «چون و چرا نامه». وی به‌خاطر تعلقات فکری‌اش به اسماعیلیان، این قصیده‌اش به سال ۴۶۳ توسط ناصر خسرو شرح داده شد. این قصیده مشتمل بر نودویک سؤال فلسفی در باب مسائل مختلف اصول و آئین اسماعیلی بود. (۱۸)

۵- عبدالقاهر بغدادی از یک دیلمستانی به نام ابوحاتم نام می‌برد که: «باطنی بوده و اسفار بن شیرویه بدو پیوسته بود». وی احتمالا باید همان بنیانگذار فرقه اسماعیلیه باشد. سپس در ادامه می‌نویسد: «اساس اصلی فرقه باطنیه (اسماعیلی) مجوس (زرتشتی) بوده. آن‌ها به بهانه نهادن آتشدان در مساجد برای سوزاندن عود، در واقع در دل پرستش آتش دوران مجوسیت را داشتند». (۱۹)

۶- به هنگام محاصره پی گردکوهِ دامغان توسط مغولان، وبایی در بین رزمندگان و مقاومت‌کنندگان اسماعیلی شایع شد که به‌وسیله حنا خود را معالجه می‌کردند. در این میان دو تن از مبارزان پیرو آن‌ها به نام‌های علی توران و شجاع‌الدین استرابادی به همراه صدوده جنگجوی که هرکدام دو من حنا و سه من نمک به همراه داشتند، به کمک قلعه‌نشینانِ محاصره شده پی گردکوه رفتند. (۲۰)

اما این فرقه مخالفین سرسختی هم در همین نواحی داشتند. معمولا مخالفین شاخص و برجسته اسماعیلیان پس از شناسایی توسط طرفداران و داعیان، به‌وسیله فدائیان حرفه‌ای ترور می‌شدند که در زیر به معرفی تعدادی از آنها در دیلمان، طبرستان، استراباد و گرگان می‌پردازیم:

۱- عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد بن محمد رویانی طبری ملقب به فخرالاسلام که فقیه و قاضی شافعی مذهب و در نزد مردم طبرستان و نیز خواجه نظام الملک دارای منزلت زیادی بود. او در آمل مدرسه قابل توجهی هم ساخته بود. او جزو اولین کسانی بود که اسماعیلیان را تکفیر نمود. به همین جهت هم در روز جمعه ۱۰ محرم سال ۵۰۱ در مسجد جامع آمل به دست یکی از فدائیان اسماعیلی در سن هشتادوهفت سالگی ترور شد. (۲۱)

۲- اسپهبد شاه غازی رستم باوندی که از مخالفین سرسخت اسماعیلیان در سراسر طبرستان بود. او یک بار در رودبار سلسکوه دستور داد هیجده‌هزار نفر از آنان را گردن زدند و فضا را چنان برای آنان تنگ نمود که به قول ابن اسفندیار «کسی از آنان را جرأت آن نبود تا سر از الموت برآورد». فدائیان چند بار قصد ترور او را نمودند که موفق نشدند. سرانجام هم یکی از فرزندانش را با خنجر به قتل رساندند. (۲۲)

۳- کیا بزرگ داعی الی الحق بن هادی (مرگ ۵۵۱ ه) یکی از حاکمان زیدی دیلمان که خواهرش همسر هزار اسف بن فخرالدوله نماوی حاکم پادوسپانی رستمدار و رویان بود. این کیا بزرگ خود از دست‌نشاندگان شاه غازی رستم بود که خواهر او را نیز به همسری داشت. وی به تبعیت از شاه غازی شدیداً با اسماعیلیان به دشمنی می‌پرداخت. بعد از کیا بزرگ پسرش کیکاووس هم به مدت سی‌وهفت سال در کشمکش شدید با اسماعیلیان بود. اولیاءالله آملی و ابن اسفندیار به این وقایع اشاره کاملی کرده‌اند. (۲۳)

۴- هادی کیای علوی که از «علویان کیا» بوده و در سال ۴۹۰ ه به‌خاطر مخالفت ضداسماعیلی‌اش توسط فدائیان در سال ۴۹۰ ترور شد. (۲۴)

۵- ابو هاشم علوی زیدی جرجانی که در تعدادی از منابع نام وی را به صورت سید ابوهاشم گرگانی و سید ابا هاشم کیای گرگانی هم ثبت کرده‌اند. او در محدوده‌ای از دیلم امامت زیدیان علوی را بر عهده داشت. وی نامه به اطراف از جمله خراسان فرستاد و گروه‌هایی از مردم را به امامت خود دعوت کرده بود. داعیان اسماعیلی در میان اوضاع نابسامان بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی، به سراغ او رفتند. بزرگ امید رودباری رهبر و امام اسماعیلیان بارها وی را تهدید کرده بود که دست از این امامت‌بازی‌های خود بردارد و دعوت وی را بپذیرد اما او در جواب پاسخ‌های بسیار تند داده و وی را به کفر والحاد متهم می‌نمود. سرانجام هم در محرم سال ۵۲۶ (دسامبر ۱۱۳۱ م) بزرگ امید سپاهی را از الموت روانه دیلم نمود. این سپاه پس از یک درگیری شدید، ابوهاشم را دستگیر کردند و به قلعه الموت بردند. در آنجا داعیان و متفکرین اسماعیلی با او در باره اصول و عقاید زیدیه و اسماعیلیه به مناظرات پرداخته و ابوهاشم را وادار به دست کشیدن از مواضع ضداسماعیلی‌اش نمودند. سپس اظهار ندامت کرد و آن مذهب را پذیرفت اما باز هم‌اندکی بعد چون می‌دانستند باورهای جدید وی تحمیلی و از سر اجبار و مصلحت است، او را کشته و سپس سوزاندند. در بعضی از منابع هم آمده که به‌وسیله ابوالفتح گوره‌خر به قتل رسید. (۲۵)

۶- سید هادی حقیبی که بر قسمتی از کجور، کلاردشت و ناحیه لنکای تنکابن امامت زیدیان را بر عهده گرفته بود. وی به‌خاطر آنکه داعیان و پیروان اسماعیلی از سوی الموت به منطقه رویان، کلاردشت، تنکابن و دیلمان آمده و پراکنده شده بودند، منافع و مناطق تحت پوشش تبلیغات خود را در خطر دیده و شدیداً به تبلیغات علیه اسماعیلیان پرداخت. این امر سبب شد حسن صباح قبل از مرگ حکم ترورش را صادر کرد و فدائیان هم با خنجر در روستای کجور او را به قتل رساندند. (۲۶)

۷- سباک گرگانی یا شباک جرجانی که در تاریخ ۵۱۳ ه به‌وسیله حسن سراج به قتل رسید. این حسن سراج در سال ۵۶۵ هم عماد شرف وزیر مؤیدالملک را ترور نموده بود. ۲۷ عده‌ای نوشته‌اند که علت ترور وی ناسزاهای او به حضرت علی بوده است. غزالی ارادت خاصی به وی داشت و در نامه‌ای که در باره سباک به فخرالملک نوشته بود، او را اهل علم و از بزرگان علوم نامیده بود که گرگان و مذهب تسنن را با ورود خویش احیاء کرد. (۲۷)

۸- حسن گرگانی که مدتی هم دعوی امامت کرده بود، در سال ۵۲۷ ه به دست منصور بنداری و ابراهیم جرابادی ترور و مقتول شد. نام او را عبدالجلیل قزوینی «حسن کیا جرجانی» هم ثبت کرده و نوشته است: «وی را ملحدانِ ملاحده (فدائیان اسماعیلی) از گور هم بیرون آورده و بسوختند». (۲۸)

۹- منتهی علوی گرگانی از مفسران بزرگ و مفتیان جرجان که به احتمال زیاد گرایش به زیدیان داشت. نام وی را برخی سیدقوام‌الدین ابوالفضل منتهی علی بن ابن زید کیابکی کجی طبرستانی گرگانی بکرآبادی و عبدالجلیل قزوینی به صورت سید منتهی جرجانی و منتهی بن ابن زید حسینی جرجانی کجی هم ثبت کرده‌اند. وی نوشته است: «پدر منتهی نامش ابو زید عبدالله حسینی جرجانی و از شاگردان سید مرتضی و سید رضی بوده است». منتهی علوی به‌خاطر مخالفت‌ها و مواضع تند ضد اسماعیلی‌اش، سرانجام توسط فدایی حسن دایباری به سال ۴۹۴ ترور و کشته شد. (۲۹)

۱۰- ابوجعفر معروف به ابن عبدک گرگانی از متکلمان بزرگ شیعه امامی عصر خود بود. وی کتابی علیه عقاید ملاحده اسماعیلیه به نام «رد علی اسماعیلیه» نوشته بود. شیخ طوسی او را به عنوان «مؤلف تفسیر بزرگ» معرفی کرده است. (۳۰)

۱۱- ابی حسن ذکریای جرجانی که او نیز کتابی علیه «ملاحده اسماعیلی» نوشته بود. (۳۱)

۱۲- قابوس بن وشمگیر حاکم زیاری و دیلمی گرگان در قرن ۴ ه ق که مدت‌ها اقدامات به سرکوب علیه اسماعیلیان در گرگان، استراباد و گاه طبرستان کرده بود. فدائیان اسماعیلی خیلی سعی کردند که وی را هم ترور کنند، اما ناکام ماندند. عبدالقاهر بغدادی در باره قابوس نوشته است: «باطنیان (اسماعیلیان) مصر نامه به دو پادشاه خاور زمین نوشتند و آن‌را به کیش خود خواندند. پس نامه‌ای هم به قابوس نوشتند. قابوس جواب داد نام تو را جز در مستراح یاد نخواهم کرد». (۳۲)

منابع

۱- خرد نامه همشهری، ۷ بهمن ۱۳۸۳

۲- تاریخ اسمعیلیه، بخشی از زبدةالتواریخ، صص ۱۹ و ۲۰

۳- همان، صص ۲۰ و ۲۱

۴- ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۲۰۱

۵- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۴۸

۶- همان، ص ۱۹۴- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۱۰

۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۱، ص ۴۱۰ - علویان طبرستان، ص ۱۱۶

۸- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۹۴

۹- همان، صص ۱۹۰ تا ۱۹۵- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۰۸

۱۰- همان، صص ۱۹۰ تا ۱۹۲- همان، ص ۲۰۷- تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۲، ص ۱۶۳- تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۸۶

۱۱- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۱۶- تاریخ اسماعیلیه، ص ۱۵۹

۱۲- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۵۴ و ۵۵
۱۳- همان، ج ۲، ص ۲۷۸
۱۴- اسلام در ایران، پطروشفسکی، صص ۳۱۷ و ۳۱۹
۱۵- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۲۶
۱۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۴۰۹
۱۷- تاریخ تشیع در ایران، ص ۳۲۶
۱۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۴۰۸ و ۴۰۹- تاریخ ادبیات ایران، صفاج ۱، صص ۵۲۱، ۵۲۳ و ۵۲۴- الذریعه ج ۱۱، صص ۱۶۲، ۱۶۳ و ج ۹، جزء اول، ص ۲۶۰
۱۹- الفرق بین الفرق، صص ۲۰۲ تا ۲۰۴
۲۱- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۳۴۵
۲۲- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۵۲۵- تاریخ طبرستان، صص ۸۶، ۸۷ و ۹۱
۲۳- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۸۱ و ۸۲

۲۴- تاریخ اسمعیلیه، ص ۱۵۵

۲۵- حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۲۹- راحةالصدور، صص ۱۶۳ و ۱۶۵- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۱۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۸۳- جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان...، صص ۱۴۰ و ۱۴۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۲۴ و ج ۱، ص ۴۴۷- تاریخ اسماعیلیه، ۱۶۷ صص، ۱۶۰، ۲۱۶ و ۵۲۶

۲۶- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۶۱

۲۷- تاریخ نیشابور، ص ۱۶۳- غزالی نامه، صص ۳۱۰ و ۳۱۱- تاریخ اسماعیلیه، صص ۱۵۶ و ۱۸۲- تاریخ اسماعیلیان در ایران، صص ۱۹۲ و ۱۹۳

۲۸- النقص، صص ۲۱ و ۱۳۱- تاریخ اسمعیلیه، ص ۱۵۹- تاریخ اسماعیلیان در ایران‌صص ۱۹۲ و ۱۹۳

۲۹- همان، صص ۹۷، ۱۲۰ و ۱۳۱- همان، ص ۱۵۶- همان، صص ۱۹۲ و ۱۹۳- ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۲۹- تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۲، ص ۱۶۳- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۰۷- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۹۰ تا ۱۹۳

۳۰- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۳۲۸- مفاخر اسلام، ج ۲، ص پانزده - تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۱۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۹۶ و ج ۱، ص ۳۴۷

۳۱- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۱۵

٣٢- ترجمه الفرق بين الفرق، ص ٢٠٩

تشیع و تسنن در طبرستان، استراباد و گرگان

در صفحات آغازین همین کتاب و در بخش معرفی سادات، ذکر کردیم که چگونه نوادگان امامان شیعه و نیز سادات حسنی و حسینی به طبرستان، دیلمستان، استراباد و گرگان مهاجرت کردند و در این نواحی مقیم شدند. آنها همچون مسلمانان اولیه‌ای که به این نقاط آمدند، شروع به ساختن مسجد کردند تا به‌وسیله این پایگاه دینی، کار گرویدن مردم به آئین اسلام را تسریع نمایند. با توجه به آنکه پس از فوت پیامبر از همان آغاز بر سر جانشینی اختلاف پیش آمد و پس از خلفای راشدین این اختلافات به جنگ‌ها و قیام‌های خونین کشیده شد، مسلمانان به گروه‌ها و فرق مختلف از جمله شیعه و سنی تقسیم شدند که در همان صفحات بدان‌ها پرداخته شد. اتفاقاً نهضت زیدیان در بستر گرایش شیعه علوی به‌خاطر همین اختلاف بر سر جانشینی و نیز خلافت به‌وجود آمد. در چنین اوضاعی با توجه به اصطکاک‌ها و فضای رعب و وحشت، معمولا توده عامه مردم پیرو مذهب و آئین حکام بومی، سلاطین و مخصوصاً خلفای وقت بودند. این اشرافیت و سرکردگان هم برای حفظ منافع طبقاتی و جایگاه اجتماعی خود، با توجه به شرح و تفاسیری که در همان صفحات آغازین داشته‌ایم، گرایش به تسنن (حنفی، حنبلی‌شافعی و مالکی) یعنی مذهب رسمی و دولتی داشتند؛ بنابراین بی‌جهت نبود که قبل از ورود علویان زیدی به دیلمستان، طبرستان، استراباد و گرگان، مردم به تبع از خلفا و حکام بومی مثل طاهریان، برخی به آئین تسنن گرایش داشتند؛ البته گروهی هم به‌ویژه در نقاط کوهستانی دیلمان و طبرستان بر همان آئین باستانی یعنی زرتشت معتقد باقی مانده بودند.

نگاشته‌هایی موجود است که دلالت بر همین استدلال‌های نگارنده دارند. یعنی قبل از ورود علویان و شیعیان زیدیه به این نواحی، پیروان تسنن و نیز فعالیت‌هایی

برای گرواندن مردم به مذهب تسنن وجود داشته است؛ مثلا ابن سهمی اشاره به سختگیری‌های حسن بن زید بر علیه ناصبیان (کسانی که ضد حضرت علی بودند) و اهل تسنن دارد. وی می‌نویسد جعفر بن احمد بن بهرام باهلی ملقب به ابوحنیفه شهید استرابادی از فقهای اصحاب رأی در استراباد و مفتی آنان بود که «فسعی عند الحسن بن زید العلوی انه یبغض اهل البیت. فحبسه فی سجنه حتی مات. ثم امر به فصلب بجرجان. فذهب جماعه من اهل استراباد فسرقوه فی مقبره جرجان و احفر قبره». (۱) شمس‌الدین ذهبی (مرگ ۷۴۷) می‌نویسد: «...کاشان همچون استراباد نخست شهری سنی مذهب بودند که به تدریج به روافض (شیعه) گرویدند». (۲)اتفاقاً یکی از مخاطبان مورد نظر حسن بن زید در زمان صدور فرمان معروفش (۲۷۳ ه)، همین ناصبیان مخصوصاً در آمل و جرجان بودند. ظهیرالدین نوشته است: «داعی حسن بن زید مردم آمل را که مذهب مالکی (یکی از ۴ شعبه بزرگ تسنن) داشتند را به شیعه گرواند». (۳) در گیلان و دیلمان، گیل‌های مغرب سفید رود، یعنی بخش بزرگ‌تر گیلان به وسیله ابوجعفر الثومی که فقیهی حنفی از مردم آمل بود، به تسنن گرویده بودند. وی بعدها در رشت به خاک سپرده شد و بارگاه وی تا اواخر دوره قاجار از زیارتگاه‌های بزرگِ مورد توجه مردم بود. (۴)

اما با ورود شیعیان و ساداتِ گریخته از ظلم و تعقیب خلفا به ری، قم، طبرستان و گرگان، به تدریج گرایش به مذهب شیعه در این نقاط با تبلیغ همین گروه مهاجرت‌کرده رواج یافت. در این میان شیعیان زیدی در طبرستان و سپس در دیلمان، گرگان و استراباد نقش برجسته‌ای داشتند. پس از این زیدیان، شیعیان اسماعیلی هم انجمن و حلقه‌های تبلیغی خود را در این شهرها ایجاد کرده بودند که در صفحات قبل به حضور آن‌ها و پیروانشان در این نواحی اشاره کردیم؛ بنابراین سه دسته از شیعیان در این مناطق در گرایش تدریجی مردم به این مذهب، دخیل بودند که زیدیان بیشترین دخالت و تأثیرگذاری را داشتند.

ولی مسئله مهم در مورد کوچ‌کنندگان آن بود که برخی از همین مهاجران کم کم خود و خاندانشان را به محیط اقامت‌یافته منتسب کردند؛ مثلا الموفق بالله حسین بن اسماعیل شجری جرجانی مؤلف کتاب «الاعتبار و سلوه العارفین» از جمله افرادی بود که به خاندان عرب شجری تعلق داشت (۵)، اما به‌خاطر مهاجرت به جرجان و اقامت در این شهر، خاندانش به «شجری جرجانی» شهرت یافتند. این خاندان را در بخش معرفی سادات کاملا معرفی نموده‌ایم.

آنچه مسلم است آنکه قبل از حضور زیدیان در طبرستان و گرگان، عده‌ای از سادات و طالبیان شیعه به این نقاط آمده بودند، اما از نظر تعداد و قدرت تبلیغ و جذب پیرو وزنه ای محسوب نمی‌شدند. آن‌ها در درجه اول گریختگان از دست خلفا و افرادی همچون متوکل، حجاج و... بودند که پناه به این نقاط آورده و آنچه برایشان در ایام اولیه ورود مهم بود، جان سالم به‌در بردن از دست جاسوسان و طرفداران خلفا بود. اتفاقاً همین مسئله سبب شده بود تا علامه مجلسی بیان کند که شیعیان قبل از علویان زیدی در طبرستان و گرگان حضور داشتند؛ (۶) اما در واقع این علویان زیدی بودند که پس از تشکیل حکومت در طبرستان به وسیله حسن بن زید در سال ۲۵۰ ه و سپس فتح گرگان و استراباد داعیان خود را برای تبلیغ به این نواحی فرستادند. بی‌جهت نبود که محمد بن زید از طرف برادرش حسن بن زید اختصاصاً بر حکومت گرگان و استراباد گماشته شده بود؛ و نیز ابوطالب ناطق بالحق که بعدها امام زیدیان در بخشی از دیلمان شد، مدت‌ها در مدارس گرگان به تدریس و تبلیغ مشغول بود. ابن سهمی جرجانی در کتاب خود از افراد دیلمی و طبری چندی نام برده که به جرجان آمده و فقیه یا محدث بوده‌اند. قطعاً تعدادی از آن‌ها بر مذهب تسنن بودند، اما به احتمال زیاد برخی از آنان می‌توانستند از داعیانِ علوی زیدی هم باشند؛ مثل موسی بن زیاد بن دیلم، احمد بن هارون آملی، ابواسحاق آملی و... (۷) اتفاقاً در بعضی از منابع تاریخی از جمله «تاریخ بیهق» ابن فندق آمده که: «تعدادی از علویان از ولایات ساحلی

دریای خزر به شهرهای خراسان از جمله نیشابور آمده بودند که نسبت‌های گرگانی و استرابادی با نامشان همراه بود(.» ۸)

حال در زیر به ارائه دلایلی می‌پردازیم که اشاره به حضور تسنن، تشیع امامیه و نیز شیعه زیدیه در منطقه استراباد و گرگان دارند.

تسنن

این مذهب در هر سه جا، یعنی طبرستان، گرگان و استراباد پیروان خاص خود را داشت که در منابع تاریخی بدان‌ها اشاره شده است. یکی از این منابع احسن التفاسیم فی معرفة الاقالیم متعلق به ابومحمد مقدسی است که در سال ۳۷۵ ه ق نوشته شده. در این کتاب هر چند به شیعیان هم اشاراتی دارد، اما در باره پیروان مذهب تسنن نوشته است «... مردم قومس (دامغان)، جرجان و برخی طبری‌ها حنفی و بیشتر حنبلی و شافعی هستند... نجاریه (شعبه‌ای دیگر از تسنن) در جرجان فراوان و کرامیه (شعبه‌ای دیگر از تسنن) هم در جرجان و بیار (بیارجمند) و جبال طبرستان خانقاه‌هایی دارند... در نواحی جرجان مسجدی است از اصحاب حدیث و سایر مساجد از اصحاب ابوحنیفه یا اصحاب رأی هستند». (۹)

یکی دیگر از منابع مهم که می‌توان در این حوزه از آن بهره گرفت تاریخ جرجان اثر ابن سهمی جرجانی است. وی از بین هزار و صد و نود و چهار شخصیت فقیه، مفسر، متکلم و... از قرون اولیه هجری تا عهد خودش (اوایل قرن ۶ ه) نام برده که تعداد قابل توجهی از آن‌ها از اصحاب رأی، سنی‌ها و طرفداران ابوحنیفه بوده‌اند. (۱۰)

به طور کلی در قرن ۳ و ۴ ه، یعنی دو قرنی که علویان زیدی در طبرستان حکومت و فعالیت شدید شیعی (از نوع زیدی) داشتند، از آمل تا ساری تفکر شیعی غالب بود، ولی هر چه فضا به سوی شرق طبرستان یعنی استراباد و مخصوصاً گرگان کشیده شد عقاید تسنن غلبه می‌یافت. این مورد دو علت شاخص داشت، یکی

آنکه زیدیان علوی با توجه به ارسال مُبلّغ و داعی به استراباد و گرگان و نیز حضور منقطع آن‌ها در این دو شهر، طاهریان و سامانیان سنی‌مذهب تسلط و حکمرانی بیشتری بر این دو ناحیه داشتند و یا به این دو شهر توجه و حساسیت زیادی نشان می‌دادند. در مورد ساری ابن سهمی جرجانی مطلب جالبی نوشته که متن بر گردان آن از عربی به فارسی چنین است: «ابوالحسن علی بن احمد استرابادی از فقهای سنی‌مذهب (قرن ۳ ه) برای مدتی در ساری اقامت گزید؛ اما چون دید که مردم آن شهر گرایش به شنیدن فضائل حضرت علی دارند و از فضائل سایر خلفا دوری می‌کنند، قهر کرده و آن شهر را به سوی استراباد ترک نمود». (۱۱) ابن سهمی از حدود بیست‌وسه مسجد در شهر جرجان، فقط یک مسجد به نام بنی‌تمیم را متعلق به شیعیان معرفی نموده است. (۱۲) به‌علاوه فهرستی از نام فقها و رجال بزرگ تسنن را در میان افراد معرفی شده توسط وی در این منطقه را می‌توان یافت که در زیر فقط به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- جعفر بن احمد بن بهرام باهلی ملقب به ابوحنیفه شهید استرابادی از فقهای سنی که در چند صفحه پیش او را معرفی کردیم. (۱۳)

۲- احمد بن عمران لیموسکی از اصحاب اهل رای که مذهب تسنن داشت. (۱۴) لازم به ذکر است که لیموسک نام روستایی بود که هم اکنون لمسک خوانده می‌شود و در هشت کیلومتری غرب شهر گرگان فعلی قرار دارد.

۳- ابراهیم بن مطرف بن علی بن حمید استرابادی از فقهای شافعی که در سال ۲۴۹ در استراباد درگذشت. (۱۵)

۴- ابوالحسن علی بن احمد بن عمرو طبری، فقیهِ طرفدارِ مذهب ابوحنیفه ساکن جرجان که از ابوسعید عدوی روایت می‌کرد. (۱۶)

۵- اسحاق بن موسی بن عبدالرحمان بن عبید محمدی استرابادی که کنیه‌اش ابویعقوب و معروف به ابن ابی عمران شافعی از فقهای بزرگ بود. او را اولین کسی دانسته‌اند که کتاب‌های شافعی اهل تسنن را به استراباد آورد. (۱۷)

۶- محمد بن ابی عمران ابو اسحاق بن ابی عمران ابویعقوب شافعی استرابادی که کنیه‌اش ابو زید و معروف به زاهد بود. وی را از افاضل علم حدیث در استراباد و معاصر حسن بن زید دانسته‌اند که در سال ۲۹۳ ه در نیشابور درگذشت. (۱۸)

۷- محمد بن ابراهیم بن مطرف بن محمد بن علی بن حمید مطرفی که کنیه‌اش ابواسحاق استرابادی بود. او در استراباد از پیروان تسنن شافعی محسوب می‌شد که در سال ۲۴۹ ه درگذشت. وی باید پسر فرد معرفی شده در شماره سه بوده باشد. برادر وی ابو احمد را هم از امامان شافعی و قاضی شهر استراباد معرفی کرده‌اند. این خاندان را باید از جمله خانواده‌های بزرگ علمی این منطقه دانست. (۱۹)

۸- ابوجعفر کمیل بن جعفر بن کمیل فقیه جرجانی بکرآبادی از اصحاب ابوحنیفه که در سال ۳۳۶ درگذشت. او مدتی رئیس پیروان مذهب حنیفه در جرجان بود. (۲۰)

۹- ابوبکر اسماعیلی و پسرش ابوسعد و نیز چند تن از افراد خانواده وی که شهره آفاق بودند. این خاندان از برجسته‌ترین خانواده‌های علمی جرجان در قرن ۴ و ۵ ه به‌شمار می‌رفتند که: «پیرو مذهب تسننِ شافعی بوده و شاگردان بسیاری از مناطق مختلف مثل جرجان، طبرستان، استراباد و...در حلقه درس آن‌ها تربیت

شده بودند. ابوسعد در ۱۵ ربیع‌الاول سال ۳۹۶ درگذشت و برادرش ابونصر بر جنازه‌اش نماز خواند». از این خاندان تعداد زیادی به مناصب دینی، قضاوت و ریاست شهر گرگان برگزیده شدند. ابن سهمی حدود پانزده تن از افراد برجسته این خاندان را نام برده است. (۲۱)

۱۰- ابونعیم استرابادی از سنی‌های شافعی و یکی از شخصیت‌های بسیار برجسته قرن ۴ ه که خیلی‌ها از قول وی روایت می‌کرده‌اند. وی در سال ۲۴۲ متولد و در سال ۳۲۳ ه در استراباد درگذشت. ابن سهمی نام تعداد زیادی از این راویان را ثبت نموده است. ابوعلی حافظ او را از افراد بی‌نظیر در خراسان معرفی کرده است. (۲۲)

۱۱- ابویعقوب اسحاق بن عبدالله فقیه اصحاب رأی ابوحنیفه که مدتی رئیس همین مذهب در منطقه جرجان بود. وی در سال ۳۹۶ ه درگذشت. (۲۳)

۱۲- ابوعبدالله حسین بن حسن بن محمد فقیه شافعی که در سال ۳۳۸ متولد شده بود. وی چندین سال مسئولیت و ریاست اصحاب حدیث بخارا را در اختیار داشت. (۲۴)

۱۳- قاسم بن عوف شیبانی خوازی استرابادی که در روستای خواز استراباد متولد و از اصحاب ابوحنیفه بود. (۲۵)

۱۴- احمد بن داوود بن سعید فزاری گرگانی از محدثان سنی مذهب که پس از گرویدن به تشیع، به امر محمد بن طاهر هزار ضربه شلاق به او زده و پایش را بریدند و سپس در سال ۲۵۴ او را کشتند. (۲۶)

۱۵- عبدالله بن عدی بن عبدالله مبارک گرگانی معروف به ابن عدی و ابی قطان از محدثان بزرگ سنی مذهب که در سال ۲۷۷ ه در گرگان متولد شده و در سال ۳۶۵ هم در گذشت. او مسافرت به مصر، شام، عراق، دمشق، کوفه، بصره، سمرقند و حجاز داشت. در محفل و حلقه‌های درسی وی شاگردان بزرگی پرورش یافتند، از جمله ابوالعباس بن عُقده، حمزه بن یوسف سهمی جرجانی بود. (۲۷)

۱۶- حمزه بن ابن سهمی جرجانی معروف به ابن سهمی جرجانی، مؤلف کتاب تاریخ جرجان یا همان معرفة علما اهل جرجان بود که از او و کتابش در این کتاب حاضر زیاد یاد نموده‌ایم. وی در سال ۳۴۵ در جرجان متولد شده بود. ابن اثیر در تاریخ خود از وی یاد کرده است. او نیز از شخصیت‌های معروف و برجسته سنی مذهبِ جرجان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود. (۲۸)

۱۷- قاضی ابوبکر خطیب شالیخی گرگانی از شخصیت‌های سنی معروف اواخر قرن ۴ ه که مناصب قضاوت، خطابت و مفتی شهر را بر عهده داشته است. ابن فندق نوشته که وی به همراه ابن سهمی جرجانی عضو هیئتی (دیپلماتیک) بودند که منوچهر بن قابوس حاکم دیلمی و زیاری گرگان آن‌ها را نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور فرستاده بود. (۲۹)

۱۸- عبدالقاهر گرگانی که در سال ۴۰۰ در گورسرخ جرجان متولد شد. او را عده‌ای از سنی‌های شافعی و برخی حنفی معرفی کرده‌اند. به‌علاوه وی را پدر علم بلاغت و معانی بیان نیز برشمرده‌اند. کتب معروف او دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه، الجمل (معروف به جرجانیه) و عوامل که این آخری یکی از مهمترین کتب

درسی ایران در طول چندین قرن بوده است. (۳۰)

البته این فهرست بسیار طولانی است که نگارنده در اینجا فقط به‌خاطر مستدل نمودن استدلال‌های خویش به همین چند نفر اکتفا می‌کند اما در پایان به دو نکته درخور توجه اشاره می‌شود. نخست آنکه بعد از مرگ سلطان سنجر سلجوقی، مسئله شیعه و سنی در قرن ۶ ه ق در حدی از یک توازن رسیده بودند، که هیچ‌یک از آنها قدرت غالب آمدن و سرکوب دیگری را نداشت اما جدال بین آنها بسیار طولانی و مشکل‌ساز شده بود، طوری که برخی از منابع نوشته‌اند که یکبار به‌خاطر خطرناک شدن اوضاع، اسپهبد مقتدری همچون شاه غازی رستم را مجبور کرد خود شخصاً به استراباد بیاید و آبی بر این آتش شعله کشیده بپاشد۳۱(.) دوم آنکه یک تفکر جالب مبتنی بر شیعه و سنی تواماً بعدها در قرن ۸ و ۹ ه در بین برخی از شخصیت‌ها و متفکرین از جمله در گرگان و استراباد هم دیده می‌شد؛ مثلا در اواخر قرن ۹ ه احمد بن تاج‌الدین استرابادی کتاب «آثار احمدی» خود را بر همین سیاق و دیدگاه نگاشت. یعنی هم از خلفا به نیکی یاد شده و هم شرح حال امامان را نیز به تفضیل آورده است؛ (۳۲) البته این گونه عقاید به آرا شیعیان زیدیه در باب خلفا و امامان نزدیک بود. شاید چنین افرادی گوشهٔ چشمی به عقاید زیدیان داشتند و هنوز بخشی از آن‌ها را منطقی تلقی می‌کردند. در صفحات بعد در زمان شرح عقاید زیدیان، به این آراء اشاره شده است.

تشیع

همان گونه که در صفحات پیشین ذکر گردید، از شیعه امامیه در قرون ۱ و ۲ ه ق در طبرستان، گرگان و استراباد اخبار و گزارشات مستند و قابل اعتنایی وجود ندارد، غیر از آنکه به طور پراکنده اشاره شده نوادگان یا اصحاب امامان شیعه، مهاجرت و یا گذری بر این نواحی داشته‌اند. مثل آمدن محمد دیباج به جرجان در سال ۲۰۳ ه به همراه مأمون که در همین جا هم در گذشت و در محلی که امروزه «آق امام» خوانده می‌شود، به خاک سپرده شد. تعدادی از این گزارشات هم مبانی علمی و تاریخی درست و مستندی ندارند اما از اواسط قرن ۳ ه، یعنی با تشکیل حکومت شیعیان زیدی در طبرستان که دایره حکمروایی‌شان به دیلمان، گرگان و استراباد هم کشیده شد، به تدریج، چه با آنانی که توسط داعیان زیدی به تشیع گرویدند و چه طالبیان و ساداتی که مهاجرت کردند و در این نواحی سکنی گزیدند، بر پیروان تشیع (زیدی) افزوده شد. در بخش معرفی سادات‌از قول ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا (مرگ ۴۸۰) نام تعدادی از این سادات و نوادگان امامان شیعه را که به این نواحی پناه آورده بودند، از نظر گذراندیم. (۳۳) به‌علاوه شیعیان اسماعیلی طرفدار حسن صباح هم در این نواحی تبلیغات و فعالیت‌هایی را از خود بروز دادند. در صفحات پیشین و مربوط به معرفی اسماعیلیان، به وجود حلقه تبلیغی آن‌ها در جرجان، حضور خود حسن صباح در جرجان و استراباد و نیز وجود پیروان آنها در این مناطق اشاره کردیم. در سال ۳۷۵ ه هم مقدسی در کتاب خود اشاره به «شیعیان طبرستان و جرجان» کرده بود، یعنی حدوداً صدوبیست سال بعد از تشکیل حکومت زیدیان علوی در طبرستان، گرگان و استراباد توسط حسن بن زید، بنابراین این شیعیان که باید از نوع مذهب زیدیه آن بوده باشند، در این میان دو شهر استراباد، مخصوصاً گرگان از دو سو تحت فشار مذهبی شدید بودند. از جانب غرب توسط علویان یا شیعیان زیدی

مستقر در طبرستان که داعیانی هم برای تبلیغ به این دو شهر، تا زمانی که آن‌ها را در تصرف داشتند، می‌فرستادند. دوم از سوی عمال خلفا و حکومت‌های طاهری و سپس سامانی که سنی‌مذهب بودند.

اما در قرن سوم و مخصوصاً چهارم ه ق به خوبی می‌شد حضور شیعیان را از دیلمستان تا طبرستان و استراباد و گرگان مشاهده نمود که نجاشی نام گروهی از شخصیت‌های شاخص آنها را ذکر کرده است. به همین دلیل ما هم در زیر به معرفی تعدادی از رجال این مذهب از قرن سوم ه به بعد می‌پردازیم:

۱- ابوالحسن علوی حسنی در قرن سوم ه «مجلس املایی» در حلقه درسی خود در مسجد جرجان داشت که هزار روات در آن حاضر می‌شدند و دو معید درس را برای انبوه دانش پژوهان تکرار می‌کردند. لازم به ذکر است که به نوشته ابن سهمی جرجانی‌اولین مسجد در این شهر توسط ابو عبدالله کرز بن وبره حارثی کوفی در سال ۹۸ ه که به همراه یزید بن مهلب به این ناحیه آمده بود، در سمت سلیمان آبادِ جرجان ساخته شد. این مسجد تا سال ۴۰۰ ه هنوز در کنار قبر سازنده دیده می‌شد و ابن سهمی خود آن را دیده بود. (۳۴)

۲- ابوجعفر علی بن عبدک معروف به ابوجعفر محمد گرگانی از متکلمان بزرگ اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم ه که شیخ طوسی وی را مؤلف «تفسیر بزرگ» معرفی کرده است. او در علم کلام به ویژه مبحث امامت مرجع افاضل عهد خود بود. مهمترین کتاب‌های او عبارت بودند از: رد علی اسماعیلیه، جامع کبیر و شرح جامع صغیر. وی پسری هم به نام محمد بن ابوجعفر علی داشته که نجاشی و طوسی او را فقیه و متکلم معرفی کرده‌اند. (۳۵)

۳- ابوالحسن علی بن احمد جرجانی، شاعری شیعه و از یاران صاحب بن عباد که ثعالبی تعدادی از اشعار وی در باره عید غدیر و امام حسین را ثبت کرده است. وی در سال ۴۰۰ ه درگذشت. (۳۶)

۴- ابوالعباس احمد بن محمد بن علویه الرزاز جرجانی از محدثان شیعه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم ه که در سال ۳۲۴ درگذشت. (۳۷)

۵- عبدالرشید بن حسین بن محمد بن استرابادی مؤلف کتاب «مناقب النبی و الائمه» که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم ه می‌زیست. (۳۸)

۶- احمد بن محمد بن احمد ابوعلی جرجانی که سال‌ها در مصر هم زندگی کرد. (۳۹)

۷- ابویحیی احمد بن داوود جرجانی که کتاب‌های زیادی در رد بر حشویه نوشت. مثل خلافت عمر به روایت اهل الحشو و چند کتاب دیگر. شیخ طوسی نوشته است که گروهی از محدثان جرجان بر ضد او نزد محمد بن طاهر بن عبدالله سعایت کردند که وی به عمر توهین کرده است. او هم دستور داده بود زبان و دست و پاهای وی را ببرند که به دلایلی از این کار صرف‌نظر کردند. (۴۰)

۸- محمد بن احمد جرجانی وراق که در نیمه اول قرن چهارم ه می‌زیست. مرزبانی نوشته است که وی اشعاری در مدح طالبین داشت. (۴۱)

۹- محمد بن جعفر علوی که عبدالوهاب بن علی بن عمران جرجانی از او روایت می‌کرد. (۴۲)

۱۰- علی بن محمد بن ابی زید بن ابی یحیی فصیحی استرابادی که در علم نحو استاد و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می‌کرد اما او را متهم به تشیع و اخراجش

کردند. (۴۳)

۱۱- ابوسعید مسعود بن محمد بن حسن جرجانی قاضی و فقیه شیعی قرن ۵ ه که مؤلف کتاب «شواهد التنزیل» چند بار روایات او را در باب فضائل حضرت علی آورده است. (۴۴)

۱۲- محمد بن شرفشاه علوی حسینی استرابادی که در قرن ششم می‌زیست. پسر وی ابوالفضائل رکن‌الدین محمد حسن استرابادی هم از متکلمان قرن هفتم ه و همکار خواجه نصیرالدین طوسی در رصد خانه مراغه بود. (۴۵)

۱۳- اسماعیل جرجانی علوی حسینی پزشک معروف قرن ششم ه در دربار خوارزمشاهیان و صاحب کتاب معروف «ذخیره خوارزمشاهی» که برخی هم او را سنی‌مذهب دانسته‌اند. (۴۶)

۱۴- ابوهاشم علوی زیدی جرجانی که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم ه در منطقه دیلمان به امامت زیدیان هم بر گزیده شده بود. در صفحات قبل ذکر کردیم که به‌خاطر فعالیت‌شدید ضد اسماعیلی و توهین به رهبر وقت آنان بزرگ امید رودباری، او را در نبردی سخت شکست داده و بعد به قتل رساندند. (۴۷)

۱۵- موفق‌الدین حسین بن فتح واعظ بکرآبادی جرجانی، فقیهی شیعه که مدتی شاگرد ابوعلی طوسی و شیخ طوسی و نیز خود مدتی استاد سدیدالدین محمود حمصی بود. (۴۸)

۱۶- نجیب‌الدین ابوطالب یحیی بن علی بن محمد مقری استرابادی مؤلف کتاب‌الافاده» و چند کتاب دیگر که مؤلف کتاب فضائح الروافض او را در ردیف بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ صدوق قرار داده است. (۴۹)

۱۷- غیاث‌الدین استرابادی، احمد بن جرجانی و ابوهیثم احمد بن حسن گرگانی از شعرای قرن چهارم و پنجم ه که این سومی قصیده‌ای در باب مسائل اعتقادی اسماعیلیان داشت که معروف بوده و ناصر خسرو به شرح آن پرداخته بود. این سه تن همگی از شیعیان اسماعیلی طرفدار حسن صباح (اسماعیلیان نزاری) بودند. غیر از این سه نفر، عده‌ای دیگر را در بخش معرفی اسماعیلیان در صفحات پیشین، از نظر گذرانده‌ایم.

غیر از فهرست بلندبالا از نام رجال شیعی از قرن سوم ه به بعد، مستندیات دیگری هم درباره حضور شیعیان در این نواحی بعد از قرن سوم ه وجود دارند؛ مثلا منقبت‌خوان‌هایی که در این نقاط وجود داشتند. عبدالجلیل قزوینی از شخصی به نام ابوطالب مناقب‌خوان نام می‌برد که چندین دهه در ری، قم، آبه، نیشابور، سبزوار، جرجان، طبرستان و استراباد مناقب و فضیلت می‌خواند. (۵۰) لازم به ذکر است که منقبت‌خوانی، خوانش اشعاری بود از نوع مدیحه‌سرایی که در وصف حضرت علی از همین قرون پنج و شش ه در محل تجمع مردم از جمله در بازارها و میادین خوانده می‌شد. در مقابل سنی‌ها هم فضائل‌خوانی داشتند که در بعضی از موارد در وصف رستم، اسفندیار، زال و... بود.

این عبدالجلیل که کتاب خود را در قرن ششم ه نوشته بود، همچنین از شهرهای شیعه‌نشین این‌چنین یاد کرده است: «... حلب، حران، کوفه، کرخِ بغداد،

مشهدالرضا، قم، کاشان، آوه، سبزوار، گرگان، استراباد، دهستان، جربادقان، همه بلاد مازندران و طبرستان، ری، بخشی از قزوین و خرقان شیعه و امامتی هستند». (۵۱) از نشانه‌های دیگر حضور شیعیان در طبرستان و گرگان که قبلا هم به آن اشاره کرده‌ایم، وجود رسالاتی مثل «مسائل المازندرانیه»، «مسائل الجرجانیه» و «جوابات اهل جرجان فی تحریم الفقاع» متعلق به شیخ مفید بودند که در جواب عده‌ای از مردم این نواحی به رشته تحریر درآمده بودند. به‌علاوه عین همین رسالات را هم سید مرتضی به نام‌های «مسائل الطبریه» و «مسائل الجرجانیه» نوشته بود. (۵۲)

یک مورد شاخص دیگر آنکه ابن اثیر به واقعه‌ای در سال ۵۵۴ ه ق در استراباد اشاره می‌کند که بین شیعیان و شافعی‌های سنی مذهب اتفاق افتاده بود. ماجرا از این قرار بود که امام محمد هروی به استراباد آمد و مجلس وعظی را تشکیل داد که موجب غوغا و فتنه بزرگی بین شیعیان و شافعیان شد. در این غوغا شیعیان غالب آمدند و تعدادی از شافعیان کشته شدند. به‌علاوه قاضی شهر هم مجروح شد و خانه‌اش به تاراج رفت. (۵۳)

همچنین به حضور شیعیان اسماعیلی نیز در استراباد و جرجان در قرون ۳ و ۴ ه و حتی حضور خود حسن صباح هم در این شهرها در صفحات مربوط به معرفی اسماعیلیان اشاره کردیم؛ و نیز تأکید شد که شیعیان اسماعیلی در این شهر؛ انجمن وحلقه ویژه تبلیغی داشتند؛ اما مورد بسیار بااهمیتی که باید بدان پرداخته شود، استحاله شیعیان زیدی و تعداد اندکی از اسماعیلیان از حدود قرن ششم به بعد در میان شیعیان امامیه از دیلمستان و طبرستان تا استراباد و گرگان بوده است. این روند تغییر، تبدیل و مستحیل شدن در قرن هشتم و نهم ه افزایش شدید یافت و در قرن دهم ه، یعنی در دوران صفویان به اوج خود رسید. این استحاله

که به احتمال زیاد با نوعی تضییقات و فشارهای محسوس و نامحسوس علیه زیدیان همراه بود، برای ایجاد حکومت مقتدر و متمرکز صفوی و هیبت و اقتدار سلاطین اولیه آنها، لازم می‌نمود. به‌ویژه آنکه دشمن سنی و مزاحمی همچون ازبکان و ترکمانان در سرحدات شرقی و مخصوصاً عثمانی‌های سنی‌مذهب را هم در مرزهای غربی داشتند. در زیر به چند عامل و واقعه‌ای که به این تغییر و استحاله انجامید، اشاره می‌کنیم.

ابن اسفندیار در باره وقایع اواخر قرن ۶ ه ق نوشته است: «اظهار مذهب امامیه به‌وسیله شرف‌الدین (برادر سید رکن‌الدین حاکم ساری) و بطلان مذهب زیدیه قوت گرفت». رابینو هم با درایت به این موضوع اشاره کرده و نوشته است: «... هر چند گروه زیدیان هم مخصوصاً در تنکابن وجود داشتند، اما در عهد صفوی بود که مذهب امامیه در مازندران (و استراباد) عمومیت یافت». (۵۴) وی در ادامه مطالب خود، قبر این سید رکن‌الدین را در مدرسه سید امام خطیب در مقابل «مشهدسر» معرفی کرده است.

قاضی نورالله شوشتری می‌نویسد: «در لاهیجان (و دیلمان) اهالی از زمان ناصرالحق که باعث اسلام ایشان بود تا ظهور پادشاه صاحبقران مغفور (شاه اسماعیل صفوی) زیدیه جارودیه بودند اما بعد از آن سلاطین اکثر اهالی به فرقه امامیه درآمدند». (۵۵)

کیائیان شیعه که در گیلان از سال ۷۶۹ تا ۱۰۰۰ ه ق حکم راندند، تعدادی از آنها مذهب زیدیه داشتند؛ مثل سلطان احمدخان که پس از مرگ میرزا علی کیا به سلطانیه نزد شاه اسماعیل رفت و از طرف وی منطقه‌ای از آستارا تا استراباد را به او سپردند. سپس نزد شاه طهماسب به قزوین رفت و از مذهب زیدیه دست

کشید و به امامیه گروید. این چنین افرادی به‌خاطر حفظ منافع و مناصبشان به راحتی تغییر مذهب می‌دادند. (۵۶) همان‌گونه که حکام طاهری و سامانی پذیرفتن مذهب دولتی و رسمی خلفا، یعنی تسنن را به همین جهت پذیرفته بودند.

علویان زیدی در استراباد و گرگان

با تشکیل حکومت شیعی زیدی در طبرستان، به چند دلیل عمده دایره گسترش آئین آن‌ها به استراباد و گرگان هم کشیده شد:

الف): فتح چند باره این ایالت و مخصوصاً دو شهر عمده آن یعنی استراباد و گرگان که در زمان شرح وقایع حکمرانان زیدی این حکومت، به آن‌ها اشاره شد.

ب): حضور داعیان و مبلغان زیدی و حتی رجال برجسته آن‌ها همچون محمد بن زید (برادر حسن بن زید) که مدت‌ها در گرگان زیست و حکمرانی استراباد و گرگان (جرجان) را نیز بر عهده داشت. وی قطعاً در این دو شهر بساط تبلیغ آئین زیدیه را هم پهن کرده بود. دیگری ناطق بالحق که چند صباحی در گرگان به تدریس و تبلیغ در مدارس این شهر می‌پرداخت. وی نیز همچون محمد بن زید بعدها برای مدتی عنان حکومت زیدیان را مخصوصاً در خطه دیلمستان در دست داشت.

پ): وجود مکان‌ها و روستاهایی که در طول هزار سال بعد از عهد زیدیانِ علوی، هنوز پیشوند و پسوند علوی، سادات و سید را دارا هستند. هر چند این استدلال در مورد شیعیان و سادات مرعشی و امامیه هم می‌تواند مصداق پیدا کند. علوی کلاته (آلو کلای کنونی) بازمانده همان دوران است؛ و یا مردم روستای استون آباد همگی خود را سید علوی می‌شناسند. در این باب در جای خود به‌اندازه کافی توضیح داده‌ایم.

ت): وجود رجال برجسته اهل علم و ادب با گرایش زیدی هم نشان از حضور این آئین در این نواحی داشته است. بدین جهت به معرفی تعدادی از آنها در زیر

می‌پردازیم:

۱- عبدالله بکرآبادی (جرجانی) فرزند عیسی که در محله بزرگ شهر جرجان می‌زیست و امامت زیدیان این سامان را برای مدتی بر عهده داشت. (۵۷)

۲- ابوعمر استرابادی از مشاهیر قرن سوم ه که او را از یاران، نزدیکان و برخی هم اخبارگوی محمد بن زید نیز دانسته‌اند که اخبار بنی‌عباس را برایش نقل می‌کرد. (۵۸)

۳- ابوعبدالله محمد بن مملک اصفهانی از متکلمان شیعی زیدی قرن چهارم ه که اصلش از جرجان بود ولی بعد به اصفهان کوچید. نجاشی و طوسی از او با تعبیر «جلیل فی اصحابنا. عظیم القدر و المنزله» یاد کرده‌اند. برخی نوشته‌اند که وی بعدها به شیعه امامیه گروید. (۵۹)

۴- ظفر بن داعی بن محمد بن حسن علوی استرابادی که در قرن چهارم و پنجم ه از امامان زیدی این ناحیه به‌شمار می‌رفت. (۶۰)

۵- سید ابوهاشم زیدی گرگانی از رجال و افاضل قرن پنجم و ششم ه که زعامت زیدیان حتی در طبرستان را بر عهده داشت. خواجه رشیدالدین فضل الله نام او را در فهرست کسانی آورده که در جمادی الاخر سال ۵۲۶ به‌وسیله فدائیان اسماعیلی به قتل رسید. (۶۱) وی را در بخش مربوط به معرفی اسماعیلیان به طور کامل شناسانده‌ایم.

۶- الموفق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی از فقهای زیدی که یکی از کتاب‌های وی «اعتبار و سلوةالعارفین» نام داشت. احمد بنداری در کتاب «تراجم

الرجال» او را به همراه پسرش مرشد بالله جزو «ائمه خمسه زیدی» یا پنج امام زیدیان معرفی کرده است. سه تن دیگر عبارت بوده‌اند از محمد بن منصور مرادی، ابوالحسین هارونی و ابوطالب هارونی. (۶۲)

۷- میر سید شریف‌الدین فرزند تاج‌الدین علی بن مرتضی بن امیر تاج‌الدین علی استرابادی که در سال ۹۱۵ از سوی شاه اسماعیل صفوی به منصب صدارت رسید. او را از جانب پدر از احفاد محمد بن زید دانسته‌اند. نامبرده در جنگ ایران و عثمانی در سال ۹۲۰ ه، به همراه پدر زنش میر عبدالباقی کشته شد. (۶۳)

۸- ابوالمفضّل شیبانی از محدثان شیعی زیدی که در سال ۲۹۷ متولد و در سال ۳۸۷ ه درگذشت. وی در شهرهای مختلف از جمله آمل و گرگان به استماع حدیث پرداخت. «فضائل‌الزید» و «الشافی فی علوم الزیدیه» از جمله کتاب‌های او بودند. (۶۴)

۹- ابوسعید احمد بن محمد معروف به ابن رُمَیح از محدثان و فقهای زیدی قرن چهارم ه که او را اهل نسا معرفی کرده‌اند، اما در چند شهر از جمله جرجان به استماع حدیث پرداخت و سال‌ها نیز در همین شهر زیست. (۶۵)

۱۰- ابوالفرج علی بن حسین بن هندو که در طبرستان متولد شد اما در استراباد زیست و در همان شهر هم به خاک سپرده شد. (۶۶)

۱۱- خاندان «آل استرابادی» مقیم در کربلا که آن‌ها را از ذریعه سید مصطفی دانسته و نسبشان را به زید می‌رسانند. از این خاندان سید حسن نوه سید مصطفی یاد شده تا سال ۱۳۶۶ ه ق در قید حیات بود. (۶۷)

منابع

۱- تاریخ جرجان، ص ۴۷۷

۲- المشتبه، تحقیق البحاری، ص ۴۹۵، به نقل از تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۸

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۲۴ و ۲۱۴ تا ۲۸۹

۴- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۱۸۲ و ۱۸۳

۵- کتاب ماه، شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲

۶- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۴

۷- تاریخ جرجان، صص ۲۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰ و ۲۶۹

۸- تاریخ بیهق، ص ۵۵- تاریخ غزنویان، صص ۱۹۷ و ۱۹۸

۹- احسن التقاسیم، صص ۳۵۸، ۳۶۵ و ۳۵۹

۱۰- تاریخ جرجان، صص ۴۴۱، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۹، ۵۴۲۵۴۱ و ۵۴۴

۱۱- همان، ص ۵۱۶

۱۲- همان، ص ۱۷

۱۳- همان، رقم ۱۰۸۳، ص ۴۷۷

۱۴- همان، ص ۴۶۹

۱۵- همان، ص ۴۷۰

۱۶- همان، ص ۲۷۰

۱۷- همان، صص ۳۱۶، ۳۷۶ و ۴۷۴

۱۸- همان، ص ۴۹۲- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، ص ۸۱

۱۹- همان، صص ۳۱۶، ۳۷۶، ۴۷۴، ۴۹۶ و ۱۰۰

۲۰- همان، ص ۳۱۶- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، ص ۶۸

۲۱- تاریخ جرجان، صص ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۷، ۳۸۵ و ۳۶۶- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴ ص ۴۱۲- غزالی نامه، صص ۱۱۹، ۲۵۱ و ۲۷۷

۲۲- تقویم البلدان، ص ۵۰۵- معجم البلدان، ص ۱۳۱۲- تاریخ جرجان، صص ۹۱ و ۹۳- الکامل، ج ۱۳، ص ۲۷۴

۲۳- همان، ص ۱۲۴

۲۴- همان، ص ۱۵۶

۲۵- مجالس المومنین، ج ۱، ص ۳۳۵- تاریخ علم و ادب گرگان و استراباد، ص ۵۸

۲۶- همان، ج ۱، ص ۴۲۴- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۹

۲۷- ریحانةالادب، ج ۱، ص ۴۰۱- دانشنامه ایران و...، ج ۵، صص ۷۰۳ و ۷۰۴

۲۸- همان، ص ۴۰۱- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۱۸۶- تاریخ علم وادب استراباد و گرگان، صص ۶۳ و ۸۳

۲۹- تاریخ بیهقی، ج ۲، صص ۷۶۶ و ۷۶۷

۳۰- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۲، صص ۳۱۰ تا ۳۱۵- ریحانةالادب، ج ۱، ص ۴۰۱- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، صص ۸۴ و ۸۵

۳۱- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۵، ص ۱۸۴

۳۲- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۸۱۷

۳۳- مهاجران آل ابی طالب، صص ۱۸۷ تا ۱۹۳

۳۴- تاریخ جرجان، صص ۹۱، ۹۲ و ۲۹۵- الکامل، ج ۷، ص ۲۵۵

۳۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۹۶ و ج ۱، ص ۳۴۷- رجال، نجاشی، ص ۳۸۲- الفهرست، طوسی، ص ۱۹۳

۳۶- یتیمةالدهر، ج ۴، ص ۲۶

۳۷- تاریخ جرجان، ص ۳۶

۳۸- ریاض العلما، ج ۳، ص ۱۱۶

۳۹- رجال، نجاشی، ص ۸۶

۴۰- همان، صص ۴۵۴ و ۴۵۵- رجال، طوسی، ص ۴۵۶- الفهرست، طوسی، صص ۳۳ و ۳۴

۴۱- به نقل از: تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۵۸۸

۴۲- تاریخ جرجان، ص ۲۰۶

۴۳- مقالات تاریخی، دفتر سوم و چهارم، صص ۱۸۴ تا ۱۸۷

۴۴- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۶۴

۴۵- مفاخر اسلام، ج ۴، صص ۱۱۴ تا ۱۱۶ و ۱۴۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۱، ص ۳۳۷- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، صص ۱۰۸ و ۱۰۹- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۳، ص ۲۸۹

۴۶- ریحانةالادب، ج ۳، ص ۳۶۴

۴۷- تاریخ اسمعیلیه، صص ۱۶۷، ۲۱۶، ۵۲۶ و ۱۶۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۲۴ و ج ۱، ص ۴۴۷- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۸۳- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۱۶- حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۲۹

۴۸- الفهرست، منتجب‌الدین، صص ۲۸ و ۷۴

۴۹- همان، ص ۱۳۲- النقض، صص ۲۳ و ۲۴

۵۰- النقض، صص ۱۰۹ و ۱۱۰ - تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۵۸۹

۵۱- همان، ص ۴۵۹- همان، ص ۵۸۹

۵۲- رجال، نجاشی، ص ۴۰۲

۵۳- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۹۲

۵۴- مازندران و استرا باد، ص ۴۰

۵۵- مجالس المومنین، ج ۱، ص ۹۶- مجموعه مقالات، دفتر اول و دوم، صص ۲۹۲ و ۲۹۳

۵۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۷۷

۵۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۹۰

۵۸- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۴۷ و ۳۰۸- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۴۳

۵۹- رجال، نجاشی، ص ۳۸۱

۶۰- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۵۹۰

۶۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۴۲ و ۴۴- حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۲۹- راحةالصدور، صص ۱۶۳ و ۱۶۵- جامع التواریخ، قسمت اسماعیلیان و...

صص ۱۴۵ و ۲۱۷- تاریخ اسمعیلیه، صص ۱۶۷ و ۲۱۶

۶۲- کتاب ماه، دین، شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲، ص ۶۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳

۶۳- الذریعه، جزء ۲، ص ۴۸ و ج ۹، ص ۵۲۰، رقم ۲۸۹۷- هفت اقلیم، ج ۱، صص ۱۳۰ و ۲۳۰- اعیان الشیعه، ص ۳۴۰- تکمله الاخبار، ص ۴۸

۶۴- رجال، نجاشی، صص ۳۹ و ۳۹۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۷۹

۶۵- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۹۸- تاریخ جرجان، ص ۱۰۰

۶۶- تاریخ طبرستان، ص ۱۲۵

۶۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۸۷

عقاید و باورهای زیدیه

برای بررسی اعتقادات این فرقه شیعی، باید چند مسئله مهم را مورد توجه و مداقه قرار داد:

۱- در قرون اولیه هجری کشمکش بین نحله‌های فکری مسلمانان به‌تدریج پدیدار شد و احتجاجات مذهبی شدت گرفت؛ همچنین اصطکاک‌ها و تنش‌ها بین اشاعره، معتزله، زنادقه، دهریون و... از یک سو و اختلافات فرق منشعب از شیعه و سنی از سوی دیگر حب و بغض‌ها را به عرضه نبردهای فکری کشاند. این مسائل سبب شدند در بسیاری از متون، در باره اعتقادات فرق و مذاهب گوناگون خلط مبحث شود و بخشی از واقعیت‌ها در سایه ابهام باقی بمانند.

۲- پاره پاره شدن خود مذهب زیدیه نیز سبب بروز تشتت آراء شد، طوری که انشعابات متفرعِ زیدیان گاه در یک مورد فقهی و کلامی اتفاق نظر نداشتند و اختلافات را تا سرحد درگیری‌های فیزیکی و انتقام‌جویانه افزایش می‌دادند. در این مورد اختلاف بین قاسمیه و ناصریه شاخص‌ترین نمونه می‌توانستند باشند. به‌علاوه تأثیرات باورها و خصایص قومی و ملی بر روی احکام و عقاید این نحله، خود بر مشکلات و اختلافات می‌افزود. به همین دلیل پیروان زیدیه در دیلمستان، طبرستان، عراق، یمن، خراسان و... هر یک ویژگی‌های اقلیمی و آداب و سنن خود را بر باورهای این فرقه افزوده بودند. در این مورد اختلاف بین بعضی از اصول و فروع آئین زیدیان طبرستان و یمن به خوبی قابل مشاهده بودند.

۳- فشار شدید عوامل خلفا و نیز حکومت‌های بومی متمایل به آن‌ها مثل طاهریان و سامانیان سنی‌مذهب بر امامان و پیروان زیدیان در شرایط اجتماعی و سیاسی

مختلف که بر روی آراء و عقاید این‌ها بی‌تأثیر نبوده‌اند.

با این وجود افراد و رجال برجسته‌ای از بین آن‌ها همچون قاسم رسی و سایرین پیدا شدند که سعی کردند عقاید و آراء زیدیان را در حوزه‌های مختلف فقهی، کلامی، اجتهاد و... ساماندهی کنند. به‌طور کلی افراد زیر را می‌توان در این حوزه مؤثر دانست:

الف): خودِ زید که او را اکثراً زیدِ شهید می‌خواندند. وی همان پیشوای اولیه زیدیان محسوب می‌شود که کتاب «المجموع» را مربوط به فتاوای‌اش دانسته‌اند که توسط یکی از اصحابش به نام ابوخالد واسطی روایت می‌شد(.۱)

ب): حسن بن زید پیشوای اصلی زیدیانِ ایران که در طبرستان حکومت زیدی را بنیان گزارد و دامنه پیشوائیش را به دیلمان، گرگان و استراباد هم گسترش داد؛ البته وی به‌خاطر درگیر شدن بر سر مسئله ملک‌داری به مدت بیست سال، که دائماً هم با مخالفان سر سختی مواجه بود، فرصت چندانی برای این کار نیافت.

پ): قاسم رسی پسر ابراهیم طباطبا بن اسماعیل دیباج بن ابراهیم بن حسن بن امام حسن که در سال ۲۴۶ ه درگذشته بود. وی برجسته‌ترین فرد در حوزه یاد شده به‌شمار می‌رود. طوری که اساس و سازمانی را که با تألیفات خود شکل داد و تدوین نمود، پس از وی کسان دیگر فقط به توسعه و تفصیل آن پرداختند. آراء و دیدگاه‌های وی هنوز اعتبار خود را حفظ کرده است. بر این امر تأکید می‌شود که آراء علویان زیدی که او در یمن به‌وجود آورد، در حقیقت ریشه در همین شمال ایران، یعنی طبرستان داشت که به «قاسمیه» معروف شد. (۲)

ت): الاطروش معروف به ناصر کبیر که او نیز اقداماتی در حیطه عقاید و احکام زیدیان در زمان حضور در دیلمان انجام داد که پیروانش به «ناصریه» معروف شدند.

رجال علمی و متفکران دیگری هم هر یک به سهم خود تلاش و زحمت‌هایی را برای ارتقاء و نیز سامان‌بخشی به عقاید زیدی متحمل شدند که در صفحات بعدی، در زمان معرفی رجال و بزرگان علمی زیدیه و کتب آنها، تعدادی بیشتری شناسانده خواهند شد. فقط در اینجا به یک مورد به عنوان نمونه اشاره می‌شد. امام مهدی احمد (۸۴۰-۷۷۵ ه ق) فرزند یحیی ملقب به المهدی لدین الله که از ائمه زیدیان در یمن بود، نگاشته‌ای جامع و دایرةالمعارف‌گونه در نُه جلد به نام «غایات الافکار و نهایات الانظار» از خود به یادگار گذاشت که هر کدام در مورد علوم خاصی است. او در این کتب به طور مبسوط به عقاید زیدیه پرداخته و اصول و فروع آن‌ها را بیان می‌کند. استفاده از این اثر جامع در یمن رواج فراوان دارد. (۳)

شاید به خاطر همین تلاش‌ها بود که مذهب زیدیه را در مقاطعی خاص از حیات اجتماعی‌شان به مثابه مذهب پنجم در کنار مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت پذیرفتند. در اواخر عهد سلجوقیان، زیدیان در مکه در ردیف اهل سنت و جماعت نماز می‌گذاردند. حال به معرفی شاخص‌ترین عقاید و آراء زیدیه می‌پردازیم.

امامت: پس از فوت پیامبر، مسئله جانشینی او یکی از مهم‌ترین مسائلی شد که باعث تنش، اختلافات و درگیری‌های طولانی نه تنها بین شیعه و سنی، بلکه در بین فرقه‌های خُرد و کلان دیگری هم شد. پس از فوت پیامبر اصحاب در محل سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند تا پیشوای خود را انتخاب کنند. از همین جا ابتدا اولین

اختلافات بین مهاجرین و انصارآغاز شد. سپس در اوج کشمکش‌ها ابوبکر به خلافت رسید. بعد از وی عمر، عثمان و علی به خلافت رسیدند که وقایع مربوط به هر کدام را در صفحات دیگر به طور مختصر از نظر گذرانده‌ایم.

مذهب شیعه در واقع بر آمده از درون همین جریان انتخاب شدن جانشینی و امامت بود. شیعیان با استناد به واقعه غدیر خم در سفر حجةالوداع پیامبر که معتقدند علی را به جانشینی خود برگزید، به تدریج در برابر خلفا قرار گرفتند و دست به قیام‌های متعدد در برابر بنی‌امیه و بنی‌عباس زدند. زیدیان یکی از برجسته‌ترین فِرَق شیعه قیام‌کننده محسوب می‌شدند. علویان قدرت سیاسی خلفا را فاقد مشروعیت دینی و شرعی‌دانستند.

به طور کلی امویان به رهبری معاویه پسر ابوسفیان به بهانه خونخواهی عثمان دست به شورش علیه حضرت علی زدند و حتی او را مسئول قتل عثمان معرفی کردند. جنگ‌های جمل، و صفین و... و برآمدن خوارج، همه زائیده همین وقایع محسوب می‌شدند.

پس از حادثه کربلا در سال ۶۱ ه ق، امویان به طور کامل قدرت سیاسی را در دست گرفته بودند. در دوران این خلفا، شیعیان (امامیه) از علی بن حسین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق پیروی می‌کردند اما در این مقطع بار دیگر انشعاب و انشقاق در بین شیعیان به‌وجود آمد. پیدایش کیسانیه از جمله این انشعاب‌هاست که معتقد بودند پس از امام حسین برادرش محمد حنفیه (مرگ ۸۰ ه) امام است؛ و دیگری ظهور زیدیه بود که پس از امام زین العابدین به امامت فرزندش زید اعتقاد داشتند. این عده به طور شاخص معتقد بودند که امامت منحصراً متعلق به اولاد فاطمه است و غیر آن جایز نیست؛ اما چنین امامی هم باید

شجاع، سخی و مدعی امامت بوده و خروج نماید، خواه می‌خواهد از فرزندان حسن باشد یا حسین. (۴) در این میان زید اولین کسی بود که از میان خاندان علی بعد از واقعه کربلا بر علیه خلفا (هشام بن عبدالملک) قیام کرد. از این زمان به بعد هم عمدتآ جنبش‌ها و قیام‌های علوی تعلق خاطر به شیعه زیدیه داشت (۵)و رنگ انقلابی‌گری و رادیکالیسم به خود گرفت. پس از زید، زیدیان به امامت فرزندش یحیی بن زید روی آوردند یعنی همان کسی که در خراسان قیام کرد و کشته شد و در جوزجان به خاک سپرده شد اما بعدهابه اشتباه گنبد و بارگاهی را در جرجان (گرگان) به خاطر تشابه اسمی، منتسب به وی نمودند.

ابن خلدون درباره چگونگی جانشینی بعد از زید توسط شیعیان زیدی، چنین نوشته است: «زیدیان گویند امامت از طریق انتخاب خداوندان (شورایی از بزرگان مسلمان) حل و عقد تعیین می‌شود نه از راه نص. از این رو معتقد به امامت علی و بعد از وی به حسن، حسین، زین العابدین و آنگاه پسر وی زید هستند. آن‌ها زید را بنیانگذار این مذهب می‌دانند که در کوفه قیام کرد و مردم را به امامت خویش خواند، اما در کناسه به دار آویخته شد. زیدیان بعد از او به پسرش یحیی قائل‌اند که به خراسان رفت و در گوزگان (جوزجان) کشته شد. وی وصیت کرده بود پس از مرگش امامت به محمد بن عبدالله حسن بن حسن سبط ملقب به نفس زکیه برسد. بدین جهت او هم در حجاز قیام کرد و معروف به المهدی شد اما منصور خلیفه او را کشت. نفس زکیه هم برادر خود ابراهیم را به جانشینی انتخاب کرده بود. ابراهیم در بصره به همراه عیسی بن زید خروج کرد، اما منصور آنها را هم شکست داد و کشت... گروهی از زیدیان راه دیگری رفته و معتقد شدند که امامت پس از نفس زکیه به محمد بن قاسم بن علی بن عمر برادر زید بن علی می‌رسد؛ اما محمد بن قاسم هم در طالقان قیام کرد که بلادرنگ دستگیر و او را نزد خلیفه معتصم فرستادند و او را زندانی کردند تا مرد... دسته دیگر از زیدیان گفتند امامت پس از یحیی بن زید به برادر او عیسی می‌رسد که در قیام ابراهیم بن عبدالله بر

ضد منصور با وی همراه گردیده بود. این گروه امامت را پس از عیسی به اعقاب او اختصاص دادند و داعی الزنج به وی منتسب است... و جمعی دیگر از زیدیان بر آن شدند که امام بعد از نفس زکیه به برادرش ادریس رسیده که او به مغرب گریخت...». (۶) به تعبیر دیگر نخستین ائمه زیدیان به ترتیب علی، حسن، حسین، زید بن علی، یحیی و سپس سه برادرش عبدالله‌ابراهیم و یحیی بودند که این یکی آخری یعنی یحیی بعدها به دیلم رفت. (۷)

عبدالجلیل رازی زیدیه را بدین گونه معرفی کرده است: «زیدیان طایفه‌ای مسلمان از امت محمدند که به عدل، توحید خدا و عصمت انبیا معترف باشند. بعد از مصطفی پیامبر علی را امام به حق دانند و نص خفی گویند. معصوم دانند علی، حسن، حسین، زین العابدین را. امامت را در زید بن علی دانند. بیشتر فقه ایشان فقه ابوحنیفه باشد و ایشان را اجتهادی موافق مذهب فرقین است. آنها قیاس در مسائل تفریعات را بر خلاف مذهب شیعه روا دارند». (۸)

اما این‌که موضوع نص در حوزه امامت چه بود، در زمان ذکر مسائل در صفحات بعد، به دفعات به آن‌ها اشاره خواهد شد. قائلین به نص آن را بر دو نوع برشمرده بودند:

۱- نص جلی: یعنی کسانی که معتقد به «تعیین آشکار» شدند و می‌گفتند پیامبر با نص جلی و آشکار در روز غدیرخم علی را به امامت برگزید و او را جانشین خود نمود.

۲- نص خفی: که زیدیان به آن اعتقاد داشتند. آنها معتقد بودند که نصی را که پیامبر در باره علی به کار برد، نص خفی بود، یعنی تعیین جانشین به صورت پنهان و

نا آشکار. زیرا پیامبر بر اساس مصالحی امامت علی را به‌طور پنهان به بعضی از صحابه گفته بود. (۹) زید معتقد بود که برای کسب مقام خلافت هیچ نیازی نیست که خلیفه فاضل‌ترین مردم باشد و همچنین خلافت نباید به ارث به کسی برسد. از این رو وی با پذیرفتن خلافت ابوبکر و عمر منکر وجود نص در مورد خلافت علی از سوی پیامبر بود. به‌علاوه بر این استدلال‌های زید مسئله انتصاب امامان به امامت را از طرف امام قبل (توارث در امامت) را نیز رد می‌کرد و این امر مهم را به شورایی از مسلمین واگذار می‌نمود. این مسئله باعث اختلاف با برادرش امام محمد باقر هم شده بود؛ همچنین او مسئله معصومیت امامان را نیز نپذیرفته و آنها را نیز مثل مردم عادی در معرض اشتباه و خطا می‌دید. (۱۰)

شهرستانی یکی از رجال شاخص اشعری‌مسلک که در مجلس درس و وعظش در بغداد افراد مهمی می‌نشستند، در سال ۵۲۱ ه ق در باره زیدیان چنین نگاشته است: «بعضی گویند امامت در اولاد حسین است و علی زین العابدین منصوص است به امامت. زیدیه گویند بعد از زین العابدین امامت از زید بوده. مذهب زیدیه آن است که هر کس از نسل فاطمه خروج کند و عالم، زاهد، شجاع، بخشنده و ادعای امامت داشته باشد، مستحق امامت است و واجب الاطاعه. و گفته‌اند که رجوع امامت به اولاد حسن و بعضی از ایشان به همین متوقف شده‌اند... اصول ایشان معتزله است در جمع مسائل الا در مسئله امامت، و زید بن علی شاگرد واصل بن عطا بود». (۱۱)

مسعودی در نیمه اول قرن ۴ ه نوشته بود: «بیشتر پیروان مرجعه، زیدیه جارودیه و سایر فرق زیدیه، راوندیه و چند فرقه دیگر بر این باورند که امامت غیر از افراد

متعلق به قریش روا نیست، چون پیامبر گفته بود امامت در قریش است البته عده‌ای از زیدیان مثل حسن بن صالح بن یحیی و نیز معتزلیان معتقد بودند امامت در قریش و غیر قریش هر دو تواند بود». (۱۲)

ابن ندیم در «الفهرست» خود چنین آورده است: «زیدیه به کسانی گویند که به امامت زید بن علی اعتقاد دارند و پس از او امامت را در فرزندان فاطمه هر کس که باشد می‌دانند، با این شرط که شرایط امامت در او جمع باشد. سفیان بن عیینه، سفیان ثوری و صالح بن حسن از پیروان این مذهب‌اند». (۱۳)

محمد ابو زهره در کتاب «المذاهب الاسلامیه» خود چنین می‌نویسد: «فرقه زیدیه از نظر کثرت اعتدال نزدیک‌ترین فرق شیعه بر آراء اهل جماعت است. آنان امام را به مرتبه پیامبری بالا نمی‌برند، ولی گویند که امام باید مثل سایر مردم، اما برترین ایشان باشد. آنان گویند پیامبر امام و جانشین خود را به وصف تعیین کرد نه به نام که اکثر آن اوصاف در علی بیش از سایرین جمع بود. بعد از علی هم امام باید فاطمی، متقی، آگاه و بخشنده بوده و به نام خود دعوی خروج کند اما تمام این صفات لازم نیست در یک نفر یکجا جمع باشد، بلکه هر کس بیشترین این صفات را داشته باشد، اولی‌تر از بقیه خواهد بود. حتی اگر اهل حل و عقد (شورای مسلمانان) کسی را برگزید که آن صفات را نداشته باشد، امامت دارد. بر همین استدلال آن‌ها امامت شیخین (ابوبکر و عمر) را پذیرفتند و گفتند اگر چه علی افضل صحابه بود، ولی خلافت بنا بر مصلحت به ابوبکر داده شد تا فتنه‌ها تمام و قلوب عامه از کینه پاک گردد». (۱۴)

زیدیان در واقع یک جریان سیاسی رادیکال و عملگرا بودند که همچون خوارج، حشویه، نواصب، مرجئه و محکمه تقیه را نمی‌پذیرفتند. آنها سخت بر این باور

بودند که «قیام‌کنندگان به شمشیر» هستند. برخی معتقدند تبری نجستن زیدیان از ابوبکر و عمر بدان جهت بود که قصد داشتند گرایشات مختلف مذهبی را به خود جذب کنند، به همین جهت هم بود که گروه‌های دیگری از شیعه و سنی مثل معتزله، مرجئه و گاه خوارج در مقاطعی خاص به آن‌ها می‌گرویدند و یا مورد حمایت قرارشان می‌دادند. (۱۵) اما یک نکته منفی هم داشت، و آن اینکه بیشتر شیعیان از خود زید حمایت نکردند. همین عدم حمایت شیعیان را عبدالله بن معاویه از نوادگان جعفر بن ابی‌طالب هم تجربه کرده بود. وی با وجود حمایت زیدیان از وی، در سال ۱۲۷ ه در کوفه شکست خورد و به اصفهان، استخر، اهواز و کرمان رفت و در آنجا هم با حمایت بخشی از خوارج تحرکاتی از خود نشان داد، اما کاری از پیش نبرد و به خراسان رفت. (۱۶)

پاره‌ای از زیدیان برای قیام وجود حداقل عده‌ای به‌اندازه مسلمانان جنگ بدر را ضروری می‌دانستند، اما برخی اعتقاد داشتند امام با هر تعدادی از مسلمانان باید قیام کند و بقیه مسلمانان هم بر آنان واجب خواهد بود با وی بیعت کنند. جالب آنکه گروهی نیز بودند که در آموزه‌های خود تعداد را هم مشخص کرده و گفته بودند که امام با حدود سیصد و اندی نفر ملزم به قیام و جنگ با اهل جور و بغی است. (۱۷) به طور کلی زیدیان خروج بر ستمکاران را واجب دانسته و به طور جدی معتقد بودند که کسی که به مقام امامت می‌رسد باید با شمشیر قیام کرده باشد. مادلونگ معتقد است که زیدیان رهبری را که دارای قابلیت‌های ویژه و ممتاز بود، امام می‌دانستند؛ در غیر این صورت به عنوان داعی معرفی می‌کردند. در چنین شرایطی وظایف داعی امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از جامعه در برابر تجاوزات خارجی و حمایت از فقرا بود. این داعی حق امامت نماز جماعت، جمع آوری زکات و مالیات، جهاد و اعمال کیفرهای حقوقی را نداشت. (۱۸) اما آنچه که در سیره عملی علویان زیدی طبرستان دیده می‌شود، آنها وظایفی را که برای داعی تعیین شده بود زیاد رعایت نمی‌کردند. آنها حتی به جهاد (جنگ)

تهاجمی می‌پرداختند. جالب‌تر آنکه امامان آن‌ها قبل از فوت یا به قتل رسیدن، برای خود جانشین تعیین کرده و از مردم هم برای آن‌ها بیعت می‌گرفتند؛ و این خلاف اصول اولیه مذهبشان بود. نگاه کنید به صفحات مربوط به عصر حسن بن زید و محمد بن زید که مشخص می‌کند آن‌ها چگونگی جانشین برای خودشان تعیین کردند.

مسئله مهم دیگر در اعتقادات زیدیه، موضوع فاضل و مفضول بود که در سطور قبل به اختصار بدان‌ها اشاره شد. آنها امامت مفضول را با وجود افضل جایز می‌شمردند. یعنی باور داشتند که با وجود شخص فاضل و برتر، انتخاب شخصی مفضول و فروتر برای امامت جایز است. اتفاقاً بر اساس همین مبنی و استدلال، با وجود حضرت علی که از بقیه فاضل‌تر بود، ابوبکر و عمر را که مفضول بودند به امامت قبول داشتند و خلافت ابوبکر و عمر را مستوجب اعتراض نمی‌دیدند. (۱۹) در مورد عثمان هم باید گفت که علت طعن آن‌ها نسبت به وی، بیشتر به‌خاطر انحراف‌هایش نسبت به سنت پیامبر بود نه از بابت بیعت و نقش خلافت او؛ همچنین صحابه حاضر در سقیفه را نیز در ترک اصلح و افضل قابل تخطئه می‌دانستند، اما این امر را مستوجب تکفیر نمی‌دیدند. آنها این امر را که دنیا می‌تواند در دوره‌ای خاص بدون امام باشد را هم قبول داشتند، اما قاسم بن ابراهیم رسی اظهار می‌کرد که وجود امام برای جلوگیری از تجاوز انسان‌ها به یکدیگر لازم و خداوند با حکمت خویش بشر را بدون راهبر وامام رها نمی‌سازد. (۲۰) در حین اینکه دو یا چند امام همزمان را در شرایط ویژه بلامانع می‌دانستند. (۲۱) البته ابن خلدون این دو امام یا خلیفه را جایز نمی‌شمرد، مخصوصاً در سرزمین‌های اسلامی که به هم نزدیک بودند، وگرنه در قلمرو گسترده که کار بر یک امام دشوار می‌شد، دو امام منعی نداشت.

البته این اختلاف عقیده بر سر یک یا دو امام در یک زمان و طرح چنین مسائلی بیشتر بدان جهت بود که مدعیان امامت و خلافت دائماً برای جامعه اسلامی مشکل‌ساز شده بودند. مثلا در زمانی که خلیفه رسمی در بغداد «بر بلاد مسلمین خلافت می‌نمود» امام زیدیان در طبرستان، دیلمان، گرگان و استراباد و امامی زیدی دیگری هم در یمن امامت می‌کرد. این امر بر رقابت‌ها و نیز مشکلات جامعه اسلامی سخت می‌افزود.

زیدیان و معتزلیان

معتزله مکتب الهیات مبتنی بر استنتاجات عقلی (راسیونالیسم عقلی) بود که متابعت کورکورانه از ظواهر احادیث را قبول نداشت. آنها به طور جدی علیه تشبیه یعنی تصور خداوند به صورت انسان‌گونه (آنتروپومورفیزم) موضع می‌گرفتند. مثلا در قرآن به جلوس خداوند، دست‌های خدا و... اشاره شده که معتزلیان این کلمات را ظاهری و استعاره‌ای بیش نمی‌دانستند و اصولا خداوند را با این مفاهیم قابل شناخت و تعریف نمی‌دیدند. (۲۲) برخلاف جبریه (مجبره) که بندگان خدا را صاحب افعال خود نمی‌دانستند، معتزلیان می‌گفتند که انسان حریت اراده دارد و در رفتار و کردارش آزاد است. اتفاقاً یکی از باورهای زیدیان که آن را هم به خود زید نسبت داده‌اند، مسئله «قدر» بود که در آن زمان موضوع «قضا و قدر» از مباحث پر سروصدا به‌شمار می‌رفت. زید در این میان حد متوسطی بین ایمان به قدر و آزادی عمل انسان در طاعات و گناهان قائل بود. او می‌گفت هر کس گناه خود را به خدا نسبت دهد کافر است. سید شریف گرگانی (جرجانی) در کتاب «شرح مواقف» خود در این باره توضیحی بدین شرح داده است: «سبب آنکه معتزله را قدریه گفته‌اند آن است که ایشان اعمال بندگان را به قُدر یعنی قدرت انسان نسبت داده‌اند، پس این فرقه قُدریه است نه قَدریه؛ ولی قَدریه کسانی بودند که به قدرت خدا و قضا و قدر الهی معتقد بودند». (۲۳)

مشهورترین رهبر معتزلی در مکتب بصره در قرن ۴ ه شخصی به نام قاضی عبدالجبار بود که در سال ۳۶۱ به ری رفت و به تبلیغ و فعالیت پرداخت. این مکتب از قرن ۴ ه به بعد در اصفهان، نیشابور، گرگان، خوارزم و چند مکان دیگر رواج یافته بود. (۲۴) فخرالدین اسعد گرگانی و ابن مالک گرگانی از جمله شخصیت‌های معروفی بودند که آنها را در منابع مختلف معتزلی معرفی کرده‌اند. (۲۵) تبلیغ برای اعتزال در عهد معتصم رسمیت دولتی یافت، اما در زمان متوکل به شدت تحت

فشار قرار گرفت و محدود شد. فقهای سنی تا این دوران هنوز اصول مدون و منظمی نداشتند و علی القاعده به قران و احادیث استناد می‌کردند طوری که افراد و طبقات فرهیخته را ارضاء و اقناع نمی‌کرد. بدین جهت رجال سنی‌مذهب موضعی شدیداً ضدمعتزلی و نیز ضد فیلسوفان آزاداندیش را گرفتند. اتفاقاً همین مسائل سبب شد علم کلام (اصول لایتغیر دین و الهیات) را به‌وجود آورند اما اشعریان هم به رهبری ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (۳۲۰-۲۶۱ ه) پا به میدان نهادند و سخت در برابر معتزلیان قرار گرفتند. اشعریان در عهد طغرل سلجوقی تحت تعقیب واقع شدند، اما در دوران الب ارسلان به‌وسیله وزیرش خواجه نظام‌الملک شافعی‌مذهب مورد حمایت قرار گرفتند. امام محمد غزالی از جمله متکلمان بزرگ اشعری‌مسلک بود که موضعی ضد فلسفه داشت و کتاب «تهافة‌الفلاسفه» را علیه فارابی و ابن سینا نوشت. (۲۶) به‌علاوه کسان دیگری هم ضد معتزلیان بودند مثلا مسعودی در سال ۳۳۲ ه در باب سوم کتاب خود «تباه کیشان و گمراهان و بیان رسوایی هر یک» را چنین بر شمرده است: «رافضیان (شیعیان)، خوارج، معتزله، قدریه، مرجئه، نجاریه که در جرجان هم فعالیت قابل توجهی داشتند)، ضراریه، بکریه و کرامیه (که این‌ها هم در جرجان تبلیغات و پیروانی داشتند)».

اکثریت مورخین واندیشمندان از جمله شهرستانی، زیدیان را معتزلی نامیده‌اند. (۲۷) به‌علاوه برخی خود امام زید را هم با واصل بن عطا مربوط دانسته‌اند. (۲۸) شهرستانی نوشته است: «اصول زیدیه معترله است در جمیع مسائل، الامسئله امامت. زید شاگرد واصل بن عطا بود و از او اخذ اصول می‌کرد. از این رو تمام زیدیه معتزله باشند... زید بن علی خواست تا علم اصول و فروع حاصل کند تا به تجلی علوم به تقدم اقران فایز گردد و منقبت امامت را جایز... با وجود مفاسد اعتقاد که واصل را نسبت به علی بود، چه اعتقاد فاسد او آن بود که در جمیع محاربات علی با اصحاب شام به وقوع پیوست به یقین صواب، فایز نبود. با این رزیله فساد و

اعتقاد واصل، زید به افاده او راضی شد و معتزلی گردید... میان زید و برادرش محمد باقر مناظرات بسیار و مقاولات بی‌شمار به وقوع پیوست، از آن جهت که شاگردی واصل بن عطا را پذیرفته و به اقتباس علوم از کسی که تجویز خطای جد بزرگوارش در قتل ناکثان و فاسقان قائل شده، راضی بود. و از کسی که در قدر به خلاف مذهب اهل بیت قائل شده و آنکه امام را واجب است که خروج کند به انقیاد و استفاده از او رضا داد». (۲۹) این پیوند و اتحاد بین زیدیه و معتزله، به قول برخی نتیجه دیگری هم داشت و آن بود که به افتراق بین زیدیه و امامیه انجامید؛ زیرا امام صادق مخالف با اخذ علم از واصل بن عطا بود و اعتقاد داشت دریافت علم باید از اهل بیت باشد. این مسئله در حیطه فقه هم روی داد، یعنی ابوحنیفه به زید و زیدیان نزدیک شد و فقه او بر زیدیان تأثیر نهاد. زید و پیروانش از خاندان اهل بیت و شیعه امامیه که مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر را نفی می‌کردند، حمایت نمی‌نمودند. (۳۰) عده‌ای معتقدند که هر چند زید فروع دین را از اهل بیت آموخته بود، اما در اصول از آن‌جدا شده و از طریق محضر درس واصل بن عطا به معتزلیان و خود واصل نزدیک شده بود. (۳۱)

معتزلیان همدرد و همراه شیعیان زیدیه بودند و گروهی از آنان به همراه نفس زکیه در قیام علیه خلیفه عباسی شرکت داشتند. به‌علاوه همکاری معتزله با ابراهیم برادر نفس زکیه در جریان یک قیام زیدی، پایه همکاری بین زیدیه و معتزله را محکم‌تر نمود. بعدها در قرن پنجم و ششم ه با اضمحلال نسل مستقل معتزله، این آئین حضور خود را درشیعه زیدی به‌ویژه در طبرستان، خراسان (بیهق)، ری و یمن حفظ نمود. یکی از کسانی که در انتقال آثار معتزلی و زیدی به یمن نقش مهمی را ایفا کرد، قاضی شمس‌الدین جعفر بن احمد بن عبدالسلام بن ابی یحیی زیدی در قرن ششم ه بود. مَلطی در قرن چهارم ه معتزله بغداد را به عنوان فرقه چهارم زیدیه می‌شناخته است. لازم به ذکر است که پس از اقدامات سلطان محمود غزنوی در خراسان، ری و نیز اقدامات ضد معتزلی القادر بالله خلیفه عباسی در

بغداد، معتزله را به تدریج منزوی کردند طوری که جز در چند شهر از جمله خوارزم و ری، از تکاپو افتاده بودند. بر این امر انتشار اشعری گری کلامی (به‌ویژه شاخه باقلانی، ابن فورک، امام الحرمین و...) به این انزوا کمک بیشتری کرد و سکانداری علم کلام پس از حدود دو و نیم قرن از دست معتزلیان بیرون رفت. مورد دیگر آنکه مسلک معتزلی ارتباط زیادی با عامه مردم نیافت و بیشتر حالت روشنفکری و مرتبط با خواص را یافته بود. اصولا استدلال‌های فلسفی و علمی این نحله برای عوام قابل فهم نبود.

برای اثبات ارتباط علویان زیدی با معتزله، برخی استناد به وجود شخصیت‌های برجسته زیدی نموده‌اند که مشرب اعتزالی داشته‌اند. مثلا مخالفت داعی کبیر با شعار قدیم بودن قران را دلیل اعتقاد وی به حادث بودن قران دانسته و آن را نظریه‌ای اعتزالی عنوان کرده اند. هرچند گروه‌های دیگری همچون شیعیان امامیه هم با این شعار مخالف بودند. یا دو نفر از منشیان محمد بن زید به نام‌های ابوالقاسم بلخی و ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی بودند. به‌علاوه آنچه را که طبری از سفر خود به طبرستان (احتمالا در اواخر دوره حکمرانی محمد بن زید) مبنی بر گسترش دشنام بر ابوبکر و عمر در آن مناطق گزارش نموده، نشان از ترویج این گونه اعتقادات از سوی داعیان نخستین زیدیه در طبرستان دارد. عده‌ای هم در کنار نام قاضی عبدالجبار، اسم ابوعبدالله محمد بن الداعی الی الله را آورده‌اند که شاگرد ابوعبدالله بصری معتزلی و از رجال سیاسی زیدیه در بغداد و مورد احترام معزالدوله بود. شخصیت‌های دیگر هم عبارت بودند از ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی که مورد احترام علی عماد الدوله دیلمی بود، ابوالحسن احمد بن حسین که در قرن ۴ ه در دیلم امام زیدیان شد، ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی که پیرو المويد بالله امام زیدیان بود، شریف ابوالحسن حقینی از ائمه زیدی دیلم و ابو یوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی که این سه تای آخری

همگی شاگرد قاضی عبدالجبار بودند. بر این فهرست باید نام ابوعبدالله جرجانی را نیز افزود که شخصیتی زیدی و معتزلی بود. (۳۲)

اما غیر از نکات ریزی که در باره باورها و اعتقادات معتزلی در سطور بالا ذکر کردیم، پنج اصل مهم معتزله را مسعودی چنین برشمرده است:

۱- توحید: در این حوزه معتقد بودند که خدا نه جسم است نه عرض و نه عنصر به جوهر، بلکه خالق همه آنهاست. مکان، زمان، نهایت و حد ندارد. قدیم است و هر چه از اوست حادث است.

۲- عدل: خدا فاسد را دوست ندارد و اعمال بندگان را خلق نمی‌کند، بلکه بندگان خود به وسیله قدرتی که خدا به آن‌ها داده از منهیات اجتناب کنند و به چیزهای خوب گرایش دارند. هیچکس جز به وسیله قدرتی که خدا به او داده به بستن و گشودن قادر نیست.

۳- وعید: خدا مرتکبان گناه کبیره را بدون توبه نمی‌بخشد و در کار وعده و وعید خود هم صادق است.

۴- منزله بین منزلتین: از اصول مهم معتزله که بر اساس آن فاسقی که مرتکب گناهان کبیره شود نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است و برای مجازات وی حکم معینی وجود دارد.

۵- امر به معروف و نهی از منکر: بر همه مؤمنان اجرای این اصل به ترتیب استطاعت‌شان با شمشیر یا وسایل ساده‌تر و آسان‌تر واجب و عیناً همچون جهاد می‌ماند و تفاوتی بین جهاد کافر و فاسق نیست. (۳۳)

در حوزه اصطلاح کلامی هم مسئله «اصلح» مورد توجه معتزله و زیدیان بود. یعنی انسان‌ها بهترین کارها و اعمال را در حق خداوند انجام دهند، که اصطلاحات دیگری همچون عدل الهی، صفات الهی و تکلیف به آن‌ها مربوط به اصل اصلح می‌شدند. در این باب گروه‌های معتزلی از جمله زیدیان بر این باور بودند که خداوند نسبت به بندگان خویش جز اصلح روا نمی‌دارد. شیخ مفید نیز بر اساس همین اصل معتقد بود: «خدای تعالی برای آدمی هر چه سودمند و شایسته باشد روا می‌دارد. هر که را ثروتمند کرده شایسته تدبیر برای بنده‌اش است؛ و هر که را درویش کرده را هم شایسته‌اش دانسته. (۳۴)

به‌طور کلی بررسی‌های اصولی در تاریخ فقه اسلامی از قرن دوم آغاز ولی از قرن چهارم تا ششم ه به اوج خود رسید. در این دوران قاسم رسی در اصول زیدیه (۳۵)، شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی در اصول امامیه، ابوبکر رازی و ابو زید دبوسی در اصول حنفیه، ابهری و باقلانی در اصول مالکی، ابواسحاق شیرازی در اصول شافعی، ابن فراء و کاوذانی در اصول حنبلی، قاضی عبدالجبار و ابوالحسین بصری برای اصول معتزلیان تلاش کرده و به تدوین علم اصول مذاهب خویش اهتمام ورزیدند. (۳۶) اصولیون به استنباط و منطق در علم فقه معتقد بودند اما بعدها برابر آنان اخباریون ظهور کردند که در رأس و رهبری آن‌ها یک استرابادی به نام محمد امین استرابادی قرار داشت. کتاب وی به نام «الفوائد المدنیه» که به شدت بر اصولیون تاخته بود، غوغایی آفرید. وی شیوه‌های اجتهادی و استنباط‌های ظنی اصولیون را به باد انتقاد گرفته بود. اخباریون با طرح این نظر که کتاب و سنت نبوی جز از طریق اخبار ائمه و احادیث قابل وصول نیست، اساس اجتهاد و استنباط را هیچ شمرده و مدت‌ها معرکه گیر مباحث در این حوزه بودند. (۳۷)

بر این امر تأکید می‌شود که بعدها پس از ابن مرتضی، در حوزه علم اصولِ زیدیان باید از کتاب «الکافل» نوشته محمد بن یحیی بهران (۹۵۷ ه ـ ۱۵۵۰ م) نام برد که چند شرح از جمله شرح احمد بن محمدبن لقمان (۱۰۲۹ ه) بر آن نوشته شد. در قرن ۱۱ ه حسین بن قاسم از امامان زیدی نوشته موجز اصولی خود «الغایه» را در اثری با عنوان «الهدایه» شرح کرد. در قرن ۱۳ ه هم باید از کتاب «ارشاد الفحول» اثر محمد بن علی شوکانی یاد نمود. (۳۸)

فقه زیدیان

فقه در لغت به معنی فهمیدن و در اصطلاح عبارت از علم به احکام فرعی شرع که از ادله تفصیلی کسب شده و غرض از آن عمل به احکام شرع باشد. (۳۹) زیدیان در فقه به ابوحنیفه و اصول معتزلی گرایش داشتند. (۴۰) عبدالجلیل رازی در این باره نوشته است: «...زیدیان بیشتر فقه ابوحنیفه دارند؛ و فقه ایشان نیز اجتهادی باشد موافق مذهب فریقین. قیاس در مسائل تفریعات روا دارند، بر خلاف مذهب شیعه». (۴۱) ابوالفرج اصفهانی به شیوه دیگری این وابستگی را طرح کرده و می‌نویسد ابوحنیفه از بزرگان اهل سنت در سیاست خود را طرفدار علویان دانسته و زید بن علی مورد حمایت ابوحنیفه بود. (۴۲)

قدیمی‌ترین کتب فقهی زیدیان «مجموع الحدیث» و «مجموع الفقه» هستند که آن دو را با هم «مجموع الکبیر» گویند که محتوایش اخبار و فتواهای زید بن علی بن حسین یا همان زید معروف است. این کتاب به روایت یکی از اصحاب زید به نام ابوخالد عمرو بن خالد واسطی می‌باشد که در قرن دوم ه می‌زیست. (۴۳) در این فقه کهن زیدیان آمده است که در صورت یافت نشدن حکمی در کتاب و سنت، «اجماع صالحان» و بعد اجتهاد و قیاس از سوی امام یا قاضی مسلمین اعتبار خواهد داشت. در کل فقه زیدی هنگام تعارض ادله، عقل را ترجیح می‌دهد و معتقد بود اگر در مسئله‌ای شرعی دو دلیل شرعی با هم تعارض داشته باشند، باید یکی را پذیرفت و کنار گذاشتن هر دو جایز نیست. در نیمه اول قرن سوم ه احمد بن عیسی بن زید و قاسم بن ابراهیم رسی دو تن از امامان زیدی به طور همزمان یکی در عراق و دیگری در حجاز دو نظام فقهی را ارائه دادند که بلافاصله توسط حسن بن یحیی با عنوان «الجامع علی مذهب القاسم و احمد بن عیسی» به شیوه ای مقایسه‌ای تدوین شد. بعد از وی محمد بن منصور مرادی (۲۹۰) نیز چنین کرد و نشان داد که فقه زیدی و حنفی در مسیر خود با هم قرابت و شباهت دارند.

در نیمه دوم قرن سوم ه دوره شکل‌گیری دو مکتب دیر پا در فقه زیدی بود. از یک سو امام زیدی هادی الی الحق نواده قاسم رسی با بهره‌گیری از فقه قاسم و فقه حنفی، فقهی با ثبات را پی ریخت که به «فقه هادوی» شهرت یافت. این فقه به قول ابوطالب هارونی بسیار نزدیک به فقه حنفی بود. این فقه در برخی ویژگی‌ها مثل ذکر حی علی خیر العمل در اذان و اقامه، گفتن پنج تکبیر در نماز بر میت و ممنوعیت مسح بر خفین، با فقه شیعه امامیه هم تشابهاتی داشت، اما در باره نکاح متعه به عدم مشروعیت آن باور داشت.

همچنین الاطروش ناصر کبیر امام زیدیان دیلمان و طبرستان هم فقهی بر پایه فقه زیدی کوفه و منابع نقلی امامیه به‌وجود آورد که معروف به «فقه ناصری» شد. آراء فقهی وی نزدیکی بیشتری با فقه امامیه داشت، طوری که سید مرتضی در کتاب «الناصریات» به تحلیل آراء او و مقایسه با فقه امامیه پرداخت. (۴۴)

اما معروف‌ترین کتاب‌های فقهی زیدیان غیر از المجموع خودِ زید که در سطور بالا به آن اشاره کردیم، عبارتند از: فتح الغفار، ضوء النهار المشرق، اتحاف الطالب (مجموعه مسانید)، جامع الاحکام فی الحلال و الحرام (تألیف الهادی الی الحق یحیی بن حسین ـ قرن ۳ ه)، الفقه (تألیف الاطروش)، الجامع الکافی فی فقه الزیدیه‌المنهاج الجلی فی فقه زید بن علی، شرح جامع الاحکام (تألیف ابوالحسن علی بن بلال آملی)، الفتاوی المنصوریه، اصول الاحکام، البحر الزّخار، عیون الازهار فی فقه الائمه الاطهار، الذریعه، شرح الازهار (تألیف دخترِ یحیی المرتضی ـ م ۸۳۷)، الانتصار و... (۴۵)

به هر صورت در این فضای مختصر نمی‌توان به درج نام نه تنها تمام، بلکه بخش کوچکی از مؤلفان و کتب فقهی زیدیان پرداخت. مخصوصاً آنکه گاه بین بعضی از

فرق و یا رجال آن‌ها بر سر امورات متعدد، اتفاق نظر وجود ندارد اما در زیر به معرفی تعدادی از آراء فقهی آنان می‌پردازیم که بر گرفته از کتاب‌های «المجموع» (المجموع الکبیر) منتسب به خودِ زید بن علی و «البحر الزخار» است.

نماز: در انجام درست نماز هشت شرط لازم است. هنگام نماز، پاکیزگی تن، پاکی لباس، حلال یا مباح بودن لباس نمازگزار با توجه به بهای «معین» آن، پاکی مکان نماز، حلال یا مباح بودن مکان نماز، مثلا خانه نباید غصبی باشد و پوشاندن تمام عورت مرد از جلو.

تیمم: وجوب تیمم چهار سبب دارد:

الف): آب کافی برای وضو نباشد، لقوله تعالی «فلم تجدوا ماء...» اعم از آنکه مکلف در سفر یا در حضر باشد.

ب): هنگامی که بر اثر وضو ضرری عارض مکلف شود.

پ): هنگامی که بر اثر وضو عارضه‌ای متوجه نفس یا عضو مکلف شود.

ت): خوف موت نمازی که قضاپذیر نیست، مثل وقتی که مکلف به جنازه‌ای بر بخورد.

زکات: فقهای زیدی قبل از آنکه میزان شرعی زکات نقره و طلا را معین کنند، درهم و دینار یعنی سکه‌های طلا و نقره را با قید انواع درهم عنوان می‌کنند. آنگاه بر مبنای اخبار و روایات فراوان می‌گویند مثلا بر کمتر از بیست مثقال زر زکات وارد نیست. بر این مقدار هم نیم مثقال واجب است؛ همچنین نصاب نقره صد درهم

است و درهم را به عدد می‌شمرند نه بر وزن و میزان نقره موجود در یک درهم. زکات نبات هم بنا بر اجماع از واجبات است. نهایت آنکه برخی از فقهای زیدی آن را به گندم، جو، خرما و کشمش تخصیص داده‌اند. مورد مصرف زکات هم بدین‌گونه بود: فقیر (کسی که خانه، خادم و اثاث ندارد)، مسکین (تنگ‌دست خانه‌نشین که نمی‌تواند مثل فقیر از طریق دوره گردیدن غذایی به‌دست آورد)، عامل (مأمور گردآوری زکات)، مؤلف (اهل جهاد)، رقاب (نگهبان اموال)، غارم (بدهکار بدون تقصیر)، سبیل‌الله (جنگاوران راه خدا) و ابن السبیل (گم‌شده در سفر).

در مورد زکات حیوان در کتاب المجموع آمده که نمی‌توان از انواع گاو، بره و شتربچه زکات گرفت البته در این مورد اختلاف نظر بوده است؛ همچنین زکات فطر یک صاع (سه کیلو) برای هر فرد از گندم، جو، انگور و کشمش است.

خمس: یک‌پنجم مال معین که به مستمندان تعلق می‌گرفت و بر مبنای فقه زیدی ناظر بر سه مورد بود:

الف): آنچه از زیر خاک بیابان و یا از دل دریا فرا چنگ آید مثل گنج، معدن نمک، زرنیخ، الماس و...

ب): آنچه پس از جنگ به دست آید.

پ): آنچه از اهل ذمه (کافرانی که اسلام را قبول نکردند) و یا از سود بازرگانی و معاملات بیش از حد نیاز به‌دست آید. مصارف خمس هم بدین گونه بوده است: سهم خدا، سهم پیامبر، سهم ذوی القربی و سه بخش دیگر که متعلق به یتیمان و مسکینان هاشمی بود و از طرف مکلف به مستحقان داده می‌شد.

روزه: مبطلات آن بر دو چیز بود:

الف): هر گونه لمس و نزدیکی اعم از اجماع، امناء و احتلام که موجب انزال شود.

ب): خوردن و آشامیدن به هر شیوه‌ای که مبطل از گلو پائین رود.

حج: عبارت از رفتن فرد مستطیع به زیارت خانه خدا. حج مکان و زمان معینی دارد که مکان آن را میقات می‌گفتند. میقات در مذهب شیعه امامیه یا دوازد امامی پنج مورد، ولی در مذهب زیدیان چهار مورد و بدین شرح بود:

الف): ذوالحلیفه برای کسانی که از راه مدینه مشرف شوند.

ب): جحفه برای زائرانی که از شام حرکت کنند.

پ): قرن المنازل برای روندگانی که از نجد به زیارت می‌روند.

ت): زائرانی که از یمن به کعبه می‌رسیدند.

در فقه زیدیان، حج اعم از افراد، قران و تمتع دارای ۱۰ فریضه و بدین شرح بوده استاحرام، وقوف به عرفه، شب گذرانی در مزدلفه، مرور به مشعر الحرام، رمی جمره عقبه، طواف به قدم، سعی میان صفا و مروه، طواف زیارت، شب گذرانی در منی و طواف وداع.

امر به معروف و نهی از منکر و تقیه: امر به معروف از نظر فقه زیدیه همچون آراء معتزلیان یک واجب اعتقادی بود اما چون امام زین العابدین نیروی قابل توجهی نداشت مجبور به تقیه (سکوت در برابر باطل) شد و این امر تقیه پدیدار شد اما زیدیان به هیچ وجه تقیه را نمی‌پذیرفتند و معتقد به مخفی شدن امام هم نبودند.

عقد نکاح و شرط آن: نکاح یعنی عقد حلال بین زن و شوهر که در فقه زیدیان شش شرط بدین‌گونه دارد:

الف): به لفظ تزویج و نکاح صحت می‌یابد.

ب): تعیین زن به وسیله اشاره یا وصف یا لقب.

پ): عاقد باید ولی باشد؛ ولی در درجه اول پدر، برادر و سپس عمو خواهد بود. ولایت هیچ‌کس هم در حق صغیر، مجنون، مصروع، مغمی علیه، سکران و سقیم نافذ نخواهد بود. (۴۶)

مزارعه: نظر زیدیان در این مورد بر آمده از کتاب فقهی المجموع زید بن علی دانسته‌که شروط آن چنین بود:

الف): هرگاه کار، گاو و بذر از یک‌طرف و زمین از طرف دیگر باشد، مزارعه صحیح است.

ب): هرگاه کار و گاو از یک‌طرف و بذر و زمین از طرف دیگر باشد، مزارعه صحیح است.

پ): هر گاه کار از یک طرف و گاو و بذر از دیگری باشد، مزارعه فاسد است زیرا گاو از وسایل کار به شمار آمده و آن ممکن نیست که کار با توابع آن از صاحب زمین

باشد.

ت): اگر بذر از جانب مزارعه و عمل روی زمین از طرف دیگر باشد، مزارعه فاسد خواهد بود.

امام زمان: درباره مهدویت و بازگشت امام موعود شیعه امامیه امام دوازدهم را زنده می‌پندارد. کیسانیه معتقد بود محمد بن ابی طالب مهدی منتظر است و در جبل رضوی زندگی می‌کند. اسماعیلیه معتقد بود هر دو امام از نظر پنهانند. سایر فرق هم به نوعی به ظهور امام موعود معتقد بودند اما زیدیان چنین امری را با توجه به اعتقاد به امام مفضول، نمی‌پذیرفتند.

آنها سخت بر این امر تأکید می‌کردند که امام غایب وجود ندارد و اصلا کسی مستحق امامت است که دعوت آشکار داشته باشد نه آنکه خود را پنهان کند البته به نوشته ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری در قرن چهارم ه، گروه‌هایی از جارودیه (از فرق انشعابی از زیدیان) بر این باور بودند که نفس زکیه و یحیی بن عمر که در سال ۲۴۹ در کوفه قیام کرده بود، نمرده و روزی خروج می‌کنند و پیروزی خواهند آورد.

پیروان محمد بن قاسم هم که در سال ۲۱۹ ه در طالقانِ جوزجان قیام کرد ولی به وسیله عبدالله بن طاهر اسیر و نزد معتصم فرستاده شده بود، اعتقاد داشتند که او نمرده و به هنگام زیاد شدن جور و ظلم خروج کرده و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. بدین جهت او را مهدی امت می‌خواندند. (۴۷)

اجتهاد در بین زیدیان

در میان گروه‌های مختلفی از سادات و علویان شیعه که به‌خاطر ظلم و جور خلفا و عاملانشان، اقدام به مهاجرت کرده و به دیلم، طبرستان، گرگان، استراباد، ری، قم و... پراکنده شدند، مجتهدین برجسته‌ای ظهور کردند که گاه بنا بر مقتضای زمان و مکان خود اجتهاد نموده و فتاوی صادر می‌کردند. مؤلف «تبصرةالعلوم» نوشته است: «نزد زیدیان قیاس، اجتهاد و استحسان دلیل شرعی بود و اکثر مذهب‌شان قیاس و استحسان باشد». به تعبیر دیگر زیدیه اهمیت زیادی به لزوم علم به شریعت و قدرت اجتهاد در مسائل شرعی می‌دادند و معتقد بودند که اوضاع و شرایط می‌تواند توجیه‌گر کنار گذاشتن امام فاضل به نفع مفضول باشد. (۴۸) آنها برای مجتهدین شرایط خاصی قائل شدند که مهمترین آن‌ها عبارت بودند از: ۱- آگاه بر عربیت. ۲- آگاه بر قران و ناسخ و منسوخ آن. ۳- شناخت دقیق سنت پیامبر. ۴- آگاه بر مواضع اجماع و موارد خلاف آن. ۵- آگاه بر وجوه قیاس و وجوه آن. ۶- آشنایی نیک با احکام شرعیه. ۷- صحت فهم و حسن تقریر داشته باشد ۸- نیت پاک و اعتقاد سالمی داشته باشد. (۴۹)

از آنجا که زیدیان علی رغم اعتقاد به افضلیت علی برای خلافت، امامت مفضول ابوبکر و سپس عمر و عثمان را بدون اشکال دیدند، سنت را هم در سنت علوی محدود نکرده و سنت صحابه را نیز حجت شمردند و نیز تقلید از مذاهب دیگر را در شرایطی خاص مجاز شمردند. آنها تقلید را بر مجتهد حرام، ولی تقلید عامی از مجتهد را جایز می‌دانستند. اجتهاد زیدی تا قرن هشتم ه به خاطر وجود جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در نقاط مختلف قلمرو مسلمانان، به‌ویژه در ایران و یمن توسعه خوبی یافت. امامان آن‌ها که تعدادی هم به حکومت رسیدند، غالباً از مجتهدین و فقهای شاخص‌شان بودند. آنان مخصوصاً در یمن با اجتهاد فقهی

خویش به حل و فصل امور و ملک‌داری خویش نیز می‌پرداختند. (۵۰)

اندیشه‌های کلامی در بین زیدیه

علم کلام یا تئولوژی Theology عبارت از شرح، بیان و استدلال عقلی در معارف دین که غالباً برای رد شبهات مخالفین ایراد می‌شد. چون ترجمه کتاب‌های یونانی و سریانی به عربی که حاوی عقاید فلاسفه یونان بود و نیز کتاب‌های مرقیون و مانی گروه‌هایی از مسلمانان را سست‌عقیده کرده بود، حضور این علم ضروری می‌نمود. سید شریف جرجانی در کتاب «تعریفات» خود نوشته است: «کلام علمی است که در آن از ذات و صفات خدای تعالی و احوال ممکنات از مبدا و معاد بر طبق اصول و قواعد اسلام بحث می‌کند». در مقابل این کلامیونِ طرفدار دلایل عقلی، محدثین و اصحاب حدیث بودند که توجهی به استدلال‌های عقلی نمی‌کردند. شیعه امامیه به تدریج برای رد شبهات و دلایل مخالفان، شیوه متکلمان معتزله را برای استدلال‌های خود در پیش گرفت، در صورتی که قبلا از علم کلام دوری گزیده و به حدیث می‌پرداخت؛ مثلا در احتجاجات امام صادق و امام رضا علیه زنادقه، اصحاب ابوحنیفه، زیدیه، زرتشتیان و... از علم کلام بهره گرفتند.

به طور عام زیدیه در کلام از مکتب معتزلیان پیروی می‌کردند و به همین دلیل هم عدل را تحقق آنچه که عقل از روی حکمت و مصلحت جایز می‌داند، تعریف می‌کردند. آنها همانند معتزلیان اعتقاد به مخلوق و حادث بودن قرآن داشتند. (۵۱) به طور کلی دو رکن مهم کلام زیدیه را بیشتر باید در دو مسئله برجسته جستجو نمود. اول مسئله امامت که از شاخصه‌های مهم این مذهب هم هست. در این مورد به مسئله امامت ابوبکر، عمر، عثمان و علی و چگونگی افضل و مفضول بودن آن در صفحات قبل اشاره کردیم. دوم مسئله امر به معروف و نهی از منکر است که معتقد بودند پیوسته باید جاری و ساری باشد و هیچ نوع تقیه را نمی‌پذیرفتند. اعتقاد نداشتن به امام مخفی هم از همین اصل ریشه می‌گرفت. اصولا زیدیان معتقد بودند که یکی از شروط اصلی هر امام دعوت آشکار مردم به

امامت و قیام بالسیف بود.

اجماع در نزد زیدیان

اجماع اصطلاحی اصولی است برای گونه‌ای از اتفاق آرا که پس از کتاب و سنت، مهم بوده و سومین دلیل از ادله فقهی شمرده می‌شد. کهن‌ترین سند موجود در بین زیدیان در این باب، حدیثی به نقل از زید بن علی در المجموع یا مسند زید است که توسط ابوخالد واسطی شاگرد زید تدوین شده است. زید در این حدیث به نقل از حضرت علی ادله فقه را پس از کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر، «حکم مورد اجماع صالحان» دانسته و اجتهاد را در مرحله بعد از آن قرار داده است؛ البته مقصود از صالحان در این باب جای تأویل دارد. به هر صورت آنچه از دیر باز در تفکرات زیدیه به عنوان شاخص درباره اجماع به چشم می‌خورد، حجت شمردن «اجماع اهل بیت هم هست» بدون نیاز به توافق دیگر عالمان. (۵۲)

منابع

۱- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تاقرن ۴، ص ۱۰۷

۲- تاریخ مردم ایران، ص ۱۵۳

۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، ص ۴۲۳- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۴۴۷

۴- همان، ج ۴، صص ۲۸۰ و ۳۵۰

۵- همان، ص ۲۸۰- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۹۴ و ۲۳۳

۶- مقدمه ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴

۷- دایرةالمعارف اسلامیه، ج ۱۱، ص ۱۷

۸- النقض، ص ۴۵۸

۹- تاریخ شیعه و فرقه های...، ص ۴۵

۱۰- سر گذشت علویان طبرستان، صص ۷ تا ۹

۱۱- الملل و النحل، صص یو و ۱۸

۱۲- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۲۸۴

۱۳- الفهرست، ص ۳۳۲

۱۴- علویان طبرستان، ص ۱۳۴- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۴۱۶

۱۵- مجالس المومنین، ج ۲، صص ۲۵۵ و ۲۵۶- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۱۰۹ و ۱۲۸- تاریخ شیعه و فرقه‌های ...، ص ۱۲۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۴۲۸

۱۶- تاریخ مردم ایران از پایان...، ص ۳۸

۱۷- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۴۲۸- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۲۸

۱۸- دولت و حکومت در اسلام، صص ۶۸ و ۷۸

۱۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۵۱

۲۰- دولت و حکومت در اسلام، ص ۲۰- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۲۷

۲۱- تاریخ مردم ایران، ص ۱۵۲

۲۲- اسلام در ایران، پطروشفسکی، صص ۲۱۸ تا ۲۲۰

۲۳- تاریخ شیعه و فرق...، صص ۶۴ تا ۶۶

۲۴- اسلام در ایران، ص ۲۲۶

۲۵- همان، ص ۲۲۸- مفاخر اسلام، ج ۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۲- سیر فرهنگ در ایران ص ۱۸۹- فرهنگ فرق اسلامی، صص ۴۱۶ تا ۴۱۸- تاریخ شیعه و فرق...، ص ۶۶

۲۶- همان، صص ۲۳۰ و ۲۳۳

۲۷- همان، ص ۲۶۳- الملل والنحل، ص یو- ترجمه الفرق بین الفرق، صص ۱۵ و ۷۲

۲۸- تاریخ مردم ایران، ص ۱۵۳

۲۹- الملل والنحل، صص ۱۹ و ۲۰

۳۰- تاریخ تشیع در ایران تا...، صص ۴۴۰ و ۴۴۱

۳۱- سرگذشت علویان طبرستان و آل زیار، ص ۶

۳۲- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۴۴۱

۳۳- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۲۲۵

۳۴- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۲۶۳

۳۵- همان، ج ۱۰، ص ۶۵۰

۳۶- همان، ج ۸، ص ۱۴۵

۳۷- همان، ج ۸، ص ۴۵۴

۳۸- همان، ج ۹، ص ۳۰۳

۳۹- تاریخ شیعه و فرقه های...، ص ۹۸

۴۰- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۲۰

۴۱- النقص، ص ۴۵۸

۴۲- مقاتل‌الطالبین، ص ۹۹

۴۳- تاریخ تشیع و فرقه‌های...، ص ۱۰۷

۴۴- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۴۴۳. ج ۹، ص ۳۰۳

۴۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۹۳

۴۶- علویان طبرستان، صص ۱۵۱ تا ۱۵۷

۴۷- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، ص ۲۹

۴۸- همان، ص ۲۸

۴۹- علویان طبرستان، ص ۱۷۲

۵۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۹۳

۵۱- همان، ج ۸، ص ۵۹۱

۵۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۳۰

فرقه‌های مختلف زیدیه

پس از کشته شدن امام زید در سال ۱۲۲ ه ق، به تدریج بر سر جانشینی وی نیز در بین پیروانش دیدگاه‌های متفاوتی پدید آمد. این اختلاف و افتراق به دلیل باورها و اعتقاد به چنین مواردی بود: امامت فاضل و مفضول، وصیت پیامبر درباره جانشینی، سلسله امامت، جواز اجتماع امامان در یک زمان، رجعت اموات، ظهور امام زمان، شرایط خروج امام، نزول قرآن، وجود و صفات خداوند، استطاعت بندگان، ایمان و کفر، اجتهاد رأی، تقیه، بداء، شوری و... (۱)این باورها سبب فرقه‌های متعددی شد که برخی تعداد آن‌ها را از سه تا سی فرقه برشمرده‌اند. در زیر به معرفی تعدادی از آن‌ها از قول مؤلفین متون مختلف می‌پردازیم:

بغدادی یکی از متفکرین شافعی مذهب که در سال ۴۲۹ درگذشت، نوشته است: «... هر چند فرقه امامیه (شیعه دوازده امامی ـ اثنی‌عشریه) بر پانزده دسته باشند (مسعودی در سال ۳۳۲ ه آن‌ها را سی‌وسه فرقه دانسته)، اما شیعه زیدیه به سه گروه بزرگ جارودیه، سلیمانیه (جریریه) و بتریه تقسیم می‌گردند. آنها بر امامت زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که به روزگار هشام بن عبدالملک قیام نمود، هم‌داستان هستند...». (۲)

شهرستانی یکی از رجال برجسته قرن ششم ه در سال ۵۲۱ ه در کتاب خود در این باب چنین نگاشته است: «فرق زیدیه چهار گونه باشند. جارودیه، سلیمانیه، صالحیه و بُتریه».

عبدالله اشعری ضمن شرح معتقدات تیره‌های مختلف زیدیه، آن‌ها را شامل پنج گروه جارودیه، بتریه، سرحوبیه، صباحیه و یعقوبیه برشمرده است. (۳)

مسعودی علویان زیدی را شامل ۸ فرقه و بدین شرح معرفی نموده است: «... جارودیه، مرثدیه، ابرقیه، یعقوبیه، عقبیه، جریریه و یمانیه. اینان بر مذهب افزودند و مذهب‌های تازه بر اصول سابق خویش بنیاد کردند». (۴)البته کسان دیگری هم بر این تعداد افزوده‌اند که در زیر به معرفی آن‌ها هم می‌پردازیم.

جارودیه: که برخی آن را سرحوبیه هم نامیده‌اند. این فرقه شاخص‌ترین و معروف‌ترین فِرَق علویان زیدی به‌شمار می‌رفت که عده‌ای همچون قاضی نورالله شوشتری زیدیان طبرستان را از همین جارودیه دانسته است. این گروه پیرو ابوالجارود زیاد بن منذر همدانی مکنی به ابوالنجم بودند. وی شاگرد و از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق بود، اما به زودی از آنها روی گردان شد و امامت زید بن علی بن حسین را پذیرفت. بدین سبب امام باقر او را سرحوب یعنی شیطان نابینایی که در دریا ساکن است، نامید. ابن ندیم هم نوشته که محمد بن سنان در باره ابوجارود گفته بود او از دنیا نرود مگر هنگامی که شراب نوشیده و با کافران دوست گردیده باشد. (۵)

جارودیه معتقد بودند که پیامبر به امامت علی نصِ وصفی (خفی) یعنی بدون ذکر نام داشته، در صورتی که شیعیان دیگر بر این باور بودند که نص جلی داشته است. به اعتقاد پیروان جارودیه، این نص خفی سبب گمراهی مردم در انتخاب علی به عنوان امامت شده و امامت علی غصب شد؛ و نیز معتقد بودند که تمامی خاندان امام حسن و حسین در علم مساوی بوده و هیچ‌یک بر دیگری فضلیت ندارند و هر کسی غیر از این فکر کند کافر و مشرک خواهد بود؛ و نیز آنها هیچ‌یک احتیاج به فراگیری علم ندارند و خداوند علم را در سینه آنان نهاده است. برخی معتقدند که جارودیه در طعن زدن و لعنت به ابوبکر و عمر متفق هستند.

در مورد امامت، این فرقه معتقد بودند که هنگام شورایی بودن انتخاب امام پس از امام حسین، کسی می‌توانست امام بشود که این شرایط را می‌داشت: دعوت‌کننده مردم به خدا، دین خود و خودش، با علم و فضل و عارف باشد، شجاع و دلیر باشد، از فرزندان فاطمه بوده و با شمشیر قیام کند.

بغدادی می‌نویسد: «جارودیه چند گروه باشند. عده‌ای گفتند علی پسرش حسن و پس از وی برادرش حسین را به امامت بر گزید و پس از آن دو امامت در فرزندانشان به شوری باشد و هر که از ایشان برخیزد و شمشیر برکشد و مردمان را به دین خویش خواند و نیز دانا و پرهیزکار باشد، امام است. گروه دیگر گفته‌اند که پیامبر پس از علی، حسن و پس از وی حسین را امام نموده. جارودیه در گفتگو در باره امام آینده به چند دسته‌اند، گروهی که کسی را به امام نامزد نکنند و چشم به راه کسی نباشند و گویند هر که از پسران حسن و حسین شمشیر برکشد و مردان را به دین خویش خواند امام است. گروهی چشم به راه محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب هستند و کشته شدن او را باور ندارند و پندارند که مهدی آینده است و به جنگ بر خیزد و بر زمین پادشاهی کند. سخن ایشان مثل گفتار فرقه محمدیه از امامیه در باره انتظار محمد بن عبدالله بن حسن بن علی است. گروهی منتظر آمدن محمد بن قاسم صاحب طالقان هستند و مردنش را راست نمی‌دانند. گروهی چشم به راه آمدن محمد بن عمرند که در کوفه خروج کرد و کشته شدنش را نمی‌پذیرند. این گفتار جارودیه بود که باید آنان را کافر شمرد زیرا یاران پیامبر را کافر دانند». (۶) لازم به ذکر است که غیر از بغدادی، برخی فرقه‌های اسلامی مثل شیعه امامیه و تعدادی از فرقه‌های متفرع از زیدیه همچون جریریه (سلیمانیه) هم جارودیه را کافر می‌پنداشتند.

بُتریه: یا ابتریه از فرقه‌های معتدل زیدیه بودند که همچون سایر فرق زیدیه، هر چند خلافت علی را پذیرفته و مخالفان او را گمراه و دوزخی می‌دانستند، اما خلافت دو خلیفه اول یعنی ابوبکر و عمر را پذیرفته بودند. عبدالقاهر بغدادی نوشته است که بتریه و سلیمانیه از فرقه‌های زیدیه‌اند که از شیخین تبری نجسته و هر دو آن‌ها فرقه جارودیه را کافر می‌پنداشتند.

پیشوایان ابتریه عبارت بودند از: ۱- کثیر النواء. ۲- حسن بن صالح که از زهاد و متکلمان بزرگ زیدیه هم محسوب می‌شد و مهدی خلیفه عباسی سال‌ها به دنبالش بود اما وی را نیافت. ۳- سالم بن ابی حفصه که مخالف امام باقر بود و امام او را کذاب و کافر خواند. -۴سلمه بن کهیل. برخی میان حسن بن صالح و ابتر جدایی قائل شده و اولی را صالحیه و دومی را بتریه خوانده‌اند.

اعتقاد بتریان در باره امامت همانند جریریان بود، یعنی می‌گفتند که امامت با شورای حتی دو نفره از نیکان مسلمانان انعقاد می‌یابد. پیروان بتریه هم به امامت مفضول اعتقاد داشتند. آنان می‌گفتند که امامت از آن کسی خواهد بود که فاضل‌تر باشد. اگر مفضول حائز شرایطی باشد که بتواند میان مردم وحدت ایجاد کند، اختلافاتشان را محو، از ریختن خونشان جلوگیری و یا طمع دشمن را بر امت بر طرف نماید و یا افضل در شرایطی باشد که نتواند در شرایط لزوم قیام نماید (مثل بیماری)، مفضول بر افضل برتری دارد. اما اگر دو تن شروط امامت را داشته باشند و هر دو قیام کنند، امام کسی خواهد بود که فاضل‌تر، زاهدتر و صاحب رأی استوارتری باشد.

ابتریه و صالحیه معتقد بودند که امام می‌تواند از قریش یا غیر قریش باشد، ولی حتماً باید از تقیه پرهیز کرده و از اولاد علی، عالم، زاهد و شجاع باشد. عده‌ای وجاهت چهره را نیز بر این شروط افزوده‌اند. پیروان این گروه خفّین (مسح روی کفش)، نوشیدن شراب نبیذ و خوردن ماهی جِرّی را می‌پسندیدند. آنها همچون یعقوبیه بر این باور بودند که علی بعد از پیامبر افضل‌تر از بقیه و برای خلافت اولی‌تر بود، ولی او خلافت را با رضایت به آنان وا گذاشت و از حق خویش با رغبت درگذشت؛ بنابراین ما هم به آن چیزی که او رغبت داشت تسلیم می‌شویم. اگر علی از آن خرسند نبود، ابوبکر هلاک می‌شد. به همین دلیل این گروه با این استدلال امامت مفضول (ابوبکر) را بر فاضل (علی) پذیرفته بود. (۷)

سلیمانیه: این فرقه را به خاطر رهبرش سلیمان بن جریر رقّی «جریریه» هم نامیده‌اند. سلیمان یکی از متکلمان بزرگ زیدیان بود که همچون اهل سنت اعتقاد داشت که امامت شورایی می‌باشد و اجماع حتی دو نفر از اهل حل و عقد بر امامت مفضول با وجود امام فاضل، درست است. او به رافضه (شیعه) همیشه طعنه می‌زد که به تقیه و بداء معتقدند. به نوشته بغدادی: «چون سلیمان عثمان را برای کارهایی که موجب کینه توزی کینه ورزان از وی شد کافر می‌دانست، بدین سبب اهل سنت هم وی را کافر می‌شمردند». (۸)

خَشَبیه: به معنی چوبداران و نام چند گروه بود:

الف): نام گروهی از زیدیه که چوبه دار زید بن علی بن حسین یا همان زید معروف را پس از به دار زدن وی حفظ کردند. ابن تمیمه نوشته است که چون زید را به

دار زدند، گروهی از پیروانش شب‌ها به زیارت چوبه دار او می‌رفتند و به همین دلیل آن‌ها را خشبیه نامیدند. این گروه زمان هشام بن عبدالملک و پس از شهادت زید قیام کردند و معتقد بودند که چون امام معصوم نداریم تا در رکابش بجنگیم، پس تا آمدن وی اسلحه ما چوب خواهد بود و با آن نبرد می‌کنیم. ابن حزم نوشته بود که خشبیه شمشیر و سلاح آهنین را تا ظهور مهدی تحریم کرده بودند.

البته در همان شبِ قیام زید هم گروهی نی در دست گرفته بودند. مسعودی نوشته است که: «چون به یوسف بن عمر خبر دادند زید قصد قیام دارد، وی به عامل کوفه صلت فرمان داد در روز سه شنبه اهل کوفه را در مسجد اعظم گرد آورده و محاصره‌شان کند. در شبِ این روز، یعنی شبِ چهارشنبه اول صفر ۱۲۲ ه ق، زید به همراه طرفدارانش قیام را آغاز کردند. این طرفداران هر یک نی (الهرادی) همچون مشعل افروخته در دست داشتند و تا طلوع فجر در کوچه‌های کوفه دور زدند و شعارگویان نی‌ها را به حرکت در آورده و مردم را دعوت به قیام کردند اما چون اکثر اهالی در درون مسجد در محاصره بودند، توفیقی نیافتند». (۹)

ب): گفته‌اند که یکی از نام‌های یاوران مختار خشبیه بود زیرا مختار به نیروهای خود اجازه ورود به مسجد الحرام با اسلحه را نمی‌داد اما آنان برای نجات زندانیان از جمله محمد بن حنفیه از دست عبدالله بن زبیر (ابن زبیر)، مجبور شدند از چوب استفاده کنند بدین جهت به آن‌ها خشبیه گفتند. بعدها این کلمه لقبی برای تمامی هواداران مختار شد.

پ): پس از آنکه ابومسلم در سال ۱۲۸ ه ق (۷۴۵ م) از سوی امامِ عباسی مأمور به خراسان شد و به آنجا رفت، بلافاصله یارانش به نشانه سوک شهدای خاندان

پیامبر لباس سیاه پوشیدند و علم‌های سیاه نیز علیه بنی‌امیه برافراشتند. به نوشته دینوری: «آنها حتی چوبدستی‌هایی به نام کافر کوب انتخاب نموده و نیمی از هر چوب را هم سیاه کرده بودند». (۱۰)

ت): پیروان سرخاب طبری که یکی دیگر از فرقه‌های زیدیه بوده، پس از مختار پسر ابی‌عبید ثقفی، چون سلاح‌شان برای انتقام‌گیری چوب بود، به خشبیه معروف شدند. با توجه به آنکه مختار در سال ۶۷ ه کشته شده بود، احتمالا سردسته سرخابیه همان سرخاب بن باوند، تصحیف سهراب بن باوند می‌توانست بوده باشد که در سال ۹۸ ه درگذشته بود. به نوشته طبری (ج ۶) شعار فرقه سرخابیه و خشبیه «یا لثارات الحسین» بود که بعدها نام خود را حسینیه گذاشتند. برخی این عده را به صرف آنکه چوبی به‌دست گرفتند، به عنوان یک‌یک جریان یا فرقه نمی‌شناسند. بلکه جمعی موالی دانسته‌اند که به یاری مختار برخاسته بودند. (۱۱)

اما مورد قابل توجهی که در این قسمت اشاره به آن خالی از لطف نخواهد بود، آنکه یک آئین قدیمی در گرگان کنونی (استراباد سابق) متعلق به ماه محرم و شبِ شامِ غریبان وجود دارد که به «دسته چوبی» معروف است. در این شب گروهی از عزاداران جوان پس از صرف شام در تکیه، به صورت پیمایشی دسته‌ای در محله میخچه‌گران به راه می‌اندازند. آنها هرکدام چوبی به‌اندازه یک تا یک و نیم متر در دست گرفته و با خواندن جملاتی حماسی و ریتمیک به نوحه خوانی و عزاداری می‌پردازند. در این حالت آنها با یک دست چوب‌ها را بالا و پائین برده، و با دست دیگر سینه می‌زنند. عده‌ای هم بر سر چوب‌های بلند سه تا چهار متری مشعل‌های افروخته نگه می‌دارند و چند نفر هم بر طبل می‌کوبند. این دسته در این شب در محلات مختلف بافت قدیم شهر دور زده و به عزاداری و خواندن

نوحه‌پردازند. دسته چوبی در دوره قاجار گسترده‌تر انجام می‌گرفت ولی برای مدتی از سال ۱۳۰۸ خورشیدی به بعد کم‌رنگ وسپس فراموش شده بود. اما در سال‌های اخیر (۱۳۸۵ خورشیدی) مجدداً مورد توجه قرار گرفته است.

کیسانیه: در مورد این نحله مذهبی شیعه، مسعودی در سال ۳۳۲ ه ق نوشته است: یاران محمد بن حنفیه که قائل به امامت وی بودند، بعد از مرگش گفتند که زنده است و در کوه‌های رضی می‌زید. وی در سن ۶۵ سالگی به سال ۸۱ (یا ۸۴ ه) مرده بود». (۱۲) او پسر حضرت علی و برادر تنی امام حسین بود که هوادارانش به مختار پیوسته بودند. (۱۳) بغدادی نوشته است: «کیسانیه از زیدیه‌اند و خود بر دو گروه باشند... آنها از پیروان مختار بودند که به خونخواهی حسین بن علی (امام حسین) برخاسته بودند».

محمد بن حنفیه، ابن زبیر را به‌خاطر آنکه به علی بدگویی می‌کرد و نیز صلوات بر آل محمد را در نمازها و خطبه‌ها حذف کرده بود، نکوهش می‌نمود. همین امر سبب شد ابن زبیر او را زندانی کند، ولی مختار و سپاهیان چوب به دستش او را آزاد کردند اما بعدها به طایف تبعید شد.

کیسانیه معتقدند که او نمرده و بعد از علی، حسن و امام حسین امام است تا ظهور کند. این گروه را مختاریه و هاشمیه هم نامیده‌اند. به همین سبب معتقدند که ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه جانشین اوست و اسرار امامت را در محمد و او هم در پسرش همین ابوهاشم نهاد و به تاویل آگاه است. آنان معتقد بودند که هر ظاهری را باطنی و هر تنزیلی را تاویلی و هر مثالی در این عالم، حقیقتی در آن عالم دارد و هر شخصی را روح ویژه‌ای است. هر چه در عالم پراکنده است در شخص

انسانی جمع و آن سرّ علمی است که حضرت علی آن را به پسرش محمد ارزانی داشته که او هم به ابوهاشم به امانت سپرده است. هر کس را این علم فراهم آمد، او امام خواهد بود. نهضت کاملا سری علویان به رهبری ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه با شعار «الرضا من آل محمد» علیه بنی‌امیه پی‌ریزی شد. ابوهاشم بعدها توسط سلیمان بن عبدالملک (به قولی هشام) به شام احضار شد، اما گفته‌اند که در راه بازگشت مسموم شد. او به هنگام مرگ همه اسرار نهضت و اسامی سران آن در کوفه، بصره، خراسان، ری، مصر، و... را به راز داری به نام محمد بن علی عبد الله بن عباس گفت تا پیامش را به آنان برساند، اما وی اسرار را به نفع خود و بنی‌عباس تمام کرد. بعد از ابوهاشم شیعه او پنج گروه شدند که گویند یکی از آنها امامتش به همین محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، جد بنی‌عباس سپرده شد.

بدین‌گونه خلافت (امامت) از خاندان علی به عباس منتقل گردید. عباسیان هم مدعی شدند که اولاد علی از حق خود به نفع آنها گذشت کردند. (۱۴)
لازم به ذکر است که به نوشته میرخواند، بین این محمد بن حنفیه و امام زین‌العابدین بر سر امامت اختلاف بود و هر یک خود را امام می‌دانستند. تا سرانجام به داوری سنگ حجرالاسود محمد بن حنفیه پذیرفت برادرش به امامت برسد. (۱۵)

ادریسیه: در زمان مهدی عباسی به سال ۱۶۹ ه، حسین بن علی بن حسن المثلث (فخ) برادر عبدالله بن حسن المثنی، یکی از فرزندان امام حسن خروج کرد. اما کشته شد و یارانش پراکنده شدند. یکی از این جانِ سالم به در برده ها، عمش ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (نوه امام حسن) و برادر نفس زکیه

بود. وی به مصر و سپس مغرب گریخت و سلسله‌ای را به نام ادریسیان بنیان نهاد که از سال ۱۶۹ تا ۳۷۵ به درازا کشید. ابن خلدون در باره این سلسله در جلد سوم کتاب خود توضیحات کاملی را ارائه داده است. (۱۶) برخی از پژوهشگران این دولت ادریسیان مغرب را اولین دولت مستقل شیعی علوی در عالم اسلام قلمداد کرده‌اند. (۱۷) بعد از آنها حکومت زیدیان طبرستان و سپس دولت امامان رسی در یمن (صعدا) را سومین دانسته‌اند.

باسورث نام فرمانروایان این اولین حکومت علویان را در مغرب (مراکش) بین سال ۱۷۲ تا ۳۱۴ ه ق (۷۸۹ تا ۹۲۶ میلادی) بدین گونه ثبت کرده است: ادریس اول (۱۷۲ ه)، ادریس دوم (۱۷۷)، محمد المنتصر (۲۱۳)، علی اول (۲۲۱)، یحیی اول (۲۳۴)، یحیی دوم (؟)، علی دوم (؟)، یحیی سوم المقدام (؟)، یحیی چهارم (۲۹۲) و حسن الحجام (۳۱۰ تا ۳۱۴ ه ق) که در زمان وی فاطمیان بر آن‌ها غلبه یافتند و آنان را مضمحل کردند. (۱۹)

حسینیه: یا حصینیه به پیروان حسین بن قاسم بن علی گفته می‌شد که در ربذه کشته شده بود. این فرقه از زیدیان معتقد بودند که هر کس از آل محمد خروج کند، امام مفّرض الطاعه است. این گروه پس از زید، پسرش یحیی بن زید و سپس عیسی بن زید (قیام ۱۶۸) و بعد محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) را بدان جهت که همچون علی (ع) و امام حسین و زید بن علی، شمشیر کشیده و قیام کردند، امام می‌دانستند. (۲۰)

مخترعه: آن‌ها قائل به امامت علی با نص خفی بودند، ولی ابوبکر و عمر را خطا کار ندانسته و تفسیق نمی‌کردند. این گروه را بدان جهت مخترعه نامیدند که اعتقاد داشتند خداوند اعراض را در اجسام اختراع می‌کند. (۲۱)

مُطَرِّفیه: پیروان مطرف بن شهاب بودند که در برخی اصول با سایر فرق زیدیه اختلافاتی داشتند. به همین سبب هم گاه از طرف زیدیان تکفیر می‌شدند. (۲۲)

دُکینییه: پیروان فضل بن دکین که اعتقاداتشان شباهت زیادی با فرقه جارودیة زیدیه داشت. تنها اختلاف آن‌ها با جارودیه هم در این بود که این‌ها فقط طلحه و زبیر و عایشه را تکفیر کرده ولی از بقیه صحابه به نیکی یاد می‌کردند. (۲۳)

نعیمیه: به پیروان نعیم بن یمان گفته می‌شد که اعتقاد داشتند علی مستحق امامت بودولی خلافت ابوبکر و عمر هم خطا نبود. به‌علاوه امت هم در این مورد خطا نکرد، اما اینکه ترک افضل نمود خطاکار محسوب می‌شوند. آنها از عثمان تبری جسته و او را کافر می‌دانستند. (۲۴)

یعقوبیه: به طرفداران یعقوب بن عدی کوفی اطلاق می‌گردید که منکر رجعت بودند و به امامت ابوبکر و عمر اعتقاد داشتند. بغدادی درباره آنها نوشته است که: «یعقوبیه گروهی از زیدیان بودند که ابوبکر و عمر را دوست می‌داشتند، ولی از بدگویان آنها بیزاری نمی‌جستند». (۲۵)

حویزیه: پیروان حویز حنفی کوفی بودند که اعتقاداتشان شباهت زیادی با صالحیه داشت. آنها شناخت خداوند را حتی با انکار انبیاء نیز درست می‌دانستند. زیرا بر این باور بودند این عقل است که جایز می‌داند خدا را پذیرفته و انبیاء را نپذیرد. این‌ها عمر و ابوبکر را قبول داشته ولی مثل بقیه فرق زیدیه از عثمان بیزاری می‌جستند. آنها سخت معتقد بودند که هر کس از اولاد حسن و حسین دانا، عاقل، پرهیزگار بوده و شمشیر بر دست گیرد، می‌تواند امام باشد.

عجلیه: به پیروان هارون بن سعید عجلی می‌گفتند. (۲۶)

دیلمیه: طایفه‌ای زیدی که از دیلمان به قزوین مهاجرت کرده بودند. به همین جهت قاضی نورالله شوشتری آنها را از خاندان بزرگ قزوین برشمرده و بزرگ آنان را محمود خان دیلمی وزیر سلطان یعقوب بایندری معرفی نموده است. (۲۷)

ذکیریه: به یاران زیدی مذهب ذکیر بن صفوان گفته می‌شد.

صبّاحیه: از پیروان صباح المزنی که از ابوبکر و عمر بیزاری جسته و به رجعت اعتقاد داشتند. (۲۸)

غلات چه کسانی بودند

در صفحات پیشین چندین بار به غلات اشاره کرده‌ایم. پیروان این گروه در مقاطعی خاص تأثیرات زیادی بر جنبش‌ها و قیام‌های متعدد از جمله زیدیان گذاشته بودند. شاید همین امر سبب گشته بود که برخی از محققین آنها را به زیدیان نزدیک ببینند اما اکثراً معتقدند که تمام فرقه‌های شیعه غیر از امامیه و زیدیان و گروهی از اسماعیلیان، بقیه از غلات محسوب می‌شوند. (۲۹) البته نظر صحیح آن است که زیدیان را کاملا از غلات جدا کنیم. عبدالقاهر بغدادی شافعی‌مذهب در سال ۴۲۹ ه ق درباره غلات نوشته بود: «رافضیان که یک دسته از آنان سبائیه باشند، در زمان علی بدعت‌ها آشکار ساختند. برخی از آن‌ها به علی می‌گفتند که تو خدایی. رافضیان بعد از علی چهار دسته شدند. زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات. زیدیه و امامیه از فرق اسلام شمرده شوند، اما غلات از دین اسلام بیرونند». (۳۰)

غلات جمع غالی به معنی گزافه‌گویان است. آنان از فرقه‌های افراطی بودند که درباره امامان خود گزاف‌گویی زیادی نموده و گاه آن‌ها را به حد خدایی می‌رساندند. اصول عقاید اصلی آنان چهار تا و شامل تشبیه، بداء، رجعت و تناسخ می‌شد. پیروان این فرقه بر این باور بودند که روح خدا در ائمه حلول کرده (تناسخ). مثلا گروهی همچون سبائیه باور داشتند که رعد صدای علی و برق آن شمشیر علی است. گروهی آئین حروفیه را از مجموعه غلات برشمرده‌اند. آن‌ها که توسط فضل‌الله استرابادی رهبری می‌شدند، اعتقاد داشتند که هر حرفی از حروف هجا رازی در خود نهفته دارد. حروف الفبا هم منسوخات انسانی یعنی مظهر حروف جمال انسان است. آدمی در نتیجه ریاضت می‌تواند به درجه الوهیت برسد. (۳۱)

مسعودی در نیمه اول قرن چهارم ه درباره غلات نوشته است: «غلات هشت فرقه‌اند. که چهار تا محمدیه و چهار فرقه دیگر معتزله هستند و به آن‌ها علویه نیز گویند». (۳۲) البته منابع گوناگون فرقه‌های غلات را تا صدوسی‌ویک عدد هم برشمرده‌اند. (۳۳) یکی دیگر از فرقه‌های معروف غلات مغیریه بود که مؤلف کتاب الفرق بین الفرق درباره آنان نوشته است: «آنها از غلات و بیرون از دین اسلام باشند. پیروان این فرقه از طرفداران مغیره بن سعید عجلی بودند که در آغاز کار خود دوستی با امامیه را آشکار نمودند. مغیره بن سعید می‌گفت امامت پس از علی و حسن و حسین به نبیره او محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب می‌رسد که مهدی موعود امام زمان است. چون کار آنان بالا گرفت، خالد بن عبدالله قسری او را بر دار کرد... این محمد بن عبدالله در مدینه و در عهد منصور خلیفه دعوت خود را آشکار نمود که عیسی بن موسی او را بکشت. آنگاه برادرش ادریس به مغرب (مراکش کنونی) رفت و برادر دیگرش ابراهیم که از معتزله بود، در جنگ کشته شد... بعد از مرگ محمد بن عبدالله گروهی گفتند آنکه را که منصور خلیفه بکشت، شیطان بود، بنابراین باید به امید ظهور وی ماند. به این عده محمدیه می‌گفتند... گروهی از مغیریه پیرو عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بهشت و جهنم را مثل فرقه منصوریه باور نداشته و خوردن شراب و زنا را روا دانسته و از عبادت کردن پرهیز می‌نمودند». (۳۴) دسته‌ای از این فرقه هم مدعی بودند که می‌توانند مردگان را زنده کنند. (۳۵)

منابع

۱- علویان طبرستان، ص ۱۲۶

۲- ترجمه الفرق بین الفرق، صص ۱۲ و ۲۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۱

۳- به نقل از: علویان طبرستان، ص ۱۲۷

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۱

۵- الفهرست، ص ۳۳۳

۶- الملل و النحل، ص یو- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۴۰۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵ صص ۲۵۵، ۲۵۶ و ج ۴، ص ۲۸۰ و ج ۱۲، صص ۲۲۷، ۲۷۹ و ۲۷۶- ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۱۶- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۵، ص ۲۷۸- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۲، ص ۱۶۲

۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۶۰ و ج ۳، ص ۷۸ و ج ۱۲، ص ۲۷۳- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، صص ۳۵۶ تا ۳۶۰- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۴۰۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۵، ص ۲۷۸

۸- همان، ج ۴، ص ۲۸۰ و ج ۱۲، ص ۲۷۹- ترجمه الفرق بین الفرق، باب سوم، ص ۱۷- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۴۰۲- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۵، ص ۲۷۸ - تاریخ

ادبیات ایران، صفا، ج ۲، ص ۱۶۲

۹- مروج الذهب، چ ۲، ص ۲۹۸

۱۰- اخبار الطوال، صص ۳۵۴ و ۳۷۸- تاریخ ایران، کیمبریج، ج ۴، صص ۴۷ تا ۵۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، صص ۴۴۶ و ۴۴۷

۱۱- همان، ج ۷، ص ۱۴۴ و ج ۹، ص ۱۳۵ و ج ۱۲، صص ۲۷۷ و ۲۷۹- تاریخ علم کلام، ج ۱، ص ۱۵۴

۱۲- مروج الذهب، ج ۲، صص ۸۲ و ۱۱۹

۱۳- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۲۵۹

۱۴- تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۵۴ و ۱۵۵- تاریخ شیعه و فرقه ها...، ص ۷۶

۱۵- روضةالصفا، ج ۳، صص ۲۶ و ۲۷

۱۶- العبر، ج ۳، صص ۸ تا ۱۰ و ۱۷ تا ۲۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۰ و ج ۴ ص ۲۸۱

۱۷- جنبش زیدیه در ایران، ص ۲۱

۱۸- سلسله‌های اسلامی، صص ۴۵ و ۴۶

۱۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۵۷ و ج ۱۲ ص ۲۷۷ و ج ۴، ص ۲۸۱

۲۰- همان، ج ۴، ص ۲۸۱، و ج ۱۲ صص ۲۸۱، ۲۸۳ و ۲۸۶

۲۱- همان، ص ۲۸۱

۲۲- همان، ص ۲۸۱

۲۳- همان، ج ۴، ص ۲۸۱

۲۴- همان، ص ۲۸۱

۲۵- ترجمه الفرق بین الفرق، باب سوم، ص ۱۷

۲۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۵۸۲ و ج ۱۲، ص ۲۷۷

۲۷- همان، ج ۱۲، ص ۲۷۸

۲۸- تاریخ شیعه و فرقه های...، صص ۶۱ و ۶۲

۲۹- همان، ص ۱۵۱

۳۰- ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۱۱

۳۱- تاریخ شیعه و فرقه های...، ص ۱۷۳- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، صص ۱۱۵ تا ۱۱۹

۳۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۲
۳۳- تاریخ شیعه و فرقه های...، صص ۱۶۸ تا ۱۸۶
۳۴- ترجمه الفرق بین الفرق، صص ۱۷۴ تا ۱۷۷، ۱۷۹ و ۱۸۰
۳۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۲۸۱

زیدیان در یمن

پس از تشکیل دولت علویان ادریسی در مغرب و علویان زیدی در طبرستان، سومین حکومت علویان زیدی در یمن تشکیل شده بود. این زیدیان هم ریشه‌هایی در طبرستان، دیلمان و گرگان (جرجان) داشتند که در سطور و صفحات بعد با درشت‌نمایی خطوط آنها را مورد توجه قرار داده‌ایم. در عهد خلافت عباسیان، نخستین بار فعالیت‌های علویان به‌وسیله ابراهیم بن موسی علوی معروف به مرتضی و جرار، فرزند امام موسی بن جعفر که از امامان زیدی بود در یمن آغاز شد. وی چون در حمله به یمن بسیاری از اهالی آنجا را کشته بود به جرار معروف شد. جرار در قیام محمد بن ابراهیم علوی مشهور به ابن طباطبا به همراه ابوالسرایا در کوفه شرکت کرده بود. بعد از مرگ ابن طباطبا، ابوالسرایا با محمد بن محمد بن زید بیعت کرده بود که جرار هم به وی پیوست. اندکی بعد محمد ابراهیم جرار به یمن حمله برد و توانست اسحاق بن موسی بن عیسی بن ماهان حاکم دست‌نشانده مأمون عباسی را بگریزاند و بر صنعا دست یابد اما چند صباحی بعد سردار حسن بن سهل به نام محمد بن ابراهیم بن عبیدالله بن زیاد بن امیه توانست محمد ابراهیم جرار را از یمن به سوی مکه فراری دهد و خود دولت بنی‌زیاد را در یمن بنیان گزارد. جرار پس از شکست و قتل حاکم مکه، بر آنجا مسلط شد؛ اما دولت بنی‌زیاد هم چندان نپایید و آشوب‌های محلی و هجوم قرمطیان متصرفات آنها را محدود کرد و دولت‌های کوچک و بزرگ علوی و زیدی در یمن پدیدار شدند که تا چندین قرن در این خطه حکم راندند. در زیر به معرفی بسیار مختصر این دولت‌های زیدی در یمن می‌پردازیم:

دولت امامان بنی‌رس: قاسم رسی پسر ابراهیم یکی از متکلمان و فقهای بزرگ زیدیه بود که توانست با تلاش زیاد و تکیه براندیشه معتزله به پراکندگی فکری و

عقیدتی زیدیان (از نوع جارودیه) سر و سامان دهد، طوری که احکام واندیشه‌های وی هنوز در یمن مود توجه زیدیان است. او سعی زیادی برای تشکیل دولت زیدی در یمن کرد، اما با فرا رسیدن سپاه خلیفه برای همیشه از این کار ناکام ماند. بعدها یکی از نوه‌های وی به نام یحیی الهادی الی‌الحق در سال ۲۸۴ ه (۸۹۷ م) نیت وی را به سرانجام رساند و دولت زیدی یمن را در صعده به‌وجود آورد. ابن خلدون در این باب نوشته است که: «یحیی بن حسین بن قاسم رسی بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی در یمن خروج کرده و وی برادر محمد و دوست و یار ابوالسرایا بود». (۲)به همین دلیل هم برخی دولت زیدیان یمن را «زیدیه یحیوی» خوانده‌اند. (۳)

این قاسم رسی قبل از آمدن به یمن مدتی در میان زیدیان طبرستان مشغول به تبلیغ و تثبیت امامت خود بود، اما کامیاب بر نیامد و به‌خاطر اختلافاتی که به‌وجود آورد، منطقه را ترک کرد. مادلونگ معتقد است پیش از حضور زیدیان در طبرستان، پیروان قاسم بن ابراهیم رسی مخصوصآ جعفر بن محمد نیروسی طبری، عقاید زیدی را در طبرستان تبلیغ می کردند. اتفاقآ یکی از تألیفات قاسم مجموعه پاسخ‌های سؤالات مردم طبرستان بود. پیروان این گروه بعدها در طبرستان و دیلمان به «قاسمیه» معروف شدند و سال‌ها با «ناصریه» (طرفداران الاطروش ناصر کبیر) فرقه دیگری از زیدیان طبرستان، درگیری‌ها و ستیزها داشتند. قاسمیه طبرستان بعدها هم در امر هدایت و رهبری چشم به امامان زیدیه یمن دوخته بودند. بعضی از منابع متأخر نوشته‌اند که شماری از مردم طبرستان در زمان تشکیل دولت زیدی در یمن توسط یحیی الهادی، در نبردها هم به وی کمک کرده بودند. (۵)

یحیی بن حسین (الهادی الی الحق) که از سادات طباطبا بود، پس از جنگ‌های متعدد، در یمن پیروز برآمد و پیروانش به نام او سکه هم زدند و او را امیرالمومنین و امام خطابش می‌کردند. او هم قبل از این تاریخ، مدتی را در زمان محمد بن زید در طبرستان گذرانده بود، اما چون در آمل به پیروانش اجازه داد تا او را امام خطاب کنند، مورد سوء ظن و بد گمانی قرار گرفت و مجبور شد آنجا را ترک کند. در باره وی در صفحات بعد، بخش متعلق به معرفی شخصیت‌های زیدی باز هم بیشتر توضیح داده شده است. او نیز از جمله رجال و فقهای بزرگ زیدیان بود که فقهش نزدیکی زیادی با فقه حنفیان داشت. وی در چند مورد فتاوی مهمی را صادر کرد. از جمله فتوی داده بود که اهل ذمه (ترسایان و یهودیان) در حکومت اسلامی می‌توانند مالک و وارث زمین‌های ارثی نیاکان خود باشند و نباید زمین را از مسلمانان بخرند؛ و نیز فتوی داده بود که بردگان را باید با پول بیت‌المال خرید و آزاد کرد. نوشته‌های وی بعدها توسط نوه‌اش یحیی بن محمد بن هادی در دیلمان رسوخ یافت. تألیفات مهم یحیی در حوزه‌های کلام، تفسیر، حدیث و فقه عبارت‌اند از: فی تثبیت الامامه، ارضاع، الفنون، اصول‌الدین، المنزله بین المنزلتین‌علی المجبره و القدریه، تفسیر الکرسی، الدیانه، العرش و الکرسی، القیاس، جامع الفقه، الشک و الهوی، المنتخب فی الفقه (که در کتابخانه واتیکان نسخه نفیسی از آن باقیست) و... او وصیت‌نامه‌ای منظوم شامل پنجاه‌وچهار بیت هم از خود به یادگار گذاشته است. (۶) امام یحیی با دولت علوی فاطمی مصر روابط قابل توجهی هم بر قرار کرده بود. از این خاندان پانزده تن تا قرن هشتم ه ق حکم راندند تا حکومت به شاخه دیگری از همین سلسله زیدیه رسید. (۷)

بعد از یحیی الهادی این امامان در یمن به قدرت رسیدند:

۱- مرتضی لدین الله محمد بن یحیی الهادی: وی پسر الهادی بود که از سال ۲۷۸ تا ۳۲۳ ه عمر کرد و به عنوان دومین امام زیدیان بر یمن حکم راند. نامه معروف

او برای مردم طبرستان مدت‌ها زبانزد خاص و عام بود. مرتضی سال‌ها در طبرستان زیست و برای مدت کوتاهی به گرگان هم رفته بود. از بین فرزندانش حسن معروف به اتج در آمل متولد شده بود. بعدها جمعی از نوادگان او در ساری ماندگار گشتند.

۲- ترجمان‌الدین احمد بن یحیی الهادی: معروف به احمد ناصر که جنگ‌های متعددی با قرمطیان و باطنیان یمن داشت. کتب فقهی و سایر تألیفات وی همچون پدرش یحیی و نیز قاسم رسی از منابع معتبر زیدی محسوب می‌شدند. او نیز نامه‌های متعدد و معروفی برای مردم طبرستان می‌نوشت. (۸)

۳- المنتخب حسین بن احمد: که سال‌ها در ستیز با مخالفانش بود.

۴- ابو محمد قاسم مختار بن احمد: که فرزندانش به چند نقطه خارج از یمن رفته و به تبلیغ درباره آئین زیدی مشغول بودند.

۵- امام منصور قاسم بن عیانی: که تا سال ۳۹۳ ه حکم می‌راند. در عهد وی برخی از زیدیان علیه او شوریدند که چندین بار مجبور شد با آن‌ها بجنگد.

۶- الداعی الی الله یوسف بن یحیی بن احمد ناصر: او نیز جنگ‌های زیادی با مخالفان خود داشت.

۷- حسین بن قاسم عیانی: از سال ۳۷۶ تا ۴۰۴ ه زندگی کرد. او را بنیان گذار زیدیان حسینیه دانسته‌اند که پیروانش باور داشتند حسین (خود وی) امام زنده غایب است و روزی آشکار شده و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. به‌علاوه پیروانش او را برتر از پیامبر می‌پنداشتند. وی بر سر برخی از مسائل با امام محمد بن قاسم بن حسین زیدی وارد جنگ خونینی شده بود.

۸- احمد موطی بن حسین بن احمد: فقیه، ادیب و امام زیدی که در عهد او ضعف و اغتشاش در میان زیدیان بیشتر شد. در این دوران امام زیدی دیگری به نام حمزه بن سلیمان از نوادگان داوود بن حسن بن حسن (ع) از مکه به سوی صنعا آمد و دولت زیدی بنی‌طباطبا را مطیع خود نمود. اما در سال ۶۴۵ ه (۱۲۴۷ م) باز زیدیان به دور همین احمد موطی گرد آمدند و مجدداً امامت خاندان زیدی رسی را ابقا کردند.

۹- امام مهدی ابوخیر احمد بن حسین: از سال ۶۱۲ تا ۶۵۶ ه در قید حیات بود.

۱۰- امام مهدی محمد بن مطهر بن یحیی: از ۶۶۵ تا ۷۲۹ در قید حیات بود.

۱۱- امام مهدی احمد بن یحیی المرتضی: از سال ۷۷۵ تا ۸۴۰ ه عمر کرد. در این مدت شورشی بزرگ را علیه وی سازمان دادند و شورشیان او را دستگیر و به مدت هشت سال در زندان نگه داشتند.

۱۲- امام هادی عزالدین بن حسن: از سال ۸۴۵ تا ۹۰۰ ه در قید حیات بود.

۱۳- المتوکل علی الله یحیی شرف‌الدین: بین سال‌های ۸۷۷ تا ۹۶۷ زندگی کرد. وی در دوران حکومتش با هجوم ترکان عثمانی مواجه شد.

۱۴- مطهر بن یحیی: در سال ۹۰۸ متولد شده و در سال ۹۸۰ ه درگذشت. او در دوران امامتش جنگ‌های پی در پی با ترکان داشت و سرانجام هم به سال ۹۷۵ ه از یمن بیرون رانده شد.

۱۵- امام منصور: که از سال ۹۶۷ تا ۱۰۲۹ در قید حیات بود، با ترکان عثمانی جنگید و توانست آن‌ها را از یمن بیرون کند.

۱۶- احمد بن قاسم بن محمد: او نیز چند جنگ با ترکان داشت.

۱۷- ابراهیم بن محمد مویدی: صاحب تألیفات قابل توجهی بود. (۹)

۱۸- المتوکل علی الله اسماعیل بن قاسم: از سال ۱۰۱۹ تا ۱۰۸۷ ه ق عمرنمود. در عهد امامت وی قلمرو دولت زیدی طباطبائیان یمن گسترش یافت و تا تهامه و حضرموت رسید. پس از وی تا قرون اخیر شورش‌ها و نافرمانی‌های قبایل یمن و رقابت‌های زیادی بین امامان زیدی وجود داشته است. مثلا در سال ۱۲۰۶ ه (۱۸۴۴ م) درگیری‌های شدیدی بین زیدیان و طایفه بنی‌رسول و آل طاهر به‌وجود آمد.

البته باسورث و زامباور دو فهرست کامل از امامان زیدی یمن (بنی‌رس) در طی دو دوره امامت بنی‌رس و بنی‌قاسم ارائه داده‌اند که با هم تفاوت‌هایی نیز دارند. در زیر این فهرست را نیز برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی ارائه می‌دهیم:

دوره بنی‌رس

ترجمان‌الدین قاسم رسیمرگ ۲۴۶ ه ق (۸۶۰ م)

حسین ۲۴۶

یحیی الهادی الی الحق ۲۸۰

محمد المرتضی ۲۹۸

احمد النصر ۳۰۱

حسین المنتخب؟

قاسم المختار ۳۲۴ (۹۳۵ م)

یوسف المنصورالداعی؟

قاسم المنصور؟

حسین المهدی ۳۹۳

جعفر؟

حسن ۴۲۶
ابوالفتح الناصر دیلمی ۴۳۰
فتح صنعا به دست صلیحیون ۴۵۴ (۱۰۶۲ م)
حکمرانان صلیحی ۴۸۰
حکمرانی سلسله همدانی حاتم بن الغشیم ۴۹۲
احمد المتوکل ۵۴۵ (۱۱۵۰ م)
حکومت همدانیان (دو باره) ۵۵۶
فتح یمن به دست ایوبیان ۵۶۹
عبدالله منصور ۵۹۴
یحیی الهادی الی الحق دوم ۶۱۴
محمد الناصر ۶۱۴
احمد المهدی المطیع ۶۴۶

شمس‌الدين احمد المتوكل ۶۵۶ (۱۲۵۸ م)

داوود المنتصر ۶۸۰

بنی‌قاسم

قاسم المنصور ۱۰۰۰

محمد الموید اول ۱۰۲۹ (۱۶۲۰ م)

اسماعیل المتوکل ۱۰۵۴

محمد الموید دوم ۱۰۸۷

محمد الهادی ۱۰۹۲

محمد المهدی ۱۰۹۷ (۱۶۸۶ م)

قاسم المتوکل ۱۱۲۸

حسین المنصور (دوره اول امامت) ۱۱۳۹

محمد الهادی المجید ۱۱۳۹

حسین المنصور (دوره دوم امامت) ۱۱۴۰

عباس المهدی ۱۱۶۰ (۱۷۴۷ م)

علی المنصور ۱۱۹۰

احمد المهدی ۱۲۲۱

علی المنصور (دوره دوم امامت)؟

قاسم المهدی ۱۲۵۷ (۱۸۴۱ م)

محمد یحیی ۱۲۶۱

فتح صنعا به وسیله ترکان عثمانی ۱۲۸۹

حمیدالدین یحیی ۱۳۰۸

یحیی محمود المتوکل ۱۳۲۲ (۱۹۰۴ م)

سیف الاسلام احمد ۱۳۶۷

محمد بدر ۱۳۸۲ ه ق (۱۹۶۲ م) (۱۱)

البته وقایع مهم دیگری هم در طول قرون یادشده در یمن اتفاق افتاد که علویان زیدی در تعدادی از آن‌ها نقش موثر و مهمی داشتند. به دلیل اهمیت آنها، در زیر به تعدادی اشاره می‌شود.

یکی از امامان زیدی بنام علی بن محمد علوی در سال ۴۲۹ بر زبید و در سال ۴۵۵ ه بر صنعا مستولی شد و دولت بنی‌صُلَیح را به‌وجود آورد. بعدها آنها یک‌بار برای چندین سال صنعا را از دست دادند اما المکرم پسر علی بن محمد به سال ۴۷۵ مجدداً این ناحیه را متصرف شد. بعد از وی پسر عمویش المنصور سبا و سپس پسرش شمس‌المعالی که به دست وزیرش امیر مفضل به قتل رشید، به امامت رسیده بودند. با مرگ شمس‌المعالی دولت بنی‌صلیح منقرض شد.

دولتی دیگر به نام بنی‌مهدی را مردی زاهد که اسمش علی بن مهدی علوی بود، تأسیس کرد. او در تهامه می‌زیست و پیروانی یافت که مثل دوران پیامبر اسلام، آنان را مهاجر و انصار می‌نامید. وی در سال ۵۴۵ برخی از دژهای یمن و سپس در سال ۵۵۴ زبید را متصرف شد. بعدها جانشینان او بر تهامه و نواحی اطرافش سیطره یافتند. بنی‌مهدی سرانجام در زمان حکومت سومین و آخرین آن‌ها یعنی عبدالنبی بن علی، به دست ایوبیان منقرض شدند.

در قرن ۱۰ ه ق نیز یمن برای مدتی در قلمرو دولت عثمانی قرار گرفت. حاکمان آن از سوی عثمانی انتخاب می‌شدند اما بر اثر اختلافاتی که بین امرا و حاکمان ترک مستقر در یمن پدید آمد، قبایل و گروه‌های قدرتمند زیدی که در کوهستان‌ها می‌زیستند، بارها شوریده و سرانجام هم در سال ۹۶۴ ه به امامت امام المطهر، دولتی مستقل برای خود به‌وجود آوردند. در سال ۹۷۵ ه به کوشش زیدیان مردم یمن بر علیه ترکان عثمانی قیام کرده و مراد پاشا حاکم یمن را کشتند. امام مطهر بلافاصله صنعا را فتح کرد اما سنان پاشا سردار عثمانی به یمن حمله کرد و آنجا را فتح نمود و از آن پس زیدیان را شدیداً تحت نظر گرفتند. با این وجود سال‌ها بعد قاسم‌المنصور بالله، داعی معروف زیدی و از احفاد یحیی الهادی (مؤسس دولت بنی‌رس در یمن در قرن ۳ ه) روسای قبایل زیدی را متحد کرد و

سپس با حاکم عثمانی یمن قرار داد صلح منعقد کرد. بعد از وی پسرش محمد الموید هم این قرارداد را تمدید کرد. این وضع ادامه داشت تا اواسط قرن ۱۱ ه که به‌خاطر اختلافات و رقابت‌های زیاد و مکرر بین ترکان، اقتدار آن‌ها از بین رفت و حتی در سال ۱۰۴۲ ه قانصوه پاشا حاکمِ تُرک یمن فقط با میانجی گری حسن بن قاسم توانست از محاصره مخالفانش جان سالم به در ببرد و روانه مصر شود. از این پس به تدریج بار دیگر زیدیان بر یمن مسلط شدند. (۱۲)

زیدیان در تاریخ متأخر یمن

یمن سرزمینی در جنوب شبه جزیره عربستان است که از شمال با عربستان هم‌مرز باشد. از شرق هم با عمان، از جنوب با خلیج عدن و دریای عرب و از غرب نیز به دریای سرخ محدود می‌گردد. وسعت کنونی آن را ۵۳۶۸۶۰ کیلومتر مربع می‌دانند که بخش بزرگی از آن را چین‌خوردگی‌ها و کوهستان‌ها فرا گرفته است. این کشور در حال حاضر بیست‌میلیون نفر جمعیت دارد که از این تعداد ۵۰% سنی‌های شافعی و ۲۵% و به قولی ۴۰% آن‌ها را زیدیان تشکیل می‌دهند.

همان‌گونه که در صفحه قبل متذکر شدیم، زیدیان در قرن ۱۱ ه مجدداً بر یمن مسلط شدند و به مدت حدود یک‌ونیم قرن امامان آنها بر آن سرزمین حکم راندند. تا اینکه با آغاز نهضت وهابیت و جنگ عثمانی‌ها در عربستان، محمد علی پاشا والی مصر به نام سلطان عثمانی سواحل یمن را نیز تصرف کرد و تا سال ۱۲۵۹ ه حسین پاشا توانست بر بخش‌هایی از یمن چیره شود. سرانجام هم در سال ۱۲۸۸ ه به دستور سلطان آنها، چند سردار تُرک عثمانی به یمن مکرراً هجوم آوردند و صنعا را نیز متصرف شدند. پس از این واقعه امامان زیدی یمن به شرط اطاعت از سلطان عثمانی بر مسند قدرت خود باقی ماند.

پس از شروع جنگ جهانی اول، المتوکل یحیی امام زیدی که در سال ۱۳۲۲ ه منصب امامت یافته بود، یمن را مستقل نمود و قوای عثمانی آنجا را ترک کردند ولی چندی نگذشت که این بار انگلیسی‌ها به یمن هجوم آورده و منطقه الحدید را اشغال کردند و به سید حسن ادریسی سپردند. آن‌ها به سال ۱۳۴۶ ه چند منطقه دیگر یمن را متصرف شدند. سپس چندی بعد بین امام یحیی و عبدالعزیز بن سعود جنگ در گرفت که در سال ۱۳۵۳ ه به صلح انجامید. چهار سال بعد انگلستان

این بار به شبوه در یمن حمله برد و برخی از قبایل آنجا را مطیع کردند. در سال ۱۳۶۷ ه این بار کودتایی در یمن اتفاق افتاد که در طی آن امام یحیی به دستور عبدالله بن وزیر به قتل رسید و دولتی جدید به‌وجود آمد ولی این دولت هم به وسیله سیف الاسلام احمد بن یحیی سرنگون شد و سلسله امامان زیدی دو باره احیا گردید. بعد از مرگ احمد پسرش بدر در سال ۱۳۸۲ ه برای یک هفته امامت کرد که با کودتایی ناگهانی مواجه شد و سلسله امامان برچیده شد. (۱۳) کودتاگران بلافاصله جمهوری یمن را اعلام کردند که منجر به فرار امام بدر هم شد. بدین گونه دولت سادات و امامان زیدی هم برای همیشه منقرض شدند. حکومت جدید به مدت هشت سال سادات زیدی را تحت پیگرد و سرکوب قرار داد، طوری که بسیاری از سران زیدیان اعدام و یا به کشورهای آمریکایی، اروپایی و یا عربستان گریختند.

در این مدت یمن هم به دو قسمت شمالی با اکثریت شیعه زیدی و یمن جنوبی با اکثریت سنی‌های شافعی تقسیم شد. در سال ۱۹۶۷ م یمن جنوبی در پایتخت خود رسماً دولتش را مارکسیستی اعلام کرد. این وضع تا سال ۱۹۹۰ م ادامه داشت تا در این سال دو یمن شمالی و جنوبی تحت رهبری علی عبدالله صالح متحد شد. در همان سال رهبران و امامان زیدی در کنفرانسی در صنعا طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند که الزامی نیست سران حکومت یمن از اعقاب پیامبر باشند (بر خلاف اعتقاد حدود ۱۳۰۰ ساله‌شان) فقط آنها از «عادلان و اقویا» باشند کافی است. با این وجود در سال ۲۰۰۴ م زمینه‌های شورش در صنعا، مرکز زیدیان یمن تحت رهبری خانواده الحوثی به‌وجود آمد که حکومت وقت زیدیان را متهم می‌کرد که قصد دارند پس از جمهوری شدن کشور در سال ۱۹۶۲ م، مجدداً حکومت هزار ساله سادات زیدی را احیا کنند.

این زیدیان گروهی به نام «جوانان معتقد» را در منطقه صعدا در نزدیکی مرز عربستان به‌وجود آورده بودند که در واقع پیرو یک روحانی زیدی به نام حسین الحوثی عضو پیشین پارلمان یمن از سوی حزب زیدی الحق بودند. آن‌ها در منطقه کوهستانی مدتی به مقاومت پرداختند تا در همان سال ۲۰۰۴ م حسین الحوثی در طی چند نبرد کشته شد. بلافاصله رهبری گروه را به صالح بدرالدین الحوثی سپردند. وی در آغاز سال ۲۰۰۵ به صنعا دعوت شد و در آنجا با حکومت به توافق رسید. اما اندکی بعد مجدداً درگیری‌ها آغاز شد. با توجه به آنکه عربستان شدیداً به یمن و شیعیان آن حساس است، به تدریج با حمایت از حکومت یمن، وارد عملیات علنی علیه زیدیان شد که تا سال‌ها هنوز ادامه دارد. بدرالدین یکبار در اوج درگیری‌ها به سال ۱۹۹۴ م برای مدت هفت ماه به ایران و شهر قم آمده بود. (۱۴)

خاندان بزرگ دیلمی در یمن

در طی قرونی که سادات زیدی در یمن حکم می‌راندند، خاندان بزرگی در میان آنها پدیدار شدند که سال‌ها و گاه قرن‌ها بربخش‌هایی از این سرزمین حکم راندند. برجسته‌ترین این خاندان‌ها عبارت بودند از:

۱- سادات طباطبا: که به‌وسیله قاسم رسی و سپس یحیی بن حسین معروف به الهادی الی‌الحق حکومت طولانی را بنیان گذاردند.

۲- جلالی: از تبار الجلال که در سال ۷۸۴ در گذشته بود. رجال علمی و سیاسی بزرگی از درون این خاندان برآمدند. (۱۵)

۳- خاندان الوزیر: آن‌ها نیز شخصیت‌های برجسته علمی زیادی را در خود پرورش دادند.

۴- خاندان رُفیعی، سیفی و شیخ الاسلام: که همگی از علویان زیدی یمن و دارای عقبه علمی، سیاسی و امامت بوده‌اند. (۱۶)

اما خاندان پنجم دیلمی نام دارند که منسوب به ناصر بن حسن بن محمد معروف به ابوالفتح دیلمی هستند. نامبرده از مفسران بزرگی بود که در سال ۴۳۰ ه ق (۱۰۳۹ م) دعوت زید خود را در نواحی دیلم آشکار کرد. ولی معلوم نیست چرا بعداً به یمن رفت و داعیانی را به اطراف فرستاد. او و پیروانش کارشان بالا گرفت و با مساعدت بنی‌همدان لشکر گرد آورد و شهر صعده را که پناهگاه فرزندان الهادی الی الحق بود با کشتار و خرابی بسیار فتح کرد. سپس در نزدیکی ذئبین دژ ظفار را بنیان نهاد و در سال ۴۳۷ ه هم صنعا را متصرف شد. او با بیعت جعفر بن قاسم عیانی که رهبری زیدیان آنجا را بر عهده داشت، دژ عَلَب را ساخت. سپس منصب امیر الامرایی و یک‌چهارم مالیات را به وی واگذار کرد. اما چندی بعد جعفر بن قاسم با ایل حاشد متحد و با ابوالفتح وارد جنگ سختی شد. سرانجام هم در سال

۴۳۹ علی بن صلیحی بنیانگذار حکومت باطنیه صلیحیون، در صدد فتح شهرها برآمد و این کار او سبب شد ابوالفتح دیلمی شهر به شهر سرگردان شود و عاقبت هم در نبرد شهر عنس به قتل برسد. پس از مرگ او را در محلی در نجد الجاح نزدیک رداع به خاک سپردند. بعدها پسرش محمد بن ناصر جنازه پدر را به ردمان منتقل کرد. در قرن ۱۱ ه بر روی مزار وی بنایی ساختند که به «قاع دیلمی» مشهور شد. از نوادگان او بعدها رجال معروفی در شهر ذمار و چند شهر دیگر ظهور کردند که به «بنو دیلمی» و «دیلمی ذماری» معروف شدند. از ابوالفتح دیلمی آثار چندی به یادگار مانده که تعدادی از آن‌ها عبارت‌اند از: «تفسیر قران مجید»، «الرساله المبهجه فی الرد علی الفرقه الضاله المجاجله» و «مسائل قاسم بن العباس» که پاسخ به سوالات فقهی و کلامی بوده است. (۱۷)

رجال علمی و کتب زیدیان

این مذهب و نحله فکری همچون بقیه مذاهب در طول تاریخ حیات اجتماعی‌اش، رجال و شخصیت‌های علمی و ادبی بسیاری را در دامان‌اندیشه‌های خود پرورش داد. بسیاری از این افراد دارای آثار و تألیفاتی در حوزه‌های علمی عصر خویش بودند که تعدادی از آنها از مرزهای محدوده خود گذشته و مورد توجه دیگران هم قرار گرفتند. به‌علاوه برخی از کتاب‌ها و تألیفات این افراد جزو منابع مهم و معتبر پیروان این آئین به‌شمار می‌رفتند. آنچه که مسلم است معرفی تمامی این اشخاص و آثارشان در این کتاب مقدور و مقبول نخواهد بود، چرا که اصل این کتاب موضوعش چیز دیگری و در واقع معرفی زیدیان علوی در دیلمستان، طبرستان، استراباد و گرگان است اما پیوندهایی بین زیدیان در این نقاط و سایر مناطق، مخصوصآ هم‌کیشان آنها در یمن وجود داشت که سبب شد که چند صفحه‌ای را به این امر مهم اختصاص دهیم. به‌علاوه ضروری می‌نمود خوانندگان گرامی با چنین افراد و کتاب‌هایی از این آئین آشنا گردند، چرا که آن‌ها بخشی از واقعیت‌های حیات اجتماعی حدود هزاروسیصد ساله این نحله فکری هستند. به‌ویژه آنکه زیدیان نقاط یاد شده در شمال ایران چندان در ارائه آثار برجسته موفق نبودند. این مسئله به چند عامل مهم بستگی داشت. نخست عمر کوتاه حکومت زیدیان طبرستان بود. دوم در همین مدت کوتاه هم امامان زیدی دائمآ با دشمنان متعدد خود در جنگ و جدال بوده و فرصت پرداختن به بخش تئوریک نهضت خود را نیافتند البته تعدادی از امامان زیدی این ناحیه تلاش‌های محدود و معدودی در حوزه علم و تألیف کتب هم داشته‌اند اما قابل قیاس با امامان زیدی سایر نقاط به‌ویژه زیدیان یمن نبوده‌اند چرا که زیدیان یمن با آنکه درگیر مشکلات خاص خود بودند، اما حکومت حدود هزار ساله‌شان در مقاطعی خاص، به آن‌ها چنین فرصت مطلوبی را داده بود.

اما موارد و شرایط مهم دیگری هم در یمن وجود داشت که برای زیدیان سایر نقاط هرگز در این حد به‌وجود نیامده بود. این موارد را در زیر چنین برمی‌شمریم.
مدارس یمن از جمله حوزه‌های کهن علمی زیدیان بوده که هم دارای کتابخانه‌های بزرگ و هم مرکز پرورش‌اندیشمندان و رجال علمی برجسته بوده‌اند. جامع کبیر صنعا با کتابخانه عظیمش از جمله میراث‌های علمی و فرهنگی شیعیان زیدی به‌شمار می‌رفته و هم‌اکنون هم چنین است. امام یحیی الهادی الی الحق (۲۹۸-۲۲۰)، برادرش شریف عبدالله و فرزندش شریف محمد (۳۱۰-۲۷۸) اولین عالمان برآمده از این محیط بوده اند. (۱۸)

در صعده نیز مدارس و مراکز بزرگ علمی زیادی وجود داشت. اصولا این شهر را نخستین پایتخت زیدیان در یمن می‌شناسند، زیرا ابوالحسین یحیی الهادی الی الحق فرزند حسین حسنی مؤسس و سرسلسله سلاطین و امامان زیدی یمن، همین شهر را مرکز اندیشه‌های خود و نیز نقطه پراکنده کردن افکار زیدیان نمود. یاقوت حموی نوشته است که صعده یکی از بزرگ‌ترین مراکز درآمد ملی و وجوه شرعی پیشوایان زیدی بوده که گاه سالانه به صدهزار دینار می‌رسید. یعقوبی صعده را که در عهد جاهلی جُماع نامیده می‌شد، سرزمین قبیله کنده از قبایل بزرگ عرب معرفی نموده و اصطخری آن را از نواحی بسیار آباد، حاصلخیز و مرکز بازرگانی یاد کرده است. بی‌جهت نبود که رهبران اولیه زیدیان ابتدا سعی می‌کردند صعده و صنعا را به چنگ آورند زیرا دریافت وجوه شرعی از مراکز بزرگ اقتصادی و تجاری چنین نقاطی بهترین تأمین‌کننده منابع مالی جنبش و نهضت آن‌ها می‌توانست محسوب شود. امروزه هنوز اکثریت جمعیت صعده را سادات حسنی یا زیدیان تشکیل می‌دهند. به‌علاوه گنبد و بارگاه امامان اولیه زیدیان مثل الهادی الی الحق، مرتضی ابوالقاسم محمد، شریف امام یوسف و... زیارتگاه شیعیان زیدیه است. این شهر تا صنعا پایتخت یمن شصت کیلومتر فاصله دارد. (۱۹)

در خارج از یمن، در طبرستان، دیلمان، گرگان و چند شهر و ولایت دیگر ایران نیز همزمان با تأسیس حکومت زیدیان، گروهی دست به تلاش‌های علمی در حوزه اندیشه زیدی زدند که در زیر نام آن‌ها را به همراه تألیفاتشان می‌آوریم اما ابتدا بر این امر تأکید می‌گردد که در این باب کتاب‌های ویژه‌ای برای شناخت این افراد و آثارشان وجود دارند که چند تای آن‌ها عبارتند از: «عمدةالمطالب فی انساب آل ابی طالب» که متعلق به احمد بن علی حسنی معروف به ابن عنبه (۸۲۸-۷۴۸ ه) است. این کتاب یکی از معتبرترین مرجع تبارشناسی سادات حسنی و حسینی می‌باشد که مؤلف آن را به تیمور تقدیم کرده بود. (۲۰) دوم کتاب «التمیز بین السلف و الخلف» اثر سید یحیی حسنی صنعانی است که از اولین پیشوایان زیدی تا قرن ۱۱ ه را معرفی کرده است. سوم باید از کتاب «مؤلفات الزیدیه» تألیف سید احمد حسینی اشکوری نام برد که چند جلد است و نگارنده از آن بهره برده است. نمونه چنین کتاب‌های دیگری را در کتابخانه‌های صنعا، صعده و نقاط دیگر می‌توان یافت.

رجال علمی زیدیان در ایران

۱- ابواسحاق ابراهیم ثقفی (مرگ ۲۸۳ ه): محدث و مورخی که ابتدا در اصفهان به نفع زیدیان تبلیغ می‌کرد. یکی از آثار وی «زید و اخباره» نام دارد. (۲۱)

۲- ابن عُقده (احمد): پسر محمد بن سعید کوفی (۳۳۳-۲۴۹ ه) که از موالی بنی‌هاشم بود. می‌گویند دویست‌وپنجاه‌هزار حدیث را حفظ داشته است. او را استاد بسیاری از بزرگان از جمله کلینی، شیخ طوسی و عبدالله بن عدی گرگانی (مرگ ۳۶۵ ه، از محدثین بزرگ‌ازعلمای عامه سنی مذهب و صاحب کتاب الکامل) دانسته‌اند. ابن عقده از زیدیان جارودیه بود که نجاشی از او «مرد بزرگ در میان اصحاب حدیث» و شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ ه) به عنوان «دانشمند موثق زیدی» یاد کرده‌اند. از کتاب‌های معروف وی «من روی عن زید بن علی» و «یحیی بن حسین بن زید و اخباره» است. (۲۲)

۳- ابوالمفَضّل شیبانی (۳۸۷-۲۹۷ ه): محدث زیدی که در شهرهای مختلف از جمله آمل و گرگان در همان عصر زیدیان به استماع حدیث پرداخت. شیعیان و سادات زیدیه او را اصلی‌ترین راوی «المجموع الفقهی» و «المجموع الحدیثی» می‌دانستند. در میان فهرستی که نجاشی از آثار وی ارائه داده نام این کتاب‌ها دیده می‌شوند: من روی زید بن علی بن حسین، فضائل الزید و الشافی فی علوم الزیدیه. (۲۳)

۴- ابوالحسین الموید بالله احمد (۴۲۱-۳۳۳ ه): متولد آمل، فرزند حسین بن هارون، از بازماندگان زید بن حسن (ع) و از امامان زیدی در دیلمستان بود. او مؤلف کتاب «التبصره» در حوزه علم کلام است که یکی از کتب قدیمی زیدیان در حوزه استدلال‌توحید و عدل هم به‌شمار می‌رود. اثر دیگرش «التجرید» نام دارد.

به‌علاوه فقه الهادی الی الحق را در چهار جلد شرح داده در ضمن آنکه اختلافات بین قاسم بن ابراهیم رسی و الهادی الی الحق را نیز از نظر دور نداشته است. کارل بروکلمان چهار نسخه از آثار خطی وی در اروپا، از جمله نسخه خطی کتابخانه واتیکان را معرفی نموده است. (۲۴)

۵- ابوسعید احمد بن محمد معروف به ابن رُمیح (قرن ۴ ه): محدث و فقیه زیدی اهل نسا که سال‌ها در مدارسِ فرهنگ شهرهای بزرگ همچون نیشابور، مرو، بلخ، هرات، ری، بغداد، جرجان و... به تحصیل و نیز استماع حدیث پرداخت. او بعدها مدتی را در جرجان گذراند و در آن شهر به گفتن حدیث مشغول شد. وی چند سالی هم نزد سادات زیدی صعده بسر برد. (۲۵)

۶- امام مهدی لدین الله: فرزند یحیی که کتاب معروف «الدرر الفرائد فی شرح القلائد فی تصحیح العقائد» در حوزه عقائد زیدیه از اوست. این کتاب در حقیقت جلد دوم از نُه جلد «غایات الافکار و نهایات الانظار» اوست. (۲۶)

۷- ابوجعفر منصور مرادی: از متفکرین زیدیه که ابن ندیم فقط نام تألیفات وی را این‌گونه ثبت کرده است: التفسیر الکبیر، التفسیر الصغیر، احمد بن عیسی، سیرة الائمه العادله، طهارت، صلوة، الخمیس، رسالته علی لسان بعض الطالبین الی حسن بن زید بطبرستان. (۲۷)

۸- ابوالحسن علی بن ابی عباس: از نوادگان حسین بن زید بن امام زین العابدین از محدثین زیدیه که در قزوین می‌زیست. یکی از پسران وی هم از امامان زیدیه نیشابور بود. (۲۸)

۹- عبدالله بکرآبادی (جرجانی): فرزند عیسی که در محله بزرگ بکرآباد این شهر می‌زیست. گویند وی امامت و رهبری زیدیان شهر جرجان را بر عهده داشت. (۲۹)

۱۰- علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی (۳۶۲-۲۸۴ ه/ ۸۹۷-۹۷۳ م): از نوادگان مروان بن حکم که ثعالبی او را اصفهانی الاصل دانسته است. او موسیقیدان، راوی و شاعر معروف زیدی مذهب بود. مدت‌ها در کوفه تحت تأثیر محدثان علوی بود که بعد به بغداد رفت. وی ارتباط زیادی با رجال بزرگ مثل حسن بن محمد مهلبی وزیر معزالدوله و خلیفه اندلس مستنصر داشت. او آئین زیدی را به احتمال زیاد نه از خاندان مروانی پدرش، بلکه از خانواده معروف و بزرگ مادریش آل ثوابه به ارث برده بود. آثار مهمش عبارتند از: الاغانی (اثری بزرگ در حوزه ادب و موسیقی)، الخمارین و الخمارات (شاید به همین دلیل ابن جوزی او را اهل شرب خمر دانسته)، رساله در باب غنا. مقاتل الطالبین که معروف‌ترین تألیف وی بوده و در سال ۳۱۳ ه آن را به پایان رساند. وی در این اثر به معرفی آن دسته از طالبیان یا سادات علوی پرداخته که در قیام‌ها کشته شده بودند. بعدها این کتاب مورد توجه شدید شیعیان زیدی قرار گرفت. (۳۰)

۱۱- ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی (مرگ ۴۲۰ ه- ۱۰۲۹ م): از متکلمان بزرگ معتزلی و زیدی که گاه به خاطر اقامتش در نواحی گیلان و طبرستان به او جیلی (گیلی ـ اهل گیلان) هم می‌گفتند. وی پس از ری از سال ۴۰۳ تا ۴۱۱ ه در آمل بین زیدیان زیست، زیرا در این دوران اختلافات شدیدی بین شیعیان و سنی‌ها پیش آمده بود. او به‌خاطر مسائلی که درباره حضرت علی و ابوبکر مطرح می‌کرد، سنیان آمل را بر علیه خود شوراند. بلافاصله ابن سیف دینوری حاکم دست‌نشانده

منوچهر بن قابوس در آمل وی را از شهر اخراج کرد. بنداری او را از زیدیانِ اصحاب المؤید بالله دانسته است. برخی هم نوشته‌اند که وی از فقهای صاحب رأی زیدیان ناصری (پیرو ناصر کبیر الاطروش) به‌شمار می‌رفت. کتاب‌های مهم او عبارت بودند از:

الف): الباهر علی مذهب الناصر، که در باره تعلیم فقهی ناصرالحق امام زیدی نوشته شده بود.

ب): الموجز، در مورد فقه زیدیه ناصری بود که سیف‌الدین منصور در شرح ناصریات خود بارها به این کتاب اشاره کرده است.

پ): المعتمد فی الامامه، در مورد امامتِ مذهب زیدی است.

ت): من کشف اسرار الباطنیه و غوار مذهبهم، که در سال ۴۰۰ ه بر رد مذهب اسماعیلیه نوشته شده بود. (۳۱)

۱۲- المرشد بالله: که اسم اصلی‌اش یحیی بن موفق حسین بن اسماعیل بن زید بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن که آقا بزرگ تهرانی و امیر محمد بن مصطفی سکانی او را از امامان زیدیه در جرجان و صاحب کتاب «الامالی» یکی از کتاب‌های مهم شیعیان زیدیه دانسته‌اند. (۳۲)

۱۳- ابوسعد محسن جُشَمی (۴۹۴-۴۱۳ ه): مفسر، متکلم و مورخ زیدی که در نیشابور درس خواند و مدتی هم به طبرستان و گرگان آمد. او در ابتدا حنفی‌مذهب بود ولی در سفر به یمن به مذهب زیدیه گروید. قتل او در مکه به‌خاطر نوشتن کتاب «رسالة الشیخ ابلیس الی اخوانة المناجیس» بوده است. تألیفات وی را

چهل‌ودو کتاب برشمرده‌اند که چند تا از آن‌ها عبارتند از: الاسماء و الصفات، التهذیب (۹ جلد در تفسیر قرآن)، الحقائق الوثائق، المنتخب (در فقه زیدی)، السفینه (در تاریخ)، دو تفسیر به زبان فارسی و شرح عیون‌المسائل که زندگی‌نامه شماری از رجال زیدیه است. (۳۳)

۱۴- ضیاءالدین علی بیهقی: شاعر و ادیب قرن ۶ ه شاعری زیدی مذهب که از رجال معروف سادات زُباره حسینی در بیهق به‌شمار می‌رفت. او به عربی و فارسی شعر می‌گفت و مدتی را هم در استراباد و جرجان گذراند. (۳۴)

۱۵- سیدشمس‌الدین عبدالصمد: از متکلمان زیدی قرن ۹ ه که فرزند سیدعبدالله معروف به دامغانی بود. یکی از کتاب‌های معروف وی «الجوهره الخاصه عن الشوائب فی العقاید الناقمه علی جمیع المذاهب» نام داشت که یک نسخه بسیار نفیس از آن در کتابخانه الجامع الکبیر صنعا موجود است. (۳۵)

۱۶- امام هادی عزالدین بن حسن حسنی: که به نوشته آقا بزرگ تهرانی در سال ۸۶۲ متولد، در سال ۹۰۰ ه تبلیغات به نفع زیدیان را آغاز و در سال ۹۲۹ ه در گذشت. اثر معروف او کنزالرشاد نام دارد. (۳۶)

۱۷- ابو طالب یحیی بن حسین بن هارون دیلمی (۴۲۴-۳۴۰ ه): که مؤلف کتاب «التحریر فی الکشف عن نصوص الائمه النحاریر» بود. او این کتاب را در مورد فقه زیدیان به خواست شاگردانش به جهت تصحیح مذهب و آراء یحیی بن حسین حسنی ملقب به هادی الی الحق (مرگ ۲۹۸ ه) نوشت. زیرا معتقد بود که پس از مرگ وی، فرزندان و پیروانش به آراء و نظریاتش دست برده‌اند. به‌علاوه در این کتاب به تلخیص و تهذیب مذهب فقهی دو تن از امامان زیدی یمن یعنی قاسم بن

ابراهیم رسی و همان یحیی بن حسین حسنی هم پرداخته است. هم اکنون دستنویسی از این تألیف متعلق به تاریخ ۵۵۸ ه و تحریرِ علی بن سلیمان بن زید بن علی بن سلیمان در ۱۸۷ برگ در موزه بریتانیا موجود می‌باشد. (۳۷)

۱۸- ابوالفتح دیلمی: که نام اصلی وی را آقا بزرگ تهرانی چنین ثبت کرده است: ابوالفتح ناصر بن حسین بن محمد بن عیسی بن محمد بن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی (ع). وی را در چند صفحه قبل در بخش خاندان‌های بزرگ یمن معرفی کرده بودیم، یعنی همان کسی که بازماندگان و احفادش در یمن «بنو دیلم» و «دیلمی ذماری» معروف شده بودند. دو کتاب تفسیر او به نام‌های تفسیر شاهی و روض الجنان معروف بودند. (۳۸)

۱۹- محمد دیلمی (مرگ ۷۱۱ ه): از فقها و متکلمان زیدی که به مکه و سپس یمن رفت و در آنجا کرسی تدریس و فتوی را به دست آورد. او در سال ۷۰۷ در صنعا کتاب «قواعد عقاید اهل بیت» را نوشت. آثار دیگرش عبارت‌اند از: «المشکات» و «صراط المستقیم». (۳۹)

۲۰- حسن (ابوالقاسم) بن حمزه علوی: شاعر و از رجال ادبی طبرستان که الاطروش ناصرکبیر امام زیدیان با توجه به کثرت فضل و فصاحت خود، درباره وی می‌گفت: «لو جاز سقر احد فی الصلوة لکان شعر ابی القاسم»: اگر شعر کسی شایسته باشد که به هنگام نماز خوانند، شعر ابوالقاسم بُوَد». حسن در زمان مسافرت به مشهد (طوس)، قصیده‌ای را سرود که در آن مکان‌های سر راه از جمله آمل، مامطیر (بابل) ساری، مهروان، نامنه، طمیش (تمیشه)، استراباد، رباط و جرجان را در آن ذکر کرده است. این نقاط مربوط به دو ایالت طبرستان و گرگان، در نقشه‌های ارائه شده متعلق به قرون ۳ و ۴ ه در صفحات آخر همین کتاب دقیقاً

مشخص شده‌اند. بخشی از این قصیده چنین است: (۴۰)

بها غدوت راحلا من آمل و نازلا

منازلا عواطلا یقطعا المسافر

فما مطیر قصدها حد الیها حدها

یروع قلبی و خدها اذا السراب مائر

یاصاح حث الناجیه أظن حثا ناهیه

حتی توافی ساریه یومآ و أنت باکر

ثم اغدمنا باکرآ المهروان ذاکرآ

مقطعآ هواجرآ من بعدها هواجر

حتی توافی نامنه بزامل من عاینه

یخاف منه مأمنه یذعر منه الذاعر

و فی طمیش لاتقف الا وقفف المنحرف

ثم اغدمنها و انصرف و القلب منک طائر

یا صاحبی و دعا من استراباد معا

و للرباط فاقطعا و الربع منها داثر

وقف بجرجان ففی مربعها ما نشتقی

بحظه و یکتفی واردها و الصادر

ترجمه:

به سواری و پایمردی او مسافتی از آمل را به پایان رساندم و باراندازهایی را که مسافران می‌نوردیدند، پیمودم.

هدف او مامطیر بود که به همان حد، محدود می‌شد چون سراب از دور پدیدار می‌شد قلب من از حرکات او مشتاق‌تر و آرزومندتر می‌شد.

ای دوست شتر تیزرو را برانگیز تا بامداد روزی به ساری برسی.

آنگاه در یک سحرگاه از آنجا به یاد مهروان باز گرد و کوچیانِ در حال کوچ را پشت سر بگذار تا به نامنه برسی که از آمل را ه را هر که دید از آن به دهشت افتاد

در طمیش جز به‌اندازه توقف یک ره گذر درنگ مکن آنگاه از آن نیز در حالی که دلت در پرواز است روی بتاب‌ای نفس (ای دو چشم) از استراباد به سوی رباط وداع کن که آثار و بقایای آن رو به ویرانی است، در گرگان درنگ کن چه به منزلگاه‌های بهاری آن نعمت‌هایی هست که دل را شفا می‌بخشد و آیندگان و روندگان

را خشنود می‌گرداند

لازم به ذکر است که کلمه رباط که در این سروده آمده نام شهر یا روستایی نبود، بلکه کاروانسرای بزرگی بود که حدوداً بین علی آباد کتول و خان ببین کنونی (منطقه فندرسک) قرار می‌گرفت. این رباط بسیار بزرگ و سر راه تجاری قرار داشت و گاه مساکین، دراویش و فقرای در راه مانده هم در آن بیتوته می‌کردند. این مکان به احتمال زیاد متعلق به دوران ایران باستان و شاید هم یکی از چاپارخانه‌های قدیمی میان راهی از عصر هخامنشیان به بعد بوده است.

۲۱- ابوعمر استرابادی: از مشاهیر قرن ۳ ه و از یاران نزدیک و اخبارگوی محمدبن زید علوی امام زیدیانِ طبرستان بود. وی به احتمال زیاد کتاب‌های تألیف شده هم در حوزه تاریخ داشت. (۴۱)

۲۲- ابوهاشم علوی زیدی جرجانی (سید ابا هاشم کیای گرگانی): که امامت زیدیان منطقه دیلمستان را برای مدتی بر عهده داشت. او دعات و مبلغ‌های چندی برای دعوت به امامت خود به اطراف و اکناف فرستاد ولی چون شدیداً ضد اسماعیلی بود، سرانجام او را شکست داده و به قلعه الموت بردند و پس از وادار کردنش به تغییر عقیده که از ترس جان بود، باز هم او را به قتل رساندند. (۴۲)

۲۳- الموفق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی: از رجال و فقهای معروف منطقه گرگان که در دهه اخیر کتابی از وی به نام «اعتبار و سلوةالعارفین» به چاپ رسیده است. احمد بنداری از وی و پسرش مرشد بالله جرجانی به عنوان «ائمه خمسه زیدی» نام برده است. (۴۳)

در پایان این قسمت به دو شخصیت دیگر ایرانی اشاره می‌شود که هر چند زیدی مذهب نبودند، ولی به‌خاطر آنکه اسلاف آن‌ها از زیدیان بوده و نیز خودشان هم کتابی در باره زیدیان نوشته بودند، معرفی آن‌ها خارج از لطف نخواهد بود.

الف): شیخ مفید. از جمله رجال برجسته شیعه امامیه که استاد سید مرتضی معروف به علم الهدی بود. وی کتابی با عنوان «مسئله علی الزیدیه» دارد. (۴۴)

ب): سیدمرتضی علم الهدی. که از طرف مادر منتسب به سادات حسینی و از نوادگان الاطروش ناصرکبیر بود. وی کتابی به نام «ناصریات» داشت که شرح صد (و به قولی دویست‌وهفت) مسئله از مسائل مربوط به آراء جدش الاطروش بود. وی که از بزرگان شیعه امامیه به‌شمار می‌رفت، در واقع در این کتاب به بررسی و مقایسه موارد اختلاف بین شیعیان زیدیه و امامیه پرداخته است. کتاب دیگر وی «المسائل الرسیه» نام داشت که در واقع پاسخی به فردی زیدی مذهب به نام محسن بن حسینی رسی بود. (۴۵)

لازم به ذکر است که سیدرضی معروف، مؤلف نهج‌البلاغه برادر همین سید مرتضی بود. سیدرضی شاگرد ابوعبدالله جرجانی فقیه حنفی بود که برای مدتی فقه حنفی را از وی آموخت؛ همچنین ابو زید عبدالله کبایکی حسنی جرجانی نیز شاگرد وی بود. (۴۶)

رجال زیدی و تألیفات آن‌ها در یمن و سایر نقاط

۱- حسن بن صالح بن حی (۱۶۸-۱۰۰ ه): از متکلمان و فقهای زیدی که ابن ندیم او و دو برادرش را هم زیدی مذهب معرفی کرده است. (۴۷)

۲- بشر بن مُعتَمِر (ابوسهل هلالی - ۲۱۰ ه ق): متکلم، ادیب و بنیانگذار مکتب معتزلی بغداد که روابط نزدیک با فضل بن سهل داشت. مجالس وعظ وی در بغداد معروف و بیشتر آثارش هم ردیه‌هایی بر آراء مخالفانش بود. یکی از ویژگی‌های برخی از کتاب‌های او، به کار بستن شیوه موازنه در تعیین مراتب صحابه بود که پس از وی گسترش بیشتری یافت. وی مثل سایر زیدیان و برخی از معتزله، عثمان را به‌خاطر رفتارش در سال‌های آخر خلافتش، فاقد صلاحیت می‌شمرد و از او تبری می‌جست. (۴۸)

۳- قاسم رسی (۱۶۹- ۲۴۶ ه): فرزند ابراهیم طباطبا که به وی چندین بار در صفحات پیشین به مناسبت‌های مختلف اشاره کرده‌ایم. او از امامان بسیار برجسته و معروف زیدیان، ادیب، شاعر و جنگجو نیز بود. قبل از آنکه حسن بن زید در طبرستان حکومت زیدی خود را تأسیس کند و دایره آن را تا دیلم و گرگان گسترش دهد، پیروان وی مشغول به تبلیغ آئین زیدیه در بخشی از این مناطق بودند. نحله «زیدیه قاسمیه» طبرستان و دیلمستان منسوب به وی است. خود او در سال ۲۲۰ و در عهد معتصم در یمن قیام کرد و بر صعده هم چیره شد، اما اندکی بعد با فرا رسیدن سپاه متوکل عباسی حکومت مستعجل وی از هم فرو پاشید. برخی وی را برادر محمد بن طباطبا دانسته‌اند که در سال ۱۹۹ به همراه ابوالسرایا قیام کرده بود. همچنین او را از بنیانگذاران اصلی فقه زیدیه دانسته‌اند که مؤلف ۳۳ کتاب بود. برجسته‌ترین آثارش عبارت بودند از: الناسخ و المنسوخ، الخمسه الاصول (کهن‌ترین کتاب در باب عقاید زیدیه)، رد علی الزندیق اللعین ابن مقفع، رد

علی الملحد و رد علی النصاری.

ابن ندیم کتاب‌های الاشربع، الامامه، الایمان و النذور، سیاسه النفس و الرد علی الرافضه را هم بدو نسبت داده است. (۴۹)

۴- ابوالحسین یحیی ملقب به الهادی الی الحق (۲۹۸-۲۲۰ ه ق): فرزند حسین حسنی و از احفاد حسن مثنی که او را باید مؤسس حکومت زیدیان یمن محسوب نمود که با تألیف حدود صد جلد کتاب، بر شهرت خویش افزوده بود. مؤلف کتاب «مؤلفات زیدیه» حدود هفتادوچهار اثر وی را برشمرده است. ما هم تعدادی از تألیفات معروف وی را در صفحات قبل و در بخش مربوط به زیدیان یمن نام برده‌ایم. وی در مدینه و حجاز به عنوان فردی متکلم، فقیه، متفکر و نیز جنگجو و شجاع مورد توجه قرار داشت. سرانجام ابوالعتاهیه سلطان یمن در عهد معتضد خلیفه عباسی، او را به یمن دعوت کرد. وی هم در سال ۲۸۳ در صعده مستقر گردید و به نشر آئین زیدیان پرداخت. ابتدا ابوالعتاهیه به همراه قبیله‌اش و سپس قبایل دیگر به وی پیوسته و به او لقب امیرالمومنین و الهادی الی الحق دادند. از این تاریخ به بعد با فتح نجران و سایر نقاط، با جنگ‌های خونین بنی‌عباس را از یمن راند و صنعا را در سال ۲۸۸ ه فتح کرد. سپس به حجاز رسید و در مکه هفت سال به نام وی خطبه خواندند و سکه زدند. یکی از اقدامات او جنگ با قرمطیان به رهبری علی بن الفضل بود که برای تخریب مکه آمده بودند. همانگونه که در صفحات پیشین ذکر شد، وی قبل از آمدن به یمن، مدتی را در زمان محمد بن زید در طبرستان بسر برد، اما چون در آنجا به پیروان خود اجازه داده بود تا او را امام خطاب کنند، مورد سوء ظن قرار گرفت و مجبور شد آنجا را ترک کند. وی در واقع در طبرستان قصد داشت مسئله امامت خود را تست کرده و به رهبری برسد، ولی رقیب از او هشیارتر بود. (۵۰)

۵- ابوالقاسم محمد حسنی المرتضی لدین الله (۳۱۰-۲۷۸ ه): فرزند یحیی حسنی که در مدینه متولد شد و مدارج اجتهاد را نزد پدرش الهادی الی الحق خواند. او در جنگ‌های یمن نیز با پدر همراه بود. سپس بعد از مرگ پدر، مدعی امامت شیعیان زیدی شد و بسیاری هم با او بیعت کردند و به او لقب المرتضی لدین الله دادند. بعد از مرگ، او را در کنار مزار پدرش در صعده به خاک سپردند. آثار وی را بالغ بر ۳۰ کتاب دانسته‌اند که معروف‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: الاصول (در عقاید)، الاراده و المشیئه، الرد علی قرامطه، الشرح و البیان فی تفسیر القران، رساله الی اهل طبرستان، مسائل المعقلی (در فقه)، المناهی (در حدیث)، النوازل النبوه و... که تعدادی از آن‌ها در کتابخانه‌های موزه انگلیس، امبروزیانا و جامع الکبیر موجود است. (۵۱)

۶- امام یوسف صعدی حسنی (مرگ ۴۰۳ ه): فرزند یحیی بن احمد حسنی ملقب به الداعی الی الله که به شجاعت و جنگاوری هم معروف بود. او در سال ۳۹۶ ه در صعده به عنوان امام زیدی خروج کرد و لقب داعی الی الله گرفت. دو سال بعد صنعا، ذمار و انس را نیز تصرف کرد که سبب شد بسیاری از شیعیان زیدی یمن با او بیعت کنند. پس از مرگ، وی را در صعده و در بارگاهی معروف به خاک سپردند. معروف‌ترین کتاب امام یوسف «السیره» نام داشت. (۵۲)

۷- ابوالعباس صفی‌الدین احمد: فرزند عبدالله بن محمد رازی صنعانی یمنی که مورخ و جغرافی‌نویس برجسته قرن ۵ ه ق بود. کتاب مشهور وی در این حوزه «تاریخ الرازی» نام داشت که آن را در سه جلد تألیف کرده بود. او در این اثر نام گروهی از جمله بزرگان یمن را آورده و نیز جلد سه آن را به شهر صنعا و حومه آن اختصاص داده بود. کارل بروکلمن در کتاب «تاریخ الادب العربی» خویش از شش نسخه خطی این کتاب که در کتابخانه‌های ملی پاریس، موزه بریتانیا و کتابخانه

ایاصوفیه موجود هستند، نام برده است. (۵۳)

۸- ابراهیم بن محمد زیدی (۴۶۶-۴۰۰ ه): از اعقاب زید بن علی بن حسین که پدر ابوالبرکات نحوی و لغوی صاحب «شرح اللمع» بود. وی را محدث و شاعری نامیده، که مدتی در مصر نزد مستنصر خلیفه فاطمی می‌زیست تا سرانجام در سن شصت‌وسه سالگی در کوفه درگذشت. (۵۴)

۹- قاضی شمس‌الدین جعفر ابناوی سناعی (مرگ ۵۷۳ ه): از متکلمان زیدی که موضعی شدیداً ضد حنبلی داشت. او را صاحب حدود پنجاه تألیف دانسته‌اند که مشهورترین آن‌ها عبارت بودند از: خلاصه الفوائد (از منابع مهم زیدیه در عقاید و فلسفه)، ابانه المناهج فی نصیحه الخوارج (در رد بر خوارج)، حدائق الازهار فی مستحسن الاجویه و الاخبار (در ادبیات و فنون بلاغت)، قواعد التقویم، النقص علی صاحب المحیط (در اثبات عقاید و امامت زیدیه)، الدلائل الباهره فی المسائل الظاهره (در علم کلام)، تیسیر المطالب من امالی ابی طالب (از کتب معتبر حدیثِ زیدیان) که در آن احادیث کتاب «الامالی» امام ابی طالب یحیی بن حسین هارونی دیلمی (مرگ ۴۲۴) را جمع و مرتب کرده است. (۵۵)

لازم به ذکر است که امالی شیوه خاص نوشتن سخنان شیوخ یا معلمان از سوی مستمعان و شاگردان بود، زیرا تا قبل از آن یادگیری به صورت شفاهی بود و این امر موجب فراموشی و نیز خطاهای زیادی می‌شد. این املاءنویسی در قرن دوم ه ق مخصوصاً در مجالس حدیث و بعدها در مجالس فقه به اوج خود رسید. بدین‌گونه مجموعه‌های مکتوب و تدوین‌شده‌ای به نام امالی از اواخر قرن دوم ه به بعد به‌وجود آمدند. در میان زیدیان امالی مربوط به الاطروش ناصرکبیر و امالی

احمد بن عیسی بن زید شهرت بسیار یافتند. در قرن ۵ ه مجالس املاء برای حدیث جای خود را به امالی‌نویسی در موضوعات کلامی و اعتقادی داد که برجسته‌ترین آن‌ها در میان شیعیان امامیه متعلق به شیخ مفید و در بین زیدیان «امالی» مرشد بالله (جرجانی) بود. (۵۶)

۱۰- امام عبدالله منصور حسنی (۶۱۴-۵۶۱ ه): فرزند حمزه حسنی ملقب به المنصور بالله از ائمه زیدیه یمن که شاعر نیز بود. او در سن سی‌ودو سالگی ادعای امامت کرد و چون شجاع و جنگجو هم بود، زیدیان با او بیعت کردند. وی پس از فتح صنعا و ذمار، در سال ۶۱۲ با ملک مسعود که عصیان کرده بود وارد جنگ خونینی شد. سرانجام هم دو سال بعد درگذشت و در ظفار به خاکش سپردند. تألیفات او را بیشتر از هفتاد کتاب برشمرده، که فقط حسینی اشکوری شصت‌وهشت اثر او را در کتاب مؤلفات الزیدیه خویش آورده است. یکی از کتاب‌های معروف او «العقد الثمین فی تبیین احکام الائمه الهادین» نام دارد. (۵۷)

۱۱- ضیاءالدین اسحاق بن یوسف بن اسماعیل حسنی یمانی صنعانی: فقیه، محدث و شاعر زیدی که شاگرد صلاح بن حسین اخفس حسنی و یحیی بن عمر اهدل زبیری بود. خودش نیر در شهرهای صنعا، ذمار، زباره و کوکبان شاگردان زیادی را پرورش داد. یکی از کتاب‌های وی «تفریج الکروب و تکفیر الذنوب» نام داشت. (۵۸)

۱۲- ابا سلمه غالب بن عثمان همدانی: از شعرای زیدی مذهب که متعلق به طایفه همدان از طوایف بنی‌اسد متعلق به اعراب قحطانی بود. برخی بر این باورند که طایفه همدانی شیعه مذهب به‌ویژه زیدیه مذهب بوده و در بسیاری از جنبش‌های علوی حسنی و حسینی شرکت داشتند. (۵۹)

۱۳- شیخ الاسلام حسام‌الدین ابوعبدالله حُمیر بن احمد محلی همدانی: معروف به قاضی شهید (مرگ ۶۵۲) از مورخین مطرح زیدیان که کتاب «الحدائق الوردیه فی مناقب و تراجم ائمه زیدیه» را در باره شرح زندگی سی تن از پیشوایان و امامان زیدیه نوشت. مورد مهم آنکه در زمان ذکر فضیلت‌ها از امالی چند تن از جمله «افاده» نجیب‌الدین ابوطالب یحیی بن علی استرابادی هم بهره برده است. (۶۰)

۱۴- سید حسین حسنی (مرگ ۶۶۲ ه): فرزند محمد بن احمد بن یحیی از رجال زیدی یمن و مؤلف کتاب «ثمرة الافکار فی الاحکام الکفار» که در مورد فقه زیدیان و احکام کافران و کیفیت وصول جزیه از آنان، به رشته تحریر در آمده و در ردیف خود از نظر نمونه بی‌رقیب بوده است. وی به شیوه استدلالی و با استفاده از هزار روایت احکام کافر، دارالحرب و دارالجزیه را مورد بحث قرار داده است. (۶۱)

۱۵- محمد صعدی حَنش (۷۱۹-۶۵۰ ه): فرزند یحیی بن احمد حنش صعدی مکنی به ابوعبدالله از ارباب اجتهاد و متکلمان زیدی که او را چراغ راهنمای طالبان علم و زبان متکلمان می‌نامیدند. او کرسی تدریس و پیشوایی زیدیان یمن را در دست گرفت و آوازه ای بلند در حوزه‌های درسی پیدا کرد. سرانجام در شهر ظفار درگذشت و همانجا هم دفن شد که مزارش بعدها شهرت زیادی یافت. مهمترین کتاب‌های وی عبارت‌اند از ابتسام البرق فی شرح القصص الحق، التحفه، بدایه المهتدی و هدایه المبتدی، تفتیح القلوب، تفسیر الجامع، قوت الارواح، المعتمد، المختصر الشافی (در علم عروض)، تفریج احادیث البحر الزخار و... (۶۲)

۱۶- سید یحیی حسینی (۷۴۵-۶۶۹ ه): ملقب به المویّد بالله، فرزند حمزه که از متکلمان و رهبران زیدیان در صنعا بود. وی بعد از مرگ محمد بن مطهر حسنی

معروف به المهدی داعی، امامت زیدیان یمن را بر عهده گرفت. برخی تألیفات او را تا صد اثر برشمرده‌اند که حدود شصت کتاب را اشکوری ثبت کرده است. (۶۳)

۱۷- سید محمد حسنی: معروف به المهدی (مرگ ۷۲۸ ه) فرزند المطهر حسنی، از متکلمان، سلاطین و ائمه زیدیه یمن که پس از پدرش در سال ۶۹۰ ه بر مسند امامت نشست. سپس سپاه زیادی فراهم و عدن و صنعا را فتح کرد. عاقبت در قلعه ذی مرمر درگذشت. او را در جامع صنعا به خاک سپردند. مشهورترین آثار وی عبارت‌اند از المنحاج الحلی (در حدیث)، النکته الکافیه والبغیه الوافیه، الکواکب تادریه فی شرح الابیات الدریه (شرحی بر قصیده راثیة حسن بن وهاس در مورد امامت حضرت علی)، الفقه، فلق الاصباح فی جواز الاصلاح و۶۴(....)

۱۸- حسن بن محمد بن حسن بن سابق‌الدین صنعانی: معروف به ابن العیش (مرگ ۷۹۱ ه) فقیه و قاضی شهر صنعا که کتاب «التذکره الفاخره فی فقه العتره الطاهره» را تحریر کرد. در این کتاب فقهی وی به بیست‌هزار مسأله فقهی پاسخ داده است. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌های عراق، عربستان، یمن و نیز کتابخانه میرزای شیرازی ایران موجود است. (۶۵)

۱۹- جمال‌الدین بن وزیر (۸۲۲-۷۵۸ ه): که عده‌ای او را سیدجمال‌الدین هادی حسنی یمانی صنعانی آل وزیر هم نامیده‌اند. او در شعر و ادب، کلام، تاریخ و فقه تبحر داشت. معروف‌ترین آثارش عبارت بودند از: کریمه العناصر فی الذب عن سیره امام الناصر، کفایه القانع فی معرفه الصانع، التحفه الصفیه فی شرح ابیات الصوفیه، تلقیح الالباب فی شرح الباب و... (۶۶)

۲۰- محمد حسنی الوزیر (۸۴۰-۷۷۵ ه): که او را ابوعبدالله عزالدین محمد حسنی قاسمی آل وزیر هم نامیده‌اند. کتاب معروف وی «تنقیح الانظار فی علوم الآثار» نام دارد که در حوزه علم حدیث زیدیان به سال ۸۱۳ ه تنظیم شده است. وی در این کتاب آنچه را که از علوم حدیث و قواعد اصول فقه مورد نیاز مجتهدان بوده، جمع کرده و نیز نام بسیاری از رجال، اساتید احادیث و راویان زیدیه را هم گرد آورده است. (۶۷)

۲۱- عبدالله صعدی دواری (۷۱۵- ۸۰۰ ه): متکلم و شیخ‌الاسلام یمن که مدتی کرسی تدریس و امامت زیدیان صعده را بر عهده داشت. حوزه درسی وی بسیار شلوغ و گسترده بود و به علت تقوا و قناعتش، به‌طور جدی شاگردانش به او رغبت و اعتماد نشان می‌دادند. زمانی که امام مهدی احمد بن یحیی و امام المنصور بالله علی بن صلاح بر سر امامت با هم اختلاف پیدا کردند، از عبدالله صعدی دعوت و تقاضای کمک شد که او هم در صنعا امام را انتخاب کرد؛ مهم‌ترین آثار وی را می‌توان چنین برشمرد: التعلیق علی المصباح (در فقه)، الروض النضیر، شرح جوهره الاصوا، شریده القناص، الدیباج النضیر علی لمع الامیر و... (۶۸)

۲۲- احمد حسنی المهدی (۸۴۰-۷۷۵ ه): فرزند یحیی حسنی ملقب به المهدی لدین‌الله و از تبار الهادی الی الحق که بعد از وفات امام الناصر در سال ۷۹۳ ه، مردم صنعا در مسجد جمال‌الدین با وی بیعت کردند. همزمان جمعی دیگر با المنصور علی فرزند امام ناصر بیعت نمودند که فتنه‌ای عظیم بر پا و خون‌های زیادی ریخته شد. سرانجام احمد حسنی را با فریب اسیر کردند و در کاخ صنعا از سال ۷۹۴ تا ۸۰۱ ه زندانی کردند. بعد که از حبس آزاد شد فقط به کار تألیف، تدریس و امامت پرداخت. آثار او را تا شصت‌وشش عنوان برشمرده‌اند که مشهورترین آن‌ها «البحر الزخار الجامع لمذاهب علما الامصار» نام دارد. این کتاب

چهارده جلد و در باب تمام علوم رایج وقت از فقه و کلام تا عقاید، تاریخ و شرح حال رجال زیدیه است. (۶۹)

۲۳- ابوعبدالله عزالدین سید محمد (مرگ ۸۴۰ ه در صنعا): فرزند ابراهیم حسنی قاسمی آل وزیر از اعیان و اکابر یمن که کتاب «تحفة الصفیه فی شرح الابیات الصوفیه» را در تصوف و بر اساس اصول مشرب زیدیه به زبان عربی تحریر کرد. او قصیده «همزیه» برادر خود سیدالهادی آل‌وزیر را به شیوه عارفانه و صوفیانه شرح نموده که شهرت بسیاری داشت. (۷۰)

۲۴- سید المطهر ذماری حسنی (مرگ ۸۷۹ ه): ملقب به المتوکل علی الله که پس از وفات امام المنصور علی بن صلاح در سال ۸۴۰ ه بسیاری از زیدیان با او بیعت کردند و شهر کحلان، ذمار و قلاع زیادی را تصرف کردند اما با مخالفت و نیز ادعای امامت المهدی صلاح بن علی حسنی و المنصور بالله الناصر بن محمد حسنی مواجه شد. در این میان شهر صنعا پس از چند جنگ خونین بین وی و المنصور بالله چند بار دست به دست شد. سرانجام المنصور پیروز شد و سید المطهر را دستگیر و زندانی کرد. ولی چند صباحی بعد با آزاد شدن وی، این بار سید المطهر توانست المنصور را دستگیر و زندانی کند و خود بر مسند زعامت و امامت زیدیان بنشیند. سرانجام هم در تاریخ ۸۷۹ در ذنار در گذشت و همانجا دفن شد. آثار مهم وی عبارت‌اند از: الارشاد، عقد عقیان الحکم و سمط الاالی فی آداب الحروب (منظومه‌ای در مورد فنون جنگی)، الواجبات علی من هی، اجویه المسائل و... (۷۱)

۲۵- عزالدین حسنی (۹۰۰-۸۴۵ ه): فرزند حسن حسنی یمانی ملقب به الهادی الی الحق که در فَلَلَه متولد شده و در شهرهای صعده و تهامه تحصیل کرده بود. او در سال ۸۷۹ ه در فلله ادعای امامت زیدیان را نمود که زیدیان این شهر و کحلان، الشرفین و سرزمین شامیه امامت او را پذیرفتند و بلافاصله صنعا را تسخیر

کردند. وی از جمله ائمه زیدیان یمن بود که به عمران و آبادانی توجه ویژه‌ای داشت. آثار معروف او هم عبارت بودند از: الامامه (در عقاید)، الحساب و النجوم (در ریاضیات)، الرافعه للشک و الالتباس، رساله غرا، العنایه التامه، الفتاوی (در فقه و چندین مجلد)، کنزالرشاد و زاد المعاد (در اخلاق) دیوان شعر و... (۷۲)

۲۶- سراج‌الدین محمد (۹۵۷-۸۸۸ ه): فرزند یحیی تمیمی بهران که معروف‌ترین اثر وی «تفتیح القلوب و الابصار للاهتداء الی اقتکاف اثمار الازهار» در مورد فقه شیعیان زیدی است. این کتاب مزجی مبسوط در چهار جلد بوده و شهرت بسیاری دارد و از منابع فقهی متداول در حوزه‌ها و مدارس زیدیان یمن است. (۷۳)

۲۷- سید ابوالقاسم حسنی (۱۰۲۹-۹۶۷ ه): ملقب به المنصور بالله از سلاطین و امامان زیدیه یمن که بسیار شجاع و جنگجو بوده است. وی در هنگامی که یمن از طرف دولت سنی مذهب عثمانی تصرف شد، سپاهی فراهم آورد و وارد جنگ‌های خونین با عثمانی‌ها شد که سرانجامش به صلح گرائید. او را سر سلسله سلاطین زیدیه آل قاسمی (قاسمیه) یمن دانسته‌اند که احفاد و بازماندگانش تا نیمه دوم قرن ۱۴ ه در یمن سلطنت و امامت کردند. تألیفات او را تا حدود چهل اثر قید کرده‌اند که بر جسته‌ترین آن‌ها عبارتند از: بغیةالطالب و تحفةالراغب (در حدیث)، تخدیر العباد عن معاونة اهل الظلم و الفساد، التمهید فی آداب التقلید (در اصول فقه)، البحث علی الجهاد، الکامل المتدراک (در تصوف)، النبذه المشیره و... (۷۴)

۲۸- سید احمد حسنی (مرگ ۱۰۳۹ ه): متکلم زیدی که با فنون نظامی آشنا و در ایام امام المویّد بالله مقام فرماندهی سپاه او را بر عهده داشت؛ اما بعدها به بحث و تدریس روی آورد و پیروان زیادی را پیدا کرد. از آثار مهم او باید از حاشیه الفصول اللولویه (در اصول فقه) و کشف الالباس عن قواعد الاساس (در کلام زیدی) نام

برد. (۷۵)

۲۹- روح الله یا شرف‌الدین عیسی حسنی (مرگ ۱۰۴۸ ه): فرزند لطف الله بن مطهر بن امام یحیی حسنی که کتاب معروفش «روح الروح فیما جری بعد المائه التاسعه من الفتن و الفتوح» نام داشت. این اثر دو جلدی در باره وقایع سال‌های ۹۰۱ تا ۱۰۲۹ ه ق تاریخ یمن است که به دستور وزیر محمد گرد آورده بود. (۷۶)

۳۰- سید حسن حسنی علوی (۱۰۸۴-۱۰۱۴ ه): از مجتهدین زیدیه و مؤلف کتاب «تلقیح الافهام بصحیح الکلام علی تلمکه الاحکام» که در حوزه اخلاقیات زیدیان و نیز سلوک، عرفان و تربیت نفس به رشته تحریر درآمده است. (۷۷)

۳۱- سید اسماعیل حسنی (۱۰۸۷-۱۰۱۹ ه): فرزند قاسم و ملقب به المتوکل علی الله از ائمه و سلاطین زیدیه در یمن که پس از پایان تحصیلات به تدریس در دایره فقه و کلام پرداخت. او پس از مرگ برادرش امام بالله محمد در سال ۱۰۵۴ ه، در شهر ضوران ادعای امامت کرد و فضلا و رجال زیدیه هم امامتش را پذیرفتند. در این میان برادرش و نیز پسرِ برادرش به نام محمد بن حسن هم ادعای امامت کردند، که با مشاهده بیعت‌کنندگان با سید اسماعیل، از ادعای خویش درگذشتند. اسماعیل تمام دژهای کوهستانی را فتح کرد و سپس به سوی خضر موت، عدن و ظفار حمله برد و آن نواحی را نیز مطیع خود نمود. نوشته‌اند که در عهد او رعایا در امنیت و رفاه بوده و آبادانی زیاد شد. از وی حدود بیست تألیف باقی مانده که مشهورترین آن‌ها بدین شرح‌اند: ابطال الدور (در منطق)، البیان الصحیح و البرهان، الخاع و رفعه، شرح جامع الاصول، المسائل المرضیه فی بیان اتفاق اهل السنه و الزیدیه (در فقه)، الوشیه المتوکلیه (در عقاید) و... (۷۸)

۳۲- صفی‌الدین احمد (۱۰۹۲-۱۰۲۹ ه): فرزند صالح بن ابی الرجال یمانی معروف به ابن ابی رجال، شاعر، ادیب، خطیب و مورخ زیدی که مدت‌ها کرسی تدریس را در صنعا بر عهده داشت. او در کتاب «تبشیر الاعلام» (تیسیر الاعلام) به ذکر طبقات مفسران شیعه زیدیه و بیان شرح حال آنها، شیوه مفسران، تعداد تفسیرها و سایر مفسران زیدیه پرداخته است. وی در اثر دیگر خویش به نام «مطلع البدور و مجمع البحور» که هفت جلدی است به تاریخ و شرح حال بزرگان و امامان زیدیان توجه کرده است. برخی این کتاب را مهم‌ترین تراجم رجال زیدی دانسته‌اند که یک نسخه از آن در کتابخانه جامع الکبیر شهر صنعا و یک نسخه هم در موزه بریتانیا نگه‌داری می‌شوند. چند تألیف دیگر وی عبارت‌اند از: المجالس، الموازین، اعلام المولی، حیاه الروح، الوجه الادبه و... (۷۹)

۳۳- یحیی حسینی صنعانی یمانی (۱۰۹۹-۱۰۲۵ ه): که مدت‌ها کرسی تدریس در صنعا را داشت و با اهل حدیث آنقدر مخالفت کرد تا غوغایی بر پا کرد. اشکوری در کتاب مؤلفات الزیدیه خویش نام حدود صدووده کتاب وی را ثبت کرده است. یکی از آنها «التمییز بین السّلف و الخلف» نام داشت که در آن به معرفی کتب متفکرین و امامان زیدیه از آغاز تا عهد خود یعنی قرن ۱۱ ه پرداخته است. تعداد دیگری از تألیفات وی عبارت‌اند از: اصول فرق اسلامی، انباء الزمن فی تاریخ الیمن، بهجة الزمن فی حوادث الیمن، البیان لنظم القران، التقریر فی اصول الامامه، الزهر فی اعیان العصر، العبر فی ملوک حمیرالوافی علی الشافی، الاعراض عن اهل الجهل و العناد و... (۸۰)

۳۴ - سیدعمادالدین یحیی حبوری جحافی (مرگ ۱۱۰۲ ه): از رجال علمی و ادبی زیدیان که مدتی در دربار امام المتوکل بود و سپس به منصب قضای شهر حبور

یمن رسید. تألیفات مهم او عبارت‌اند از: دیوان شعر، شرح نهج‌البلاغه و ارشاد المومنین الی معرفة نهج‌البلاغه المبین که این کتاب سوم را یکی از بهترین میراث‌های علمی و کلامی شیعه زیدیه در قرن دوازده دانسته‌اند. در این اثر که در سال ۱۳۸۰ در قم هم چاپ شد، مؤلف بر اساس مشرب زیدیه، بحث‌های ادبی و کلامی و نقد و بررسی گفتار ابن ابی الحدید بر شرح نهج البلاغه دارد. (۸۱)

۳۵ - سید ابو اسحاق ضیاءالدین یوسف (۱۱۲۱-۱۰۷۸ ه): فرزند یحیی و نوه امام المویّد بالله محمد بن امام المنصور بالله قاسم بن محمد حسنی صنعانی که علم پزشکی را نیز از شاگردان طبیب نامدار امام محمد صالح گیلانی آموخته بود. وی بعدها کرسی تدریس و زعامت دینی را نیز بر عهده گرفت و سرانجام هم به امامیه پیوست. آثار مهم او عبارت بودند از: دیوان شعر، طلوع الضیاء و نسمحه السحر که در مورد صدونودوهفت نفر از شعرا است. (۸۲)

۳۶- سید ضیاءالدین اسحاق صنعانی یمانی (۱۱۷۳-۱۱۱۱ ه): از شعرای معروف زیدیه که کتاب «تفریح الکروب و تکفیر الذنوب» در حدیث و امامت از اوست. وی در این کتاب احادیث مربوط به فضائل حضرت علی را براساس حروف الفبا تنظیم و مصادر احادیث را هم از منابع اولیه و اصلی آن‌ها استخراج کرده است. (۸۳)

۳۷- شیخ محمد صعدی مشحم (مرگ ۱۱۸۱): فرزند احمد بن جارالله که پس از اتمام تحصیل، از شیوخ و فقهای حرمین در حجاز اجازاتی دریافت کرد. سپس به دربار امام المنصور بالله حسین بن قاسم امام و سلطان زیدیان در یمن راه یافت و خطیب او شد. چندی بعد وی منصب قضاوت و کرسی تدریس و رهبری را تا عهد امام المهدی العباس بن حسین در اختیار گرفت. تألیفات وی را تا حدود شصت‌وپنج عنوان ثبت کرده‌اند که شاخص‌ترین آن‌ها چنین هستند: آداب القاضی و

مفتی، بلوغ الامانی، تحفة الاخبار، تحفة الخواص، الشواهد الجلیه، کشف النقاب، اللولو المنظوم و... (۸۴)

۳۸- سید احمد حسنی (۱۱۹۱-۱۱۱۱ ه): مؤلف کتاب «تخریج لمجموع زید بن علی» که در آن تمامی احادیث زید بن علی (امام اولیه و اصلی زیدیان) را گرد آورده و طریق حدیث را به علی (ع) رسانده است. به‌علاوه این کتاب ردی بر گفتار کسانی است که نسبت به احادیث زید بن علی تشکیک کرده بودند. (۸۵)

۳۹- ابراهیم حمزه حسنی علوی (۱۲۱۳-۱۱۴۱ ه): از متکلمان و مفسران زیدیه که تدریس و امامت را در یمن و مکه به عهده داشت. برخی وی را از بزرگان متصوفه زیدیه دانسته‌اند. دو تا از تالیفاتش عبارت‌اند از: دیوان شعر و لروض النضیر. (۸۶)

۴۰- محمد سماوی صنعانی: فرزند صالح بن هادی، ملقب به ابن حریوه و معروف به سماوی ریاضیدان که در همان آغاز به فلسفه و علوم عقلی گرایش پیدا کرد و به فرا گرفتن کتب کلامی و فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی پرداخت. وی نخست به فلسفه مشائین و سپس به حکمت اشراق روی آورد اما گروهی از سنی‌های شافعی در نزد سلطان یمن امام عبدالله بن احمد حسنی ملقب به المهدی به سعایت از او پرداختند تا سرانجام وی را در سال ۱۲۴۰ شلاق زده و به شهر کمران تبعید کردند. سپس او را در شهر الحدید زندانی کردند اما باز گروهی دیگر از روحانیون فتوی به کفر و زندقه وی دادند که سبب شد گردن او را بزنند و آنگاه جسدش را به دار بیاویزند. قبر وی اکنون در بندر الحدیده زیارتگاه معروفی است. بسیاری از متفکرین هم‌عصر او، وی را فردی دانا، زیرک، باهوش و دارای علم بسیار دانسته‌اند. او در علومی همچون عقلیات، حکمت، ریاضی، طبیعیات، الهیات و منطق به حد کمال رسیده و رسالاتی در منطق و فلسفه تألیف کرده بود.

مهمترین آثار وی را می‌توان چنین برشمرد: انحطاط العلم فی آخر الزمان، توزیع العقال فی علم الرجال، شرح الشافیه، مختصر طبقات الزیدیه و... (۸۷)

۴۱- سید حسن حسنی تهامی یمنی جازمی (۱۲۳۵-۱۱۸۸ ه): که تحصیل را نزد قاضی احمد بن عبدالله ضمدی گذراند و سپس در سال ۱۲۳۲ ه به وزارت شریف حمود بن محمد نائل آمد. او تعدادی از فتواهای خلاف مالوف زیدیه هم داشت. از جمله تحریم تقلید که رساله‌ای هم در این مورد نگاشته بود. سید حسن در ۲۰ جنگ از جمله با عثمانی‌شرکت داشت و سرانجام هم در یکی از این نبردها کشته شد. آثار شاخص او عبارت‌اند از: دیوان شعر، نثرالدرر، علی منظومه شیخ محمد سعید (که ردی بر تعصب و بدعت بود)، الجهر، بالبسمله و... (۸۸)

۴۲- قاضی اسماعیل یمانی خولانی (۱۲۱۲- ۱۲۵۶ ه): معروف به جَغمان از بزرگان زیدیه و قاضی‌القضاة یمن که مدت‌ها در جامع الکبیر شهر صنعا هم به تدریس اشتغال داشت. وقتی که امام الناصر عبدالله بن حسن حسنی در سال ۱۲۵۲ ه قیامش به پیروزی رسید، اسماعیل را قاضی القضاه یمن نمود. ولی هر دوی آنها اندکی بعد به قتل رسیدند. آثار مهم وی عبارت‌اند از: «المسط الحاوی المتسع بحاله للراوی» و «العتد الذی انتضل بذکر من قام من العتره النبویه» (در ذکر نهضت‌های علویان). (۸۹)

۴۳- سید محمد تهامی (۱۲۶۶-۱۲۰۱ ه): فرزند سید المساوی حسینی اهدل یمانی‌از خاندان بزرگ علمی علوی تهامی یمن که سادات حسینی بودند. سید محمد از شعرا و ادبا و مجتهدین برجسته عصر خویش محسوب می‌شد. او پس از کسب علم، حوزه درسی وسیعی بر پا کرده بود، طوری که در علوم بلاغی و فنون شعر و

ادب هم شاگردانی را تربیت کرد. وی علاوه بر دیوان شعر، کتاب معروفی هم به نام «کف المحنه فی منظومه ابن الشحنه» در علم معنی و بلاغت داشت. (۹۰)

۴۴- عبدالله ذماری (مرگ ۱۳۰۱ ه): فرزند علی حسنی ذماری که در ذمار از شهرهای شیعه‌نشین زیدیه متولد و درس‌های مقدمات، فنون ادب و علوم عربی را در حوزه‌درسی قاضی یحیی بن محمد عنسی، قاضی عبدالله سعید عنسی و دیگران آموخت. سپس در سال ۱۲۹۷ از ذمار به جبل الاهنوم رفت و به امام الهادی شریف‌الدین بن محمد ملحق گشت. او آنگاه درسال بعد به آستان صعده رفت و تا آخر عمر قاضی و والی آن ناحیه باقی ماند. آثار فقهی و تاریخی وی از منابع مهم شیعیان زیدیه محسوب می‌شود. معروف‌ترین آن‌ها کتاب فقه عنسی ذماری در چهار جلد (طهارت، عبادت، ارث و سایر موارد) است. (۹۱)

۴۵- سید محمد حسنی یمانی (۱۳۸۱-۱۳۰۱ ه ق): معروف به زباره که مدارج عالی اجتهاد را نزد بزرگانی همچون امام یحیی حمیدالدین المتوکل علی الله حسنی امام زیدیان به پایان برد و سپس به دربار استادش امام یحیی سلطان یمن پیوست. تعدادی از روحانیون شیعه زیدی و امامی و سنی از او روایت کرده‌اند، از جمله آیت الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی که در اجازه خود به کاتب ابن سطور (۱۴۰۶) از زباره و کتابش یاد کرده است. اشکوری در کتاب خود نام بیست‌وشش اثر سید محمد را ثبت کرده است. (۹۲)

۴۶- قاضی صفی‌الدین احمد (مرگ ۱۳۹۰ ه): فرزند قاسم عنسی از قضات و فقهای زیدیه یمن که مؤلف کتاب «التاج المذّهب لاحکام المذهب» (در فقه زیدی) و در چهار جلد بود. (۹۳)

منابع

۱- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۲۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۸۱- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۵۵

۲- العبر، ج ۳، صص ۱۵ و ۱۷۷

۳- مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۶۵

۴- مقالات تاریخی، دفتر اول و دوم، ص ۲۸۸- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران،

ص ۱۶

۵- تاریخ ایران، ج ۴، کیمبریج، ص ۱۸۲

۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۰۶ و ج ۶، ص ۳۲۲

۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۷۳

۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۹۴

۹- همان، ج ۲، صص ۶۱ و ۶۲

۱۰- همان، ج ۲، ص ۶۴

۱۱- نسب نامه خلفا و شهریاران، صص ۱۸۷ و ۱۸۸- سلسله‌های اسلامی، صص ۱۱۸ تا ۱۲۰

۱۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۷۳

۱۳- همان، صص ۳۷۳ و ۳۷۴

۱۴- نشریه انقلاب، نشر امان، شماره ۲۲، ص ۳۰

۱۵- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۲۴۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، ص ۴۲

۱۶- همان، ص ۱۸۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، صص ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۵۲ و ۶۳

۱۷- همان، ج ۷، ص ۶۱۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۱۰۴ و ۱۰۵- الذریعه، جزء رابع (ج ۴)، ص ۲۵۵

۱۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۶۶۹

۱۹- همان، ج ۱۰، ص ۳۲۹

۲۰- همان، ج ۱۱، ص ۴۶۸

۲۱- همان، ج ۵، ص ۲۲۰

۲۲- مفاخر الاسلام، ج ۳، صص ۴۷، ۵۰ و ۵۳ تا ۶۲- الذریعه، ج ۶، ص ۳۷۸ و ج ۱۰ ص ۸۷- رجال نجاشی، ص ۶۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۵
۲۳- رجال النجاشی، ص ۳۹۶- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۷۹
۲۴- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۱- تاریخ طبرستان، ص ۹۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۱۸
۲۵- تاریخ جرجان، ص ۱۰۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۹۸
۲۶- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۴۶۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، ص ۴۷۵
۲۷- الفهرست، ص ۳۶۱
۲۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۹۰
۲۹- همان، ص ۴۹۰
۳۰- همان، ج ۱، ص ۴۳۱- یتیمةالدهر، ج ۳، ص ۹۶
۳۱- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۱۲۳ و ۱۲۴
۳۲- الذریعه، ج ۲ (جزء ثانی)، ص ۳۱۷
۳۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، صص ۳۳. ۵۹۲- تاریخ نیشابور، صص ۶۹۲ و ۶۹۳

۳۴- همان، ص ۵۹۵- الذریعه، ص ۳۵۱

۳۵- همان، ج ۷، ص ۴۲۳- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۳۸۷

۳۶- الذریعه، جزء ثامن العشر (ج ۱۲)، صص ۱۵۵ و ۱۵۶

۳۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۴۲

۳۸- الذریعه، ج ۴، ص ۲۵۵- مؤلفات الزیدیه، ج ۷، ص ۶۱۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۳۹- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۲۹۰ و ج ۲، ص ۲۶۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، ص ۶۱۱ و ج ۱۱، ص ۳۱۵

۴۰- علویان طبرستان، صص ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۵۷ و ۲۵۸

۴۱- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۱۴۷ و ۳۰۸- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۴۳

۴۲- راحةالصدور، صص ۱۶۳ و ۱۶۵- حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۲۹- روضةالصفا، ج ۴، ص ۲۱۶- تاریخ اسمعیلیه، صص ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۱۶ و ۵۲۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۴۷ و ج ۳، ص ۲۲۴

۴۳- کتاب ماه، دین، شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲، ص ۶۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳

۴۴- مفاخر الاسلام، ج ۳، ص ۲۵۷

۴۵- الذریعه، جرء خامس العشر (ج ۱۵)، صص ۲۰۰ و ۲۰۱- مفاخر الاسلام، ج ۳ صص ۲۶۴ و ۲۶۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۹، صص ۴۶۳ تا ۴۷۱

۴۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، صص ۲۷۸ تا ۲۸۵

۴۷- الفهرست، ص ۳۳۳

۴۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۱۷۸ تا ۱۸۰

۴۹- الذریعه، ج ۳، ص ۳۴۵- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۵۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۰۶ و ج ۸، ص ۲۴۲

۵۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۰۶ و ج ۶، ص ۳۲۲- مقالات تاریخی، دفتر اول، صص ۲۸۸ و ۲۸۹- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، صص ۲۷ تا ۳۰- هدیه العارفین، ج ۲، ص ۵۱۷- تاریخ تشیع در ایران تا...، ص ۳۰۵

۵۱- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۱۲۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۲۰

۵۲- همان، ج ۲، ص ۱۱۱- هدیه العارفین، ج ۲، ص ۵۵۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، ص ۳۳۰

۵۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۵

۵۴- همان، ج ۱، ص ۲۷۹- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۵۳

۵۵- همان، ج ۵، صص ۹۲، ۱۹۴ و ج ۷، صص ۱۹۵ و ۴۲۳ - مؤلفات الزیدیه، ج ۱ صص ۳۲ تا ۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۴۲ و ۴۴۸

۵۶- همان، ج ۲، ص ۳۳۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، صص ۱۳۲ و ۱۳۳- الذریعه، جزء ثانی، ص ۳۱۷

۵۷- همان، ج ۶، ص ۳۲۱ و ج ۱۱، ص ۳۲۴- مؤلفات الزیدیه، ج ۲، ص ۲۶۷

۵۸- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، صص ۲۴۳ و ۲۴۴

۵۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، صص ۴۹۸ تا ۵۰۰

۶۰- الذریعه، ج ۶، صص ۲۹۰ و ۲۹۱- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۴۲۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۱۲۶

۶۱- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۳۵۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۲۸

۶۲- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۳۷۶- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، ص ۳۳۰- هدیة العارفین، ج ۲، ص ۱۴۴، مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۳۲

۶۳- هدیه العارفین، ج ۱، ص ۸۲۰- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۵۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، صص ۳۵۶ و ۳۵۷

۶۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۲۱

۶۵- همان، ج ۴، ص ۱۹۴- الذریعه، ج ۴، ص ۴۲- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، صص ۲۷۹ و ۲۸۰

۶۶- همان، ج ۵، صص ۷۳ و ۴۲۸- همان، ج ۱۸، ص ۹۷- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۳۲۶

۶۷- همان، ج ۸، ص ۳۷۶- همان، ج ۲، ص ۵۵

۶۸- همان، ج ۷، ص ۵۸۳ و ج ۱۰، ص ۳۳۰- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۲۹۸

۶۹- همان، ج ۴، ص ۱۷۲ و ج ۵، ص ۴۹ و ج ۶، ص ۳۲۱ - مؤلفات الزیدیه، ج ۱ صص ۸۳، ۳۲۱ و ۳۲۲

۷۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۶۷

۷۱- همان، ج ۸، ص ۴۲، مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۵۶- هدیه العارفین، ج ۲، ص ۴۶۳

۷۲- همان، ج ۶، صص ۳۲۲ و ۳۲۳ - همان، ص ۵۵- همان، ص ۶۶۳

۷۳- همان، ج ۴، ص ۴۶۵

۷۴- همان، ج ۶، ص ۳۲۱- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۴۶- هدیه العارفین، ج ۱، ص ۸۳۳

۷۵- همان، ج ۶، ص ۳۲۰- همان، ص ۴۰۸

۷۶- همان، ج ۸، ص ۳۴۴- همان، ج ۲، ص ۵۲

۷۷- همان، ج ۵، ص ۷۳- همان، ج ۱، ص ۳۲۵

۷۸- هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۱۸- دایرةالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۲۰

۷۹- ریحانةالادب، ج ۷، ص ۳۴۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۹۳ و ج ۲، صص ۶۵۳، ۶۵۴ و ج ۱۰، صص ۳۸۵ و ۳۸۶

۸۰- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، صص ۳۲۸ و ۴۳۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۹۴ و ج ۱۰، ص ۳۸۶

۸۱- همان، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲، ص ۲۰۰- همان، ج ۶، ص ۵۵ و ج ۹، ص ۵۵۱

۸۲- همان، ج ۳، ص ۱۰۲- همان، ج ۱۰، ص ۳۸۸- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲۵- الذریعه، جزء ۲۴، ص ۱۵۴

۸۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۶۸

۸۴- همان، ج ۱۰، ص ۳۳۱- هدیه العارفین، ج ۲، ص ۳۳۶

۸۵- همان، ج ۴، ص ۱۸۳

۸۶- همان، ج ۶، ص ۵۲۳- مؤلفات الزیدیه، ج ۲، ص ۵۹

۸۷- همان، ج ۹، ص ۲۹۰- همان، ج ۱، ص ۱۶۴

۸۸- همان، ج ۵، ص ۱۶۶- همان، ج ۱، ص ۳۹۰

۸۹- همان، ج ۵، ص ۴۰۷- همان، ج ۱، ص ۱۶۸

۹۰- همان، ج ۵، ص ۱۶۷- همان، ج ۱، ص ۳۲۶

۹۱- همان، ج ۸، ص ۴۲

۹۲- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، صص ۳۰ تا ۳۳ - دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ص ۴۴۹

۹۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۱۸

علم تفسیر و معرفی مفسرین برجسته زیدیان

تفسیر در لغت به معنی آشکار کردن و پرده برداشتن از روی چیزی مشکل و پیچیده؛ اما کاربرد تفسیر در میان کاربران به معنی تأویل و برگرداندن یکی از احتمال‌ها به منظوری که با ظاهر مطابقت داشته باشد و نیز شرح نکات مجمل داستان‌ها در کتاب قرآن و تعریف چیزی که لفظ بر آن دلالت کند؛ و همچنین تبیین اموری که آیات قرآن بدان سبب‌ها نازل گردیده‌اند(. ۱)

بر خلاف شیعیان اسماعیلی که تفسیر به معنای سنتی آن را ندارند، شیعیان زیدی همچون سایر مذاهب اسلامی، آثار متعددی در حوزه تفسیر دارند. چون زیدیان از نظر عقاید کلامی از فرقه‌های اسماعیلی به اهل تسنن نزدیک‌تر بودند، فقها و روحانیون سنی آنان را معتدل‌تر، و گاه آثارشان را مورد حمایت قرار می‌دادند اما معروف‌ترین تفسیرهای زیدیان عبارت‌اند از:

۱- تفسیر اسماعیل بن علی: اثر اسماعیل بن علی بستی زیدی (مرگ ۴۲۰ ه).

۲- تفسیر عطّیه: اثر عطیه نجرانی زیدی (مرگ ۷۹۱ ه).

۳- الثمرات الیانعه: متعلق به شمس‌الدین بن احمد (قرن ۹ ه).

۴- تفسیر فتح الغدیر: اثر محمد بن علی شوکانی صنعانی یمنی (مرگ ۱۲۵۰ ه) که معروف‌ترین آن‌ها در نزد بسیاری از زیدیان است(. ۲)

۵- تفسیر زید شهید: یا همان زید پیشوای اول و سرسلسله زیدیان (فرزند امام زین‌العابدین) بود. گویند که وی تفسیر را از پدر و برادرش امام محمد باقر آموخته بود. این تفسیر به عربی و به شیوه روایی است. البته چند تفسیر دیگر را هم به همین زید نسبت داده‌اند مثل تفسیر قرائت زید، تفسیر مدخل الی القران لواضع مختاره منه و(... ۳)

۶- تفسیر ابی الجارود: ابن ندیم این تفسیر را در اصل متعلق به امام محمد باقر دانسته که آن را برای ابی الجارود املاء کرده بود. زیاد بن منذر ابی جارود که در سال ۱۵۰ ه در گذشته بود، مؤسس یکی از فرقه‌های زیدیان، یعنی جارودیه به‌شمار می‌رفت(. ۴)

۷- معانی قران: متعلق به یحیی ملقب به الهادی الی الحق معروف (۲۹۸-۲۲۰ ه) که قبلا از او یاد کردیم چگونه به یمن رفت و نخستین امام یا سلطان زیدیان یمن شد. این تفسیر به عربی و در نُه جلد و از منابع مورد وثوق اکثر مفسران زیدی است. وی تفسیر آیةالکرسی را هم دارد(. ۵)

۸- تفسیر فرات کوفی: متعلق به ابوالقاسم فرات که در سال ۳۰۷ ه درگذشته بود(. ۶)

۹- تفسیر ابوالفتح دیلمی: اثر ابوالفتح الناصر (مرگ ۴۴۴ ه) که به عربی و در چهار جلد به شیوه روایی و کلامی نوشته شده بود. وی دو تفسیر دیگر هم دارد. (۷)

۱۰- بیان التنزیل: اثر رشیدالدین ابومحمد (۴۸۹- ۵۸۸ ه) فرزند علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی معروف به ابن شهرآشوب که در ساری متولد و در حلب درگذشت(. ۸)

۱۱- تجرید الکشاف مع زیاده نکت لطاف: متعلق به سید علی حسنی صناعی (۸۳۷-۷۶۹ ه).

۱۲- حصر آیات الاحکام الشرعیه: اثر ابوعبدالله محمد بن ابراهیم (۸۴۰-۷۷۵ ه) فرزند علی بن مرتضی حسنی قاسمی آل وزیر. این تفسیر در شرح و بیان ۲۳۶ آیه است که در استدلال‌های خود به هنگام بیان حکم آیه، از احادیث هم بهره گرفته است. وی چهار تفسیر دیگر هم دارد. (۹)

۱۳- الرساله القرانیه: نگاشته امام احمد (۸۴۰-۷۷۵ ه) فرزند یحیی حسنی ملقب به المهدی لدین‌الله. این تفسیر به عربی و با اسلوب زیدی به شیوه کلامی به نام امام الناصر لدین الله صلاح بن علی حسنی نوشته شده بود. وی چند تفسیر دیگر هم دارد. (۱۰)

۱۴- تفسیر سراج‌الدین محمد: (مرگ ۹۵۷ ه) فرزند یحیی معروف به تمیمی بصری و بهران زیدی که در شش جلد و به زبان عربی نوشته شده بود. مفسر آن را عمدتاً بر مبنای دو تفسیر «الکشاف» زمخشری و «تفسیر ابن کثیر» تدوین کرده و برای هر آیه هم روایات و احادیثی آورده است. (۱۱)

۱۵- روضة‌الجنان فی اعجاز قران: نوشته امام متوکل عبدالله (مرگ ۱۰۱۷ ه) فرزند علی مؤیدی که آن را به شیوه کلامی تدوین کرده است. (۱۲)

۱۶- الاتحاف لطلبه الکشاف: اثر صالح مقبلی صنعانی (۱۱۰۸-۱۰۴۷ ه).

۱۷- تفسیر کحلانی: نوشته سید عزالدین محمد امام البدر (۱۱۸۲-۱۰۹۹ ه) که به شیوه کلامی و روایی نوشته شده است. از بین ۱۲۰ تألیف وی، چند تفسیر دیگر هم دیده می‌شوند. (۱۳)

۱۸- فتح الرحمن فی تفسیر القران بالقران: اثر امیر ابراهیم حسنی هاشمی یمنی (۱۲۱۳-۱۱۴۱ ه) از خطبا، عرفا و متکلمین زیدی که این تفسیر را به زبان عربی‌مشرب زیدی و عرفانی نگاشته و آیات قرآن را با خود آیات دیگر تفسیر کرده است. (۱۴)

لازم به ذکر است که در بین مؤلفین طبرستان، گرگان و استراباد هم تفسیرهای متعددی نوشته شده‌اند که تعدادی از آن‌ها عبارتند از:

الف): التفسیر: نوشته ابومحمد بن علی بن علی عبدکی جرجانی (قرن ۴ ه).

ب): جلاء الاذهان: که به تفسیر گازر هم مشهور است و آن را ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی در قرن هشتم ه به زبان فارسی نوشته بود.

پ): تفسیر آملی: در قرن هشتم ه توسط سید حیدر بن علی علوی حسینی عبیدلی آملی نوشته شد.

ت): اسرار القران: به‌وسیله عبد الوحید بن نعمت الله جیلانی استرابادی (مرگ ۱۰۴۱ ه) تألیف گردید.

ث): سدرةالمنتهی: اثر میر داماد استرابادی (مرگ ۱۰۴۱ ه).

ح): سلک البیان: نگاشته محمد جعفر سیف‌الدین شریعتمدار استرابادی (مرگ ۱۲۶۳ ه).

ج): تفسیر جواهر المعادن: اثر علی بن محمد بن جعفر بن شریعتمدار استرابادی (اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ ه). (۱۵)

معرفی رجال و کتب ضد زیدیه

در صفحات پیشین به معرفی افراد و رسالاتی پرداختیم که مربوط به زیدیان و اصول عقاید و باورهای آنان بود اما مذهب و اعتقادات آنان مخالفان سرسختی هم داشت که اتفاقاً تعدادی از آن‌ها طبرستانی، گرگانی و استرابادی بودند. این مخالفان نه تنها از میان تسنن، بلکه از بین شیعیان اسماعیلی و امامیه هم بوده‌اند. جالب آنکه نام پسر ناصر کبیر الاطروش را هم در بین این فهرست می‌توان یافت.

بغدادی در قرن پنجم ه ق نوشته است که: «امروزه بین زیدیه و امامیه دشمنی است و یکدیگر را گمراه می‌شمرند. یکی از شاعران امامیه در نکوهش زیدیه چنین گفته است:

یا ایها الزیدیه المهمله امامکم ذا آفه مرسله

یا رخمات الجوتبآ لکم غصّتم فاخرجتم لنا جندله

و شاعر زیدی در پاسخ گفته:

اما منا منتقب قائم لا کالذی یطلب بالغربله

کل امام لایری جهره لیس یساوی عندنا فردله (۱۶)

اصولا «الرّد علی الزیدیه» عنوان کلی بود برای شماری از کتاب‌هایی که توسط مولفین شیعه امامیه در قرن چهارم و پنجم ه ق علیه شیعیان زیدی نوشته می‌شد. یکی از موارد اختلاف بر سر مسئله غیبت امام مهدی بود. پس از آنکه امام دوازدهم با مرگ سفیر چهارمش ارتباط را با شیعه امامیه از طریق وکالت متوقف کرد و دیگر جمع آوری خمس و زکات هم ممنوع شد، از این تاریخ مدعیان سفارت با امام از جانب شیعه امامیه بی‌دین و دغل‌باز معرفی شدند؛ چرا که بعد از دوران غیبت صغری، به دوران غیبت کبری معتقد شدند؛ البته در بین امامیه هم اتفاق نظر در این مورد نبود. مثلا ابوسهل نوبختی معتقد به فوت امام مهدی در دوران غیبت و جانشینی فرزندش بود. او ادامه امامت را از این طریق ممکن می‌دانست و در کتاب التنبیه خود که در سال ۲۹۰ ه نوشته بود، غیبت طولانی‌تر از یک دوره زندگی انسان را عادی نمی‌دانست، چنانکه محمد بن حسن صلت قمی نیز همین اعتقاد را داشت. به هر صورت شیعه امامیه در این دوران در باره امام غایب با حملات شدید معتزله و زیدیه روبرو شدند. مخصوصاً آنکه زیدیان به امام حاضر، شجاع، اهل قیام بالسیف و... اعتقاد داشتند اما چون این غیبت هم طولانی شد، راویان و محدثان امامیه در صدد نگارش آثار روایی در توجیه غیبت امام مهدی بر آمدند. در این میان شماری از رجال امامیه در رد عقاید و آموزه‌های زیدیه کتب و رسالات و «ردیه بر زیدیه» نوشتند که اهم آن‌ها عبارت بودند از: ابوعبدالله جعفر عبسی دور بستی، حسن بن علی بن اشناس، ابومحمد حسین بن اشکیب مروزی ساکن سمرقند و کش، خلیل بن ظفر اسدی کوفی که رساله «جوابات الزیدی» را نوشته بود، ابوالقاسم شریف علوی، ابوجعفر محمد مشهور به ابن قبه رازی، ابوعبدالله محمد معروف به شیخ مفید که کتاب «المسئله علی الزیدیه» را بر ضد زیدیان نوشت بود. (۱۷)

آقا بزرگ طهرانی هم در جلد ده (جزء العاشر) «الذریعه» خود فقط در یک صفحه نام هفت تن از کسانی که رسالاتی علیه زیدیان با نام «الرد علی الزیدیه» نوشته

بودند را آورده است. (۱۸) اما غیر از این گروه نام تعداد دیگر را در زیر می‌آوریم:

۱- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق و ابن بابویه (۳۸۱-۳۰۵ ه ق ۹۱۷-۹۹۱ م) مؤلف «من لایحضره الفقیه» که کتاب «کمال‌الدین» را در تبیین مهدویت از دیدگاه شیعه امامیه و رد بر ایرادات معتزله و زیدیه نوشته بود. (۱۹)

۲- ابوالحسن علی بن ابومحمد حسن پسر الاطروش ناصرکبیر (از امامان زیدی) که ادیب و شاعر توانمندی بود و بر خلاف پدر به مذهب امامیه باور داشت و به‌وسیله اشعار هجو با زیدیان درافتاده بود. (۲۰)

۳- ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان ابن قبه رازی (قرن ۴ ه) که ابتدا مذهب سنیان معتزلی را داشت، سپس به امامیه گروید و کتاب «التعریف فی مذهب الامامیه و فساد مذهب الزیدیه» را به روش کلامی- جدلی علیه زیدیان نوشت. نام این کتاب را «التعریف علی الزیدیه» و «رد بر زیدیه» هم نوشته‌اند. (۲۱)

۴- علی بن احمد بن موسی معروف به ابوالقاسم کوفی (مرگ ۳۵۲ ه در فسا) که حدود پنجاه تألیف داشت. یکی از آن‌ها «الرد علی الزیدیه» و دیگری هم رد بر اسماعیلیه بود. (۲۲)

۵- جعفر بن محمد بن احمد بن عباس فاخر دور بستی از شاگردان شیخ مفید و سیدرضی که کتاب «الرد علی الزیدیه» را بر ضد آراء و عقاید زیدیان نوشته بود. (۲۳)

۶- ادریس بن حسن (۸۷۲-۷۹۴ ه ق ۱۳۹۲-۱۴۶۸ م) نوزدهمین داعی و پیشوای اسماعیلیان مستعلوی یمن که جنگی هم با زیدیان داشت. او کتاب «رساله فی الرد علی عالم من علماء الزیدیه» را علیه زیدیان نوشت. (۲۴)

۷- صالح ثلایی مَقبَلی مکی از متکلمین زیدی در یمن که به‌خاطر تغییر عقیده، با زیدیان آنجا به جدل و مخالفت پرداخت و سرانجام مجبور شد به حجاز و مکه برود اما در آنجا هم با مشایخ در افتاد و علیه وی حکم کفر و زندقه دادند که به دلایلی نجات یافت و جان سالم به‌در برد. او در رد و نقد اهل حدیث، صوفیه، معتزله و اشعریان هم رسالات متعددی نوشت. به‌علاوه با زیدیان جارودیه یمن هم مشاجرات سختی پیدا کرد طوری که آنها به هجو وی پرداخته و او نیز این‌ها را هجو می کرد. (۲۵)

۸- مولی رکن‌الدین محمد بن علی جرجانی (گرگانی) غروی شاگرد علامه حلی، کتابی را به نام «البحاث فی تقویم الاحداث» به شیوه کلامی و زبان عربی در تاریخ جمعه ۳ آدینه جمادی‌الثانی سال ۷۲۸ ه ق به رشته تحریر در آورد. وی که چهل اثر دیگر هم داشت، این کتاب را بر علیه شیعیان زیدی و رد عقایدشان و نیز اثبات مذهب شیعه امامیه تحریر کرده بود. (۲۶)

۹- مولی محمد جواد شیرازی در شوال سال ۱۲۵۷ ه ق به امر استادش مولی محمد کاظم کتاب «الکواکب المضیئه للشیعه المرضیه فی قیام الحجج الامامیه علی فرق الزیدیه» را بر علیه زیدیان نوشت. (۲۷)

منابع

۱- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۳۱۲

۲- همان، ص ۳۱۹

۳- همان، ص ۴۷۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۷- مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷

۴- رجال نجاشی، ج ۱، ص ۳۸۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، صص ۲۵۱ و ۲۶۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۶- الذریعه، ج ۴، صص ۲۵۱ و ۲۶۲

۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۹۳- الفهرست، ص ۱۹۴

۶- همان، ص ۴۹۴

۷- همان، ص ۵۰۶- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۲۵۰- الذریعه، ج ۴، ص ۲۵۵

۸- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۵۱۵- الذریعه، ج ۲ ص ۱۷۷

۹- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۵۲۴- مؤلفات زیدیه ج ۱، صص ۲۵۰ و ۴۲۷

۱۰- همان، ص ۵۲۴- همان، ج ۲، ص ۳۷

۱۱- همان، ص ۵۳۱

۱۲- همان، ص ۵۳۴

۱۳- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۱۸۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۵۴۸

۱۴- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۵۵۰

۱۵- همان، صص ۳۲۱ و ۳۲۳ تا ۳۲۶

۱۶- ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۴۰

۱۷- دایرةالمعارف تشیع، ج ۸، ص ۲۰۰

۱۸- الذریعه، جزء العاشر، ص ۲۰۰

۱۹- مفاخر اسلام، ج ۳، صص ۱۷۲ و ۱۷۳- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۶۴ و ۶۵

۲۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، صص ۴۶۸ و ۴۶۹

۲۱- الذریعه، جزء العاشر، ص ۲۰۰- ریحانةالادب، ج ۸، صص ۵۰ و ۱۵۰- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۹۵- دایرةالمعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۳۸

۲۲- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۹۷- الذریعه، جزء العاشر، ص ۲۰۰- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۷۶

۲۳- ریحانةالادب، ج ۲، ص ۲۳۷- الذریعه، جزء العاشر، ص ۲۰۰- دایرةالمعارف تشیع، ج ۷، ص ۵۹۴

۲۴- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، صص ۳۳۹ و ۴۴۱

۲۵- مؤلفات الزیدیه، ج ۱، ص ۳۳- دایرةالمعارف تشیع، ج ۵، صص ۲۲۳ و ۲۲۴

۲۶- الذریعه، ج ۱، ص ۶۳ و ج ۲، صص ۴۲۳، ۴۴۰ و ج ۸، ص ۱۹۹ و ج ۱۰، ص ۱۷۲ و ج ۱۵، صص ۳۵۱، ۳۷۱ و ج ۱۶، ص ۳۸۱ و ج ۲۱، ص ۲۴۱- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۵- ریحانةالادب، ج ۱، ص ۴۰۲- دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۱۳- تاریخ علم و ادب استراباد و گرگان، ص ۱۰۹

۲۷- الذریعه، ج ۱۲ (جزء ثامن العشر)، ص ۱۸۱

منابع و مأخذ

الف

۱- التنبیه و الاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹

۲- النقص، عبدالجلیل قزوینی رازی - تحقیق جلال‌الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸

۳- العبر (تاریخ ابن خلدون) - ابو زید عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، ترجمه عبد المحمد آیتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳

۴- الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه (تاریخ فخری) - محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، بیروت، دارالبیروت، ۱۳۸۵ ه (۱۹۶۶ م)

۵- از عرب تا دیالمه، عباس پرویز - انتشارات علی اکبر علمی، چاپ اول

۶- الانساب، احمد بن منصور سمعانی - بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ه ق

۷- الفتوح، محمد بن علی بن اعثم کوفی - ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲

۸- التدوین فی احوال جبال شروین - اعتمادالسلطنه، چاپ سنگی، ۱۳۱۱ ه ق

۹- الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام) - ابونصر عبدالقاهر بغدادی (۴۹۱ ه)، به اهتمام دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۴

۱۰- ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی - پروفسور یوزف مارکوارت، دکتر مریم احمدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷
۱۱- آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی - اکبر داناسرشت، کتابخانه خیام، ۱۳۲۳
۱۲- اخبار الطوال، ابوحنیفه احمدبن داوود دینوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، ۱۳۶۴
۱۳- الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران) - عزالدین علی بن الاثیر، عباس خلیلی، شرکت چاپ و انتشارات کتب، ۱۳۵۱
۱۴- احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم - ابو محمد بن مقدسی، دکتر علینقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان و انتشارات اساطیر، ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰
۱۵- از آستارا تا استراباد، دکتر منوچهر ستوده، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ و ۱۳۶۶
۱۶- ایران در قرون نخستین اسلامی - برتولد اشپولر، دکتر جواد فلاطوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹
۱۷- اسلام در ایران (شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایرانیان علیه امویان و عباسیان)، دکتر ر. ناث. پروفسور گلد زیهر، ترجمه و تألیف محمود رضا افتخارزاده، مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۷۱
۱۸- اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پطروشفسکی - ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۴
۱۹- البلدان، احمد بن یعقوبی - دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶
۲۰- البلدان (بخش مربوط به ایران) - ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه)، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹

۲۱- استراباد و گرگان در بستر تاریخ ایران، اسداله معطوفی، انتشارات درخشش، ۱۳۷۴
۲۲- احسن التواریخ (تاریخ محمدی)، حسن بیک روملو، دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، ۱۳۵۷
۲۳- الملل و النحل - ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی (۴۶۷ ه)، تصحیح دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، چاپ اول
۲۴- الذریعه الی تصانیف الشیعه - العلامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، ع. منزوی، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ ه. ق، ۱۳۴۳ خ
۲۵- الفهرست - محمدبن اسحاق الندیم، محمد رضا تجرد، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱
۲۶- اعیان الشیعه - (جلد ۱ تا ۱۰)، علامه سید محسن الامین، دارالتعاریف للمطبوعات بیروت، ۱۴۰۳ ه ق (۱۹۸۳ م)
۲۷- المسالک و الممالک- ابن خردادبه، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، ناشر مترجم، چاپ اول
۲۸- اثر- شماره ۳۸ و ۳۹

ب

۲۹- بابک خرمدین دلاور آذربایجان- سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۰
۳۰- بحارالانوار- علامه مجلسی، طبع حاج محمد حسن اصفهانی، ۱۳۰۴ قمری

پ

۳۱- پیشینه شهر تاریخی جرجان- اسدالله معطوفی، انتشارات مختومقلی، چاپ اول ۱۳۸۷

ت

۳۲- توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل) - محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی، تحریر نو، مصطفی خالقداد، مقدمه و تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۷۳

۳۳- تاریخ اسمعیلیه (بخشی از زبدةالتواریخ ابوالقاسم کاشانی) - تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، تبریز، ضمیمه نهم نشریه دانشکده ادبیات، ۱۳۴۳

۳۴- ترجمه تاریخ یمینی - ابوشرف ناصح بن فطر جرفادقانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴

۳۳- تاریخ ایران از دوران باستان تا سده ۱۸ میلادی - پیگولوسکایا، پطروشفسکی، کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۴

۳۶- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی- برتولد اشپولر، مریم میر احمدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۶

۳۷- تاریخ بلعمی - ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی، محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱

۳۸- تاریخ ثعالبی (غرر اخبار الملوک فرس و سیرهم) - عبدالملک بن محمدبن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، ۱۳۶۸

۳۹- تاریخ جرجان (معرفة علما اهل جرجان) - ابوالقاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم سهمی، چاپ حیدرآباد دکن هند، ۱۳۶۹ ه ق (۱۹۵۰ م)

۴۰- تاریخ بناکتی (روضة الاولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب)- فخرالدین ابو سلیمان داوود بن تاج‌الدین ابوالفضل بن محمدبن داوود بناکتی، جعفرشعار،

انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸

۴۱- تاریخ جهان‌آرا - قاضی احمد غفاری قزوینی، مجتبی مینوی، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳

۴۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - میر سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی، با مقدمه محمد جواد مشکور، به کوشش محمد حسین تسبیحی، انتشارات موسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵

۴۳- تاریخ قم - حسن بن محمد بن حسن قمی، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، انتشارات قومس، تهران، ۱۳۶۱

۴۴- تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان - دانشگاه کیمبریج، جی. آبویل، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۸

۴۵- تاریخ ادبیات ایران، پروفسور ادوارد براون، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۵۵

۴۶- تاریخ رویان- مولانا اولیاءالله آملی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۲

۴۷- تاریخ طبری - (دوره ۱۶ جلدی)، محمدبن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۳

۴۸- تاریخ اجتماعی ایران - مرتضی راوندی، امیر کبیر، ۲۵۳۶

۴۹- تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانیان) - کیمبریج، باسورث، لمبتون و دیگران، ترجمه حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۶۶

۵۰- تذکره هفت اقلیم- امین احمد رازی، تصحیح و حواشی سید محمد رضا طاهری، سروش، ۱۳۷۸
۵۱- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه - کیمبریج، ر.ن. فرای، حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳
۵۲- تاریخ ایران (از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان)- کیمبریج، ر. ن. فرای، حسن انوشه، امیر کبیر
۵۳- تاریخ بزرگ اسلام و ایران (الکامل) - عزالدین علی بن الاثیر، عباس خلیلی، شرکت چاپ و انتشارات کتب، ۱۳۵۱
۵۴- تاریخ روضةالصفا - رضا قلی خان هدایت، محمد جواد مشکور، انتشارات پیروز، ۱۳۳۸
۵۵- تاریخ گزیده - حمدالله مستوفی، عبدالحسین نوایی، امیر کبیر، ۱۳۳۹
۵۶- تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان، علی جواهر کلام، امیر کبیر، ۱۳۳۳
۵۷- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه - دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، ۱۳۶۷
۵۸- تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد - اکرم بهرامی، چاپ اول
۵۹- تاریخ یعقوبی - احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲
۶۰- تاریخ طبرستان - بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تصحیح عباس اقبال، کتابخانه خاور
۶۱- تاریخ بیهقی - خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی

۶۲- تاریخ فخری - محمد بن علی طباطبایی (ابن طقطقی)، ترجمه وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰
۶۳- تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا طلوع دولت صفوی)- رسول جعفریان، نشر علم، ۱۳۸۶
۶۴- تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا قرن هفتم هجری)- رسول جعفریان، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸
۶۵- تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه - عباس اقبال آشتیانی، محمود دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، ۱۳۴۶
۶۶- تاریخ سیستان - ادموند کلیفورد باسورث، حسن انوشه، امیر کبیر، ۱۳۷۰
۶۷- تاریخ سیستان- مؤلف نامعلوم، تصحیح ملک الشعرای بهار، موسسه خاور، تهران، ۱۳۱۴
۶۸- تحلیلی بر نهضت‌های سیاسی و دینی ایران- دکتر کاظم روحانی، چاپ موسسه کیهان، ۱۳۷۰
۶۹- ترجمه الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام)- ابومنصورعبدالقاهر بغدادی، به اهتمام محمد جواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۴
۷۰- تاریخ گردیزی (زین الاخبار) - ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
۷۱- تنقیح المقال فی احوال الرجال - حاج شیخ عبدالله بن محمد حسن مامقانی، نجف، ۱۳۴۹- ۱۳۵۲ ق
۷۲- تاریخ سلسله زیاری - میترا مهر آبادی، دنیای کتاب، ۱۳۷۴
۷۳- تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان- پرویز ترکمن آذر، دکتر صالح پرگاری، سازمان مطالعه و تدوین کتب

درسی علوم انسانی و دانشگاهی (سمت)، ۱۳۷۸

۷۴- تاریخ ادبیات ایران - ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۴

۷۵- تاریخ جهانگشای جوینی - عطاء ملک بن بهاءالدین محمدبن محمد جوینی، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات نقش قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۸

۷۶- تاریخ غزنویان - کلیفورد ادموند باسورث، حسن انوشه، امیر کبیر، ۲۵۳۶

۷۷- تاریخ اسماعیلیان در ایران - استنر و یوالود میلاود یمیرونا، ترجمه دکتر پروین منزوی، نشر اشاره، ۱۳۷۱

۷۸- تاریخ ۴۰۰۰ ساله ارتش ایران- اسدالله معطوفی، انتشارات ایمان، ۱۳۸۰

۷۹- تاریخ فرهنگ و ادب استراباد و گرگان - اسداله معطوفی، انتشارات پدیده، ۱۳۷۶

۸۰- تاریخ بخارا - ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه به فارسی از ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۲

۸۱- تاریخ اسمعیلیه (بخشی از زبدةالتواریخ ابوالقاسم کاشانی) - تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تبریز، ضمیمه نشریه دانشکده ادبیات، ۱۳۳۴

۸۲- تاریخ مردم ایران بعد از اسلام - دکتر عبد الحسین زرین کوب، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳

۸۳- تقویم البلدان - ابوالفداء، عبدالمحمد آیتی، ۱۳۴۹
۸۴- تاریخ تحلیلی اسلام - جعفر شهیدی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
۸۵- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان - عبدالرفیع حقیقت، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸
۸۶- تکملة الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸)- عبدی بیک شیرازی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، نشر نی، ۱۳۶۹
۸۷- تاریخ گیلان و دیلمستان - سید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴
۸۸- تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام - دکتر علی اکبر حسنی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹
۸۹- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن ۴ - دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲
۹۰- تذکره ریاض الشعرا - علی قلی واله داغستانی، مقدمه و تصحیح محسن ناجی نصر آبادی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴
۹۱- تاریخ نیشابور (منتخب من السیاق) - الحافظ ابوالحسن عبدالغائر بن اسماعیل فارسی (۴۵۱- ۵۱۹ ه)، ناشر جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة فی قم، ۱۴۰۳ ه (۱۳۶۲ خ)
۹۲- تاریخ بیهق- ابوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، فروغی، ۱۳۶۱
۹۳- تاریخ ادبی ایران - پروفسور ادوارد براون، ترجمه غلام حسین صدری افشارانتشارات مروارید، ۱۳۵۱

۹۴- تذکره شعرا - دولتشاه سمرقندی، تهران، ۱۳۳۸
۹۵- تحفه سامی- سام میرزا صفوی، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، چاپ اول
۹۶- تاریخ طبرستان پیش از اسلام- اردشیر برزگر، چاپ تابان، ۱۳۲۹
۹۷- تاریخ ۸۰۰۰ سال شعر ایرانی - دکتر رکن‌الدین همایونفرخ، نشر علم، ۱۳۷۰
۹۸- تاریخ عالم آرای عباسی- اسکندر بیک ترکمان، امیرکبیر، ۱۳۵۰
۹۹- تاریخ تمدن اسلام - جرجی زیدان، علی جواهر کلام، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۵۲
۱۰۰- تاریخ ایران از ظهور تا سقوط بغداد- اکرم بهرامی، چاپ اول
۱۰۱- تاریخ خاندان طاهری- سعید نفیسی، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال، ۱۳۳۵

ج

۱۰۲- جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان، فاطمیان، نزاریان و رفیقان)- محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی، چاپ دوم

۱۰۳- جامع التواریخ - رشیدالدین فضل الله، دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، ۱۳۴۳

۱۰۴- جنبش زیدیه در ایران- عبدالرفیع حقیقت، انتشارات آزاداندیشان، ۱۳۵۹

۱۰۵- جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری- دکتر غلامحسین صدیقی، انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۲

ح

۱۰۶- حبیب السیر - خواند میر (غیاث‌الدین همام حسینی)، کتابخانه خیام، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، ۱۳۳۳ و چاپ ۱۳۶۲

۱۰۷- حدود العالم من المشرق الی المغرب - مؤلف نامعلوم، دکتر منوچهر ستوده کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱

۱۰۸- حدیقةالشعرا (ادب و فرهنگ عصر قاجار) - احمد دیوان‌بیگی شیرازی، تصحیح عبدالحسین زرین کوب، انتشارات زرین، ۱۳۶۴

خ

۱۰۹- خوارج در ایران (تا اواخر قرن ۳ ه ق)- دکتر حسین مفتخری، نشر مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹

۱۱۰- خوارج در تاریخ- یعقوب جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸

د

۱۱۱- دانشنامه جهان اسلام - زیر نظر مصطفی میر سلیم، تهران، ۱۳۷۲

۱۱۲- دانشنامه قران و قران پژوهی- بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات دوستان و ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۷

۱۱۳- دایرةالمعارف بزرگ اسلام - مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۹

۱۱۴- دین و مذهب در عصر صفوی - دکتر مریم میر احمدی، امیرکبیر، ۱۳۶۳

۱۱۵- دار الضرب‌های ایران در دوره اسلامی - عبدالله عقیلی، چاپخانه شرکت علمی و فرهنگی، چاپ اول

۱۱۶- دایرةالمعارف تشیع - بنیاد خیریه و فرهنگی شط، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶

۱۱۷- دایرةالمعارف تشیع - زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، نشر شهید سعید محبی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳

۱۱۸- دانشنامه ایران و اسلام - (جلد ۱ تا ۱۰)، احسان یارشاطر و عده‌ای دیگر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۲۵۳۶

۱۱۹- دایرةالمعارف بزرگ اسلامیه ایران - عبدالعزیز (صاحب جواهر)، چاپخانه صبح امروز، ۱۳۳۹

۱۲۰- دولت و حکومت در اسلام - ان. ک. س. لمبتون، ترجمه عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، عروج، ۱۳۷۴

۱۲۱- دودمان علوی مازندران - رابینو، چاپ اول

ر

۱۲۲- روضة الاولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی) - فخرالدین ابوسلیمان داوود بن تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن علی بن داوود بناکتی، به کوشش دکتر محمد جعفر شعار، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸

۱۲۳- راحة‌الصدور و آیة‌السرور (تاریخ آل سلجوق) - محمد بن سلیمان راوندی (۵۹۹ ه)، محمد اقبال، کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۳

۱۲۴- رجال النجاشی - ابوالعباس احمد بن علی بن احمد النجاشی الکوفی، تصحیح آیت الله زنجانی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶

۱۲۵- روضة‌الصفا - رضاقلی خان هدایت، محمد جواد مشکور، انتشارات پیروز، ۱۳۳۸

۱۲۶- ریحانة‌الادب - (دورهٔ ۷ جلدی)، میرزا محمد علی مدرسی، کتابفروشی خیام، تبریز، چاپ سوم، ۱۳۶۹

۱۲۷- روضة‌الجنات و جنات الجنان - حافظ حسین کربلایی، تصحیح سلطان القرایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴

ز

۱۲۸- زین الاخبار (تاریخ گردیزی) - ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی، به اهتمام دکتر رحیم رضا زاده ملک، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴

۱۲۹- زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی - دکتر محمد امین ریاحی، پاژنگ، ۱۳۶۹

س

۱۳۰- سراج الانساب - سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیاء گیلانی، زیر نظر محمود مرعشی، مهدی رجایی، نشر کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۹ه

۱۳۱- سلسله‌های اسلامی - کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه فریدون بدره ای‌انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹

۱۳۲- سیره و قیام زید بن علی - حسین کریمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴

۱۳۳- سیری در تاریخ علویان غرب مازندران - مصطفی خلعت بری لیماکی، انتشارات رسانش، ۱۳۸۲

۱۳۴- سفرنامه ملکونف به سواحل جنوبی دریای خزر - تصحیح و تکمیل مسعود گلزاری، انتشارات دادجو، ۱۳۶۴

۱۳۵- سفرنامه ابن حوقل (ایران در صوره الارض)- ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۶۶

۱۳۶- سفرنامه ابودلف در ایران - ابودلف مسعر بن مهلهل خزرجی ینبوعی، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۲

۱۳۷- سنگ مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد - اسداله معطوفی، حروفیه، ۱۳۸۶

۱۳۸- ساخت دولت در ایران از اسلام تا یورش مغول - غلامرضا انصاف پور، امیر کبیر، ۲۵۳۱

۱۳۹- سرگذشت علویان طبرستان و آل زیار - دکتر میترا مهرآبادی، موسسه فرهنگی اهل قلم، پائیز ۱۳۸۱
۱۴۰- سیاست‌نامه (سیرالملوک) - خواجه نظام‌الملک طوسی، به همت هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۵
۱۴۱- سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام - ان. ک. س. لمبتون، یعقوب آژند، امیرکبیر، ۱۳۶۳
۱۴۲- سیر فرهنگ در ایران - دکتر ناصرالدین شاه حسینی، چاپ اول، ۱۳۷۲
۱۴۳- سفرنامه مازندران و استراباد - یاسنت لویی رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳
۱۴۴- سکه‌های ایران - علی‌اکبر سرفراز، فریدون آور زمانی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ دوم، ۱۳۸۰

ش

۱۴۵- شهر یاران گمنام، احمد کسروی، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۳

ص

۱۴۶- صورة الارض (سفرنامه) - ابن حوقل، دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۵

ع

۱۴۷- عمدةالمطالب - جمال‌الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا (ابن عنبه)، تصحیح محمد حسن آل‌طالقانی، انتشارات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲

۱۴۸- عتبة الکتاب - منتخب‌الدین جوینی، به همت عباس اقبال آشتیانی، چاپ اول
۱۴۹- علویان طبرستان- ابوالفتح حکیمیان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
۱۵۰- عالم آرای عباسی - اسکندر بیک ترکمان، امیر کبیر، ۱۳۵۰

غ

۱۵۱- غزالی نامه - جلال‌الدین همایی، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۲

ف

۱۵۲- فتوح البلدان - احمد بن یحیی بلاذری، دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۴
۱۵۳- فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران - اولین نشریه سازمان ملی حفاظت از آثار باستانی ایران، ۱۳۴۹
۱۵۴- فرهنگ فرق اسلامی - دکتر محمد جواد مشکور، آستان قدس رضوی، چاپ اول
۱۵۵- فصلنامه فرهنگ مردم - سال سوم، شماره ۱۰، ۱۳۸۳

ق

۱۵۶- قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز - دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱

۱۵۷- قیام و نهضت علویان زاگرس (در همدان، کرمانشاه، کردستان، خوزستان و آذربایجان)- تاریخ تحلیلی اهل حق، محمد علی سلطانی، موسسه فرهنگی نشر سُها، چاپ اول

۱۵۸- کتاب گیلان - گروه پژوهشگران ایران، ابراهیم اصلاح عربانی، ۱۳۷۴

۱۵۹- کتاب ماه (دین) - شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲

گ

۱۵۹- گلزار جاویدان - محمود هدایت، چاپخانه زیبا، ۱۳۵۳

۱۶۰- گاوبارگان پادوسپانی بازماندگان ساسانیان در رویان - چراغعلی سنگسری اعظمی، چاپ شرکت افست، ۱۳۵۴

۱۶۱- گنجینه تاریخ ایران - عبدالعظیم رضایی، انتشارات اطلس، ۱۳۷۸

ل

۱۶۲- لباب الانساب و الالقاب و لاعقاب - ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی (ابن فندق)، به کوشش مهدی رجایی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم

۱۶۳- لباب الالباب - محمد عوفی، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی محمد علی علمی، ۱۳۳۷

م

۱۶۴- مهاجران آل ابوطالب (منتقل الطالبین)- ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا، ترجمه محمد رضا عطایی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲

۱۶۵- منتهی المقال- محمد بن اسماعیل حائری، موسسه آل البیت، قم، ۱۳۷۴

۱۶۶- مؤلفات الزیدیه - سید احمد حسینی اشکوری، چاپ اول

۱۶۷- منتهی الآمال - حاج شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۳۸

۱۶۸- مقاتل الطالبین و اخبارهم- ابوالفرج اصفهانی، بر حسب اشاره حاج محمد حسین کاشانی، ۱۳۰۷

۱۶۹- مقالات تاریخی (دفتر اول و دوم)- رسول جعفریان، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷

۱۷۰- مرات البلدان - محمد حسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)، پرتو نوری‌علا و محمد علی سپانلو، نشر اسفار، ۱۳۶۴

۱۷۱- مروج الذهب و معادن الجواهر - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰

۱۷۲- معماری ایران دوره اسلامی - به کوشش محمد یوسف کیانی، چاپخانه ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶

۱۷۳- معماری اسلامی ایران (در دوره ایلخانیان)- دونالد ویلبر، ترجمه دکتر عبدالله فریار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶

۱۷۴- مسالک و ممالک - ابوالحسن ابراهیم اصطخری، ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۴۰

۱۷۵- معجم البلدان - شهاب‌الدین بن عبدالله یاقوت ابن عبدالله حموی رومی، بیروت، ۱۳۸۸ ه

۱۷۶- مفاخر اسلام - (جلد ۱ تا ۸)، علی دوانی، امیر کبیر، ۱۳۶۶

۱۷۷- مقدمه ابن خلدون - عبدالرحمن ابن خلدون (۷۷۵)، ترجمه پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶

۱۷۸- مازندران و استراباد (سفرنامه)- یاسنت لویی رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳

۱۷۹- مجالس المؤمنین - قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵ ه.ق

ن

۱۸۰- نسب‌نامه خلفا و شهریاران - زامباور، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی خیام، ۲۵۳۶

۱۸۱- نشریه انقلاب- نشر امان، شماره ۲۲

۱۸۲- نهضت علویان زاگرس (تاریخ تحلیلی اهل حق)- محمد علی سلطانی، مؤسسه فرهنگی سها، چاپ اول

و

۱۸۳- ولایت دارالمرز ایران، گیلان - ه. ل. رابینو، ترجمه جعفر خمامی زاده، انتشارات طاعتی، ۱۳۶۶

ه

۱۸۴- هفت اقلیم - امین احمد رازی، تصحیح جواد فاضل، کتابفروشی علی اکبر علمی و ادیبی
۱۸۵- همشهری - خردنامه، شماره ۷، بهمن ۱۳۸۳
۱۸۶- یعقوب لیث - دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۷۰

اتوبیوگرافی به یادبود و آشنایی با نگارنده

اسدالله معطوفی، متولد سال ۱۳۳۵ خورشیدی در شهر گرگان. فعالیت‌های علمی و آثار تدوین یافته تاکنون:

- تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمان (۳ جلدی): نگاهی به تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تراکمه از گذشته دور تا کنون.

- استراباد و گرگان در بستر تاریخ ایران: چکیده‌ای از باستان‌شناسی، تاریخ و تمدن ۵۰۰۰ ساله منطقه استراباد و گرگان. منتخب کتاب سال در حوزه تاریخ بومی در جشنواره اردیبهشت ماه ۱۳۸۱.

- تاریخ ۴۰۰۰ ساله ارتش ایران (۲ جلدی): تاریخ جامع جنگ و جنگاوری در ایران از زمان زندگی بر محوطه‌های باستانی تا پایان دوره رضاشاه. منتخب کتاب سال در حوزه تاریخ نظامی در «همایش اندیشه و قلم ارتش» (تهران - آذر ماه ۱۳۸۳).

- انقلاب مشروطه در استراباد (۲ جلدی): اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایالت استراباد در عصر مشروطه.

- پیشینه شهر تاریخی جرجان: نگاهی به باستان شناسی، تاریخ و نیز معرفی صنایع فلزکاشی، سفال، سکه و... این شهر ویران شده از زمان ساسانیان تا حدود قرن ۸ ه ق.

- سیر تاریخی معماری ۶۰۰۰ ساله گرگان و استراباد: معرفی معماری و آثار باستانی و تاریخی منطقه (سازه‌های مسکونی، پل‌ها، مدارس، حمام‌ها، برج‌ها، قلع ها،

آب‌انبارها و..). از ۶۰۰۰ سال پیش تا دوران پهلوی.

- اوسانه زندگی: گویش و مختصری از فلکلور مردم استراباد (گرگان).

- ضرب‌المثل‌ها، کنایات و باورهای مردم گرگان: شامل ۳۰۰۰ ضرب‌المثل، کنایه، تشبیه، باورها و آداب و رسوم مردم منطقه.

- تاریخ، فرهنگ و ادب مردم گرگان و استراباد: معرفی حدود ۴۰۰ تن از ادبا، شعرا، بزرگان علم و دانش و معرفی تاریخ آموزش و پرورش این ناحیه از قرن ۲ ه ق به بعد.

- تاریخچه چهار شهر ترکمن نشین آق قلعه، گمیشان، گنبد و بندر ترکمن: نگاهی به پیشینه تاریخی این مناطق.

- سنگ‌مزارها و کتیبه‌های تاریخی گرگان و استراباد: بررسی نوشته‌های (سنگ، گچ‌چوب و...) قدیمی ایالت تاریخی گرگان. کتاب منتخب سال در همایش «پژوهش‌های بومی ایران» (شیراز- ۱۳۸۸)

- نوروز در ایران و گرگان: نگاهی به بخشی از فلکلور و آئین عید نوروز در بین مردم ایالت استراباد قدیم.

دیوار دفاعی و تاریخی گرگان: معرفی تاریخچه حدود ۲۰۰۰ ساله این دیوارعظیم و تپه‌ها و قلعه‌های اطراف آن.

- دو برج هزار ساله گرگان: معرفی دو برج گنبد و رادکان.

- مدارس عمادیه و قلیچ ایشان: معرفی دو کانون آموزشی و تاریخی این منطقه.
- سفال و شیشه جرجان: بررسی ۱۰۰۰ ساله سفال‌ها و شیشه‌های شهر تاریخی جرجان.
- تپه‌های باستانی و تاریخی گرگان و استراباد: شناسایی محوطه‌ها و تپه‌های باستانی سراسر ایالت تاریخی گرگان (استان گلستان کنونی).
- پُل تاریخی آق قلعه: معرفی پل عصر صفوی به عنوان برترین پل تزئین شده با آجرِ ایران
- امامزاده نور و امامزاده روشن آبادِ گرگان: معرفی دو بنای تاریخی متعلق به عهد سلجوقی و تیموری ایالت تاریخی گرگان
- معرفی مسجد جامع گرگان (استراباد): به همراه مناره عصر سلجوقی و درب و منبر عهد تیموری آن.

تاریخ و پیشینه اجتماعی سرخنکلاته، زیارت و شاهکوه: (باستان‌شناسی ۴۰۰۰ ساله و تاریخ ۱۲۰۰ ساله این سه مکان)

- مقاله و نگاشته در نشریات بومی، ملی و تخصصی در جهت شناساندن تاریخ باستان‌شناسی، فرهنگ، تمدن و مردم‌نگاری منطقه گرگان.


کتاب در باب زمینه‌های علوی و بنیان‌گذاری حکومتشان در طبرستان و گسترش دایرهٔ قدرتشان تا دیلمان، استرآباد و گرگان است. در کتاب علاوه بر پرداختن به پیشینه، حوادث اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن دوران نیز بررسی شده است. مسائلی چون معرفی امیرهندان طبرستان و دیلمستان، آشنایی با مذاهب و فرق اسلامی (تشیع و تسنن) مورد تحقیق قرار گرفته است و به جنبش زیدیان نیز که امروزه در قالب حوثیان جریان دارد نیز پرداخته شده است.
مؤسسهٔ انتشارات نگاه
۳۷۰۰۰ تومان